

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

نهج البلاغه موضوعی نهج البلاغه موضوعی

مؤلف: عباس عزیزی

مقدمه

- نهج البلاغه برادر قرآن است.
- نهج البلاغه کتاب نفسی است.
- نهج البلاغه گنجینه و دائرة المعارف الهی است.
- نهج البلاغه کتابی است که روح را پرورش می دهد.
- نهج البلاغه مثل خود علی علیه السلام است.
- نهج البلاغه کتابی است که محدود به زمان خاصی و محصور به موضوع معینی نمی باشد.
- نهج البلاغه کتابی است که بعد از چندین قرن، حلاوت و جذابیت آن باقی مانده است.
- نهج البلاغه کتاب اولین امام شهید است و همانند خود آن امام زنده و جامع است.
- نهج البلاغه کتابی است که سخنانش همیشه تازه می باشد و کهنه نمی گردد.
- نهج البلاغه یک اقیانوس عمیق و تمام نشدنی است.
- نهج البلاغه کتابی است که سخنانش عمیق و پر مغز و گویا برای همه انسان ها است.
- نهج البلاغه غذای روح آدمی است.
- نهج البلاغه کلامی است که از زبان شخصی الهی و ملکوتی جاری شده است.
- نهج البلاغه کتاب ابدی است، علتش در این است که گوینده آن همیشه زنده و اهل عمل است.
- نهج البلاغه کتاب سیر و سلوک و خودسازی و توصیه و اخلاق و عرفان و روانشناسی است.
- نهج البلاغه کتابی است چند بعدی و متنوع و از جهت فصاحت و بلاغت بی نظیر.
- نهج البلاغه کتاب مظلوم عالم علی علیه السلام است و باید از آن درس گرفت.
- نهج البلاغه کتاب شفاء است و معجونی است برای درمان بیماریهای روحی.

حاج میرزا مهدی الهی قمشه ای رضوان علیه بارها در مجالس درس اظهار می نمودند:
من آرزویم این است نهج البلاغه را در بهشت از آقا امیرالمؤمنین علیه السلام درس بگیرم. و
گاهی که سخن از مردن پیش می آمد، می فرمود:
برویم در بهشت نهج البلاغه را پیش امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانیم.
امید آن روز را داریم که نهج البلاغه یک کتاب درسی واقع شود.
نهج البلاغه کلام کسی است که وجودش پر برکت و نور دهنده بود، او سخنش را بالای
منبر برای مردم می گفت، ولی درد دلش را به چاه می گفت.
نهج البلاغه سخن کسی است که همه انسان ها در هر عصری به وجودش افتخار می
کردند.
نهج البلاغه سخن کسی است که به خاطر حق خواهی و عدالت خواهی در محراب
عبادت به شهادت رسید، نهج البلاغه سخن کسی است که مثل او نه بوده و نخواهد آمد.
نهج البلاغه سخن کسی است که روحش محدود به دنیای خاصی نیست و در همه دنیا و
جهان حضور دارد؛ نهج البلاغه سخن یک عارف و فیلسوف و زاهد و عابد است.
سید رضی پس از نقل خطبه معروف الغراء (خطبه ۸۱) می نویسد:
وقتی که علی این خطابه را القا کرد، بدن ها لرزید، اشک ها جاری شد و دل ها به تپش
افتاد و هنوز هم کدام دال است که خطبه ها و موعظه های علی علیه السلام را بخواند یا گوش کند
و به لرزه در نیاید؟!
الحمد لله تاکنون در طول تاریخ ترجمه ها و فصل بندی های گوناگونی برای نهج البلاغه
نوشته و انجام شده است؛ ما در نهج البلاغه موضوعی خویش، خطبه ها، نامه ها و کلمات
قصار را در قالب فصل ها و بخش ها و موضوعات گوناگون، به گونه ای که خصوصا قابل
استفاده برای نسل جوان باشد، گرد آوری نمودیم، این موضوعات گزیده.

منتخبی از نهج البلاغه می باشند که رنگ های مختلفی را به این کلام آسمانی داده اند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

امیدواریم که بتوانیم از نعمت الهی که در دست ماست استفاده درست کنیم و تمام افتخار ما این است که علی علیه السلام را داریم، هم در دنیا و هم در عالم برزخ و قیامت امید ما به اوست.

بیاییم حتی برای یک لحظه هم از سخن و عمل حضرت علیه السلام جدا نشویم که سعادت ما بستگی به آن دارد.

بیاییم اتصال به امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا کنیم و از وجود او مدد و یاری بطلبیم.

بیاییم اتصال به امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا کنیم و از وجود او مدد و یاری بطلبیم.

بیاییم از نهج البلاغه درس بگیریم و به پندهای حکیمانه آن عمل کنیم.

بیاییم نهج البلاغه را ببوسیم و به چشم خود بمالید تا نورانی گردیم.

به امید آن روز که جایگاه همان در بهشت در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب عزیز نهج البلاغه باشد.

عباس عزیزی

حوزه علمیه قم - زمستان ۸۰

فصل اول: اصول دین

بخش اول: توحيد

۱. توحید

۱. دو ستون محکم دین وصیتی لکم

«ان لا تشركوا بالله و شيئا و محمد ﷺ فلا تضيعوا سنته. اقيموا هذين العمودين، و اوقدوا هذين المصباحين، و خلاكم ذم!»

وصیتیم به شما این است که هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سنت محمد ﷺ را تباه نسازید. این دو ستون محکم دین (توحید و محافظت بر سنت پیامبر) را برپا دارید و این دو چراغ را روشن نگاه دارید تا در نتیجه، توبیخ از شما دور باشد. ^(۱)

۲. بی همتایی در خلقت

«.. لا شريك أعانه على ابتداع عجائب الأمور»

هیچ شریک و همتایی او را در آفرینش مخلوقات شگفت انگیز کمک و یاری نکرده است. ^(۲)

۳. وحدانیت خدا

«لم يولد سبحانه فيكون في العزم مشاركا و لم يلد فيكون موروثا»

خداوند زاییده نشده تا در بزرگواری اش شریک داشته باشد و زاییده است. ^(۳)

۴. نه زاده و نه زاییده شده!

«الله الذي لم يلد فيكون مولودا، و لم يولد فيصير محدودا. جل عن اتخاذ الابناء»

خداوند کسی را نزاده تا خود مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی باشد، بالاتر از آن است که فرزندی بپذیرد. ^(۴)

۵. طنین دلایل توحید

«نعقت في أسماعنا دلائله على وحدانيته»

دلایل او خدا بر یگانگی اش در گوش های ما طنین انداز است. ^(۵)

۶. ستم نابخشودنی

«فاما الظلم الذى لا يغفر فالشرك بالله، قال الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾»

ستمی که بخشیده نخواهد شد، شرک به خداست و قول خدای تعالی است که: (خداوند نمی بخشد آن که به او شرک آورد).^(۶)

۷. آثار اخلاص

«ان الله تعالى... شد بالاخلاص و التوحيد حقوق المسلمين في معاقدها»

خداوند، با اخلاص و یکتا پرستی گره حقوق مسلمانان را محکم کرد.^(۷)

۸. بی همتایش بدان!

«ما وحده من كيفه، و لا حقيقته اصاب من مثله، و لا اياه عنى من شبهه و لا صمده من

اشار اليه و توهمه»

بی همتایش ندانسته کسی که برای او (خداوند) چگونگی و کیفیت بیندارد، و به حقیقت

او نرسیده است کسی که برایش همانند و همتایی بیندارد، و به او نپرداخته کسی که او را به

چیزی مانند کند، و قصد او نکرده کسی که به او اشاره کند یا به خیالش آورده باشد.^(۸)

۹. اساس دین

«اول الدين معرفته، و کمال معرفته التصديق به، و کمال التصديق به توحيد، و کمال

توحيد الاخلاص له، و کمال الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفى الصفات عنه»

اساس دین شناخت خدا، و کمال شناخت، اعتراف به وجود اوست، و کمال اعتراف، درک

یکتایی اوست، و کمال توحید خدا، پاک ساختن عمل برای اوست و کمال اخلاص در برابر

او، این است که وی را از صفات ممکنات منزّه دانی.^(۹)

۱۰. بی همتایی خداوند

واحد لا بعدد، و دائم لا بامد، و قائم لا بعمد. تتلقاه الازهان لا بمشاعره، و تشهد له المرأى

لا بمحاضره»

(اوست خدایی که) یگانه است نه به شمارش، و جاودان و به خود پایدار است، برپاست نه با نگاهدارنده ای، ذهن ما او را می شناسند و به درک او نرسند. هر جا بر وجود او شهادت دهد، بدون آن که در آن باشد.^(۱۰)

۱۱. مرز نداشتن خدا

«لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبها، و لم تقع عليه الاوهام بتقدير فيكون ممثلا»
خردها برای او حد و مرزی نتوانند نهاد، تا در نتیجه به چیزی مانند باشد و اوهام برایش اندازه ای تعیین نتوانند کرد، تا بتوان برایش مثالی فرض کرد.^(۱۱)

۱۲. گواهی به وحدانیت حق

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له:
«الاول لا شيء قبله، والآخر لا غايه له، لا تقع الاوهام له على صفة، ولا تعقد القلوب منه لي كيفية»

گواهی می دهم که خدایی نیست جز خدای یگانه که بی شریک و بی همتاست، آغاز و اول است و قبل از او چیزی نیست، نه پندارها برای او صفتی می دانند و نه عقل ها اثبات چگونگی او را می توانند.^(۱۲)

۱۳. حقیقت توحید

«التوحيد ان لا تتوهمه، والعدل ان لا تتهمه»
حقیقت توحید آن است که خدا را در فهم و اندیشه خود نیاوری و عدل آن است که او را (به هیچ بدی و ظلم) متهم نسازی.^(۱۳)

۱۴. شناخت خدا

«لا تناله الاوهام فتقدره، ولا تتوهمه الفطن فتصوره ولا تدرکه الحواس فتحسه ولا تلمسه الايدي فتمسه»

وهم ها به او نمی رسد، تا اندازه گیری اش کنند و اندیشه های باریک بین او را در وهم نتوانند آورد، تا در نتیجه تصورش کنند و حواس به او نرسند، تا در نتیجه حسش کنند و به دست نمی آید تا در نتیجه او را لمس کنند.^(۱۴)

۱۵. اطاعت در عصیان نشاید

«لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»

اطاعت از مخلوق در عصیان و نافرمانی از خالق نشاید^(۱۵)

۱۶. ریا، شرک به خداوند

«اعلموا ان یسیر الریاء شرک.»

بدانید، ریاکاری هر چند هم کم باشد شرک به خداوند است.^(۱۶)

۱۷. قبل از همه خدا

«الحمد لله الكائن قبل ان يكون كرسی او عرش، اوسماء او ارض، او جان او انس، لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم، و لا یشغله سائل، و لا ینقصه نائل، و لا ینظر بعین، و لا یحد باین، و لا یوصف بالازواج، و لا یخلق بعلاج، و لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس»

سپاس خدایی را که بوده و هست، پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا پری یا انسان پدید آمده باشد. نه خیال درک او را تواند و نه فهم اندازه او بداند. نه پرسش کننده ای او را از کار متوقف کند، و نه عطا خواهنده ای در خزانه اش کاستی پدید آورد. بدون دیده بیناست و نمی تواند گفت که کجاست. با همتایی وصف نگردد و با تمرین نمی آفریند، حواس نتواند او را درک کند و او را با مردم نتوان سنجید.^(۱۷)

۱۸. جایگاه رفیع توحید

«تبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهم، و لا یناله حدس الفطن»

پاک و بلند مرتبه است خدایی که همت های بلند و حدس و گمان هوشمندان به او

دسترس ندارد.^(۱۸)

۱۹. توحید بلاوصف

«تتلقاه الاذهان بمشاعره، وتشهد له المرائی لا بمحاضره. لم تحط به الاوهام، بل تجلی لها بها»
ذهن ها او را دریابند؛ اما نه از راه ادراک، حواس و مشاعر و دیدنی ها بر وجود او
گواهی دهند؛ اما نه به خاطر حضور او در آنها (بلکه از باب دلالت اثر بر مؤثر و فعل بر
فاعل) و اوهام بر او احاطه نیافت؛ بلکه به واسطه اوهام و خردها بر آنان متجلی شد.^(۱۹)

۲۰. خدایی نیست جز الله

فقلت انا:

«لا اله الا الله انی اولی مؤمن بک یا رسول الله»

من گفتم (لا اله الا الله) ای رسول خدا!

من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می آورم.^(۲۰)

۲۱. اگر خدا را شریکی بود!

الامام علی علیه السلام فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام:

اعلم یا بنی!

«انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ولرایت آثار ملکه و سلطانه، ولعرفت افعاله و

صفاته، ولکنه اله واحد کما وصف نفسه. لا یضاده فی ملکه احد، ولا یزول ابدا»

در سفارش خود به فرزند بزرگوارش امام حسن می فرماید:

بدان تو ای فرزندم!

که اگر پروردگارت را شریکی بود، بی گمان فرستادگان و رسولان او نیز نزد تو می

آمدند و نشانه های پادشاهی و اقتدار او را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی؛ اما

خداوند همچنان که خود در وصف خویش فرموده:

(خدایی یگانه است و در ملکش رقیبی ندارد و هرگز زوال نمی پذیرد.)^(۲۱)

۲. شناخت خدا

۲۲. ناتوانی دل و دیده

«عظم عن ان تثبت ربوبيته باحاطه قلب او بصر»

(خداوند) بزرگ تر از آن است، که ربوبیتش با احاطه دل یا دیده ثابت شود. (۲۲)

۲۳. اثبات وجود خدا

«الحمد لله على وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه على ازليته»

ستایش خداوندی را که آفریدگان خود را دلیل بر وجود خویش ساخت و حادث بودن

آن ها را دلیل بر ازلیتشان (۲۳)

۲۴. کمال شناخت خداوند

«اول الدين معرفته، و کمال معرفته التصديق به، و کمال التصديق به توحیده، و کمال

توحیده الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفى الصفات عنه»

سر آغاز دین شناخت خداست و کمال شناخت باور داشتن او، و درست باور داشتن او

اعتراف به یگانه بودن اوست، و اعتراف به یگانگی او، خالص نمودن اطاعت اوست و کمال

اخلاص او، نفی تمام صفت ها از اوست.

۲۵. ناتوانی دل از درک خدا

«فلسنا نعلم كنه عظمتك، الا انا نعلم انك حى قيوم، لا تاخذك سنه ولا نوم. لم ينته اليك

نظر، ولم يدركك بصر»

ما از کنه عظمت تو چیزی نمی دانیم، تنها همین را می دانیم که تو زنده ای و همه چیز به

تو پایدار است، نه چرت تو را می گیرد و نه خواب. دست هیچ اندیشه ای به تو نرسد و

هیچ دیده ای تو را در نیابد. (۲۴)

۲۶. نزدیکی به خدا، دوری از آتش

«اعلم ان ما قربك من الله يباعدك من النار، و ما باعدك من الله يقربك من النار»
توجه داشته باشد آنچه تو را به خدا نزدیک می کند از آتش دور می گرداند و هر چه تو
را از خدا دور گرداند به آتش نزدیک می سازد. ^(۲۵)

۲۷. بزرگی خداوند

«تبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهم، و لا یناله حدس الفطن، الاول الذی بلا غایه له فینتهی،
و لا آخر له فینقضی»

برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نگر، حدس زیرکی ها به حقیقت
شناخت او نرسد، ابتدا و آغاز است که آخر و نهایتش نیست تا به آخر برسد و آخری ندارد
تا سپری شود. ^(۲۶)

۲۸. شناخت علی (ع) از خدا

«عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم، و حل العقود، و نقض الهمم»

من خداوند سبحان را از این راه شناختم که تصمیم ها را بر هم می ریزد و پیمان ها را
می گلسد و همت های سخت را درهم می شکند ^(۲۷)

۲۹. اعتقاد به خدا

«لا یردق ایمان عبد، حتی یکون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده»

هیچ کس در ادعای ایمان راستگو و صادق نمی باشد، مگر زمانی که اعتمادش به آنچه
نزد خداوند است بیشتر از آنچه نزد خودش است باشد ^(۲۸)

۳۰. ناتوانی فرد از شناخت خدا

«اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروب به دون الغیوب،
الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله - تعالی - اعترافهم بالعجز عن
تناول ما لم یحیطوا به علما، وسمی ترکهم التعمق فیما لم یکفهم البحث عن کنهه رسوخا»
بدان که استواران در علم آن کسانی هستند که اقرار به مجموع آن چه در پس پرده غیبت
است و تفسیرش را نمی دانند، آنان را از این که بخواهند به زور از درهایی که جلو عوالم

غیب زده شده است وارد شوند بی نیاز کرده است. پس خداوند بزرگ اعتراف آنان را به ناتوانی از رسیدن به آن چه در حیطة دانششان نیست ستود و خود داری آنان را از غور کردن در آن چه به بحث و جستجو از کنه آن مکلف نشده اند استواری در علم نامیده ^(۲۹)

۳۱. خداشناسی

«انه لا ینبغی لمن عرف عظمه الله ان یتعظم، فان رفعه الذین یعلمون ما عظمته ان یتواضعوا له»

کسی که عظمت خدای را شناخت، سزاوار نیست که خویشتن را بزرگ بشمارد؛ زیرا بلند مرتبگی کسانی که عظمت خدا را می دانند به این است که در برابر او فروتن باشند. ^(۳۰)

۳. توصیف صفات خداوندی

۳۲. اعتراف عقل ها

«اقام من شواهد البينات على لطيف صنعته، و عظيم قدته، ما انقادت له العقول معترفه به،
و مسلمه له و نعقت في اسماعنا دلائله على وحدانيته»

از دلایل آشکاری که بر لطف و نیکویی آفرینش او و بزرگی و شکوه قدرت او گواه اند
این است که خردها به او اعتراف دارند و در برابرش منقادند و سر تسلیم فرود دارند و
دلایل وحدانیت او در گوش های ما فریاد می زنند. ^(۳۱)

۳۳. بوده و هست

«لا يزول ابدًا و لم يزل، اول قبل الاشياء بلا اوليه، و اخر بعد الاشياء بلا نهاييه»

هیچ گاه زوال نپذیرد و همواره بوده است؛ پیش از همه چیز بوده بی آن که او را آغازی
باشد و پس از همه چیز هست بی آن که نهایت و پایانی داشته باشد. ^(۳۲)

۳۴. خدا مانند ندارد

«انك انت الله الذی لم تتناه لی العقول، فتكون فی مهبط فكرها مكيفًا، ولا فی روایات
خواطرها فتكون محدودًا مصرفًا»

همانا آن خدایی هستی که در خردها تو را نهایتی نیست، تا در جریان اندیشیدن آن ها
دارای کیفیت باشی و در تامل اندیشه ها، تو را پایانی نیست تا در نتیجه، محدود و متغیر
باشی. ^(۳۳)

۳۵. با دل و دست خدا را یاری کن!

فی کتابه للاشتر:

«و ان ينصر الله سبحانه بقلبه و يده و لسانه؛ فانه جل اسمه قد تكفل بنصر من نصره، و

اعزاز من اعزه»

در نامه اش به مالک اشتر می فرماید:

خدای سبحان را با دل و دست و زبان خود یاری رسان؛ زیرا خداوند - جل اسمه -
متعهد شده است که یاری کننده خود را یاری رساند و ارجمند دارنده اش را ارجمند دارد.

(۳۴)

۳۶. بخشایش خدا

من کتابه للاشتر لما و لاه مصر:

«لا تنصبن نفسک لحرب الله؛ فانه لا یدلک بنقمته، ولا غنی بک عن عفوه ورحمته»

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید:

مبادا به جنگ با خدا برخیزی؛ زیرا تو توانایی خشم او را نداری و از گذشت و مهربانی

اش بی نیاز نیستی. (۳۵)

۳۷. ادای تکلیف الهی

فی تفسیر (لا حول و لا قوه الا بالله):

«انا لا نملک مع الله شیئا، ولا نملک الا ما ملکنا؛ فمتی ملکنا ما هو املک به منا کلفنا، و

متی اخذه منا وضع تکلیفه عنا»

در تفسیر (لا حول و لا قوه الا بالله) فرمود:

با وجود خدا ما مالک آن چیزی هستیم که او خود آن را به ملکیت ما در آورده است.

پس، وقتی آن چه را به مالکیتش سزاوارتر از ماست در اختیار ما نهاد تکلیفی بر عهده ما

نهاده است و هرگاه آن را از ما باز گیرد، تکلیف خویش را از عهده ما برداشته است. (۳۶)

۳۸. پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست!

«الظاهر فلا شیء فوقه، و الباطن فلا شیء دونه»

آشکار است و چیزی آشکارتر از او نیست و پنهان نیست و پنهان است و چیزی پنهان تر از

او نیست. (۳۷)

۳۹. ناظر بر همه کارها

«ان الله سبحانه و تعالی لا یخفی علیه ما العباد مقترفون فی لیلهم و نهارهم. لطف به خیرا؛ و احاط به علما، اعضاؤکم شهوده و جوار حکم جنوده، و ضمائر کم عیونه و خلواتکم عیانه»

آن چه را که بندگان در شب و روز خود انجام می دهند بر خداوند پاک و بزرگ پوشیده نیست. به کوچک ترین کارشان آگاه و به کردارشان داناست و احاطه دارد. اعضای بدن شما گواهان اویند و اندام هایتان سپاهیان او و ضمیرهایتان جاسوسان او و نهان های شما نزد او آشکار است.^(۳۸)

۴۰. تواضع هر چیز در برابر خدا

«کل شیء خاشع له، و کل شیء قائم به، غنی کل فقیر، و عز کل ذلیل؛ و قوه کل ضعیف»
هر چه در برابر او فروتن است و همه چیز ایستاده به اوست، بی نیاز کننده هر نیازمندی است و عزت بخش هر خواری و نیرو دهنده هر ناتوانی.^(۳۹)

۴۱. سازنده وارده کننده حقیقی

«مرید لا بهمه، صانع لا بجارحه.»

اراده کننده است، اما نه با عزم و تصمیم قبلی، سازنده است، اما نه به واسطه اندامی.^(۴۰)

۴۲. توانایی خدا و گستاخی بشر

تعالی من قوی ما اکرمه!

«و تواضعت من ضعیف ما اجراک عل معصیته»

بلند مرتبه است خدایی که در عین نیرومندی، بزرگوار و با گذشت است و چه پست و فرومایه ای تو ای انسان!

که با این همه ناتوانی، بر نافرمانی او گستاخی.^(۴۱)

۴۳. خدای آشکار و نهان

«الظاهر لا یقال (مما؟) و الباطن لا یقال (فیم؟)»

خداوند آشکار است امام گفته نمی شود از چه خبر؟

و نهان است لیک گفته نمی شود در چه چیز؟^(۴۲)

۴۴. خدا شنواست

«من تلکم سمع نطقه، و من سکت علم سره»

هر که سخن بگوید، خدا گفتارش را می شنود و هر که خاموش ماند، او آن چه را در درونش می گذرد می داند.^(۴۳)

۴۵. چیرگی خداوند قهار

«له الاحاطه بكل شیء و الغلبه لک شیء، و القوه علی کل شیء»

بر هر چیزی احاطه دارد و بر همه چیز چیرگی دارد و بر هر چیز توانا و نیرومند است.^(۴۴)

۴۶. خدا لطیف و شنوا و دانای حقیقی

«کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات؛ و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل

بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام»

هر شنوایی، جز او، از شنیدن آواهای ظریف و بسیار آهسته ناتوان است و صداهای بلند نیز گوشش را کر می سازد و آوازه‌های دور دست را نمی شنود و هر بینایی، جز او، از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ظریف و بسیار ریز کور است.^(۴۵)

۴۷. خدا آشکار و نهان است

«ظهر فبطن، و بطن فعلن»

آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار.^(۴۶)

۴۸. شنوا اما نه با ابزار

السمیع لا باداه.»

خدا شنواست؛ اما نه به واسطه ابزار شنیدن.^(۴۷)

۴۹. عزت بخشیدن ذلیلان

فی صفةُ الله سبحان:

«عز كل ذليل»

امام علی علیه السلام در وصف خدای سبحان می فرماید:

عزت بخش هر ذلیل است. ^(۴۸)

۵۰. در وصف خدای سبحان

فی صفه الله سبحانه:

«ارانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجه من الخلق الی ان یقیمها بمساک قوته، ما دلنا باظطرار قیام الحجه له علی معرفته، فظهرت البدائع التي احدثها آثار صنعته، و اعلام حکمته، فصار كل ما خلق حجه له و دلیلا علیه»

در وصف خدای سبحان می فرماید:

از ملکوت قدرت خویش و شگفتی هایی که نشانه های حکمتش گویای آنهاست، چنان به ما نشان داد که این حجت ها و براهین وجود او لاجرم ما را به شناخت وی رهنمون می شوند. پس، بدایعی که آثار آفرینش او و نشانه های حکمتش پدید آورده اند آشکار است و آن چه آفریده حجت او و دلیل و راهنما به سوی او هستند. ^(۴۹)

۵۱. خدا بینا است!

«كل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام»

هر بینایی، جز او از دیدن رنگ های ناپیدا و اجسام ناتوان است. ^(۵۰)

۵۲. خدا عزیز است

الحمد لله الذی لبس العز و الکبریاء:

«و اختارهما لنفسه دون خلقه»

سپاس و ستایش خدای را سزد که ردای عزت و کبریا پوشیده و این دو صفت را برای خویش برگزید نه برای مخلوقش.

۵۳. عظمت و نزدیکی خدا به مخلوقات ^(۵۱)

«سبق في العلو فلا شيء اقرب منه فلا استعلاوه باعده عن شيء من خلقه، ولا قربه

ساواهم في المكان به»

در بلند مرتبگی بر همه چیز پیشی گرفته و چیزی برتر و بلند مرتبه تر از او نیست. نزدیک از هر چیزی است و نزدیک تر از او چیزی نیست. نه برتری اش او را از آفریدگانش دور کرده، و نه نزدیکی اش آن ها را در مکان با او برابر کرده است.

۵۴. بیناست اما^(۵۲)

«بصير لا يوصف بالحاسه»

بیناست، اما به داشتن حس بینایی وصف نمی شود.^(۵۳)

۵۵. ذلت هر چیزی جز خدا

«كل عزيز غيره ذليل»

هر عزیزی، جز او، ذلیل است.^(۵۴)

۵۶. خدا تنها قوی

«كل قوی غيره ضعيف»

هر نیرومندی، جز او ناتوان است.^(۵۵)

۵۷. در همه جا هست و نیست

في صفة الله سبحانه:

«ولا كان في مكان فيجوز عليه الانتقال»

در توصیف خدای سبحان می فرماید:

در جایی نیست تا جا به جا شدن در حق او روا باشد.^(۵۶)

۵۸. صفات جامع

«اول الدين معرفته، و کمال معرفته التصديق به، و کمال التصديق به توحيد، و کمال

توحيد الاخلاص له، و کمال الاخلاص له نفي الصفات عنه، لشهادة كل صفة انها غير

الموصوف، و شهادة كل موصوف انه غير الصفة؛ فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه

فقد ثناه، و من ثناه فقد جزاه، و من جزاه فقد جهله، و من جهله فقد اشار اليه، و من اشار اليه فقد حده، و من حده فقد عدده، و من قال (فيم) فقد ضمنه، و من قال (علام؟) فقد اخلى منه. كائن لا عن حدث. موجود لا عن عدم. مع كل شيء لا بمقارنه و غير كل شيء لا بمزايله. فاعل لا بمعنى الحركات و الاله، بصير اذ لا منظور اليه من خلقه، متوحد اذ لا سكن يستانس به و لا يستوحش لفقده»

آغاز دين شناخت خداست و اوج شناخت او باور كردن و اعتراف به وجود اوست و كمال تصديق او يگانه دانستن اوست و كمال يگانه دانستنش، خالص دانستن اوست از جسميت و عرضيت و لوازم اين دو و كمال خالص دانستن او نفى صفات از اوست، چرا كه هر صفتى گواه بر اين است كه با موصوف فرق مى كند و هر موصوفى گواه بر اين است كه با صفت متفاوت است.

پس، هر كه خدا را وصف كند برايش قرين و همتا آورده است و هر كه برايش قرين آورد، او را دو تا دانسته

است و هر كه او را دوگانه بداند برايش جزء قايل شده و هر كه او را داراى جزء بداند وى را نشناخته است و هر كه او را نشناسد به او اشاره كند و هر كه به او اشاره كند، محدودش کرده است و هر كه برايش حد تعيين كند او را به شمار در آورده است و هر كه بگويد:

او در چيست؟

خدا را در جايى گنجانده است و هر كه بگويد:

او بر فراز چيست؟

جايى را از او تهى دانسته است.

هستى دارد اما هستى اش حادث نيست. وجود دارد اما از عدم بر نيامده است. با هر

چيزى است اما نه اين كه از آن جدا و بركنار باشد.

فاعل است اما نه این که فعالیت کند و ابزاری به کار گیرد. بینا بوده پیش از آن که آفریده ای باشد که متعلق بینایی او واقع شود. یگانه و تنها بود آن گاه که نه کسی و چیزی بود که با آن خو گیرد یا از نبودنش احساس تنهایی کند.^(۵۷)

۵۹. خدا لطیف است

«لطیف لا یوصف لالخفاء»

لطیف است، اما به خفا و ناپیدایی وصف نمی شود.^(۵۸)

۶۰. در خواست گذشت از خدا

«اللَّهُمَّ اَحْمِلْنِي عَلٰى عَفْوِكَ، وَلَا تَحْمِلْنِي عَلٰى عَدْلِكَ»

بار خدایا!

با من از روی گذشت خویش رفتار کن، نه از روی دادگری ات.^(۵۹)

۶۱. اعتراف هستی به خدا

«الحمد لله الذى بطن خفيات الامور، و دلت عليه اعلام الظهور، و امتنع على عين البصير؛ فلا عين من لم يره تنكره، و لا قلب من اثبته يبصره، سبق فى العلو فلا شىء العى منه، و قرب فى الدنو فلا شىء اقرب منه، فلا استعلاؤه باعده عن شىء من خلقه، و لا قربه ساواهم فى المكان به. لم يطلع العقول على تحديد صفته، و لم يحجبها عن واجب معرفته، فهو الذى تشهد له اعلام الوجود، على اقرار قلب ذى الجحود»

ستایش خدایی را که به امور پنهانی داناست و نشانه های آشکاری بر هستی او گواه اند و دین او با دیدگان بینایی ظاهری ممکن نیست، پس، نه چشمی که او را ندیده است انکارش می کند و نه دلی که هستی او را تباه می کند به کنه ذاتش پی می برد اوست آن که نشانه های هستی بر اقرار باطنی منکران او گواهی می دهد.^(۶۰)

۶۲. بخشایش خدا

«كن لله مطيعا، و بذكرة أنسا، و تمثل فى حال توليك عنه اقباله عليك يدعوك الى عفوه،

و يتغمدك بفضله، و أنت متول عنه الى غيره!»

فرمانبردار خدا باش و با یاد او دمخور و در آن وقت که از او روی می گردانی، رویکرد او را به خود در نظر آر؛ او تو را، با آن که از وی روی گردانده ای و به دیگری روی آورده ای به عفو و بخشایش خویش فرا می خواند و تو را غرق در فضل و کرم خود می گرداند!

(۶۱)

۶۳. بخشایش خدا

«الحمد لله الفاشی فی الخلق حمده، و الغالب جنده، و المتعالی جده. احمده علی نعمه التوام، و الآئته العظام، الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی کل ما قضی»
ستایش خدایی را سزد که ستایش در میان آفریدگان منتشر است و لشکرش پیروز و بزرگی اش برتر از هر چیز، او را بر نعمت های پیاپی اش و بخشش های بزرگش می ستایم. آن خدایی که بردباری اش زیاده است و می بخشاید و در آن چه حکم کرده، عدالت را رعایت کرده است.^(۶۲)

۶۴. ستایش مخصوص این خداست

«الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولا قبل ان یکون آخزا، و یکون ظاهرا قبل ان یکون باطنا؛ کل مسمی بالوحده غیره قلیل، و کل عزیز غیره ذلیل و کل قوی غیره ضعیف، و کل مالک غیره مملوک، و کل عالم غیره متعلم»
ستایش خدایی را که حالتی و صفتی از او مقدم بر صفت دیگرش نیست، تا در نتیجه، اول بودنش جلوتر از نهان بودنش. جز او هر چیز دیگری که نام یگانگی و تنهایی به خود گیرد، کم است. (خداوند در عین اتصاف به وحدت و یگانگی به قلت و اندک بودن وصف نمی شود) هر عزیزی جز او خوار است و هر نیرومندی جز او ناتوان و هر مالکی جز او مملوک و هر دانایی جز او، دانش آموخته (علم خداوند ذاتی است و علم ما سوی الله آموختنی و اکتسابی)^(۶۳).

۶۵. عظمت عفو الهی

«ان الله تعالى يسئلكم معشر عباده عن الصغیره من اعمالکم و الکبیره، و الظاهره و المستورده، فان يعذب فانتم اظلم، و ان قعف فهو اکرم»

ای جماعت بندگان خدا!

همانا!

خدای تعالی از کارهایی ریز و درشت و بی پرده و در پرده شما باز خواستتان می کند. آن گاه، اگر کیفیتان دهد شما بیش از این ها ستمکار بوده اید و اگر گذشت کند او بیش از آن بخشایشگر است. ^(۶۴)

۶۶. خدا همه جا هست

فی صفة الله سبحانه:

«وانه لبکل مکان، و فی کل حین و اوان، و مع کل انس و جان»

در وصف خدای سبحان می فرماید:

او در هر جا و در هر زمانی و با هر انس و جنی هست. ^(۶۵)

۶۷. عفو با بردباری

«فی عظمه الله امره قضاء و حکمه، و رضاه امان و رحمه، یقضى بعلم، و یعفو بحلم»

درباره عظمت خدا می فرماید:

فرمان خدا حتمی و مجری و مطابق با مصلحت است و خشنودی او ایمنی و رحمت

است، از روی دانایی حکم می کند و با بردباری بخشد. ^(۶۶)

۶۸. آشکار بودن خدا

«الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه، و الظاهر لقلوبهم بحجته»

ستایش خدایی را که با آفرینش موجودات برای جهانیان آشکار گشته و بر برهان

خویش در دل های آنان نمودار است.

۶۹. در وصف نیاید ^(۶۷)

«الذی لا یدرکه بعد الهم، و لا یناله غوص الفطن، الذی لیس لصفته حد محدود، و لا نعت موجود، و لا وقت معدود؛ و لا اجل ممدود»

خدایی که بلندی همت ها او را در نیابد و ژرفی اندیشه ها بدو نرسد، او که صفت یا ذاتش را حد و مرزی نیست و نه از برایش حالاتی متغیر و نه زمانی محدود و مشخص و نه مدتی معلوم و معین^(۶۸)

۷۰. در وهم نگنجد

«لا یدرک بوهم، و لا یقدر بفهم، و لا یحد باین»

به وهم دریافته نشود و با فهم سنجیده نگردد و به مکان محدود نشود.^(۶۹)

۷۱. بی حدی خداوند

«الاحد بلا تاویل عدد»

او یکی است، اما نه آن یکی که از مقوله عدد است.^(۷۰)

۷۲. اولین و آخرین چیز

«الحمد لله الاول قبل کل اول، و الاخر بعد کل آخر، و باولیته وجب ان لا اول له، و باخریته

وجب ان لا آخر له»

سپاس و ستایش خدای را که اول است پیش از هر اولی و آخر است بعد از هر آخری و به سبب اول بودنش لازم است که او را آغازی نباشد و به سبب آخر بودنش واجب است که او را پایان و آخری نباشد^(۷۱)

۷۳. نه ابتدا دارد و نه انتها

«الاول الذی لا غایه له فینتهی، و لا آخر له فینقضی»

اولی است که پایانی ندارد، تا به نهایت رسد و او را آخری نیست که پایان پذیرد.^(۷۲)

۷۴. قبل و بعد هر چیز

«لیس لاولیته ابتداء و لا لازلیته انقضاء. هو الاول و لم یزل؛ و الباقی بلا اجل لا یقال له»

«(مقی؟) و لا یضرب له امد (بحقی) قبل کل غایه و مده و کل احصاء و عدّه»

ازلیت او را آغاز نیست و ابدیتش را پایانی نه. او نخستین است و پیوسته بوده و ماناست و سرآمدی ندارد درباره او نمی توان گفت:
کی؟

و ضرب الاجلی یا لفظ (تا) نمی توان تعیین کرد پیش از هر پایان و مدتی و هر شمارش و شماری بوده است.^(۷۳)

۷۵. اولین و آخرین

«الحمد لله الاول فلا شیء قبله، و الاخر فلا شیء بعده»

سپاس و ستایش خدای را که نخستین موجود است و هیچ چیز پیش از او نبوده و آخرین است و چیزی بعد از او نیست.^(۷۴)

۷۶. برترین صفات

«الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولاً قبل ان یکون آخراً»

سپاس و ستایش خدای را سزد که صفتی از او بر صفت دیگرش پیش نگرفته است، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد.^(۷۵)

۷۷. در زمان نگنجد

«لم یتقدمه وقت و لا زمان»

مسبوق به هیچ وقت و زمانی نمی باشد.^(۷۶)

۷۸. دانای هر چیز

«یعلم عجیب الوحوش فی الفوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف النینان فی البحار

الغامرات، و تاطلم الماء بالریاح العاصفات»

آوای و حوش در بیابان ها و گناهان بندگان در خلوت ها و آمد و شد نهنگ ها در

دریاهای بزرگ و بر هم خوردن آب ها از بادهای سخت را می داند.^(۷۷)

۷۹. پیشی بر زمان و مکان

«لا تصحبه الاوقات، ولا ترفده الادوات. سبق الاوقات كونه، والعدم وجوده، والابتداء ازله»

زمان ها با او همراه نیستند و ابزارها کمک و یاری اش نمی رسانند. بودنش بر زمان ها پیشی دارد و هستی اش و ازلی کلمه (از چه وقت) از ملک بی آغازی و قدم خارج می شود. (۷۸)

۸۰. خدا دانای راز نهران

«لا يعزب عنه عدد قطر الماء ولا نجوم السماء، ولا سوافي الريح في الهواء، ولا دبيب النمل على الصفا، ولا مقيل الذر في الليله الظلماء يعلم مساقط الاوراق و خفي طرف الاحداق»
شمار قطره های آب ها و ستارگان آسمان و ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا و حرکت مور بر سنگ و خفتگاه مورچگان در شب تاریک، بر او پوشیده نیست. افتادنگاه های برگ ها و بر هم خوردن پلک ها را می داند. (۷۹)

۸۱. خدا رازها را می داند

«خرق علمه باطن غيب السترات، واحاط بغموض عقائد السريرات»
دانش او به آن سوی ناپیدا پرده ها نفوذ می کند و بر افکار و باورهای پیچیده درون ها احاطه دارد. (۸۰)

۸۲. خدا ره رازها آگاه است.

«سبحان من لا يخفى عليه سواد غسق داج، ولا ليل ساج في بقاع الارض المتطاطئات، ولا في يفاع السفح المتجاورات، و ما يتجلجل به الرعد في افق اسماء، و ما تلاشت عنه بروث الغمام، و ما تسقط من ورقه تزيلها عن مسقطها عواصف الانواء و انهطال اسماء!»
«و يعلم مسقط القطره و مقرها، و مسحب الذره و مجرها و ما يكفي البعوضه من قوتها و ما تحمل من الانثى في بطنها»

پاک و منزّه است خدایی که نه سیاهی شب دیجور بر او پوشیده است، نه شب های آرام سرزمین های پست و نه کوه ها و تپه های قهوه ای رنگ به هم پیوسته و نه آوازی که از تندر در کرانه آسمان بر می خیزد و نه آن چه آذرخش ابرها از آن پراکنده می شود و نه برگی که فرو می افتد و طوفان های منسوب به ستارگان و بارش باران آن ها را از افتادن نگاهشان دور می گردانند، افتادن گاه و جای قرار گرفتن هر قطره باران و جای دانه کشیدن مورد و مقصد او را و آن چه را که برای روزی پشه کافی است و جنس جنین هر ماده ای را در شکمش می داند. ^(۸۱)

۸۳. آشکار بودن همه چیز نزد خدا

«لا یخفی علیه من عباده شخوص لحظه، ولا کرور لفظه، ولا ازدلاف ربوه، ولا انبساط خطوه، فی لیل داج، ولا غسق ساج»

هیچ عملی از اعمال بندگان خدا بر او پوشیده نیست؛ نه نگاه خیره ای و نه تکرار واژه ای و نه نزدیک شدن به تپه ای و نه برداشتن گامی در شبی تیره و ظلمتی آرام. ^(۸۲)

۸۴. برتری علم خدا

«کل علام غیره متعلم»

هر دانایی - جز خدا - دانش آموخته است. ^(۸۳)

۸۵. دانای ازلی و ابدی

«عالم اذ لا معلوم، ورب اذ لا مربوب، وقادر اذ لا مقدور»

او دانا بوده آن گاه که هنوز معلومی وجود نداشت و پروردگار و مالک بوده آن گاه که پرورده و مملوکی نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است. ^(۸۴)

۸۶. علم ذاتی خدا

«عالم اذ لا معلوم، ورب اذ لا مربوب، وقادر اذ لا مقدور»

او دانا بوده آن گاه که پرورده و مملوکی نبوده و توانا بوده در زمانی که هنوز مقدوری در کار نبوده است.^(۸۵)

۸۷. عجز توصیف

«لا تقع الاوهام له على صفه، ولا تعقد القلوب منه على كيفية»

اوهام، به درک صفت از او نمی رسد و دل ها به کیفیتی از او پی نمی برد.^(۸۶)

۸۸. علم به اشیاء

«احال الاشیاء لا وقتها عالما بها قبل ابتدائها»

پدید آمدن اشیاء را به زمان خودشان موکول کرد و پیش از آن که پدیدشان آورد به آن ها علم داشت.^(۸۷)

۸۹. اندیشیدن در ذات خدا

«الظاهر بعجائب تدبیره للناظرین، و الباطن بجلال عزته عن فکر المتوهین»

بر اثر شگفتی های تدبیرش، برای بینندگان آشکار است به سبب شکوه عزتش از اندیشه و اوهام اندیشندگان پنهان است.^(۸۸)

۹۰. توصیف مجاز از خدا

من وصفه فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد ابطل ازله، و من قال:

(کیف) فقد استوصفه، و من قال:

«(این) فقد حیزه»

هر که خدا را وصف کند، برای او حد و مرز قایل شده است و هر که برایش حد و مرز قائل شود، او را شمرده است، برایش اجزاء قائل شده است و هر که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل ساخته است. کسی که پرسیده:

(چگونه است) بی گمان او را وصف کرده است و کسی که پرسید کجاست او را در مکان

قرار داده است.^(۸۹)

۹۱. توصیف از خدا

«لا یوصف بالازواج، و لا یخلق بعلاج. و لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس. الذی کلم موسی تکلیما، و اراه من آیاته عظیمیا. بلا جوارح و لا ادوات، و لا نطق و لا لهوات. بل ان کنت صادقا ایها المتکلف لوصف ربک!»

«فصف جبرائیل و میکائیل و جنود الملائکه المقربین فی حجرات القدس مرجحین، متولیه عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین. فانما یدرک بالصفات ذوو الهیئات و الادوات و من ینقضی اذا بلغ امد حده بالفناء»

به جفت ها، وصف نمی شود و در آفرینش موجودات نیازی به ممارست و ابزار ندارد و با حواس درک نمی شود ای کسی که متکلفانه در وصف پروردگارت می کوشی! اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب را وصف کن، همان ها که در غرفه های پاک در برابر سلطنت و عظمت خدا خاضع اند و خردهایشان در تعریف و وصف بهترین آفرینندگان متحیر است. تنها موجوداتی به وسیله صفات درک می شوند که دارای شکل و هیات و ابزار و جوارح هستند و نیز کسی که چون مدتش به سر آمد و به نقطه ی پایان خود رسید، فانی می شود.^(۹۰)

۹۲. عاجز از توصیف مخلوق

«کیف یصف الهه من یعجز عن صفه مخلوق مثله!»

کسی که از وصف آفریده ای مانند خود ناتوان است، چگونه تواند خدای خویش را وصف کند؟^(۹۱)

۹۳. عجز خرد از درک خدا

«لم یطلع العقول علی تحدید صفته، و لم یحجبها عن واجب معرفته»

خردها را بر حد و نهایت صفاتش آگاه نساخته و در عین حال مانع و حجاب خردها از شناخت او در حد ضرورت نشده است.^(۹۲)

۹۴. شگفتی خرد از عظمت کردگار

«الحمد لله الذي اظهر من آثار سلطانه، و جلال كبريائه ما حير مقل العيون من عجائب

قدرته، و ردع خطرات هماهم النفوس عن عرفان كنه صفته»

ستایش خدایی را که از نشانه های پادشاهی و شکوه کبریایی اش چیزهایی را آشکار نمود، که دیده خردها را از مشاهده شگفتی های قدرت خود به حیرت در آورد و اندیشه هایی که در جان ها خطور می کند، از شناخت کنه صفت خویش بازداشت. ^(۹۳)

۹۵. قدرت خداوندی

«لا ينقص سلطانك من عصاك، ولا يزيد في ملك من أطاعك، ولا يرد امرك من سخط

قضاك»

خدایا! کسی که تو را معصیت کند از قدرتت کم نمی شود، و کسی که تو را اطاعت کند بر حکومتت افزون نگردد، و کسی که از قضاوتت ناخرسند باشد، فرمانت را بر نمی گرداند.

^(۹۴)

۹۶. ناتوانی هر توانا

«كل قادر غيره يقدر ويعجز»

هر توانایی، جز او نمیخندد و از توانایی او ناتوانی است. ^(۹۵)

۹۷. دو صفت خدا

«ان الامر بالمعروف، و النهي عن المنكر، لخلق الله سبحانه؛ و ائنهما لا يقربان

من اجل، و لا ينقضان من رزق»

به راستی که امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند سبحان است که نه

مرگ کسی را نزدیک می کنند و نه از روزی کسی می کاهند. ^(۹۶)

۹۸. خدا منقم

«كفى بالله منتقما و نصيرا! و كفى بالكتاب حجيجا و خصيما»

کافی است که خداوند انتقام گیرنده و یاری کننده باشد، و کافی است که قرآن، برای

گناهکاران و منکران دشمن باشد.

۹۹. قدرت ازلی^(۹۷)

«قادر اذ لا مقدر»

قادر بوده در زمانی که مقدوری نبوده است (قدرت ازلی و از صفات ذاتی خدا است).^(۹۸)

۱۰۰. نحوه تکلم الهی

«الذی کلم موسی تکلیما، و أراه من آیاته عظیما. بلا جوارح و لا أدوات، و لا نطق و لا

لهوات»

کسی که موسی علیه السلام سخن گفت، سخن گفتنی و برخی از نشانه های بزرگ خویش را

بدو نمایاند، بی آن که اندامی و ابزاری و نطقی و زبانچه ای داشته باشد.^(۹۹)

۱۰۱. صداقت و عدالت خدای تعالی

فی صفة الله سبحانه: «الذی صدق فی میعاده، و ارتفع عن ظلم عباده، و قام بالقسط فی

خلقه»

خداوندی که در وعده خود صادق است و بالاتر و بی نیازتر از آن است که ستمی بر

بندگان روا بدارد، عدالت را در میان بندگان برپا نمود.^(۱۰۰)

۱۰۲. سخن گفتن خدا با نهان بشر

«ما برج لله - عزت الاوه - فی البرهة، و فی اعزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم، و

کلمهم فی ذات عقولهم»

خداوند - که نعمت ها و بخشش هایش عزیز و ارجمند باد - در هر برهه و در هر دوره

ای از فترت (فاصله ظهور دو پیامبر) همواره بندگان داشته است که در اندیشه هایشان با

آنان نجوا می کرده و در اندرون خردها ایشان با آن ها سخن می گفته است.^(۱۰۱)

۱۰۳. خدا سخنگوست

«یخبر لا بلسان و لهوات، و یسمع لا بخروق و ادوات. یقول و لا یلفظ، و یحفظ و لا

یتحفظ، و یرید و لا یضمر. یحب و یرضی من غیر رقة، و یبغض و یغضب من غیر مشقة. یقول

لمن اراد كونه: كن فيكون. لا بصوت يقرع، و لا بنداء بسمع. و انما كلامه سبحانه فعل منه
اعدشاه و مثله، لم يكن من قبل ذلك كائنا، و لو كان قديما لكان الها ثانيا»

خبر می دهد، اما نه به وسیله زبان و زبانه ها و می شنود اما نه با سوراخ های گوش و
ابزارهای شنیدن، سخن می گوید اما نه با تلفظ کردن و و از بر می کند اما نه با حافظه... به
هر چه اراده کند که هستی یابد، می گوید: باش و او هستی می یابد، اما این گفتن او نه با
صدایی است که پرده گوش را بکوبد و نه با آوازی که شنیده شود، بلکه گفتار خدای سبحان
فعل اوست که آن را ایجاد کرده و تجسم می بخشد و پیش تر وجود نداشته است؛ زیرا اگر
فعل او قدیم و ازلی می بود آن خدای دومین بود. (۱۰۲)

۱۰۴. اعلمیت خدا

«لما مدحه قوم في وجهه فقال: اللَّهُمَّ انك أعلم بي من نفسي، و انا اعلم بنفسي منهم، اللَّهُمَّ
اجعلنا خيرا مما يظنون، و اغفر لنا ما لا يعلمون»

در حالی که گروهی در برابر و پیش روی وی زبان به ستایش او گشودند فرمود:
خداوند! همانا تو نسبت به من از خود من داناتری و خود من نسبت به خود از این ها که
مرا می ستایند داناتم. خدایا! تو ما را از آنچه اینان درباره ما گمان می برند بهتر قرار ده و
درباره آنچه این ها نمی دانند ما را بیامرز (۱۰۳)

۱۰۵. خدای ازلی و ابدی

«لم ترك العيون فتخبر عنك، بل كنت قبل الواصفين من خلقك. أنت الابد لا أمد لك، و
انت المنتهى فلا محيص عنك، و اعنت الموعد فلا منجى منك الا ائليك. سبحانه ما اعظم
شاءنك! سبحانه ما اعظم ما نرى من خلقك»

چشم های آفریدگان تو را ندیده اند تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از آن که آفریدگانت
تو را توصیف کنند بوده ای. تو یک موجود ازلی و ابدی هستی و برای انتهای نیست و تو
پایانی هستی که جز بازگشت به سوی تو راهی نیست. و عده گاهی هستی که از (حکم) تو

گریزی نیست جز به سوی تو. (پروردگارا!) پاک و منزهی چه بزرگ است مقام تو! و چقدر عظیم است آنچه از آفریدگانت می بینیم. (۱۰۴)

۱۰۶. ندیدن خدا با چشم

«لم یدرکک بصر، ادرکت لا بصر»

هیچ چشمی تو را در نیابد (بلکه) تو دیدگان را درمی یابی. (۱۰۵)

۱۰۷. سخن گفتن و خواسته های الهی

«قول ولا یلفظ... ویرید ولا یضم»

سخن می گوید اما نه با تلفظ کردن... و می خواهد اما خواست او با اندیشه و تدبیر

درونی همراه نیست. (۱۰۶)

۱۰۸. خدا صداها را می شنود

«یعلم عجیب الوحوش فی الفلوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف النینان فی

البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالریاح العاصفات»

خدای بزرگ صدای جانوران وحشی را در بیابان ها و گناهنای بندگان را در خلوت ها و

آمد و شد ماهیان را در دل دریاها و بر هم خوردن آب (دریاها) را از بادهای سخت می داند.

(۱۰۷)

۱۰۹. شناخت خدا بدون چشم

«المعروف من غیر رویة، و الخالق من غیر منصبه»

خداوندی که بدون این که دیده شود شناخته شده و بدون رنج و زحمت آفریننده

موجودات است. (۱۰۸)

۱۱۰. ندردن پرده انسانیت در برابر خدا

«لا تهتکوا أستارکم عند من یعلم اسرارکم»

(ای مردم)! پرده خود را در پیش که رازهای شما را نیک می داند ندرید. (۱۰۹)

۱۱۱. ترس از خدا

«أيها الناس! اتقوا الله الذي ان قلمتم سمع، وان اضمرتم علم»
ای مردم! بترسید از خدایی که اگر سخن بگویید می شنود، و اگر مخفی کنید می داند.
(۱۱۰)

۱۱۲. بزرگی خدا را با عقل اندازه نگیرید

«لا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين»
بزرگی و عظمت خدای سبحان را با عقلت اندازه مگیر که هلاک و تباه می شوی. (۱۱۱)

۱۱۳. ما از خداییم و به سوی او بر می گردیم

«سمع رجلا يقول: انا لله و انا اليه راجعون) فقال عليه السلام: اعن قولنا: (انا لله) اقرار على انفسنا بالملك؛ وقولنا: و انا اليه راجعون اقرار عن انفسنا بالهلك»

امام علی عليه السلام از مردی شنید که می گوید: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم آن حضرت فرمود: سخن ما که می گوییم (ما از خداییم) اعتراف ماست به تسلط خدای بزرگ بر ما (که مملوک او هستیم) و این که می گوییم (به سوی او باز می گردیم) اقرار ماست به فانی شدن خود. (۱۱۲)

۱۱۴. پرهیز از برابری با عظمت خداوندی

«ايك و مسامة الله في عظمته و التشبه به في جبروته، فان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال»

سخت پرهیزید از این که در صدد برابری با عظمت خداوندی برآیید، و خود را در جبروت ربوبی با خداوند متعال همانند بینی؛ زیرا خداوند هر جباری را ذلیل، و هر متکبری را پست و خوار می سازد. (۱۱۳)

۱۱۵. همه چیز مملوک خداست

«لما سئل عن معنى قولهم لا حول و لا قوة الا بالله-: انا لا نملك مع الله شيئا، و لا نملك الا ما ملكنا؛ فمى ملكنا ما هو اءملك به منا كلفنا، و متى اءخذنا منا وضع تكليفه عنا»

هنگامی که از آن حضرت از معنای سخن آنان (لا حول و لا قوة الا بالله) پرسده شد، فرمود: ما با وجود خدا بر هیچ چیزی مالک نیستم و نیز به آنچه او بر ما تملیک کرده است مالک نمی باشیم، پس هر موقعی که بر ما تملیک کرد آنچه را که او از ما به آن مالک تر است ما را مکلف فرموده و هر موقع که آن را از ما گرفت تکلیف آن را از ما ساقط نموده است. (۱۱۴)

۱۱۶. هیچ چشمی خدا را نمی بیند

«لم یدرکک بصر، ادرکت لا بصر»

هیچ چشمی تو را در نمیابد، ولی تو دیده ها را در می یابی (و دیدگان ما از دین آن ها عاجز است). (۱۱۵)

۱۱۷. خداوند بینا است

«بصیر اذ لا منظور ألیه من خلقه»

(خداوند متعال) بیناست، حتی زمانی که مخلوقاتش وجود نداشته باشند که مورد نظر قرار گیرند. (۱۱۶)

۱۱۸. توکل بر خدا

«هو حسبنا و نعم الوکیل!»

خدای بزرگ برای ما کافی است و بهترین وکیل است. (۱۱۷)

۱۱۹. بی همتایی در خلقت

«لم یستعن علی خلقها بأحد من خلقه»

در آفرینش موجودات از هیچ یک از آفریدگانش کمک نگرفته است. (۱۱۸)

۱۲۰. راز و نیاز با خدا

«اذا ناجیته علمی نجواک»

زمانی که با او راز و نیاز می کنی، آن را می داند. (۱۱۹)

۱۲۱. دو صفت خاص الهی

«الحمد لله الذي لبس العز والكبرياء؛ واختارهما لنفسه دون خلقه، وجعلهما حمى وحرما على غيره، واصطفاهما لجلاله»

ستایش خدای راست که عزت و کبریاء مطلق از ان او است، خداوند این دو مقام عالی را تنها برای خود برگزیده و هیچ کس شایسته آن دو نمی باشد. خداوند سبحان آن دو صفت را برای دیگران حوزه و حرم ممنوع قرار داد و برای جلال خود برگزید. (۱۲۰)

۱۲۲. عاری از ماعر و ادراک

«بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعرله»

با آفریدن مشاعر و حواس معلوم شد که او منزّه از مشاعر و آلات ادراک است. (۱۲۱)

۱۲۳. پنهان و آشکار

«كل سر عندك علانية، وكل غيب عندك شهادة»

هر پنهانی نزد تو آشکار و هر غایبی نزد تو حاضر است. (۱۲۲)

۱۲۴. پرهیز از معصیت در خلوتگاه

«اتقوا معاصي الله في الخلوات فان الشاهد هو الحاكم»

از معصیت خدا در خلوتگاه ها پرهیزید که خدایی که شاهد گناهان شماست خود قاضی و حاکم است. (۱۲۳)

۱۲۵. عجز قول از شناسایی خدا

«الحمد لله الذي انحسرت الاوصاف عن كنه معرفته، و ردعت عظمته العقول، فلم تجد مساغا الى بلوغ غاية ملكوته!»

سپاس مخصوص خداوندی است که وصف ها (از رسیدن) به کنه معرفت او در مانده اند و عظمتش عقول انسان ها را از رسیدن به ذات اقدسش طرد نموده است تا حدی که راهی برای رسیدن به غایت ملکوت او در نیافته است. (۱۲۴)

۱۲۶. صفات ذات سبحان

«من أدمج قوائم الذرة والهمجة الى ما فوقهما من خلق»

پاک و منزه است خدایی که موران کوچک و پشه های خرد را و (حیوانات) بزرگ تر از آن ها را بر پای خویش استوار ساخته است. (۱۲۵)

۱۲۷. خدای زمین و زمان

«اللَّهُمَّ داحي المدحوات، وداعم المسموكات، و جابل القلوب على فطرتها، شقيها وسعيدها»

خداوند! ای گسترنده و رها کننده گسترده ها! (برای کار خود) و ای برپا دارنده آسمان

های بلند و ای آفریننده دل ها - چه شقی و چه سعید - بر فطرت اصلی خود. (۱۲۶)

۱۲۸. رضای خداوندی

«في ختام كتابه للاشتر: و انا اسال الله بسعة رحمته، و عظيم قدرته على اعطاء كل رغبة ان

يوفقني و اياك لما فيه رضاه من الاقامة على العذر الواضح اليه و الى خلقه»

در پایان عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: من از رحمت و اسعه خداوندی و قدرت

عظیمش مسألت می دارم که خواسته های ما را عنایت فرماید و من تو را موفق بدارد به

آنچه رضای او در آن است از پربرجا بودن در عتذار واضح در پیشگاه او و بندگانش. (۱۲۷)

۱۲۹. شایسته نیکوترین صفات

«اللَّهُمَّ انت اهل الوصف الجميل، و التعداد الكثير، ان تؤمل فخير مامل، و ان ترج فخير

مرجؤ. اللَّهُمَّ و قد بسطت لي فيما لا امدح به غيرك، و لا اثني به على احد سواك، و لا اوجهه

الى معادن الخبية و مواضع الريبة، و عدلت بلساني عن مدائح الادميين، و الثناء على الربوبين

المخلوقين. اللَّهُمَّ و لكل مثن على من اثني عليه مثوبة من جزاء، او عارفة من عطاء؛ و قد رجوتك

دليلا على ذخائر الرحمة و كنوز المغفرة. اللَّهُمَّ و هذا مقام من افردك بالتوحيد الذي هو لك، و لم

ير مستحقا لهذه المحامد و الممدوح غيرك»

خداوند! تو شایسته وصف نیکو و دارای کمالات بی انتهای، اگر انجام آرزویی از تو

خواسته شد، تو بهترین کسی هستی که آرزوی آرزومندان را برآوری و اگر برآورده شدن

امیدی از تو خواسته نشود، تو گرامی ترین کسی هستی که به او امید ورزند. خداوند! تو به من چنان زبان گویا و فصیح عطا فرمودی که جز تو، کس دیگری را ثنا نمی گویم و آن را به مواضع ناامیدی و موارد شک و تردید (یعنی توجه به غیر خدا) نمی گردانم. (خداوند!) تو زبان مرا از این که به مدح یکی از آدمیان بگشایم و به ثنا خوانی مخلوقات آفریده شده ات به کار بندم برگردانیدی.

خداوند! این مقام و موقعیت کسی است که تنها تو را به توحیدی که مخصوص به تو است می ستاید و جز تو هیچ کس را سزاوار این ستایش ها و ثناخوانی ها نمی داند. ^(۱۲۸)

۱۳۰. حکمت خداوند

«جعلہ سبحانہ علامۃ لتواضعہم لعظمتہ، و اذعانہم لعزتہ»

حکمت خداوندی در این ماء موریت کمال بخش (حج)، سر فرود آوردن آزادانه مردم در برابر عظمت ربوبی و پذیرش عزت کبریایی او است. ^(۱۲۹)

۱۳۱. بی حدی خدا

«لا یشمل بجد، و لا یحسب بعد؛ و انما تحد الادوات اءنفسها، و تشیر الالات اءلی نظائرہا»
مشمول هیچ حدی نمی شود و با شماره و عدد به حساب در نمی آید، بلکه ادوات خود را محدود می سازند و آلات و ابزارها به همانند خود اشاره می کنند. ^(۱۳۰)

۱۳۲. عظمت آفرینش الهی

«سبحانک ما أعظم ما نری من خلقک! و ما اضغر کل عظیمۃ فی جنب قدرتك! و ما أهول ما نری من ملکوتک! و ما اءحقر ذلک فیما غاب عنا من سلطانک»
خدا یا! تو را پاک و منزّه می دانیم، چه بزرگ و عظیم است آنچه از مخلوقات تو مشاهده می کنیم و چه کوچک است عظمت مخلوقات تو در جنب قدرت تو، چه عظیم و هولناک است آنچه از قدرت و سلطنت تو می بینیم و چه حقیر و کوچک است آنچه در این باره می بینیم در قبال آنچه از قدرت تو بر ما نمان است. ^(۱۳۱)

۱۳۳. شایسته ستایش حقیقی

«الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون»

ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ گوینده و سخنوری توانایی ستودن او را بدان گونه که شایسته ذات مقدس اوست ندارد. (۱۳۳)

۱۳۴. سوگند ستمگر

«أحلفوا الظالم - إذا أردتم يمينة - بآنة بريء من حول الله وقوته؛ فإنه إذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبة، وإذا حلف بالله الذي لا اله الا هو لم يعاجل، لانه قد و حدالله تعالى»

هرگاه خواستید ستمگر را سوگند دهید، چنین سوگندش دهید که بگوید از حول و قوه خدا به دور باشم، زیرا اگر به دروغ چنین سوگندی یاد کند بی درنگ سزایش را خواهد چشید. اما اگر بگوید: سوگند به خدایی که جزا و خدایی نیست. در کیفر او درنگ خواهد شد؛ زیرا خدای تعالی را به یگانگی ستوده است. (۱۳۳)

۱۳۵. محیط و محاط بر هر چیز

«لا ان الاشياء تحويه او تهويه، او اعن شيئا يحمله او يعدله. ليس في الاشياء بوالج، ولا عنها بخارج»

چنان نیست که اشیاء او را احاطه کنند و با خود حرکت دهند و یا چیزی او را بر دارد و در نتیجه، با خود کج و راستش کند؛ نه درون چیزهاست و نه بیرون از آن ها. (۱۳۴)

۱۳۶. اثبات صفات خدا

«الحمد لله الدال على وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه على اعزليته؛ و باشتبا هم على اعن لا شبه له»

سپاس و ستایش خداوندی را است که خلقتش را دلیل وجود خویش قرار داد و حادث بودن آفریدگانش را دلیل بر ازلیت خویش و همانندی آن ها را دلیل بر همانند نداشتن خود. (۱۳۵)

۱۳۷. عالم به همه چیز

«قسم أرزاقهم، واءحصى آثارهم وأعمالهم، و عدد أنفسهم، و خائنة أعينهم، و ما تخفى

صدورهم من الضمير»

ارزاق مخلوقاتش را تقسیم و آثار و اعمال و عدد نفوس آن ها را حساب فرموده است و به خیانت چشم های آنان عالم و به آنچه که در سینه های خود مخفی نموده اند آگاه است.

(۱۳۶)

۱۳۸. علم عظیم خدا

«علمه بالأموات الماضين كعلمه بالاحياء الباقين، و علمه بما فى السموات العلى كعلمه بما

فى الارضين السفلى»

علم او به مردگان گذشته، همچون علم او به زندگان آینده است و علم او به آنچه در آسمان های برین است، همانند علم اوست به آنچه در زمین های زیرین است. (۱۳۷)

۱۳۹. خدا وصف نمی شود

«لا یجری علیه اسلکون و الحرکة. و کیف یجری علیه ما هو اجزا و یعود فیه ما هو أبداه، و یحدث فیه ما هو أحدثه! اذا لتفاوتت ذاته، و لتجزأ کنهه، و لا تمتنع من الازل معناه، و لکان له ورأ اذ وجد له امام، و لالتمس التمام اذ لزمه النقصان. و اذا لقامت آیة المصنوع فیه، و لتحول دلیلا بعد أن کان مدلولا علیه، و خرج بسلطان الامتناع من إمتناع من أن یؤثر فیه ما یؤثر فی غیره»

سکون و حرکت در او به وقوع نمی پیوندد؛ چگونه پدیده ای درباره او به وقوع پیوندد که او خود آن را به جریان انداخته و چیزی به او برگردد که خود آن را هستی بخشیده و چیزی در او پدید آید که خود آن را پدید آورده است؟

زیرا در این صورت، ذات او دستخوش تغییر شود و حقیقت وجودش دارای اجزاء گردد و حقیقتش از ازلی بودن امتناع ورزد و چون برای او جلوی است، پشت سری هم خواهد داشت و چون کاستی ملازم اوست، پس طالب کمال خواهد بود، همچنین اگر حرکت و سکون در او راه یابد، نشانه مخلوق بودن در او تحقق یابد و دلیل بر وجود آفریننده ای

خواهد بود، در صورتی که پیش تر همه چیز دلیل بر وجود او بود در حالی که وجود خداوند امتناع دارد از این که عوامل تاءثیر گذار در غیر، در او نیز تاءثیر بگذارد. (۱۳۸)

۱۴۰. آفریننده بی همتا

«الخالق من غیر رویه»

آفریننده است، بی آن که اندیشه و تدبر کند. (۱۳۹)

۱۴۱. وجودی جدا و پیوسته

«لم یحلل فی الاشیاء فیقال: هو کای، ولم یناء عنها فیقال: هو منها بائن»

در اشیاء حلول نکرده، تا در نتیجه گفته شود او در آن ها وجود دارد و از آن ها دور

نگشته، تا گفته شود او از آن ها جداست. (۱۴۰)

۱۴۲. نه درون چیزها و نه بیرون آن ها

«لم یقرب من الاشیاء بالتصاق، ولم یبعد عنها بافراق»

نزدیکی او به چیزها به نحو چسبیدن به آن ها نیست و دوری اش از آن ها به گونه جدا

شدن نمی باشد. (۱۴۱)

۱۴۳. نه زاده و نه زاییده شد

«لم یلد فیکون مولودا، ولم یولد فیصیر محدودا»

نه زاده است تا در نتیجه خود زاده کسی دیگر باشد و نه زاده کسی است تا در نتیجه

محدود باشد. (۱۴۲)

۱۴۴ معنی آفرینندگی خدا

«الخالق لا بمعنی حرکة و نصب»

آفریننده است نه به این معنا که کار آفریدنش با حرکت و فعالیت و رنج و زحمت همراه

باشد. (۱۴۳)

۱۴۵. شنوایی حق

«وکل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات؛ ویصمه کبیها، ویذهب عنه ما بعد منها»
هر شنوایی، جز او، آواهای ظریف را نمی شنود و صداهای شدید نیز گوشش را کر می کند و صداهای دور دست را نمی تواند بشنود. (۱۴۴)

۱۴۶. علم خدا در وصف نگنجد

«اشهد إنه عدل عدل، و حکم فصل»

گواهی می دهم که خداوند دادگری است که به عدل رفتار می کند و حاکم داوری است که حق باطل را از هم جدا می سازد. (۱۴۵)

۱۴۷. حاضر بودن هر غایبی نزد خدا

«کل عیب عندك شهادة»

هر غیبی برای تو شهود است. (۱۴۶)

۱۴۸. مالک همه چیز

«کل مالک غیره مملوک»

هر مالکی، جز خداوند مملوک است. (۱۴۷)

۱۴۹. خرسندی و ناخرسندی خداوند

«اعلموا إنه لن یرضی عنکم بشی ء سخطه علی من کان قبلکم، و لمن یسخط علیکم

بشی ء رضیه من کان قبلکم»

بدانید که خداوند به کاری از ملت های قبل ناخرسند بوده هرگز برای شما خشنود نمی

شود و کاری که باری گذشتگان خشنود بوده هرگز برای شما ناخرسند نخواهد شد. (۱۴۸)

۴. قضا و قدر

۱۵۰. پاداش شکیبایی

«إن صبرت جرى عليك القدر و انت ماء جحور، و ان جزعت جرى عليك القدر و أنت

مازور»

اگر شکیبایی ورزی حکم و قدر خداوند بر تو رفته است و پاداش داری و اگر بی تابی

کنی تقدیر الهی بر تو جاری است و گناهکاری. (۱۴۹)

۱۵۱. ظاهر نیکوی روزگار

«ما قال الناس لشيء (طوبى له) الا وقد خباء له الدهر يوم»

سوء مردم درباره هیچ چیزی نگویند: خوشا آن مگر این که روزگار برای آن (ظاهر

خوش نما) روز نامبارکی پنهان کرده باشد. (۱۵۰)

۱۵۲. تغییر قضا با صدق و خلوص

«فلما رأى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت، و انزل علينا النصر حتى استقر الاسلام ملقيا

و متبوثاً أوطانه»

وقتی که خداوند صدق و خلوص ما را دید، دشمن ما را به ذلت و خواری نشانده و

پیروزی را بر ما فرستاد. تا آن گاه که اسلام مانند شتری که گردن بر زمین بنهد و حالت

تسلیم به خود بگیرد، استقرار یافت و در جایگاه های خود عقول و دل های مسلمانان

جای گیر شد. (۱۵۱)

۱۵۳. قضای الهی

«حتى اذا وافق وارد القضاء انقطاع مدة البلاء حملوا بصائرهم على اسياهم و دانوا لربهم

بأمر و اعظهم»

آن گاه که عامل قضای خداوندی با پایان یافتن مدت آزمایش موافقت نمود بصیرت های خود را بر شمشیرهایشان حمل کردند و با اطاعت از امر راهنماییشان به پروردگار نزدیک شدند. (۱۵۲)

۱۵۴. ناخرسند از قدر الهی

«من أصبح على الدنيا حزينا فقد أصبح لقضاً الله ساخطا»

کسی که صبح کند و به خاطر دنیا محزون باشد، از قضا و قدر الهی ناخرسند است. (۱۵۳)

۱۵۵. سرنوشت و تقدیر

«لا یجری لاحد الاجری علیه، ولا یجری علیه الا جری له. ولو كان لاحد ان یجری له و لا یجری علیه، لكان ذلك خالصا لله سبحانه دون خلقه، لقدرته علی عبادہ، و لعدله فی کل ما جرت علیه صروف قضائه»

حق چیزی است که به نفع کسی به جریان نمی افتد، مگر این که روزی دیگر به ضرر او سراغش را خواهد گرفت (و بالعکس) و به ضرر کسی جاری نمی شود مگر این که روزی دیگر به سود او به جریان می افتد و بنا بود که حق همواره به سود کسی جاری گردد نه بر ضرر او، چنین وضعی درباره حق فقط به طور خالص برای خدا منحصر بود؛ زیرا او است پیروز مطلق بر بندگانش و به جهت دادگری مطلق او در همه مواردی که انواع قضای (حکم) او در آن ها به جریان می افتد. (۱۵۴)

۱۵۶. سپاس تقدیر الهی

«الحمد لله على التقدير حتى تكون الأفة في التدبير»

ستایش می کنم خدا را در برابر چیزی که قضایش به آن متعلق گشته و به هر فعلی که مقدر فرموده و مرا به شما مبتلا ساخته است. (۱۵۵)

۱۵۷. آفت در تدبیر

«یغلب المقدر على التدبير حتى تكون الافة في التدبير»

قدر الهی بر تدبیر پیروز شود تا آن جا که آفت در تدبیر باشد. (۱۵۶)

۱۵۸. مصدر قضا و قدرها

«أ أن صبت عليهم المصائب لجؤوا الى الاستجازه بك، علما بان أزمة الامور بيدك، و مصادرها عن قضائك»

اگر مصیبت های روزگار بر سر اولیاء الله تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند؛ زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (۱۵۷)

۱۵۹. ناخشنودی به قضای الهی

«إلا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم الذين تكبروا عن حسبهم، و ترفعوا فوق نسبهم، والقوا المهجینه على ربهم، و جاحدوا الله على ما صنع بهم. مكابرة لقضائه، و مغالبة لالائه»

آگاه شوید! بر حذر و بیمناک باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود، کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، زشتی کار خود را به خدا نسبت دادند و درباره آن چه که خداوند با آنان انجام داده است انکار ورزیدند، این همه (خطا کاری ها) را در رویا رویایی جاهلانه و متکبرانه با قضاء خداوندی و پیروزی جستن بر نعمت های او مرتکب شدند. (۱۵۸)

۱۶۰. قطعیت تقدیر

«لن یبطلی عنک ما قد قدر لک»

آن چه که برای تو تقدیر شده است از تو به تاءخیر نخواهد افتاد. (۱۵۹)

۱۶۱. خرسند نبودن به قضا

«لا ینقص سلطانک من عصاک و لا یزید فی ملک من أطاعک، و لا یرد امرک من سخط قضاک»

کسی که تو را معصیت کند از سلطه تو خدا نکاهد و کسی که اطاعتت کند بر ملک تو نیفزاید، و کس که از قضای تو به غضب آید نتواند امر تو را برگرداند. (۱۶۰)

۱۶۲. تقدیر معلوم الهی

«احمدہ الی نفسہ کما استحمد اعلیٰ خلقہ، و جعل لک شیء قدر، و لک قدر اءجلا و لکل

اجل کتابا»

ستایش می کنم خدا را برای تقرب به او همان گونه که خود از مردم ستایشش را خواسته است و برای هر چیزی اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای مدتی محدود، و برای هم مدتی قراری ثابت.^(۱۶۱)

۱۶۳. تقدیر معلوم الہی

«لما سئل عن القدر: طریق مظلّم فلا تسلكوه، و بحر عمیق فلا تلجوه، سر اللہ فلا تتكفوه»

از آن حضرت علیہ السلام درباره قدر سوال شد، پس فرمود: راهی است تاریک! پس آن راه را در پیش نگیرید و دریایی است عمیق پس در آن وارد نشوید و راز خداوندی است پس برای کشف آن خود را به زحمت^(۱۶۲) نیندازید.

۱۶۴. تقدیر و تدبیر

«تذل الامور للمقادیر حتی یكون الحتف فی التدبیر»

کارها و چاره جویی ها در برابر تقدیرات الہی خوار می گردد. تا آن حد که گاه چاره جویی انسان موجب هلاک او می گردد.^(۱۶۳)

۱۶۵. فرمان های محکم حق

«أمره قضاء و حکمة، و رضاه أمان و رحمة، یقضی بعلم، و یعفو بحلم»

فرمان خداوند بر مبنای قضا و حکمت، و رضای او موجب آمال و رحمت است حکم او بر مبنای علم، و منشاء عفو او هم است.^(۱۶۴)

۱۶۶. تقدیر الہی

«المقدر لجميع الامور بلا روية و لا ضمیر»

آفریننده است با سنجش دقیق برای همه کائنات بدون اندیشه و مفاهیم درونی.^(۱۶۵)

۱۶۷. نامعلومی سرنوشت

«رب مستقبل یوما لیس بمستدبره ومغبوط فی أول لیلہ، قامت بوا کیه فی آخره»
چه بسا کسی که روز به زندگی روی آورده؛ اما شب آن روز را ندیده، و بسا کسانی که
در آغاز شب به او رشک برده اند؛ اما در پایان شب بر مرگ او گریسته اند. ^(۱۶۶)

۱۶۸. آرزوی بهترین تقدیر

«استودع الله دینک و دنیاک و اساله خیر القضاء لك فی العاجلة و الاجلة و الدنيا و الاخرة»
دین و دنیای تو را به خدا می سپارم و از او می خواهم که در حال و آینده در دنیا و
آخرت بهترین سرنوشت را برای تو در نظر بگیرد. ^(۱۶۷)

۱۶۹. خشم به قضای الهی

«من اصبح علی الدنيا حزینا، فقد اصاب قضاء الله ساخطا، و من اصبح یشکو مصیبة
نزلت به، فقد اصبح یشکور به»

کسی که به خاطر مال دنیا اندوه خورد، به قضای الهی خشم ورزیده و کسی که از
مصیبتی که به او رسیده به خلق شکایت برد، از پروردگارش شکایت کرده است. ^(۱۶۸)

۱۷۰. قضای متقن الهی

«لم یوده خلق ما ابتداء، ولا تدبیر ما ذرا، و لا وقف به عجز عما خلق، و لا ولجت علیه
شبهة فیما قضی و قدر، بل قضاء متقن، و علم محکم، و امر مبرم»

آفرینش آن چه که خلق نموده و تدبیر آن چه که به وجود آورده است سنگینی و
خستگی برای او نداشته و ناتوانی از ایجاد کائنات و به راه انداختن آن او را متوقف نساخته
است و در اجرای قضا و گستردن نقشه هستی اشتباهی بر او وارد نگشته است، بلکه کار او
قضایی است متقن و علمی است محکم و امری است قطعی. ^(۱۶۹)

۵. توصیف فرشتگان

۱۷۱. آفرینش فرشتگان

«خلق سبحانه لاسكان سمواته، و عمارة الصفيح الاعلى من ملكوته، خلقا بديعا من ملائكته، و ملا بهم فروح فجاجها، وحسابهم فتوق أجوائها»

خدای سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمان ها و آبادانی بالاترین قسمت ملکوت و عظمت خویش (افلاک بلند) مخلوقاتی بدیع و نوظهور، یعنی فرشتگان را آفرید و آنها را در راه های گشاده آسمان ها و فضاهای وسیع میان آنها قرار داد و همیشه میان آن ها راه های گشاده (۱۷۰)

۱۷۲. بندگی بی کسالت

«من ملائكتك، لا يسأمون من عبادتك»

گروهی از فرشتگان هستند که از بندگی تو خسته نمی شوند. (۱۷۱)

۱۷۳. درجه یقین فرشتگان

«لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمة ايمانهم، و لم تعترل الظنون على معاقد يقينهم»

انگیزه های امیال و شک و تردیدها، استحکام ایمان آنان را متزلزل و مختل نساخت، گمان ها و پندارها به دزهای محکم یقین آنان، ازدحام و هجوم نیاورد. (۱۷۲)

۱۷۴. توصیف فرشتگان

«انشاء هم على صور مختلفات، و اعداد متفاوتات، اءولى اءجنحة تسبح جلال عزته... و منهم من هو فى خلق الغمام الدلح و فى عظم الجبال اشمخ، و فى قفرة الظلام الابهم، و منهم من خرقت اءقدامهم تخوم الارض السفلى، فهى كرايات بيض قد نفذت فى مخارق الهواء، و تحتها ريح هفافة تحبسها على حيث انتهت من الحدود المتناهية، قد استفر غتهم اءشغال عبادته.»

خدای سبحان فرشتگان را به صورت های مختلف و اندازه های گوناگون آفریده است: (بالدارانی هستند) که همواره تسبیح جلال و عزت او را می گویند.

گروهی از آنان در میان ابرهای پر آب و در کوه های مرتفع و بلند و در ظلمات تاریک قرار دارند و جمعی دیگر قدم هایشان تا قعر زمین پایین رفته و همانند پرچم های سفیدی دل هوا را شکافته و در زیر آن بادهایی است که به نرمی حرکت می کنند و آنها را در جای خویش نگه می دارد، اشتغال به عبادت حق آن ها را از هر کار دیگری باز داشته است. (۱۷۳)

۱۷۵. اراده فرشتگان در عبادت

«لا تعدو عزيمة جدهم بلادة الغفلات، ولا تنتضل في همهم خدائع الشهوات»

سستی ناشی از عفلت ها بر اراده آن ها به کوشش در عبادت چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوت ها و هوس ها، همت های آنان را آماج خود قرار ندهد. (۱۷۴)

۱۷۶. کم بودن طاعت

«ملايك انهم على مكانهم منك، و منزلتهم عندك، و استجماع اءهوائهم فيك و كثرة طاعتهم لك، و قلة غفلتهم عن اءمرك، لو عاينوا كنه ما خفي عليهم منك لحقروا اءعمالهم، و لزرروا على اءنفسهم، و لءعرفوا اءنهم لم يعبدوك حق عبادتك، و لم يطيعوك حق طاعتك»

آنان با همه منزلتی که نزد تو دارند و همه وجودشان عشق به توست و با وجود فراوانی طاعتشان از تو و غافل نبودنشان از تو، اگر حقیقت آن چه را از تو بر آنان پوشیده است مشاهده کنند، بی گمان اعمال خویش را خرد شمارند و بر خویشان خرده گیرند و دریابند که تو را چنان که سزد عبادت نکرده اند و چندان که شایسته است طاعتت ننموده اند.

۱۷۷. عصمت فرشتگان (۱۷۵)

«و عصمهم من ريب اشبهات، فما منهم زائغ عن سبيل مرضاته»

آنان را از تردید حاصل از شبهات مصون داشت؛ از این رو، هیچ کدام آنها از راه خشنودی خدا منحرف نمی شود.

۱۷۸. صفت ملایک (۱۷۶)

«لم تطمع فيهم الوسوس فتقترع برينها على فكرهم»

وسوسه ها طمعی در راهیابی به آنان نداشته تا با کثافت خود، فکر آنان را بکوبد. (۱۷۷)

۱۷۹. عبادت ملائکه

«لم يتولهم الاعجاب فيستكثروا ما سلف منهم، ولا تركت لهم استكانة الاجال، نصيبا في تعظيم حسناتهم»

عجب (خود بزرگ بینی و خود پسندی) بر آنان غلبه نکرده تا آنان عبادات گذشته را زیاد محسوب کنند و احساس ناتوانی و ناچیزی در دریافت جلال خداوندی برای بزرگ بینی حسناتی که انجام می دهند نصیبی نگذاشته است.

۱۸۰. فرشتگان شیفته عبادت (۱۷۸)

«وصلت حقائق الايمان بينهم وبين معرفته، و قطعهم الايقال به الى الوله اعليه، ولم تجاوز رغباتهم ما عنده الى ما عند غير قد ذاقوا حلاوة معرفته، و شربوا بالكاس الروية من محبته»
حقایق ایمان، میان ایشان و شناخت خدا پیوند داده است و یقینشان به وجود او، آنها را شیفته و سرگشته او کرده است. شیرینی معرفت او را چشیده اند و از جام محبت او سیراب گشته اند. (۱۷۹)

۱۸۱. نظارت فرشتگان

«اعلموا، عباد الله! ان عليکم رصدًا من انفسکم، و عیونًا من جوار حکم، و حفاظ صدق یحفظون اعمالکم، و عدد انفسکم، لا تسترکم منهم ظلمة لیل داج، و لا یکنکم منهم باب ذورتاج»

بدانید ای بندگان خدا! که دیده بانی از وجود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهبانان صادقی بر شما گماشته شده اند که اعمال شما و شمار نفس هایتان را ثبت می کنند. نه سیاهی شب تار (اعمال) شما را از دید آنها پوشیده می دارد و نه دروازه محکم و بسته، شما را از آنان مخفی می کند. (۱۸۰)

۱۸۲. سعی و کوشش در عبادت

«لیس فی أطباق السماء موضع اهاب، الا و علیه ملک ساجد، اوساعت حافد، یزدادون علی طول الطاعة بریهم علما، و تزداد عزة ربهم فی قلوبهم»

در هیچ یک از طبقات آسمانی جایی به اندازه جای پوستینی وجود ندارد که در آن فرشته ای در حال سجده نباشد و یا با سعی و کوشش (به دنبال کار) شتابد، با اطاعت فراوان به علم و یقین خویش می افزایند و عزت و سلطنت پروردگار در دل هایشان افزوده می شود. (۱۸۱)

۱۸۳. وصف فرشتگان الهی

«جعلهم الله فيما هنالك أهل الأمانة على وحيه، و حملهم إلى المرسلين و دأع امره و نهيه» خداوند متعال آن فرشتگان را در آن جایگاه صفحات مقدس ملکوتی که هستند، امین وحی خود قرار داده و به وسیله آنان امانت های امر و نهی خود را بر رسولانش رسانده است. (۱۸۲)

۱۸۴. فرشته تحذیر

«إن لله ملكا ينادى في كل يوم: لدوا للموت، و اجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب!» همانا خدا را فرشته ای دارد که هر روز ندا در می دهد: برای مرگ بزیاید و برای نابودی گرد آورید و برای ویرانی بسازید!

۱۸۵. داناتر از خلاق! (۱۸۳)

«هم أعلم خلقك بك، و اعرفهم لك، و اعربهم منك؛ لم يسكنوا الاصلاب، و لم يضمنا الارحام، و لم يخلقوا من ماء مهين، و لم يتشعبهم ريب المنون؛ و انهم على مكانهم منك، و منزلتهم عندك، و استجماع أهوائهم فيك، و كثرة طاعتهم لك، و قلة غفلتهم عن امرك؛ لو عاينوا كنه ما خفي عليهم منك لحقروا أعمالهم»

آنها فرشتگان به تو داناتر از باقی خلاق هستند و از تو بیش از همه می ترسند و به تو بیش از همه نزدیک اند، در پشت پدران جا نگرفته اند و در رحم های مادران در نیامده اند و از آب بی مقدار آفریده نشده اند و (حوادث روزگار) آن ها را پریشان نکرده است. آنان با مقامی که در پیش تو دارند و با این که همه عشق و آروزهایشان در وجود تو جمع شده است و با وجود فزونی طاعت و عبادتشان برای تو، کمی غفلتشان از فرمانت؛ اگر

حقیقت ذات تو را که بر آنان پوشیده است مشاهد کنند اعمال خود را حقیر و کوچک شمارند. (۱۸۴)

۱۸۶. همیشه در رکوع و سجود

«فتق ما بین السموات العلاء، فملاهن اطوارا من ملائکته، منهم سجود لا یرکعون، و رکوع لا ینتصبون، و صافون لا یتزایلون، و مسبحون لا یسأمون، لا یغشاهم نوم العیون، و لا سهو العقول، و لا فترة الا بدن، و لا غفلة النسیان و منهم أمناء علی و حیه، و ألسنة الی رسله، و مختلفون بقضائه و أمره، و منهم الحفظة لعباده، و السدنة لابواب جنابه، و منهم الثابتة فی الارضین السفلی أقدامهم، و المارقة من الاقطار أركانهم، و المناسبة لقوائم العرش اءکتافهم. ناکسة ذونه ابصارهم، متلفعون تحته باءجنحتهم، مضروبة بینهم و بین من دونهم حجب العزة، و اءستار القدرة. لا یتوهمون ربهم بالتصویر، و لا یجرون علیه صفات المصنوعین، و لا یجدونه بالاماکن، و لا یشیرون الیه یشیرون الیه بالنظائر»

خداوند آسمان های بلند را از هم گشود و مملو از فرشتگان گوناگون کرد، دسته ای از آن ها همیشه در سجودند و رکوع ندارند و یا در رکوع اند و قیام نمی کنند و یا در صف هایی که هرگز پراکنده نمی شوند قرار دارند و یا همواره تسبیح می گویند و ملول نمی شوند، نه خواب به دیدگان آنها راه می یابد و نه خطایی در خردشان و نه سستی در وجودشان و نه بی خردی و فراموشی در آن پدید می آید و گروهی دیگر از آنان، امینان وحی حق و زبان او به سوی پیام آوران اند و پیوسته برای رسانیدن حکم و فرمان او رفت و آمد می کنند.

گروهی دیگر از آنان نگهبان بندگان و دربانان بهشت اویند. جمعی از ایشان پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن هایشان از آسمان بالا گذشته و اعضای آنها از کرانه های جهان بیرون رفته است و کتف های آنان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است و در مقابل عرش او سر را پایین افکنده اند و در زیر آن، بال ها را به خود پیچیده اند و در میان آنان و دیگران که در مراتب پایین قرار دارند، حجاب های عزت و پرده های قدرت فاصله

انداخته، هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم تصویر نکنند و صفات آفریدگان را برای او قائل نشوند. هرگز او را در مکانی محدود نساخته و با چشم اشاره به او نمی کنند. ^(۱۸۵)

۶. خلقت و آفرینش خداوند

۱۸۷. عجز انسان

« ما لابن آدم والفخر، أوله نطفة، وآخره جيفة ولا يرزق نفسه، ولا يدفع حتفه »
انسان را با فخر چه کار! او که آغازش نطفه است و فرجامش مردار گندیده، نه می تواند روزی خود دهد و نه می تواند مرگ را دفع کند. (پس چرا فخر می کند؟!)^(۱۸۶)

۱۸۸. آفرینش جهان

« خلق الخلق على غير تمثيل، ولا مشورة مشير، ولا معونة معين، فتم خلقه بأمره، وأذن لطاعته، فأجاب »

خداوند موجودات را بدون در دست داشتن هیچ نمونه ای و بدون مشورت با هیچ مشاور و بدون کمک گرفتن از هیچ یاور و آفرید و خلقت به فرمان او تمام و کامل شد و همگی به طاعتش اقرار کردند.^(۱۸۷)

۱۸۹. شکوه و عظمت آفرینش

« ما الذى نرى من خلقك، و نعجب له من قدرتك، و نصفه من عظيم سلطانك و ما تغيب عنا منه، و قصرت أبصارنا عنه، و انتهت عقولنا دونه، و حالت ستور الغيوب بيننا و بينه أعظم »

چه بزرگ است آنچه ما از آفرینش تو می بینیم و از قدرت تو در پدید آوردن آن به شگفت می آییم و آن به عنوان نشانه بزرگی و قدرت تو وصف می کنیم، و چه بزرگ تر از این هاست آنچه از ما پنهان است و دیدگان ما از دین آنها قاصر است و خردهای ما را به آن ها دسترسی نیست و پرده های غیب میان ما و آن ها حایل شده است.^(۱۸۸)

۱۹۰. طبع آدمی

« لقد علق بنيات هذا الانسان بضعة هي اعجب ما فيه، و ذلك القلب. و له مواد من الحكمة و أصداد من خلافها، فان سرح له الرجاء أذله الطمع، و أن هاج به الطمع اءهلكه »

الحرص، و ان ملكه الياس قتله الاسف، و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعده
الرضا نسي التحفظ، و اعن ناله الخوف شغله الحذر، و اعن اتسع له الامن استلبثه الغرة، و ان
أفاد مالا اطغاه الغنى، و ان اصابته مصيبة فصحه الجزع، و ان عضته الفاقة شغله البلاء، و ان
جهده الجوع قعد به الضعف، و آن افراط به الشبع كظته البطنة. فك تقصير به مضر، و كل
افراط به مفسد»

بی گمان به بند دل این انسان قطعه گوشتی آویخته شده که از شگفت انگیزترین اعضای
بدن است و شگفتی اش این است که در آن مایه هایی از حکمت و اضدادی که مخالف
حکمت اند وجود دارد.

پس اگر برای او امیدی رخ دهد طمع او را خوار گرداند و اگر طمع وی را از جا
برانگیزد دچار حرصی شود که نابودش سازد، و اگر نومیدی او را فراگیرد اندوه او را بکشد
و اگر خشم بر آن عارض شود غلیظ و تنگ خلقی بر او سخت بتازد، و اگر به سعادت رضا
و خشنودی نایل آید جانب احتیاط کاری او را به خود مشغول گرداند، و اگر امن و آسایش
بر او سایه افکند غفلت او را از بن براندازد و اگر مالی به او رسد سرکشی ثروت به دامش
کشد و اگر دچار مصیبتی شود گرفتاری او را مشغول کند و اگر گرسنگی به او فشار آورد
ناتوانی از پایش در آورد، و اگر پرخوری کند نفسش در گلو بگیرد و خلاصه هر کاهش و
نقصانی به او زیان آور و هر افزایش تباه کننده است. (۱۸۹)

۱۹۱. شکوه و عظمت آفرینش

«سبحانك ما أعظم ما نرى من خلقك! و ما أصغر كل عظمة في جنب قدرتك! و ما أهول
ما نرى من ملكوتك! و ما أحقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانك! و ما أسبغ نعمك في الدنيا، و
ما أصغرها في الآخرة!»

ای خدای پاک! چه عظیم و پر شکوه است آن چه از آفرینش تو می بینیم! و چه خرد
است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هول انگیز است آن چه ما از ملکوت تو می بینیم!
و چه حقیر است آن چه ما می بینیم در برابر قدرت و سلطنت ناپیدای تو از دیدگان ما! چه

بسیار است نعمت های تو در این دنیا! و چه اندک است این نعمت ها در برابر نعمت های آخرت! (۱۹۰)

۱۹۲. آفرینش زمین

«إنشا الارض فأمسكها من غير اشتغال. و اعرسها علی غیر قرار، و أقامها بغیر قوائم. و رفعها بغیر دعائم. و حصنها من الاود و الاعوجاج. و منعها من التهافت و الانفراج»
زمین را ایجاد کرده آن را نگه داشت بی آن که وی را مشغول سازد و آن را بر جایی بدون قرار استوار کرد و بی هیچ پایه ای بر پایش داشت و بی هیچ ستونی برافراشتش و آن را از کجی نگاه داشت و از افتادن و شکافتن آن جلوگیری کرد.

۱۹۳. عظمت آفرینش آسمان ها (۱۹۱)

فمن شواهد خلقه خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند.
«دعا هن فأجبن طائعات مذعنات، غیر متلکئات و لا مبطنات. و لولا اقرار هن له بالربوبية و اذعانهم له بالطوا عية، لما جعلهن موضعا لعرشه، و لا مسكنا لملائكته، و لا مصعدا للكلم الطيب و العمل الصالح من خلقه. جعل نجومها أعلاما يستدل بها الحيران في مختلف فجاج الاقطار. لم يمنع ضوع نورها ادلهمام سجع الليل المظلم. و لا استطاعت جلابيب سواد الحنادس اءن ترد ما شاع في السموات من تلالو نور القمر»
از نشانه های آفرینش خدا، پدید آوردن آسمان های استوار بدون ستون و ایستای بدون تکیه گاه است. خداوند اراده ایجاد آن ها را فرمود و آن ها با میل و رغبت و بی هیچ درنگ و کندی اجابتش کردند و اگر اقرار آن ها بر خداوندی او و اعتراف آن ها به طاعت و بندگی اش نبود آنها را جایگاه عرش خویش و مکان فرشتگان و محل بردن گفتار و کردار شایسته بندگانش قرار نمی داد.

ستارگان آسمان را نشانه هایی ساخت تا افراد سرگردان در آمد و شد راه های زمین به وسیله آن ها راه خویش را بیابند، پرده های شب تا پرتو نور آنها را نپوشانده و ردهای سیاه شب های تاریک توانایی محو درخشش نور پراکنده ماه در آسمان را ندارد. (۱۹۲)

۱۹۴. عظمت سلطنت الهی

«کان من اقتار جبروته، و بدیع لطائف صنعته، اذن جعل من ماء البحر الزاخر المتراکم

المتقاصف، یبسا جامدا، ثم فطر منه طباقا، ففتقها سبع سموات»

از نشانه های توانایی و سلطنت خداوند و شگفتی آفرینش های او این است که از آب

دریای ژرف بر هم ریخته پر موج خش و جامدی را آفرید، آنگاه از آن طبقاتی خلق کرد و

آن طبقات را به آسمان شکافت. (۱۹۳)

۱۹۵. تعدیل حرکات زمین

«عدل حرکاتها بالراسیان من جلا میدها، و ذوات الشناخیب الشم من صیاخیدها»

حرکت زمین را به وسیله صخره های عظیم و قله کوه های بلند و محکم تعدیل کرد. (۱۹۴)

۱۹۶. آفرینش آسمان ها

«نظم بلا تعلیق رهوات فرجها، و لا حم صدوع انفراجها و وشج بینها و بنی ازواجها و ذلل

للهابطین بأمره، و الصاعدین بآعمال خلقه، خزونة معراجها، و ناداها بعد اذ هی دخان،

فالتحمت عری أشراجها، و فتق بعد الارتاق صوامت أبوابها، و إقام رصد من الشهب

الثواقب علی نقابها، و أمسکها من أن تمور فی خرق الهوا بأیده، أمرها أن تقف مستسلمة»

لامره، و جعل شمسها آیه مبصرة لنهارها، و قمرها آیه ممحوة من لیلها، و أجرهما فی مناقل

مجرهما، و قدر سیرهما فی مدارج درجهما، لیمیز بین اللیل و النهار بهما، و لیعلم عد السنین و

الحساب بمقادیرهما، ثم علق فی حوها فلکها، و ناط بها زینتها، من خفیات دراریها و مصایح

کواکبها، و رمی مسترفی السمع بثواقب شهبها، و أجرها علی اذلال تسخیرها من ثبات ثابتها، و

مسیر سائرها، و هبوطها و صعودها، و نخوسها و سعودها»

راه های گشاده آسمان ها را بی آنکه به جایی پیوسته باشد منظم ساخت و شکاف های

وسیعش را به هم پیوست و میان هر آسمانی با آسمان های دیگر ارتباط برقرار کرد و برای

فرود آیندگان به فرمان او و بالا روندگانی که اعمال و کردار بندگان را می برند دشواری آن

را آسان نمود و به آسمان ها که از دود بودند ندا داد که به هم به پیوندند و گرد آیند و پس

از جمع شدن و گرد آمدن درهای بسته آنها را گشود و از ستاره های درخشان بر راه های آسمان نگهبان گماشت و با قدرت خویش از به جنبش در آمدن آن ها در فضای شکافته جلوگیری کرد و فرمود تا در جای خویش بایستند و به امر او تسلیم باشند.

خورشید آسمان را نشانه ای روشنگر برای روز و ماه آن را که نورش محو می شود آیتی برای شب قرار داد و آنها را در مسیرشان روانه ساخت و حرکت آنها را در منازل و راه هایی که باید طی کنند تعیین نمود، تا با سیر آن ها شب و روز مشخص و شمار سال ها و حساب کارها دانسته شود.

پس فلک را در فضا معلق نگه داشت و زینت هایش را به آن آویخت که عبارتند از ستارگانی پنهانی همانند در سفید و ستارگانی همانند چراغ روشن، و با شهاب های تابان شیطان هایی را که گوش می کشند براند و جای ستارگان سیار و فرورو صعود و سعد و نحس هر یک را تحت تسخیر خویش قرار داد. ^(۱۹۵)

۱۹۷. نیکوترین آفرینش

«لم یخلق الاشیاء من أصول أزلیة، ولا أوائل أبدیة، بل خلق ما خلق فاقام حده، و صور ما صور فاه حسن صورته»

اشیا را از ماده ای ازلی یا نمونه هایی ابدی نیافرید، بلکه آفرید آن چه آفرید و حدودش را تعیین کرد و صورتی داد به آن چه داد و آن صورت را به نیکوترین شکل نگاشت. ^(۱۹۶)

۱۹۸. راز استواری زمین

«و تد بالصخور میدان أرضه»

جنبش و لرزش زمین را به وسیله سنگ های بزرگ و کوه ها میخکوب و استورا گردانید. ^(۱۹۷)

۱۹۹. حرکت آسمان ها

«خلق سبحانه لاسكان سمواته، و عمارة الصفيح الاعلى من ملكوته، خلقا بديعا من

ملائكته»

آسمان را با پرچا بودن ستاره های آن و با گردش ستاره های سیار آن و با فرا رفتن و فرود آمدن آن ها و با بودن ستاره های نحس و سعد (بدی آور و نیکی آور) در آن و با تسخیر آن به آسانی به جریان انداخت. (۱۹۸)

۲۰۰. اوج عظمت خدا در آفرینش انسان

«أيها المخلوق السوي، والمنشا المرعى في ظلمات الارحام، ومضاعفات الاستار. بدئت من سلاله من طين، ووضع في قرار مكين، الى قدر معلوم و اجل مقسوم. تموز في بطن اءمك جنينا لا تحير دعاء و لا تسمع نداء. ثم أخرجت من مقرك الى دار لم تشهدا، ولم تعرف سبل منافعها. فمن هداك لاجترا الغذاء من ثدى أمك! و عرفك عند الحاجة مواضع طلبك و ارادتك!»

ای انسانی که از نظر خلقت بی کم و کاست و متناسبی و در زهدان های تاریک و پرده های تو در، پدید آمده و محافظت می شدی! آفرینش از عصاره گل آغاز شد. و سپس از جایگاه به محیطی که آن را ندیده بودی و راه به دست آوردن منافعش را نمی دانستی بیرون آورد شدی. چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت هدایت کرد؟ و چه کسی جایگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت؟! (۱۹۹)

۲۰۱. یکتایی در آفرینش

«خلق الخلائق علی غیر مثال خلا من غیره، و لم یستعن علی خلقها بأحد من خلقه»

موجودات را بدون نمونه ای که از غیر او صادر شده باشد خلق کرده و در آفریدن آن ها

از هیچ یک از مخلوقاتش کمک نگرفت. (۲۰۰)

۲۰۲. آفرینش انسان از خاک

«أم هذا الذي أنشأه في ظلمات الارحام، وشغف الاستار؛ نطفة دهاقا، وعلقة محاقا، و جنينا و راضعا، و وليدا و يافعا، ثم منحه قلبا حافظا، و لسانا لافظا، و بصرا لا حظا، ليفهم معتبرا، و يقصر مزدجرا؛ حتى اذا قام اعتداله، و استوى مثالفه، نفر مستكبرا»

آیا این انسان همان کسی نیست که خداوند او را در تاریکی های زهدان و پرده های غلاف مانند آفرید، از نطفه ای که ریخته شد.... آن گاه به او دلی حفظ کننده و زبانی گویا و چشمی بینا بخشید تا بفهمد و عبرت گیرد و از زشتکاری ها باز ایستد اما چون قد راست کرد و به نهایت رشد خود رسید کرد فرازانه روی برگرداند. (۲۰۱)

۲۰۳. قدرت خدا در آفرینش

«فطر الاخلائق بقدرته، و نشر الرياح برحمته»

آفریدگان را با قدرت خود بیافرید و با دها را با رحمت خود به حرکت در آورد. (۲۰۲)

۲۰۴. راز آفرینش

«لو أراد الله أن يخلق آدم من نور يخطف الابصار ضياؤه، و يبهر العقول رواوه، و طيب يأخذ الانفاس عرفه لفعول. و لو فعل لظلت له الاعناق خاضعة، و لخت البلوى فيه على الملائكة. و لكن الله سبحانه يبتلى خلقه ببعض ما يجهلون اءصله، تميزا بالاختبار لهم، و نفياء، للاستكبار عنهم، و ابعادا للخيلاء منهم»

اگر خداوند می خواست که آدم عليه السلام را از نوری بیافریند که روشنایی آن دیده ها را بر باید و زیبایی آن عقول آدمیان را خیره سازد و او را چنان معطر نماید که نفس ها را بوی خوش و عطر آن حضرت را چنین می آفرید گردن ها در مقابل او خم می شدند و آزمایش فرشتگان به وسیله خلقت آن حصرت سبک می گشت، ولی خداوند سبحان مخلوقات خود را با بعضی از امور که اصل آن را نمی دانند برای تمایز خوب از بد امتحان می نماید، هم چنین به وسیله دستورات آزمایشی تکبر را از آنان نفی و غرور و خودخواهی را از آنان دور می سازد. (۲۰۳)

۲۰۵. آفرینش زمین

«أنهد جبالها عن سهولها، وءساخ قواعدها في متون أقطارها و مواضع أنصابها، فأشهب قلالها، و أطال أنشازها، و جعلها للارض عمادا، و أرزها فيها أوتادا، فسكنت على حركتها من أن تميد بأهلها، أو تسيخ بجمالها أو تزول عن مواضعها»

کوه های زمین را از دشت ها و پستی هایش برآمده ساخت و ریشه آن ها را در دل زمین های اطرافشان و جاهایی که برقرار هستند فرو برد.. و آن ها را تکیه گاه زمین و میخ ها نگهدارنده آن قرار داد. پس، آن گاه زمین در عین متحرک بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، یا آنچه را حمل کرده است فرو نیاندازد، یا آن گاه زمین در عین متحرک بودن آرام گرفت تا ساکنان خود را در سقوط و اضطراب قرار ندهد، یا آنچه را حمل کرده است فرو نیاندازد، یا آن را از جای خویش جابه جا نکند. (۲۰۴)

۲۰۶. توصیف خلق آدم

«جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها، و عذبا و سبخها تریة سنها بالماء حتی خلصت. و لا طها بالبله حتی لزبت فجبل منها صورة ذات اءحناء و وصول و اءعضاء و فصول: اءجمدها حتی استمسکت و اءصلدها حتی صلصلت لوقت معدود، و اءمد معلوم: ثم نفخ فیها من روحه فمثلت اءسانا ذا اذهان یجیلها، و فکر یتصرف بها...»

خدای بزرگ از زمین های سنگلاخ و هموار و زمین های مستعد کشت و زرع و شوره زاران اندکی خاک فراهم آورد و بر آن آب ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آن را با آب آمیخت

۲۰۷. آفرینش مخلوقات بی نظیر

«الذی ابدع الخلق علی غیر مثال امثله... و اءرانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجة من الخلق الی آن یقیمها بمساک قوته، ما دلنا باضطرار قیام الحجة له علی معرفته»

۲۰۸. نابودی دنیا

«الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امتثله... و اعرانا من ملکوت قدرته، و عجائب ما نطقت به آثار حکمته، و اعتراف الحاجة من الخلق الی أن یقیمها بمساک قوته، ما دلنا باضطرار قیام الحجة له علی معرفته»

خداوندی که مخلوقات را پدیدار ساخت بی آن که مثل و مانندی از هر یک از آن‌ها قبلا وجود داشته و او آن را مثالی قرار داده باشد، خدایی که عظمت و شکوه قدرت خود و شگفتی‌هایی که نشانه‌های حکمت او، گویای آن است به ما نشان داد. و نیز اعتراف همه مخلوقات در مورد احتیاج خود به این که خداوند با قدرت خویش آن‌ها را نگاه دارد، همه این‌ها چیزهایی است که ما را از پذیرفتن دلیل‌هایی استوار پابرجا بر شناخت خداوند ناگزیر می‌سازد. (۲۰۵)

۲۰۹. شگفتی‌های انسان

«لیس فناء الدنیا بعد ابتداعها بآءعجب من انشائها و اختراعها... و أن الله، سبحانه، یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شی معه»

نابودی دنیا، پس از آفریدن آن زیاد شگفتی‌آورتر از آفریدن و ایجاد آن نیست. و خداوند سبحان، پس از نابودی جهان تنها باقی می‌ماند و چیزی با او نیست. (۲۰۶)

۲۱۰. بخشش خدا

«اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم، و یتکلم بلحم، و یسمع بعظم، و یتنفس من خزم!!»
از این انسان تعجب کنید و پند بگیرید! با پیه نگاه می‌کند، با گوشت حرف می‌زند، با استخوان می‌شنود و از شکافی (بینی) نفس می‌کشد! (۲۰۷)

۲۱۱. عجب از این آدم!

«جعل لكم اسماعا لتعی ما عناها، و أبصارا لتجلو عن عشاها»
خداوند به شما دو گوش داد تا آن‌چه را به آن‌ها مربوط می‌شود دریافت کنند و دو چشم داد تا از ناپینایی به در آیند. (۲۰۸)

بخش دوم: عدل و عدالت

۲۱۲. عدل چیست

«لما سئل عن العدل: العدل أن لا تتهمه»

امام علیه السلام در پاسخ به این پرسش که عدل چیست؟ فرمود: عدل، آن است که خدا را متهم نکنی. ^(۲۰۹)

۲۱۳. دادگری واقعی

«الذی صدق فی میعاده، و ارتفع عن ظلم عباد، و قام بالقسط فی خلقه، و عدل علیهم فی حکمه»

خدایی است که در وعده خویش راستگوست و بالاتر از آن است که به بندگانش ستم کند و در میان آفریدگانش به عدل رفتار کرده و در حکم خویش با آن ها دادگری کرده است. ^(۲۱۰)

۲۱۴. دادگری حق

«ما کان قوم قط فی غض نعمة من عیش فزال عنهم اءلا بذنوب اجتر حوها، لان الله لیس بظلام للعبید»

هرگز نعمت و رفاه زندگی از مردمی گرفته نشد، مگر به سبب گناهایی که مرتکب شدند؛ چرا که خداوند به بندگانش ستم نمی کند. ^(۲۱۱)

۲۱۵. بردبار عادل

«الذی عظم حلمه فعفا، و عدل فی کل ما قضی»

خدایی که بردباری اش زیاد است و می بخشد و در آن چه حکم کرده، عدالت را رعایت نموده است. ^(۲۱۲)

۲۱۶. نتیجه عدل

«بالسيرة العادله يقهر المناوى»

با روش عدل دشمن شکست می یابد و از میان می رود. ^(۲۱۳)

۲۱۷. قضاوت بی عدالت

«ليس من العدل القضاء على الثقة بالظن»

قضاوتی که به حدس و گمان متکی باشد از روی عدل و داد نیست. ^(۲۱۴)

۲۱۸. عدل شریف تر از بخشش

سئل عليه السلام: ايهما افضل: العدل، اءو الجود؟

فقال عليه السلام: «العدل يضع الامور مواضعها، والجود يخرجها من جرتها. العدل سائس عام، و

الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما وأفضلهما»

از حضرتش پرسیدند: دادگری بهتر است یا بخشندگی؟

فرمود: دادگری هر چیزی را در جای خویش قرار می دهد و بخشش آنها را از جای

خود بیرون می کند و عدل نگهبان همه مردم است و بخشندگی به افراد مخصوص بهره می

دهد. بنابراین عدل شریف تر و برتر است. ^(۲۱۵)

۲۱۹. امر به عدل و احسان

قال فى قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾: العدل: الانصاف، والاحسان:

التفضل

امام علی عليه السلام در مورد این سخن خدای متعال: (خداوند شما را به عدل و احسان فرمان

می دهد.) فرمود: عدل، انصاف دادن و ستم نکردن است و احسان جود و بخشش. ^(۲۱۶)

۲۲۰. پیوند دهنده

«خلق بالنصفة يكثر الموصلون»

انصاف و عدالت است که پیوند انسان ها را بیشتر می نماید. ^(۲۱۷)

۲۲۱. سفارش به کارگزاران

«أنصفوا الناس من أنفسكم، واصبروا لحوائجهم فانكم حزان الرعية، ووكلاء الأمة، و سفراء الأئمة»

امام علی علیه السلام در نامه ای خطاب به کارگزارانش چنین فرمود: ما بین مردم و خودتان انصاف بورزید و به برآوردن نیازهای آنان تحمل نمایید؛ زیرا شما خزانه داران رعیت هستید و وکلای امت و سفیران پیشوایان. ^(۲۱۸)

۲۲۲. توصیه به عدالت

«استعمل العدل، واحذر العسف والحيف، فان العسف يعود بالجللاء والحيف يدعوا الى السيف»

عدل و دادگری را به کار بند، و از روز گویی و ستمگران بر حذر باش؛ زیرا زور گویی ملت را به جلای وطن و امی دارد و ستم مردم را به قیام مسلحانه فرا می خواند. ^(۲۱۹)

۲۲۳. توصیه علی علیه السلام به یکی از کارگزارانش

«أس بينهم في اللحظة والنظرة والاشارة والتحية، حتى لا يطمع العظماء في حيفك، ولا يياس الضعفاء من عدلك»

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه ای خطاب به کارگزاران خویشان چنین فرمودند: ما بنی همه افراد رعیت در نگاه گذار و نگرش دقیق و اشاره و درود گفتن تساوی برقرار کن تا بزرگان طمع در ظلم تو نکنند و ناتوانان از دادگری تو مأیوس نشوند. ^(۲۲۰)

۲۲۴. انصاف با رعیت

«أنصف الله واءنصف الناس من نفسك و من خاصة اهلك و من لك فيه هوى من رعيتك، فانك إلا تفعل تظلم!»

ما بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن، اگر انصاف بر اقرار نکنی ستم ورزیده ای. ^(۲۲۱)

۲۲۵. یاوران عدالت

«أدا أدت الرعية الى الوالى حقه، و أدى الوالى أليها حقا عز الحق بينهم، و قامت مناهج الدين، و عدلت معالم العدل، و جرت على إذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فى بقاء الدولة، و يئست مطامع الاعداء و ادا غلبت الرعية و اليها، اعواء جحف الوالى برعيته، اختلفت هنالك الكلمة، و ظهرت معالم الجور»

در آن هنگام که مردم جامعه حق حاکم بر به حاکم ادا کردند و زمامدار نیز حق مردم را به آنان ادا کرد، حق در میان آنان عزیز گردد و مسیرهای روشن دین هموار و نشانه های عدالت معتدل و بریا، و سنت ها در مجرای خود به جریان می افتند، در نتیجه زمان اصلاح می شود و بقای حکومت مورد امید، و طمع و آز دشمنان از تسلط بر جامعه مأیوس و ساقط می گردد و در آن هنگام که رعیت بر حاکم غالب شود یا حاکم بر رعیت ظلم و تعدی روا دارد، کلمه جامع آن دو مختلف گردد و پراکندگی در جامعه نفوذ کند و علامت های ستم آشکار شود. (۲۲۲)

۲۲۶. شعبه های عدالت

«الایمان على أربع دعائم: على الصبر، و اليقين، و العدل، و الجهاد... و العدل منها على أربع شعب: على غائص الفهم، و غور العلم؛ و زهرة الحكم و رساخة الحلم: فمن فهم علم غور العلم؛ و من علم غور العلم صدر عن رائع الحكم؛ و من حلم لم يفرط فى امره و عاش فى الناس حميدا»

ایمان چهار ستون دارد: صبر، یقین، عدل و جهاد، و عدل چهار قسمت می گردد: دقت در فهمیدن، رسیدن به حقیقت علم و زیبایی قضاوت ها و استوار شدن در بردباری، کسی که فهمید، حقیقت علم را درک می کند و کسی که حقیقت دانش را درک کرد، از راه های بردباری وارد می شود و کسی که حلیم بود در زندگی افراط نمی کند و در میان مردم، خوشنام زندگی می کند. (۲۲۳)

۲۲۷. سر گذشت شگفت آورتر!

«عجب من ذلك طارق طرقتنا بملفوفة في وعائها، ومعجونة شنتتها، كاءنما عجنت بريق
حي أوقيتها، فقلت: اءصلة، اءم زكاة، اءم صدقة؟ فذلك محرم علينا اءهل البيت. فقال: لا ذا ولا
ذاك، و لكنها هدية. فقلت. هبلتك الهبول! اءعن دين الله أتيتني لتخد عني؟ اءمختبط انت أم
ذوجنة، أم تهجر؟ و الله لو اءعطيت الاقاليم السبعة بما تحت اءفلاكها، على اءن اءعصى- لله في
نملة اءسلبها جلب شعيرة ما فعلته»

از این سرگذشت (سرگذشت عقیل که تقاضای کمک کرد و حضرت آهن گداخته به
دست او نزدیک کرد) شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شبی ظرفی سرپوشیده پر از
حلوای خوش طعم و لذیذ به در خانه ما می آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن
متنفر شدم، گویا آب دهان ما را با استفراغش خمیر طعم و لذیذ به در خانه ما آورد، ولی
این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آب دهان ما را با استفراغش خمیر کرده
بودند، به او گفتم: صدقه است یا زکات است؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است.
گفت: نه این است و نه آن، بلکه هدیه است.

گفتم: مادرت بر تو بگریه! آمده ای مرا از راه دین خدا فریب دهی یا پریشان خردی یا
دیوانه ای و یا هذیان می گویی؟

به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان است به من بدهند تا خدا را با
گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. (۲۲۴)

۲۲۸. نخستین گام عدل

«آن من أحب عباد الله إليه عبدا أعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف...
فهو من معادن دینه، و أدتاد أرضه. قد ألزم نفسه العدل، فكان اءول عدله نفى الهوى عن نفسه»
از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را
در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی
از اندوه بر تن نموده و پوشاکی از بیم بر خود پوشید... (این رشد یافته) از معدن دین
خداوندی و مانند میخ های محکم از عوامل نگهدارنده ارزش ها در زمین اوست، خود را

بر عدل و دادگری ملزم نموده و نخستین عدل وی درباره خویشتن، نفی هوی و امیال از نفس خود می باشد. (۲۲۵).

۲۲۹. اختلاف حکم ها

و قال عليه السلام في ذم اختلاف العلماء في القتيا: «ترد على أحدهم القضية في حكم من الاحكام فيحكم فيها براءيه، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلافه، ثم يجتمع القضاء بذلك عند الامام الذي استقضا هم فيصوب آراءهم جميعا؛ والههم واحد! و نبيهم واحد! و كتابهم واحد! اءفا مرهم الله - سبحانه - بالاختلاف فاء طاعوه!»

امام عليه السلام در بدگویی از اختلاف علماء در فتوی چنین می گوید: یک موضوع به یکی از آنان داده می شود که حکم آن را صادر کند و او نظر خود را می دهد، عین همین موضوع به یکی دیگر از اهل علم داده می شود و دومی حکمی صادر می کند که برخلاف حکم اول است، پس هر دو برای حل اختلاف پیش امامی که آنان را به قضاوت گمارده است می روند و امام نظر هر دو را تأیید می کند.

خدای آنان یکی، پیامبرشان یکی و قرآن آنان هم یکی است؛ اما در حکم اختلاف دارند! آیا خدا دستور داده اختلاف پیدا کنند و آنان به فرمان خدا گوش داده اند. (۲۲۶)

۲۳۰. گستردگی دامنه عدالت

و قال فيما رده على المسلمين من قطائع عثمان بن عفان: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء: لردته؛ فان في العدل سعة. و من ضاق عليه العدل، فالجور عليه أضيّق»

درباره زمین هایی که عثمان به اقطاع دیگران در آورده و آن حضرت عليه السلام زمین های مذکور را به مسلمانان برگردانیده بود فرمودند: به خدا قسم، اگر آن مال را چنین می یافتم که به تحقیق با آن، زنانی به عقد زناشویی در آمده و کنیزانی با آن خریداری شده بودند، باز هم هر آینه آن را به مسلمانان بر می گردانیدم، پس به راستی در عدل و دادگری وسعت و گشایش است و هیچ چیز آن را از میان نمی برد و آن کس (یا آن فرمانروا) که اجرای

عدالت، او را در تنگنا قرار دهد و نتواند از این راه به تدبیر امور بپردازد چاره جویی از راه جور و ظلم برای او تنگ تر و دشوارتر خواهد بود.^(۲۲۷)

۲۳۱. وظیفه پیشوای عادل

«ان الله تعالى فرض على أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفة الناس كيلا يتبيخ بالفقير

فقره»

خداوند بر پیشوایان عدالت مقرر فرموده است که شائن و اندازه خود را در حد مردم

ناتوان تنظیم نمایند تا بینوایی مستمندان آنان را گرفتار درد و اندوه مهلک نسازد.^(۲۲۸)

بخش سوم: نبوت

۲۳۲. هدایت کننده انسان ها

«اصطفی سبحانه من ولده (أى آدم) أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم، و على تبليغ الرسالة أمانتهم، لما بدل أكثر خلقه عهد الله إليهم فجهاوا حقه و اتخذوا الانداد معه و اجتالتهم الشياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، و وائر اءليهم اءنبياه ليستاءدو هم ميثاق فطرته»

۲۳۳. برترین آفریده

اختار آدم عليه السلام، «خيرة من خلقه، و جعله اول جبلته»
خدای بزرگ آدم را از میان آفریدگانش برگزید و او را نخستین و برترین آفریدگانش قرار داد. (۲۲۹)

۲۳۴. وصف عیسی عليه السلام

فی صفة عیسی عليه السلام: «لم تكن له زوجة تفتنه، و لا ولد یحزنه، و لا مال یلفته»
در وصف عیسی عليه السلام می فرماید: نه همسری داشت که او را به فتنه در افکند، نه فرزندی که غمگینش سازد و نه مالی که او را به خود مشغول گرداند. (۲۳۰)

۲۳۵. زهدی موسی عليه السلام

«ان شئت ثنيت بموسى كلیم الله صلى الله عليه وسلم حيث يقول: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾
«و الله، ما ساله الا خبزا يا كلة، لانه كان يا كل بقلة الارض»

اگر بخواهی دوباره پیامبری را پیروی کنی از موسی عليه السلام پیروی کن آن گاه که فرمود:
(پروردگارا! من به آنچه از خیر و نیکی برایم فرستاده ای نیازمندم) به خدا سوگند، حضرت موسی عليه السلام به جز نانی که می خورد از خدا نخواست، زیرا او گیاهان زمین می خورد. (۲۳۱)

۲۳۶. پیامبر زداینده شبها

«اشهد ان محمدا عبده ورسوله، ارسله بالدين المشور، و العلم الماعثور، و الكتاب المسطور، و النور الساطع، و الضياء اللامع، و الامر الصادع، ازاحة للشبهات، و احتجاجا بالبينات، و تحديرا بالايات»

گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست، او را با دین بلند آواز و نشانه برگزیده و کتاب نوشته و نور درخشان و یرتو تابان و فرمان آشکار و آشکار کننده حق از باطل فرستاد، تا شبهات را بزدايد و با دليل و برهان حجت آوری کن و با آیات هشدارشان دهد.

(۲۳۲)

۲۳۷. پزشک امت رسول الله ﷺ

«طبيب دوار بطبه، قدا حکم مراهمه، و اعحمى مواسم، يضع ذلك حيث الحاجة اليه»
پیامبر خدا ﷺ پزشکی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می پردازد و مرهم ها را به خوبی آماده ساخته و به هنگام نیاز آنها را به کار می برد. (۲۳۳)

۲۳۸. نشانه رستاخیز

«ان الله جعل محمدا ﷺ علما للساعة، و مبشرا بالجنة، و منذرا بالعقوبة»
همانا خداوند محمد ﷺ را نشانه رستاخیز قرار داد و نوید دهنده بهشت و بیم دهنده از کيفر. (۲۳۴)

۲۳۹. وصف علی ؑ در زمان مبعوث شدن پیامبر ﷺ

«ارسله على حين فترة من الرسل، و طول هجعة من الامم، و عتزام من الفتن... و الدنيا كاسفة النور... عابسة في وجه طالبيها. ثمرها الفتنة، و طعامها الجيفة»
خداوند پیامبر را زمانی فرستاد که مدت ها بود پیامبری نیامده بود و مردم در خوابی دراز به سر می بردند و فتنه ها نیرومند شده بود... و دنیا بی فروغ شد بود... و به روی طالب خود رو ترش کرده بود. میوه اش فتنه و گمراهی بود و خوراکش مردار. (۲۳۵)

۲۴۰. نزول وحی بر جان پیامبر ﷺ

«ثم أنزل عليه الكتاب نورا تظفا مصابيح.. وتبياتا لا تهدم اركانہ. وشفاء لا تخشى-
اعسقامه، و عزا لا تهزم اعنصاره، وحقا لا تخذل أعوانه... جعله الله ربا لعطش العلماء وربعا
لقلوب الفقهاء... و معقلا منيعا ذورته، عزا لمن تولاه»

آن گاه قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد که نوری است که چراغ هایش خاموش نمی شود...
و بنای روشنگری است که پایه هایش ویران نمی گردد و شفا و دارویی است که ترس از
بیماری های آن نمی رود و عزتی است که هوادارنش شکست نمی خورند و حقی است که
یارانش بی یاور گذاشته نمی شود... خداوند آن را سیراب کننده عطش دانشوران قرار داده
است و بهر دل های فهمیدگان... و پناهگاهی که ستیغ آن دست تسخیر ناپذیر است و برای
کسی که آن را سرپرست خود گیرد مایه عزت می باشد. (۲۳۶)

۲۴۱. اجرای پیمان الهی

«بعث فیهم رسله، و اتر اعلیهم اءنبیاءه، لیستادوهم میثاق فطرته، و یذکر و هم منسی
نعمته، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ، و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره: من سقف
فوقهم مرفوع، و مهاده تحتهم موضوع، و معایش تحییهم، و أجال تفنیهم»
فرستادگان خود را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پیاپی به سوی ایشان فرستاد
تا از آنان بخواهند پیمان الهی را که در فطرتشان است به جای آوردند... و نشانه های
قدرت خدا را به ایشان نشان دهند: از آسمانی که بر فراز سرشان برافراشته شده است تا
زمینی که زیر پاهایشان نهاده شده و نعمت هایی که زنده نگاهشان می دارد و مرگ هایی که
نابودشان می کند. (۲۳۷)

۲۴۲. فضیلت پیامبر ﷺ

«سیرته القصد، و سنته الرشد، و کلامه الفصل، و حکمه العدل»

راه و رسم پیامبر معتدل، سنت و روشش صحیح و پایدار، سخنانش جدا کننده حق از
باطل و قضاوتش عادلانه بود. (۲۳۸)

۲۴۳. وصف پیامبر ﷺ

«واعيا لوحيدك، حافظا لعهدك، ماضيا على نفاذ أمرك»

پیامبر و حی تو را فهمید و پیمانت را حفظ کرد و در راه اجرای آن حرکت کرد. (۲۳۹)

۲۴۴. بهترین راه و روش

«اقتدوا بهدی نبیکم فانه افضل الهدی. و استنوا بسنته فانها الهدی السنن»

به راه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و روش است و رفتارتان را به سنت و

روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت کننده ترین روش هاست. (۲۴۰)

۲۴۵. علم پیامبر

«قد علمتم أن رسول الله ﷺ رجم الزانی المحسن، ثم صلی علیه، ثم ورثه اءهله؛ و قتل

القاتل و ورث میراثه اءهله. و قطع السارق و جلد الزانی غیر المحسن، ثم قسم علیها من الفیء،

و نکح المسلمات»

شما خوب می دانید که پیامبر خدا ﷺ زناکاری را که همسر داشت سنگبران کرد،

سپس بر مرده اش نماز خواند و اموالش را میان ورثه اش تقسیم نمود و دست دزد را قطع

کرد و زناکار بدون همسر را تازیانه زد، سپس از در آمد بیت المال سهم آنان را داد و هر دو

خطا کار با زنان مسلمان ازدواج کردند. (۲۴۱)

۲۴۶. آشکار کننده حق

«أرسله و أعلام الهدی دارسة، و مناهج الدین طامسة، فصدع بالحق؛ و نصح للخلق»

خداوند او را در موقعی فرستاد که نشانه های هدایت کهنه گشته و مسیرهای روشن دین

محو شده بود، او برای حق قیام و آن را برای مردم آشکار ساخت. (۲۴۲)

۲۴۷. سرمشق از پیامبر ﷺ و رفتار او

«و لقفد کان فی رسول الله ﷺ کاف لک فی آلاؤة. و دلیل لک علی ذم الدنیا و

عیبها، و کثرة مخازیها و مساویها، اذ قبضت عنه أطرافها و وطئت لغيره أکنافها، و فطم عن

رضاعها، و زوی عن زخارفها... فتأس بنییک الاطیب الاظهر ﷺ فان فیہ أسؤة لمن

تأسی، و عزأ لمن تعزی و أحب العباد ألی الله المتاسی بنییه، و المقتص لاتر قضم الدنیا

قضما، و لم يعرها طرفاء. أهضم اهل الدنيا كشحا، و اءخمصهم من الدنيا بطنا. عرضت عيله الدنيا فأبى أن يقبلها، و علم أن الله سبحانه أبغض شيئا فابغضه، و حقر شيئا فحقره، و صغر شيئا فصغره و لو لم يكن فينا إلا حبنا ما أبغض الله و رسوله، و تعظيمنا ما صغر الله و رسوله، لكفى به شقاقلله، و محادة عن أمر الله.

لقد كان ﷺ يأكل على الارض، و يجلس جلسة العبد، و يخصف بيده نعله، و يرقع بيده ثوبه، و يركب الحمار العارى، و يردف خلفه، و يكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة - لا حدى اءزواجه - غيبه عنى فاءنى اذا نظرت اءليه ذكرت الدنيا و زخارفها فاءعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رياشا، و لا يعتقدھا قرارا، و لا يرجو فيها مقاما، فاخرجها من النفس و أشخصها عن القلب، و غيبها عن البصر. و كذلك من اءبغض شيئا أبغض أن ينظر إلیه، و أن يذكر عنده، و لقد كان فى رسول الله ﷺ ما يدلک على مساویى الدنيا و عيوبها.

اذ جاع فيها مع خاصته، و زويت عنه زخارفها مع خاصته، و زويت عنه زخارفها مع عظیم زلفته. فلينظر ناظر بعقله، أكرم الله محمدا بذلك أم أهانه! فان قال: اءهانه، فقد كذب و الله العظيم - بالافک العظيم، و ان قال: أكرمه فليعلم ان الله قد اءهان غيره حيث بسط الدنيا له، و زواها عن أقرب الناس منه. فتاءسى متأس بنیه، و اقتص اءثره، و ولج مولجه، و الا فلا يا من الهكة، فان الله جعل محمدا ﷺ علما للساعة، و مبشرا بالجنة، و منذرا بالعقوبة. خرج من الدنيا خميصا، و ورد الاخرة سليما. لم يضع حجرا عى حجر، حتى مضى لسبيله، و اءجاب داعى ربه، فما أعظم منه الله عندنا حين اءنعم علينا به سلفا نتبعه، و قائدا نطا عقبه!»

سر مشق بودن پیامبر خدا ﷺ برای تو کافی است و راهنمایی است برای این که به نکوهیدگی و ننگین بودن دنیا و فراوانی رسوایی ها و بدی هایش یی ببری، چه آن که دنیا از آن حضرت گرفته شد و برای دیگران فراهم گشت و از شیر مادر دنیا باز گرفته شد و از زیبایی ها و زخارف آن دور گشت...

پس به پیامبر پاک و پاکیزه ات اقتدا کن؛ زیرا که آن حضرت برای کسی که بخواهد به کسی تاسی جوید و از و پیروی کند. لقمه دنیا را با اطراف دندان می خورد (به اندازه ضرورت از دنیا بر می گرفت) و گوشه چشمی هم به دنیا نداشت. پهلوهایش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود. دنیا به او پیشنهاد شد، اما از پذیرفتن آن سرباز زد و دانست که خدای سبحان چیزی (علاقه به دنیا) را دشمن دارد او هم آن را دشمن گرفت، چیزی را خرد می شمارد او هم خرد می شمارد.

اگر در ما هیچ (عیبی) نبود جز همین که آنچه را خدا و پیامبرش دشمن دارند دوست داشته باشیم و آنچه را خدا و پیامبرش خرد شمرده اند بزرگ و با ارزش شماریم، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی بود.

رسول خدا ﷺ روی زمین غذا می خورد و همچون بردگان می نشست با دست خود کفشش را می دوخت و جامه اش را وصله می زد و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سر خود شخصی دیگری را هم سوار می کرد.

برده ای با نقش و نگار بر در خانه اش آویخته دید، به همسرش گفت: ای زن! این پرده را از جلو چشم من بردار؛ زیرا هرگاه به آن می نگرم به یاد دنیا و زرق و برق آن می افتم. او از ته دل از دنیا روی برتافت و نام یاد آن را در جانش میراند و دوست داشت که زیب و زیور دنیا از جلو چشمش دور باشد، تا از آن جامه زیبایی تهیه نکند و آن را در جای آرامش ندارند و این ماندن همیشگی در آن نداشته باشد.

پس دنیا را از جان خود بیرون راند و از دلش دور کرد و از چشمانش پنهان ساخت. آری! این چنین کسی که چیزی را دشمن بدارد از نگاه کردن به آن و از این که یاد و نام آن در حضورش برده شود نفرت دارد. راه و رسم رسول خدا ﷺ تو را به بدی ها و عیب های دنیا رهنمون می شود، چه، او و نزدیکانش در دنیا همیشه گرسنه بودند و با این که مقام و منزلت عظیمی (نزد خداوند) داشت، زیب و زیورهای دنیا از او دور نگه داشته شد،

پس هر بیننده ای، با دیده خرد خود بنگرد و ببیند که آیا خداوند با این کار محمد را تکریم کرده یا خوار و کوچکش نموده است؟ اگر بگویند، او را خوار و بی مقدار کرده است، سوگند به خدای بزرگ که دروغ و بهتان بزرگی زده است اگر بگویند: او را گرامی داشته است، پس بدانند که خداوند دیگران را خوار و حقیر کرده است؛ چرا که دنیایی را که از نزدیک ترین و مقرب ترین افراد خود گرفته برای آنان گسترده است.

پس آن که خواهان پیروی است به پیامبر خود تاءسی جوید و گام در جای گام های او گذارد و هر جا که او در آمده است درآید و گر نه از تباه شدن ایمن نباشد؛ زیرا خداوند محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نشانه قیامت قرار داد و بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده از کیفر و عقوبت. او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت به آخرت قدم گذاشت.

تا زمانی که عمرش به سر آمد و دعوت پروردگارش را اجابت کرد، سنگی روی سنگ نگذاشت. چه منت بزرگی خداوند بر ما نهاده که نعمت وجود آن حضرت را به ما ارزانی داشت که پیشروی وی است که ما از او پیروی می کنیم و پیشوایی است که گام در جایی گام او می نهیم. ^(۲۴۳)

۲۴۸. عظمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

«کان لی فیما مضی أخ فی الله، و کان یعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه، و کان لا یشکرو و جعاً الا عند برئه»

گذشته برادری در مسیر جاذبیت الهی داشتم، کوچکی دنیا در چشمش او را در چشم من بزرگ می کرد و از هیچ دردی شکایت نمی کرد مگر زمانی که از آن درد بهبود حاصل شده بود. ^(۲۴۴)

۲۴۹. پیام های پیامبر

«أرسله داعیا ألی الحق و شاهدا علی الخلق، فبلغ رسالات ربه غیر وان ولا مقصر، و جاهد فی الله أعداه غیر واهن ولا معذراء امام من اتقی، و بصر من اهتدی»

و پیامبر ﷺ را فرستاد تا به حق فرا خواند و بر آفریدگان گواه باشد. او پیام های پروردگارش را رسان و در این راه نه سستی کرد و نه کوتاهی ورزید و در راه خدا با دشمنان او جنگید، بی آن که ناتوانی به او راه یابد، یا آن که عذر و بهانه آورد. او پیشوای پرهیزگاران و دیده ره یافتگان است. (۲۴۵)

۲۵۰. عامل جلوگیری از عذاب خدا

«کان فی الارض امانان من عذاب الله، و قد رفع احد هما، فدونکم الاخر فتمسکوا به: أما الامان الذی رفع فهو رسول الله ﷺ و أما الامان الباقی فالاستغفار. قال الله تعالی: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾»
بر روی زمین دو عامل ایمن کننده از عذاب خدا وجود داشت که یکی از آن دو از دست رفت. پس آن دیگری را بگیری و بدان چنگ زنی. اما آن ایمنی بخشی که از دست رفت، رسول خدا ﷺ بود و آن که باقی است، آمرزش خواهی است. خدای متعال می فرماید: (ای محمد!) تا تو را در میان آنان هستی، خدا عذابشان نمی کند و تا زمانی که آمرزش می طلبند، خدا عذابشان نکند. (۲۴۶)

۲۵۱. اراده و عزم نبوی

«قائما بأمرک مستوفزا فی مرضاتک، غیر ناکل عن قدم، و لا واه فی عزم»
پیامبر بر پا دارنده کار و فرمان توست و شتابنده در تحصیل رضایت تو، بی آنکه از پیشروی بترسد و عقب بنشیند و در عزم و اراده اش سستی نشان دهد. (۲۴۷)

۲۵۲. نشانه قیامت

جعل محمدا ﷺ «علما للساعة»

خدایی بزرگ حضرت محمد ﷺ را نشانه قیامت قرار داده است. (۲۴۸)

۲۵۳. واسطه از بین رفت گمراهی ها

«اهل الارض یومئذ ملل متفرقه، و اءهواء منتشرة، و طرائق متشتتة، بین مشبه لله بخلقہ، اءو ملحد فی اسمہ، اءو مشیر الی غیرہ، فهذا هم به من الضلالة»

در آن روزگاران که خداوند ذوالجلال خاتم الانبیاء ﷺ را برانگیخت، مردم روی زمین مللی پراکنده و اقوامی با تمایلات متفرق در پیچاپیچ طرق درهم و برهم سرگردان و حیرت زده بودند، گروهی از آنان خدا را تشبیه به مخلوقاتش می کردند و گروهی دیگر در اسماء مقدسش الحاد می ورزیدند، جمع دیگری با نام های الهی اشاره به موهومات و موجودات پست می نمودند. خداوند سبحان آنان را به وسیله پیامبر اکرم از گمراهی نجات داد. (۲۴۹)

۲۵۴. حجت های خداوند

«بعث الله رسله بما خصهم به من وحيه، و جعلهم حجة له على خلقه، لئلا تجب الحجة لهم بترك الاعذار اليهم، فدعا هم بلسان الصدق الى سبيل الحق»

خداوند، پیامبران خود را با آنچه از وحی خود به آنان اختصاص داده بود مبعوث گردانید و ایشان را بر مخلوقات خویش و دلیل خود قرار داد تا آن ها (یعنی مخلوقات) نتوانند نبودن حجت را وسیله عذر آوردن خود (به آگاه نبودنشان از او امر و نواهی الهی) قرار دهند، آن گاه خداوند با زبانی راستگو (یعنی زبان پیامبران) ایشان را به راه حق دعوت کرد. (۲۵۰)

۲۵۵. سرانجام اختیار کردن دینی جز اسلام

«ارسله بحجة كافية، و موعظه شافية، و دعوته متلافية، اعظهر به الشرائع المجهولة، و قمع به البدع المدخولة، و بين به الاحكام المفصولة. فمن يبتغ غير الاسلام دينا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم كبوته و يكن مابه الى الحزن الطويل و العذاب الوبيل»

خداوند، پیامبر ﷺ را با دلیلی بسنده و اندرزی شفافبخش و دعوتی جبران کننده فرستاد، به وسیله او شریعت ها و قوانین الهی ناشناخته مانده را آشکار ساخت و بدعت های نادرست را نابود کرد و احکام قطعی را بیان نمود. پس هر که دینی جز اسلامی اختیار کند بدبختی اش محقق است و دستگیره اش گسیخته و به سر در آمدنش سخت و فرجامش اندوه طولانی و عذاب شدید است. (۲۵۱)

۲۵۶. مایه کمال دین

«افضت كرامة الله سبحانه و تعالى الى محمد ﷺ، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا،... لها فروع طوال؛ و ثمر لا ينال: فهو امام من اتقى، و بصيره من اهتدى،... سنته الرشد، و كلامه الفصل، و حكمه العدل»

با کرامت خداوند سبحان مقام پیامبری به محمد ﷺ رسید. پس آن حضرت را از بهترین خاندان برکشید... درخت دودمان او را به شاخه هایی است بلند و برافراشته و دست کسی به میوه آن نرسد. او پیشوای پرهیزگاران است و دیده ره یافتگان.. رفتارش میانه روی و اعتدال است و طریقه اش راهنمایی و هدایت، سخنش حق را ز باطل خدا سازد و داوری اش به عدل و داد است. (۲۵۲)

۲۵۷. پاکی معنوی

«تأس بنبيك الاطيب الاطهر ﷺ فان فيه اءسوة لمن تاءسى، و عزاء لمن تعزى»
پیروی کن از پیامبرت که پاک و پاکیزه تر از همه مخلوقات خدا بود، برای هر کسی که بخواهد پیروی از کمالات نماد در آن وجود مقدس است عالی ترین کمال برای تبعیت. و مهم ترین نسبت برای هر کسی که انتساب به او را بخواهد (۲۵۳)

۲۵۸. فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر

«اما بعد، فقد بعثت اليكم عبدا من عبادالله، لا ينال اءيام الخوف، فاسمعوا له، و اءطيعوا اءمره فيما طابق الحق، فانه سيف من سوف الله»
بعد از حمد و ثنا، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزگار بیم و هراس نخواهد، از او بشنوید و فرمانش را در هر مورد که مطابق حق است اطاعت کنید؛ زیرا این مدر شمشیری از شمشیرهای خداوندی است. (۲۵۴)

۲۵۹. پایان بخش وحی

«أرسه على حين فترة من الرسل، و تنازع من اللسن، فقفي، به الرسل، و ختم به الوحي»
خداوند او را در دورانی خالی از پیامبران و در دوران اختلاف در عقاید و سخنان فرستاد و او را در آخر پیامبران قرار داد و وحی را با نوبت او ختم فرمود. (۲۵۵)

۲۶۰. مسابقه در خوبی ها

«و الذي بعثه بالحق لببلبن بلبلة و لتغربلن غربلة، و لتساطن سوط القدر حتى يعود اسفلكم أعلاكم، و أعلاكم أسفلكم، و ليسبقن سابقون كانوا قصرؤا، و ليقصرن سابقون كانوا سبقوا»

قسم به خدایی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آوردن دین حق مبعوث گردانید، سخت در هم آمیخته و در هم و برهم و زیر و رو می شوید و به شدت غربال می گردید (تا صالح از طالح و خوب از بد جدا گردد) و هر آینه مانند دیگ جوشان که با تازیانه غلیان خود آنچه را در آن است زیر و رو می کند و بالاترین شما به پست ترین مقام بازگشت می نماید و هر آینه کسانی که در اسلام سابقه دارند، امام در وظایف (با دریافت حق خود) کوتاهی کرده اند، به طور یقین جلو خواهند افتاد و آنان که در خدمت به اسلام سابقه بسیاری دارند و مقامشان در اسلام جلوتر از دیگران است یقیناً و قطعاً باز خواهند ماند. ^(۲۵۶)

۲۶۱. حال مردم هنگام بعثت محمد

«ابتعثه و الناس يضربون في غمرة، و يموجون في حيرة. قد قادتهم أزممة الحين، و استغلقت علي أفئدتهم أقفال الرين»

خداوند او را مبعوث به رسالت فرمود، در حالی که مردم آن دوران غوطه ور در جهالت و گمراهی بودند و در اسارت فراز و نشیب امواج حیرت. آنان در مهار فرمان هلاکت به این سو کشیده می شدند و بر دل های آنان قفل های گناهان بسته بود. ^(۲۵۷)

۲۶۲. وصف پیامبران

«في صفة الانبياء: فاستودعهم في افضل مستودع، و اعقرهم في خير مستقر... حتى افضت كرامة الله سبحانه و تعالى الى محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فاءجرجه من افضل المعادن منبتا، و اعزز، الارومات مغرسا؛ من الشجرة التي صدع منها نبياءه، و انتجب منها امعاء عترته خير العتر، و اعسرته خير الاسر، و شجرته خير الشجر، نبتت في حرم؛ و بسقت في كرم؛ لها فروع طوال، و ثمر لا ينال»

آنان پیامبران را در برترین و دیعتگاه به ودیعت نهاد و در بهترین قرار گاه تثبیت فرمود تا آن گاه که کرامت خداوندی سبحانه و تعالی به محمد ﷺ منتهی گشت آن وجود مقدس را از برترین معادن رویاننده و عزیزترین اصول و ریشه ها برای کاشتن بیرون آورد. از آن درختی که خداوند آن را بشکافته و پیامبرانش را از آن بیرون آورده و امنای خود را از آن برگزیده است، عترت پیامبر اکرم ﷺ بهترین عترت هاست و دودمانش بهترین دودمان ها و درختش بهترین درخت ها که در حرم روییده شده و به رشد رسیده است در کرم و مجد و شرف برای آن درخت شاخهایی است بلند و ثمری است غیر قابل وصول. (۲۵۸)

۲۶۳. روزگار لغزش و گناه

«أرسله علی حین فتره من الرسل، و هفوة عن العمل، و غباوة من الامم»

خداوند سبحان او را در فاصله ای از پیامبر و در دوران لغزش جوامع از عمل و جهل و کودنی امت ها فرستاد. (۲۵۹)

۲۶۴. حکمت برگزیده شدن محمد

«أن الله بعث محمدا ﷺ نذیرا للعالمین، و اءمینا علی التنزیل، و اءنتم معشر العرب علی شردین، و فی شردار، منیخون بین حجارة خشن، و حیات صم، تشریبون الکرد، و تاکلون الجشب، و تسفکون دماً کم، و تقطعون اءرحامکم. الا صنم فیکم منصوبة، و الاثم بکم معصوبة»

همانا خداوند متعال، محمد ﷺ را تبلیغ کننده بر عالمیان و امین برای فرستادن قرآن و رسالت، مبعوث نمود. در آن حال شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید.

شما در میان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سکنی داشتید، آب های تیره می آشامیدند و غذای خشن می خوردید و خون های یکدیگر را می ریختند و از خویشاوندان خود قطع رابطه می نمودید، بت ها در میان شما (برای پرستش) نصب شده و گناهان و انحراف ها سخت به شما بسته بود. (۲۶۰)

۲۶۵. عمل بر طبق راه پیامبران

«اعملوا، رحمکم الله، علی أعلام بینة، فالطریق نهج یدعو ألی دار السلام»

ای مردم! خدا رحمتتان کند! به نشانه های آشکاری که خداوند در برابرتان قرار داده عمل کنید که راهی واضح و روشن است و شما را به سرای آسایش (یعنی در بهشت) دعوت می کند. (۲۶۱)

۲۶۶. روزگار مبعوث شدن پیامبر

«أن الله سبحانه بعث محمدا ﷺ بالحق حين دنا من الدنيا الانقطاع، و اقبل من الآخرة إلى الاطلاع، و أظلمت بهجتها بعد اشراق، و قامت بآهلها علی ساق. و خشن منها مهاده، و أرف منها قياده، فی انقطاع من مدتها، و اقترب من اشراطها و تصرم من أهلها»

خداوند سبحان، محمد ﷺ را به حق به پیامبر مبعوث فرمود، در حالی که دنیا رو به پایان بوده و آخرت برای احاطه و اشراف روی آورده و شکوفایی دنیا پس از روشنایی آن رو به تاریکی نهاده بود. و آن دنیا برای اهل خود با شدت و مشقت ها رویاروی شده زمانش رو به زوال و شرایط فنا و نابودی آن نزدیک گشته بود و (بعثت پیامبر) هنگامی بود که دنیا از اهلش در حال بریدن بود. (۲۶۲)

۲۶۷. توصیف روزگار پیامبر

«بعثه حين لا علم قائم؛ ولا منار ساطع، ولا منهج واضح»

خداوند سبحان پیامبر اکرم ﷺ را به پیامبری برانگیخت، در آن هنگام نه نشانه ای از دین برپا بود و نه چراغی روشنگر و نه طریق و مسیری واضح. (۲۶۳)

۲۶۸. امین وحی الهی و خاتم رسولان

«أمین وحیه، و خاتم رسله، و بشیر رحمته و نذیر نقمته»

امین وحی و خاتم رسولان او بود و بشارت دهنده رحمت و ترساننده از عذاب او. (۲۶۴)

۲۶۹. روزگار در هم ریخت

«أرسله علی حین فتره من الرسل، و طول هجعه من الامم و انتقاض من المبرم»

خداوند پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ را در دوران انقطاع وحی و رسولان و در امتداد خواب امت ها در تاریکی (جهالت ها) فرستاد، در آن هنگام اصول و قوانین حیات سعادت‌مندان انسان ها (دین) شکسته بود. (۲۶۵)

۲۷۰. پیامبر، نوری در تاریکی جهل و نادانی

«و لقد قرن الله به ﷺ من لدن أن كان فطيما اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم، ومحاسن اخلاق العالم ليله ونهاره ولقد كنت اعقبه اتباع الفصيل اثر امه، يرفع لى فى كل يوم من اخلاقه علما، ويامرني بالاعتداء به. ولقد كان يجاور فى كل يوم من اخلاقه علما، ويامرني بالاعتداء به. ولقد كان يجاور فى كل سنته بجراء فاعراه، ولا يراه غيرى. ولم يجمع بيت واحد يومئذ فى الاسلام غير رسول الله ﷺ وخديجة وإنا ثالثهما. أرى نور الوحي والرسالة، واءشم ريح النبوة.»

«ولقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه ﷺ فقلت: يا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال هذا الشيطان قد أيس من عبادته. اعنك تسمع ما اسمع، وترى ما اعرى، اعلا اعنك لست بنبي، ولكنك لوزير، وأأنك لعلى خير.»

و لقد كنت معه ﷺ لما أتاه الملا من قريش، فقالوا له؛ يا محمد أنك قد ادعيت عظيما لم يدعه أبوك و لا أحد من بيتك، ونحن نسالك امرا ان انت اجبتان اليه و اريتناه، علمنا اعنك نبى و رسول، و اعن لم تفعل علمنا انك ساحر كذاب، فقال ﷺ: و ما تسألون؟ قالوا: تدعو لنا هذه الشجرة حتى تنقلع بعروقها و تقف بين يديك فقال ﷺ: إن الله على كل شىء قدير، فان فعل الله لكم ذلك، اعن مؤمنون و تشهدون بالحق؟

قالوا: نعم قال: فانى ساءريكم ما تطلبون، و أنى لاعمل أنكم لا تفيئون الى خير، و اعن فيكم من يطرح فى القلب، و من يحزب الاحزاب. ثم قال ﷺ: يا ايها الشجرة اعن كنت تؤمنين بالله و اليوم الاخر، و تعلمين انى رسول الله، فانقلعى بعروقك حتى تقفى بين يدي باذن الله. فوالذى بعته بالحق لانقلعت بعروقك حتى تقفى بين يدي باذن الله.

فوالذی بعته بالحق لاتقلعت بعروقها، و جاءت و لها دوی شدید. و قصف کقصف اءجنحة الطیر؛ حتی وقفت بین یدی رسول الله ﷺ مرفرفة، و اءلقت بغصنها الاعلی علی رسول الله ﷺ و ببعض اءغصانها علی منکبى، و كنت عن یمینه ﷺ، فلما نظر القوم الی ذلک قالوا - علوا و استکبارا -: فمرها فلیاتک نصفها و یمی نصفها، فاءمرها بذلک، فاءقبل الیه نصفها کاءعجب اقبال و اءشده دویا، فکادت تلتف برسول الله ﷺ، فقالوا - کفرا و عتوا -: فمر هذا النصف فلیرجع الی نصفه کماکان، فاءمره ﷺ فرجع؛ فقلت إنا: لا اله الا الله انی اءول مؤ من بک یا رسول الله، و أول من أقربان الشجرة فعلت ما فعلت بأمر الله تعالی تصدیقا بنبوتک، و اجلا لا لکمتک.

فقال القوم کلهم. بل ساحر کذاب، عجیب السحر خفیف فیہ، و هل یصدقک فی اءمرک الامثل هذا! یعنونى و اءنى لمن قوم لا تاءخذهم فی الله لومة لائم، سیماهم سیما الصدیقین، و کلامهم کلام الابرار، عمار اللیل و منار النهار، متمسکون بحبل القرآن. یحیون سنن الله و سنن رسوله. لا ىستکبرون و لا یعلون، و لا یغلون و لا یفسدون. قلوبهم فی الجنان و اجسادهم فی العمل

خداوند متعال آن وجود نازنین را از موقعی که از شیر باز شد، شب و روز با یکی از بزرگ ترین فرشتگان همراه فرمود که آن حضرت را در مسیر اکتساب صفات و اتصاف به بهترین اخلاق دنیا قرار دهد. و در هر سال در کوه حرا مجاور می گشت من او را می دیدم و کسی جز من او را نمی دید.

در آن روز اسلام و مسلمین در هیچ خانه ای نبود غیر از خانه رسول خدا ﷺ و خدیجه و من سومین آنان بودم نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر پیامبری را استشمام می کردم. من ناله شیطان را در آن هنگام که وحی به آن نازل شد، شنیدم عرض کردم: یا رسول الله! چیست این ناله؟

فرمود: ناله شیطان است که به جهت ناامیدی از این که عبادت شود سرداده است، تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، ولی تو پیامبر نیستی، بلکه تو وزیر من هستی و تو در مسیر خیر قرار گرفته ای، و من با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم در آن موقع که قریش نزد آن حضرت آمدند و به او گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی به راه انداخته ای، چنان ادعایی که پدران و دیگر دودمانت مطرح نکردند، ما چیزی از تو مسألت می کنیم و اگر به ما پاسخ دادی و آن را به ما ارائه نمودی می فهمیم که تو قطعاً ساحر و دروغ گویی.

آن حضرت فرمود: سوال شما چیست؟

آنان گفتند: بخوان این درخت را تا از ریشه هایش کنده شود (و مجموع اجزایش) بیاید و در مقابل بایستند.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند بر همه چیز تواناست، آیا اگر خداوند این کار را برای شما کرد ایمان می آورید و به حق شهادت می دهید؟

آن حضرت فرمود: من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم، در حالی که می دانم شما به سوی خیر باز نخواهید گشت! در میان شما کسی است که در چاه انداخته می شود و کسی است که احزاب تشکیل می دهد.

سپس آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای درخت! به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم، با ریشه هایت از زمین درآی و با اذن خداوندی در برابر من بایست!

سوگند به آن خدایی که او را بر حق برانگیخته است. آن درخت با ریشه هایش از جای کنده شد و به طرف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گسترده و بعضی از شاخه هایش را هم روی شانه من انداخت و من در آن حال در طرف راست آن حضرت ایستاده بودم.

هنگامی که قوم قریش این معجزه دیدند از روی خود بزرگ بینی و تکبر، چنین گفتند:
امر کن نیمی از این درخت بیاید و نیم دیگر بماند!

حضرت به این خواسته آنان عمل کرد و به درخت امر فرمود، نیمی از آن درخت به طور
شگفت انگیزتری از حالت اول و با صدایی شدیدتر به طرف پیامبر روی آورد و نزدیک بود
به پیامبر خدا بیچد، بار دیگر آن مردم از روی کفر و گردنکشی گفتند: دستور بده این نیمه
درخت برگردد به آن نیمه اش (تا به صورت اولیه اش برگردد)!

رسول خدا ﷺ امر فرمود نیمه درخت بر روی همان نیمه اول برگشت.

من گفتم: (لا اله الا الله) نیست خدایی مگر الله) من اولین مؤمن به تو هستم و من اولین
کس هستم که اقرار کرد به این که آنچه را که درخت امروز انجام داد به امر خداوند تعالی و
برای تصدیق نبوت و تجلیل و تعظیم سخن تو بود. در این هنگام همه آن قوم گفتند: این
شخص پیامبر نیست بلکه ساحری است دروغگو که سحرش شگفت انگیز است و در این
کار سبک دست تردست.

و آیا کسی جز این شخصی (مقصودشان من (علی بن ابی طالب) بودم وجود دارد که این
ادعا و کار تو را تصدیق کند؟ و قطعی است من از قومی هستم که سرزنش کننده ای آنان را
در راه خدا از کار باز نمی دارد. چهره آنان چهره با عظمت ترین راستگویان است و سخن
نیکوکاران شب بیدار و هدایت گران روز.

آنان هستند تمسک کنندگان به قرآن، که سنت های خدا و رسول خدا ﷺ را احیاء
می کنند، نه تکبر می ورزند و نه بلندگرایان اند و نه مردم را به زنجیر می کشند و نه فساد
در روی زمین به راه می اندازند، دل های آنان در بهشت است و بدن های آنان در کار و
کوشش. (۲۶۶)

۲۷۱. نوری در تاریکی

«أضأت به البلاد بعد الضلالة المظلمة، والجهالة الغالبة، والجفوة الجافية، والناس يستحلون الحریم، ويستذلون الحكیم؛ یحیون علی فترة، ویموتون علی كفرة!»

جوامع بشری بعد از گمراهی تاریک و جهالتی که بر همه غالب بود و خشونتت بسیار سخت، به وسیله او (پیامبر) روشن گشت. در آن هنگام مردم محرمات را حلال می شمردند و انسان حکیم را پست و خوار می نمودند، در دورانی بی خبر از علم و معرفت و دور از دین و فرهنگ زندگی می کردند و بر کفر و تباهی می مردند. (۲۶۷)

۲۷۲. مبعوث شدن پیامبر

«بعث الله سبحانه محمدا رسول الله ﷺ... مأخوذا علی النبیین میثاقه، مشهورة سماته»
خداوند سبحان محمد رسول الله ﷺ برای انجام و عده خویش و اتمام اصل نبوت مبعوث نمود پیامبری با علامات مشهور. (۲۶۸)

۲۷۳. خصایل نیک پیامبر ﷺ

«بعث الله محمدا ﷺ شهيدا، وبشيرا ونذيرا، خير البرية طفلا واءنجبها كهلا، واطهر المتطهرين شيمه، واءجود المستمطرين ديمه»
خداوند متعال محمد ﷺ را شاهد و بشارت دهنده و تهدید کننده مبعوث فرمود. پیامبری که در دوران طفلی بهترین مردم و در دوران بزرگسالی نجیب ترین مردم و از حیث اخلاق پاکترین پاکان و از حیث عطا سخی ترین اشخاصی بود که مورد توقع جود و احسان بوده اند. (۲۶۹)

۲۷۴. سرچشمه روشنایی و روشنی بخش تاریکی ها

«اختاره من شجرة الانبياء، و مشکاة الضياء، و ذوابة العلياء، و سره البطحاء و مصاييح الظلمة، و ينابيع الحكمة»

خداوند سبحان پیامبر را برگزید از درخت نسل پیامبران و چراغدان نور و پیشانی عظمت و مرکز مکه و چراغ های روشنگر تاریکی ها و سرچشمه های حکمت. (۲۷۰)

۲۷۵. یاد کردن پیامبر ﷺ

«فی ذکر النبی ﷺ: «أوری قبسا لقابس، و أنار علما لحابس، فهو أمينك المامون، و شهيدك يوم الدين، و بعیثك نعمة، و رسولك بالحق رحمة»
پیامبر اکرم ﷺ شعله ای از انوار دین مقدس اسلام را برای طالب و گیرنده نور برافروخت و علامت ارشاد برای کسی که در حیرت و ضلالت متوقف شده است، روشن ساخت. بار پروردگار! آن پیامبر امین و مأمون تو و شاهد تو در روز قیامت و مبعوث از جانب توست که نعمتی برای جهانیان است و رسول بر حق تو که رحمتی است برای عالمیان. (۲۷۱)

۲۷۶. مبلغان خدا

«لقد جاهرتكم العبر، و زجرتم بما فيه مزدجر. و ما يبلغ عن الله بعد رسل السماء الا البشر»

حوادث پند آموز به شما خود را نمایانند، کارهای ممنوع به شما اعلام شده است، دستور الهی پس از پیامبران خدا فقط به وسیله ابلاغ می گردد. (۲۷۲)

۲۷۷. محبوبترین بندگان

«أحب العباد الى الله المتاسی بنبيه، و المتقص لاثره»

محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و قدم به جایی قدم او گذارد. (۲۷۳)

۲۷۸. برپا کننده احکام نورانی و نشانه های روشن گر

«أوری قبس القابس، و اءضاء الطريق للخابط، و هدیت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام، و أقام بموضحات الاعلام، و نیرات الاحکام»

آن گاه که نور الهی را ابلاغ و در پهنه هستی منتشر ساخت که جویندگان انوار خداوندی را به مقصدشان نایل ساخت و راه را بر گمشده در تاریکی های جاهلیت روشن نمود، هم به

وسيله او بود که دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان هدایت گشت. پیامبری عزیز که پرچم ها و علائم راهنما را برپا داشت و احکام نورانی خداوندی را ابلاغ و اجرا فرمود.

۲۷۹. فرمان بردن از پیامبر و اولیای امر (۲۷۴)

«من کتاب للاشتر حين و لاه مصر: و اردد اعلى الله و رسوله ما يضلحك من الخطوب، و يشته عليك من الامور؛ فقد قال الله تعالى لقوم اعحب ارشادهم: (يا ايها الذين آمنوا اعطيعوا الله و اعطيعوا الرسول و اعولى الامر منكم، فان تنازعتم في شىء فردوه اعلى الله و الرسول) فالرد اعلى الله: الاخذ بمحكم كتابه، و الرد الى الرسول: الاخذ بسنته الجامعة غير المفرقة»

در نامه به مالک اشتر فرمودند: آن گاه که مشکل بزرگی تو را عاجز کرد و موضوع برایت مورد تردید قرار گرفت آن را به خدا و رسول ﷺ واگذار کن؛ زیرا خدای عزیز به مردمی که ارشاد آنان را دوست دارد چنین سفارش می کند (شما که ایمان آورده اید! از خدا، رسول و (اولی الامر) خودتان اطاعت کنید و اگر در موضوعی اختلاف پیدا کردید آن را به خدا و رسول ﷺ واگذار کنید و اگر مشکلات به خدا این است که مطالبی را که از قرآن درک می کنیم عمل کنیم و رجوع کردن به رسول خدا ﷺ این است که سفارش های او را که مایه وحدت است (و از پیامبر ﷺ صادر شده پذیر و آن مطالبی را که تفرقه افکن می باشد کنار بزن. (۲۷۵)

۲۸۰. وضع روزگار پیامبر

«بعثه و الناس ضلال في حيرة، و حاطبون في فتنه قد استهوتهم الالهواء و استزلتهم الكبرياء» خداوند سبحان پیامبر اکرم ﷺ را در حالی فرستاد که مردم در وادی حیرت گمراه و در آشوب مشوش و منحرف بودند، هواهای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته و کبر و نخوت در لغزشگاهشان انداخته بود. (۲۷۶)

۲۸۱. سخن علی علیه السلام در تمجید از پیامبر ﷺ

«ابتعثه بالنور المضى، و البرهان الجلى، و المنهاج البادى، و الكتاب الهادى. أسرته خير أسرة، و شجرته خير شجرة، اعصانها معتدلة و ثمارها متهدلة. مولده بمكة و هجرته بطيبة»

خداوند پیامبر را با نور روشنائی بخش و برهان آشکار و روش نمایان و کتاب راهنما مبعوث فرمود. خاندانش بهترین خاندان و درخت او بهترین درخت شاخه های آن معتدل میوه هایش در دسترس برای همه است، زاد گاهش مکه و هجرتش به مدینه بود. (۲۷۷)

۲۸۲. آسان کننده ناهمواری ها

«أرسله بالضياء، وقدمه في الاصطفاء، فرتق به المفاتق و ساور به المغالب و ذلل به الصعوبة، و سهل به الحزونة، حتى سرح الضلال عن يمين و شمال»

خداوند پیامبر ﷺ را با نور فرستاد و در گزیدن بر مقدم داشت و شکاف ها را به وسیله او ترمیم فرمود و او را به مردم قدرتمند پیروز فرمود. و دشواری را به وسیله او آسان و سختی های راه را به وسیله او هموار فرمود تا گمراهی را از راست و چپ برطرف ساخت. (۲۷۸)

۲۸۳. پیامبران مستضعف

فی صفة الانبياء: كانوا قوما مستضعفين: قد اختبر هم الله لالمخمة و ابتلاهم بالمجهده، و امتحنهم بالمخاوف، و مخضهم بالمكاره، فلا تعتبروا الرضا و السخط بالمال و الولد جهلا بمواقع الفتنة، و الاختبار فی موضع الغنى و الاقتدار، فقد قال سبحانه و تعالى: ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَيْنَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ فان الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين في اءنفسهم باءوليائه المستضعفين في أعينهم

در توصیف پیامبران عليهم السلام می فرماید: آنان مردمانی مستضعف بودند که با گرسنگی و انواع فقر آنان را آزمایش کرد و به مشقت و سختی مبتلا فرمود، در رویدادهای وحشتناک امتحان نمود و با ناگواری ها تصفیه شان نمود. از روی نادانی به موارد فتنه آزمایش در موقعیت بی نیازی ملاک خشنودی و ناخشنودی خداوند را مال و اولاد تلقی نکنید.

خداوند سبحان و با عظمت چنین فرموده است: (آیا گمان می کنند این که ما به وسیله مال و فرزندان آنان را کمک می نماییم و آنان را در وصول به خیرات سرعت می دهیم؟ (نه

چنین است) آنان می فهمند.) زیرا خداوند سبحان آزمایش می کند بندگان مستکبر خود را که در نزد خویشتن بزرگ و چشمگیرند! به وسیله دوستان خود در چشمان آن مستکبران بینوایان اند. (۲۷۹)

۲۸۴. فضیلت مستضعفان

«اللَّهُ سبحانه جعل رسله اولى قوة في عزائمهم، وضعفة فيماترى الاعين من حالاتهم، مع قناعة تملأ القلوب والعيون غنى، وخصاصة تملأ الابصار والاسماع أذى»
خداوند سبحان رسولان خود را در تصمیم هایی که برای ابلاغ دین خداوندی می گرفتند نیرومند ساخته و در پدیده های ظاهری که با چشمان حسی دیده می شوند ناتوان نموده بود، با قناعتی که دل ها را پر می کرد و چشم ها را بی نیاز می ساخت و با فقر و نیازمندی که آزار آن چشم ها و گوش ها را پر می ساخت. (۲۸۰)

۲۸۵. سرور بندگان

«أشهد أن محمدا عبده ورسوله، وسيد عباده، كلما نسخ الله الخلق فرقتين جعله في خير هما، لم يسهم فيه عاهر، ولا ضرب فيه فاجر»
گواهی می دهم که حضرت محمد ﷺ بنده و فرستاده خدا و سرور بندگان اوست. هنگامی که خداوند آفریدگانش را به دو بخش (نیک و بد) تقسیم کرد، (نور وجود) آن حضرت را در بهترین آن دو به ودیعه نهاد. ناپاکان در شب او سهمی نداشتند و گناهکاران را در او هیچ دخالتی نبود. (۲۸۱)

۲۸۶. مایه بصیرت و بینایی

فی ذکر النبی ﷺ: «أفضت كرامة الله سبحانه وتعالى ألى محمد ﷺ... فهو إمام من اتقى، وبصيرة من اهتدى، سراج لمع ضوءه، وشهاب سطع نوره، وزند برق لمعه»
کرامت خداوندی سبحان و تعالی به محمد ﷺ منتهی گشت، آن حضرت ﷺ پیشوایی کسی است که تقوا بورزد و وسیله بینایی است برای کسی که هدایت یافته باشد.

چراغی است که روشنایی اش درخشیده و ستاره ای است که نورش بارز و آشکار است و آتش زنه ای است که معلمان آن برق تولید نموده است. (۲۸۲)

۲۸۷. فروتنی صفت پیامبران

«لو رخص الله في الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه و أوليائه. ولكنه سبحانه كره إليهم التكبر، و رضى لهم التواضع»

اگر بنا بود خداوند به بعضی از بندگان رخست بدهد که به او کبر بورزند قطعا به پیامبران و اولیاء خاص خود اجازه می داد، ولكن خداوند سبحانه زشتی تکبر و خود پسندی را برای آنان ناپسند دانست و فروتنی را برای آنان پسندید. (۲۸۳)

۲۸۸. نامه علی عليه السلام به معاویه

من كتابه إلى معاوية: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا احمر الباس، و أحجم الناس، قدم أهل بيته فوق بهم أصحابه حر السيوف و الاسنة. فقتل عبدة بن الحارث يوم بدر، و قتل حمزة يوم أحد، و قتل جعفر يوم أحد، و قتل جعفر يوم مؤتة»

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هنگامی که سختی های جنگ بالا می گرفت و مردم به عقب بر می گشتند، اهل بیت عليه السلام خود را پیش می انداخت و یاران خود را از حرارت سوزان شمشیرها و نیزه ها حفظ می کرد، چنان که عبیده بن الحارث در جنگ بدر و حمزه در نبرد احد و جعفر در کارزار مؤتة به شهادت رسیدند. (۲۸۴)

۲۸۹. دو گروه رسول

«بعث إلى الجن و الانس رسله، ليكشفوا لهم عن غطاءها و ليحذروهم من ضرائها، و ليضربوا لهم أمثالها، و ليصروهم عيوبها، و ليهجموا عليهم بمعتبر من تصرف مصاحها و أسقامها و حلالها و حرامها و ما اعد الله للمطيعين منهم و العصاة من جنة و نار، و كرامة و هوان»

رسولان خود را به دو گروه جن و انس فرستاد تا پرده های ظلمانی دنیا را از جلو چشمان آنان بردارند و از آسیب های دنیا بر حذرشان بدارند و از دنیا مثل ها برای آنان

بیان کنند و بر عیوب آن، بینایشان سازند و به آن مردم ملاک ها و اصول معتبر را در موقع رویارویی و تصرف در تندرستی ها و بیماری های دنیا و حلال و حرام آن بفهمانند و به آنان بفهمانند که خداوند چه پاداشی برای مردم مطیع و چه مجازاتی برای مردم گنهکار از بهشت و دوزخ و کرامت و اهانت آماده فرموده است. (۲۸۵)

۲۹۰. راهنمایان شبها

«ما برح لله - عزت الآوة - فی الرهة، و فی البرهة، و فی أزمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم، و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور یقظة فی الابصار و الاسماع و آالفئده، یدکرون بأیام الله، و یخوفون مقامه، بمنزلة الادلة فی الفلوات. من أخذ القصد حمدوا إلیه طریقه، و بشره بالنجاة، و من أخذ یمینا و شمالا ذموا إلیه الطریق و حذروه من الهلکة، و کانوا كذلك مصابیح تلك الظلمات، و ادله تلك الشبهات»

برای خداوند متعال که عزیز است نعمت های او زمانی بعد از مانی و در مدت های متناوب، بندگانی است که خداوند در اندیشه ها آنان رازها می گوید، و در عقول و دل های آنان سخن می گوید. آن رهروان کوی حق با نور بیداری در چشم ها و گوش ها و دل هایشان کسب روشنایی نمودند، مردم را به روزهای خداوندی یادآور می شوند و آنان را از مقام ربوبی بیمناک می سازند، آنان راه یافتگان به منزله راهنمایان در بیابان ها هستند.

هر کسی که راه راست را انتخاب کند او را برای گزینش مزبور سپاس گویند و از افتادن در هلاکت برحذرش دارند و بدین سان چراغ هایی در آن تاریکی ها بودند و راهنمایانی در آن مشکلات. (۲۸۶)

۲۹۱. سر برانگیختن حضرت محمد ﷺ

«بعثت فیهم رسله، و واتر اعلیهم اءنبیاءه لیستادو هم میثاق فطرته و یدکروه منسی نعمته، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ، و یثیروا لهم دفائن العقول و یروههم آیات المقدورة»
خداوند فرستادگان خود را در میان خلق فرستاد و پیامبرانش را پی در پی (یا با فاصله) به سوی آنها، مبعوث گردانید تا از ایشان بخواهند پیمانی را که در سرشت و فطرتشان نهاده

بود ادا نمایند و نعمت الهی را که به فراموشی سپرده شده بود به یادشان آورند و با تبلیغ فرمان های خداوندی حجت را بر آن ها تمام کنند و عقلی که موجب معرفت حق است و در وجودشان نهان گردیده بود در ایشان برانگیزند و نشانه های قدرت الهی را که با دست تقدیر به وجود آمده به ایشان نشان دهند. (۲۸۷)

۲۹۲. نتیجه اطاعت از پیامبر

«اعلموا إنکم ان اتبعتم الداعی لکم، سلك بکم منهاج الرسول و کفیتم موونة الاعتساف، و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق»

بدانید! اگر شما از کسی پیروی می کردید که شما را به سوی حق دعوت می کند و شما را بر طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توجیه و تحریک می نماید، از کج روی بی نیاز می گشتند و بار سنگین (خطاها) را از دوش خود می انداختید. (۲۸۸)

۲۹۳. خشوع پیامبران

«لو كانت الانبياء اهل قوة لا ترام... لكان ذلك اءهون على الخلق في الاعتبار، و اء بعد لهم في الاستكبار... و لكن الله سبحانه أراد أن يكون الاتباع لرسله و التصديق بكتبه و الخشوع لوجهه و الاستكانة لامره و الاستسلام لطاعته امورا له خاصة لا تشوبها من غيرها شائبة. و كلما كانت البلوى و الاختبار أعظم كانت المثوبة و الجزاء أجزل»

اگر پیامبران نیرومندانی بودند که کسی و یا مقامی نمی توانست قصد سوئی به آنان داشته باشد و دارای عزتی بودند که مورد ظلم قرار نمی گرفتند. این نیرومندی ها ایجاب می کرد که مردم از پیامبران به آسانی بپذیرند و در برابر آنان استکبار نوزند، ولیکن خداوند سبحان خواست که پیروی از رسولان او و تصدیق کتاب های او و خشوع به مقام ربوبی او و تمکین به امر او و تسلیم محض به اطاعت او، اموری خاص آن ذات اقدس باشد و با هیچ خارج از آن امور، آلوده نگردد و هر اندازه ابتلاء و آزمایش بزرگتر باشد پاداش و جزا با عظمت تر می باشد. (۲۸۹)

۲۹۴. بنده و فرستاده خدا

«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ أَمْرِهِ، وَإِنَّهَا عُدْرَةٌ وَتَقْدِيمُ نُذْرِهِ»

بنده و فرستاده او است که وی را برای اجرای فرمان خود و ابلاغ دلی هایی بر درست بودن شریعت و بیم دادن از کیفرهای او که در انتظار معاندین است فرستاد. (۲۹۰)

۲۹۵. موجبات نعمت

«أَنْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بَمَلْتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ. كَيْفَ نَشَرْتَ النِّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كِرَامَتِهَا، وَأَسَّالْتَ لَهُمْ جَدَاوَالَ نَعِيمِهَا، وَالتَّفْتَ الْمَلَّةَ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ»

بنگرید به موارد نعمت هایی که خداوند به وسیله برانگیختن رسولی به آنان عنایت فرمود، اطاعت آن مردم را به دینی که آورده جلب و محکم ساخت و انست و الفت آنان را به دعوت خود جمع فرمود؛ در این هنگام نعمت با کرامت خود را برای آنان بگستراند و نهرهای نعمت هایش را بر آنان به جریان انداخت و دین اسلام آنان را به فواید و نتایج برکات آن دین جمع نمود، پس در نعمت آن غوطه ور گشتند. (۲۹۱)

۲۹۶. رمز ارسال رسولان

«سَبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا! بِحَسَنِ بِلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَاءً دَبَّةً: مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا، وَقَصُورًا وَأَعْنَهَارًا، وَزُرُوعًا وَثَمَارًا، ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو لِيهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَلَا فِيهَا رَغْبَتٌ رَغِبُوا، وَلَا لِي مَا شِوَقَتْ إِلَيْهِ اشْتَاقُوا. أَقْبَلُوا عَلَى حَيْفِهِ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَأَصْطَلَحُوا عَلَى حَبِهَا»

ای خدا! که خالق و معبود همه موجودات هستی، تو را برای آزمایش نیکویی که نسبت به مخلوقات دارد می ستایم. تو سرایی را آفریدی (مقصود بهشت است) و انواع هر چیزی که برای میهمانی تهیه می شود از نوشیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ ها و نهرها و محصولات زمینی و میوه های درختی در آن قرار دادی. آن گاه کسی را فرستادی تا مردم را به برخورداری از آن نعمت ها دعوت کنند مقصود پیامبران است، لیکن آن ها نه این دعوت را پذیرفتند و نه به آنچه تو ایشان را به آن ترغیب فرمودی رغبتی نشان دادند و

نه به چیزی که به آن تشویقشان کردی اشتیاقی نشان دادند، به لاشه دنیا رو آوردند و با خوردن آن خویشان را رسوا ساختند و در دوستی ان با یکدیگر هماهنگ شدند. (۲۹۲)

۲۹۷. نزدیک ترین مردم به پیامبران

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ ثم قال: أن ولي محمد من أطاع الله وإن بعدت لحمته، وإن عدو محمد من عصى الله وإن قربت قرابته!»

قطعا شایسته ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان به چیزی است که پیامبران آورده اند. سپس آن حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (قطعی است که شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می کند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند) سپس فرمود: دوست محمد ﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند، اگر چه ارتباط گوشتی (خویشاوندی) با آن حضرت نداشته باشد و دشمن محمد ﷺ کسی است که خدا را معصیت کند، اگر چه خویشاوندی نزدیک داشته باشد. (۲۹۳)

۲۹۸. داستان موسی و فرعون

«لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون عليهما السلام على فرعون، و عليهما مدارع الصوف، و باعديهما العصي، فشرطاله - اعن اءسلم بقاء ملكه، و دوام عزه، فقال: (الا تعجبون من هذين يشرطان لي دوام العز، و بقاء الملك، و هما بما ترون من حال الفقر و الذل، فهلا اءلقى عليهما أساورة من ذهب؟) أعظاما للذهب و جمعه، و احتقارا للصوف و لبسه!»

حضرت موسی بن عمران علیهما السلام با برادرش هارون وارد شدند در حالی که لباسی از پشم داشتند و عصایی به دست. آن دو بزرگوار علیهما السلام به فرعون شرط کردن که اگر اسلام را بپذیرد، ملکی که در اختیار دارد برای او باقی بماند و عزتش پایدار. فرعون مستکبر (به قوم خود) چنین گفت: آیا تعجب نمی کنید از این که این دو نفر با حال فقر و ذلتی که دارند برای من شرطی پیشنهاد می کنند که اگر آن را بپذیرتم (اسلام را قبول کردم) عزتم پایدار و

ملکم باقی بماند؟ آیا برای ادعای چنین مقامی شایسته نبود که دستبندهای طلا بر دست داشتند؟ این سخن باطل فرعون ناشی از آن بوده است. (۲۹۴)

۲۹۹. دعای علی علیه السلام به درگاه خدا در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

«اللَّهُمَّ... أجعل شرائف صلواتك، و نوای برکاتك، علی محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق، و الفاتح لما انغلق، و المعلن الحق بالحق...»

«اللَّهُمَّ افسح له مفسحا في ظلك؛ و اجزه مضاعفات الخير من فضلك اللَّهُمَّ و أعل علی بناء البانين بناء و أكرم لديك منزلته، و أتمم له نوره، و اجزه من ابتعائك له مقبول الشهادة، مرضى المقالة، ذا منطق عدل، و خطبه فصل»

خداوندا! درودهای شریف و برکات فزاینده خود را بر بنده و رسولت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بفرست که پایان دهنده گذشته است و گشاینده گره های پیچیده، پیامبر که حق را بر مبنای حق اعلان نمود. بار الها! عرصه وسیعی از سایه بیکرانت را بر او بگستران و پاداشی از خیر فراوان از فضل و احسانت بر او عنایت فرما. خداوندا! بنایی را که (او برای نجات انسان ها) نهاده است از همه بناهای بنیانگزاران بلندتر بدار.

(یا در دیار ابدیت منزلت و مقام او بالاتر از همه منزلت ها و مقامات بفرما) و مقام او را در پیشگاهت عزیز و مکرم فرما و نوری را که بر آن وجود پاک عنایت فرموده ای تکمیل نما و او را در برابر برانگیختنش (برای رسالت عظمی، پاداش لطف فرما) و شهادتش را مقبول و گفتارش را مورد رضایت و منطقتش را داد گرانه و سخنش را جداکننده حق از باطل قرار بده. (۲۹۵)

۳۰۰. حقارت دنیا در نظر پیامبر

«يكون الستر علی باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول: يا فلانة - لا حدی أزواجه - غيبه عنی فإني اذا نظرت إليه ذكرت الدنيا و زخارفها فاعرض عن الدنيا بقلبه، و أمات ذكرها من نفسه، و أحب إن تغيب زينتها عن عينه»

(پیامبر) گاهی می دید پرده ای صورتگری و نقاشی شده از در خانه اش آویخته است به زنش می فرمود: آن پرده را از جلوی چشم دور کن؛ زیرا وقتی که بر آن می نگریم، دنیا و زر و زیورهایش را به یاد می آورم. او از ته دل از دنیا اعراض می نمود و یاد آن را از نفسش می راند. لذا دوست داشت که زینت دنیا را از دیدگانش دور بدارد. (۲۹۶)

۳۰۱. لطف خداوند در فرستادن پیامبر

«لم یخل الله سبحانه خلقه من نبي مرسل، أو كتاب منزل، أو حجة لازمة، أو محجة قائمة؛ رسل لا تقصر بهم قلة عددهم، ولا كثرة المكذبين لهم: من سابق سمى له من بعده، أو غابر عرفه من قبله»

خدای سبحان مخلوقات خود را از وجود پیغمبری که از سوی او فرستاده شده یا کتابی که از آسمان فرود آمده یا دلیل استواری که هر کس را ملزم به پذیرفتن می کند، یا راهی واضح و ثابت، خالی نگذاشت. پیغمبرانی که کمی تعداد ایشان و کثرت مخالفانشان باعث نشد که در ادای وظیفه رسالت، کوتاهی ورزند، از جمله این پیامبران کسی بوده (یا کسانی بوده اند)

که نام پیامبری بعدی برای او (از سوی خدا) ذکر شده بود، یا کسی که بعداً آمده، اما پیامبر قبلی وی را معرفی کرده بوده است. (۲۹۷)

۳۰۲. تمام شدن حجت خدا با پیامبر ﷺ

«لم یخلهم بعد إن قبضه، مما يؤكدهم عليهم حجة ربوبية، ويصل بينهم وبنی معرفته، بل تعاهدهم بالحجج علی ألسن الخيرة من أنبيائه، و متحملي و دائع رسالاته، قرنا فقرنا؛ حتی تمت بنبينا محمد ﷺ حجته»

پس از درگذشت آدم عليه السلام خداوند مردم را از اموری که دلیل پروردگاری او را برایشان مؤکد و استوار سازد و در میان آنان و شناخت خود پیوستگی برقرار نماید خالی و بی نصیب نگذاشت، بلکه با دلیل هایی که بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان امانت های و برای بندگانش جاری می شد، با مردمان پیمان بست، نسلی پس از نسلی می آمد و زمان

سپری می شد تا این که حجت و دلیل خدا بر بندگانش با وجود پیامبر ما محمد ﷺ
کامل و تمام گردید.

بخش چهارم: امامت (۲۹۸)

۱- امامت

۳۰۳. مقام امامت

«فرض الله... الامانات نظاما للامة، والطاعة تعظيما للامامة»

خداوند، امانت پیشوایی را برای نظام امت، و اطاعت را برای بزرگداشت مقام امامت

واجب کرد. (۲۹۹)

۳۰۴. گنج های خداوندی

«فيهم كرائم القرآن الايمان، وهم كنوز الرحمن. اعن نطقوا صدقوا، واعن صمتوا لم

يسبقوا»

آیات کریمه قرآن در شائن و منزلت اهل بیت عليهم السلام نازل شده است و آن ها گنج های

علوم خداوند رحمان هستند، اگر سخن بگویند راست اس و اگر سکوت کردند از آن ها

سفت گرفته نشود. (۳۰۰)

۳۰۵. همراه با ائمه

«أنظروا أهل بيت نبیکم فالزموا سمتهم، واتبعوا أثرهم، فلن یخرجوکم من هدی، ولن

یعیدوکم فی ردی، فان لبدوا فالبدوا و إن نهضوا فانضوا. ولا تسبقوهم فتضلوا، ولا تتأخروا

عنهم فتهلکوا»

به خاندان پیامبرتان بنگرید و همراه آنان باشید به هر سمتی که گام بر می دارند، شما هم

به همان سمت گام بردارید؛ زیرا آن ها هرگز شما را از راه راست خارج نمی کنند و به

سستی باز نمی گردانند. پس اگر سکوت کردند شما هم سکوت کنید و اگر قیام کردند شما

هم قیام کنید و از آن ها پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد و از آنان عقب نمانید که هلاک

خواهید شد. (۳۰۱)

۳۰۶. قیاس امت با آل محمد عليهم السلام

«لا يقاس بأل محمد ﷺ من هذه الامة احد، ولا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا: هم اساس الدين، و عماد اليقين. إليهم يفي الغالي، و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولاية، و فيهم الوصية و الوراثة؛ الان اذ رجع الحق إلى أهله و نقل إلى منتقله!»

كسى كه از اين امت را با آل محمد ﷺ مقایسه نتوان کرد و كسانى كه ریزه خوار نعمت آل محمدند، با آن ها برابر نخواهند بود، آنان اساس دینند و ارکان یقین، غلو کننده به سوى آنان باز گردد و عقب مانده باید به آنان ملحق شود. ویژگی های ولایت از آنان است و وصیت پیامبر ﷺ و وراثت او در میان آنان است، هم اکنون حق به اهلش علی عليه السلام بازگشت و دوباره به جایی که از آنجا منتقل شده بود باز گردیده است. (۳۰۲)

۳۰۷. کوه های استوار دین

«هم اهل البيت موضع سره، و لجاؤ أمره، و عیبۃ علمه، و موئل حکمه، و كهوف کتبه، و جبال دینه، بهم أقام انحاء ظهرة، و اذهب ارتعاد فرائصه»

آنان (خاندان نبوت) نگهدارنده اسرار خدا و ملجا و پناه دستورات اویند، آنان خزینه علم و مرجع احکام و پناهگاه کتاب ها و کوه های استوار دینند، به وسیله آنان خمیدگی کمر دین راست و لرزش های اندام اسلام زایل می گردد. (۳۰۳)

۳۰۸. توصیف خاندان محمد ﷺ

«عقلوا الدين عقل و عایة و رعایة، لا عقل سماع و رواية»

خاندان محمد ﷺ دین را شناختند؛ شناختی توأم با دانایی و عمل، نه آن که فقط بشنوند و بازگو کنند. (۳۰۴)

۳۰۹. دزد واقعی

فی خطبة له يذكر فيها فضائل أهل البيت عليهم السلام: «نحن اشعار و الاصحاب، و الخزنة و الابواب؛ و لا تؤتی البيوت الا من أبوابها، فمن أتاها من غير اءبوابها سمى سارقا»

در خطبه ای پیرامون فضایل اهل بیت علیهم السلام می فرماید: ماییم خاصان و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خزانه داران و درها. به هر خانه ای جز از آن نشاید وارد شد و هر که جز از آن درها وارد گردد دزد نامیده شود. ^(۳۰۵)

۳۱۰. ستون های استوار

«هم دعائم الاسلام، و لائج الاعتصام»

خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم تکیه گاه های اسلام و پناهگاه های آن هستند. ^(۳۰۶)

۳۱۱. سخاوتمندانی اهل بیت

قد سئل: کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و أنتم أحق به؟ فقال: «أما الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا، و الاشدون برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوطا، فانها كانت أثره شحت عليها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس آخرین و الحكم الله»

سؤال شد: با این که شما از قوم خود به این مقام خلافت سزاوار ترید، چگونه شد که آن ها شما را از آن باز پس زدند؟ حضرت فرمود: به زور گرفتن این مقام از دست ما، با آن که ما از نظر نسب بالاتر و پیوند خویشی ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر و استوارتر است، به این سبب است که خلافت امتیازی بود که عده ای به آن آزمندی و زفتی نشان دادند و گروهی اهل بیت سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و داور خداست. ^(۳۰۷)

۳۱۲. تمجید از اهل بیت

«نحن أفصح و أنصح و أصبح»

ما فصیح تر و خیرخواه تر و خوشروتریم. ^(۳۰۸)

۳۱۳. فرمان بردن از اولیای امر

«إن أطعمونی فانی حاملکم إن شا الله علی سبیل الجنة، و اعن کان ذا مشقة شديدة و

مذاقة مریرة»

اگر شما مرا اطاعت کنید من شما را به خواست خداوند به بهشت رهنمون می کردم، اگر

چه این تلاش دارای مشقت سخت و طعم تلخی است. ^(۳۰۹)

۳۱۴. وزیر پیامبر ﷺ

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا إِنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلِي خَيْرٌ»
خطاب پیامبر ﷺ به علی عليه السلام: تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی
آنچه را من می بینم؛ ولی تو پیامبر نیستی، بلکه تو وزیر من هستی و تو در مسیر خیر قرار
گرفته ای. ^(۳۱۰)

۳۱۵. خاموشی ستوده

«هم عيش العلم، وموت الجهل. يخبركم حلمهم عن علمهم، وظاهرهم عن باطنهم، و
صمتهم عن حكم منطقتهم»
آل محمد صلی الله علیه و آله حیات علم اند و مرگ جهل و نادانی، بردباری آنان خبر از علم آنان می
دهد و ظاهرشان از باطنشان و سکوت (پر معنای آنان) از حکمت های سخن آنان. ^(۳۱۱)

۳۱۶. فضیلت خاندان رسول

فی صفة أهل بیت عليهم السلام: «هم الذين يخبركم حكمهم عن علمهم، و صمتهم عن منطقتهم،
و ظاهرهم عن باطنهم؛ لا يخالفون الدين و لا يختلفون فيه؛ فشهو بينهم شاهد صادق، و
صامت ناطق»

آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که حکمشان (درباره واقعیات) خبر از علمشان می دهد و
سکوتشان از گفتارشان و آشکارشان از نهنشان. نه با دین مخالفت می ورزند و نه در دین
اختلافی با یکدیگر دارند، پس دین در میان آنان شاهی است راستگو و ساکتی است گویا.
^(۳۱۲)

۳۱۷. چراغی در تاریکی

«مثل بینکم کمثل السراج فی الظلمة، یتضی به من ولجها»

مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است آن کس که به حیطة روشنایی آن داخل
شود از نور آن برخوردار گردد. ^(۳۱۳)

۳۱۸. امر اهل بیت

«إن أمرنا صعب مستصعب، لا يحمله اءلا عبد مومن امتحن الله قلبه للايمان»
قطعی است که امرها (اهل بیت) سخت است و بس دشوار، آن را تحمل نمی کند مگر مؤ
منی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش نموده است. (۳۱۴)

۳۱۹. خواسته حضرت علی علیه السلام

«نسأل الله منازل الشهداء، و معايشة السعداء، و مرافقة الانبياء»
از خداوند، منزلت شهیدان و همزیستی با نیک بختان و همراهی با پیامبران را مسألت
داریم. (۳۱۵)

۳۲۰. خصایص اولیای خدا

«إن أولياء الله هم الذين نظروا إلى باطن الدنيا اذا نظر الناس ألى ظاهرها، و اشتغوا باجلها
اذا اشتغل الناس بعاجلها، فأماتوا منها ما خشوا إن يميتهم، و تركوا منها ما علموا إنه سیر
كهم، و رأوا استكثار غيرهم منها استقلالا، و در كهم لها فوتا، أعداء ما سالم الناس و سلم ما
عادی الناس! بهم علم الكتاب و به علموا، و بهم قام الكتاب و به قاموا، لا يرون مرجوا فوق ما
يرجون، و لا مخوفا فوق ما يخافون»

قطعی است که دوستان خداوند کسانی هستند که به باطن دنیا نگرینتند، در حالی که
مردم معمولی به ظاهر آن نگاه می کنند، اولیاء الله به آخر دنیا (پس از مرگ) می نگرند، در
آن هنگام که مردم به آنچه که در دنیا به سرعت می گذرد می نگرند.

پس اولیاء الله از این دنیا میراندند آنچه را که ترسیدند، آنان را بمیراند و رها کردند از
دنیا آنچه را که می دانستند که به زودی آنان را رها خواهد کرد و آنچه را که دیگران افزون
گرایی (تکاثر) می دیدند، اینان آن را تمایل به ناچیز گرایی تلقی نمودند و آنچه را که
دیگران دریافت کردند اولیاء الله آن را از دست دادن تلقی کردند و دشمن چیزی بودند که
مردم با آن سر آشتی داشتند و با چیزی آشتی بودند که مردم آن را دشمن می دانستند.

به وسیله اولیاء الله بود که قرآن شناخته شد و با همین قرآن بود که به علم دست یافتند و قرآن با آن برپا شد و خود آنان با قرآن قیام کردند آنان به فوق آنچه امیدوارند آمدی ندارند و از فوق آنچه از آن می ترسند بیمی ندارند. (۳۱۶)

۳۲۱. فضیلت علی جهت قبول سخن و امر رسول الله

«لقد علم المتحفظون من أصحاب محمد ﷺ إني لم أرد على الله ولا على رسوله ساعة قط. ولقد واسته بنفس في المواطن التي تنكص فيها الأبطال، وتتأخر فيها الأقدام، نجدة أكرمني الله بها»

یاران امانتدار و نگهداران اسرار محمد ﷺ به طور قطع می دانند که من حتی ساعتی فرمان خدا و فرمان رسول خدا را رد نکرده ام. من در مواردی با جانم به پیامبر اکرم ﷺ یاری جدی نمودم که دلاوران در آن موارد به عقب بر می گشتند و گام ها پس می گردیدند. این شجاعت و دلیری همان است که خداوند به من عنایت فرمود و به وسیله آن مرا تکریم نموده است. (۳۱۷)

۳۲۲. مثل آل محمد ﷺ

إلا إن مثل آل محمد ﷺ كمثل نجوم السماء؛ إذا خوى نجم طلعت نجم فكانكم قد تكاملت من الله فيكم الصنائع، وأراكم ما كنتم تأملون»

آگاه باشد و بدانید که مثل آل محمد ﷺ مانند مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره ای نهان گردد، ستاره ای دیگر طلوع می کند. پس گویی که نعمت های خدا درباره شما کامل گردیده و آنچه را آرزو داشته اید خداوند به شما نشان داده است. (۳۱۸)

۳۲۳. عترت پیامبر

«في توصيف عترة النبي صلوات الله عليهم: هم أئمة الحق، وأعلام الدين وألسنة الصدق، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن، وردوهم ورود الهيم العطاش»

در توصیف خاندان محمد ﷺ فرمود: آنان زمامداران حق و پیشتازان دین و زبان های صدق اند، آنان را در بهترین و مناسب ترین مقام قرآنی که دارند تلقی نمایید و وارد شوید به آنان مانند ورود شتران تشنه به چشمه سارهای گوارا. (۳۱۹)

۳۲۴. دعوت به خدا

«ناظر قلب الیب به یصر اءمه، و یعرف غوره و نجده داع دعا، و راع رعى، فاستجیبوا للداعى، و اتبعوا الراعى»

انسان عاقل با چشم دل، غایت و هدف نهایی خود را می بیند و فراز و نشیب و پایین و بالای زندگی خود را می شناسد، دعوت کننده را و پیروی کنید از پیروی کنید از پیشوایان. (۳۲۰)

۳۲۵. رابطه علی علیه السلام با پیامبر ﷺ

«قد علمتم موضعى من رسول الله ﷺ بالقرابة القريبة و المنزلة الخصیصة. و وضعنى فى حجره... و ما وجد لى كذبة فى قول، و خطلة فى فعل»

شما موقعیت و رابطه مرا با رسول خدا ﷺ از جهت خویشاوندی نزدیک و مقام و منزلت اختصاصی می دانید، او مرا در اتاق خویش می نشاند، آن حضرت ﷺ هیچ دروغی در سخن از من نشنید و خطایی در کاری از من نیافت. (۳۲۱)

۳۲۶. تشبیه خاندان رسالت

«نحن النمرقة الوسطى، بها يلحق التالى، و إليها يرجع الغالى»

ما خاندان رسالت همانند بالشی هستیم در میانه (که از دو سوی به آن تکیه می کنند آن کس که وامانده سرانجام خود را به آن می رساند و آن کس که پیشی گرفته است عاقبت به سوی آن برمی گردد. (۳۲۲)

۳۲۷. یگانگی امام با رسول

«أنا من رسول الله كالضوء من الضوء، و الذراع من العضد»

یگانگی من با رسول خدا همچون نوری است روشنی یافته از نوری دیگر و همچون
یگانگی ساعد و بازو. ^(۳۲۳)

۲ - توصیف علی و زمانش

۳۲۸. سرور اهل فجور

«أنا يعسوب المؤمنین، و المال يعسوب الفجار»

من رئیس و رهبر مومنانم و مال دنیا رئیس و سرور اهل فجور و بدکاران است. (۳۲۴)

۳۲۹. رد ستایش ستایشگران

«قد کرهت أن یکون جال فی ظنکم أنى أحب الاطراء و استماع الثناء و لست - بحمد

الله كذلك»

خوش ندارم که حتی در ذهن شما خطور کند که من مدح و ستایش را دوست دارم و از

شنیدن آن لذت می برم، و بحمد الله چنین نیستم. (۳۲۵)

۳۳۰. من اینگونه ام!

«أنى لمن قوم لا تأخذهم فی الله لومة لائم، سیماهم سیما الصدیقین، و کلامهم کلام الابرار....

لا یتکبرون و لا یعلون، و لا یغلون و لا یفسدون»

من از آن مردمی هستم که سرزنش هیچ سرزنش گری آنان را از راه خدا باز نمی دارد.

سیمایشان سیمای راستان است و گفتارشان گفتار نیکان... نه گردن فرازی می کنند، نه

برتری می جویند، نه کینه در دل می پرورند و نه فساد می انگیزند. (۳۲۶)

۳۳۱. رفتار با حاکم حقیقی

«لا تکلمونی بما تکلم به الجبابة، و لا تتحفظوا منى بما یتحفظ به عند اهل البادرة و

لا تخالطونی بالمصانعة»

با من آن گونه که با جباران سخن گفته می شود سخن مگوئید و چنان که از حاکمان بد

خشم پرهیز می شود از من نپرهیزید و با ظاهر سازی و ریا کارانه با من رفتار نکنید. (۳۲۷)

۳۳۲. روزگار بس دشوار

«يأتى على الناس زمان غوض، يعرض الموسر فيه على ما فى يديه ولم يؤمر بذلك، قال الله سبحانه: ﴿وَلَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾. تنهد فيه الاشرار وتستذل الاخيار، ويباع المضطرون، وقد نهى رسول الله ﷺ عن بيع المضطرين»

روزگار بس دشواری بر مردم بیاید، در آن زمان توانگر آن چه را در دست دارد، حال آن که به چنین کاری فرمان داده نشده است. خدای سبحان فرموده است: (بخشش میان خود را فراموش مکنید!) در آن روزگار بدان ارجمندند و نیکان بی مقدار شمرده شوند، درماندگان خرید و فروش می شوند، در حالی که پیامبر خدا ﷺ از خرید و فروش با مردمان مضطر و درمانده نهی فرموده است. (۳۲۸)

۳۳۳. مداوای مردم

«أريد إن أداوى بكم أئنم دائئ، كناقش الشوكة بالشوكة، و هو يعلم إن ضلعها معها! اللهم قد ملت أطباء هذا (الداء) الدوى، و كلت النزعة بأشطان الركي!»

شگفتا می خواهم با شما که درد من هستید جامعه را مداوا کنم، کار من مانند کار کسی است که می خواهد خار را با خار بیرون آورد، با این که می داند کجی خار همراه خار است. بار خدایا! پزشکان این درد عمیق و جانسوز خسته شده اند و بازوی توانای مردانی که آب همت از چاه وجود این مرد کشیده اند، ناتوان گردیده است. (۳۲۹)

۳۳۴. راسخ در عمل

«و الله لو تظاهرت العرب على قتالى لما وليت عنها»

سوگند به خدا، اگر تمام عرب بر قتال با من پشت یکدیگر دهند، من به آن ها پشت نکنم. (یعنی از جنگیدن با آن ها بیمی ندارم) (۳۳۰)

۳۳۵. روزگار حضرت علی عليه السلام

«مالى أراكم أشباحا بلا أرواح؟ وأرواحا بلا أشباح، و نساكا بلا صلاح، و تجارا بلا اعرباح، و اءيقاظا نوما، و شهودا غيبا، و ناظرة عمياء»

چه شده است که شما را همچون بدن های بی جان و جان های بی بدن و عابدان ناپرهیزگار و بازرگان بی سود و بی بهره و بیداران خفته و حاضران غایب و چشمداران نابینا، می بینم. (۳۳۱)

۳۳۶. تنهایی علی علیه السلام

«و طفقت أرتئی بین اءن اءصول بید جءاء أو أءبر علی طخية عمياء یهرم فیها الكبیر و یشیب فیها الصغیر، و یکدح فیها مؤمن حتی یلقى ربه»

با خود اندیشیدم که آیا با دستی بریده (بی یار و یاور) حمله کنم، یا آن که در برابر این تیرگی کور (و گمراه کننده) شکیبایمانم، تیرگی که بزرگسال در آن پیر می شود و خردسال مویش سپید می گردد و مومن در آن چندان رنج می برد تا به دیدار پروردگارش بشتابد. (۳۳۲)

۳۳۷. نگرش علی علیه السلام به روزگار

«اعلموا! رحمکم الله! اءنکم فی زمان القائل فیه بالحق قلیل... قءاهم عارم، و شائبهم آثم، و عالمهم منافق»

بدانید، خدایتان رحمت کناد! که شما در روزگاری به سر می برید که حقگویان اندکند... جوانانشان بدخوری و ناسازگارند و پیرانشان گنهکار و عالمانشان منافق (۳۳۳)

۳۳۸. دعای علی علیه السلام

«اللهم اجعل نفسی اول کریمۃ تنزعها من کرائی، و اءول و دیعۃ ترجعها من و دائع نعمک عندی»

خدایا! نخستین چیز گرامی که از من می گیری و نخستین امانت از نعمت های امانت داده است به من که باز می ستانی جان من باشد. (۳۳۴)

۳۳۹. توصیف روزگار

«أیها الناس! انا قد اصبحنا فی دهر عنود، و زمن کنود یعد فیه المحسن مسئا و یزداد الظالم فیه عتوا، لا ننتفع بما علمنا، و لا نسال عما جهلنا»

در توصیف روزگار خود می فرماید: ای مردم! ما در روزگاری منحرف و زمانه ای ناسپاس به سر می بریم. نیکوکار، بدکار به شمار می آید و ستمکار بیش از پیش بر طغیانش می افزاید. از آن چه می دانیم بهره مند نمی شویم و آن چه را نمی دانیم نمی پرسیم.^(۳۳۵)

۳۴۰. علم غیب در روزگار بعدی

«سیأتی علیکم من بی زمان لیس فیه شیء أخفی من الحق، ولا أظهر من الباطل.. ولا فی البلاد شیء أنکر من المعروف، ولا أعرف من المنکر!»

پس از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که در آن زمان چیزی پنهان تر از حق و چیزی آشکارتر از باطل نیست... و در شهرها چیزی ناپسندتر از کار نیک و پسندیده تر از کار زشت وجود ندارد.^(۳۳۶)

۳۴۱. عظمت محبت علی علیه السلام

«لو أحبني جبل لتهافت..»

اگر کوهی مرا دوست بدارد درهم فرو ریزد.^(۳۳۷)

۳۴۲. آسانی مرگ دنیا در قیاس با آخرت

«نموتات الدنيا أهون علی من موتات الاخرة»

مرگ های دنیا، برای من از مرگ های آخرت آسان تر است.^(۳۳۸)

۳۴۳. نظر امام علیه السلام نسبت به دنیا

«أنا كآب الدنيا لوجهها، وقادرها بقدرها، وناظرها بعينها»

من این جهان را به دور انداخته ام و چهره اش را به خاک مالیده ام و آن را درست اندازه

گیری کرده ام و به حقیقت آن بینا هستم.^(۳۳۹)

۳۴۴. توصیف آخر زمان از زبان امام علی علیه السلام

«وذلك زمان لا ینجوفیه الا کل مؤمن نومة، إن شهدا لم یعرف، وإن غاب لم یفتقد،

أولئك مصابیح الهدی، واعلام السری، لیسوا بالمساییح، ولا المذاویع البذر، أولئك یفتح الله

لهم أبواب رحمته، ویکشف عنهم ضراء نقمته»

در آن زمان (آخر الزمان) هیچ کس نجات پیدا نمی کند مگر مؤ من گمنام، در میان مردم است ولی او را نشناسند، و در میان جمعیت که نباشد کسی سراغ او را نگیرد، آنها چراغ های هدایت و نشانه های رستگاری اند، نه فتنه انگیزند و اهل فساد، و نه سخن چین اند، نه عیب جویی و آبروریزی می کنند و نه بیهوده گویند. خدا درهای رحمت خود را به روی آنان گشوده و از گزند خشم خود نگاهشان داشته است. (۳۴۰)

۳۴۵. مرد نمایان نامرد

«من خطبته و هو يستنهض بها الناس حين ورد خبر غزو الانبار من قبل جيش معاوية فلم ينهضوا: يا أشباه الرجال ولا رجال! حلوم الاطفال، و عقول ربات الحجال، لوددت إني لم أركم و لم أعرفكم معرفة - و الله جرت ندما، و أعقت سدما. قاتلكم الله! لقد ملاتم قلبي قيحا، و شحنتم صدری غيظا، و جرعتموني نغب التهام اءنفاسا، و اءفسد تم على راءبي بالعصيان و الخذلان»

خطبه ای است از آن حضرت عليه السلام هنگامی که خبر هجوم لشکریان معاویه به انبار به او رسید و مردم از این خبر تحریک نشده بودند: ای نامردان مرد نما! رویاهای کودکان در دلتان عقول زنان حجله نشین در مغزتان ای کاش شما را نمی دیدم و نمی شناختم! سوگند به خدا، این شناخت پشیمانی بر من آورد و اندوه ها به دنبال داشت.

خدا نابودتان کناد! قلبم را با خونابه پر کردید و سینه ام را از خشم مالامال نمودید و غم های متوالی را جرعه پس از جرعه به من خوراندید و راءی و نظرم را با نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل ساختید. (۳۴۱)

۳۴۶. شگفتا از سخن دشمن

«عجبا لا بن النابغة! يزعم لاهل الشام إن في دعابة و إني امروء تلعبابة: أعافس و أمارس! لقد قال باطلا، و نطق آثما...»

شگفتا از پسر نابغه (عمر بن عاص)! برای اهل شام ادعا می کند که من دارای روحیه شوخ و مردی لهوگرا هستم! کشتی گیری هستم کوشا که کار من به زمین زدن مردان و تلاش بر آن است. این نابکار باطل گفته و سخن معصیت کارانه به زبان آورده است. (۳۴۲)

۳۴۷. مقام اهل بیت علیهم السلام

«نظرت فاذا ليس لي رافد، ولا ذاب ولا مساعد، الا اهل بيتي فضنت بهم عن المنية فأعضيت على القذى»

نگریستم و دیدم (برای گرفتن حق خویش) یار و یاور و مدافع و همکاری جز اهل بیت خویش ندارم که راضی به مرگ آنان نبودم و به ناچار چشمی را که خس و خاشاک در آن رفته بر هم نهادم. (۳۴۳)

۳۴۸. شناخت مقام علی علیهم السلام

«أقنع من نفسى بأن يقال: هذا أمير المؤمنين، ولا أشار كههم في مكاره الدهر، أو أكون أسوة لهم في جشوبة العيش! فما خلقت ليشغلني أكل الطيبات، كالبهيمة المربوطة؛ همها علفها، أو المرسله شغلها تقممها تكترش من أعلافها، وتلهو عما يراد بها، أو أترك سدى أو أهمل عابثا»

آیا من درباره خود به این امر قانع باشم که مردم به من امیرالمومنین بگویند، اما در سختی های روزگار با آنان شریک نباشم، یا در زندگی خشن و دشوار اسوه و مقتدای ایشان نگردم؟

من برای این آفریده نشده ام که خوردن غذاهای پاکیزه مرا سرگرم سازد و در این باره همچون چارپایی باشم که افسار او را در کناری بسته باشند و همه توجه و علاقه او به علوفه و خوراک خود باشد، یا همانند حیوانی رها و آزاد باشم که کار او به هم زدن زباله ها و یافتن چیزی از میان آن ها و پر کردن شکم خود از آن است و از قصدی که برای او دارند (که سرش را ببرند و گوشتش را بخورند) غافل است و نیز آفریده نشده ام که بیهوده رها شوم و مهمل و بیکار بمانم. (۳۴۴)

۳۴۹. احوال آدمی در دنیا

«قيل له: كيف نجدك يا أميرالمومنين؟ فقال عليه السلام: كيف يكون حال من يفنى ببقائه، ويسقم بصحته، ويؤتى من مأمنه!»

به اميرالمؤمنين عليه السلام گفته شد: حال تو را چگونه می یابیم؟
آن حضرت عليه السلام پاسخ داد: چگونه است حال کسی که هر چه در دنیا باقی بماند و عمل کند، به فنا و نیستی نزدیک می گردد و با سلامتی خود به سوی بیماری می رود و در پناهگاه امن خود مرگ به او می رسد. ^(۳۴۵)

۳۵۰. اطاعت با شناخت

«عليكم بطاعة من لا تعذرون بجهالتهم»

بر شما باد اطاعت کسی که از شناختن او معذور نیستید. ^(۳۴۶)

۳۵۱. سرزنش علی عليه السلام

«ما كنت لا اعتذر من إني كنت أنقم عليه أحداثا؛ فان كان الذنب إليه ارشادي و هدايتي له؛

فرب ملوم لا ذنب له»

من چنین نبودم که بابت عیب هایی که بر عثمان به خاطر بدعت هایی که در دین وارد کرده بود می گرفتم عذر بخواهم، پس اگر راهنمایی و هدایت من برای او، گناهی برای من به حساب می آید (پاسخ من این است که) چه بسا سرزنش شده ای که مرتکب گناه و خطایی نگردیده است. ^(۳۴۷)

۳۵۲. رستگاری در دوری از دنیا

«إليك عنى يا دنيا، فحبكك على غاربك... هيهات! من وطى دحضك زلق، و من ركب

لججك غرق، و من ازور عن حباثك وفق، والسالم منك لا يبالي أن ضاق به مناخه، و الدنيا عنده كيوم حان انسلاخه. اعزبي عنى! فوالله لا أذل لك فتستذلىنى، و لا أسلس لك فتقود

دینی»

ای دنیا! از من دور شود که ریسمانت را برپشتت افکندم (رهایت کردم). من از چنگال های تو رهیده ام و از دام های تو گریخته ام و از افتادن در لغزشگاه های تو دوری کرده ام... افسوس!

هر کس به لغزشگاه تو قدم گذاشت لغزید هر کس در ژرفگاه های تو وارد شد غرق گشت، آن که از دام های تو رهید رستگار شد و کسی که از دست تو به سلامت ماند، چه باک که در دنیا به سختی گذراند؛ زیرا دنیا در نظر او به منزله روزی است که زوالش نزدیک است. از من دور شود! که به خدا سوگند، من رام تو نگردم که خوایم سازی و سر به فرمان تو نهم که مرا هر جا خواهی بکشانی. (۳۴۸)

۳۵۳. امام هدایتگر

«إنما مثلی بینکم کمثل السراج فی الظلمة، یتضی به من ولجها»

مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر کس به سوی نور او شتابد از او نور و روشنی جوید. (۳۴۹)

۳۵۴. امید به دنیا

«سأل معاوية ضرار بن ضمرة الشيباني عن أمير المؤمنين عليه السلام : فقال: اشهد لقد رأيتہ فی بعض مواقفه وقد أرخى الليل سدوله وهو قائم في محرابه قابض على لحيته، يتململ تململ السليم ويبكى بكاء الحزين ويقول: يا دنیا یا دنیا، إليك عنی! أبی تعرضت؟ أم الی تشوقت؟ لا حان حینک هیئات! غری غیری، لا حاجة لی فیک، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فیها! فعیشك قصیر، وخطرک یسیر، وأملك حقیر. آه من قلة الزاد، و طول الطریق، و بعد السفر، و عظیم المورد»

معاویه از ضرار بن ضمیره شیبانی درباره امیرالمؤمنین عليه السلام پرسید، ضرار گفت: گواهی می دهم که در شبی تاریک او را دیدم که در محرابش ایستاده و محاسنش را گرفته است و مثل مارگزیده به خود می پیچد و مانند مصیبت زده گریه می کند و می فرماید: ای دنیا! از من دور شود، آیا خود را به من عرضه می کنی! یا آرزومند منی؟

مباد آن روز که مرا بفریبی، هیئات! دیگری را بفریب، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی در آن نیست، زندگی در تو کوتاه است و اهمیت تو اندک و امید به تو حقیر. آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت آن جا که وارد می شویم. (۳۵۰)

۳۵۵. بی ارزش دنیا

«و لله الدنيا كم هذه أهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم»

به خدا سوگند، که دنیا شما در نظر من از استخوان یک خوک در دست فردی جذامی بی ارزش تر است. (۳۵۱)

۳۵۶. توجه به زندگی به جای آخرت

«أف لكم! لقد سئمت عتابكم! أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضاً؟ وبالذل من العز خلفاً! إذا دعوتكم الى جهاد عدوكم دارت أعينكم، كانكم من الموت في غمرة، ومن الذهول في سكرة. يرتج عليكم حوارى فتعمهون و كأن قلوبكم مألسة فأنتم لا تعقلون»

اف بر شما! خسته شدم بس که سرزشتان کردم! آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟ و به جای عزت به خواری تن داده اید!

هر گاه شما را به پیکار با دشمنان فرا می خوانم، چشمانتان چنان در کاسه می گردد که گویی در چنگال مرگ گرفتار آمده اید و در غفلت به سر می برید. باب گفتگوی من با شما بسته شده و شما سرگردانید، گویی دل هایتان آمیخته به جنون شده و از این رو تعقل نمی ورزید. (۳۵۲)

۳ - فتنه خوارج

۳۵۷. احتجاج امام در موضوع حکمین

«قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فأبیتم علی آباء (المخالفین) المنابذین، حتی صرفت رأی إلى هواکم، و أنتم معاشر أخفاء الهام سفهاء الاحلام؛ و لم آت - لا اءبالکم - بجرا، و لا أردت لکم ضرا»

من شما را از این حکمیت باز داشتیم؛ اما شما چون دشمن (یا مخالف) از پذیرش این دستور من سر باز زدید تا جایی که رأی خود را در کار هوای شما کردم که گروهی سبکسر و نابخرد هستید. من برای شما - ای ناکسان - شر و بدی نیاوردم و زیان و ضرری برایتان نخواستم. ^(۳۵۳)

۳۵۸. پیشگویی عاقبت خوارج

«لما قتل الخوارج فقيل له: يا امير المومنين! هلك القوم بأجمعهم: كلا و الله اءنهم نطف في أصلاب الرجال، و قرارات النساء، كلما نجم منهم قرن قطع، حتی یکون آخرهم لصوصا سلابین»

خوارج که کشته شدند به امیر مؤمنان عرض شد: ای امیر المؤمنین! این جماعت همه نابود شدند. حضرت فرمود: هرگز به خدا قسم! که آن ها نطفه هایی در پشت مردان و زهدان های زنان هستند، هرگاه شاخی از آنان بروید قطع گردد تا این که سرانجام از آنان عده ای راهزن و دزد برجای ماند. ^(۳۵۴)

۳۵۹. در آوردن چشم فتنه

«أيها الناس! فأنی فقأت عين الفتنه، و لم یکن لیجتری علیها أحد غیری بعد اءن ماج غیهب ها، و اشدت کلبها»

ای مردم! من چشم فتنه را در آوردم و در زمانی که تاریکی آن موج می زد و هاری و سختی آن اوج گرفته بود کسی جز من جرات دفع آن را نداشت. ^(۳۵۵)

۳۶۰. سپاهی شریک جرم

«قتل فو الله لو لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا واحدا معتمدين لقتله، بلا جرم جره لحل
لی قتل ذلك الجيش که؛ از حضوره فلم ینکروا، و لم يدفعوا عنه»
در روایتی از امام علی علیه السلام درباره اصحاب جمل آمده است: به خدا سوگند، اگر حتی
یک نفر از مسلمانان را بدون جرم و گناهی به عمد می کشتند، کشتن همه آن سپاه بر من
روا بود؛ زیرا آن لشکر حضور داشته اند و کشتن آن بی گناه را زشت نشمرده و از وی دفاع
نکرده اند. ^(۳۵۶)

۳۶۱. حکمین نادان

«فأجمع رأی ملئکم علی أن اختاروا رجلین، فأخذنا علیهما أن یجمععا عند القرآن، ولا
یجاوزاه، و تكون ألسنتهما معه و قلوبها تبعه. فتأها عنه، و ترکا الحق و هما یبصرانه»
آن گاه رای بزرگان شما بر این شد که دو مرد را انتخاب کنند و ما از آنان پیمان گرفتیم
که مطابق قرآن عمل کنند و از آن فراتر نروند و زبانشان با قرآن باشد و دل هایشان پیرو
آن؛ امام از قرآن دست کشیدند و حق را فرو گذاشتند در حالی که آن را می دیدند. ^(۳۵۷)

۳۶۲. نهی از کشتن خوارج

«لا تقاتلوا الخوارج بعدی؛ فلیس من طلب الحق فاء خطاه، کمن طلب الباطل فأدرکه»
بعد از من با خوارج نجنگید (خوارج را نکشید)؛ زیرا کسی که طالب حق باشد و به آن
نرسد، همچون کسی نیست که جویای باطل باشد و به آن دست یابد. ^(۳۵۸)

۳۶۳. قاسطین، ناکثین، مارقین

«لما نهضت بالامر نکث طائفة، و مرقب اءخری، و قسط آخرون، کانهم لم یسمعا الله
سبحانه یقول: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ﴾، بل و الله! القد سمعوها و وعودها، ولكنهم حلیت الدنيا فی أعینهم و راقهم زبرجها»
آن گاه که خلافت را به دست گرفتم گروهی پیمان شکستند و دسته ای از دین بیرون
شدند و گروهی راه ستم را در پیش گرفتند. گوی نشنیدند که خدای سبحان می فرماید: آن

سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان سرکش و فساد نباشند و پایان نیک از آن پرهیزگاران است.

آری! به خدا سوگند که آنان این سخن را نشنیدند و آن را فهم نکردند، اما دنیا در چشمان آن ها آراسته شد و زرق و برق آن شیفته شان کرد. ^(۳۵۹)

۳۶۴. هدایت امام در حکمیت

«قد قام إليه رجل من أصحابه فقال: نهيتنا عن الحكومة ثم أمرتنا بها، فلم ندرأى الامرين أرشد؟ فصفق احدى يديه على الاخرى ثم قال: هذا جزاء من ترك العقدة! أما والله لو إني حين أمرتكم به حملتكم على المكروه الذى يجعل الله فيه خيرا، فأن استقمتم هديتكم، و إن اعوججتم قومتكم، و أن أبيتتم تدار كتكم، لكانت الوثقى، و لكن بمن و الى من؟»

یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام برخاست و به آن حضرت عرض کرد: ابتدا ما را از پذیرفتن حکمیت بازداشتی و سپس دستور دادی آن را بپذیریم، نمی دانیم کدام یک درست تر است؟ حضرت دست بر دست زد و فرمود: این (حیرت) سزای کسی است که دوراندهی را رها کند. به خدا سوگند، اگر آن گاه که شما را فرمان دادم بدان چه دادم؛ به کاری ناخوشایند که خدا خیری در آن نهاده بود و واداشتم و اگر پایدار می ماندید هدایتتان می کردم و اگر کج می رفتید راستتان می کردم و اگر سرباز می زدید مجبورتان می کردم، البته این روشن استوارتر بود، اما به کمک چه کسی و یاری خواستن از که؟ ^(۳۶۰)

۳۶۵. احتجاج امام در موضوع حکمیت

«للخوارج و قد خرج إلى معسكرهم و هم مقيمون على إنكار الحكومة - ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة و غيلة، و مكر و خديعة: أخواننا و أهل دعوتنا، استقالونا و استراحوا إلى كتاب الله سبحانه، فالرأى القبول منهم و التنفيس عنهم! فقلت لكم: هذا أمر ظاهر إيمان، و باطنه عدوان، و أوله رحمة و آخره ندامة»

امام علی علیه السلام به اردوگاه خوارج که بر نپذیرفتن حکمیت پافشاری کردند رفت و به آنان فرمود: آیا هنگامی که قرآن ها را از روی حيله و فریب و مکر و خدعه بر سر نیزه ها کردند

نگفتید: آن‌ها برادران ما و هم‌دینان ما‌یند. از ما خاتمه جنگ می‌خواهند و به کتاب خدای سبحان روی آورند، درست آن است که درخواست آنها را بپذیریم و اندوهشان را برطرف سازیم!

آن زمان من به شما گفتم: این کار این‌ها ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی، آغازش دلسوزی است و فرجامش پشیمانی است. ^(۳۶۱)

۴ - مذمت اهل بصره و پیشگویی حوادث

۳۶۶. ارتداد

عنه عليه السلام - من كلام له عليه السلام كلم به الخوارج: «فأوبوا شرمآب، وارجعوا على أثر

الاعقاب»

خطاب به خوارج فرمودن (با این ضلالت و ظلم و جورى که در پیش گرفته اید از خدا می خواهم که) به بدترین عاقبت بازگشت نمایید و به عقب برگردید. ^(۳۶۲)

۳۶۷. بپرسید قبل از فوت وقت

«فاسألونى قبل أن تفقدونى، فوالذى نفسى بيده لا تساءلونى عن شى فىما بينكم و بين الساعة، و لا عن فئة تهدى مائة و تضل مائة الا اءنباؤكم بناعقها و قائدها، و سائقهما، و مناخ ركابها، و محط رحالها، و من يقتل من أهلها قتلا و من يموت منهم موتا، و لو قد فقد تمونى و نزلت بكم كرائه الامور، و حواذب الخطوب لا طرق كثير من السائلين، و فشل كثير من المسئولين»

بپرسید از من پیش از آن که از دستم دهید؛ زیرا سوگند به آن که جانم در دست اوست، از هم اکنون تا روز رستاخیز درباره هیچ چیز و هیچ گروهی که صد نفر را گمراه می کند و گروهی که صد نفر را به راه راست می برد سؤال نکنید مگر آن که شما را آگاه کنم که چه کسی ندای دعوت به آن ها را سر می دهد و چه کسی رهبریشان می کند و چه کسانی آنان را می راند و کجا به استراحت می پردازند و کجا اتراق می کنند و بار می گشایند، کدامین آن ها کشته می شوند و کدامشان (به مرگ طبیعی) می میرند، اگر مرا از دست دهید و پیشامده های ناگوار و کارهای دشوار برایتان رخ دهد، هر آینه بسیاری از پرسش کنندگان خاموش شوند و بسیاری از پاسخ دهندگان در جواب بمانند. ^(۳۶۳)

۳۶۸. پشتوانه دین

«من كتابه عليه السلام للاشتر: إنما عماد الدين وجماع المسلمين والعدة للاعداء: العامة من الأمة،

فليكن صغوك لهم، وميلك معهم»

امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر فرمودند: همانا توده مدرم پشتوانه دین اند و جماعت مسلمانان و تجهیزات و ساز و برگ در برابر دشمنان، پس، باید توجه و گرایش تو به آنان باشد. (۳۶۴)

۳۶۹. علم علی علیه السلام علم غیب نیست!

«لما قال له بعض أصحابه و كان كلبيا: لقد أعطيت يا أميرالمؤمنين عليهم الغيب، فضحك عليه السلام و قال: يا أبا كلب! ليس هو بعلم غيب، وإنما هو تعلم من ذی علم. وانما علم الغيب علم الساعة، و ما عدده الله سبحانه بقوله، ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...﴾ الايد فيعلم الله سبحانه ما في الارحام من ذكر أو أنثى، و قبيح أو جميل، و سخی او بخيل، و شقی أو سعيد و من يكون في النار حطبا، او في الجنان للنبیین مرافقا. فهذا علم الغيب الذي لا يعلمه أحد إلا الله، و ما سوى ذلك فعلم علمه الله نبيه فعلمنيه، و دعا لي بآءن يعيه صدرى، و تضطلم عليه جوانحى»

يکى از ياران اميرالمؤمنين عليه السلام که از قبيله کلب بود به آن حضرت عرض کرد: اى اميرالمؤمنين! علم غيب به تو داده شده است؟

حضرت خنديد و فرمود: اى مرد کلبى! اين علم غيب نيست، بلکه بر اثر فراگرفتن از صاحب علمى است. علم غيب. علم داشتن زمان قيامت است و آنچه که خداى سبحان آنها را بر شمرده و فرموده است: همانا علم قيامت نزد خداست و باران فرو مى فرستد و آنچه را که در زهدان هاست، مى داند) پس خداوند سبحان مى داند که جنينى که در زهدان ها (مادران) است آيا پسر است يا دختر است، زشت است يا زيبا، بخشنده است يا بخيل، بدبخت است يا خوشبخت و مى داند که چه کسى هيضم آتش جهنم است، يا در بهشت يار و همراه پيامبران.

اینهاست علم غیبی که هیچ کس جز خداوند آنها را نمی داند. سوای اینها دانش است که خداوند سبحان می داند به پیامبرش آموخت و او هم آن ها را به من یاد داد و برایم دعا کرد که سینه ام آن را نگه دارد و پهلوهایم آن را در میان گیرد. ^(۳۶۵)

۳۷۰. پیمودن راه حق

«إني لمن قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم. سيماهم سيما الصديقين، و كلامهم كلام الابرار، عمار الليل و مناز النهار»

من از جمله مردمانی هستم که در راه خدا سرزنشگری در آنان کارگر نمی افتد، چهره شان چهره صدیقان است، و گفتارشان گفتار ابرار، آباد کننده شب هائیند و روشنی بخش روزها. ^(۳۶۶)

۳۷۱. اصلاح با مدارا

عنه عليه السلام: من كلام له يوبخ فيه أصحابه: «كم اداريكم كما تداري البكار العمدة و الثياب المتداعية كلما حيصت من جانب تهتكت من آخر... و ايني لعالم بما يصلحكم، و يقيم اودكم، و لكني لا اعري اصلا حكم بافساد نفسي»

از سخنان آن حضرت عليه السلام در سرزنش اصحابش: تا چند با شما مانند شتران جوان زخمین پشت و جامه های پوسیده مدارا کنم! جامه هایی که چه چیز شما را اصلاح می کند و کجی و انحراف شما را راست می گرداند، اما من اصلاح شما را با تباه کردن خودم روا نمی دانم. ^(۳۶۷)

۳۷۲. تحذیر از سبک سری

عنه عليه السلام في ذم اهل البصرة بعد وقعة الجمل: «أرضكم قريبة من الماء بعيدة من السماء، خفت عقولكم، و سفهت حلومكم»

در نکوهش بصیریان بعد از جنگ جمل: سرزمین شما به آب نزدیک و از آسمان دور است، عقل هایتان سبک و بردباری هایتان (یا ادراک و شعورتان) به نادانی و پستی گراییده است. ^(۳۶۸)

۳۷۳. گروگان گناه خویش

عنه في ذم أهل البصرة بعد وقعة الجمل: «كنتم جند المرا... والمقيم بين اظهركم مرتهن بذنبه، والشاخص عنكم متدارك برحمة من ربه»

در نکوهش بصریان پس از جنگ جمل می فرماید شما سپاه زن (یا سپاه آن زنان) آن کس که در میان شما زیست می کند در گرو گناه خود می باشد و کسی که از میان شما بیرون رود در عوض مشمول رحمت پروردگار خود می گردد. (۳۶۹)

۳۷۴. جواب دشنام

روی أنه (علیا) عليه السلام كان جالسا في أصحابه، فمرت بهم امرأة جميلة، فرمقها القوم بأبصارهم، فقال عليه السلام: «أن أبصار هذه الفحول طوامح، وأن ذلك سبب هبابها، فاذا نظراء أحدكم الى امرأة تعجبه فليلامس أهله، فانما هي امرأة كامرأة.»

فقال رجل من الخوارج: «قاتله الله كافرا ما أفقهه! فوثب القوم ليقتلوه فقال عليه السلام: رويدا إنما هو سب بسب، أو عفو عن ذنب!»

روایت شده که امام عليه السلام با اصحاب خود نشسته بود که زنی زیبا روی از کنارشان گذشت، چشم های همه به او خیره گشت، حضرت فرمود: چشم های این نرینگان آزمندانه می نگرد و این نگریستن مایه تحریک آنان است. هرگاه یکی از شما زنی را دید و از او خوشش آمد، با زن خود همبستر شود؛ زیرا که او نیز زنی همانند زن خود اوست.

یکی از خوارج گفت (خدا این کافر را بکشد! چه قدر می فهمد.)

اصحاب حضرت از جا پریدند که او را بکشند، امام فرمود: آرام باشید، سزای دشنام، دشنام است یا چشم پوشی از گناه و خطا. (۳۷۰)

۳۷۵. ذکر فضایل

يذكر فضائله عليه السلام بعد وقعة النهروان: «فمتمت بالامر حين فشلوا، وتطلعت حين تقبعوا و

نطقت حين تعتوا، ومضيت بنور الله حين وقفوا»

در این سخن فضایل خود را پس از حادثه نهروان بیان می دارد: من قیام به وظیفه نمودم در آن هنگام که دیگران ناتوان شدند و شکست خوردند و از افق بالاتری نگریستم در آن هنگام که دیگران سر در لاک خود فرو برده بودند و سخن با صراحت گفتم، در آن هنگام که آنان را کد گشته و متوقف بودند. ^(۳۷۱)

۳۷۶. تاسف بر نادان مخور!

من کتابه ألی سهل بن حنیف و هو عامله علی المدینه، فی قوم من أهلها لحقوا بمعاویة: «فکفی لهم غیا و لك منهم شافیا، فرارهم من الهدی و الحق، و ایضاعهم اءلی العمی و الجهل»

نامه ای است از آن حضرت به (سهل بن حنیف انصاری) و او حاکم مدینه بود: برای از دست دادن کمک و یاری آنان تأسفی به خود راه مده بس است برای اثبات گمراهی آنان و شفای دل تو از آزادی که به تو می دادند گریختنشان از هدایت و حق و شتافتن آنان به کوری و نادانی. ^(۳۷۲)

۳۷۷. ادای فضیلت

«من کتاب له إلى أهلا البصرة: مع أني عارف... ولذی النصیحة حقه»
نامه ای از آن حضرت ره اهل بصره: من فضیلت هر کسی از شما را که خیر خواه و خیر اندیش است ادا می کنم. ^(۳۷۳)

۵ - حکومت و فرمانروایان و صفات فرمانروا

۳۷۸. اسرا حکومتداری

«من کتابه للاشتر: ثم انظر في حال كتابك، فول على أمورك خیرهم، و اخصص رسائلک التي تدخل فيها مکائدک و أسرارک بأجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الکرامة، فيجتري بها عليك في خلاف لك بحضرة ملا، و لا تقصر به الغفلة عن ايراد مکاتبات عمالك عليك، و اصدار جواباتها على الصوب عنک»

امام علی عليه السلام در نامه به مالک اشتر فرمودند: به وضع ماء مورین خود رسیدگی کن و کارهای خود را به دست نیکان آنان بسیار! نامه هایی را که نقشه ها و اسرار را در بردارد به دست کسی بسیار! نامه هایی را که نقشه ها و اسرار را در بردارد به دست کسی بسیار که در فضایل اخلاقی از همه شایسته تر باشد.

کسی باشد که احترام به وی او را مغرور نسازد و در مخالفت با تو در حضور دیگران گستاخ نگردد. کسی باشد که غفلت تو موجب نشود که گزارش فرمانداران و نمایندگان و نامه های آنان را به تو ندهد و جواب شایسته که مناسب توست برای آنان صادر نکند. ^(۳۷۴)

۳۷۹. بدترین مردم نزد خدا

«أن شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به»

بدترین مردم نزد خدا، پیشوای منحرفی است که خود گمراه است و موجب گمراهی

(دیگران می شود). ^(۳۷۵)

۳۸۰. عبرت از سرگذشت زمامداران

«الواجب عليك أن تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة، أو سنة فاضلة، أو أثر عن

نبينا صلی الله علیه و آله و سلم أو فريضة في كتاب الله فتقتدى بما شاهدت مما عملنا به فيها، و تجتهد لنفسك في

اتباع ما عهدت إليك في عهدی هذا»

بر تو واجب است که سرگذشت و رفتار زمامدارانی را که پیش از تو از این خاکدان گذشته اند به یاد بیاوری، زمامدارانی که حکومت دادگرانه گسترده و به سنت فاضله عمل نمودند و از آثار پیامبر ﷺ تبعیت نمودند و واجبات وارده در کتاب الهی را پیروی کردند، پس تبعیت کن از آن اعمالی که ما انجام دادیم و تو خود آن را مشاهده کردی و واجب است که از ذات خود در پیروی از این عهدنامه که برای تو نوشتم. (۳۷۶)

۳۸۱. کیفر قتل عمد

«یا مالک! فلا تقوین سلطانک بسفک دم حرام، فان ذلك مما يضعفه ويوهنه، بل يزيله و ينقله، ولا عذر لك عند الله ولا عندی فی قتل العمد، لآعن فيه قود البدن»
ای مالک! حکومت خود را با ریختن خون ناحق تقویت مکن، چرا که این کار حکومت را سست و متزلزل می سازد، بلکه بنیان آن را می کند و به دیگران منتقل می نماید و بدان هیچ گونه عذری نزد خدا و من در قتل عمد پذیرفته نیست، زیرا کیفر آن قصاص و مرگ است. (۳۷۷)

۳۸۲. سنت پیشوایان را نقض مکن!

«لا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة واجتمعت بها الالفة، و صلحت عليها الرعية»

هرگز سنت شایسته ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور مردم بدان اصلاح گردیده است نقض مکن!

۳۸۳. کارمندانی چنین انتخاب کن!

«یا مالک توخ منهم أهل التجرية والحیاء، من أهل البيوتات الصالحة و القدم فی الاسلام المتقدمة، فإنهم أكرم أخلاقاً، وأصح أعراضاً، وأقل فی المطامع اشراقاً، وأغلب فی عواقب الامور نظراً»

ای مالک! کارمندانی را که اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده های صالح که در اسلام پیشگام ترند انتخاب کن؛ زیرا اخلاق آنها کریم تر و خانواده شان پاک تر و کم طمع تر و در سنجش عواقب امور بینا ترند. ^(۳۷۸)

۳۸۴. موقعیت خطرناک

صاحب السلطان کراکب الاسد: «یغبط بموقعه، وهو أعلم بموضعه» ملازم و ندیم سلطان، همچون کسی است که بر شیر سوار باشد؛ مردم به موقعیت او غبطه می خورند، در حالی که خودش بهتر می داند در چه وضعیتی (خطرناک) قرار دارد. ^(۳۷۹)

۳۸۵. رابطه امیران

«الصق بذوی المرؤات و الاحساب و أهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة ثم اهل النجدة و الشجاعة و السخاء و السماخة، فإنهم جماع من الكرم، و شعب من العرف» به مالک اشتر نوشت: روابط خود را با افراد با شخصیت و اصیل، و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار کن، و پس از آن مردمانی که دارای بزرگواری و دلاوری و سخاوت و اهل گذشتند رابطه برقرار ساز که آن ها کانون کرم و شعبه هایی از خوبی هستند. ^(۳۸۰)

۳۸۶. شرایط حاکم

«لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام، و امامة المسلمین الخیل... و لا المعطل للسنة فیهلك الامة» شایسته نیست کسی که حاکم بر ناموس و خون و غنائم و احکام مسلمانان و متصدی رهبری مسلمانان است بخیل باشد و یا کسی که به سنت (پیامبر) عمل نکند و در نتیجه، امت را به نابودی کشاند. ^(۳۸۱)

۳۸۷. میدان آزمایش مردان

«الولايات مضامیر الرجال»

زمانداری ها، میدان مسابقه و آزمایش مردان است. ^(۳۸۲)

۳۸۸. نهی از گماشتن حاجت

«من كتابة الى قثم بن العباس، وهو عامله على مكة: ولا يكن لك إلى الناس سفير اللسانك، ولا حاجب إلا وجهك. ولا تحجبن ذا حاجة عن لقاءك بها، فإنها أن ذيدت عن ابوابك في أول وردها لم تحمد فيما بعد على قضائها»

در نامه خود به قثم بن عباس کارگزارش در مکه: و از طرف تو برای مردم سفیری جز زبانت نباشد و ما بین تو و مردم فاصله و پرده ای جز صورقرار مده و هیچ نیازمندی را از دیداری رویت محروم مکن؛ زیرا اگر در آغاز از ورود بر تو منع گردد، پس از آن که حاجتش برآورده گردد تو سزاوار سپاسگزاری نخواهی گشت. ^(۳۸۳)

۳۸۹. حالات زمامداران

«أن من أسخف حالات الولاية عند صالح الناس إن يظن بهم حب الفخر، ويوضع أمرهم على الكبر»

از سخیف ترین حالات زمامداران نزد مردان صالح، زمانی است که به آنها گمان برده شود که دوستدار تفاخرند و امورشان را بر کبر و خود پسندی قرار می دهند. ^(۳۸۴)

۳۹۰. پاسداران احکام خدا

«السلطان وزعة الله في أرضه»

فرمانروایان، پاسداران احکام خدا در زمین اویند. ^(۳۸۵)

۳۹۱. روزگار پس از علی علیه السلام

«إنه سيأتي عليكم من بعدى زمان ليس فيه شئ أخفى من الحق، ولا أظهر من الباطل، و لا أكثر من الكذب على الله ورسوله»

قطعی است که پس از من روزگار برای شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن به خدا و رسولش نخواهد بود. ^(۳۸۶)

۳۹۲. سامان یافتن کار

إن في سلطان الله عصمة لامركم. فاعطوة طاعتكم غير ملومة و لا مستكرده بها. و الله لتفعلن أو ليتقلن الله عنكم سلطان لاسلام، ثم لا ينقله إليكم أبدا حتى يأرز الامر إلى غيركم همانا سلطان خدا (حکومت و رهبری دین حق) مایه نگهداری و سامان یافتن کار شماست؛ پس بی درنگ و با میل و اختیار او را اطاعت کنید. سوگند به خدا که یا این کار را می کنید یا خداوند سلطان اسلام (حکومت حق اسلامی) را از شما می گیرد و دیگر هرگز آن را به شما منتقل نمی کند، تا به دست دیگری سپرده شود. (۳۸۷)

۳۹۳. وظیفه پیشوا

«من نصب نفسه للناس أماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تاديبه بسيرته قبل تاديبه بلسانه، و معلم نفسه و مؤدبها أحق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم» کسی که خود را در مقام امامت و پیشوایی مردم قرار دهد، باید پیش از تعلیم به دیگران، خود را تعلیم دهد و قبل از تربیت به زبان با عملش تربیت کند و کسی که آموزگار و مربی نفس خویش است، به احترام و اکرام سزاوارتر است از آن که معلم و مربی دیگران باشد. (۳۸۸)

۳۹۴. زمامداری و تصرف در کار

«ليست تصلح الرعية الا بصلاح الولاية، و لا تصلح الولاية الا باستقامة الرعية، فاذا أدت الرعية الى الولاية حقه، و أدى الولاية إليها حقها عز الحق بينهم، و قامت مناهج الدين، و اعتدلت معالم العدل، و جرت على أذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع في بقاء الدولة و يئست مطامع الاعداء و اذا غلبت الرعية و اليها، أو أجحف الولاية برعيته، اختلفت هنالك الكلمة، و ظهرت معالم الجور، و كثر الادغال في الدين، و تركت محاج السنن، فعمل بالهوى، و عطلت الاحكام، و كثرت علل النفوس»

کار ملت جز با اصلاح زمامداران و وضع زمامداران جز با رو به راه بودن کار ملت اصلاح نمی شود، بنابراین وقتی مردم حقوق حکومت را دادند و زمامدار حق مردم را ادا کرد، آن گاه حق در میان همه طبقات قوی و امور دینی استوار و نشانه های عدالت و

اعتدال، و راه و رسم های درست در مجرای خود به کار می افتد، در چنین روزگاری مردم اصلاح شوند و به بقای حکومت امیدوار باید بود و دشمنان هم مایوس می گردند.

اما اگر ملت بر زمامدار مسلط شد و با آن که زمامدار به مردم ستم کرد، وحدت و نظام جامعه دچار اختلاف و نشانه های ظلم آشکار گردد، بدعت در دین فراوان و آداب دینی متروک شود، در چنین روزگار است که به هوای نفس عمل شود و احکام خدا تعطیل و بیماری های اخلاقی فراوان گردد. (۳۸۹)

۳۹۵. وظیفه امام

«لیس علی الامام الا ما حمل من أمر ربه، الا بلاغ فی الموعظة و الاجتهاد فی النصیحة، و الاحیاء للسنة، و اقامة الحدود علی مستحقیها»

بر امام نیست نگر آن که دستور خدا را اجرا کند: با پند و اندرز، فرمان خدا را ابلاغ نماید، برای خیر خواهی مردم کوشش نموده، سنت الهی را زنده و حدود خدا را درباره منحرفان به اجرا در آورد. (۳۹۰)

۳۹۶. وصف داوران ناشایسته

«فس صفة من یتصدی للحکم بین الامة و لیس لذلك بأهل:... رجل قمش جهلا موضع فی جهال الامة، عاد فی إغباش الفتنة، عم بما فی عقد الهدنة قد سماء اشبة الناس عالما و لیس به»

در توصیف کسی است که در میان امت بدون شایستگی متصدی منصب قضاوت می گردد: کسی است که انبوهی از نادانی ها را در خود جمع کرده در میان نادانان امت برای فریفتن مردم به همه سو می شتابد (این صنف کور دل ظلمت جو) در تاریکی آشوب ها و تشویش ها می تازد و به آنچه که در پیمان صلح است نابینا است، انسان نماها عالمش می خوانند با این که از علم بهره ای نبرده است. (۳۹۱)

۳۹۷. رعایت توده مردم

«من كتابه للاشتر لما و لاه مصر: أشعر قلبك الرحمة للرعية، و المحبة لهم، و اللطف بهم، و لا تكو عليهم سبعا ضاريا تغتتم أكلهم، فانهم صنفان: أما أخ لك في الدين، أو نظير لك في الدين، أو نظير لك في الخلق، يفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و يؤتى على أيديهم في العمد و الخطاء فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب إن يعطيك الله من عفوة و صفحه، فانك فوقهم، و والى الامر عليك فوقك، و الله فوق من ولاك!»

در فرمان استناداری مصر به مالک اشتر: رحمت و محبت و لطف بر مردم جامه را به قلبت بفهمان (به طوری که آن را دریافت کند، نه این که در حد یک تصور ذهنی بماند) و برای آنان درنده ای خونخوار مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری؛ زیرا مردم بر دو صنف اند: یا برادر دینی تو هستند، یا نظیر تو در خلقت (همنوع تو می باشند) لغزش ها از آنان سر می زند و خطاها بر آنان روی می آورد و از روی عمد یا خطا دچار تجاوز می گردند.

مردم را از بخشش و چشم پوشی های خود آن چنان بهره ور ساز که دوست داری مثل آن را خدا برای تو عطا فرماید؛ زیرا مقام تو بالاتر از آن مردم است و مقام زمامدار تو بالاتر از تو و خداوند فوق زمامدار توست. ^(۳۹۲)

۳۹۸. توجه نکردن به روابط

«من كتابه للاشتر لما و لاه مصر: أن للوالی خاصة و بطانة فيهم استتثار و تطاول و قلة إنصاف في معاملة، فاحسم مادة أولئك بقطع أسباب تلك الاحوال»

برای زمامدار خواص و نزدیکانی است که داری صفت خودخواهی و مقدم شمردن خود بر دیگران، و دست درازی، و کم انصافی در معاملات می باشند. ماده و ریشه این گونه مردم را با قطع عوامل صفات مزبور قطع ^(۳۹۳) کن.

۳۹۹. شرایط استخدام کار گزاران

«فیما کتب للاشتر لما ولاه مصر: أنظر فی أمور عمالك فاستعملهم اختبارا، ولا تولهم محابة و أثره، فإنهم جماع من شعب الجور و الخيانة. و توخ منهم أهل التجربة و الحياء، من أهل البيوتات الصالحة و القدم فی الاسلام المتقدمة»

در فرمان استناداری مصر به مالک اشتر:

سپس در امور کارگزارانت نظر کن:

۱. آنان را با آزمایش (و تحقیق و کشف صلاحیت) به کار بگمار، نه از روی بخشش بی علت و استبداد، زیرا آنان مجموعه ای از شعبه های ظلم و خیانت اند.

۲. از میان مردم کسانی را برای کارگزاری انتخاب کن که تجربه و حیا دارند از خاندان های صالح و صاحب قدم های مفید در اسلام اند. (۳۹۴)

۴۰۰. دگرگونی زمانه

«إذا تغير السطان تغير الزمان»

هرگاه سلطان (حکومت) دگرگون شود، زمانه نیز دگرگون شود. (۳۹۵)

۴۰۱. غرور والی، ذلت مؤمن

«لما ورد الكوفة قادما من صفين...أقبل حرب يمش معه، و هو عليه السلام راكب، فقال عليه السلام:

ارجع فأن مشى مثلك مع مثلي فتنة للوالی و مذلة للمؤمن»

آن حضرت عليه السلام در موقع برگشت از صفین، حرب پیاده در رکاب آن حضرت حرکت کرد، حضرت فرمود: برگرد؛ زیرا پیاده رفتن مثل تویی با مثل من موجب غرور والی و ذلت برای مؤمن می باشد. (۳۹۶)

۴۰۲. برترین وزرا

«من كتبه للاشتر لما ولاه مصر: أن شر ووزرائك من كان للاشرار قبلك ووزيراً، و من شر كههم فی الاثام، فلا يكون لك بطانة؛ فاءنهم أعوان الاثمة، و أخوان الظلمة، و أنت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم، و ليس عليه مثل آصارهم و أوزارهم ممن لم يعاون ظلما على ظلمه و لا آثما على آثمه، أولئك أخف عليك مؤونة، و أحسن لك معونة، و أحسن

عليك عطفاً، و أقل لغيرك ألفاً، فاتخذ أولئك خاصة لخلواتك و حفلاتك. ثم ليكن أثرهم عندك أقولهم بمر الحق لك و أقلهم مساعده فيما يكون منك مما كره الله لا وليائه، واقعا ذلك من هواك حيث وقع»

فرمان امام علی عليه السلام به مالک اشتر وقتی که او را والی مصر و اطراف آن ساخت: بدترین وزرای تو کسی است که پیش از تو وزارت اشرار را داشته و در گناهان شریک آنان بوده است، هرگز او را از خواص خود قرار مده؛ زیرا آنان یاران گنهکاران اند، و برادران ستمکاران، و تو می توانی جانشینانی بهتر از آنان پیدا کنی که نظریاتی مثل آنان دارند و نفوذ آنان را نیز دارا هستند و در عین حال از وزر و بال گناهان آنان به دورند.

کسانی که هیچ ستمکاری را در ستم ورزی و هیچ گنهکاری را در ارتکاب گناه کمک نکرده اند. زحمت آنان بر تو سبک تر، و یاری آنان برای تو نیکوتر است و از نظر عطف و به تو مایل تر، و با اشخاص جز تو کم انس تر می باشند، پس این گون انسان های ممتاز را خاص مجالس سری و علنی خود قرار بده، سپس مقدم ترین خواص در نزد تو گویاترین آنان باشد، درباره حق اگر چه تلخ باشد و کسی باشد که در مواردی که خداوند برای اولیایش اکراه دارد هر اندازه هم آن موارد مطلوب هوای تو باشد - کم ترین یاری را به تو نماید. (۳۹۷)

۴۰۳. لزوم رسیدگی به مالیات

«من کتابه للاشرت لما و لاه مصر: تفقد أمر الخراج بما يصلح أهله، فأن في صلاحه و صلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لا صلاح لمن سواهم الا بهم، لان السان كلهم عيال على الخراج و أهله. وليكن نظرك في عمارة الارض اءبلغ من نظرك في استجلاب الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة. و من طلب الخراج بغير عمارة أخرج البلاد و أهلك العباد، و لم يستقم أمره الا قليلاً»

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر: امر مالیات را به گونه ای تحت نظر بگیر که حال پرداخت کنندگان آن را اصلاح نماید؛ زیرا اصلاح حال دیگر مردم در اصلاح اصلاح

مالیات و پرداخت کنندگان آن است و برای دیگر مردم مصلحتی نیست جر با اصلاح حال پرداخت کنندگان مالیات؛ زیرا همه مردم تحت کفایت مالیات و پرداخت کنندگان آن می باشند.

نظرت در آباد کردن زمین بیشتر و رساتر از توجه به گرفتن مالیات باشد، زیرا مالیات بدون آبادی قابل دریافت نیست و هر کسی بدون آباد کردن زمین، مالیات مطالبه کند، شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را به هلاکت رسانده و روزگار زمامداری او به طول نمی انجامد، مگر اندکی. (۳۹۸)

۴۰۴. توصیف حکومت بنی امیه

«فی ذکر فتنه بنی میه: کان أهل ذلك الزمان ذئابا و سلاطینه سباعا و أوساطه أكالا، و فقراوه أمواتا»

امام علی علیه السلام در بیان فتنه بنی امیه فرمودند: مردم آن زمان گرگ هایی می گردند و سلاطینشان درندگان و مردم متوسط طعمه هایی برای آن درندگان و فقرا آنان مردگانی می شوند. (۳۹۹)

۴۰۵. نابودی دنیا و دین

«فی کتابه الی مصقلة عامله علی أردشیر خرة: بلغنی عنک أمر أن کنت فعلته فقد أسخطت أهلك، و عصیت اءمامک: اءنک تقسم فی المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم، و أریقت علیه دماوهم، فیمن اعتماک من أعراب قومک. و لا تصلح دنیاک بمحق دینک فتکون من الاخسرین أعمالا»

در نامه خود به مصقله، کارگزار اردشیر خره، نوشت: درباره تو گزارش به من رسیده است که به راستی اگر آن گونه عمل کرده باشی، خدایت را به خشم آورده ای و امام خود را نافرمانی کرده ای، تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسب های آنان فراهم آورده و خونشان برای آن ریخته شده است، میان عرب های قوم خود که تو را برگزیده اند تقسیم

کرده ای. دنیای خویش را با نابود کردن دینت آباد مگردان، که در این صورت از
زیانکارترین مردمان خواهی بود. (۴۰۰)

ع. عصمت

۴۰۶. حفظ در پناه خدا

«إنما الناس مع الملوك و الدنيا، الا من عصم الله»

مردم در حقیقت با شه‌یاران و دنیا‌ی‌اند مگر آن کسی که خدا او را حفظ کند. (۴۰۱)

۴۰۷. نوعی از عصمت

«من العصمة تعذر المعاصی»

ناتوانی بر گناه خود نوعی عصمت است. (۴۰۲)

۴۰۸. شایسته اهل عصمت

«ینبغی لاهل العصمة و المصنوع الیهم فی السلامة إن یرحموا أهل الذنوب و المعصیة»

شایسته است که اهل عصمت و پاکی و کسانی که نعمت رستن از گناهان به آنان داده

شده است، برای گناهکاران و نافرمانان دلسوزی کنند. (۴۰۳)

۴۰۹. لغزش مردم

«الناس منقوصون مدخولون إلا من عصم الله، شائلهم متعنت و مجیبهم متكلف، یکاد

أفضلهم رأیا یرده عن فصل راءیه الرضا و السخط، و یکاد أصلبهم عودا تنکوه اللحظة، و

تستحیله الکمة الواحدة!»

خرد مردم دستخوش خلل و کاستی است جز آن کسی که خداوند مصونش بدارد،

پرسش‌کننده آنان لجوج و مجادله‌گر است و پاسخ‌دهنده شان فضل فروش است؛ آن که

در میان آنان اندیشه اش برتر و خوش فکر تر است، بسا که به علت خشم و خشنودی از

نظر درست خود باز می‌گردد و خلاف حقیقت را اظهار می‌کند و پابرجاتریشان با نگاهی

از جا در می‌رود و یک کلمه تهدید یا تطمیع او را عوض می‌کند. (۴۰۴)

۴۱۰. موجبات عصمت

«إن فی سلطان الله عصمة لا مرکم. فاعطوة طاعتکم غیر ملومة و لا مستکرة بها»

در حاکمیت خدا و رهبری حق نگاهداری کهر شما وجود دارد. پس از آن فرمان برید،
در حالی که سرزنش شده و مجبور نباشید. ^(۴۰۵)

بخش پنجم: معاد

۱. مرگ

توصیف مرگ

۴۱۱. زمان عمر معین

«خلق الاجال فأطالها وقصرها، و قدمها و آخرها، و وصل بالموت أسبابها، و جعله خالجا لاشطانها، و قاطعا لمرائر أقرانها»

مدت عمر هر کس را بیافرید و مقدر و معین کرد، پس آن را طولانی و کوتاه و مقدم و مؤخر قرار داد. برای مرگ هر موجودی سبب ها و علت های همراه نمود، و مرگ را کشنده ریسمان های طولانی و قطع کننده بندهای بسیار محکم زندگی قرار داد. (۴۰۶)

۴۱۲. حافظ انسان

«کفی بالاجل حارسا»

اجل برای حفاظت انسان کافی است. (۴۰۷)

۴۱۳. از بین برنده خوشی ها

«إن الموت هادم لذاتکم، و مکدر شهواتکم، و مباعد طیباتکم، زائر غیر محبوب، و قرن غیر مغلوب، و وائر غیر مطلوب. قد أعلقتکم حبائله و تکنفتکم غوائله، و أقصدتکم معابله و عظمت فیکم سطوته و تتابعت علیکم عدوته، و قلت عنکم نبوته. فیوشک إن تغشاکم دواجی ظلله و احتدام عله»

مرگ لذت ها و خوشی های شما را از میان می برد و آرزوهای شما را تیره و تار می سازد و میان شما و هدف هایتان فاصله می اندازد، دیدار کننده ای است که هیچ کس او را دوست ندارد و مبارزی است که هرگز شکست نمی خورد و جنایتکاری است که هرگز بازخواست نمی شود.

هم اکنون بندهای دام خویش را (به دست و پای) شما انداخته. نزدیک است که تاریکی سایه های مرگ و شدت دردهای آن شما را فرا گیرد. (۴۰۸)

۴۱۴. مرگ میعادگاه نهایی

«وَأَيُّ عَلِيٍّ نَفْسَهُ أَنْ لَا يَضْطَرِّقُ شَيْخٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ، إِلَّا وَجَعَلَ الْحَمَامَ مَوْعِدَهُ، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ»

و وعده نموده خداوند متعال که هیچ موجودی را که روح در آن دمیده است (از وضع مقرر خود) دگرگونی نباشد، جز این که مرگ را وعده گاه نهایی و فنا را پایان کار او قرار داده است. (۴۰۹)

۴۱۵. بیچاره فرزند آدم!

«مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ! مَكْتُومُ الْإِجْلِ، مَكْنُونُ الْعِلْلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تَوَلَّمَهُ الْبَقَّةُ وَتَقْتَلُهُ الشَّرْقَةُ، وَتَنْتَنُهُ الْعِرْقَةُ»

بیچاره فرزند آدم! زمان مرگش نامعلوم، علل بیماری اش ناپیدا، عملش محفوظ، پشه ای او را می آزارد و تابش آفتاب او را می کشد، و عرق بدنش بدبویش می سازد. (۴۱۰)

۴۱۶. سپری نگاهدارنده

«إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكِينَ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدْرَ خَلِيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ، وَإِنَّ الْإِجْلَ جَنَّةُ حَصِينَةَ»

همراه هر انسانی دو فرشته است که او را محافظت می کنند، پس هنگامی که تقدیر فرا رسد از او جدا شوند و اجل، سپری است نگاه دارند. (۴۱۱)

۴۱۷. بی اعتباری دنیا

«لَوْ أَنَّ أَحَدًا يَدُّ إِلَى الْبَقَاءِ سَلَمَا أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي سَخَّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبُوَّةِ وَعَظِيمِ الزَّلْفَةِ. فَلَمَّا اسْتَوْفَى طَعْمَتَهُ، وَاسْتَكْمَلَ مَدَّتَهُ، رَمَتْهُ قَسَى الْفَنَاءِ بِنَبَالِ الْمَوْتِ، وَءَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً (وَالْمَسَاكِنُ مَعْطَلَةً) وَوَرَثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ»

اگر کسی می توانست نردبانی برای جاودانگی پیدا کند، یا برای دفع مرگ راهی پیش گیرد، قطعا این شخص سلیمان بن داوود علیه السلام بود که ملک جن و انس برای او مسخر بود، با منصب پیامبری و تقرب بزرگ به خدا.

او هنگامی که روزی خود را تمم کرد و مدت عمرش را به پایان رساند، کمان های فنان تیرهای مرگ را به طرف او نشانه گرفت. شهر از وی خالی گشت و مسکن از وجود او تهی شد و از کار افتاد و گروهی دیگر آن میراث ها را به ارث بردند. ^(۴۱۲)

۴۱۸. فاصله بهشت و جهنم

«ما بین أحدکم و بین الجنة أو النار الا الموت إن ينزل به. وإن غاية تنقصها اللحظة، و تدمها الساعة، لجذيرة بقصر المدة. و اءن غائبا يحذوه الجدیدان: اللیل و النهار، لحرى بسرعة الاوبة. و اءن قادمًا یقدم بالفوزاء و اشقوة لمستحق لافضل العدة»

فاصله شما با بهشت یا جهنم بیش از فرا رسیدن مرگ نیست، زندگانی که گذشت لحظات از آن می کاهد و مرگ آن را نابود می کند، حتما کوتاه خواهد بود، و سزاوار است که کوتاه باشد.

زندگی که گذشت شب و روز آن را به پیش می برد و به زودی به پایان خواهد رسید و مسافری که سعادت و یا شقاوت را به همراه دارد باید بهترین زاد و توشه را با خود بردارد. ^(۴۱۳)

۴۱۹. سپری در برابر مرگ

«أن علی من الله جنة (حصينة)، فادا جاء یومی انفرجت عنی و أسلمتنی؛ فحینئذا لا یطیش السهم، و لا یبراء الکم»

خداوند برای من سپری محکم قرار داده است. چون روز مرگ من فرا رسد، آن سپر از من جدا شده و مرا به دست مرگ می سپرد. در آن هنگام، نه تیر به خطا رود و نه زخم بهبود یابد. ^(۴۱۴)

۴۲۰. روزی و اجل مقدر

«إلى عبدالله بن العباس فانك لست بسابق أجلك، ولا مرزوق ما ليس لك»
خطاب به ابن عباس فرمود: نه بر مرگ پیشی می گیری و نه از آن چه روزی تو نیست
خواهی خورد. (۴۱۵)

۴۲۱. همه چیز فانی است

«ماينجو من الموت من خافه، ولا يعطى البقاء من أحبه»
هر کس از مرگ بترسد از آن رهایی نیابد و هر آن کس که زندگانی را دوست داشته
باشد همیشه زنده نماند. (۴۱۶)

۴۲۲. عظمت سختی های مرگ

«أن للموت لغمرات هي أفضح من أن تستغرق بصفة، أو تعتدل على عقول أهل الدنيا»
همانا مرگ سختی هایی دارد که دشوارتر از آن است که به وصف آید، یا خرده های
مردم جهان بتواند آن را درک کند. (۴۱۷)

۴۲۳. پایان زندگی دنیوی

«بالعم يهرب الموت، وبالموت تختم الدنيا»
با دانش و آگاهی، هراس از مرگ حاصل می شود و با مرگ دنیا به پایان می رسد. (۴۱۸)

۴۲۴. ندای فرشته

«إن لله ملكا ينادى في كل يوم: لدوا للموت واجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب»
همانا خداوند متعال فرشته ای دارد که هر روز بانگ می زند: بسازید برای مردن، گرد
آورید برای نیست شدن، بسازید برای ویران شدن! (۴۱۹)

۴۲۵. پنهان زدیده ها

«أن أجله (الانسان) مستور عنه، وأمله خادع له»
همانا مرگ از نظر انسان پنهان و آرزوهایش فریبنده اوست. (۴۲۰)

۴۲۶. اجل معین

«لك أجل وقتا لا يعدوه، و سببا لا يتجاوزه»

هر اجلی مدتی، و وقت معینی دارد که از آن نمی گذرد و سببی که از آن تجاوز نمی کند.

(۴۲۱)

۴۲۷. کوتاهی در اعمال

«إلا و إنکم فی آیام أمل من ورائه أجل؛ فمن عمل فی آیام أمله قبل حضر أجله فقد نفعه عمله، و لم یضره أجله. و من قصر فی آیام أمله قبل حضور أجله، فقد خسر. عمله، و ضره أجله»

آگاه باشید! همه در دوران آرزویی به سر می برند که اجل در پی آن است، بنابراین هر کس پیش از رسیدن اجلش در همان دوران آرزوها به عمل پردازد، اعمالش به او سود می بخشد و فرارسیدن مرگش به او زیانی نمی رساند و کسی که در این ایام آرزو و پیش از رسیدن مرگ در عمل کوتاهی کند، گرفتار خسران شده و فرارسیدن مرگش برای او زیان خواهد داشت. (۴۲۲)

استقبال از مرگ

۴۲۸. گروگان عمل

«فارعوا عباد الله ما بر عایتة یفوز فائزکم و باضاعته یخسر مبطلکم، و بادروا آجبالکم

بأعمالکم؛ فانکم مرتهنون بما أسلفتم، و مدینون بما قدمتم»

ای بندگان خدا! رعایت کنید آنچه را که به سبب رعایتش رستگار شما سود می برد و با فرو گذاشتنش تبهکار شما زیان می بیند و پیش از فرا رسیدن اجل هایتان کار کنید، زیرا شما گروگان چیزی هستید که پیشاپیش فرستاده اید و در قبال آنچه کرده اید، جزا داده می شوید. (۴۲۳)

۴۲۹. از مرگ پیشی بگیرید!

«بادروا الموت الذی أن هربتم منه أدركکم، و أن أقمتم أخذکم، و اءن نسیتموه ذکر

کم»

بر مرگ پیشی گیرید، زیرا که اگر بگریزید شما را دریابد و اگر برجا بمانید، شما را می

گیرد و اگر فراموشش کنید شما را به یاد آورد. (۴۲۴)

۴۳۰. رسیدن به مرگ

«و الله ما فجانی من الموت وارد کرهته، ولا طالع أنکرته، و ما کنت الا کقارب ورد،

وطالب وجد»

قسم به خدا، هیچ چیز از مرگ نیست که ناگهان به من برسد و من از آن کراحت داشته

باشم و چیزی از آن بر من آشکار نمی گردد که آن را نشناخته و از آن امتناع داشته باشم.

من در رسیدن به مرگ، مانند کسی هستم که هنگام شب تشنگی بر او چیره شده و اکنون به

آب رسیده که در آرزوی چیزی است و اینک مطلوب خود را یافته است. (۴۲۵)

۴۳۱. مهیای مرگ باشید!

«بادروا الموت و غمراته، و امهدوا له قبل حلوله، و أعدوا له قبل نزوله»

برای استقبال مرگ و سختی های آن، پیش از آن که پیک اجل بر سر شما تاختن بیاورد

آماده شوید، پیش از فرود آمدن آن، برای پذیرشش مهیا شوید. (۴۲۶)

۴۳۲. آمادگی برای مرگ

«استعدوا للموت فقد أظلمکم، و کونا قوما صیح بهم فانتبهوا، و علموا أن الدنيا لیست لهم

بدار فاستبدلوا... و ما بین أحدکم و بین الجنة أو النار الا الموت أن ینزل به... نسأل الله سبحانه

أن یجعلنا و أیاکم ممن لا تبطره نعمة، و لا تقصر به عن طاعة ربه غاية، و لا تحل به بعد الموت

ندامة و لا کابة»

برای مرگ آماده باشید که سایه اش بر شما گسترده است و همچون گروهی باشید که

چون بر آنان بانگ زدند زود بیدار شدند و میان هیچ یک از شما و بهشت و دوزخ جز

مرگی که بر او فرود آید فاصله ای نیست.

از خدای بزرگ می خواهیم که ما و شما را از گروهی قرار دهد که نعمت دنیا آنان را سرمست و مغرور نمی سازد و هیچ هدفی آن ها را از بندگی حق باز نمی دارد و پس از مرگ پشیمان و اندوهگینی نمی شوند. ^(۴۲۷)

۴۳۳. امر فراگیر

«بادروا أمر العامة و خاصة أحدكم و هو الموت، فان الناس أمامكم، إن ساعة تحدوكم من خلفكم تخففوا تلحقوا، فانما ينتظر بأولكم آخركم»

پیشدستی کنید برای آمادگی به استقبال امری که فراگیر همه و در برگیرنده هر یک از شما با کیفیت مخصوص به شما است، این امر همان مرگ است، مردم را با سرنوشت حتمی مرگ پیش چشمانتان می بینید و قیامت شما را از پشت به سوی خوی می راند، سبک شوید! برسید! جز این نیست که گذشتگان در انتظار آیندگان اند. ^(۴۲۸)

۴۳۴. فرا رسیدن مرگ

«فبادروا العمل، و خافوا بغتة الاجل فانه لا يرجی من رجعة العمر ما يرجی من رجعة الرزق»

به سوی عمل بشتابید و از فرا رسیدن ناگهانی مرگ بترسید، زیرا آن امید که به بازگشت روزی هست به بازگشت عمر نیست. ^(۴۲۹)

۴۳۵. برای سفر خویش آماده شو!

«خذ ما يبقى لك مما لا تبقى له، و تيسر لسفرك: و شم برق النجاة و ارحل مطايا التشمير»
بگیر آنچه را که برای تو جاودانی است از آنچه که برای آن نخواهی ماند و برای سفر خود آماده باش و بیدار و ببین که برق نجات از کجا درخشیدن می گیرد و با آماده کردن موکب سفر، آماده کوچ از این دنیا باش! ^(۴۳۰)

۴۳۶. بهترین مرگ ها

«أن أكرم الموت القتل! والذى نفس ابن ابي طالب بيده، لالف ضربة بالسيف اءهون على من ميتة على الفراش في غير طاعة الله!»

همانا بهترین مرگ ها کشته شدن در راه خدا است، به خدایی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست سوگند، که هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غیر طاعت پروردگارم. ^(۴۳۱)

۴۳۷. زیانکارترین مردم دنیا

«إن اخسر الناس صفقة وأخيبهم سعيا رجل أخلق بدنه في طلب ماله، ولم تساعده المقادير على اراده، فخرج من الدنيا بحسرتة، وقدم على الآخرة بتبعته»
زیانکارترین مردم در داد و ستد و ناکام ترین شان در سعی و تلاش، مردی است که تن خویش در طلب مال بفرساید و مقدرات با خواست او مساعدت نکند و آن گاه با دریغ و حسرت از دنیا رود و با وبال آن به آخرت روی نهد. ^(۴۳۲)

۴۳۸. وصیت آخر امام علیه السلام

«فی ختام وصيته لابنه الحسن علیه السلام: استودع الله دينك و دنياك. و اسأله خير القضاء لك في العاجلة و الاجلة، و الدنيا و الآخرة، و السلام»
در آخر وصیتش به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمودند: پسر من! دین و دینانت را به خدا می سپارم و بهترین فرمان و قضای الهی را امروز و فردا و در دنیا و آخرت از او، برای تو مسألت دارم، و السلام ^(۴۳۳)

یاد مرگ

۴۳۹. نتایج یاد مرگ

«من أكثر من ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير»
هر که زیاد یاد مرگ کند، به اندکی از دنیا خشنود گردد. ^(۴۳۴)

۴۴۰. نتیجه یاد آخرت

«من تذاکر بعد السفر استعد»

کسی که دوری سفر آخرت را به یاد داشته باشد، خود را آماده خواهد ساخت. (۴۳۵)

۴۴۱. یاد معاد

«طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف، و رضی عن الله»

خوشا به حال کسی که در یاد معاد است و برای حساب روز قیامت کار کند و به کفاف

معیشت قناعت دارد و از خدا راضی و خشنود است. (۴۳۶)

۴۴۲. عجله به سوی خوبی ها

«من ارتقب الموت سارع الى الخیرات»

کسی که مراقب مرگ باشد به سوی خوبی ها شتاب کند. (۴۳۷)

۴۴۳. به یاد مرگ باش!

«أكثر ذكر الموت و ما بعد الموت، و لا تتمن الموت الا بشرط و قیق»

بیش از همه از مرگ و دنیای پس از مرگ یاد کن و آن را جز به شرط محکم و استوار

آرزو مکن! (۴۳۸)

۴۴۴. از مرگ بترسید

«بادروا العمله، و خافوا بغتة الاجل»

به کارهای شایسته پردازید و از فرا رسیدن مرگ بترسید! (۴۳۹)

۴۴۵. علت دنیا طلبی

«قد غاب عن قلوبكم ذكر الاجال، و حضرتكم كواذب الامال، فصارت الدنيا اءملك

بكم من الآخرة!»

یاد مرگ ها از دل های شما رخت بر بسته است و آرزوهای دروغین شما را فرا گرفته

است و این رود، دنیا بیش از آخرت بر شما تسلط یافته است. (۴۴۰)

۴۴۶. ارتهان انسان

«اذكروا تيك التي آباؤكم و اخوانكم بها مرتنون، و عيها محاسبون»
و به یاد آورید آنچه را که پدران و برادران شما در گرو آن هستند و برای آن حسابرسی
می شوند. (۴۴۱)

۴۴۷. هدف تیرهای مرگ

«أيها الناس! إنما أنته في هذه الدنيا غرض تنتضل»

ای مردم! شما در این جهان هدف تیرهای مرگید. (۴۴۲)

۴۴۸. فراموشی آخرت

فی ذکر عمرو بن العاص: «أما والله إني ليمنعني من اللعب ذكر الموت وإنه ليمنعه من قول
الحق نسيان الآخرة»

درباره عمرو بن عاص فرمود: به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز می
دارد و فراموشی آخرت او را از گفتن حق باز می دارد. (۴۴۳)

۴۴۹. زیاد به یاد مرگ باش

«يا بني! أكثر من ذكر الموت، و ذكر ما تهجم عليه، و تقضى بعد الموت إليه، حتى يأتيك و قد
أخذت منه حذرک، و شددت له أزرک، و لا يأتيك بغتة فيبهرک»

فرزندم! مرگ را بسیار به یاد آور و هجوم ناگهانی آن را یاد کن تا هنگامی که فرا می
رسید با همه نیرو آماده باش و باید کمر بسته و آماده منتظر او باشی، نه این که ناگهان فرا
رسد و بر تو چیره شود. (۴۴۴)

۴۵۰. دنیا سرای گذر است!

«إلا و أن هذه الدنيا التي أصبحت تمنونها و ترغبون فيها، و أصبحت تغضبكم و
ترضیکم ليست بدارکم، و لا منزلکم الذی خلقتم له و لا الذی دعيتم إليه... فدعوا غرورها
لتحذیرها، و أطمأعها لتخويفها. و سابقوا فيها اعلی الدار التي دعيتم إليها»

بدانید که این دنیا که پیوسته آرزومند آن هستید و به آن مشتاقید، و گاهی شما را خشمگین کرده و زمانی شما را خشنود می سازد، سرای همیشگی شما نیست و جایی نیست که برای آن آفریده و یا به آن خوانده شده باشید.

پس فریب هایش را به خاطر برحذر داشتنش، و به طمع آوردنش را به خاطر ترساندنش و به طمع آوردنش را به خاطر ترسانیدنش رها کنید و در آن برای رسیدن به سرایی که بدان فرا خوانده شده اید از یکدیگر پیشی بگیرید. (۴۴۵)

۴۵۱. وصیت به یاد مرگ

«أوصيكم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه و کیف غفلتکم عما لیس یغلكم و طمعکم فیمن لیس یمهلكم»

شما را به یادآوری مرگ و کمی غفلت از آن سفارش می کنم و چگونه از چیزی غفلت می کنید که از شما غافل نیست و چگونه از کسی که شما را مهلت نمی دهد مهلت می خواهید. (۴۴۶)

۴۵۲. یاد آخرت

فی وصيته للحسن عليه السلام: «و اعلم يا بنی! إنك إنما خلقت للاخرة للدنيا، و للفناء لا للبقاء، و للموت لا للحياة»

از وصیت امام عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام: ای پسر من! بدان که تو برای آخرت آفریده شدی نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا و ماندن، برای مرگ نه برای زندگی در این جهان آفریده شده ای. (۴۴۷)

۴۵۳. وابسته نبودن به دنیا

«إن الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلى فيها أهلها، ليعلم أيهم أحسن عملاً، و لسنا للدنيا خلقنا، و لا بالسعي فيها أمرنا»

همانا خدای سبحان دنیا را برای پس از آن آفریده و اهل دنیا را در آن می آزماید تا معلوم شود که چه کسی نیک کردارتر است، ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به کوشش در آن برای به دست آوردن حطام دنیوی ماءمور نگشته ایم.^(۴۴۸)

۴۵۴. موعظه مرگ

«إن الغاية القيامة. وكفى بذلك واعظا لمن»

عقل پایان کار قیامت است و برای خردمند مرگ پند دهنده ای است کافی.^(۴۴۹)

غفلت از مرگ

۴۵۵. غافلگیران مرگ

«فی صفة الماء خوذین علی الغرة عند الموت: ثم از داد الموت فیهم ولوجا فحیل بن أحدهم و بنی منطقه، و إنه لبین أهل ینظر ببصره و یسمع باذنه، علی صحة من عقله و بقاء من لبه، یفکر فیم أفنی عمره، و فیم أذهب دهره!»

در وصف کسانی که غافلگیر مرگ می شوند، می فرماید: آن گاه مرگ بیشتر به پیر آنان نفوذ می کند و شخص را از سخن گفتن می اندازد، در حالی که میان اعضای خانواده خویش است و با چشمانش آنان را می بیند و با گوشش می شنود و خودش سالم و عقلش به جاست. به این می اندیشد که عمرش را در چه راهی صرف کرده و روزگارش را چگونه به سر برده است!^(۴۵۰)

۴۵۶. فراموش کردن مرگ

«عجبت لمن نسی الموت، و هو یری الموتی»

در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش کرده با این که مردگان را به چشم می بیند.^(۴۵۱)

۴۵۷. مرگ حقیقی است انکارناپذیر

«والله الجدل لا اللعب، و الحق لا الکذب، و ما هو إلا الموت أسمع من نفسک»

سوگند به خدا، که این جدی است نه شوخی و راست است نه دروغ. منظورم چیزی جز مرگ نیست که دعوت کننده اش ندای خود را به گوش همگان رسانید. ^(۴۵۲)

۴۵۸. نتایج ترس از خدا

«فاتقی عبد ربه... فإن أجله مستور عنه، و أمله خادع له، و الشيطان مؤكل به، يزين له المعصية ليركبها، و يمينه التوبة ليسوفها، اذا هجمت منيته عليه أغفل ما يكون عنها»
پس بنده ای از پروردگارش ترسید...؛ زیرا روز مرگش را نمی داند و آرزوهایش او را می فریبد و شیطان موکل اوست، معصیت را برایش می آراید تا مرتکب آن شود و به تو به امید وارش می کند تا در کار آن امروز و فردا کند، تا آن که مرگ بر او هجوم آورد، در حالی که در غفلت و بی خبری محض از آن به سر می برد. ^(۴۵۳)

۴۵۹. دشمن غرور

«لو رأى العبد الاجل و مصيره لا بغض الامل و غروره»

اگر انسان عاقبت کارش را می دید، بی گمان با آرزو و غرورش دشمن می شد. ^(۴۵۴)

۴۶۰. تحذیر از فریب دنیا

«لا يغرنك سواد الناس من نفسك، و قد رأيت من كان قبلك ممن جمع المال و حذر الاقلال، و أمن العواقب - طول أمل و استبعاد أجل - كيف نزل به الموت فاعزعجه عن وطنه... أما رأيتم الذين يأملون بعيدا، و يبنون مشيدا، و يجمعون كثيرا! كيف أصبحت بيوتهم قبورا، و ما جمعوا بورا؛ و صارت أموالهم للوارثين و و أزواجهم لقوم آخرين»

انبوه مردم که پیرامون تو را بگیرند فریبت ندهد. در حالی که پیش از خود دیه ای آن کسی را که مال و منال دنیا را اندوخت و از کم شدن آن ترسید و به جهت آرزوی دراز و بعید شمردن مرگ از عواقب امور خود را در امان دید، چگونه مرگ بر او فرود آمد و او را از وطنش بر گرفت.

آیا ندیدید کسانی را که آرزو دور و دراز در سر داشتند و کاخ های محکم می ساختند و اموال کثیر جمع می کردند، چگونه خانه های آنان مبدل به گورها گشت و اندوخته هایشان نابود شد. اموالشان به وارثانشان منتقل گشت. و زن هایشان را اقوام دیگر گرفتند. (۴۵۵)

نزدیکی مرگ به آدمی

۴۶۱. روزگار رنج و زحمت

«الدهر یخلق الابدان، و یجدد الآمال، و یقرب المنیة و یباعد الامنیة من ظفر به نصب، و من فاته تعب»

روزگار بدن ها را کهنه و آرزوها را زنده و مرگ را نزدیک و خواسته ها را دور می سازد. کسی که به روزگار برسد خسته می شود و هر که آن را از دست بدهد به زحمت و رنج می افتد. (۴۵۶)

۴۶۲. شکارچی مرگ

من وصایاه لابنه الحسن علیه السلام: «واعلم یا بنی! إنک إنما خلقت للآخرة لا للدنیا، و للنفاء و للموت لا للحیة، و إنک فی منزل قلعة و دار بلغة، و طریق إلى الآخرة و اعنک طریق الموت الذی لا ینجو منه هاربه، و لا یفوته طالبه، و لا بد إنه مدرکه، فکن منه علی حذر إن یدرکک و أنت علی حال سیئة قد کنت تحدث نفسك منها بالتوبة فیحول بینک و بین ذلك، فاذا أنت قد أهلکت نفسك»

پسر! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، و برای فنا نه برای بقا، و برای مرگ نه برای حیات، در منزلی هستی که باید از آن کوچ کنی، و جایی که از آن به جای دیگر برسی، و خلاصه در راه آخرتی، و صید مرگی که گریزنده از آن را نجات نیست، و از دست خواهنده اش بیرون نرود، و ناگزیر او را بیابد. از اینکه مرگ تو را به هنگام گناه دریابد - گناهی که با خود می گفتی از آن توبه می کنم - بر حذر باش، مرگی که بین تو و توبه ات مانع گردد، و بدین صورت خود را به هلاکت انداخته باشی. (نامه ۳۱ نهج البلاغه)

۴۶۳. پشت به زندگی و رو به مرگ

«إذا كنت في أدبار، و الموت في اقبال، فما أسرع الملتقى»

چون تو پشت به زندگی داری و مرگ رو به تو دارد، چه زود به یکدیگر برخورد

خواهید کرد. (۴۵۷)

۴۶۴. گامی به سوی مرگ

«نفس المرء خطاه الى أجله»

هر نفس انسان گامی است به سوی مرگ! (۴۵۸)

۴۶۵. لغزیدن توسط مرگ

«من جرى في عنان أمله عثر بأجله»

هر کس به دنبال آرزوی خویش بشتابد و زمام آن را رها کند، مرگ او را بلغزاند. (۴۵۹)

۴۶۶. جوینده ای شتابناک

«إن الموت طالب حثيث لا يفوته المقيم، ولا يعجزه الهارب»

همانا مرگ جوینده ای است شتابناک، نه کسی که در محل خود اقامت دارد از نظر آن

محو می شود و نه از یافتن آن کس که گریزان است ناتوان می گردد. (۴۶۰)

۴۶۷. نزدیکی کوچ

«الرحيل و شيك»

کوچ به دنیای دیگر نزدیک است. (۴۶۱)

۴۶۸. چه نزدیک است مرگ!

«بادروا المعاد و سابقوا الاجال. فاعن الناس يوشك اءن ينقطع بهم الامل، و يرهقهم الاجل و

يسد عنهم باب التوبة»

به سوی قیامت روز معاد مبادرت ورزید و قبل از فرا رسیدن مرگ کار کنید، چرا که نزدیک است رشته آرزوی مردم قطع گردد و مرگشان فرا رسد و در توبه به رویشان بسته شود. (۴۶۲)

۴۶۹. نزدیک تر از سایه

«احذروا عبادالله الموت و قربه! و اءعدوا له عدته... و اءنتم طرداء الموت، اءن اءقم له اءخذ کم، و اءن فرزتم منه اءدر ککم، و هو اءلزم لکم من ظلكم. الموت معقود بنواصیکم؛ و الدنیا تطوی من خلفکم»

ای بندگان خدا! از مرگ و زود فرارسیدنش بترسید و زاد و توشه راه را فراهم سازید.. و شما رانده شدگان مرگید، اگر بایستید شما را می گیرد و اگر بگریزید به شما می رسد، مرگ از سایه شما به شما وابسته تر است و در پیشانی شما مهر مرگ زده شده و دنیا طومار عمرتان را در می نوردد. (۴۶۳)

۴۷۰. حقانیت مرگ

«إنه و الله الجد لا اللعب، و الحق لا الكذب، و ما هو الا الموت أسمع داعیه، و أعجل حادیه. فلا یغرنك سواد الناس من نفسك»

به خدا سوگند آن جدی است نه شوخی، حقیقت است نه دروغ. مرگ را می گویم که صدای ود را به گوش همه زندگان رسانده و همگان را به سرعت می راند، پس انبوه مردمان (زنده) تو را نفریبند. (۴۶۴)

۴۷۱. امری حتمی و قریب

«الا مر قریب و الا صطحاب قلیل»

امر یعنی مرگ نزدیک و مدت همراه بودن با دنیا اندک است. (۴۶۵)

۴۷۲. از مرگ نگریز!

«إن الفار لغير مزید فی عمره، و لا محجوز (محبوب) بینه و بین یومه»

کسی که از مرگ بگریزد نه بر عمرش افزوده می شود و نه گریختن مانع فرا رسیدن روز مرگش می شود. (۴۶۶)

۴۷۳. فاصله دوزخ و بهشت

«ما بين أحدكم وبين الجنة أو النار إلا الموت أن ينزل به»

میان هیچ یک از شما با بهشت و یا جهنم فاصله ای نیست مگر مرگی که بر شما وارد می شود. (۴۶۷)

۴۷۴. مردگان چه ها می بینند؟!

«إنكم لو قد عاينتم ما قد عاين من مات منكم لجز عتم و وهلتم و سمعتم و أطعتم و لكن محجوب عنكم ما قد عاينوا، و قريب ما يطرح الحجاب!»

پس به راستی اگر شما آنچه را که مردگان شما آشکارا دیده اند به همان نحو می دیدید هر آینه بی تابیی می کردید و می ترسیدید. و در نتیجه آن سخن حق را شنیده و فرمان برده بودید؛ لیکن چیزهایی که آن ها دیده اند از شما پوشیده گردیده، طولی نخواهید کشید که این پرده برداشته می شود. (۴۶۸)

۴۷۵. آداب تشییع

«تبع جنازة فسمع رجلا يضحك، فقال: كائن الموت فيها على غيرنا كتب، و كان الحق فيها على غيرنا و جب، و كأن الذي نرى من الاموت سفر عما قليل الينا راجعون! نبودئهم أجدائهم، و نأكل تراثهم، كإنا مخلدون بعدهم، ثم قد نسينا كل واعظ و اعظة، و رمينا بكل جائحة!!»

امام علی عليه السلام در تشییع جنازه ای شرکت فرموده بود شنید که مردی می خندد، پس فرمود: گویا مرگ برای دیگران نه برای ما مقرر شده است و گویا حق در آن نه برای ما بلکه برای جز ما ثابت شده است و گویا این مردگان که رو به خاک نهاده اند مسافرانی هستند که به زودی به سوی ما برمی گردند، بدن های آنان را زیر خاک می پوشانیم و آنچه را که ارث گذاشته اند می خوریم، گویی ما بعد از رفتن آنان جاویدان خواهیم ماند، سپس هر گونه پند دهنده را فراموش می کنیم و نشانه هر بلا و مصیبتی می شویم. (۴۶۹)

۴۷۶. گروگان های کوی مردگان

«قد غودر في محلة الاموات رهينا، و في ضيق المضجع وحيدا... و صارت الاجساد شحبة بعد بضتها، و العظام نخزة بعد بضتها، و العظام نخزة بعد قوتها، و الارواح مرتهنة بثقل أعبائها، موقنة بغيب أنبائها»

در کوی مردگان گروگان است و در تنگنای گور تنها... بدن های تازه و لطیف دگرگون گشته و استخوان های محکم و نیرومند پوسیده اند و جان ها در گرود بارهای سنگین (گناهان) خود هستند و به خبرهای عالم غیب یقین یافته اند. (۴۷۰)

۴۷۷. گفتگو با مردگان

«لما أشرف عليه السلام على القبور و هو يرجع من صفين: يا أهل الديار الموحشة، و المجال المقفرة، و القبور المظلمة، يا أهل التربة! يا أهل الغربة! يا أهل الواحدة! يا أهل الوحشة! انتم لنا فرط سابق، و نحن لكم تبع لا حق. أما الدور فقد سكنت، و أما الأزواج فقد نكحت، و أما الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم؟ ثم التفت إلى أصحابه فقال:- أما لو أذن لهم في الكلام لاخبروكم أن خير الزاد التقوى»

امیرالمؤمنین عليه السلام در حالی که از جنگ صفین برگشته، و بر گورهای بیرون کوفه مشرف و متوجه شده بود، فرمود: ای ساکنان سراهایی وحشتناک و محل های بی آب و گیاه و خفتگان در) گورهای تاریک! ای در خاک رفتگان! ای دور از وطنان! ای تنها ماندگان! ای وحشت زدگان! شما برای ما پیش افتادگانید و ما به دنبال شما آیندگانیم و به شما ملحق شوندگانیم؛ اما بدانید که در سراهای شما، دیگران ساکن شدند.

زنانتان با مردان دیگری ازدواج کردند و اما امواتان پس به تحقیق قسمت شد، این خبری بود که ما از آن آگاه بودیم و شما برای ما چه خبری دارید؟ (آن گاه حضرت رو به اصحاب خود کرد و فرمود:) اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آینه به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوا است. (۴۷۱)

۴۷۸. دیدن مرگ

«عجبت لمن نسب الموت، و هو یری الموتی»

در شگفتم از کسی که مرگ را دیده و مردگان را فراموش می کند! (۴۷۲)

۴۷۹. قبر را آماده ورود کن!

«و اعلم أن إمامك عقبه كوودا، المخف فيها أحسن حالا من المثقل، و المبطى عليها أقبیح

حالا من المسر عليه السلام. فارتد لنفسك قبل نزولك و وطى المنزل قبل حلولك»

و بدان که در جلو روی تو گردنه ای است که بالا رفتن از آن دشوار است و در آن راه، حالت آن که سبک بار می باشد از کسی که بار سنگین بر دوش دارد بهتر است و حال آن کس که به کندی راه می پیماید از آن که شتابان ره می سپرده بدتر است.

بنابراین پیش از فرود آمدن قاصدی بفرست تا محلی مناسب برایت آماده سازد و باز پیش از آن که فرود آبی محل فرود را، نرم و هموار کن تا با آسودگی در آن زیست نمایی.

(۴۷۳)

۴۸۰. تنهایی آدمی با عملش

«فی صفة الماخوذ علی الغرة عند الموت: ثم حملوه إلى محط فی الارض، فأسلموه فيه إلى عمله»

امام علی عليه السلام در وصف غافلگیر شدگان در هنگام مرگ می فرماید: سپس او را تا

منزلی در دل زمین می برند و در آن جا او را به عملش می سپارند. (۴۷۴)

۴۸۱. به کار گرفتن همت

«ولیکن همك فیما بعد الموت»

باید همت خود را در راه چیزی صرف کنی که پس از مرگ تو را به کار آید. (۴۷۵)

۴۸۲. آمادگی برا جایگاه قبر

«فلیقبل امرء کرامة بقبولها، ولیحذر قارعة قبل حلولها، ولینظر امرؤ فی قصیر ائیامه، و

قلیل مقامه، فی منزل حتی یتبدل به منزلا، فلیصنع لمحولته، و معارف منقله»

هر انسانی باید کرامت و خیر را با پذیرش آن استقبال کند و از هر حادثه کوبنده پیش از

آن که وارد شود بر حذر باشد و هر کسی باید بنگرد در کوتاهی روزها و اقامت اندک در

منزلگاهی که (با سرعت) آن را به منزلگاه دیگر تبدیل خواهد کرد، پس عمل کند به منظور
آمادگی برای جایگاهی که رو به آن دارد و حقایق روشنی که به سرنوشت نهایی اش در آن
جا خواهد رسید. (۴۷۶)

۴۸۳. ورود به گور

«يسلمك إلى قبرك خالصا»

به زودی ملک الموت تو را از همه چیز جدا کرده و به دامن گور می سپارد. (۴۷۷)

۴۸۴. یاد آخرین منزل

«ضع فخرک، واحطط کبرک، و اذکر قبرک فأن علیه ممرک»

فخر و مباهات را بگذار و کبرت را ساقط نما! گوری را (که آخرین منزلگه حیات طبیعی
تو است) به یاد بیاور؛ زیرا که بالاخره گذارت به همان خاک تیره خواهد افتاد. (۴۷۸)

۴۸۵. تنهایی در گور

«حتی اذا انصرف المشیع، ورجع المتفجع، و أقعد فی حفرة نجیا البهتة السؤال، و عثرة

الامتحان»

آن گاه که تشییع کنندگانش برگشتند و آنان که در فراقش اندوه و ناله سر داده بودند
دنبال کار خود را گرفتند (در همان شب که زیر خاک تیره دفن گشته است) برای پاسخ از
سوال بحث انگیز و گویای راز و آشکار ساختن لغزش های او. (۴۷۹)

۴۸۶. نهی از شیون

«لحرب بن شرحبیل الشبامی لما سمع بكاء النساء علی قتلی صفین: أتغلبکم نساءؤ کم

علی ما أسمع! إلا تنهونهن عن هذا الرنین»

هنگامی که امام علی علیه السلام شیون زنان بر کشتگان صفین را شنید، به حرب بن شرحبیل
شبامی فرمود: آیا زنان شما آن طور که می شنوم بر شما غلبه می کنند! آیا آنان را از این
ناله ها نهی نمی کنید. (۴۸۰)

۴۸۷. امانتگاه گور

«كأن قد صرتم إلى ما صاروا إليه، وارتهنكم ذلك المضجع، وضمكم ذلك المستودع»
گویی شما نیز رهسپار همان جا شده اید که آنان شده اند و آن آرامگاه، شما را گروگان
گرفته و آن امانتگاه شما را در آغوش کشیده است. (۴۸۱)

۴۸۸. خیمه بر گوز زدن

«كونوا كالسابقين قبلکم، و الماضين اءمامکم. قوضوا من الدنيا تقویض الراحل و طووها
طی المنازل»

همچون کسانی باشید که پیش از شما رفتند و کسانی که پیش روی شما مردند، همچون
مسافرانی که خیمه خویش بر می کنند خیمه خود را از دنیا برکنند و همچنان که منزل ها
(ی سفر) پیموده می شود آن را پیمودند و رفتند. (۴۸۲)

۴۸۹. قبرها را آباد کنید!

«سابقوا - رحمکم الله - إلى منازلکم التي أمرتم أن تعمروها، و التي رغبتم فیها، و دعیتم
إلیها»

رحمت خدا بر شما! پیشی گیرید به سوی منازلی که دستور دارید آن ها را آباد کنید و
به آن ها ترغیب گشته اید و به سویشان فرا خوانده شده اید. (۴۸۳)

۴۹۰. زیارت کنندگان غافل

من کلام له عَلَيْهِ بعد تلاوته ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾: «یا له مراما ما أبعدہ!
و زورا ما أغفله! و خطرا ما أفضعه!»

امام علی عَلَيْهِ بعد از تلاوت آیه (فخر فروشی بر یکدیگر شما را به خود مشغول ساخت.
چندان که به زیارت گورها رفتید). فرمود: چه مقصد بسیار دوری! و چه زیارت کنندگان
غافلی! و چه افتخار کردن زشت و وحشتناکی! (۴۸۴)

توصیف آخرت

۴۹۱. حال طالب دنیا و آخرت

«من طلب الدنيا طلبه الموت، حتى يخرجها عنها، ومن طلب الآخرة طلبته الدنيا، حتى

يستوفى رزقه منها»

هر که به دنبال دنیا رود، مرگ به دنبالش باشد تا او را از دنیا بیرون برد و هر که دنبال

آخرت رود، دنیا به دنبالش باشد تا همه روزی او را به وی پردازد. (۴۸۵)

۴۹۲. جویایی پاداش آخرت

«عزم لله لنا على الذب عن حوزته، والرمي من وراء حرمة. مؤمننا يبغى بذلك الاجر، و

كافرنا يحامى عن الاصل»

خداوند خواست تا ما پاسدار شریعتش باشیم و نگهدار حرمتش. مؤمن ما از این کار در

پی پاداش بود و کافر ما از تبار خویش حمایت می کرد. (۴۸۶)

۴۹۳. مشتاق آخرت

«طوبى للزاهدين فى الدنيا، الراغبين فى الآخرة»

خوشا به حال پرهیزگاران در دنیا و مشتاقان در آخرت. (۴۸۷)

۴۹۴. عظمت آخرت

«ما المغرور الذى ظفر من الدنيا بأعلى همته كالأخر الذى ظفر من الآخرة بأدنى سهمته»

فریفته ای که از دنیا به بالاترین مقصود خود رسیده چونان کسی نیست که از آخرت به

کمترین نصیب دست یافته باشد. (۴۸۸)

۴۹۵. هراس از صراط اعمالوا!

«إن مجازكم على الصراط و مزالقي دحضه، و أهاويل زلله، و تارات أهواله»

بدانید که گذر شما از صراط است و گام هایتان بر آن لرزان است و دچار ترس و هراس خواهید شد. (۴۸۹)

۴۹۶. عظمت دنیای دیگر

«كل شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه. وكل شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه. فليكنكم من العيان السماع ومن الغيب الخبر»
هر چیز دنیا، شنیدن آن بزرگ تر از دیدن آن است، و هر چیز آخرت، دیدن آن بزرگ تر از شنیدن آن است. پس به جای دیدن آخرت و مشاهده آنچه که از دیدگان شما پنهان و در پس پرده غیب است، به همان شنیدن و خبر یافتن (توسط پیامبران) اکتفا کنید. (۴۹۰)

توشه آخرت

۴۹۷. آه از کمی توشه!

«آه من قلة الزاد، و طول الطريق، و بعد السفر، و عظيم المورد»
آه و افسوس از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و عظمت محل ورود (یعنی قیامت و حساب). (۴۹۱)

۴۹۸. وجودش را غنیمت دان!

«إذا وجدت من أهل الفأقة من يحمل لك زادك إلى يوم القيامة، فيوافيك به غذا حيث تحتاج إليه فاغتنمه و حمله أياه»

امام علی علیه السلام در ضمن وصایایش به امام حسن علیه السلام فرمودند: هر گاه از نیازمندان کسی را یافتی که با خود توشه تو را به روز قیامت برد و فردا که به آن توشه نیازداری آن را به تو رساند، وجود او را غنیمت شمار و آن بار توشه را بر دوش او نه. (۴۹۲)

۴۹۹. آخرت و تلاش

قال علیه السلام لرجل سأله أن يعظه: «لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل»

امام علیؑ در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرد فرمود: از آنانی مباش که بدون کار و تلاش، امید آخرت نیک دارند. (۴۹۳)

۵۰۰. مغنم شمار!

«اغتنم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاء لك في يوم عسرتك»

وجود کسی را که در روزگار توانگری ات از تو وام خواهد، غنیمت شمار تا در روز سختی و تنگدستی ات روز قیامت آن وام را به تو پس دهد. (۴۹۴)

۵۰۱. شادمانی و اندوه برای آخرت

«فإن المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته، ويسؤه فوت ما لم يكن ليدرکه، فليكن

سرورك بما نلت من آخرتك، وليكن أسفك على ما فاتك منها»

گاه انسان از دست یافتن به چیزی که باید به دستش برسد، شاد می شود و ناراحتش می سازد از دست دادن چیزی که نباید به آن دست یابد، و باید شادمانی تو از چیزی باشد که در راه آخرت است که آن را به دست آورده ای و تأسف و اندوهت بر چیزی باشد که مربوط به آخرت هست و از دست داده ای. (۴۹۵)

۵۰۲. شادمانی و تأسف برای...

«ولیکن سرورك بما قدمت، و أسف على ما خلفت، و همك فيما بعد الموت»

شادمانی تو باید برای چیزی باشد که پیش از مرگ فرستاده ای، و تأسف تو برای چیزی که به جای می گذاری و همتت برای آنچه که بعد از مرگت می گذاری. (۴۹۶)

۵۰۳. بر شما باد توشه بردن

«عليكم بالجد والاجتهاد، والتأهب والاستعداد، والتزود في منزل الزاد»

ملتزم شوید به کوشش و تلاش و آمادگی و مهیا شدن و توشه گیری در منزل توشه و ذخیره سازی. (۴۹۷)

۵۰۴. مأموریت انسان در دنیا

«فترودوا في أيام الفناء لايام البقاء. قد دلتم عى الزاد، و أمرتم بالظعن، و خثتم على المسير»
در این روزگاران که رو به زوال می رود، برای روزهای ابدیت توشه بگیرید، شما انسان
ها به ذخیره سازی توشه و به کوچ از این دیار فانی مأمور هستید. (۴۹۸)

۵۰۵. کشت دنیا و آخرت

«أن المال و البنين حرث الدنيا، و العمل الصالح حرث الآخرة»

ثروت و فرزندان، کشته های این جهان اند، و عمل صالح، کشت آخرت است. (۴۹۹)

۵۰۶. وسیله ای برای آخرت

«بالدنيا تحرز الآخرة.»

آخرت با دنیا به دست می آید. (۵۰۰)

۵۰۷. آخرت سرای باقی

«أيها الناس! إنما الدنيا دار مجاز، و الآخرة دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم، و لا تهتكوا
أستارکم عند من يعلم أستارکم»

ای مردم! دنیا سرای گذر است و آخرت خانه قرار و ابدی. پس از گذرگاه خویش برای
سر منزل ابدی، توشه بگیرد و پرده خویش را پیش کسی که به اسرارشان آگاه است، ندرید.
(۵۰۱)

۵۰۸. بهشت و عمل شایسته

«اعملوا للجنة عملها: فأن الدنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازا لتزودوا

منها الاعمال إلى دار القرار»

برای رسیدن به بهشت عمل شایسته آن را انجام دهید؛ زیرا دنیا برای سکونت دائمی شما
خلق نشده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالحی را به عنوان زاد و توشه
برای سرای دائمی فراهم سازید. (۵۰۲)

۵۰۹. اصلاح دنیا و آخرت

«من أصلح ما بينه وبين الله أصلح الله ما بينه وبين الناس، ومن أصلح أمر آخرته أصلح الله له أمر دنياه»

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد و آن که کار آخرتش را اصلاح نماید، خداوند دنیایش را اصلاح خواهد کرد. (۵۰۳)

۵۱۰. آخرت شیرین

«مرارة الدنيا حلاوة الاخرة، و حلاوة الدنيا مرارة الاخرة»

سخنی دنیا، شیرینی آخرت است و شیرینی دنیا، تلخی و عذاب آخرت است. (۵۰۴)

۵۱۱. احوال نادان و دانا در دنیا

«إنما الدنيا منتهى بصر الاعمى، لا يبصر مما ورأها شيئاً، و البصير ينفذها بصره، و يعلم أن الدار ورأها. فالبصير منها شاخص... و الاعمى لها متزود»

بدانید که دنیا از نظر کوردلان آخرین مرز آفرینش است که فراسوی آن چیزی نمی بینند و اما شخص بینا دیدگانش را به درستی در دنیا باز می کند و آن را می بیند و می داند که در پس این سرا چه جهان دیگری است.

پس شخص بینا و آگاه از آن دوری می جوید و شخص نابینا به سوی آن می آید و همه توجهش به سوی آن است شخص بینا از آن توشه بر می دارد و شخص نابینا برای آن توشه فراهم می کند. (۵۰۵)

۵۱۲. غنیمت شمردن دنیا

«رحم الله مرء... اغتنم المهل، و بادر الاجل، و تزود من العمل»

خدا رحمت کند کسی را که مهلتی که در دنیا بود غنیمت شمارد. بر مرگ پیش دستی کرد و از عمل صالح توشه ای برای آخرت فراهم نمود. (پیش از آن که از دنیا برود، با انجام اعمال نیک، توشه آخرت را آماده ساخت). (۵۰۶)

۵۱۳. توشه نجات بخش

«فتروءوا فى الدنيا من الدنيا ما تحرزون به أنفسكم غدا»

از دنیا توشه ای بگیری که فردا خود را به وسیله آن (از هلاکت ابدی) نگاه دارید. (۵۰۷)

۵۱۴. طالب آخرت

«من طلب الآخرة طلبته الدنيا، حتى يستوفى رزقه منها»

کسی که در پی آخرت باشد، دنیا در طلب او می آید تا بهره خود را از آن بگیرد. (۵۰۸)

۵۱۵. کفایت امر دنیا

«من عمل لدينه كفاه الله أمر دنياه»

هر که برای دین خود کار کند، خداوند امر دنیا او را کفایت فرماید. (۵۰۹)

۵۱۶. سرای عبرت

«إن الدنيا دار صدق لمن صدقها، ودار عافية لمن فهم عنها، ودار غنى لمن تزود منها»

دنیا برای درستکاران و راستای سرای راستی است و برای آن کس که گفتارش را

دریابد، سرای عافیت و سر منزل سعادت است و برای آن که توشه آن جهان را از دنیا

بگیرد، دیار توانگری است. (۵۱۰)

نشانه های قیامت

۵۱۷. حوادث قیامت

«ينفخ فى الصور، فتزهق كل مهجئة و تبكم كل لهجة، و تذلل الشم الشوامخ، و الصم الرواسخ،

فیصیر صلدها سراپا رقرقا، و معهدھا قاعا سملقا»

در صور دمیده می شود و آن گاه هر جانی از بدن به در می رود و هر زبانی لال می

شود و کوه های برافراشته و سنگ های محکم و استوار خرد و درهم ریخته می شوند و

سنگ های سخت چون سراپی درخشان در نظر آید و جای آن ها هموار و صاف گردد. (۵۱۱)

۵۱۸. روز قیامت

«كأنكم بالساعة تحذوكم حدو الزاجر بشوله»

گویا شما در روز قیامت حاضرید و شما را همانند شتران که شیرشان خشک شد است به سرعت می راند. ^(۵۱۲)

۵۱۹. محل مسابقه

القیامة حلبته.

محل اجتماع مسابقه دهندگان اسلام قیامت است. ^(۵۱۳)

۵۲۰. بازگشت مخلوقات به سوی خدا

«إذا تصرمت الامور، و تقضت الدهور، و أذف النشور، أخرجهم من ضرائح القبور، و أوکار الطيور، و أوجرة السباع، و مطارح المهالك، سراعاً إلى أمره، مهطعين إلى معاده»
آن گاه که امور خلاق از هم بگسلد و روزگار سپری گردد و رستاخیز نزدیک شود و آن ها را از میان گورها و آشیانه پرندگان و کنام درندگان و میدان های جنگ، برانگیزاند و محشورشان کند، در حالی که به سوی فرمان او به جانب معادش می شتابند. ^(۵۱۴)

۵۲۱. دو دستگی خلاق در قیامت

«إذا بلغ الكتاب أجله، و الأمر مقادیره، و الحق آخر الخلق بأوله، و جاء من أمر الله ما یریده من تجدید خلقه أمداد السماء و فطها، و أرج الارض و أرجفها، و قلع جبالها و نسفها. و دك بعضها بعضاً من هیبة جلالته و مخوف سطوته، و أخرج من فیها فجدهم بعد أخلاقهم. و جمعهم بعد تفرقهم. ثم میزهم لما یریده من مسألتهم عن خفایا الاعمال و خفایا الافعال، و جعلهم فریقین: إنعم علی هولاء و انتقم من هولاء»

آن گاه که زمان نوشته به سرآید و مقدرات جهان به پایان رسد و آخرین خلاق به اولی آن ها پیوندد و فرمان حق برای تجدید آفرینش خلقش در رسد، آسمان را به حرکت در آورد و آن را بشکافد و زمین را به شدت بجنبد و تکانش دهد و کوه ها را از جا برکند و متلاشی سازد و از هیبت جلال حق و ترس از سطوت و شکوه او کوه ها برهم کوفته شوند و هر کس را که در زیر زمین مدفون است بیرون آورد و پیکرهای کهنه و پوسیده آن ها را

نوکن و اجزای پراکنده شان را گرد آورد، آن گاه آنان را به دو دسته تقسیم کند؛ به دسته ای نعمت ارزانی دارد و از دسته دیگر انتقام گیرد. (۵۱۵)

۵۲۲. روز قیامت

«عباد الله! احذروا بوما تفحص فيه الاعمال، و یكثر فيه الزلزال، و تشیب فيه الاطفال»
ای بندگان خدا! از روزی که در آن روز به اعمال رسیدگی می شود و نگرانی شدت می گیرد و کودکان پیر می شوند، بترسید! (۵۱۶)

۵۲۳. سخن علی علیه السلام در مورد قیامت

«إن الغاية أمامكم و أن وراءكم الساعةُ تحذوكم؛ تخففوا تلحقوا فإنما ينتظر بأولكم
آخرکم»

هدف، فرا پیش شماست و قیامت از پشت سر شما را می راند. سبکبار شوید تا برسید؛ زیرا که اولین شما چشم به راه آخرت شماست. (۵۱۷)

۵۲۴. قیامت نزدیک است!

«الله الله عباد! فإن الدنيا ماضية بكم على سنن، و أنتم والساعة في قرن، وكاءنها قد جاءت
بأشراطها، و أذفت أفراطها»

از خدا بترسید، ای بندگان خدا! زیرا که دنیا همه شما را از یک راه می برد (و با نیز شما همان می کند که با گذشتگان کرد) و شما و زمان قیامت به یک ریسمان بسته هستید و گویا قیامت نشانه های خویش را آشکار ساخته و پرچم هایش را نزدیک کرده است. (۵۱۸)

یوم الحساب

۵۲۵. وقت حسابرسی

«إن اليوم عمل و لا حساب، و غدا حساب و لا عمل»
همانا که امروز هنگام عمل است نه حساب، و فردا (آخرت) وقت حساب است نه عمل.

(۵۱۹)

۵۲۶. محاسبه از اندام بدن

«إن الله فرض على جوارحك كلها فرائض يمتج بها عليك يوم القيامة»

به درستی که خداوند سبحان برای اعضای تو تکالیفی را مقرر فرموده و در روز قیامت به وسیله آن ها بر تو احتجاج می کند. (۵۲۰)

۵۲۷. اعمال در برابر چشمان

«أعمال العباد في عاجلهم، نصب أعينهم في آجالهم»

اعمال بندگان خدا در دیگر سرا برابر چشمانشان خواهد بود. (۵۲۱)

۵۲۸. کار مقدر

«من الفساد أضعاء الزاد، ومفسدة المعاد. ولكل أمر عاقبة، سوف يأتيك ما قدر لك»

ضایع نمودن زاد و توشه و تباه کردن معاد از موارد فساد است، هر کاری سرانجامی دارد و به زودی آنچه برایت مقدر شده به تو خواهد رسید. (۵۲۲)

۵۲۹. بترسید از قیامت!

«احذروا يوما تفحص فيه الاعمال ويكثر فيه الزلزال، وتشيب فيه الاطفال»

بترسید از روزی که در آن اعمال واری می شود و لرزش آن روز بسیار است و کودکان در آن روز پیر می شوند. (۵۲۳)

۵۳۰. بوته آزمایش

«إلا أن الله تعالى قد كشف الخلق كشفة، لا إنه جهل ما أخفوه من مصون أسرارهم و مكنون ضمائرهم؛ ولكن ﴿لَتَبْلُوَهُمْ أَيْئَمَّ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ فيكون الثواب جزاء، والعقاب بواء»

بدانید که خدای بزرگ خلاق را در بوته آزمایش نهاد، نه این که آن چه را در درون و ضمائر خود نهفته داشتند، نمی دانست؛ بلکه تا آنان را بیازماید که عمل کدام یک بهتر است، تا ثواب پاداش کار نیک آن ها باشد و عقاب و کیفر سزای کار بدشان. (۵۲۴)

۵۳۱. عرضه اعمال بر خداوند

«الغنى والفقر بعد العرض على الله»

آن گاه که کارها به پیشگاه خداوند (در قیامت) عرضه گردد، معلوم می شود که توانگر کیست و تهیدست چه کسی. (۵۲۵)

۵۳۲. آشکار شدن درون ها

«الاقاویل محفوظة و السرائر مبلوّة، و كل نفس بما كسبت رهینة، و الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله»

گفته ها نگهداری می شود و نهفته ها و درون ها آشکار می گردد و هر کس گروگان کاری است که می کند و خردها مردمان، ناقص و بسیار است، مگر کسی که خدایش نگاه دارد. (۵۲۶)

۵۳۳. سختی حساب خداوند

«اعلم! إن حساب الله أعظم من حساب الناس»

بدان که حساب خدا بزرگ تر از حساب مردم است. (۵۲۷)

۵۳۴. تجسم اعمال در آخرت

«أعمال العباد في عاجلهم، نصب أعينهم في آجلهم»

بندگان اعمالی که در دنیا کنند، در آخرت مقابل دیدگان آنهاست. (۵۲۸)

۵۳۵. روز حساب بد و نیک همه

«ذلك يوم يجمع الله فيه الاولين و الآخريين لنقاش الحساب و جزاء الاعمال، خضوعا، و قياما، قد ألجمهم العرق، و رجفت بهم الارض، فأحسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا، و لنفسه متسعا»

روز قیام، روزی است که خداوند همگان را، از اولین نفر تا آخرین نفر، برای رسیدگی به حسابشان و جزای اعمالشان گرد می آورد، در حالی که به فروتنی ایستاده اند و عرق از سر و رویشان می ریزد و زمین آن ها را می لرزاند. (در آن روز) نیکو حال ترین مردم کسی است که جایگاهی بیابد و برای خود جایی پیدا کند! (۵۲۹)

۵۳۶. بزرگ ترین حسرت ها در قیامت

«إن أعظم الحسرات يوم القيامة حسرة رجل كسب مالا في غير طاعة الله، فورثه رجل فأنفقه في طاعة الله سبحانه، فدخل به الجنة، ودخل الاول به النار»

بزرگ ترین افسوسها در روز قیامت، افسوس کسی است که ثروتی از غیر طاعت خدا به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و آن را در راه خدا صرف نموده و به خاطر آن بهشت رفته و آن شخص اولی به جهنم رفته است. (۵۳۰)

۵۳۷. درماندگی کفار در قیامت

«فلا شفيع يشفع، ولا حميم ينفع، ولا معذرة تدفع»

(در قیامت) نه شفاعت کننده ای (برای کافران) است و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که کیفر را دفع کند. (۵۳۱)

۵۳۸. یوم تبلی السرائر

«اعملوا لیوم تذخرله الذخائر، و تبلی فيه السرائر»

برای روزی کار کنید که اندوخته ها برای آن ذخیره و باطن ها در آن آشکار می شود. (۵۳۲)

۵۳۹. تفاوت میان دو کردار

«شتان ما بین عملین: عمل تذهب لذته و تبقى تبعته، و عمل تذهب مؤونته و يبقى أجره»

چه تفاوت بسیاری است میان دو کردار: کرداری که لذت و خوشی آن برود و پیامد کیفر آن برجای ماند و کرداری که رنج آن بگذرد و پاداشش بماند. (۵۳۳)

۵۴۰. پاداش استقامت

«من استقام فالی الجنة، و من زل فالی النار»

هر کس در جاده الهی حرکت کرد، مسیرش رو به بهشت است و هر کس از آن جاده بلغزد، مسیرش رو به آتش است. (۵۳۴)

۵۴۱. فلسفه پاداش و کیفر اهلی

«إن الله سبحانه وضع الثواب على طاعته، والعقاب على معصيته، زيادة لعباده عن نعمته و
حياشة لهم إلى جنته»

خدای سبحان برای اطاعت از خود پاداش در نظر گرفت و برای نافرمانی خود کیفر، تا
بندگان را از خشم و عذاب خویش باز دارد و به سوی بهشت خو براند. (۵۳۵)

۵۴۲. عواقبی تلخ و شیرین

«لك امری عاقبة حلوة أو مرّة»

برای هر کسی سرانجامی است شیرین یا تلخ. (۵۳۶)

۵۴۳. احکامی که خداوند به سبب آن پاداش و کیفر می دهد

«إن من عزائم الله في الذكر الحكيم، التي عليها يثيب ويعاقب، و لها يرضى ويسخط، أنه
لا ينفع عبدا - و أن اجهد نفسه و أخلص فعله - إن يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصلة من هذه
الخصال لم يتب منها: إن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، أو يشقى غيظه بهلاك نفس،
أو يعر باءمر فعله غيره، أو يستنجح حاجة الى الناس باظهار بدعة في دينه، أو يلقي الناس
بوجهين، أو يمشی فيهم بلسانين اعقل ذلك فاعن المثل دليل على شبهه»

از جمله احکام و فرایض خداوند در قرآن حکیم که بر اساس آن ها پاداش و کیفر می
دهد و به سبب آن ها خرسند و ناخرسند می شود، این است که بنده - هر چند خودش را
خسته کند و عملش را خالص گرداند - چنانچه با این خصلت ها از دنیا به ملاقات
پروردگارش رود و از آن ها توبه نکرده باشد بی فایده است: در عبادت خداوند که بر او
فرض و واجب فرموده است، شریک قرار دهد، یا خشم خود را با کشتن کسی فرو نشانده،
یا به واسطه کاری که خود کرده دیگری را سرزنش کند (گناه خود را به گردن دیگر
بیاندازد)، یا برای آن که در میان مردم به نوایی برسد، در دین خویش بدعتی پدید آورد، یا
با مردم دورو یا دو زبان باشد، در این باره بیاندیش، زیرا هر مثالی دلیل و نشانگر مشابه آن
است. (۵۳۷)

۵۴۴. بدتر از بدی، خوب تر از خوبی

«إنه ليس شيء بشر من الشر إلا عقابه، وليس شيء بخير من الخير إلا ثوابه»
چیزی بدتر از بدی نیست، مگر کیفر بدی و چیزی خوب تر از خوبی نیست مگر پاداش
خوبی. (۵۳۸)

بهشت

۵۴۵. شرط اشتیاق به بهشت

«من اشتاق اعلی الجنة سلا عن الشهوات»

کسی که مشتاق بهشت است، از شهوات و تمایلات نفسانی خارج شود. (۵۳۹)

۵۴۶. نزدیک تر به بهشت

«احذروا عبادالله الموت و قربه، و ااعدوا له عدته، فإنه يأتي بأمر عظیم، و خطب جلیل،
بخیر لا یكون معه شر أبدا. أو شر لا یكون معه خیر أبدا. فمن أقرب إلى الجنة من عاملها! و
من أقرب إلى النار من عاملها!»

ای بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودن: حذر کنید و آنچه آماده کردم آن، هنگام مرگ
ضرورت دارد، از قبیل اطاعت از اوامر الهی و انجام اعمال نیک و ترک منهیات الهی) تهیه
نمایید که به راستی مرگ امری عظیم و کاری بزرگ با خود برای انسان می آورد، اگر با
خیر و خوشی فرا رسد، چنان خیری است که هرگز شری با آن نخواهد بود و اگر با شر و
ناخوشی، فراز آید، شری است که هیچ گاه خیری با آن همراه نمی گردد.

بنابراین چه کسی نزدیک تر است به بهشت، از آن کس که برای رسیدن به آن به عمل
می پردازد؟ و چه کسی نزدیک تر است به دوزخ از آن کس که برای رفتن به طرف آن عمل
می کند؟ (۵۴۰)

۵۴۷. جایگاه فردوس

«الجنة تحت أطراف العوالی!»

بهشت در سایه نیزه هاست. (۵۴۱)

۵۴۸. اعمال شایسته بهشت

«اعملوا للجنة عملها»

عملی را که شایسته ورود به بهشت است انجام بدهید. (۵۴۲)

۵۴۹. جانبهای انسان

«إلا حريدع هذه اللماظة لا هلهما! إنه ليس لا نفسكم ثمن إلا الجنة، فلا تبيعوها الا بها»

آیا آزاد مردی نیست که این خرده غذایی لا به لای دندان ها را برای اهلش واگذارد،

بدانید که جان بهای شما جز بهشت نیست، پس آن را جز به بهشت مفروشید. (۵۴۳)

۵۵۰. صدق نیت و بهشت

«إن الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة»

خداوند سبحان هر یک از بندگان را که بخواهد به خاطر صدق نیت و باطن پاکش

داخل بهشت می کند. (۵۴۴)

۵۵۱. دیده دلی به سوی بهشت

«فلورميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك منها لعزفت نفسك عن بدائع ما أخرج إلى الدنيا

من شهواتها و لذاتها، و زخارف مناظرها، و لذهلت بالفكر في اصطفاق أشجار غيبت عروقها

في كئيبان المسك على سواحل أنهارها... فلو شغلت قلبك أيها المستمع بالوصول إلى ما يهجم

عليك من تلك المناظر المونقة، لزهقت نفسك شوقا إليها، و لتحملت من مجلسي- هذا إلى

مجاروة أهل القبور استعجالا بها»

اگر دیده دلت را به سویی آنچه از بهشت برای تو وصف می شود بیافکنی، هر آینه نفس

تو از خواهش ها و خوشی ها و زیب و زیورهای مناظر دنیا دوری کند و با اندیشیدن در

جنبش شاخه های درختانی که برکنار جوی های بهشت ریشه های آن ها در تپه های

مشک پنهان است حیران و سرگشته شود... ای شنونده! اگر دل خود را برای رسیدن به این

منظره های دل انگیز مشغول داری، جانت از شوق آن برآید و برای رسیدن هر چه زودتر به

آن ها از همین مجلس من به همسایگی خفتگان در گورها روی. (۵۴۵)

۵۵۲. کار و یاد برای معاد

«طوبی لمن ذکر المعاد، و عمل للحساب و قنع بالكفاف، و رضی عن الله»

خوشا به حال کسی که به یاد معاد است و برای روز حساب قیامت کار کند و به مقدار معیشت قناعت نماید و از خدا راضی و خشنود باشد. (۵۴۶)

۵۵۳. وصف بهشت

«درجات متفاوتات، و منازل متفاوتات، لا ینقطع نعیمها، و لا یظعن مقیمها، و لا یهرم

خالدها»

بهشت در درجاتی است، یکی برتر از دیگری و منزل هایی است یکی متفاوت با دیگری، نعمت هایش پایان نمی پذیرد و اقامت کننده در آن کوچ نمی کند و جاویدان در آن پیر نمی شود و ساکن در آن بینوا نمی گردد. (۵۴۷)

۵۵۴. جایگاه حق

«لا و من أکله الحق فالی الجنة و من أکله الباطل فالی النار»

آگاه باشید، کسی که بر حق است جایگاهش بهشت و کسی که به راه باطل می رود به جانب آتش رهسپار است. (۵۴۸)

۵۵۵. بدترین خوبی و بهترین بدی

«ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة»

آن خوبی که در پی آن آتش باشد، خوب نیست و آن بدی که به دنبالش بهشت باشد، بد نیست. (۵۴۹)

۵۵۶. سرنوشت خیرین و مفرطین

«الجنة غایة السابقین جویان»

(بر خیرات) است و آتش سرنوشت تفریط گران (در خطا و انحراف). (۵۵۰)

۵۵۷. حقارت هر نعمتی در برابر نعمات بهشت

«كل نعيم دون الجنة فهو محقور، وكل بلاء دون النار عافية»

هر نعمتی در برابر بهشت حقیر و ناچیز است و هر بلایی در برابر دوزخ عافیت و آسایش است. (۵۵۱)

۵۵۸. پیرامون بهشت و دوزخ

«إن الجنة حفت بالمكاره وإن النار حفت بالشهوات»

پیرامون بهشت را ناگواری‌ها و پیرامون آتش را شهوات فرا گرفته است. (۵۵۲)

۵۵۹. جایگاه بهشت

«الجنة تحت أطراف العوالی!»

بهشت زیر سایه نیزه‌ها است. (۵۵۳)

۵۶۰. اطاعت از اوامر الهی

«هیئات! لا یخدع الله عن جنته، ولا تنال مرضاته الا بطاعته»

هیئات! خداوند درباره بهشت جاویدش فریب داده نمی‌شود و به خشنودی او رسیده نمی‌شود مگر از طریق اطاعتش. (۵۵۴)

دوزخ

۵۶۱. کافی‌ترین پاداش و مناسب‌ترین کیفر

«کی بالجنة ثوابا و نوالا، و کفی بالنار عقابا و وبالا!»

بهشت برین برای پاداش نیکوکاران کافی است و دوزخ، مناسب‌ترین کیفر و سختی بدکاران است. (۵۵۵)

۵۶۲. بهترین نعمت‌ها و بدترین بلاها

«ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة و كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كل بلاء

دون النار عافية»

آن خوبی که جهنم به دنبال دارد (در واقع) خوبی نیست و آن بدی که بهشت در پی آن باشد، بدی نیست و هر نعمتی در برابر بهشت کوچک و هر بلائی در برابر جهنم عافیت و آسایش است. (۵۵۶)

۵۶۳. حذر از عذاب الهی

«عباد الله) فاحذروا نارا قعرها بعید، و حرها شدید، و عذابها جدید. دار لیس فیها رحمة و لا تسمع فیها دعوة، و لا تفرج فیها کربة»

ای بندگان خدا از آتشی که ژرفایش زیاد و حرارتش شدید و عذابش تازه است، بر حذر باشید! آن جا سرایی است که رحمت الهی در آن نیست و به درخواست کسی گوش داده نمی شود و هیچ اندوهی در آن بر طرف نمی گردد. (۵۵۷)

۵۶۴. از عذاب الهی ایمن مباش!

«لا تأمن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقولك تعالی: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾»

بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش؛ زیرا خدای بزرگ می فرماید: از مکر و کيفر خدا جز مردم زیانکار خود را ایمن نپندارند. (۵۵۸)

۵۶۵. جهنم، آتش غضب الهی یا عقیل!

«أتئن من حديدة أحماها أنسانها للعبة، و تجرنی إلى نار سجرها جبارها لغضبه! أتئن من الاذی و لا أتئن من لظی؟!»

ای عقیل! از آهنی که انسانی آن را به بازیچه سرخ کرده است می نالی و مرا به سوی آتشی که خدای جبار به خشم خود افروخته است می کشانی؟! تو از این رنج می نالی و من از عذاب ننالم؟! (۵۵۹)

۵۶۶. آتش جهنم

«مأخسر المشقة ورأها العقاب، أربح الدعة معها الامان من النار»

چه زیانبار است مشقتی که به دنبال آن عذاب است و چه سودمند آسایشی که قرین امان از جهنم است. (۵۶۰)

۵۶۷. عظمت و سختی کیفر

«فوالله لو حننتم حنین الوله العجال، و دعوتم بهدیل الحمام، و جأرتم جؤ آرمبتلی الرهبان، و خرجتم إلى الله من الاموال و الاولاد، التماس القربة اليه - فی ارتفاع درجة عنده، أو غفران سيئة أحصتها كتبه و حفظتها رسله - لكان قليلا فيما أرجو لكم من ثوابه، و أخاف عليكم من عقابه»

به خدا سوگند، اگر مانند شترهای بچه مرده فریاد کنید و مانند کبوتران ناله زنید و همانند دیر نشینان زاری کنید و مال دنیا و اولادش را بگذارید و بروید که به خدا نزدیک تر گردید و درجه شما افزایش یابد و یا گناهی که در نامه عمل شما ثبت گردید و نگهبانان خدا آن را حفظ کرده اند، بخشیده شود، نسبت به آنچه من برای شما به آن امیدوارم کم است و از عقاب و کیفر آن برای شما می ترسم. (۵۶۱)

۵۶۸. طالب و گریزان خواب

«إلا و إني لم أر كالجنة نام طالبها، و لا كالنار نام هاربها»

هان! من چیزی مانند بهشت ندیده ام که جوینده اش خواب باشد و نه مانند دوزخ که گریزان از آن در خواب باشد.

۵۶۹. غافل نبودن از کیفر (۵۶۲)

«فی صفة الله سبحانه: لا يشغله غضب عن رحمة، و لا توله رحمة عن عقاب»

در وصف خدای سبحان می فرماید: هیچ خشمی او را از مهری باز نمی دارد و هیچ مهری او را از کیفر غافل نمی سازد. (۵۶۳)

۵۷۰. خیر دوزخی

«ما خیر بخیر بعده النار»

خیری که دوزخ به دنبالش است خیر نیست. (۵۶۴)

۵۷۱. دوری از آتش اخروی

«اعلموا إنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا، أفرايتم جزع أحدكم من الشوكة تصيبه، والعثرة تدميه، والرمضاء تحرقه؟ فكيف إذا كان بين طابقين من نار، ضجيع حجر، وقرين شيطان؟»

بدانید که این پوست نازک را یارای آتش نیست، پس به خود رحم کنید! شما در مصیبت ها و گرفتاری های دنیا آتش را آزموده اید. آیا دیده اید که وقتی خاری به بدن یکی از شما می خلد، یا به زمین می خورد و خونی می شود و یا شن های داغ پایش را می سوزاند چگونه بی تابی می کند؟! پس چگونه خواهد بود اگر میان دو لایه از آتش قرار گیرد و همبسترش سنگ و همدمش شیطان باشد؟! (۵۶۵)

۵۷۲. جایگاه بد معصیتکاران

«أما أهل المعصية فإنزلهم شردار، و غل الايدي إلى الاعناق، و قرن النواصي بالاقدام، و ألبشهم سراويل القطران، و مقطعات النيران. في عذاب قد اشد حر...»
در خطبه ای که وصف قیامت فرمود:

و اما معصیتکاران خداوند آنان را به بدترین جایگاه فرود آورده و دست های آنان را به گردنشان بسته و پیشانی آنان را ته پاهایشان نزدیک می نماید و پیراهن های قطران و لباس هایی از آتشش به آنها بیوشاند، در عذابی که حرارتش بسیار سخت است. (۵۶۶)

۵۷۳. دل مردگان جهنمی

«من أكثر كلامه أكثر خطؤه، و من أكثر خطوة قل حياؤه، و من قل حياؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار»

کسی که پر گوید بسیار به خطا رود و کسی که زیاد خطا کرد، شرم و حیاءش کم شود و کسی که حیاءش اندک شد، پارسایی اش کم گردد و کسی که پارسایی اش کم شد، دل مرده شود و کسی که دل مرده شد داخل جهنم شود. (۵۶۷)

فصل دوم: فروع دين

بخش اول: نماز

۱. فلسفه نماز

۵۷۴. نشانه اصلی دین

«...أقام الصلاة فإنها الملة.»

برپا داشتن نماز نشانه اصلی دین است. (۵۶۸)

۵۷۵. اسباب تشکر از خدا

«إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، وإن قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة

العبيد، وإن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار»

گروهی خدا را به انگیزه ثواب و پاداش می پرستند، این عبادت تاجران و بازرگانان

است و گروهی خدا را از روی ترس می پرستند، این عبادت غلامان و برده صفتان است و

گروهی خدا را از روی سپاسگزاری می پرستند، این عبادت آزادگان است. (۵۶۹)

۵۷۶. تقرب متقین

«الصلاة قربان كل تقى، والحج جهاد كل ضعيف»

نماز موجب تقرب هر پرهیزگار و حج هر ناتوان است. (۵۷۰)

۵۷۷. نماز چونان چشمه آبگرم

«فی وصيته بالصلاة: اعنها لتحت الذنوب حت الورق، وتطلقها أطلاق الربق، وشبهها رسول

الله ﷺ بالحمة تكون على باب الرجل، فهو يغتسل منها في اليوم واللييلة خمس مرات، فما

عسى إن يبقى عليه من الدرن؟»

درباره نماز چنین سفارش می کند: گناهان را از گردن ها باز می کند، همان گونه که

مهارها از گردن حیوانات باز می شود. رسول خدا ﷺ نماز را به چشمه آب گرم تشبیه

فرموده است که مقابل در خانه مردی در جریان باشد و آن مرد در هر روز و شب پنج

مرتبۀ در آن شست و شو نماید (با این شست و شوی مکرر چه کثافت و چرکی در بدن او باقی خواهد ماند؟) ^(۵۷۱)

۵۷۸. پاک کننده ذنوب

«ما أهمني ذنب أمهلت بعده حتى أصلي ركعتين و أسأل الله العافية»

گناهی که مرا بعد از آن مهلت خواندن دو رکعت نماز و درخواست عافیت از خدا داشته باشم برایم مهم نیست. ^(۵۷۲)

۵۷۹. پاک شدن از تکبر

«... الصلاة تنزيها عن الكبر.»

خدای بزرگ نماز را واجب فرمود تا انسان را از تکبر و گردنکشی پاک ^(۵۷۳) گرداند.

۵۸۰. تواضع در برابر حق سبحانه

«... لما في ذلك من تعفير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا، والتصاق كرائم الجوارح بالأرض

تصاغرا»

بندگان مؤمن هنگامی که نماز می خوانند ساییدن گونه ها به خاک نشانه تواضع و

گزاردن اعضای شریف بر زمین، دلیل کوچکی و اظهار حقارت است. ^(۵۷۴)

۵۸۱. اعمال تابع نمازند!

«أعلم أن كل شيء من عملك تبع لصلاتك»

بدان که هر عملی از اعمال تو تابع نمازت می باشد. ^(۵۷۵)

۵۸۲. مصونیت به وسیله نماز

«... عن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات... تسکینا لأطرافهم، و تخشيعا

لا بصارهم، و تذليلا لنفوسهم، و تخفيضا لقلوبهم، و إذهابا للخيلاء عنهم»

خداوند متعال بندگان مؤمن خود را به وسیله نمازها... برای آرامش دست و پا و اندام دیگرشان و خشوع دیدگانش، فروتنی جان هایشان، و خضوع دل هایشان، و دور کردن کبر و غرور از وجودشان؛ از تباهکاری ها و ستمگری و تکبر و گردنکش حفظ می کند. ^(۵۷۶)

۵۸۳. از بین برنده گناهان

«إنها لتحت الذنوب حت لورق»

نماز، گناهان را مانند ریزش برگ درختان فرو می ریزد. ^(۵۷۷)

۲. اهتمام و توصیه به نماز

۵۸۴. سابقین در نماز

«اللَّهُمَّ أَنْى أَوْلَ مِنْ أَنْبَاءِ، وَسَمِعَ وَاعْجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِى الرَّسُولَ اللهُ ﷺ بِالصَّلَاةِ»
بار پروردگارا! من نخستین کسی هستم که به حق رسیده و آن را شنیده و پذیرفته است،
هیچ کس بر من به نماز پیشی نگرفت مگر رسول خدا ﷺ. (۵۷۸)

۵۸۵. واجبات را به جای آورید!

«الفرائض الفرائض، أدوها إلى الله تؤدكم إلى الجنة»
واجبات را به جای آورید؛ آن ها را برای خدا به جا آورید تا شما را به بهشت برساند.
(۵۷۹)

۵۸۶. توصیه پیامبر به نماز

«... كان يأمر أهله ويصبر عليها نفسه.»

رسول خدا ﷺ هم اهل خود را به نماز فرمان می داد و هم خود شخصا با شکیبایی
آن را به انجام می رسانید. (۵۸۰)

۵۸۷. قدر نهادن به نماز

«قد عرف حقها رجال من المومنين الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع ولا قرّة عين من ولد و
لا مال. يقول الله سبحانه: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكَاةِ﴾»

قدر و اهمیت نماز را مردانی از مؤمنین می دانند که زینت کالای دنیا و فرزندى که نور
چشم انسان است و مال و دارایی آن ها را به خود مشغول نمی دارد، چنانکه خدای سبحان
می فرماید: مردانی هستند که تجارت و داد و ستد دنیا، آن ها را از یاد خدا و اقامه نماز و
پرداخت زکات باز نمی دارد. (۵۸۱)

۵۸۸. از نماز گزاران باشید!

«إلا تسمعون ألى جواب أهل النار حين سئلوا: ما سللكم فى سقر؟ قالوا: لم نك من

المصلين»

آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرا نمى دهید که وقتی از آن ها سؤال مى شود، چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ گویند: ما از نماز گزاران نبودیم. ^(۵۸۲)

۵۸۹. نماز را مراعات کنید!

«تعاهدوا أرى الصلاة، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقربوا بها، فإنها كانت على

المومنین کتابا موقوتا»

امر نماز را مراعات کنید و آن را محافظت نمایید و بسیار به جایی آورید و با آن به خدا تقرب جوئید؛ زیرا نماز (بر مومنین فریضه ای است نوشته شده و وقت آن تعیین گردیده).

^(۵۸۳)

۳. احکام نماز فرادی و جماعت

۵۹۰. نماز جماعت را طولانی نکنید

«صلوا بهم صلاة أضعفهم ولا تكونوا فتانين»

با مردم همانند ضعیف ترین آن ها نماز بگزارید؛ و سبب فتنه و فساد نباشید. (۵۸۴)

۵۹۱. رعایت حال مأمومین

من کتابه للاشتر: و إذا قمت في صلاتك للناس، فلا تكونن منفرا ولا مضيعا، فإن في الناس من به العلة وله الحاجة وقد سالت رسول الله ﷺ حين وجهني إلى اليمن كيف أصلي بهم؟! فقال: (صل بهم كصلاة أضعفهم، وكن بالمؤمنين رحيمًا)

در نامه خود به اشتر می فرماید: آن گاه که به نماز می ایستی و مردم پشت سر تو ایستاده اند نماز را طوری انجام بده که نه (بر اثر طول کشیدن) موجب رنجش و نفرت مردم گردد و نه بر اثر خواندن موجب ضایع شدن حق بیمار شود؛ زیرا در میان نمازگزاران کسانی هستند که بیمارند یا کار ضروری دارند (و باید رعایت هر دو طرف بشود) من از رسول خدا ﷺ هنگامی که به یمن اعزام شدم پرسیدم: موقعی که پیشنهاد آنان شدم، نماز را چگونه انجام دهم؟

حضرت رسول ﷺ فرمود: نماز خود را در میان آنان همانند نماز ضعیف ترین مردم

بخوان و با مؤمنان مهربان باش! (۵۸۵)

۵۹۲. واجبات و مستحبات

«لا قربة بالنوافل إذا أضرت بالفرائض»

مستحبات چنانچه به واجبات زیان رسانند، موجب قرب به خدا نشود. (۵۸۶)

۵۹۳. ترک مستحب در صورت زیان به واجب

«إذا أضرت النوافل بالفرائض فارفضوها»

هر گاه امور مستحب به واجبات زیان رسانند، آن ها را ترک کنید. (۵۸۷)

۵۹۴. اهمیت نماز جمعه

«لا تسافر في يوم جمعة حتى تشهد الصلاة الا فاصلا في سبيل الله أو في أمر تعذربه. وأطع الله في جميع امورك، فاعن طاعة الله فاضلة على ما سواها»

در روز جمعه مسافرت مکن تا بتوانی در نماز جمعه شرکت کنی، مگر آن که سفر تو در راه خدا باشد یا به خاطر کاری باشد که در آن معذور باشی. در همه کارها مطیع خدا باش، که اطاعت خداوند بر همه چیز برتری دارد. ^(۵۸۸)

۴. وقت نماز

۵۹۵. نماز در وقت خواندن

«صل الصلاة لوقتها الموقت لها، ولا تعجل وقتها لفراغ، ولا تؤخرها عن وقتها لاشتغال و اعلم إن كل شيء من عملك تبع لصلاتك»

نماز را در وقت مقرر آن به جای آور و به علت فراغت از کار وقت آن را پیش میانداز و به علت اشتغال آن به تأخیر میافکن و بدان که هر کار تو وابسته به نماز است. (۵۸۹)

۵۹۶. بر پا داشتن نماز

«يقول الله سبحانه: رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وأقام الصلاة وأيتاء الزكاة. و كان رسول الله ﷺ نصبا بالصلاة بعد التبشير له بالجنة»

خدای سبحان می فرماید: مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش آن ها را زیاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی دارد. و پیامبر خدا ﷺ با وجود این که به بهشت مژده داده شده بود برای نماز خود را به رنج می افکند. (۵۹۰)

۵۹۷. مراقبت از نماز

«الله الله في الصلاة، فإنها عمود دينكم»

خدا را، خدا را، مراقب باشید در مورد نماز؛ زیرا که نماز، ستون دین شماست. (۵۹۱)

۵. نماز شب و شب زنده داری

۵۹۸. یقین برتر از شک و تردید

«قد سمع رجلا من الحرورية يتهدد و يقراء، فقال عليه السلام: نوم على يقين خير من صلاة في

شك»

علی مردی از خوارج را در حال عبادت شبانه و قرائت قرآن دید، فرمود: (خوابی که با

یقین همراه باشد، بهتر از نمازی است که با شک و تردید باشد) (۵۹۲)

۵۹۹. خوشا به حال شب زنده داران

«عن نوف البکالی قالی: رأیت امیرالمؤمنین ذات لیلۃ، و قد خرج من فراشه، فنظر فی النجوم،

فقال لی: یا نوف! أراقد أنت أم راقق؟»

فقلت: بل راقق! قال:

«یا نوف! طوبی للزاهدين فی الدنيا، الراغبین فی الآخرة، أولئك قوما أتخذوا الارض بساطا، و

ترابها فراشا، و مأها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنيا قرضا علی منهاج

المسیح.»

«یا نوف! إن داود عليه السلام قام فی مثل هذه الساعة من اللیل، فقال: أنها ساعة لا یدعو فیها

عبد الا أستجیب له، إلا أن یراقق أو عریفا أو شرطیا، أو صاحب عرطبة و هي الطنبور

أو صاحب کوبة. و هي الطبل و قد قیل اءیضا. أن العرطبة الطبل و الکوبة الطنبور»

از نوف بکالی روایت شده است که گفت: شبی امیرمؤمنان علی عليه السلام را دیدم که از بستر

خویش برخاست و به ستارگان می نگرده، آن گاه به من گفت: ای نوف! خوابی یا بیدار؟

گفتم: بیدارم.

فرمود: ای نوف! خوشا به حال پارسایان این جهان که دل در سرای دیگر بسته اند، آنان

که زمین را فرش و خاک را بستر و آب را شربت نوشین و قرآن را شعار جامه زیرین؛ یعنی

روش خود و زینت دل و دعا را دثار (جامه رو؛ یعنی مانع حوادث) قرار داده اند. و چون حضرت عیسی از دنیا بریده و جدا گشته اند.

ای نوف! حضرت داود علیه السلام شب ها در چنین ساعتی از بستر برمی خاست و می گفت: این ساعتی است که هیچ بنده ای خدای بزرگ را نخواند، مگر این که دعایش مستجاب شود، جز آن که باجگیر یا جاسوس خبرچین یا گزمه که همکار داروغه ستمگر است و یا نوازنده تنبور و طبل باشد (عرطبه به معنی تنبور و کوبه به معنی طبل است و نیز گفته اند: عرطبه به معنی طبل و کوبه به معنی تنبور است) ^(۵۹۳)

۶۰۰. از خدا بترسید!

«اتقوا الله عباد الله! تقية ذی لب شغل التفكير قلبه، و أنصب الخوف بدنه، و أسهر التهجد

غرار نومه»

ای بندگان خدا! از خدا بترسید، مانند ترسیدن خردمندی که اندیشه (قیامت) او را به خود مشغول کرده و ترس از عذاب الهی جسمش را رنجور ساخته، و شب زنده داری (برای عبادت و نماز شب خواب اندکش را ربوده است). ^(۵۹۴)

۶۰۱. اوصاف شب زنده داران

«طوبی لنفس أدت إلى ربها فرضها، و عرکت بجنبها بؤسها، و هجرت فی اللیل غمضها، حتی إذا غلب الکرى علیها افترشت أرضها، و توسدت کفها، فی معشر أسهر عیونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذکر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم، ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾»

خوشا به حال کسی که وظیفه خویش را نسبت به پروردگارش ادا کند و مشکلات زندگی را تحمل کرده و ناملايمات را بر خود آسان گیرد و خواب را از دیدگان بشوید و اگر خواب بر او غلبه کرد، زمین را بستر خویش سازد و دستش را بالش.

آنان که خوف قیامت چشمانشان را بیدار نگاه داشت و پهلوهایشان را از خوابگاه دور ساخته و همواره لب هایشان را بیدار نگاه داشت و پهلوهایشان را از خوابگاه دور ساخته و

همواره لب هایشان به ذکر پروردگار در حرکت است و گناهانشان از بسیاری استغفار زدوده شده است: آنان حزب و گروه خدا هستند، بدانید که گروه خدا رستگاران اند. (۵۹۵)

۶۰۲. چه نیکوست خواب زیرکان!

«کم من قائم لیس له من قیامه ألا السهر و العناء جبذا نوم الاکیاس»

بسا نماز شب خوانی که از ایستادن و نمازگزاردنش جز بیداری و رنج نیست، چه نیکو

است خواب زیرکان و عالمان دین! (۵۹۶)

۶۰۳. علی علیه السلام در محراب نیایش

«من خبر ضرار بن حمزة الضبائی عند دخوله علی معاویه و مسألته له عن أمير المؤمنين علیه السلام و قال: فأشهد لقد رأيتہ فی بعض مواقفه و قد أرخی الليل سدوله و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته يتململ تململ السليم، و يبکی بکاء الحزين، و يقول:

«يا دنیا! یا دنیا! إليك عني. أبی تعرضت؟ أم الی تشوقت؟ لا حان حینک هیئات! غری غیری، لا حاجة لی فیک، قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فیها! فعیشک قصیر، و خطرک یسیر، و أملك حقیر. آه من قلة الزاد، و طول الطریق ت و بعد السفر، و عظیم المورد»

گفته اند: ضرار بن حمزه ضبایی بر معاویه وارد شد و معاویه درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام از او پرسید، او گفت: گواهی می دهم که او را در جایی دیدم که شب پرده سیاهش را آویخته بود و او در محراب عبادتش ایستاده و محاسن خود را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید، و همانند دردمندان از سر خوف می گریست و می فرمود:

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو و دست از دامنم بردار! آیا برای فریفتن من این چنین در برابر من جلوه می کنی یا آرزومند منی؟ هنگام فریبت نزدیک مباد! چه دور است آرزوی تو! دیگری را بفریب؛ زیرا مرا به تو نیازی نیست.

من تو را سه طلاقه کردم که رجوعی نداشته باشد. زندگی در تو کوتاه و ارزش تو اندک و آرزو در تو حقیر است. وای از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر و بزرگی حسابگاه

(۵۹۷)

۶۰۴. توصیف اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم

«لقد رأيت أصحاب محمد ﷺ فما أرى أحدا يشبههم منكم! لقد كانوا يصبحون شعثا غربا، وقد باتوا سجدا وقياما، يراو حون بين جباههم وخدودهم ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم! كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم! ادا ذكر الله هملت أعينم حتى تبل جيوبهم، ومادوا كما يמיד الشجر يوم الريح العاصف»

من اصحاب محمد ﷺ را دیدم و یکی از شما را نمی بینم که مانند ایشان باشید؛ زیرا آنان صبح، ژولیده مو و غبارآلوده بودند و شب را بیدار به سجده و قیام می گذراندند. میان پیشانی ها و رخسارهایشان نوبت گذاشته بودند (گاهی پیشانی و گاه رخسار روی خاک می نهادند) و از یاد بازگشت مانند اخگر و آتشپاره سوزان می ایستادند.

گویا پیشانی هایشان بر اثر طول سجده مانند زانوهای بزها (پینه بسته) بود، هر گاه ذکر خداوند سبحان به میان می آمد، از ترس عذاب و کیفر و امید به پاداش، اشک چشمانشان می ریخت، به طوری که گریبان هاشان تر می گشت و می لرزیدند، چنان که درخت در روز وزیدن تندباد می لرزد. (۵۹۸)

بخش دوم: روزه

۶۰۵. عید واقعی

«فی بعض الاعیاد: إنما هو عید لمن قبل الله صیامه و شکر قیامه و کل یوم لا یعصی الله فیه

فهو عید»

امام علیه السلام در یکی از اعیاد فرمود: همانا امروز عید است، برای کسی که روزه اش مورد قبول و شب زنده داری اش مشکور باشد و هر روزی که در آن معصیت خدا نشود آروز، عید است. ^(۵۹۹)

۶۰۶. حکمت روزه

«حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات، و مجاهده الصیام فی الایام المفروضات،

تسکینا لا طرفهم، و تخشيعا لا بصارهم، و تذلیلا لنفوسهم»

خداوند متعال بندگان را ایمان خود را از فریبکاری های شیطان محفوظ و مصون می دارد، به وسیله نمازها و زکات دادن و تحمل مشقت به وسیله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارک) و برای ایجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام کردن نفس ها. ^(۶۰۰)

۶۰۷. آزمایش اخلاص بندگان

«فرض الله... الصیام ابتلاء لا خلاص الخلق»

خداوند روزه را آزمایشی برای اخلاص بندگان قرار داد. ^(۶۰۱)

۶۰۸. زکات بدن

«لکل شیء زکاة، و زکاة البدن الصیام»

برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن روزه گرفتن است. ^(۶۰۲)

۶۰۹. روزه دار ظاهری

«کم من صائم لیس له من صیامه إلا الجوع و الظما، و کم من قائم لیس له من قیامه إلا السهر و العناء، حبذا نوم الاکیاس و افطارهم»

بسا روزه داری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نیابد، و بسا شب زنده داری که از عبادت شبانه اش جز رنج و بی خوابی بهره ای نبرد، خوشا خواب زیرکان (عارف) و روزه خواری آنان! (۶۰۳)

۶۱۰. سپر عذاب

«... صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب»

روزه ماه رمضان سپر عذاب است. (۶۰۴)

۶۱۱. وقت افطار

«صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم»

نماز مغرب را هنگامی به پا دارید که روزه دار روزه اش را می گشاید. (۶۰۵)

بخش سوم: زکات

۶۱۲. زکات طلب

«إن الرجل إذا كان له الدين الظنون، يجب عليه إن يزكيه، لما مضى، إذا قبضه»

اگر کسی از دیگری طلبی داشته باشد که نمی داند می پردازد یا نه، واجب است از وصول طلب به خاطر مدتی که بر آن گذشته است، زکات آن را پردازد. (۶۰۶)

۶۱۳. قسمت مال بین نیازمندان

«فی کتاب له إلی قثم بن العباس و هو عامله علی مکه: و إنظرلی ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلی من قبلك من ذوی العیال و المجاعة مصیبا به مواضع الفاقة و الخلات. و ما فضل عن ذلك فاحمله الینا لنقسمه فیمن قبلنا»

نامه ای است از امیرالمؤمنین علیه السلام به قثم بن عباس که عامل و کارگزار آن حضرت در مکه بود: در آنچه از مال خدا در نزد تو گرد آمده، دقت و اندیشه کن! سپس آن را به مصرف کسانی از عیالندان و گرسنگانی که در مکه در نزد و هستند برسان و این در حالی باشد که آن را به مواردی از فقر شدید و احتیاجات مردم نیازمند برسانی و هر چه از این مصارف زیاد بیاید نزد ما بفرست تا آن را در میان کسانی (از گرسنگان و محتاجان) که نزد ما هستند قسمت کنیم. (۶۰۷)

۶۱۴. وسیله نگاهداری اموال

«حصنوا أموالکم بالزکاة»

اموال خویش را با دادن زکات نگاه دارید. (۶۰۸)

۶۱۵. رشد دارایی

«فرض الله... الزکاة تسبیبا للرزق»

خداوند زکات را و وسیله ای برای رسیدن (مردمان مستحق) به روزی قرار داد. (۶۰۹)

۶۱۶. تدبیر برای روز نیازمندی

«أمسك من المال بقدر ضرورتك، وقدم الفضل ليوم حاجتك»

مال را به اندازه ای که برایت لازم است نگاه دار و آنچه از احتیاجت افزون است برای روز احتیاجت (در قیامت و روز حساب) پیش بفرست. (۶۱۰)

۶۱۷. جمع آوری زکات

«من وصيته لمن يستعمله على الصدقات: ثم احذر ألينا ما اجتمع عندك نصيره حيث أمر الله به، فاذا أخذها أمينك فأوعز إليه الا يحول بين نأفة وبين فصيلها ولا يمصر لبنها فيضر. ذلك بولدها، ولا يجهدنها ركوبا، وليعدل بين صواحباتها في ذلك وبينها، وليرفه على اللاغب، وليستأن بالنقب والظالع، وليوردها ما تمر به من الغدر، ولا يعدل بها عن نبت الارض إلى جواد الطرق، وليروحها في اساعات، وليمهلها عندالنطاف والاعشاب، حتى تاءتينا بإذن الله بدنا منقيات، غير متعبات ولا مجهودات»

علی علیه السلام در توصیه به مأمور جمع آوری زکات نوشت: اموالی را که از زکات نزد تو گرد آمده، برای ما بفرست تا آنها را در مواردی که خداوند دستور داده به مصرف رسانیم. وقتی چهار پایان را به امین خود سپردی، به او سفارش کن که میان شتر و کره اش جدایی نیافکند و همه شیرشان را ندوشد، به طوری که به بچه آن ها آسیب رسد و از آن ها زیاد سواری نگیرد و خسته شان نکند و در سواری گرفتن از آن ها عدالت را رعایت کند و چهارپای خسته و مانده را استراحت دهد و با چهارپایی که سمش آسیب دیده و از راه مانده است مدارا کند، و به هر آبیگری که می رسد آن ها را آب دهد و از زمین های سرسبز و علفزار به جاده های خشک و خالی نراند و هر از چند گاهی آن ها را استراحت دهد و در جاهایی که آب و علف دارد، به آن ها فرصتی دهد که آب بیاشامند و بچرخند تا به اذن خداوند با تنی فربه و چاق و نا خسته و نارنجور به دست ما برسند. (۶۱۱)

۶۱۸. آداب جمع آوری زکات

«فی وصیته لمن يستعمله علی الصدقات: ثم امض إليهم بالسكينة والوقار؛ حتى تقوم بيهم فتسلم عليهم، ولا تخدج بالتحية لهم»

امام علی علیه السلام در سفارش خود به کسی که او را مأمور جمع آوری زکات می کرد فرمود: سپس با آرامش و متانت به طرف ایشان حرکت کن تا به میان مردم آن آبادی برسی و توقف کنی و به آنان سلام کن، بدون این که در سلام گفتن آنان را تحقیر نمایی. ^(۶۱۲)

۶۱۹. زکات پیروزی

«العفو زكاة الظفر»

گذشت، زکات پیروزی است. ^(۶۱۳)

۶۲۰. زکات با طیب خاطر

«إن الزكاة جعلت مع الصلاة قربانا لاهل الاسلام، فمن أعطاهها طيب النفس بها، فإنها تجعل له كفارة ومن النار حجازا ووقاية. فلا يتبعنها أحد نفسه، ولا يكثرن عليها لهفه. فإن من أعطاهها غير طيب النفس بها، يرجو بها ما هو أفضل منها، فهو جاهل بالسنة، مغبون الاجر، ضال العمل، طويل الندم»

همانا زکات به همراه نماز برای نزدیکی مسلمانان به خداوند قرار داده شده است. بنابراین، کسی که با رضایت خاطر زکات را پردازد، کفاره گناهان او و مایه نگهداری اش از آتش باشد، پس نباید کسی دلی در پی زکاتی که می پردازد داشته باشد و مرتبا افسوس خورد؛ زیرا کسی که آن را از روی بی میلی پردازد و با این حال، در قبال آن، به بهتر از آن (یعنی بهشت) چشم آمدی بندد، به نسبت (پیامبر) نادان است و در پاداش مغبون به کارش بیهوده و پشیمانی اش طولانی باشد. ^(۶۱۴)

۶۲۱. حکم غنیمت

«ومن كلام له علیه السلام قاله لعبدالله بن زمعة لما طلب منه مالا في خلافة: أن هذا المال ليس لي ولا لك، وإنما هو فيء للمسلمين، و جلب أسيافهم فإن شركتهم في حربهم، كان لك مثل حظهم، وإلا فجنة أيديهم لا تكون لغير أفواههم»

کلامی است از امیرالمؤمنین علیه السلام که با این کلام با عبدالله بن زمه که در هنگام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، در حالی که مالی از وی طلب می کرد. امیر فرمود: همانا این مال نه به من تعلق دارد نه به تو، و جز این نیست که آن مال غنیمت و خراج مسلمانان است و مالی است که شمشیرهای مسلمین آن را به دست آورده است، پس اگر تو در جنگ هایی که ایشان کرده اند شرکت داشته ای، تو هم مانند آنان، سهم و نصیبی داری و اگر چنین نیست، پس آنچه با دست های ایشان چیده شد (مقصود به دست آوردن غنایم است) جز برای خودشان مناسب نیست. ^(۶۱۵)

۶۲۲. زکات بدن

«لکل شیء رکاة، و زکاة البدن الصیام»

برای هر چیزی، زکاتی است و زکات بدن، روزه گرفتن است. ^(۶۱۶)

بخش چهارم: حج

۶۲۳. مهم ترین وسیله قرب

«إن أفضل ما توسل به المتوسلون إلى الله... حج البيت و اعتماره فإنهما ينفیان الفقر و

یرحضان الذنب»

بهترین وسیله تقرب به خدا، حج و عمره خانه خداست. این دو فقر را می زدایند و

گناهان را می شویند. (۶۱۷)

۶۲۴. در خانه خدا

«فیما أوصی عند وفاته: و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم، فانه إن ترک لم تناظروا»

خدا را خدا را! در وصیت خود به هنگام وفات فرمود: خدا را! خدا را! در حق خانه

پروردگارتان تا زنده آید آن را وامگذارید که اگر رها شود، از عذاب مهلت داده نخواهید

شد. (۶۱۸)

۶۲۵. حرم امن الهی

«الکعبة جعله سبحانه و تعالی للاسلام علما، و للعائذین حرما، فرض حقه، و أوجب حجه،

و کتب علیکم و فادته فقال سبحانه: و لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا، و

من کفر فإن الله غنی عن العالمین»

خداوند سبحان کعبه را نشانی برای اسلام و حرم امنی برای پناه آورندگان به آن قرار

داد. حج و ادای حق آن را واجب گرداند و همه را به زیارت آن فراخواند و فرمود: بر هر

کسی که بتواند، زیارت (کعبه واجب) است و آن کس که کفر ورزد، خداوند از همه جهانیان

بی نیاز است. (۶۱۹)

۶۲۶. فلسفه حج

«فرض الله... الحج تقریبة للدين.»

خداوند حج را برای نزدیکی مسلمانان به یکدیگر به نفع تقویت دین واجب کرده است.

(۶۲۰)

۶۲۷. توجه به خانه خدا

«فرض علیکم حج بیده الحرام، الذی جعله قبله للانام، یردونه ورود الانعام، ویألهون إلیه ولوه الحمام. و جعله سبحانه علامة لتواضعهم لعظمته، و اذعانهم لغزته»

خداوند زیارت بیت الحرام خود را که قبله مردمانش کرده بر شما واجب گردانید آنان همانند چارپایان (که بر آب وارد شوند) به آن جا وارد می شوند و همچون کبوتران (که به آشیانه خود باز می گردند) مشتاقانه به آن جا روی می آورند.

خداوند آن را نشانه ای برای فروتنی مردمان در برابر عظمت خویش و اعترافشان به

قدرت و عزت خویش قرار داد. (۶۲۱)

۶۲۸. جهاد ناتوانان

«الحج جهاد کلی ضعیف»

حج کردم جهاد هر ناتوانی است. (۶۲۲)

بخش پنجم: جهاد

۱. فلسفه جهاد، فضیلت جهاد

۶۲۹. نیروی ایمان

«لرجل یود حضور اءخیه لیشهد نصر الله علی أعدائه فی الجمل: أهوی أخیك معنا! فقال: نعم. قال فقد شهدنا، ولقد شهدنا فی عسکرنا هذا أقوام فی أصلاب الرجال، واءرحام النساء، سیر عف بهم الزمان و یقوی بهم الایمان.»

مردی دوست داشت برادرش نیز می بود تا پیروزی خدا بر دشمنانش را در جمل ببیند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آن شخص فرمود: آیا میل و اراده برادر با ما بود؟ عرض کر: بلی! فرمود: آری! برادرت با ما حضور داشت در این لکش و کارزار ما، گروه هایی حضور داشتند و شرکت کردند که هنوز در نهانگاه صلب مردان و یا رحم زنان قرار دارند و حتی دیده بر این دنیا نگشوده اند و روزی فرا می رسد که زمانه آنان را ناگهان و بی اختیار بیرون می آورد، ایمان به وسیله آنان تقویت می گردد. ^(۶۲۳)

۶۳۰. شهید معرفت

«من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بیده مات شهیدا، و وقع أجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النية مقام اصلاته لسیفه»

هر که در بستر خود بمیرد، در حالی که به حق پروردگار خود و حق رسول او و اهل بیت رسولش معرفت داشته باشد، شهید مرده است و اجرش با خداست و سزاوار پاداش کردار نیکویی است که (انجام آن را) در نیت داشته است و این نیت جای شمشیر کشیدن او را می گیرد. ^(۶۲۴)

۶۳۱. دری از درهای بهشت

«إن الجهاد باب من ابواب الجنة، فتحه الله لخاصة أولیائه، و هو لباس التقوی، و درع الله الحصينة، و جنته الوثیقة»

به راستی جهاد دری از درهای بهشت است، که خداوند به روی دوستان مخصوص خود گشوده است، و جهاد، لباس تقوا، زره محکم و سپر مطمئن خداست. (۶۲۵)

۶۳۲. جهاد ناتوانان و زنان

«الحج جهاد كل ضعيف... و جهاد المرأة حسن التبعل»

حج کردن جهاد هر ناتوان است و جهاد زن، خوشرفتار و اطاعت از شوهر است. (۶۲۶)

۶۳۳. عزت اسلام

«فرض الله... الجهاد عزا للاسلام»

خداوند... جهاد را برای عزت بخشیدن به اسلام واجب فرمود. (۶۲۷)

۶۳۴. جایگاه شهید راه حق

«من كتاب له إلى معاوية جوابا عن كتاب منه إليه: و أما قولك إن الحرب قد أكلت العرب

الا حشاشات أنفس بقيت، إلا و من أكله الحق فالى الجنة، و من أكله الباطل فالى النار»

در قسمتی از نامه جوایبه خود به معاویه می فرماید: اما این که گفته ای جنگ عرب را در کام خود فرو برده و جز نیمه جانی از او باقی نگذاشته است. بدان که هر کسی در راه حق فرو خورده شود، رهسپار بهشت گردد و هر که در راه باطل از بین رود راهی دوزخ گردد. (۶۲۸)

۶۳۵. هم اجر جهادگر شهید

«ما المجاهد الشهيد في سبيل الله بأعظم أجرا ممن قدر فعف؛ لكاد العفيف اءن يكون ملكا

من الملائكة»

کسی که در راه خدا جهاد و شهید شود، اجرش بزرگ تر از کسی نیست که بتواند گناه

کند و عفت ورزد، انسان پاکدامن نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود. (۶۲۹)

۶۳۶. جامه خواری

«من تركه - یعنی الجهاد - رغبة عنه ألبسه الله ثوب النذل و شمله البلاء، وديث بالصغار و القمأة، و ضرب على قلبه بالاسهاب، و أدیل الحق منه بتضييع الجهاد»
کسی که به جهاد بی میلی کده، آن را فرو گذارد، خداوند جامه خواری و ردای بلا و گرفتاری بر او بیوشاند و به خواری و فرومایگی در افتد و بر دلش پرده های گمراهی زده شود و به سبب فرو گذاشتن جهاد، حق از او روی گردان شود و به باطل درافتد. (۶۲۰)

۶۳۷. چهار رکن جهاد

«الجهاد منها من دائم الايمان على أربع شعب: على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر و الصدق في المواطن، و شنان الفاسقين. فمن أر بالمعروف شد ظهور المومنين، و من نهى عن المنكر أرغم أنوف الكافرين، و من صدق في المواطن قضى ما عليه، و من شنىء الفاسقين و غضب لله، غضب الله له و اعرضاه يوم القيامة»

جهاد از پایه های ایمان، دارای چهار قسمت است: امر به معروف و نهی از منکر، صدق و راستی در هنگامه نبرد، کینه و دشمنی با فاسقان، آن که امر به معروف کند، پشت مؤمنان را محکم کرده و آن که نهی از منکر کند، بینی کافران را به خاک مالیده و کسی که در میدان های نبرد صادقانه بایستند، وظیفه اش را انجام داده و آن که فاسقان را دشمن بدارد و به خاطر خدا خشم گیرد، خداوند به خاطر او خشم کند و او را در روز قیامت خشنود خواهد ساخت. (۶۳۱)

۶۳۸. مایه اعتلای اسلام

«... الجهاد في سبيله، فاءنه ذروة الاسلام»

جهاد در راه حق که مایه اعتلای اسلام است. (۶۳۲)

۶۳۹. نکات پیش از شروع جنگ

«و قال ﷺ في صفين: فوالله ما دفعت الحرب يوما إلا وأنا أطمع إن تلحق بي طائفة فتهتدي بي ت و تعشوا إلى ضوئي، و ذلك أحب من أن أقتلها على ضلالها»

امام علی علیه السلام در صفین فرمود: به خدا سوگند، یک روز جنگ را به تاءخیر نیانداختم، مگر از این رو که امید داشتم گروهی به من ملحق شوند و به سبب من هدایت شوند و در پرتو من بیارامند؛ این را خوش تر دارم تا آنان را در حالی که گمراهند بکشم. ^(۶۳۳)

۲. دعاهایی قبل از شروع جنگ

۶۴۰. دعا هنگام رو به روی شدن با دشمن

«من دائه لما عزم على لقاء القوم بصفين: اللهم رب السقف المرفوع... إن أظهرتنا على عدونا، فجنبنا البغي و سددنا للحق، و إن أظهرتهم علينا فارزقنا الشهاد، و اعصمنا من الفتنة»

دعای امام علی علیه السلام در آن هنگام که آهنگ رویارویی با سپاه معاویه در صفین کرد: خدایا! ای پروردگار آسمان برافراشته!.. اگر ما را بر دشمنان پیروز گردانیدی، از ستم و تجاوزگری به دورمان دار و در راه حق استوارمان گردان و اگر آنان را بر ما چیره ساختی، شهادت را روزیمان کن و از فتنه و گمراهی محفوظمان دار! ^(۶۳۴)

۶۴۱. دعای رویارویی

«اللَّهُمَّ إِيكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ مَدَّتِ الْأَعْنَاقُ... اللَّهُمَّ أَنَا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِينَا وَ كَثْرَةَ

عدونا، و تشتت أهوائنا»

امام علی علیه السلام در هنگام رویارویی با دشمن در جنگ می گفت خدایا! دل ها به سوی تو پر کشیده و گردن ها سوی تو کشیده شده است... پروردگارا! از نبودن پیامبرمان و زیادی دشمنانمان و پراکندگی خواسته هایمان، به درگاه تو شکایت می آوریم. ^(۶۳۵)

۶۴۲. رحمت خدا بر شما باد!

«انفروا - رحمکم الله - إلى قتال عدوكم، و لا تثاقلوا إلى الارض فتقروا بالخسف، و تبوءوا

بالذل، و یكون نصیبکم الاخس، و إن أخوا الحرب الارق و من نام لم ینم عنه»

رحمت خدا بر شما باد! به پیکار با دشمن خود بیرون روید و کندی نکنید که با خواری و خفت برجای خواهید ماند و پست ترین چیر دنیا (فرومایگی و ذلت) نصیبتان خواهد شد. همانا سرباز رزمنده، بیدار است و آن (رزمنده ای) که در خواب غفلت به سر برد، بداند که دشمنش از او غافل نیست. ^(۶۳۶)

۳. اهتمام امیر مؤمنان علی علیه السلام در جهاد

۶۴۳. نهی از فرار

«لا تشتدن علیکم فرة بعدها کرة، ولا جولة بعدها حملة، و أعطوا السیوف حقوقها»
گریزی که در پی آن بازگشت باشد و شکستی که در پی اش حمله، بر شما سخت و ناگوار نیاید، حق شمشیرها را بگذارید! ^(۶۳۷)

۶۴۴. محبوب ترین چیزها نزد علی علیه السلام

«عندما یوبخ أصحابه علی التوانی عن الجهاد: وإن أحب ما أنا لاق إلى الموت»
امام علی علیه السلام در آن جا که یاران خود را به دلیل سستی در امر جهاد توبیخ می کند، می فرماید: برای من محبوب ترین چیزی که ملاقاتش کنم مرگ است. ^(۶۳۸)

۶۴۵. پاکسازی زمین

«من کتابه الی عثمان بن حنیف: و سأجهد فی إن أظهر الارض من هذا الشخص المعکوس»
در نامه خود به عثمان بن حنیف می فرماید: کوشش می نمایم که زمین را از این شخص واژگون و جسم منحرف (معاویه) پاک سازم. ^(۶۳۹)

۶۴۶. دعوت به جهاد هر حال

«إلا و إنی قد دعوتکم إلى قتال هولاً القوم لیلاً و نهاراً، و سرا و اعلنا، و قلت لکم، اغزوه قبل أن یغزوکم، فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا»
هان! من شما را شب و روز، در آشکار و نهان به نبرد با این قوم فرا خواندم و به شما گفتم: پیش از آن که آنان به شما یورش آورند، شما بر آنان بتازید؛ زیرا به خدا سوگند، هیچ مردمی در دل سرزمین خودشان مورد حمله قرار نگرفت، جز آن که به خاک مذلت افتاد. ^(۶۴۰)

۶۴۷. پیشگویی علی علیه السلام در نبرد خوارج

«فی حرب الخوارج: مصارعهم دون النطفة، و الله لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم

عشرة»

در جنگ با خوارج فرمودند: قتلگاه آنان این سوی نهر است، به خدا سوگند، از آنان ده نفر نخواهند گریخت و از شما ده نفر کشته نخواهند شد. (۶۴۱)

۶۴۸. جنگ در رکاب پیامبر ﷺ

«لقد کنا مع رسول الله ﷺ نقتل أیانا و أبنا و أخواننا و أعمامنا؛ ما یزیدنا ذلك إلا

ایمانا و تسلیما، و مضیا علی اللقم، و صبرا علی مضض الالم، و جدا فی جهاد العدو»

ما در رکاب پیامبر خدا ﷺ با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود می جنگیدیم و این پیکار بر ایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در جاده وسیع حق و صبر در برابر سوزش ناراحتی ها و کوشش در جنگ با دشمن ثابت قدم تر می ساخت. (۶۴۲)

۶۴۹. جانبازترین طایفه

«أما نحن فأبدل لما فی أیدینا، و أسمح عند الموت بنفوسنا»

ما (بنی هاشم) در آنچه درایم بخشنده تریم و در پیکار جانبازتریم. (۶۴۳)

۶۵۰. جنگ با حق ستیزان

«لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا أیهان. فتقوا الله عباد

الله، و فروا إلى الله من الله، و امضوا فی الذی نهجه لکم، و قوموا بما عصبه بکم. فعلى ضامن لفلجکم آجلا، أن لم تمنحوه عاجلا»

به جان خودم سوگند که در جنگ با حق ستیزان و فرورفتگان در ورطه گمراهی، هرگز سازشکاری و سستی روا نمی دارم. پس، ای بندگان خدا! از خدای بپرهیزید و از عذاب خدا، به خدا بگریزید و در راه روشنی که فرا پیش شما نهاده است پیش روید و به آنچه شما را بدان مکلف فرموده قیام کنید! اگر در این دنیا پیروزی نصیب شما نشد، علی پیروزی در آن دنیا را برای شما ضمانت می کند. (۶۴۴)

۶۵۱. اشتیاق علی به جنگ

«وأيم الله لئن فررتم من سيف العاجلة، لا تسلموا من سيف الآخرة، وأنتم لهاميم العرب، و اسنام الاعظم، إن في الفرار موجدة الله، و الذل اللازم، و العار الباقي. و إن الفار لغير مزيد في عمره، و لا محجوز محجوب بينه و بين يومه. من الرائج إلى الله كالظمان يرد الماء؟ الجنة تحت أطراف العوالى! اليوم تبلى الاخبار! و الله لانا أشوق أى لقائهم منهم إلى ديارهم»

به خدا سوگند، اگر از شمشیر این دنیا بگریزید، از شمشیر آن جهان نخواهید رهید. شما اشراف و بزرگان عرب هستید. همانا فرار از جنگ موج خشم خداوند و خواری و تنگ جاویدان است. به زندگی گریزنده هرگز چیزی افزوده نگردد و چیزی مانع مرگش نشود. کیست که همچون تشنه ای که به آب می رسد به سوی حق رود؟ بهشت زیر لبه های نیزه هاست. امروز نهان ها آزموده و آشکار می شوند. به خدا سوگند، که من به رویارویی آنان بیش از آن اشتیاق دارم که آن ها برای رسیدن به خانه های خود مشتاق اند. (۶۴۵)

۶۵۲. جنگ صفین

«فی مقاتلة صفین لما غلب أصحاب معاوية على الفرات: قد استطعموكم القتال، فأقروا على مذلة، و تأخير محلة، أو رووا السيوف من الدماء ترروا من الماء؛ فالموت في حياتكم مقهورين، و الحياة في موتكم قاهرين»

در جنگ صفین آن گاه که سپاه معاویه آب فرات را در اختیار گرفت، فرمود: (با این اقدامشان) از شما خواستند تا دست به جنگ بکشایید، اینک شما یا به خواری اعتراف کنید و منزلت شجاعت و شرافت را از دست نهدید، یا شمشیرها را از خون ها سیراب کنید تا از آب سیراب شوید، زیرا اگر زنده بمانید، اما شکست خورده باشید در حقیقت مرده اید و اگر بمیرید؛ اما پیروز شوید در حقیقت زنده اید! (۶۴۶)

۶۵۳. آموزش جنگی

«من كتابه علي بن ابي طالب إلى أمراءه على الجيش: من عبدالله على بن أبي طالب أميرالمؤمنين إلى أصحاب المسالحي، اما بعد، فان حقا على الوالى أن لا يغير على رعيته فضل ناله. فاذا فعلت ذلك وجبت لله عليكم النعمة ولى عليكم الطاعة، و أن لا تنكصوا عن دعوة، و لا تفرطوا في

صلاح، و أن تخوضوا الغمرات إلى الحق فأن أنتم لم تسقيموا لي على ذلك لم يكن احد أهون على ممن اعوج منكم، ثم أعظم له العقوبة ولا يجد عندى فيها رخصة، فخذوا هذا من أمرائكم»

در قسمتی از نامه خود به فرماندهان سپاهش می فرماید: از بنده خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان به نیروهای مسلح: اما بعد، بر والی است که به سبب نعمت های فراوانی که بدو رسیده رفتارش نسبت به مردم تغییر نکند... اگر چنین کردم بر خداست که شما را نعمت ارزانی دار و بر شماست که از من فرمان برید و هرگاه شما را فرا خواندم درنگ نکنید و در انجام کارهای درست کوتاهی نورزید و در راه حق در گرداب سختی ها فرو روید، اما اگر در این کارها با من راست و صادق نباشید، هیچ کس در نظر من خوارتر از آن نباشد که کج راهه می رود. در این وقت او را کیفری سهمگین خواهم داد و او از کیفر من رهایی نخواهد یافت. شما نیز از فرماندهان خود همین پیمان را بگیرید. ^(۶۴۷)

۶۵۴. هدایت به راه روشن بهشت

«وقد جمع الناس بعد صفين و حضهم على الجهاد فسكتوا مليا، فقال: ... لقد حملتكم على الطريق الواضح التي لا يهلك عليها إلا هالك من استقام فالى الجنة، و من زل فالى النار»
امام عليه السلام بعد از جنگ صفین و نهروان اصحابش را برای ادامه نبرد تحریص کرد و فرمود.. شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناشایسته در آن هلاک نشوند، هر کس در این راه استقامت کرد به جانب بهشت شتافت و کسی که پایش لغزید به جهنم روانه شد. ^(۶۴۸)

۴. آموزش نظامی

۶۵۵. مبارز سرکش به خاک افتد؟

«لا بنه الحسن: لا تدعون إلى مبارزة، وأن دعيت إليها فأجب، فان الداعي باغ، و الباغى

مصروع»

امام علی به فرزند خود حسن علیه السلام فرمود: هرگز مبارز مطلب، اما اگر به مبارزه دعوت شدی بپذیر، زیرا آن که به مبارزه فرا خواند سرکش است و سرکش به خاک افتد. ^(۶۴۹)

۶۵۶. حمایت از یکدیگر در عرصه میدان

«من كلامه لاصحابه في ساحة الحرب بصفين: وأى امرى منكم أحس من نفسه رباطة جأش عند اللقاء، وراى من أحد من أخوانه فشلا، فليذب عن أخيه بفضل نجدته التى فضل بها عليه كما يذب عن نفسه، فلو شاء الله لجعله مثله»

در قسمتی از سخنان آن حضرت در میدان جنگ صفین آمده است: هر کدام شما که در هنگام رویارویی با دشمن در دل خویش احساس دلیری داشت و در برابر خود ترس و خوفی دید، باید به سبب برتری و دلیری که خداوند ارزانی اش داشته است، از برادر خویش دفاع کند، همان گونه که از خویشتن دفاع می کند، زیرا که اگر خدا می خواست او را نیز همچون ولی دلیر می آفرید. ^(۶۵۰)

۶۵۷. ثابت قدم در جنگ

«لابنه محمد بن الحنفية لما أعطاه الراية يوم الجمل: تزول الجبال ولا تنزل! عض على ناجذك. أعر الله جمحمتك. تد في الارض قدمك. ارم ببصرك أقصى القوم و غض بصرك و اعلم اعن النصر من عند الله سبحانه»

امام علی علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه هنگامی که پرچم را به دست او داد فرمود: فرزندم! اگر کوه ها از جای کنده شوند، تو پابرجا باش.

دندان ها را روی هم بفشار. جمجمه ات را به خدا بسپار، قدمت را روی زمین چونان میخ فرورفته ثابت بدار، چشم به آخرین صفوف دشمن بدوز، و دیده از نیروها و بارقه های شمشیر آنان بیوش و خیره مباش و بدان که پیروزی از نزد خداوند سبحان است. (۶۵۱)

۶۵۸. آموزش فنون جنگی

«فی تعلیم الحرب و المقاتله: معاشر المسلمین، استشعروا الخشیة، و تجلبوا السکینه و عضوا علی النواجذ، فانه أنبی للسیوف عن الهام و أکملوا اللامه و قلقوا السیوف فی أغمادها قبل سلها. و الحظوا الخزر و اطعنوا الشزر، و نافحوا بالظبا، و صلوا السیوف بالخطات و اعلموا إنکم بعین الله»

امام علی علیه السلام در آموزش فنون جنگ و جنگجویی می فرماید: ای گروه مسلمانان! خدا ترسی را جامه زیرین خود کنید و ردای آرامش را بیوشید و دندان هایتان را بر هم بفشرد؛ زیرا که این کار تاءثیر شمشیرها را بر سر کمتر می کند، زره کامل بیوشید و پیش از برکشیدن شمشیرها آن ها را در نیامشان بجنابانید و خشمگنانه با گوشه چشم بنگرید و از چپ و راست نیزه بزنیید و با تیزی شمشیرها ضربه زنید و با پیش نهادن گام هایتان شمشیرها را به دشمن برسانید و بدانید که زیر نظر خدا هستید. (۶۵۲)

۶۵۹. رموز شکست در جهاد

«أول ما تغلبون علیه من الجهاد، الجهاد بأید یکم، ثم بالسنتکم، ثم بقلوبکم؛ فمن لم یعرف بقلبه معروفا، ولم ینکر منکرا، قلب فجعل أعلاه أسفه و أسفله أعلاه»

اولین چیزی که در جهاد از آن شکست می خورید، جهاد با دست هایتان است، بعد با زبان هایتان، سپس با دل هایتان، پس آن که با دلش خوبی ها را نشناسد و با بدی ها به مبارزه برنخیزد، قلبش واژگونه می شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا می شود. (۶۵۳)

۶۶۰. جایگاه سربازان مسلح و غیر مسلح

«قدموا الدارع، وأخروا الحاسر، وعضوا على الأضراس، فانه أنبي للسيوف عن الهام؛ و التتوا في أطراف الرماح، فإنه أمور للاسنة؛ وعضوا الأيسار، فانه أربط للجاش، و أسكن للقلوب، و أميتوا الأصوات، فانه أطرده للفشل»

زره پوشان را در صف جلو و بی زرهان را در صفوف عقب قرار دهید و دندان ها را برهم بفشارید که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند و در اطراف نیزه ها پیچ و تاب خورید که با این کار در برابر نیزه ها بهتر می توان جا خالی کرد، دیدگان را فرو اندازید که این کار بیشتر قوت قلب و آرامش دل می بخشد، صداهاى خود را خاموش کنید که این کار در زدودن ترس و سستی مؤثر است. (۶۵۴)

۶۶۱. جهاد سه گانه

«الله الله في الجهاد بأموالكم و أنفسكم و ألسنتكم في سبيل الله»

خدا را، خدا را، در مورد جهاد با اموال، جان ها و زبان های خویش در نظر بگیرید. (۶۵۵)

۶۶۲. نیروی خشم را تیز کنید!

«من أحد سنان الغضب لله قوی علی قتل أشد الباطل»

هر که برای خدا سرنیزه خشم خود را تیز کند، بر کشتن سردمداران باطل نیرومند گشته

و پیروز شود. (۶۵۶)

۶۶۳. گزیده ترین سران سپاه

«ولیکن أثر رؤوس جندك عندك من واساهم في معونته، و أفضل عليهم من جدته، بما يسعهم و يسمع من ورأهم من خلوف أهليهم، حتى يكون همهم هما واحدا في جهاد العدو؛ فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك... فافسخ في آمالهم و أصل في حسن الثناء عليهم و تعديد ما أبلى ذوو البلاء منهم؛ فان كثرة الذكر لحسن أفعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناكل، إن شاء الله»

باید گزیده ترین سران سپاه نزد تو آن کسی باشد که با دیگران همیاری کند و آنچه دارد به آنان ببخشد، چندان که خود و خانواده شان را که بر جایی گذاشته اند به خوبی تأمین

کنند، تا همگی در جهاد و مبارزه با دشمن هماهنگ شوند؛ چه مهربانی تو با آنان دل های ایشان را به تو مهربان می کند.

آرزوهای آنان را برآور و پیوسته از آنان ستایش و تقدیر کن و زحمت سختی دیدگان را به زبان آر، که یاد کردن فراوان از کارهای خوب آنان به خواست خدا دلیران را برانگیزد و ترسوی سست اراده را تشویق کند ^(۶۵۷) **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

۶۶۴. نهی از آزار به زنان

«من وصية لعسکرده قبل لقاء العدو بصفین: لا تهيجوا النساء باذى. وان شتمن أعراضکم و سبن أراًکم، فإنهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول، إن کنا لنومر بالكف عنهن و إنهن لمشركات»

وصیت امیر مؤمنان علیه السلام به سپاه خود پیش از برخورد با دشمن در صفین: با آزار به زنان، خشم آن ها را برنیانگیزید و آن ها را به هیجان نیاورید، اگر چه به آبرو و عرض شما ناسزا گویند و به امیراتنان دشنام دهند؛ که آن ها از جهت نیرو و جان و عقل ضعیف اند و به این امر توجه کنید که ما چنان بودیم که به خود داری از آزار زنان، در آن وقت که مشرک بودند فرمان داده شده بودیم. (پس از این خودداری در عصر اسلام، لازم تر است.) ^(۶۵۸)

۶۶۵. خصوصیات فرمانده سپاه

«للاشتر لما و لاه مصر: فالجنود - باذن الله - حصول الرعية، و زين الولاية، و عز الدين، و سبل الامن، و ليس تقوم الرعية اءلا بهم. ثم لا قوام للجنود إلا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم.

فول من جنودگ أنصحهم فى نفسک لله و لرسول و لامامک، و أنقاهم جيبا، أفضلهم حلما، ممن يبطن عن الغضب، و يستريح إلى العذر، و يرأف بالضعفاء، و ينبو على الاقوياء و ممن لا يثير العنف، و لا يعقد به الضعف»

در فرمان حکومت مصر به اشتر می فرماید: سپاهیان، به اذن خدا، دژهای مردم اند و زیور والیان و مایه توانمندی و ارجمندی دین و وسیله امنیت. مردم جز با بودن سپاهیان

پایدار نمی مانند و سپاهیان نیز جز با خراجی که خداوند برای آن ها مقرر فرموده است، قوام نمی گیرند، آنان به وسیله خراج در جهاد با دشمنانشان توانا می شوند و کار خود را بدان سامان می دهند. پس از سپاهیان خود آن کس را به فرماندهی برگزیدن که به نظر تو برای خدا، و پیامبر او و پیشوایت از همه خیر خواه تر است و از همه خیر خواه تر است و از همه پاکدامن تر و بردبارتر می باشد. کسی که دیر به خشم آید و با پوزش فرد مورد غضب آرام گیرد، با ناتوانان مهربان باشد و با زورمندان قاطع، خشونت او را برنیانگیزد و ناتوانی او را برجای نماند. (۶۵۹)

۶۶۶. سفارش علی در میدان جنگ صفین

«قال لعسکره قبل لقاء العدو بصفین - لا تقاتلوهم حتی یبدوکم، فانکم بحمدالله علی حجة، وترکم أیاهم حتی یبدوؤکم حجة أخرى لکم علیهم، فاذا کانت الهزیمه بأذن الله فلا تقنوا مدبرا، ولا تصیبوا معورا، ولا تجهزوا علی جریح»

امام علیه السلام به سپاه خود قبل از برخورد با دشمن در صفین فرمود: با آن ها جنگ نکنید تا آن ها آغاز به جنگ کنند؛ زیرا بحمدالله شما برحقید و حجت با شماست و آغاز نکردن شما به جنگ از طرف آن ها حجت دیگری برای شما و به زیان آنهاست و هنگامی که آن ها به خواست خدا شکست خوردند، فراری ها را نکشید و آن که از در ناچاری به کشف عورت خود پناهنده شد مکشید و مجروحان را نکشید. (۶۶۰)

۶۶۷. جایگاه امیر لشکر

(وصیته علیه السلام لمعقل بن قیس الریاحی حین أنفذه إلى الشام): لا تقاتلن إلا من قاتلک... «فاذا لقیتم العدو فقف من أصحابک وسلطا، ولا تدن من القوم دنو من یرید أن ینشب الحرب ولا تباعد عنهم تباعد من یهاب البأس حتی یاءتیک امری، ولا یحملنکم شانهم علی قتالهم قبل دعائهم والاعذار الیهم»

از سفارش های امام علیه السلام به معقل بن قیس هنگامی که او را به صفین می فرستاد فرمود: جز با کسی که با تو سر جنگ دارد، پیکار مکن... هرگاه دشمن را دیدی جایگاهت را در

قلب لشکریانت قرار ده، نه آن قدر به دشمن نزدیک شو چون کسی که می خواهد آتش جنگ را روشن کند و نه آن قدر از دشمن دور شو چون کسی که از جنگ می ترسد تا فرمان من برسد، و مبادا با آنان قبل از آن که آن ها را به صلح دعوت کنید و عذر خود را تمام گردانید وارد جنگ شوید. ^(۶۶۱)

۵. شکایت جنگی علی علیه السلام

۶۶۸. خطبه پس از حکمین

«بعد غارة الضحاک بن قیس صاحب معاویة علی الحاج بعد قصة الحکمین، و هو یستنہض أصحابه لما حدث فی الاطرف: أی دار بعد دارکم تمنعون؟ و مع أی بعدی تقاتلون؟»
این خطبه از داستان حکمین (ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص) پس از آن که ضحاک بن قیس به کاروان حج تاخت آن را غارت نمود، ایراد نموده است). کدامین خانه و وطن را جز خانه و وطن خود از اشغال بیگانگان ممنوع خواهید ساخت؟
و با کدامین رهبر پس از من، به مدیانه نبرد وارد خواهید شد؟! (۶۶۲)

۶۶۹. همه شما سیاهی لشکرید!

«فی توبیخ بعض أصحابه: إنکم - والله لکثیر فی الباحات، قلیل تحت الرايات، و إنی لعالم بما یصلحکم، و یقیم أودکم، و لکنی لا أری اصلاحکم بافساد نفسی»
امام علی علیه السلام در توبیخ اصحابش فرمود: سوگند به خدا، شما در صحنه میدان های آرام انبوه می نمایید؛ ولی در زیر پرچم های برافراشته در کارزار ذوب می شوید و اندک می گردید و من آنچه را که شما را اصلاح و کجی هایتان را راست می کند می دانم؛ ولی هرگز با فاسد کردن خویشتن شما را اصلاح نخواهم کرد. (۶۶۳)

۶۷۰. شکایت نامه به معاویه

«من کتابه إلی معاویة: إلاتری غیر مخبر لک، و لکن بنعمة الله أحدث - إن قوما استشهدوا فی سبیل الله تعالی من المهاجرین و الانصار، و لکل فضل، حتی اذا استشهد شهینا قیل: سیدالشهداء و خصه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسبعین تکبیرة عند صلاته علیه!»

امام علی علیه السلام در نامه خود به معاویه می نویسد: نه این که بخواهم به تو خبر دهم؛ بلکه به انگیزه یاد کردن نعمت خداوند می گویم، مگر نمی بینی که گروهی از مهاجران و انصار در راه خدای تعالی شهید شدند و هر یک از آنان را (به جای خود) ارزش و فضیلتی است،

اما وقتی شهید ما (حمزه) به شهادت رسید، سیدالشهداء نام گرفت و رسول خدا ﷺ در هنگام نماز خواندن بر او اختصاصاً هفتاد تکبیر گفت. (۶۶۴)

۶۷۱. کاش یک روز هم با شما نبودم!

«فو الله لو لا طمعی عند لقائی عدوی فی الشهادة؛ و توطینی نفسی - علی المنیة لاحبیت إلا

ألتقی مع هولاً یوما واحدا، و لا ألتقی بهم أبدا»

به خدا سوگند، اگر من در هنگام پیکار با دشمن مشتاق نبودم و خود را برای مگر در راه خدا مهیا نکرده بودم، دوست داشتم حتی یک روز با این مردم رو به رو نشوم و هرگز آن ها را ملاقات نکنم. (۶۶۵)

۶۷۲. شکوه از غفلت یاران

«فس استنفار الناس الی أهل الشام: لعمر الله - سمعنا نار الحرب أنتم! تکادون و لا

تکیدون، و تنتقص أطرافکم فلا تمتعضون، لا ینام عنکم و أنتم فی غفلة ساهون... و الله إن امرا یمکن عدوه من نفسه یعرق لحمه، و یهشم عظمه، و یفری جلده، لعظیم عجزه ضعیف ما ضمت علیه جوانح صدر. أنت فکن ذالک إن شئت: فأما إنا فو الله دون إن اعطی ذلک ضرب بالمشرفیة تطیر منه فراش الهام، و تطیح السواعد و الاقدام، و یفعل الله بعد ذلک ما یشاء»

برای تشویق مردم به جنگ با اهل شام فرمود: سوگند به خدا، که شما بد شعله ای برای

آتش هستید! زیرا به شما نیرنگ می زنند و شما نیرنگ نمی زنید.

شهرهای شما را می گیرند و شما خشمگین نمی شوید (دشمن از شما غافل نیست و شما

در غفلت و بی خبری به سر می برید... به خدا سوگند، مردی که دشمنش را بر خود چنان

مسلط کند که گوشتش را تا استخوان بخورد و استخوانش را در هم شکند و پوستش را

بکند، مردی بس ناتوان و زبون است و در سینه اش دلی ضعیف دارد.

تو اگر خواهی چنین باشی باش! اما من به خدا سوگند، چنین نخواهم بود، بلکه با شمشیرهایی مشرفی چنان بر او خواهم نواخت که ریزه استخوان های سر او ببرد و دست ها و پاها به هر سو پراکنده شود، از آن پس خدا هر چه خواهد بکند. ^(۶۶۶)

۶۷۳. شکایت از سستی مردم

«هو ﷺ يستنهض الناس حين ورد خبر غزو الانبار بجيش معاوية، فلم ينهضوا: إلا و إني قد دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلا و نهارا، و سرا و اعلانا و قلت لكم: اغزوه قبل أن يغزوكم، فوالله ما غزى قوم قط في عقر دارهم إلا ذلوا، فتوا كلمت و تحاذلتم حتى شنت عليكم الغارات، و ملكت عليكم الاوطان»

این خطبه را علی رضی الله عنه هنگامی که خبر هجوم لشکریان معاویه به انبار به او رسید و مردم از این خبر تحریک نشده بودند، برای تحریک مردم فرمود:

آگاه باشید! من شما را شب و روز، مخفی آشکار برای بیکار با این قوم دعوت نمودم، و به شما گفتم: پیش از آن که هجوم بیاورند، شما بر آنان پیش دستی کنید و بر آنان هجوم ببرید، سوگند به خدا، هیچ قومی در خانه خود مورد حمله و هجوم قرار نگرفت، مگر این که دلیل شد.

شما تکلیف جهاد را به گردن یکدیگر انداختید و از یکدیگر گسیختید و بی یاور گشتید تا در نتیجه غارتگری ها، شما را متلاشی ساختند و بر وطن های شما مسلط شدند. ^(۶۶۷)

۶۷۴. آیا زنانتان را نهی نمی کنید!

«لما سمع ﷺ بكاء السنا على قتلى صفين: «أغلبكم نساؤكم على ما أسمع إلا تنهونهن عن هذا الرنين؟!»

هنگامی که امام رضی الله عنه صدای شیون زنان بر کشتگان صفین را شنید فرمود: آیا زنان شما با این فریاد گریه کن من می شنوم بر شما چیره شده اند؟ چرا آنان را از این ناله و فغان باز نمی دارید؟! ^(۶۶۸)

بخش ششم: امر به معروف و نهی از منکر

۶۷۵. افزایش رزق، دوری اجل

«إن الامر بالمعروف، والنهي عن المنكر، لخلق الله سبحانه، وإيهما لا يقربان من أجل، ولا ينقصان من رزق»

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند سبحان است و این دو صفت، مرگ را نزدیک نگردانند و از روزی آدمی نگاهند. (۶۶۹)

۶۷۶. امر به معروف و نهی از منکر با دست و زبان

«و أمر بالمعروف تكن من أهله، وأنكر المنكر بيدك و لسانك و باين من فعله بجهدك»
امر به معروف کن تا اهل آن شوی! و با دست و زبان نهی از منکر کن و با کوشش بسیار از کسی که منکرات را انجام می دهد دوری گزین. (۶۷۰)

۶۷۷. فلسفه امر به معروف و نهی از منکر

«فرض اله... إلامر بالمعروف مصلحة للعوام، والنهي عن المنكر ردعا للفسها»
خداوند امر به معروف را به خاطر اصلاح توده مردم و نهی از منکر را برای جلوگیری از نابخردان از زشتی ها واجب کرد. (۶۷۱)

۶۷۸. چون قطره در برابر دریا

«ما أعمال البر كلها و الجهاد في سبيل الله، عند الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، إلا كنفثة في بحر لحي»

تمامی اعمال و کارهای نیک، حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، مانند قطره ای در مقابل یک دریای بزرگ و پهناور است. (۶۷۲)

۶۷۹. خطر رها کردن امر به معروف و نهی از منکر

من وصية عليّ عليه السلام للحسين عليه السلام: «بعد إن ضربه ابن ملجم: لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيولى عليكم شراركم، ثم تدعون فلا يستجاب لكم»
سفارش حضرت علی عليه السلام به حسین عليه السلام پس از ضربت خوردن توسط ابن ملجم: امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که در این صورت بدان شما زمام امورتان را به دست می گیرند و آن گاه هر چه دعا کنید، مستجاب نخواهد شد. ^(۶۷۳)

۶۸۰. نفرین خدا بر این گروه!

«لعن الله الامرين بالمعروف التاركين له، والناهين عن المنكر العاملين به!»

نفرین خدا بر آن کسانی که امر به معروف کنند و خود آن را ترک گویند، و نهی از منکر کنند و خود مرتکب آن شوند! ^(۶۷۴)

۶۸۱. نهی از منکر

«علی عليه السلام لما كان جالسا في اصحابه فمرت بهم امرأة جميلة، فرمقها القوم بأبصارهم: إن أبصار هذه الفحول طوامح؛ و اعن ذلك سبب هبابها، فاذا نظر أحدكم إلى امرأة تعجبه فليلا مس أهله، فانما هي امرأة كامرأة، فقال رجل من الخوارج (قاتله الله كافرآ ما اءفقهه) فوثب القوم ليقتلوه، فقال عليه السلام: رويدا انما هو سب بسب، أو عفو عن ذنب!»

حضرت علی عليه السلام در میان نشسته بود، زنی زیبا از آن جا می گذشت، یاران به او نگریستند. آن حضرت عليه السلام فرمود: چشمان این مردان نگرش شهوانی است و همین باعث که این مردان با دین آن زن به هیجان در آمدند.

پس هنگامی که یکی از شما به زنی نگاه کرد که برای او خوشایند بود، پس با زن خود نزدیکی کند؛ زیرا جز این نیست که او هم زنی است مانند زن او.

مردی از خوارج گفت: خدا این.. را بکشد! چه فقیه بزرگی است!

یاران حضرت حمله کردند تا او را بکشند. فرمود: صبر کنید و او را مکشید! جز این

نیست که ناسزایی گفته است، پاسخ او یک ناسزا است یا بخشیدن گناه است! ^(۶۷۵)

۶۸۲. انواع امر به معروف و نهی از منکر

«أول ما تغلبون عليه من الجهاد الجهاد بأيديكم، ثم بالسنتكم، ثم بقلوبكم؛ فمن لم يعرف بقلبه معروفاً، ولم ينكر منكراً، قلب فجعل أعلاه أسفله وأسفله أعلاه»
نخستین جهادی که به زور از شما سلب می شود، جهاد با دستان شماست. سپس جهاد با زبان هایتان و آن گاه با دل هایتان. پس، هرگاه کسی در دل خویش کار نیک را نیک نداند و ستایش نکند و از کار زشت نفرت نوزد، واژگون شود و زیر و زبر گردد. (۶۷۶)

۶۸۳. نهی از منکر

«عملی ردوا الحجر من حيث جأ فأن الشر لا يدفعه إلا الشر»

سنگ را با سنگ پاسخ دهید؛ زیرا بدی را جز بدی دفع نکند. (۶۷۷)

۶۸۴. مالیدن بینی کافر به خاک

«من نهى عن المنكر أرغم أنوف الكافرين»

هر که نهی از منکر کند، بینی کافران را به خاک مالد. (۶۷۸)

۶۸۵. نیکوترین امر و نهی

«.. أفضل من ذلك كلمة عدل عند إمام جائر»

نیکوترین (امر به معروف و نهی از منکر) گفتن سخن حق نزد پیشوای ستمگر است. (۶۷۹)

۶۸۶. از خواب غفلت بیدار شو!

«أفق أيها السامع من سكرتك، واستيقظ من غفلتك، واختصر من عجلتك!»

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی و از خواب غفلت بیدار شو و از شتاب بکاه (۶۸۰)

۶۸۷. از این کار دور باش!

«احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه أنكره أو عتذر منه»

از هر کاری که اگر از کننده آن باز خواست شود آن را زشت شمارد یا از آن پوزش

خواهد، دوری کن! (۶۸۱)

۶۸۸. این گونه مباش!

«لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل... ينهي، ولا ينتهي»

چونان کسی مباش که بی عمل به آخرت آمدی می بندد.. از خلاف کاری و گناه باز می

دارد؛ اما خود باز نمی ایستد. (۶۸۲)

۶۸۹. دوری گزین از این کار!

«احذر كل عمل يعمل به في السر، ويستحي منه في العلانية»

از هر کاری که در نهان انجام می شود و در آشکارا از انجام آن شرم شود، دروی کن.

(۶۸۳)

۶۹۰. بدتر از بد و خوب تر از خوب!

«إنه ليس شيء بشر الا شره، وليس شيء بخير من الخير الا ثوابه»

بدتر از بد، کیفر آن است و خوب تر از خوب، پاداش آن. (۶۸۴)

۶۹۱. نهی از کمک به نااهل

«ليس لواضع المعروف في غير حقه، وعند غير أهله من الحظ فيما أتى إلا محمدا اللئام و

ثناء الاشرار، ومقاله الجهال، مادام منعما عليهم ما اءجود يده! وهو عن ذات الله بخيل!»

برای کسانی که بی جا و به افراد نامستحق و نا اهل نیکی می کنند، از این نیکی بهره ای

نباشد، مگر ستایش فرومایگان و مدح نابکاران و سخن نادانان که تا وقتی به آن ها احسان

و نیکی کند گویند: چه دست بخشنده ای دارد! حال آن که در جایی که به خدا مربوط می

شود و در راه او باید کمک کند، بخل می ورزد. (۶۸۵)

۶۹۲. بالاترین مرتبه نهی از منکر

«أيها المؤمنون! إنه من رأى عدوانا يعمل به و منكرًا يدعى اليه، فأنكره بقلبه فقد سلم و

برى؛ و من أنكر بلسانه فقد أجر، وهو أفضل من صاحبه؛ و من أنكره بالسيف لتكون كلمة

الله هي العليا و كلمة الظالمين هي السفلى، فذلك الذي اءصاب سبيل الهدى، وقام على الطريق و

نور في قلبه اليقين»

ای مؤمنان! هر کس تجاوز را از سوی کسی دید، یا دعوت به زشتکاری و خلافی را مشاهده کرد و در دل خویش به آن اعتراض نمود، به سلامت رهد و وظیفه اش را انجام داده باش و هر که با زبانش به آن اعتراض کند، پاداش بیند و از آن اولی برتر است و هر کس با شمشیر به مبارزه با آن برخیزد تا کلمه حق رو آید و کلمه ستمگران و باطل پست گردد، هموست که به راه راست رسیده و بر طریق حق شتافته و نور یقین را در دل خویش روشن کرده است. ^(۶۸۶)

۶۹۳. اول خود، سپس دیگری

«وانهوا عن المنکر و تناهوا عنه، فانما امرتم بالنهی بعد التناهی!»

از زشتکاری نهی کنید و خود از انجام آن باز ایستید؛ زیرا که شما فرمان دارید ابتدا خود از کار زشت باز ایستید و سپس دیگران را نهی کنید. ^(۶۸۷)

۶۹۴. علت وجوب نهی از منکر

«ظهر الفساد، فلا منکر مغیر، ولا زاجر مزدجر»

فساد ظاهر شد، نه کسی باقی مانده که کار زشت را دگرگون کند و نه کسی که از نافرمانی و معصیت باز دارد. ^(۶۸۸)

بخش هفتم: دوستی و دشمنی

۶۹۵. برتر از نماز و روزه همه عمر

«صلاح ذات البین أفضل من عامه الصلاة والصیام»

ایجاد صلح آشتی میان دو تن، از نماز و روزه همه عمر برتر است. (۶۸۹)

۶۹۶. سه دستگی دوستان و دشمنان

«أصدقاؤك ثلاثة و أعداؤك ثلاثة، فأصدقاؤك: صدیقك، و صدیق صدیقك، و عدو عدوك.

و أعداؤك: عدوك، و عدو صدیقك، و صدیق عدوك»

دوستان تو سه دسته اند و دشمنانت نیز سه دسته اند، اما دوستانت عبارت اند از:

دوستت، دوست دوستت، دشمن دشمنت؛ اما دشمنانت؛ دشمن تو، دشمن دوستت و دوست

دشمن تو. (۶۹۰)

۶۹۷. رفتار با دشمن در عرصه نبرد

«لا تقاتلوهم حتی یبداء و کم، فانکم بحمدالله علی حجة، وتر ککم اءیاهم حتی یبدا و

کم حجة اءخری لکم علیهم. فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا، ولا تصیبوا

معورا، ولا تجهزوا علی جریح. ولا تهیجوا النساء باذی. و فی خبر: (... و لا تكشفوا عورة و لا

تمثلوا بقتیل)»

با دشمن نجنکید تا او جنگ را آغاز کند؛ زیرا شما بحمدالله حجت دارید و این که شما

آنان را بگذارید تا آغازگر جنگ باشند، حجت دیگری است در دست شما در برابر آنان.

اگر به اذن خداوند دشمن شکست خورده و فراری شد، پشت کرده را نکشید و به آن در

چنگتان گرفتار آمده است صدمه نزنید و کار زخمی را نسازید و زنان را با آزار و اذیت

برنیانگیزید و در خبر آمده است: (... عورتی را کشف مسازید و کشته را مثله نسازید!) (۶۹۱)

۶۹۸. علاقه متقابل

«لا ترغبين فيمن زهد عنك»

نسبت به کسی که به تو بی علاقه است علاقه مند مباش! (۶۹۲)

۶۹۹. اهمیت رفیق

«سل عن الرفیق قبل الطريق»

پیش از راه درباره همراه پرس و جو کن. (۶۹۳)

۷۰۰. دوستی با برادر

«احمل نفسك من أخيك عند صرمة على الصلّة.. و عند جموده على البذل... و أياك إن تضع

ذلك في غير موضعه، أو إن تفعله بغير أهله»

چون برادرت از تو ببرد خود را به پیوند با او وادار... و چون بخل ورزد از بخشش دریغ

مدار... مبادا این نیکی را آن جا کنی که نباید یا درباره آن کس که نشاید. (۶۹۴)

۷۰۱. همه پل های پشت سر را خراب مکن!

«إن اردت قطیعة أخيك فاستبق له من نفسك بقیة يرجع إليها إن بدا له ذلك یوما»

هرگاه خواستی از برادرت ببری، مانده ای از دوستی خود برای او بگذار که اگر روزی

آن مقدار برایش آشکار شود به آن باز گردد و همه پل ها را پشت سر او خراب نکن؛ بلکه

جایی برای بازگشت او و پیوند مجدد دوستی باقی گذار. (۶۹۵)

۷۰۲. دوستان حضرت محمد ﷺ

«إن ولی محمد ﷺ من أطاع الله و أن بعدت لحمته، و أن عدو محمد من عصی- الله و أن

قربت قرابته!»

همانا دوست و نزدیک حضرت محمد ﷺ کسی است که خدا را پیروی کند، هر چند

پیوند نسبی اش دور باشد، و دشمن آن حضرت کسی است که خدا را معصیت کند، هر چند

خویشاوندی اش نزدیک باشد. (۶۹۶)

۷۰۳. پند و اندرز برادر

«و امحض أخاك النصيحة، حسنة كانت أو قبيحة»

در پندی که به برادرت می دهی، زیبا باشد آن پند یا زشت، صمیمی باش. (۶۹۷)

۷۰۴. هدایت دشمنان

(قال فی القتال بصفین) «... و أما قولکم شکا فی أهل الشام! فوالله ما دفعت الحرب یوما الا وانا اطعم ان تلحق بی طائفه فتهتدی بی ت و تعشوا علی ضوئی، و ذلك أحب إلى من أن أقتلها علی ضلالها، و إن كانت تبوء باثامها»

امام علیه السلام در جنگ صفین فرمود... امام این که گفتی: در مبارزه با شامیان در تردیدم به خدا سوگند، یک روز جنگ را به تأخیر نینداختم، جز به امید این که عده ای از آنها به جمعیت ما ملحق و به وسیله من هدایت گردند و از نور من بهره مند شوند و این کار برای من بهتر است از کشتن آنان در حال گمراهی، گرچه در این صورت نیز به جرم گناهانشان گرفتار شوند. (۶۹۸)

۷۰۵. سپری نگهدارنده!

«أیها الناس! إن الوفاء تؤأم الصدق، و لا أعلم جنة أوقی منه»

ای مردم! همانا درستی وفاداری توأم با صدق و راستگویی است و من سپری نگهدارنده تر از راستی سراغ ندارم. (۶۹۹)

۷۰۶. صلح مایه آرامش

«لا تدفعن صلحا دعالك إلیه عدوك و لله فیه رضا، فان فی الصلح دعة لجنودك و راحة من همومك، و اءمنا لبلادك، و لكن الحذر کل الحذر من عدوك بعد صلحد، فان العدو ربما قارب لیتغفل فخذ بالحزم، و اتهم فی ذلك حسن الظن»

ای مالک! هرگز آشتی و صلحی که دشمن به تو پیشنهاد می کند و رضای خدا در آن است را رد مکن زیرا صلح مایه آسایش لشکر و آرامشی برای تو از غم ها و امنیت برای مملکت است؛ ولی زنهار! زنهار! هر چه می توانی پس از پذیرش صلح از دشمنت بر حذر

باش، چرا که دشمن گاهی نزدیک می شود که غافلگیر سازد، پس دوراندیش را به کار گیر و در این مورد خوش بینی را متهم نما! (۷۰۰)

۷۰۷. بال محبت من

«تلن حاشيته يستدم من قمه المودة»

کسی که بال محبت بگستراند، محبت خویشانش ادامه خواهد یافت. (۷۰۱)

۷۰۸. دشمن ظالم، یار مظلوم

«قال للحسن والحسين كونا للظالم خصما، وللمظلوم عوناً»

امام علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود: دشمن سرسخت ستمگر و یاور و همکار مظلوم باشید. (۷۰۲)

۷۰۹. وای بر ایشان!

«بوسا لمن خصمه عند الله الفقراء والمساکین والسائلون والمدفوعون، والغارمون وابن السبیل!»

وای بر کسانی که دشمنانشان در پیشگاه خداوند فقیران و بیچارگان و محرومان از حق و ورشکستگان و در راه ماندگان باشند! (۷۰۳)

۷۱۰. خشنودی روز قیامت

«من شنىء الفاسقين و غضب الله، غضب الله له و أرضاه يوم القيامة»

کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشمگین شود، خدا به نفع او خشمگین شود و روز قیامت او را خشنود سازد (۷۰۴)

۷۱۱. حذر از دوستی با فاجر نابکار

«يا بنی! أياك و مصادقه الفاجر، فانه يبيعك بالتافه»

کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشمگین شود، خدا به نفع او خشمگین شود و روز قیامت او را خشنود سازد (۷۰۵)

۷۱۲. مصونیت از دشمن

«مقاربة الناس في أخلاقهم أمن من غوائلهم»

هماهنگی با اخلاق مردم در موارد مشروع ایمنی و مصونیت از دشمنی و کینه های آنان می باشد. (۷۰۶)

۷۱۳. پاس داشتن دوستی

«أعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و أعجز منه من ضيع من ظفر به منهم»

ناتوان ترین مردم کسی است که از به دست آوردن برادران عاجز است و ناتوان از او کسی است که با برادران قبلی دوستی را نتواند پاس دارد و آن را ضایع کند! (۷۰۷)

۷۱۴. خویشاوندی اکتسابی

«المودة قرابة مستفادّة»

دوستی، خویشاوندی اکتسابی است. (۷۰۸)

۷۱۵. گذشت بر دشمن

«إذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكرًا للقدارة عليه»

زمانی که بر دشمن قدرت یافتی، با گذشت بر او، شکر این نعمت را ادا کن. (۷۰۹)

۷۱۶. محبت و دوستی پدران

«مودة الابأ قرابة بين الابناء و القرابة إلى المودة احواج من المودة الى»

محبت و دوستی پدران، خویشاوندی فرزندان است، و خویشاوندی به مهر و محبت نیازمندتر است از مهرورزی به خویشاوندی. (۷۱۰)

۷۱۷. ملامت دوستانه عاتب

«أخاك بالاحسان إليه، و اردد شره بالانعام عليه»

دوستت را با احسان به او سرزنش کن و با انعام بر او، شرش را از خود برگردان. (۷۱۱)

۷۱۸. رغبت در دوستی

«زهديك في راغب فيك نقصان حظ و رغبتك في زاهد فيك ذل نفس»

بی میلی نسبت به آن که به تو علاقه مند است دلیل کمی بهره تو در دوستی است و تمایل تو نسبت به کسی که به تو بی اعتناست، سبب خواری تو است. ^(۷۱۲)

۷۱۹. نیمی از خردمندی

«التودد نصف العقل»

اظهار محبت و دوستی، نیمی از خردمندی است. ^(۷۱۳)

۷۲۰. رفاقت با رسولان الهی

«بادروا بأعمالك تكونوا مع جيران الله في داره، رافق بهم رسله، و أزارهم ملائكته»
با اعمال خود (از یکدیگر) پیش بگیرید تا با همسایگان خدا در خانه او باشید؛ کسانی که خداوند پیامبران خود را با آنان رفیق و همنشین کرده و فرشتگانش را به دیدار آن ها فرستاده است. ^(۷۱۴)

۷۲۱. پرهیز از دوست احمق!

«يا بني! أياك و مصادقه الاحمق، فانه يريد ان ينفكك فيضرك و أياك و مصادقه البخيل، فانه يبعد عنك أحوج ما تكون اليه، و أياك و مصادقه الفاجز، فانه يبيعك بالتافه، و اياك و مصادقه الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب»

فرزندم! از دوستی با احمق بر حذر باش؛ چرا که می خواهد به تو سود رساند؛ اما در عوض زیان می رساند، و از رفاقت با بخیل پرهیز، زیرا هنگامی که به او نیازمندی از تو روی گردان می شود، و از دوستی با فاجر (گناهکار پرده در) دوری کن؛ چرا که تو را به اندک چیزی می فروشد، و از دوستی با دروغ پرداز خود داری نما؛ چرا که چون سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را دور نشان می دهد. ^(۷۱۵)

۷۲۲. فراوانی یاران

«من لان عوده، كثفت أغصانه»

کسی که ساقه وجودش نرمش دارد، دوستان و یارانش فراوان اند. ^(۷۱۶)

۷۲۳. دشمنی با پیمان شکنان

«أنا حجاج المارقين، وخصيم الناكثين المرتابین»

من استدلال کننده با منحرفان از دین هستم؛ ولی با پیمان شکنان و شک کنندگان در حقیقت اسلام دشمنی آشتی ناپذیرم.^(۷۱۷)

۷۲۴. نیکی و احسان

«لا یزهدنك فی المعروف من لا یشكر لك، فقد یشكرک علیه من لا یستمع بشیء منه، و

قد تدرك من شکر الشاکر أكثر مما أضع الکافر، و الله یحب المحسنین»

مبادا ناسپاسی افراد در برابر احسانت تو را بدان بی رغبت کند، بسا کسی که از احسان تو بهره مند نشده از کارت سپاسگزاری کند و تو از قدردانی او بیش از بی اعتنایی آن ناسپاس استفاده ببری و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.^(۷۱۸)

۷۲۵. دام محبت و دوستی

«البشاشة حباله المودة»

خوشرویی دام محبت و دوستی است.^(۷۱۹)

۷۲۶. دو گروه هلاک شدند!

«هلك فی رجلان: محب غال، و مبغض قال»

در راه من دو گروه هلاک شوند: دوست افراطی و دشمن کینه توز^(۷۲۰)

۷۲۷. حسد و دوستی

«حسد الصدیق من سقم المودة»

حسد بردن بر دوست از نادرسی در محبت به اوست.^(۷۲۱)

۷۲۸. از منافقان حذر کن!

«فی خطبة یصف فیها المنافقین: أحذر کم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، والزالون

المزلون، یتلونون ألوانا، و یفتنون افتنانا و یعمدونکم بكل عماد، و یرصدونکم بكل مرصاد، قلوبهم دویة، و صفاحهم نقیة. یمشون الخفاء و یدبون الضراء و صفهم دوا، و قولهم

شفاء، و فعلهم الداء العیاء حسدة الرخاء و موكدو البلاء و مقنطو الرجاء لهم بكل طریق صریح، و اعلی كل قلب شفیع، و لكل شجو دموع یتقارضون الثناء، و یتراقبون الجزأ: أن سألوا الحفوا، و اءن عدلوا كشفوا و أن حکموا أسرفوا»

«قد عدوا لك حق باطلا، و لك قائم ملائلا، و لك حی قاتلا، و لكل باب مفتاحا، و لك لیل مصباحا، یتوصلون إلى الطمع بالیاس لیقیموا به أسواقهم، و ینفقوا به أعلاقهم، یقولون فیشبهون، و یصفون فیمودهون، قد هونوا الطریق، و أضلعوا المضیق، فهم لهة الشیطان، و حمة النیران»؛ ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

امیرالمومنان علیه السلام در این خطبه منافقین را توصیف می فرماید: از اهل نفاق بر حذر می دارم؛ زیرا که آنان هستند که گمراهان و گمراه کنندگان و لغزندگان و عوامل لغزش. به طور دایم در حال رنگ عوض کردن و غوطه خوردن در آشوب ها می باشند و هدف آنان قرار دادن شما در سختی ها و حوادث سنگین است و برای شما از هر طرف کمین می گیرند. دل های آنان بیمار است و چهره های آنان پاک نما. کار آنان حرکت های مخفیانه است و برای، در پنهانی ها می خزند و صفشان دارو است و سخنشان وعده شفا می دهد و کارشان درد علاج ناپذیر است.

حاسدان رفاه و آسایش مردم و تقویت کننده بلا و مصیبت و نومیدکنندگان امیدواران هستند در هر راهی (که در حیات اجتماعی برای سعادت انسان های کشیده شده است افتاده ای را بر خاک هلاکت افکنده اند و برا منحرف ساختن هر قلبی به سوی خویش وسیله ای آماده دارند و برای هر اندوهی اشک ها در اختیار، تبادل در مدح و تعریف یکدیگر دارند و در انتظار پاداش دادن به یکدیگرند، اگر سوالی کنند اصرار ورزند و اگر کسی را ملامت کنند اسرار او را فاش سازند و اگر حکم کنند اسراف بورزند.

برای هر حقی باطلی آماده دارند و برای هر واقعیت راست، عاملی برای انحراف، و برای هر زنده ای کشنده ای و برای هر دری کلیدی در آستین و برای هر تاریکی چراغی مهیا.

برای وصول به آنچه که طمع در آن دراند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند تا بازارهای خود را برپای دارند و کالای خود را به فروش برسانند، سخن می گویند تا مردم را به اشتباه بیاندازند و توصیف می کنند و باطل را با آن می آریند و یا حق را با آن تیره و زشت می سازند. راه برای وصول به ضلالت را کج و پیچیده می نمایند.

آنان هستند گروه شیطان و شدیدترین نقطه آتش ها آنان حزب شیطان اند، بدانید حزب شیطان اند که زیانکارند. (۷۲۲)

۷۲۹. جایگاه زبان مومن و دل منافق

«إن لسان المؤمن من وراء قلبه وإن قلب المنافق من وراء لسانه»

قطعی است که زبان شخص با ایمان در پشت قلب او، و قلب منافق پشت زبان اوست. (۷۲۳)

۷۳۰. همنشینی با پیامبران

«و اعلموا إنه من يتق الله يجعل له مخرجا له مخرجا من الفتن. ونورا من الظلم، و يخلده فيما اشتهت نفسه، و ينزله منزل الكرامة عنده، في دار اصطنعها لنفسه، ظلها عرشه، و نروها بهجته، و زوارها ملائكته، و رفقائهم رسله»

بدانید هر کسی از خدا بترسد، خداوند برای بیرون شدن و رهایی اش از فتنه ها و گمراهی ها راهی قرار دهد و در تاریکی ها نوری و او را در آنچه که می خواهد بهشت جاویدان سازد و در جایگاهی با کرامت نزد خود جایش دهد، در سرایی که خداوند آن را برای خویش برگزیده است و سایه آن عرش خداست و روشنایی اش جمال و سرور او و زائرانش فرشتگان او و همنشینانش پیامبران او. (۷۲۴)

۷۳۱. بهترین همنشین

«لا قرين كحسن الخلق»

هیچ همنشینی بهتر از الخلاق خوب نیست. (۷۲۵)

۷۳۲. دوست واقعی

«لا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ اءخاه في ثلاث: في نكبتة: و غيبته و وفاته»
دوست هنگامی به حقیقت دوست است که دوستی برادر خویش را در سه حال نگاه
دارد، در حال نکبت و در حال زمان غیبت، و پس از رحلت. (۷۲۶)

۷۳۳. دشمن خدا

«إن أبغض الخلائق الى الله رجلا: رجل و كله الله إلى نفسه، فهو جائر عن قصد السبيل،
مشغوف بكلام بدعة، و دعاء ضلالة، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدى من كان قبله،
مضل لمن اقتدى به في حياته و بعد وفاته، حمال خطايا غيره رهن بخطيئته»

همان خداوند دو کس را بیشتر از هر کس دیگر دشمن می دارد: نخست مردی که خدا او
را به خودش واگذار کرد • که به دنبال هوای نفس رود و گرد دین نگردد پس چنین کسی از
راه راست منحرف و دلباخته سخنان بدعت آمیز و شیفته دعوت به گمراهی است، پی او
برای کسانی که گول سخنان وی را بخورند موجب فتنه است و خود از راه راست آنان که
قبل از او بوده اند به سوی گمراهی می کشاند، خطاها و گناهان دیگران را به گردن گرفته و
خود در گرو خطاهای خویشان می باشد. (۷۲۷)

۷۳۴. خداوند دوست خود را وا نمی گذارد!

«لا تجعلن أكثر شغلك بأهلك و ولدك فان يكن أهلك و ولدك ألياً الله، فإن الله لا يضيع
أولياءه، و إن يكونوا أعداء لله فما همك و شغلك بأعداء الله!؟»

اکثر اشتغالت را بر خانواده و فرزندان مگذار، زیرا اگر خانواده ات دوستان خدا باشند،
خداوند هرگز دوستان خود را ضایع نمی سازد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا باید به
دشمنان خدا اهمیت بدهی و خود را به آنان مشغول بسازی. (۷۲۸)

۷۳۵. دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

«الناس أعداء ما جهلوا»

مردم، دشمن چیزی هستند که نمی دانند. (۷۲۹)

۷۳۶. بدترین دوستان

«شر لا خوان من تكلف له»

بدترین برادران و دوستان کسی است که انسان برای او در رنج و مشقت قرار گیرد. (۷۳۰)

۷۳۷. دعا به رفاقت پیامبران

«نسال الله منازل الشهداء. و معايشة السعداء، و مرافقة الانبياء»

از خدا مقام و منزلت شهیدان و زندگی کردن با نیک بختان و دوستی و همنشینی با

پیامبران را درخواست می‌کنم. (۷۳۱)

۷۳۸. دوستان و دشمنان علی عليه السلام

«لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفي هذا على اذن يبغضني؛ و لو صببت الدنيا بجماتها على المنافق

على أن يحبني ما أحبني؛ و ذلك إنه قضى فانقضى على لسان النبي الامي صلى الله عليه وآله؛ إنه قال: يا علي! لا

يبغضك مؤمن و لا يحبك منافق»

اگر با این شمشیرم به بینی شخص با ایمان بزنم که مرا دشمن بدارد، ندارد و اگر همه دنیا

را به کیسه منافق بریزم که به من محبت بورزد هرگز نورزد، این برای آن است که قضا بر

زبان پیامبر صلى الله عليه وآله جاری گشته است که فرموده: ای علی! هیچ مؤمنی عداوت به تو نورزد

و هیچ منافقی به تو محبت نکند. (۷۳۲)

۷۳۹. دوستی افراطی

«سيهلك في صنفان: محب مفرط يذهب به الحب الى غير الحق، و مبغض مفرط يذهب به

البغض إلى غير الحق، و خير الناس في حالا النمط الاوسط فالزموه»

به زودی درباره من دو گروه هلاک می‌شوند: دوست افراط‌گر که محبت من او را به

سوی غیر حق باطل می‌کشاند و دشمن تفریط‌گر که عدوت با من، او را هم به سوی غیر

حق باطل می‌کشاند و بهترین مردم از نظر تشخیص و وضع روحی درباره من، صنف

متوسط و معتدل است که افراط و تفریط نمی‌کند. (۷۳۳)

۷۴۰. ناتوان در مقابل دشمن

«والله أن امرا يكمن عدوه من نفسه يعرق لحمه، ويهشم عظمه، ويفرى جلده، لغظيم عجزه، ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره»

به خدا سوگند، کسی که به دشمن آن فرصت را بدهد که گوشتش را از استخوان جدا کند، استخوانش را بشکند، پوستش را بیرون آورد، در عاجز بودن به انتها رسیده است و هیکلش ضعیف و بی ارزش است. ^(۷۳۴)

۷۴۱. سزاوار نام دشمن

«من لم يبالك فهو عدوك»

کسی که به تو بی اعتنائی می کند، دشمن توست. (چون امر تو را اجرا نکرده است) ^(۷۳۵)

۷۴۲. نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

«من نام لم ينم عنه»

اگر کسی بخوابد، دشمنش نمی خوابد. ^(۷۳۶)

۷۴۳. بخشش بر دشمن

«تجاوز عند المقدرة و احلم عند الغضب»

عصبانیت را فرو نشان و به هنگام غضب بردبار باش و آن موقع که بر دشمن دست یافتی

او را ببخش. ^(۷۳۷)

۷۴۴. دستیابی به دوستی با دیگران

«من ضيعة الاقرب أتيح له الا بعد»

هر کس که نزدیکانش او را ضایع کنند، دوستی و الفت با دیگران را به دست آورد. ^(۷۳۸)

فصل سوم: توصیف دنیا

بخش اول: نعمت خداوندی

۱. ثروت

مال و ثروت

۷۴۵. مایه شهوت

«المال مادة الشهوات»

مال مایه شهوت هاست. (۷۳۹)

۷۴۶. وصی خویش در اموال باش!

«یا بن آدم! کن وصی نفسک فی مالک، و اعمل فیہ ما توثر إن یعمل فیہ من بعدک»

ای فرزند آدم! تو خود در اموال و دارایی وصی خویش باش و امروز بدان گونه در آن

عمل کن که می خواهی بعد از تو عمل کنند. (۷۴۰)

۷۴۷. سرور نابکاران

«إننا یعسوب المؤمنین، و المال یعسوب الفجار»

من امیر مؤمنانم و مال دنیا پیشوای بدکاران. (۷۴۱)

۷۴۸. مال پند دهنده!

«لم یدهب من مالک ما و عظک»

از دستت نرفته است هر مالی که به تو پندی داده است. (۷۴۲)

۷۴۹. دو شریک مال انسان

«لکل امری فی مله شریکان الوارث و الحوادث»

هر انسانی در مال خود دو شریک دارد: وارث و حوادث. (۷۴۳)

۷۵۰. بهتر از مال به جای مانده

«إن اللسان الصالح یجعله الله تعالی للمرء فی الناس، خیر له من المال یورثه من لا یحمده»

زبان صالحی که خداوند برای یک انسان عنایت فرماید تا انسان آن زبان صالح را در ایجاد سعادت برای مردم به کار ببرد، برای او بهتر است از مالی که ان را برای کسی به ارث بگذارد که سپاسش را به جای نیاورد. (۷۴۴)

۷۵۱. بذل در راه خدا

«لا اموال بذلتموها للذی رزقها»

اموال خویش را در راه آن کس که به شما داده، بذل نمی کنید (۷۴۵)

۷۵۲. بدترین فقر، بهترین ثروت

«لا غنی کالعقل؛ ولا فقر کالجهل»

هیچ ثروتی مانند عقل نیست و هیچ فقری مانند جهل نیست. (۷۴۶)

۷۵۳. بزرگ ترین بی نیازی

«الغنی الاکبر الیاس عما فی أیدی الناس»

بزرگ ترین بی نیازی آن است که به آن چه در دست مردم است بی اعتنا باشی. (۷۴۷)

۷۵۴. سودمندترین مال

«لا مال أعود من العقل»

هیچ مال سودمندتر از خرد نیست. (۷۴۸)

۷۵۵. رضا به روزی مقدر

«لا مال اذهب للفاقة، من الرضا بالقوب»

هیچ مالی از رضامندی به قوت مقدر، حاجت برآورتر نیست. (۷۴۹)

وظیفه توانگران

۷۵۶. کفالت فقیر

«... لا یعول غنیهم فقی هم.»

ثروتمندان امروز زندگی مستمندان را تکفل نمی نمایند. (۷۵۰)

۷۵۷. بهتر از فروتنی

«اغنياء ما أحسن تواضع لا غنياء للفقراء طلبا لما عند الله! وأحسن منه تيهه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله»

چه نیکو است فروتنی توانگران در برابر تنگدستان، مشروط بر این که این فروتنی برای طلب چیزی یا پاداشی بوده باشد که در نزد خداست و بهتر از این از تواضع اغنیاء در برابر فقرا) عزت نفس و بی اعتنایی تهیدستان در برابر توانگران است، مشروط بر این که کار برای اعتماد و اتکال بر خداوند باشد. (۷۵۱)

۷۵۸. وای بر خصم فقر!!

«بوسا لمن خصمه - عند الله - الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون، و الغارمون و ابن السبيل!»

وای به حال کسی که - دشمنش در نزد خدا - فقرا، بیچارگان، درماندگان، غلامان، ورشکستگان و در راه ماندگان باشند. (۷۵۲)

۷۵۹. رد سفره ثروتمندان

«من كتابه إلى عامله بالبصرة عثمان بن حنيف: ما ظننت إنك تجيب إلى طعام قوم عائلهم مجفو، و غنيهم مدعو»

امام علی عليه السلام در نامه خود به عثمان بن حنیف، کارگزار خویش در بصره نوشت: گمان نمی کردم دعوت کسانی را بپذیری که فقیران را کنار می زنند و ثروتمندان را دعوت می نمایند. (۷۵۳)

۷۶۰. تساوی عرض حاجت نزد مؤمن و خدا

«من شكا الحاجة إلى مؤمن، فكانه شكاها إلى الله، و من شكاها إلى كافي، فكانما شكا الله»

هر که نیاز خود را نزد مؤمن ببرد، گویا نزد خدا برده است و کسی که نیازش را نزد کافری ببرد، گویا از خدا شکایت کرده است. (۷۵۴)

۷۶۱. خوراک تهی دستان در اموال توانگران

«إن الله سبحانه فرض في اموال الاغنياء أقوات الفقراء؛ فما جاع فقير الا بما متع به غني، و
الله تعالى سائلهم عن ذلك»

خداوند سبحانه خوراک تهیدستان را در اموال توانگران قرار داده است، پس هیچ
تهیدستی گرسنه نماند، مگر به سبب این که ثروتمند از حق او بهره مند شده است و خدای
بزرگ در این باره از آنان باز خواست می کند. (۷۵۵)

۷۶۲. همدرد واقعی

«الله الله! إن تشكوا إلى من لا يشكي شجوكم ولا ينقض برأيه ما قد أبرم لكم»
زنهار! زنهار! از این که پیش کسی درد دل کنید که اندوه و مشکل شما را بر طرف نمی
کند و با اندیشه خود گره از کار شما نمی گشاید. (۷۵۶)

۷۶۳. رعایت مردم مستمند

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر:... الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم من
المساكين و المحتاجين و أهل البوسى و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما
استحفظك من حقه فيهم، و اجعل لهم قسما من بيت مالك و قسما من غلات صوافي الاسلام
في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى، و كل قد استرعيت حقه، فلا يشغلنك عنهم
بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لا حكامك الكثير المهم.

فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد أمور من لا يصل إليك منهم ممن
تقتحمه العيون، و تحقره الرجال. ففرغ لاولئك ثقتك من أهل الخشية و التواضع، فليرفع إليك
أمورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار إلى الله يوم تلقاه، فان هولاء من بين الرعية اءحوج إلى
الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر إلى الله في تأديه حقه اليه»

خدا را خدا را، در نظر بگیرد درباره طبقه پایین از مردمی که چاره ای ندارند از بینوایان
و نیازمندان و مشقت زدگان و زمین گیرشدگان، زیرا در این طبقه مردمی قانع و حاجت
خواه وجود دارد، حق خدا را که از تو مراعات آن را درباره آنان خواسته است حفظ کن و

برای آنان قسمتی از بیت المال را در نظر بگیر و امور کسانی از این طبقه را که نمی توانند به حضور تو برسند و مردم ره ان ان با تحقیر می نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می شمارند تحت نظر بگیر و برای رسیدگر به امور آنان مردمی را معین کن که در نزد تو مرود اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نیازها و مسال آنان را به تو اطلاع دهند، سپس درباره این طبقه مستمند چنان رفتار کن که روز دیدار با خداوند سبحان معذور و سر بلند باشی؛ زیرا این طبقه از دیگر مردم جامعه به انصاف و عدل و محبت نیازمندیرند و حقوق همه مردم و طبقات جامعه را چنان ادا کن که در نزد خدا معذور و سر بلند باشی. (۷۵۷)

۷۶۴. سفارشات به فرزند خود امام حسن علیه السلام

«اعلم إن امامك طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقد شديد و إنه لا غنى بك فيه عن حسن الارتیاد، و قدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر، فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك، فيكون ثقل ذلك و بالا عليك، و اذا وجدت من أهل الفاقة من يحمل لك زادك إلى يوم القيامة، فيوافيك به غدا حيث تحتاج إليه فاعتنمه و حمله آياه و اء اكثر من تزويده و أنت قادر عليه، فلعلك تطلبه فلا تجده، و اغتنم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاءه لك في يوم عسرتك»

بدان پیش روی تو راهی است بس دور و دارای مشقت شدید و تو از جستجوی شایسته در چگونگی این راه و مقدار توشه کافی و پستی سبکبار بی نیاز نیستی، پس بار بیش از طاقت بر پشت خود حمل مکن که سنگینی آن و بال گردنت باشد و اگر از مستمندان کسی را پیدا کردی که از طرف تو توشه ای به قیامت ببرد و در ان روز در موقع احتیاج آن را به تو برساند، وجود او را غنیمت بشمار و بار را به او بسپار و هر چه بتوانی در فراوان کردن زاد و توشه او بکوش، شاید روزی جستجویش کنی و او را نیابی و هر کس که از تو وامی بخواهد و تو توانایی آن را نداشته باشی، وجود او را غنیمت بشمار و نیازش را برطرف کن تا در روز دشواری آن را به تو اداء کند. (۷۵۸)

۷۶۵. دو خصلت غیر قابل اعتماد

«لا ينبغي للعبد ان يثق بخصلتين: العافية، و الغنى. بينا تراه معافى اذ سقم، و بينا تراه غنيا اذ افتقر»

بنده را نشاید که به دو خصلت اعتماد کند: تندرستی و توانگری؛ زیرا در حالی که او را تندرست می بینی، ناگهان بیمار می شود و در حالی که توانگرش می بینی، ناگهان تهیدست می گردد. (۷۵۹)

۷۶۶. توانگری و فقر حقیقی

«الغنى و الفقر بعد العرض على الله»

توانگری و تهیدستی بعد از عرضه شدن اعمال انسان در پیشگاه خدا معلوم می شود. (۷۶۰)

۷۶۷. آثار توانگری و مال

«الغنى في الغربة وطن، و الفقر في الوطن غربة»

توانگری غیر آقا را آقایی می بخشد، مال، ناتوان را نیرومند می سازد. (۷۶۱)

۷۶۸. وظیفه ثروتمندان

«من آتاه الله مالا فليصل به القرابة وليحسن منه الضيافة»

هر که را خداوند به او مال و ثروتی بخشیده، باید به خویشاوندانش کمک کند و مهمانی بدهد. (۷۶۲)

۷۶۹. بخشنده خجل

«إلا و إن اعطاء المال في غير حقه تبذير و اسراف، و هو يرفع صاحبه في الدنيا و يضعفه في الآخرة»

آگاه باشید که بخشش مال نابجا، تبذیر و اسراف است. این کار ممکن است در دنیا باعث سربلندی بخشنده باشد؛ اما در آخرت موجب سرافکندش می گردد. (۷۶۳)

۷۷۰. نکوهش ثروت اندوزی

«الحرفة مع العفة، خير من الغنى مع الفجور»

کسب با عفت و پاکدامنی از توانگری با گناه بهتر است. (۷۶۴)

۷۷۱. زیانکارترین مردم

«إن أخسر الناس صفقة وأخيبهم سعياً، رجل اءخلق بدنه في طلب ماله، لم تساعده المقادير

على ارادته، فخرج من الدنيا بحسرتة، و قدم على الآخرة بتبعته»

زیانکارترین مردم در معامله و نومیدترین آنها در سعی و تلاش، کسی است که برای

کسب مال دنیا تن خود را فرسوده کرده و مقدرات هم او را برخواستهایش یار نگشته که با

حسرت از دنیا رفته و زر مالش را به آخرت برده است. (۷۶۵)

۷۷۲. نابود شدن ثروت اندوزان

«يا كميل! هلك خزان الاموال و هم أحياء و العماء باقون ما بقى الدهر؛ أعيانهم مفقودة، و

أمثالهم في القلوب موجودة»

ای کمیل! ثروت اندوزان نابود شدند در حالی که در صف زندگان اند؛ ولی دانشمندان

زنده اند تا روزگار باقی است و بدن های شان از میان مردم بیرون رفته، ولی نمونه های

عالی آنان در دل ها موجود است. (۷۶۶)

۷۷۳. نتیجه دریغ از کار نیک

«إذا بخل الغنى بمعروفه باع الفقير آخرته بدنياه»

هرگاه توانگر از کار نیک دریغ کرد و به مصرف شایسته صرف نکرد، فقیر هم آخرتش را

به دنیا بفروشد. (۷۶۷)

۷۷۴. زندگی پیشوای عادل

«إن الله تعالى فرض على أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفة الناس، كيلا يتبيخ بالفقير

فقرة!»

همانا خداوند بر پیشوایان عدالت گستر واجب کرده که زندگانی خویشان را با توده مردم

هم اندازه کنند تا برای فقیران تنگدستی و نداری زشت نباشد. (۷۶۸)

توانگری و پیروزی

۷۷۵. شکست حقیقی

«ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب»

کسی که باگناه به پیروزی دست یابد پیروز نیست و کسی که با (توسل به) بدی چیره گردد (در حقیقت) شکست خورده است. (۷۶۹)

۷۷۶. رستگاران

«أيها الناس! شقوا امواج الفتن بسفن النجاة، و عرجوا عن طريق المنافرة، و ضعوا تيجان المفاخرة. أفلح من نهض بجناح، أو استسلم فأراح.»

ای مردم! شما امواج آشوب را از طریق کشتی های نجات بشکافید، از راه ایجاد و اختلاف منحرف گردید. تاج های افتخار را کنار بگذارید. کسی که به وسیله بال پرواز کند و یا سکوت کند و گوشه ای بنشیند پیروز می شود. (۷۷۰)

۷۷۷. شنیدن زنگ خطر

«رحم الله امراء سمع حکما فوعى، ودعى إلى رشاد فدنا، وأخذ بحجزه هاد فنجا»

رحمت خدا بر آن کس که حکمی را شنید و آن را حفظ و رعایت کرد و به راه راست فراخوانده شد و به آن نزدیک گشت و کمر بند راهنما را گرفت و نجات یافت. (۷۷۱)

۷۷۸. بزرگ ترین توانگری

«الغنى الاكبر الياس عما فى أیدی الناس»

بزرگ ترین توانگری، چشم نداشتن به دستم مردم است. (۷۷۲)

۷۷۹. مرگ بهتر از ذلت

«المنية ولا الدنيا! و التقلل ولا التوسل»

مرگ آری، ذلت و پستی هرگز، کم خواهی آری، دست سوی این و آن دراز کردن هرگز!

(۷۷۳)

۷۸۰. رمز پیروزی

«الظفر بالحزم، والحزم باجالة الراي، والراي بتحسين الاسرار»

پیروزی در سایه دوراندیشی و احتیاط است، احتیاط به تفکر، و تفکر به حفظ اسرار

است. (۷۷۴)

۲. عمر

۷۸۱. عمر مقدر شده!

«اعلم يقينا إنك لن تبلغ اءملك، ولن تعدو أجلك وإنك في سبيل من كان قبلك»
یقین بدان که هرگز به آرزویت نمی رسی و هرگز بیش از اجلت عمر نمی کنی و تو
همان راهی را می پویی که پیشینیانت پیمودند. (۷۷۵)

۷۸۲. غنیمت شمردن عمر

«قرنت الهیبة بالخیبة، والحیاء بالحرمان، والفرضه تمر مر السحاب، فانتھزوا فرص الخیر»
هیبت، قرین نومیدی است و کم رویی قرین محرومیت و بی نصیبی، و فرصت به شتاب
ابر می گذرد، پس فرصت های شایسته را مغتنم شمارید. (۷۷۶)

۷۸۳. گذشت عمر

«ما أسرع الساعات فی الیوم، و أسرع الايام فی الشهر، و أسرع الشهور فی السنة، و أسرع
السنین فی العمر!»

چه زود می گذرد ساعات روز و روزهای ماه و ماه های سال و سال های عمر! (۷۷۷)

۷۸۴. کوتاه شدن عمر

«لا یعمرمعمر منکم، یوما من عمره، الا بهدم آخر من أجله»
عمر هیچ کس از شما اضافه نشود مگر با نابودی روزی از مدت زندگی اش. (۷۷۸)

۷۸۵. مغتنم شمردن فرصت

«عمر أضعاء الفرصة غصة.»

از دست دادن فرصت، غصه (و گلوگیری) است. (۷۷۹)

۷۸۶. مدت عمر

«العمر الذی أعذر الله فیہ الی ابن آدم ستون سنة»

مدت عمری که خداوند در آن عذر آدمی را می پذیرد، شصت سال است. (۷۸۰)

۷۸۷. هدر دادن عمر

«أین الذین عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، أنظروا فلهوا، و سلموا ففسوا! أمهوا طویلا، و منحوا جمیلا!؟»

کجایند کسانی که خداوند عمرشان داد و درناز و نعمت زیستند و علم آموخته شدند و فهم و دانایی یافتند و مهلت داده شدند و بهغفلت گذارندند و سلامتی داده شدند و فراموش کردن! مهلت زیادی به آنها داده شد و احسان و نیکویی دیدند؟^(۷۸۱)

۷۸۸. عمر هر چیز

«إن لكل شیء مدة و أجلا»

هر چیزی را مدتی است و پایانی.^(۷۸۲)

۷۸۹. حجت عمر

«فيا لها حسرة علی کل ذی غفلة أن یكون عمره علیه حجة، و إن تودیه آیامه إلى الشقوة!»
دریغا بر غافلی که عمرش بر او حجت باشد و دوران زندگانی اش او را به سوی بدبختی براند.^(۷۸۳)

۳. عافیت

۷۹۰. طلب خیر و خوبی از خدا

«فی وصیته لا بنه ﷺ : وإكثر الاستخارة»

در وصیت خود به فرزندش می فرماید: از خدا بسیار طلب خیر کن. ^(۷۸۴)

۷۹۱. سازش با بیماری

«امش بدائك ما مشى بك.»

تا زمانی که بیماری با تو می سازد تو نیز با آن بساز. ^(۷۸۵)

۷۹۲. درشتی و نرمی به هم در به است

«إذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا. ربما كان الدواء دأ، والداء دوا.»

هرگاه به جای نرمی، خشونت لازم باشد، خشونت (عین) نرمی است، بسا دارو که (مایه)

درد و بیماری باشد و بسا درد و بیماری، که خود دارو می باشد. ^(۷۸۶)

۷۹۳. سخن علی عليه السلام در پایان عهدنامه

«فی ختام كتابه للاشتر لما ولاه مصر: إنا أسأل الله بسعة رحمته، و عظيم قدرته على اعطاء

كل رغبة.. إن يختم لي ولك بالسعادة والشهادة»

امام علی عليه السلام، در پایان عهدنامه خود، به مالک اشتر می فرماید: من از خداوند، به

رحمت گسترده و قدرت عظیمش بر برآوردن هر خواهش و مطلوبی، مسألت دارم که...

عاقبت من و تو را به سعادت و شهادت ختم فرماید. ^(۷۸۷)

۷۹۴. امان از تیرهای روزگار

«إن الدهر موتر قوسه، لا تخطى سهامه، ولا توسى جراحه. يرمى الحى بالموت، والصحيح

بالسقم، والناجى بالعطب»

روزگار زه کمان خود را بسته است، تیرهایش خطا نرود و زخم هایش درمان نشود،
زنده را هدف تیر مرگ قرار می دهد و تندرست را آماج تیر بیماری و نجات یافته را هدف
تیر هلاکت. (۷۸۸)

۷۹۵. طلب عافیت

«نحمده علی ما کان، و نستعینه من امرنا علی ما یکون، و نساله المعافاة فی الادیان، کما
نساله المعافاة فی الابدان»

خدا را برای آن چه عطا فرموده ستایش می کنیم و در کارهای خود از او یاری می
جوئیم و عافیت و سلامت در دین و عقیده را از او می طلبیم، همچنان که سلامت بدن ها را
از او خواستاریم. (۷۸۹)

۷۹۶. نعمت و بلای حقیقی

«ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة، و کل نعیم دون الجنة فهو محقور، و کل
بلاء دون النار عافیة»

خیری که در پی آن آتش بود خیر نتوان شمرد و شری که در پس آن بهشت باشد شر
نیست. هر نعمتی جز بهشت ناچیز است و هر بلایی جز آتش عافیت. (۷۹۰)

۷۹۷. دو نعمت زایل

«لا ینبغی للعبد ان یثق بمحصلتین: العافیة، و الغنی، بینا تراه معافی، اذ سقم، و بینا تراه غنیاً،
اذ افتقر»

بنده را نسزد که به دو چیز اعتماد کند: عافیت و توانگری، زیرا در حالی که او را سالم
می بینی ناگهان بیمار می شود و در حالی که توانگرش می بینی ناگهان به فقر دچار می
گردد. (۷۹۱)

۷۹۸. فرجام کار

«إن أتاکم الله بعافیة فاقبلوا، و إن ابتلیتیم فاصبروا، فان العاقبه للمتقین»

اگر خداوند به شما عافیتی داد، بپذیرید و اگر مبتلا شدید، شکیبایی ورزید، زیرا فرجام از آن پرهیزگاران است. (۷۹۲)

۷۹۹. محاسن بیماری

«لبعض أصحابه في علة اعتلها: جعل الله ماكان من شكواك حطا لسيئاتك، فان المرض لا أجر فيه، ولكنه يحط السيئات، ويحتها حت الاوراق. وانما الاجر في القول باللسان، والعمل بالايدي والاقدام، واعن الله سبحانه يدخل بصدق النية و السريرة الصالحة من يشاء من عباده الجنة.»

امیرالمومنین امام علی علیه السلام به یکی از اصحاب خود که به مرضی مبتلا شده بود، چنین فرمود:

خداوند آن چه را که از این بیماری عارض تو گردانیده موجبی برای فرور ریختن گناهانت قرار داده است که همانا بیماری برای انسان اجر و مزدی در بر ندارد، لیکن گناهان را پایین می آورد و آن ها را به مانند فرو ریختن برگ از درختان فرو می ریزد. جز این نیست که مزد در برابر گفتار با زبان و عمل با دست ها و گام ها است. همانا خدای سبحان هر یک از بندگانش را که اراده کند به واسطه درستی نیت و اندیشه صالح و پسندیده ای که دارا بوده به بهشت داخل می کند. (۷۹۳)

۴. خرد و تفکر

وصف خرد و عقل

۸۰۰. سودمندترین دارایی

«لا مال اعود من العقل.»

هیچ دارایی سودمندتر از خرد نیست. (۷۹۴)

۸۰۱. بهترین دانش

«لا علم کالتفکر»

هیچ دانشی همانند تفکر (و اندیشه برای کسب حقایق) نیست. (۷۹۵)

۸۰۲. چونان آینه ای صاف

«الفکر مرآة صافية.»

اندیشه، آینه ای است صاف و شفاف. (۷۹۶)

۸۰۳. شمشیر برنده

«العقل حسام قاطع.»

خرد، شمشیری برنده است. (۷۹۷)

۸۰۴. سرشارترین توانگری

«إن اغنى العقل، وأكبر الفقر الحمق»

سرشارترین توانگری، خردمندی است و بزرگ ترین تهیدستی نابخردی است. (۷۹۸)

۸۰۵. نیک اندیشی

«أفق أيها السامع من سكرتك و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك، و أنعم الفكر

فيما جأك على لسان النبي الامي ﷺ ما لا بد منه ولا محيص عنه»

پس بیدار شو ای شنونده! و به خود آی از آن مستی که تو را از تو ربوده و از غفلتی که تو را در خود فرو برده است و از شتاب و حرص و آز در امور دنیوی (بیش از نیازهای ضروری) کم کن و خوب بیاندیش در آنچه که به زبان پیامبر امی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تو رسیده است، اموری که چاره و گریز از آن ها امکان پذیر نیست. ^(۷۹۹)

۸۰۶. بالاترین دوراندیشی

«لا عقل کالتدبیر.»

هیچ عقل و دارتی مانند دوراندیشی نیست. ^(۸۰۰)

۸۰۷. میزان خرد

«رسولك ترجمان عقلك، و كتابك أبغل ما ينطق عنك!»

فرستاده تو بازگو کننده خرد توست و نامه ات رساترین سخنگوی توست. ^(۸۰۱)

۸۰۸. نگهداری خرد

«فرض الله... ترك شرب الخمر تحصينا للعقل»

خداوند واجب فرمود... ترک شرابخواری را به منظور نگهداری خرد. ^(۸۰۲)

۸۰۹. خفتن عقل

«نعوذ بالله من سبات العقل، و قبح الزلل»

پناه می بریم به خدا، از خفتن عقل و زشتی لغزش. ^(۸۰۳)

۸۱۰. حسود خرد

«عجب المرء بنفسه احد أحد حساد عقله»

خود پسندی انسان یکی از حسودان خرد اوست. ^(۸۰۴)

۸۱۱. کشتارگاه های خرد

«أكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع»

بیش ترین کشتارگاه های خرد، در پرتو درخشندگی طمع هاست. ^(۸۰۵)

۸۱۲. علت غفلت از خرد

«اعلموا إن الأمل يسهى العقل، وينسى الذكر»

بدانید که آرزو، خرد را دچار غفلت می سازد و یاد خدا را به فراموشی می سپارد. (۸۰۶)

۸۱۳. نیمی از خردمندی

«قلة العيال أحد اليسارين، التوادم نصف العقل، لهم نصف الهرم»

کمی عیال یکی از دو راحتی است، و اظهار مودت و دوستی با همگان نیمی از خردمندی

است و اندوهباری نیمی از (شکست) پیری است. (۸۰۷)

۸۱۴. هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!

«لا خير في الصمت عن الحكم، كما إنه لا خير في القول بالجهل»

لب فرو بستن از گفتار حکیمانه خوب نیست، چنان که سخن گفتن از روی نادانی خوبی

ندارد. (۸۰۸)

اوصاف خردمندان

۸۱۵. پندپذیری خردمند

«إن العاقل يتعظ بالآداب، و البهائم لا تتعظ إلا بالضرب!»

خردمند با آداب پند می پذیرد؛ اما چهار پایان پند نپذیرند جز با کتک! (۸۰۹)

۸۱۶. نشانه خردمند

«إذا تم العقل نقص الكلام»

چون خرد کامل شود، سخن کم گردد. (۸۱۰)

۸۱۷. انسان با بصیرت

«إنما البصير من سمع فتنكر، و نظرش فأبصر، و انتقع بالعبر، ثم سلك جددا واضحا

يتجنب فيه الصرعة في المهاوى»

جز این نیست که انسان بینا کسی است که بشنوند و در آن بیاندیشد و نظر کند و بینا شود و از تجارب دنیا بهره گیرد، سپس در راه راست و روشن حرکت کند و از سقوط در سیه چال ها، و از گمراهی در گزراهه ها بپرهیزد. ^(۸۱۱)

۸۱۸. سیراب شدن از دریای دانش

«من فهم علم غور العلم؛ و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم.»

کسی که فهم دارد، از عمق حقایق علمی آگاه می شود و کسی که از عمق حقایق آگاه شود، از دریایی احکام سیراب می گردد. ^(۸۱۲)

۸۱۹. خردمندان عبرت پذیرند!

«رحم الله امرا تفکر فاعتبر، و اعتبر فابصر، فکان ما هو کائن من الدنيا عن قليل لم یکن، و کأنما هو کائن من الاخره عما قليل لم یزل»

خدا رحمت کند مردی را که اندیشید و عبرت اندوخت و از عبرت اندوخته بینایی یافت، آنچه که از دنیا وجود دارد پس از اندک زمانی گویی وجود نداشته است و گویی آنچه را که از آخرت وجود دارد، پس از اندک زمانی، پس از مرگ) ابدی است. ^(۸۱۳)

۸۲۰. توصیف خردمند و جاهل

«قد سئل عن العاقل فقال عليه السلام: هو الذی یضع الشیء مواضعه. فقیل: فصف لنا الجاهل، فقال: قد فعلت.»

علی عليه السلام در پاسخ به این پرسش که خردمند کیست؟ فرمود: خردمند کسی است که هر چیزی را در جای خود به کار برد.

عرض شد: نادان را برای ما توصیف فرما!

فرمود: توصیف کردم. ^(۸۱۴)

۸۲۱. سفر خردمندان

«ليس للعاقل إن يكون شاخصا الا في ثلاث: مرممة لمعاش، أو خطوة في معاد، أو لذة في غير

محرم»

خردمند را شایسته نیست که سفر کند مگر برای یکی از سه مقصد: اصلاح امور زندگی،

تحصیل توشه آخرت و لذت بردن بر وجه حلال. ^(۸۱۵)

۸۲۲. خیرنگاران زیاد، خردمندان اندک

«اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل رواية، فان رواة العلم كثير، و رعايته قليل»

هرگاه خبری شنیدید با عقل بسنجید و به روایت آن بسنده نکنید، زیرا راویان دانش

بسیارند؛ اما نظر کنندگان در آن اندک. ^(۸۱۶)

۸۲۳. صندوق راز خردمند

«صدر العاقل صندوق سره.»

سینه خردمند، صندوق راز اوست. ^(۸۱۷)

۸۲۴. برابر پیوند با دانایان

«قطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل.»

بریدن از نادان، برابر پیوند با داناست. ^(۸۱۸)

توصیف نادان

۸۲۵. صرف نیکی در موردش

«ليس لواضع المعروف في غير حقه، و عند غير أهله، من الحظ فيما أتى إلا محمدا اللئام، و

ثناء الاشرار، و مقالة الجهال، مادام منعما عليهم.»

برای آن که نیکی ها را در غیر موردش و در اختیار غیر اهلش قرار دهد، بهره ای جز

ستایش انسان های پست و درود گفتن ناکسان و گفتار نادانان نیست، و این ها نیز تا وقتی

که به آن ها بخشش می کند، می باشد. ^(۸۱۹)

۸۲۶. دل احمق در زبانش است!

«قلب الاحق في فيه، ولسان العاقل في قلبه»

دل احمق در دهان اوست و زبان خردمند در دل اوست. (۸۲۰)

۸۲۷. مردم بی خرد

«الناس منقوصون مدخولون إلا من عصم الله: سائلهم متعنت، و مجيبهم متكلف، يكاد

أفضلهم رايا يرده عن فضل رأيه الرضا والسخط.»

مردم کوتاه اندیش و کم خردند مگر آن کس که خداوند مصونش بدارد، پرسش کننده شان آزار دهنده است و پاسخ دهنده شان از علم بی بهره اگر در میانشان صاحب راء و اندیشه ای هم باش، خشم و خشنودی (و حب و بغضش) او را از اظهار راء درست باز می دارد. (۸۲۱)

۸۲۸. مزاح و کاستی عقل

«ما مزح امر و مزحة الامج من عقله حجة»

هیچ کس مزاحی نکرد، مگر این که اندکی از عقل او کاسته شد. (۸۲۲)

۸۲۹. سستی خرد

«فی ذم أهل الصرة بعد وقعة الجمل: أرضكم قريبة من الماء، بعيدة من السماء. خفت

عقولكم، و سفهت حلومكم، فانتم غرض لنا بل، و اءكله لاكل، و فريسته لصائل»

در نکوهش بصریان بعد از جنگ جمل فرمود: سرزمین شما به آب دریا نزدیک و، آسمان دور است، مردمانی سبک سر و سست خریدید؛ از این رو، آماج هر تیرانداز و لقمه هر خورنده و طعمه هر درنده ای قرار بگیرید. (۸۲۳)

۸۳۰. اسیر هوسرانی

«کم من عقل أسير تحت هوى أمير»

چه بسیار خردی که اسیر هوسرانی امیری است. (۸۲۴)

۸۳۱. کم خردترین مردم

«أيتها النفوس المختلفة! والقلوب المتشتتة! الشاهدة أبدانهم، والغائبة عنهم عقولهم، أنتم تنفرون عنه نفور المعزى من و عوعة الاسد!»

ای جان های گونه گون و دل های پراکنده! همانان که بیکرهایشان حاضر و پیداست و خردهایشان از آنان غایب است! شما را با مهر و محبت به سوی حق می برم؛ اما شما از آن می رمید؛ همچون رمیده بره از نعره شیر. ^(۸۲۵)

۸۳۲. بدبخت حقیقی

«... فأن الشقی من حرم نفع ما ءوتی: العقل و التجربة»

همانا بدبخت کسی است، که از منافع خرد و تجربه محروم باشد. ^(۸۲۶)

۸۳۳. نشانه کم عقلی

«من الخرق المعاجلة قبل الامکان، و لاناة بعد الفرصة»

از کم خردی شخص است، شتاب کردن در چیزی پیش از امکان آن، و از دست دادن چیزی پس از رسیدن فرصت آن. ^(۸۲۷)

۸۳۴. آفات بی توجهی به عقل

«من عشق شیئا اعشى بصره و أمراض قلبه، فهو ينظر بعین غیر صحیحة و یسمع باذن غیر سمیعة، قد خرقت الشهوات عقله، و أماتت الدنيا قلبه، و ولهت علیها نفسه، فهو عبد لها»
هر کس که به چیزی عشق ورزد، چشمش نابینا و دلش بیمار گردد؛ یعنی با دیده نادرست به آن می نگرد و با گوش ناشنوا (ی حقایق) آن را می شنود. شهوت ها عقلش را از میان می برند و دنیا دلش را می میراند و او را شیفته خو می سازد و او بنده دنیا می گردد. ^(۸۲۸)

نتایج تفکر و خردورزی

۸۳۵. زیان و سود

«الناظر بالقلب، العامل بالبصر يكون مبتدا عمله إن يعلم: أعمله عليه أم له؟! فإن كان له مضي فيه، وإن كان عليه وقف عنه»

کسی که چشم دل را گشوده و از روی بصیریت کاری را انجام می دهد، باید پیش از انجام آن بداند که آن کار به زیان اوست یا به سودش که اگر به سود اوست آن را به جا بیاورد و اگر به زیانش باشد ترک نماید. (۸۲۹)

۸۳۶. بینایی در پناه تفکر

«من تفکر أبصر.»

کسی که فکر کند بیناتر خواهد بود. (۸۳۰)

۸۳۷. نتیجه اندیشیدن

«ثمرة التفريط الندامة و ثمرة الحزم السلامة»

نتیجه نیاندیشیدن و کوتاهی کردن در کار، پشیمانی و ثمره دور اندیش و احتیاط سلامتی است. (۸۳۱)

۸۳۸. نجات با عقل

«ما استودع الله امراء عقلا إلا استنقذه به يوما ما!»

خداوند هیچ کس را عق و خرد نداد جز این که روزی با آن، وی را از هلاکت نجات داد. (۸۳۲)

۸۳۹. خرد و اندیشه

«ليست الرويه كالمعاينة مع الابصار، فقد تكذب العيون اهلها، ولا يغش العقل من

استنصحه»

کشف امور، دیدن با چشم نیست، چه بسا چشم ها به صاحب خود دروغ نشان می دهد؛ ولی خرد به کسی که از وی نصیحت بخواهد غش و خیانت نمی کند. (۸۳۳)

۸۴۰. فهمیدن در گروهی تفکر

«أخضروا اذان قلوبكم تفهموا»

گوش های دل هایتان را آماده کنید تا بفهمید. ^(۸۳۴)

۸۴۱. حصول پیروزی

«الظفر بالحزم، والحزم باجالة الراي، والراي بتحسين الاسرار»

پیروزی با دور اندیش به دست می آید و دور اندیش با رایزنی و راءى با راز داری. ^(۸۳۵)

۸۴۲. دوست صمیمی انسان

«لا يغش العقل من استنصحه.»

خرد، به کسی که از او راهنمایی بخواهد خیانت نمی کند. ^(۸۳۶)

۸۴۳. اندیشیدن در احوال ملت های پیشین

«فی وصيته لابنه الحسن عليه السلام:

يا بنی! إني و إن لم أكن عمرت عمر من كان قبلي، فقد نظرت في أعمالهم، و فكرت في أخبارهم، و سرت في آثارهم؛ حتى عدت كآء حدهم، بل كأني بما انتهى إلی من أمورهم قد عمرت مع أولهم إلی آخرهم»

امام علی عليه السلام در وصیت اش به امام حسن عليه السلام فرمود: فرزندم! من هر چند به مقدار گذشتگان عمر نکرده ام، اما در اعمال آنان دقت کرده ام و در اخبار آنان کنجکاوی نموده ام، در آثار آنان آن قدر گردش کرده ام که در ردیف آنان شمرده شده ام، بلکه تو گویی که کارهای آن ان به من منتهی شده است، من با همه آنان زندگی کردم. ^(۸۳۷)

۸۴۴. نمایان شدن حق و باطل

«كفأك من عقلك ما أوضح لك سبل غيك من رشدك»

از خردت تو را همین بس، که راه و بیراه را بر تو روشن سازد. ^(۸۳۸)

۵. روزی

۸۴۵. انواع روزی

«الرزق رزقان: رزق تطبه، و رزق يطلبك، فان أنت تاته أتاك»

روزی بر دو گونه است: یک روزی که تو در پی آنی و روزی دیگری که آن در پی تو است و اگر تو سراغش نروی او خود نزد تو آید. (۸۳۹)

۸۴۶. تضمین روزی

«...عیاله الخلائق، ضمن أرزاقهم، و قدر أقواتهم»

مردم نانخورهای خدایند خداوند روزی آن‌ها را ضمانت و خوراکشان را مقدر کرده است. (۸۴۰)

۸۴۷. حکمت کاهش و افزایش روزی

«قدر الارزاق فكثرها و قللها، و قسمها على الضيق و السعة فعدل فيها لیبتلی من أراد

بمیسورها و معسورها، و لیختبر بذلك الشکر و الصبر من غنیها و فقیرها»

روزی‌ها را مقدر فرموده و آن‌گاه آن‌ها را زیاده و کم و به تنگی و فراخی عادلانه تقسیم کرد، تا هر که بخواهد به وسعت روزی و یاتنگی آن بیازماید و از این طریق سپاسگزاری و شکیبایی توانگر و تهیدست را به آرایش گذارد. (۸۴۱)

۸۴۸. ورودی مرگ و روزی

قیل له عَلَيْهِ: «لو سد علی رجل باب بینه و ترک فیه، من این کان یأیته رزقه؟ فقال عَلَيْهِ: من

حیث یأتیه أجله»

به امام علی عَلَيْهِ عرض شد: اگر در خانه کسی را به رویش ببندند و تنها رهایش کنند،

روزی اش از کجا به او می‌رسد؟ فرمود: از همان جا که مرگش می‌رسد. (۸۴۲)

۸۴۹. میانه روی در طلب روزی

«خذ من الدنيا ما أتاك، و تول عما تولی عنك، فان أنت لم تفعل فأجمل فی الطب»

از دنیا آن چه به تو رسد بگیر و آن چه را به تو پشت کرده است رها کن، و اگر چنین

نمی‌کنی دست کم در طلب دنیا راه اعتدال بپوی. (۸۴۳)

۸۵۰. روزی و خداشناسی

«أيها المخلوق اسوى! والمنشاء المرعى فى ظلمات الارحام، و مضاعفات لاستار. بدئت من سلاله من طين تو وضعت فى قرار مكين، الى قدر معلوم، و أجل مقسوم. تمور فى بطن اءمك جنينا لا تحير دعاء و لا تسمع نداء؟! ثم أخرجت من مقرك إلى دار لم تشهداها، و لم تعرف سبل منافعها. فمن هداك لا جترار الغذاء من ثدى أمك؟! و عرفك عند الحاجة مواضع طلبك و أرادتك؟!»

ای انسانی که در کمال اعتدال و تناسب آفریده شده ای و در تاریکی های زهدان ها و پرده های تو در تو شکل گرفته و پرورده شده ای! آفرینشت از عصاره گل آغاز شد و در جایگاهی آرام و امن (زهدان مادر) تا زمانی مشخص و مهلتی تعیین شده نهاده و نه آوازی را می شنوی. آن گاه از قرارگاه خود به سرای بیرون آورده شدی که آن را ندیده ای و راه های کسب سود و منافع آن را نمی دانی. چه کسی تو را به مکیدن شیر از پستان مادرت راهنمایی کرد؟ و چه کسی جایگاه های طلب و خواستن را به تو آموخت؟! (۸۴۴)

۸۵۱. راضی به روزی خدا

«من رضی برزق الله لم یحزن علی ما فاته»

کسی که به آن چه خدا روزی اش قرار داده راضی شود، بر آن چه از دست داده غمناک نشود. (۸۴۵)

۸۵۲. روزی مقدر است

«من لم یعط قاعدا لم یعط قائما»

آن روزی که بی کوشش به کسی عطا نشود، با کوشش هم به او داده نمی شود. (۸۴۶)

۸۵۳. بی نیازی از مردم

«من و صیته لا بنه الحسن: إن استطعت إلا یكون بینك و بنی الله ذو نعمة فافعل فانك مدرك قسمك و آخذ سهمك، و إن الیسیر من الله سبحانه اءعظم و أكرم من الكثير من خلقه و إن كان كل منه»

امام علی علیه السلام در وصیت خود به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام فرمود: اگر توانی کاری کنی که از کسی جز خداوند نعمتی به تو نرسد، چنین کن؛ زیرا تو به قسمت خویش خواهی رسید و سهم و نصیب خود را خواهی گرفت؛ و البته روزی اندکی که از سوی پروردگار پاک رسد برتر و ارزشمندتر است از نعمت بسیاری که از آفریدگان او به تو رسد؛ گرچه همه چیز از او است. ^(۸۴۷)

۸۵۴. ضمانت روزی هر کس و هر چیز

«فهذا غراب و هذا عقاب، و هذا حمام و هذا نعام. دعا کل طائر باسمه، و کفل له برزقه»
این کلاغ است و آن عقاب است، این کبوتر است و آن شتر مرغ، هر مرغی را به نامش خوانده و روزی او را ضمانت کرده است. ^(۸۴۸)

۸۵۵. زیاد و کم شدن روزی

«قسم أرزاقهم، و أحصى آثارهم و أعمالهم، و عدد أنفسهم»
خداوند روزی های آنان را تقسیم کرد و آثار و اعمال و تعدادشان را شمار کرد. ^(۸۴۹)

۸۵۶. ضمانت روزی مورچه

«أنظروا إلى النملة في صغر جثتها و لطافة هيئتها، لا تكاد تنال بلحظ البصر... مكفول برزقها، مرزوقه بوقفها، لا يغفلها المنان، و لا يحررها الديان، ولو في الصفا اليابست و الحجر الجامس!»

به این مورچه بنگرید که با آن همه کوچکی و ظرافت اندام که تقریباً به چشم نمی آید... روزی اش تضمین شده و به فراخور حالش روزی او می رسد؛ خداوند منان و بخشنده از او غافل نیست و پروردگار جزادهنده او را نیز محروم نساخته است. اگر چه در دل تخته سنگی سیاه و خشک و یا در میان صخره ای سخت باشد. ^(۸۵۰)

۸۵۷. غم روزی مخور!

«يابن آدم! لا تحمل هم يومك الذي لم يأتك على يومك الذي قد أتاك؛ فانه اءن يك من عمرك يأت الله فيه برزقك»

ای پسرم آدم! غصه رزق آن روزی که نیامده بر آن روزی که آمده، اضافه نکن؛ چرا که اگر عمرت باشد روزی ات را خداوند در آن روز خواهد داد و (و اگر نباشد چرا اندوه خوری؟).^(۸۵۱)

۸۵۸. روزی همانند قطرات باران است!

«إن الامر ينزل من السماء إلى الارض كقطرات المطر إلى كل نفس بما قسم لها من زيادة أو نقصان، فان رأى أحدكم لا خيه غفيرة في أهلا أو مال أو نفس تكون له فتنة»
همانا بهره هر کسی، همچون قطره های باران که از آسمان به زمین فرود می آید، به هر کس کم و بیش آن چه سهم او است می رسد. پس، اگر یکی از شما در خانواده یا مال با وجود برادرش اندک فزونی دید، نباید مایه فتنه او شود.^(۸۵۲)

۸۵۹. دو گانگی روزی

«الرزق رزقان: طالب و مطلوب. فمن طلب الدنيا طلبه الموت، حتى يخرجها عنها؛ ومن طلب الآخرة طلبته الدنيا، حتى يستوفي رزقه منها.»
روزی بر دو گونه است آن که بجوید و آن که بجویندش. پس، کسی که دنیا را بجوید مرگ در جستجوی او برآید تا او را از این جهان بیرون کند و کسی که آخرت را بجوید دنیا در طلب او برآید تا او روزی کامل خود را از او باز ستند.^(۸۵۳)

۸۶۰. کاستن روزی در اثر مصرف آن

«... لا تجدد له زيادة في اءكله، اءلا بنفاد ما قبلها من رزقه»
هر کس هر بار غذایی می خورد از آن روزی که برایش مقدر شده به همان مقدار کاسته می شود.^(۸۵۴)

۸۶۱. استغنای طبع

«طوبى لمن لزم بيته، و اءكل قوته، و اشتغل بطاعة ربه»

خوشا به حال کسی که ملازم خانه خود باشد و قوت خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد. (۸۵۵)

۸۶۲. روزی به تمام بندگان

«سئل عنه: كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم؟ فقال عنه: كما يرزقهم على كثرتهم،

فقليل: كيف يحاسبهم ولا يروونه؟ فقال عنه: كمال يرزقهم ولا يروونه»

از امام عنه سوال شد: چگونه خداوند از بندگانش با کثرتشان محاسبه می کند؟ فرمود:

همان گونه که آنان را با کثرتشان روزی می دهد.

سپس پرسیده شد: چگونه آن ها را محاسبه می کند، در حالی که آن ها او را نمی

بینند؟ فرمود: همان طور که آن ها را روزی می دهد در حالی که او را نمی بینند. (۸۵۶)

۸۶۳. شرط شریک

«شاركوا الذی قد أقبل علیه الرزق؛ فانه أخلق للغنى وأجدر باقبال الحظ علیه»

باکسی شریک شوید که روزی به او روی آورده؛ زیرا او به توانگری سزاوارتر و روی

آوردن بهره به او شایسته تر است. (۸۵۷)

۸۶۴. روزی مقدر یا بن آدم!

«الرزق رزقان: رزق تطبه. و رزق يطلبك، فان لم تاته اءتاك. فلا تحمل هم سننت على هو

يومك! كفاك كل يوم على ما فيه؛ فان تكن السنة من عمرك فان الله تعالى سيوتيك في كل غد

جدید ما قسم لك؛ وإن لم تكم السنة من عمرك فما تصنع بالهم فيما ليس لك؛ ولن يسبقك

إلى رزقك طالب، ولن يغلبك عليه غالب، ولن يبطل عنك ما قد قدر لك»

ای فرزند آدم! روزی دو نوع است: یکی روزی که تو در جستجوی آن هستی و دیگر آن

که او در جستجوی توست که اگر به دنبال آن نروی او به سراغت خواهد آمد.

بنابراین غصه سال را بر اندوه امروز اضافه مکن؛ زیرا برای تو اندوه همان روزی که در

آن هستی، کافی است. پس اگر سال آینده جزء عمرت باشد، خداوند هر روز تازه، روزی

تازه می دهد و اگر جزء عمرت نباشد، پس چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به

تو نیست. (اگاه باش) که کسی پیش از تو به روزی تو نخواهد رسید و آن را از دست تو بیرون نتواند آورد، و آن چه برایت مقدر شده هرگز تاءخیر نخواهد افتاد. ^(۸۵۸)

۸۶۵. روزی مقرر است.

«أَنْكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجْلِكَ، وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ»

به راستی مرگ تو از مدت معلوم و مقرر جلو نخواهد افتاد و آن چه از روزی که برای تو

مقرر نشده به تو نخواهد رسید. ^(۸۵۹)

۸۶۶. راه زیاد شدن روزی

«استنزلوا الرزق بالصدقة.»

روزی را با دادن صدقه فرود آورید. ^(۸۶۰)

۸۶۷. رزاق زندگان

«من عاش فلعيه رزقه.»

هر کس که زنده باشد، خدای بزرگ روزی او را عهده دار شده است. ^(۸۶۱)

۸۶۸. روزی معنوی

«... قلوب رائدة لارزاقها، في مجلدات نعمه، و موجبات مننه، و حواجز عافيته»

دلهایی که روزی معنوی خویش را طالب اند، و از نعمت های بی پایان حق و موجبات

منت ها و اسباب سلامت او بهره مندند. ^(۸۶۲)

۸۶۹. حکمت کاهش و افزایش روزی

«عنه ^{عاشيا} في قوله تعالى: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ و معنی ذلك إنه

يختبرهم لالاموال والاولاد ليتبين الساخط لرزقه، والراضى بقسمه»

خداوند سبحان می گوید: و بدانید این که اموال و اولاد شما فتنه هستند. معنی این آیه

این است که خداوند با مال و فرزند مردم را می آزماید تا آن کسی که از روزی خود

ناراضی و خشمگین است از کسی که نصیب خود راضی و خشنود می باشد معلوم و آشکار گردد. (۸۶۳)

۶. شکر نعمت و کفر نعمت

۸۷۰. ستایش به پاس نعمت ها

«إحمده شكرا لانعامه، وأستعينه على وظائف حقوقه»

خدای بزرگ را به پاس بخشیدن نعمت هایش می ستایم و در انجام فرمانش از او یاری

می جویم. ^(۸۶۴)

۸۷۱. پرهیز از مستی نعمت

«اتقوا سكرات النعمة، واحذروا بوائق النقمة»

از مستی نعمت پرهیزید و از سختی نقت بر حذر باشید. ^(۸۶۵)

۸۷۲. اكمال نعمت ها

«استتموا نعم الله، عليكم بالصبر على طاعته، والمجانبة لمعصيته.»

نعمت هایی که خداوند بر شما ارزانی داشته با صبر بر طاعت او و اجتناب از نافرمانی او

به تمام و کمال رسانید. ^(۸۶۶)

۸۷۳. نعمات همراه نقات

«مع كل جرعة شرق، وفي كل اءكلة غصص! لا تنالون منها نعمة الا بقراق أخرى»

با هر جرعه آبی، در گلویتان آب جستنی است و در هر لقمه ای گلوگیر شدنی. به هیچ

نعمتی از آن نمی رسید مگر با از دست دادن نعمتی دیگر. ^(۸۶۷)

۸۷۴. نعمت و گردنکشی

«نسال الله سبحانه أن يجعلنا و أياكم ممن لا تبطره نعمة»

از خداوند می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمتی، او را به گردنکشی

نکشاند. ^(۸۶۸)

۸۷۵. سبب فزونی روزی

«قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق ورحمة الخلق، فقال سبحانه، ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ فرحم الله امرا استقبل توبته، و استقال خطيئته، و بادر منيته!»

خداوند سبحان، آمرزش خواهی را سبب فزونی روزی و رسیدن رحمت به خلق قرار داده و فرموده است: از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسی آمرزنده است... پس، رحمت خدا بر کسی که به توبه روی آورد و گنااهش را جبران کند و پیش از مرگش کاری بکند. (۸۶۹)

۸۷۶. نعمت و گرفتاری

«رب منعم عليه مستدرج بالنعمی.»

چه بسا نعمت داده ای که نعمتش وسیله گرفتاری و هلاکش گردد. (۸۷۰)

۸۷۷. دوام نعمت های خداوندی

«یا جابر! من کثرت نعم الله علیه، کفرت حوائج الناس الیه، فمن قام الله فیها بما یجب فیها عرضها للدوام و البقاء، و من لم یقم فیها بما یجب عرضها للزوال و الفناء»

ای جابر! هر کس نعمت خدا بر او فراوان شود، نیاز مردم به او زیاد خواهد شد. پس کسی که برای خدا در برابر این نعمت به وظیفه خود قیام کند، آن نعمت را در معرض دوام و بقاء قرار داده و هر کس چنین نکند آن را در معرض زوال و فنا در آورده است. (۸۷۱)

۸۷۸. نعمت مخصوص بندگان خداوند

«إن لله عبادا یختصهم الله بالنعم لمنافع العباد، فیکرها فی أیدیهم ما بذلوها؛ فاذا منعوها نزعها منهم، ثم حولها إلى غیرهم»

همانا برای خدا بندگان است که آن ها را به نعمت های خود مخصوص ساخته تا همه بندگان از آن بهره برند تا وقتی آن نعمت ها را به مستحقانش ببخشند، در دستشان باقی می ماند و چون دریغ کردند خدا از آنها بگیرد و به دیگری تحویل دهد. (۸۷۲)

۸۷۹. کمترین حق خدا

«أقل ما يلزمكم لله اءن لا تستعينوا بنعمه على معاصيه»

کم ترین حقی که لازم است برای خدا رعایت کنید آن است که از نعمت هایش در نافرمانی اش کمک نجوید. ^(۸۷۳)

۸۸۰. نعمت پیاپی خدا یابن آدم!

«إذا رأیت ربك سبحانه یتابع عليك نعمه و أنت تعصیه فاحذره»

ای فرزند آدم! چون دیدی پروردگارت نعمت های پیاپی تو را دهد ولی تو پیاپی گناه او می کنی از او بر حذر باش. ^(۸۷۴)

۸۸۱. شکر نعمت

«إن لله فی کل نعمة حقا، فمن اداه حفظها، و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته»

برای خدا در هر نعمتی حقی است، پس هر کس آن را ادا کند نعمتش را افزون کند و هر کس کوتاهی نماید خود را در معرض خطر از دست دادن نعمت قرار داده است. ^(۸۷۵)

۸۸۲. بزرگ ترین نعمت

«من أعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة.»

به هر کس (نعمت) آمرزش خواهد داده شود از آمرزیده شدن محروم نشود. ^(۸۷۶)

۸۸۳. خصلت هایی که شایسته خدا نیست

«ما کان الله لیفتح علی عبد باب الشکر ویغلق عنه باب الزیاده، و لا لیفتح علی عبد باب

الدعاء ویغلق عنه باب الاجابة، و لا لیفتح لعبد باب التوبة ویغلق عنه باب المغفرة»

نشاید که خداوند در سپاسگزاری را به روی بنده ای بگشاید و در افزون شدن نعمت را به رویش ببندد و در دعا را به روی بنده ای باز کند و در اجابت را به رویش ببندد و در توبه را به روی بنده ای بگشاید و در آمرزیدن را به رویش ببندد. ^(۸۷۷)

۸۸۴. نعمت شکر

«من اعطب الشکر لم یحرم الزیاده.»

به کسی که توفیق شکر گزاری داده شود، از فرونی یافتن (نعمت) محروم نگردد. (۸۷۸)

۸۸۵. دعای علی علیه السلام به درگاه حق

«نَسألُ اللهَ سبحانه إن يجعلنا و أياكم من لا تبطره نعمة، و لا تقصر به عن طاعة ربه غاية،
و لا تحل به بعد الموت ندامة و لا كآبة»

از خداوند سبحان مسألت می داریم که ما و شما را از آن گروه قرار بده که نعمت های این دنیا او را در کاموری های طغیانگرانه فرو نمی برد و هیچ هدفی او را در اطاعت پروردگارش مقصر نمی سازد و پس از مرگ نیز هیچ ندامت و اندوهی وجودش را فرانگیرد. (۸۷۹)

۸۸۶. مردمان زیانکار

«کم من مستدرج بالاحسان اليه، و مغرور بالستر عليه، و مفتون بحسن القول فيه! و ما
ابتلى الله أحدا بمثل الاملاء له»

بسا مردمی هستند که به وسیله احسان به حال خود رها شده اند (ورو به سقوط می روند) بسا انسانی که به وسیله پوشیده شدن خطاهایش فریب خورده است و بسا مردمی که با شنیدن سخنان نیک (تعریف و تمجید) درباره خود، درونشان مختل و گرفتار آشوب و اضطراب گردد و خداوند هیچ کس را مانند اشباع او با نعمت ها و امتیازات، مبتلا نفرموده است. (۸۸۰)

۸۸۷. رمز زیادتی نعمت

«لا تكن ممن ... يعجز عن شكر ما اعوتق، و يبتغي الزيادة فيما بقى»

چونان کسی مباش که... از سپاسگزاری نعمتی که به او داده شده، ناتوان است و با این حال خواهان افزایش نعمت باقی مانده است. (۸۸۱)

۸۸۸. اثرات اندیشیدن

«لو فكروا في عظيم القدرة و جسيم النعمة لرجعوا إلى الطريق، و خافوا عذاب الحريق، و لكن القلوب عليلة و البصائر مدخولة»

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، قطعاً به راه راست که از ان منحرف شده اند بر می گشتند، ولی دل ها بیمار است و دیده ها مختل ^(۸۸۲)

۸۸۹. شکرانه نعمت الهی

«لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب اءن لا يعصى شكرا النعمة.»

اگر خداوند برای معصیت خود بیم عذاب هم نمی داد، باز لازم بود که به شکرانه نعمت هایش نافرمانی نشود. ^(۸۸۳)

۸۹۰. دو خصلت نیک

«كفى بالقناعة ملكا، و بحسن الخلق نعيمان»

قناعت برای به دست آوردن ملک، کافی است و نیز برای وصول به نعمت ها اخلاق نیکو کفایت می کند. ^(۸۸۴)

۸۹۱. شکر گزاری امام علی عليه السلام

«احمده استتماما لنعتمته، و استسلاما لعزته، و استعصاما من معصيته»

سپاس او را گویم که تتمیم نعمتش جویم و راه تسلیم به عزتش یویم و برای مصونیت از تباهی ها دست و دل از معصیتش شویم. ^(۸۸۵)

۸۹۲. شکر نعمت نعمت افزون کند

«إذا وصلت إليكم أطراف النعم فلا تنفروا أقصاها بقلة الشكر»

هنگامی که مقدمات نعمت ها به شما رسید با کمی سپاسگزاری دنباله آن ها را از دست ندهید. ^(۸۸۶)

۸۹۳. کامل کننده نعمت

«بالتواضع تتم النعمة.»

با فروتنی است که نعمت تکمیل می شود. (۸۸۷)

۸۹۴. نعمت حقیر، بلای عافیت

«كل نعيم دون الجنة فهو محقور، و كل بلاء دون النار عافية»

هر نعمتی جز بهشت محقر است و هر بلایی جز آتش عافیت است. (۸۸۸)

۸۹۵. مصرف درست نعمت

«من كتبه إلى الحارث الهمداني: واستصلح كل نعمة أنعمها الله عليك ولا تضيعن نعمة من

نعم الله عندك، ولير عليك أثر ما أنعم الله به عليك»

هر نعمتی را که خداوند به تو عنایت فرموده است آن را بشناس و در صلاح زندگی به

کار ببر و هیچ نعمتی از نعمت های خداوندی را که به تو لطف فرموده است تباه مساز و

همواره اثر نعمت خداوندی که به تو بخشیده است در تو مشاهده شود. (۸۸۹)

۸۹۶. بسا سختی که

«... رب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة»

چه بسا سختی که نعمتی را سلب کند و نعمتی را جلب نماید. (۸۹۰)

۸۹۷. باز گو کردن نعمت خدا

«من كتابه ألى معاوية: ألا ترى - غير مخبر لك، ولكن بنعمة الله أحدث: اءن قوما

استشهدوا في سبيل الله تعالى من المهاجرين والانصار، ولكل فضل، حتى اذا استشهد شهيدنا

قيل: سيد الشهداء؟!»

من در صدد آن نیستیم که خبری به تو بدهم، بلکه می خواهیم نعمت خداوندی را بازگو

کنم، گروهی از مهاجرین و انصار در راه خداوند متعال به شهادت رسیدند و برای هر یک از

آن شهداء امتیازی است. تا آن گاه که شهیدی (بزرگوار) از ما شهید شد و ملقب به (سید

الشهداء) گشت. (۸۹۱)

۸۹۸. مؤثرترین عامل تغییر نعمت خدا

«لیس شیء أدعی إلى تغییر نعمة الله و تعجیل نقیمته من إقامة علی ظلم؛ فان الله سمیع دعوة المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد»

(آگاه باشد که) هیچ چیزی بیش از حرکت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نیست؛ زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیگان است و در کمین ستمکاران. ^(۸۹۲)

۸۹۹. مواظبت بر نعمت ها

«أحذروا نفار النعم فما کل شارد بمر دود»

از گریختن نعمت ها بر حذر باشید، زیرا هر فرار کننده ای بر نمی گردد. ^(۸۹۳)

۹۰۰. عامل زائل شدن نعمت

«ما كان قوم قط في غض نعمة من عيش فزال عنهم الا بذنوب اجتر حوها، لان الله ليس بظلام للعبید»

هیچ قومی دارای فراوانی نعمت و طراوت عیش نبوده که خداوند آن را از دست آن قوم بگیرد مگر به واسطه گناهانی که مرتکب گشتند؛ زیرا خداوند سبحان هیچ ستمی بر بندگان روا نمی دارد. ^(۸۹۴)

۹۰۱. سرگشتگان حیرتکده دنیا

«سلکت بهم الدنيا طریق العمی، و أخذت بأبصارهم عن منار الهدی، فتاهوا فی حیرتها، و غرقوا فی نعمتها، و اتخذوها ربا»

دنیا آنان را در راه تاریک و کور کننده به حرکت درآورده و چشمانشان را از کانون نور هدایت برگرفت، پس در حیرتکده گم گشتند و در نعمت آن غرق شدند و دنیا را برای خود اتخاذ کردند. ^(۸۹۵)

۹۰۲. اثرات بزرگ جلوه کردن خدا

«إن من حق من عظم جلال الله سبحانه في نفسه، و جل موضعه من قلبه، أن يصغر عنده - لعظم ذلك - كل ماسواه وإن أحق من كان كذلك لمن عظمت نعمة الله عليه، و لطف اءحسانه اءليه فانه لم تعظم نعمة الله على أحد إلا از داد حق الله عليه عظما»

قطعی است برای کسی که جلال خداوند سبحان در جان او و موقعیت آن مقام ربوبی در دلش بزرگ باشد سزاوار است که هر چه جز خداوند بزرگ است نزد وی در مقابل عظمت ربوبی کوچک باشد و سزاوارترین مردم برای چنین موصفی به طور حتم کسی است که نعمت خداوندی برای او بزرگ و احسان او برای آن کسی لطیف است. زیرا نعمت خداوندی بر هیچ کس با عظمت ندشه است مگر این که بر بزرگی حق او بر آن شخص افزوده است.

(۸۹۶)

۹۰۳. فزونی نعمت

«لم تعظم نعمة الله على احد الا از داد حق لله عليه عظما»

نعمت خداوند بر کسی افزایش نیافت مگر آن که حق خدا (بر او) زیادتر گردد. (۸۹۷)

۹۰۴. هراس در حال نعمت

«أيها الناس! ليركم الله من النعمة وجلين، كما يراكم من النعمة فرقين إنه من وسع عليه في ذات يده فم ير ذلك استدرا جا فقد أمن مخوفا، و من ضيق عليه في ذات يده فم ير ذلك اختبار فقد ضيع مأمولا»

ای مردم! خدا شما را هنگام نعمت در حال هراس ببیند (که مبادا کفران نعمت کنید) همان گونه که شما را در حال عذاب، از تلخی آن گریزان می بیند، حقیقت این است که کسی که در کارهای او و آن چه که در اختیارش قرار گرفته گشایشی پدیدآید و آن را استدراج (رها کردن به حال خویشتن) نداند، خود را از چیز وحشتناکی در امان احساس نموده است و هر کس در تنگنای زندگی قرار بگیرد و آن را آزمایش نداند، پاداشی را که امید آن می رفت ضایع نموده است. (۸۹۸)

۹۰۵. نعمت بی حد و حصر خداوندی

«الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون، ولا يحصى نعماه العادون»

سپاس خدا را که حق ستایشش بالاتر از حد ستایشگران است و نعمت هایش فوق اندیشه شمارشگران. ^(۸۹۹)

۹۰۶. سفارش امام علی عليه السلام به مالک اشتر

«أَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عِلَّةً، فَان لِكُلِّ يَوْمٍ مَافِيهِ. وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ. وَأَجْزَلُ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَأَعْن كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّحْتَ فِيهَا النِّيَّةَ، وَسَلَّمْتَ مِنْهَا الرَّعِيَّةَ»

فرمان امیرالمومنین به مالک اشتر: عمل ه روز را در همان روز به جا بیاور، زیرا برای هر روز موقعیت و قانون خاصی حکم فرماست (که اگر آن روز بگذرد آن موقعیت به دست نخواهد آمد) ما بین خود و خدایت قسمتی از بهترین اوقات و شایسته ترین آن ها را اختصاص بده، اگر همه اوقات عمر تو با نیت صالح بگذرد و رعیت در آن اوقات در آسایش باشند عبادتی است برای خدا. ^(۹۰۰)

۹۰۷. ترس از نافرمانی خدا

«يَابْنَ آدَمَ! إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سَبَّحَانَهُ يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيْتَهُ فَاحْذَرَهُ»

ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگار سبحان نعمت هایش را بیایی به تو فرو می ریزد، اما تو نافرمانی او می کنی، از او بترس. ^(۹۰۱)

بخش دوم: فتنه و آزمایش الهی

۹۰۸. شکافتن امواج فتن

«أيها الناس! شقوا أمواج الفتن بسفن النجاة»

ای مردم! امواج فتنه ها را با کشتی های نجات بشکافید. (۹۰۲)

۹۰۹. منفورترین خلق نزد خدا

«إن أبغض الخلائق إلى الله رجلاً: رجل و كله الله الى نفسه، فهو جائر عن قصد السبيل،

مشغوف بكلام بدعة، و دعاء ضلالة، و فهو فتننة لمن افتتن به»

منفورترین خلق نزد خدا دو نفرند: یکی آن که خداوند او را به خودش وا گذاشته است.

چنین کسی از راه راست منحرف می شود و شیفته گفتار بدعت آمیز و دعوت گمراهی کسی

است که فریفته او می شود. (۹۰۳)

۹۱۰. سود آزمایشات الهی

«من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشيء من العظة»

آن که خداوند او را با گرفتاری ها و آزمایشات سود نرساند، از هیچ پند و اندرزی سود

نخواهد برد. (۹۰۴)

۹۱۱. پاداش در برابر عمل نیکو

«من كتابه إلى زیاد: أترجو إن يعطيك الله أجر المتواضعين و أنت عنده من المتكبرين و

تطمع - و أنت متمرغ في النعيم تمنعه الضعيف و الأرملة - اءن يوجب لك ثواب المتصدقين! و

انما المرء مجزى بما أسلف، و قادم على ما قدم»

در نامه خود به زیاد: آیا در حالی که نزد خداوند از متکبرانی، امید داری که پاداش

فروتنان را به تو دهد؟ و در حالی که در نعمت ها غوطه وری و آن ها را از مستمدان و بیوه

زنان دریغ می دای، چشم طمع به ثواب صدقه دهندگان دوخته ای! همانا آدمی در برابر کارهایی که پیشاپیش فرستاده است پاداش می بیند و نزد آنچه فرستاده است می رود. (۹۰۵)

۹۱۲. پرهیز از مستی نعمت

«اتقوا سكرات النعمة و احذروا بوائق النعمة»

از مستی نعمت پرهیزید و از سختی تقمت ها و بلاها برحذر باشید. (۹۰۶)

۹۱۳. هر چیزی سببی دارد

«ولكن الله يختبر عباده بأنواع الشدائد، و يتعدهم بأنواع المجاهد، و يبتليهم بضروب المكارة أخرجاً للتكبر من قلوبهم، و أسكناً للتذلل في نفوسهم، و ليجعل ذلك أبواباً فتحة إلى فضله، و أسباباً ذللاً لعفوه»

خداوند بندگان خود را با انواع سختی ها می آزماید و از طریق سختگیری های گوناگون آنان را به عبادت و پرستش وامی دارد و به انواع ناملایمات و امور ناخوشایند گرفتارشان می سازد تا غرور را از دل های آنان بیرون برود و افتادگی را در جان هایشان بنشانند و نیز تا آن در آزمایش ها و سختی ها، را درهایی گشاده به سوی فضل و احسان خویش و اسباب آسان برای (رسیدن به آنان به) گذشت و بخشایش خود قرار می دهد. (۹۰۷)

۹۱۴. آزمایش و تنگدستی

«أيها الناس! ليركم الله من النعمة و جلين، كما يراكم من النعمة فرقين! إنه من وسع عليه في ذات يده فلم ير ذلك استدرجا فقد أن مخوفاً، و من ضيق عليه في ذات يده فلم ير ذلك اختباراً فقد ضيع مأمولاً»

ای مردم! باید خداوند شما را در وفور نعمت ترسان ببیند همان گونه که از بروز نقمتش هراسانید؛ زیرا کسی که در مال و منالش گشایش پدیدآید و آن را دامی برای گول خوردن نشناخت، از پیشامد ترسناکی خود را آسوده داشته است و هر کس که به تنگدستی دچار شد و آن را وسیله آزمایش خود ندانست، پاداش امید بخشی را نادیده گرفته است. (۹۰۸)

۹۱۵. وسیله آزمایش انسان

«ألا ترون إن الله، سبحانه، اختبر الاولين من لدن آدم صلوات الله عليه، إلى الاخرين من هذا العالم؛ بأحجار لا تضر ولا تنفع... ولو كان الاساس المحمول عليها، والاحجار المرفوع بها بين زمردة خضراء، وياقوته حمراء، و نور و ضياء لحفف ذلك مصارعة الشك في الصدور، و لو ضع مجاهدة إبليس عن القلوب، و لنفى معتلج الريب من الناس، و لكن الله يختبر عباده بأنواع الشدائد»

آیا نمی بینید که خدای سبحان همه انسان ها را، از آدم صلوات الله علیه تا آخرین نفر این عالم، با سنگ هایی بیازمود که نه زیانی می رسانند و نه سودی... اگر پایه هایی که خانه (کعبه) بر آن بنا شده و سنگ هایی که با آن ها برافراشته گردیده است از زمرد سبزر و یاقوت سرخ و نور و درخشندگی بود، هر آینه از کشاکش شک در سینه ها می کاست و کوشش ابلیس را از دل ها برمی داشت و از انباشت تردید و به تلاطم در آمدن آن در (اذهان) مردم جلوگیری می کرد، اما خداوند بندگان خود را به سختی های گوناگون می آزماید. (۹۰۹)

۹۱۶. نهی از پیروی بزرگان

«إلا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم... فانهم قواعد اساس العصبية و دعائم ارکان الفتنة»

آگاه باشید! زهار! زهار! از پیروی سران و بزرگان... زیرا که آنان ستون های بنیاد تعصب اند و استوانه های ارکان فتنه. (۹۱۰)

۹۱۷. هنگام فتنه اینگونه باش!

«كن في الفتنة كابن اللبون، لا ظهر فيركب، و لا ضرع فيحلب»

به گاه فتنه همچون شتر نر دو ساله باش که نه پشت و نیرویی دارد که بر او سوار شوند و نه پستانی که از آن شیر دوشند. (۹۱۱)

۹۱۸. مصیبت های کوچک و بزرگ

«من عظم صغار المصائب، ابتلاه الله بكبارها»

هر که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد، خداوند او را به مصیبت های بزرگ گرفتار سازد. (۹۱۲)

۹۱۹. روزگار فتنه و آزمایش

«لما قتل: الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتھا یوم بعث اللہ نبیکم ﷺ و الذی بعثه بالحق لتبلیبن بلبلة و لتغربلن غربلة... حتی یعود أسفلکم أعلاکم، و أعلاکم أسفلکم، و لیسبقن سابقون كانوا قسروا، و لیقصرن سابقون كانوا سبقوا»

بعد از کشته شدن عثمان فرمود: هان! آزمایش و تیره روزی ها، همچون روزی که خداوند پیامبر خود ﷺ را برانگیخت، برگشته است. سوگند به آن که او را به حق مبعوث کرد، هر آینه چنان در هم آمیخته و چنان غربال شوید... که آن که پایین است روآید و آن که زیر است به زیر در شود و پیشی جویندگانی که عقب مانده اند پیشی گیرند و پیشی گیرندگانی که جلوی افتاده اند عقب مانند... (۹۱۳)

۹۲۰. فتنه همان آزمایش است

«لما قام إليه رجل فقال: اءخبرنا عن الفتنة، و هل سألت رسول الله ﷺ عنها، فقال ﷺ: إنه لما أنزل الله، سبحانه، قوله: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ علمت إن الفتنة لا تنزل بنا و رسول الله، ما هذه الفتنة التي اخبرك الله تعالى بها! فقال: يا علي، إن أمتي سيفتنون من بعدى، فقلت، يا رسول الله، أو ليس قد قلت لي يوم اءحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين، و حيزت عنى الشهادة فشق ذلك على، فقلت لي: أبشر فان الشهاد من ورائك؟

فقال لي: إن ذلك لكذلك، فكيف صبرك أذن؟ فقلت: يا رسول الله، ليس هذا من مواطن الصبر، و لكن من مواطن البشرى و الشكر. و قال: يا علي إن القوم سيفتنون (بعدى) باءموالهم، و يمنون بدينهم على ربهم، و يتمنون رحمة، و ياءمنون سطوته، و يستحلون حرامه بالشبهات الكاذبة، و الالهواء الساهية، فيستحلون الخمر بالنبيذ، و السحت بالهدية، و الربا بالبيع قلت: يا رسول الله، فباءى المنازل اءنزلهم عند ذلك! اءبمنزلة ردة، اءم بمنزلة فتنة؟ فقال: بمنزلة فتنة»

مردی برخاست و به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای امیر مؤمنان! ما را از فتنه آگاه کن و آیا درباره آن از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیده‌ای؟

حضرت فرمود: چون خدای سبحان این آیه را فرو فرستاد: الم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند.

دانستم که تا پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان ما هست این فتنه بر سر ما فرود نمی‌آید. پس! گفتم: ای پیامبر خدا! چه فتنه‌ای است که خدای بزرگ شما را از آن خبر داده است؟

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی! زودا که امتم بعد از من آزموده شوند... ای علی! به زودی مسلمانان با اموال خود آزموده می‌شوند و به خاطر دینشان بر خدا منت می‌نهند و آرزوی رحمت او را می‌کنند و خود را از خشم او در امان می‌دانند و با شبهه‌هایی دروغین و خواهش‌های نفسانی غفلت‌زا حرام او را حلال می‌گردانند.

مثلا شراب را به نام آب انگور یا خرما و رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع و معامله روا می‌شمارند!

عرض کردم: ای پیامبر خدا! در این هنگام آن‌ها را در چه مرتبه‌ای از مراتب قرار دهم! آیا در مرتبه ارتداد جایشان دهم و یا در مرتبه فتنه و آزمایش؟ فرمود: در مرتبه فتنه و آزمایش.

در نقل (کنز العمال) آمده است... سپس به من فرمود: ای علی! تو بعد از من زنده می‌مانی و به امتم مبتلا می‌شوی و روز قیامت در پیشگاه خدای تعالی برای مخاصمه می‌ایستی. پس جوابی آماده کن.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! برایم توضیح دهید که این فتنه‌ای که مسلمانان به آن مبتلا می‌شوند، چیست! و بعد از شما بر چه اساسی با آن‌ها بجنگم؟

فرمود: به زودی بعد از من با ناکتین و قاسطین و مارقین می‌جنگی.

پیامبر ﷺ نام و نشان یکایک آن‌ها را به من می‌گفت. سپس فرمود: تو با هر کس از امت من که با قرآن مخالفت ورزد و در دین رایی و نظر خود را به کار زند جهاد می‌کنی؛ چرا که در دین رای و نظر (شخصی) نیست، بلکه دین تنها امر و نهی پروردگار است. (۹۱۴)

۹۲۱. پناه بر خدا از فتنه

لا یقولن أحد کم: (اللهم إني اعوذ بك من الفتنة) لانه ليس أحد إلا و هو مشتمل على فتنة، و لكن من استعاذ فليستعد من مضلان الفتن، فان الله سبحانه يقول: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا

أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ﴾

هیچ یک از شما نگوئید: خدایا! از فتنه به تو پناه می‌برم؛ زیرا هیچ کس نیست که از فتنه و آزمایش بر کنار باشد، بلکه کسی که از فتنه به خدا پناه می‌برد، باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد؛ زیرا خدای سبحان فرموده است که: (اموال و فرزندان شما فتنه اند). (۹۱۵)

۹۲۲. نبرد با کفار قریش

«مالی و لقریش! و الله قلد قاتلتهم کافرین، و لا قاتلنهم مفتونین»

مرا چه با قریش! به خدا سوگند که در زمان کفرشان با آن‌ها جنگیدم، اکنون نیز که به فتنه و گمراهی در افتاده اند با آن‌ها می‌جنگم. (۹۱۶)

۹۲۳. مغرور مشو!

«کم من مستدرج بالاحسان إلیه، و مغرور بالستر علیه، و مفتون بحسن القول فیه!»

بسا کسانی که با احسان خداوند اندک به عذاب حق نزدیک شده اند و به خاطر پوشاندن گناهانشان مغرور و فریفته شده اند و به سبب تعریف و تمجید (مردمان) از آنان به فتنه و تباهی افتاده اند! (۹۱۷)

بخش سوم: پند و عبرت

۹۲۴. عبرت از گذشتگان

«أتعظوا بمن كان قبلكم، قبل إن يتعظ بكم من بعدكم»

از آنان که پیش از شما در گذشته اند، پند بگیرید، پیش از آن که پس از شما خواهند آمد از شما پند گیرند. (۹۱۸)

۹۲۵. عبرت از پیشینیان

«اعتبروا بحال ولد اسماعيل و بنى اسحاق و بنى اسرائيل عليهم السلام فما أشد اعتدال الاحوال، و أقرب اشتباه الامثال»

تجربه و عبرت بباندوزید از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل عليهم السلام که احوال شما به احوال آنان سخت متناسب است و چه شبیه به یکدیگر است مثل ها (امثال صفات شما با آنان) (۹۱۹)

۹۲۶. از دیده عبر کن هان!

«إنما ينظر المؤمن من إلى الدنيا بعين الاعتبار»

مومن در این جهان (به همه چیز) با دیده عبرت نظر می کند. (۹۲۰)

۹۲۷. نصیحت کننده ای عالی

«الا اعتبار منذر ناصح»

عبرت گرفتن (از حوادث) ترساننده بسیار ناصحی است. (۹۲۱)

۹۲۸. عبرت بگیرید!

«اعتبروا بما أصاب الامم المستكبرين من قبلكم من بأس الله و صولاته، و وقائعه و

مثلاته»

عبرت بگیرید و تجربه بیاندوزید از آنچه که پیش از شما متکبران امت ها را گرفتار ساخت، از غضب خداوندی و حملات و عذاب ها و کیفرهای سخت او. (۹۲۲)

۹۲۹. چشم بینا و گوش شنوا داشته باشید!

«لقد بصرتم إن أبصرتم، و أسمعتم إن سمعتم»

اگر شما می خواستید دیده بکشایید و واقعیات را ببینید وسایل بینایی در اختیار شما گذاشته شده است و اگر می خواستید گوش باز کنید و واقعیات را بشنوید، شنیدنی هایی که واقعیات را با گوش شما آشنا بسازد طنین انداز گشته است. (۹۲۳)

۹۳۰. گردن در گرو سخن

«ذمتی بما أقول رهينة و أنا به زعيم. إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثالات

حجزته التقوى عن تقحم الشبهات»

ذمه و پیمان من در گرو آن چیزی است که می گویم و من صدق گفتار و حق بودن آن را بر عهده می گیرم، همانا کسی که امور عبرت آور و پندآموز از قبیل عقوبت ها و کیفرهایی که به مردمانی که در برابر روی او قرار داشته اند فرود آمده و در نتیجه آن به خاک مذلت نشسته اند (این امور) برای او روشن ساخته باشد که ان عقوبت ها و کیفرها در نتیجه ستمگری و ارتکاب اعمال زشت بوده روح پرهیزگاری (که در اثر عبرت آموزی در وی پدید می آید) از هجوم آوردن امور شبهه ناک به طرف او جلوگیری می کند. (۹۲۴)

۹۳۱. مواظظ امیر

«فی ذم أصحابه: أتلو عليكم الحكم فتفرون منها، و أعظكم بالموعظة البالغة فتفرقون

عنها، و أحثكم على جهاد أهل البغي فما آتی علی اخر قولی حتی أراکم متفرقین آیادی سبا

ترجعون إلى مجالسکم»

درباره اصحاب خود فرمودند: حکمت ها را برای شما می خوانم از آنها می گریزید! و با پند رسا شما را موعظه می نمایم (بدون این که در شما تأثیر کند) هر یک راه خود را می گیرید و پراکنده می شوید و شما را برای جهاد با طغیانگران تحریک می کنم، شما را می

بینم که سخنم به پایان نرسیده، مانند فرزندان سباء پراکنده می شوید و به مجالس خود بر می گردید. (۹۲۵)

۹۳۲. سودمندترین داستان

«تدبروا أحوال الماضین من المؤمنین قبلكم، کیف كانوا فی حال التمحصیص و البلاء... فانظروا کیف كانوا حیث كانت الاملاً مجتمعة، و الاهواء موتلقة.. فانظروا إلى ما صاروا إليه فی آخر أموالهم حین وقعت الفرقة، و تشتت الالفه، و اختلفت الكلمة و الافئدة و تشعبوا مختلفین، و تفرموا متحازبین، قد خلع الله عنهم لباس کرامته، و سلبهم غضارة نعمته و بقی قصص أخبارهم فیکم عبرا للمعتبرین»

بیاندیشید در حالات مردمان با ایمان که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی را در حال تصیفه و ابتلاء سپری کردند، پس بنگرید و به وضع آنان تا آنگاه که مردمشان اجتماع داشتند و تمایلاتشان با هم بود.

حال بنگرید به سرنوشت آنان در آخرکارشان. در آن هنگام که جدایی میان آنان افتاد و انس و الفت به پراکندگی تبدیل گشت و اختلاف کلمه و اختلاف دل ها وارد جمع آنان گشت و در نتیجه به تیره های مختلف تقسیم شدند و در حال ستیزه گری با یکدیگر پراکنده شدند، خداوند لباس کرامتش را از پیکرشان بیرون آورد و طروات و فراوانی نعمتش را از آنان سلب نمود. حال داستان های اخبار آنان در میان شما برای عبرت گیری انسان های پندآموز مانده است. (۹۲۶)

۹۳۳. رحمت خدا بر عبرت گیران

«رحم الله امرأ تفکر فاعتبر، و اعتبر فابصر»

رحمت خدا بر آن کس که اندیشید و عبرت آموخت و پند گرفت و بینش یافت. (۹۲۷)

۹۳۴. عبرت گرفتن از گذشتگان

«إن لكم في القرون السالفة لعبرة! أين العمالقمة و أبناء العمالقمة! أين الفراعنة و أبناء الفراعنة! أين اصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبيين، و اءطفوا سنن المرسلين، و أحيوا سنن الجبارين!»

ای مردم! عبرت گیری و تجربه از قرون گذشته بر شما است کجا رفتند عمالقه و فرزندان عمالقه! کجا هستند گردانندگان شهرهای رس که پیامبران را کشتند و سنت های پیامبران را خاموش و بدعت های جباران را زنده ساختند. (۹۲۸)

۹۳۵. عالم بی عمل

«لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل... يصف العبرة ولا يعتبر، و يبالي في الموعظة ولا يتعظ»

از کسانی مباش که بدون کار، به آخرت چشم امید دوخته است. عبرت ها را بیان می کند، اما خود از آن ها درس نمی گیرد، در اندرز دادن به دیگران می کوشد، لیکن خود پند نمی آموزد. (۹۲۹)

۹۳۶. عبرت ها بسیار، عبرت گرفتن اندک

«ما أكثر العبر و أقل الاعتبار!»

چه فراوان است وسایل عبرت گرفتن و چه اندک است بهره برداری از این وسایل برای عبرت گیری. (۹۳۰)

۹۳۷. عبرت از گذشته

«من كتابه الى الحارث الهمداني -: صدق بما سلف من الحق، و اعتبر بما مضى من الدنيا ما بقي منها؛ فان بعضها يشبه بعضا، و آخرها لاحق باولها! و كلها حائل مفارق»

در نامه ای امام علیه السلام به حارث همدانی فرمودند: آنچه را قرآن از حوادث گذشته بیان داشته بپذیر و از گذشته ها برای آینده پند بگیر، زیرا دنیا (از نظر حوادث) گذشته و آینده، این گوشه و آن گوشه آن مثل هم است و پایان آن در ردیف گذشته ها در جریان است و همه دنیا در حال انتقال و جدایی است. (۹۳۱)

۹۳۸. رابطه حکمت و عبرت

«من تبينت له الحكمة عرف العبرة، و من عرف العبرة فكأنما كان في الاولين»

هر کس حکمت بر او ظاهر شود، عبرت را شناسد، و هر کس عبرت را شناسد، گویی از اولین روزگاران تاکنون بوده است. (۹۳۲)

۹۳۹. عبرت گرفتن از گذشته

«لو اعتبرت بما مضى حفظت ما بقى»

امام علیه السلام در نامه ای خطاب به معاویه فرمود: اگر از حوادث گذشته پند گرفته بودی، نسبت به آن چه باقی مانده است خود را حفظ می کردی. (۹۳۳)

۹۴۰. درس گرفتن از عبرت ها

«أتعظوا عباد الله بالعبر النوافع، و اعتبروا بالای السواطع، و ازدجروا بالنذر البوالغ»

ای بندگان خدا! از عبرت های نافع پند بگیرید و از آیات روشن الهی عبرت بیاندوزید و تهدیدهای رسا و بالغ ممنوعیت (از پلیدی ها) را بپذیرید. (۹۳۴)

۹۴۱. امام مایه عبرت

«قبل شهادته علیه السلام سبیل الوصیة: أنا بالامس صاحبکم، و أنا الیوم عبرة لکم، و غدا مفارقکم!»

امام علیه السلام پیش از شهادتش در بستر چنین فرمود: من دیروز در میان شما بودم و امروز مایه پند شما و فردا از میان شما خواهم رفت. (۹۳۵)

۹۴۲. آسایش در همسایگی خداوند

«أيها الناس! إنه من استنصح الله وفق، و من اتخذ قوله دليلاً هدى ﴿لَلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ فان

جار الله آمن، و عدوه خائف»

ای مردم! کسی که از خدا پند و خیر خویش را مسألت نماید، موفق گردد و هر کسی که کلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ کند، به آن طریقه ای که محکم تر و راست تر است

هدایت شود؛ زیرا کسی که به همسایگی خدا نایل گردد در امن و آسایش غوطه ور شود و کسی که با او از در خصومت درآید ترسان و هراسناک گردد. (۹۳۶)

۹۴۳. پند از جدایی

«اعتبروا بنزولکم منازل من کان قبلکم، و انقطاعکم عن أوصل أخوانکم»

عبرت بگیرید از این که در منزلگاه های اقوام و ملل پیش از خود فرود آمده اید و منزل کرده اید و عبرت بگیرید از این که از نزدیک ترین برادران خود منقطع خواهید گشت. (۹۳۷)

۹۴۴. پند از حوادث

«إن من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثالات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات»

کسی که از حوادث و پیامدهای بد آن خوب پند و نصیحت گیرد، تقوا و پرهیزگاری او از فرو رفتن در کارهای گنگ و مبهم باز می دارد. (۹۳۸)

۹۴۵. عبرت از آرامش ابدی

قبل شهادته عليه السلام: «ليعضكم هدوى، و خفوت أطراقى، و سکون أطرافى، فانه أوعظ

للمعتبرين من المنطق البليغ و القول المسموع.»

قبل از شهادتشان فرمودند: باشد که آرامش (ابدی) و از حرکت افتادن چشمان و سکون اعضای بدنم پندی برای شما باشد، زیرا موعظه این آرامش و بی اراده افتادن برای کسانی که بخواهند عبرت بگیرند از سخن و منطق رسا و گفتار شنیدنی مؤثرتر است. (۹۳۹)

۹۴۶. پذیرفتن پند

«أتعظوا بالعبر، و اعتبروا بالغير، و انتفعوا بالنذر»

پند پنددهندگان را بپذیرید و از دگرگونی های روزگار اندرز بگیرید و از ترسانندگان

قیامت بهره یاب باشید. (۹۴۰)

۹۴۷. فروغ واعظ

«أيها الناس! استصبحوا من شعلة مصباح واعظ متعظ، وامتاحوا من صفو عين قد روقت من الكدر»

ای مردم! از شعله چراغ و اعظی که خود وعظش را پذیرفته است فروغ بگیریید و از آب زلال چشمه ای بکشید که از تیرگی تصفیه شده باشد. (۹۴۱)

۹۴۸. پند خداوندی

«إن الله سبحانه لم يعظ أحدا بمثل هذا القرآن»

قطعی است که خداوند سبحان هیچ کسی را پندی مانند مواعظی که در قرآن آورده نداده است. (۹۴۲)

۹۴۹. هر مثلی دلیلی است

«اعقل ذلك فان المثل دليل على شبهه»

تعقل کن این پند را؛ زیرا هر مثلی دلیلی است برای مثل و شبیه خود. (۹۴۳)

۹۵۰. پند از عاقبت زندگی دیگران

«تعظوا فيها (أى فى الدنيا) بالذین قالوا: ﴿مَنْ أَشَدُّ مَنَا فُؤَةً﴾. حملوا إلى قبورهم فلا

یدعون رکباناً، و أنزلوا الاجداث فلا یدعون ضیفاناً»

پند بگیریید از (عاقبت زندگی) آنان که گفتند: (کیست از ما نیرومندتر) آنان به گورهای خود برده شدند، بدون این که در حالت سواری دعوت شوند و به قبرها فرود آمدند، بدون این که مهمان خوانده شوند. (۹۴۴)

۹۵۱. سنجیدن نفس ها

«اعلموا! إنه من لم يعن على نفسه حتى يكون له منها واعظ و زاجر؛ لم يكن له من غيرها

لا زاجر ولا واعظ»

بدانید هر کسی که به خود اهمیتی ندهد (یا به خود یاری نکند) که از نفس خود واعظ و مانعی (از آلودگی ها) داشته باشد، برای او از غیر نفسش نه مانعی خواهد بود و نه پند دهنده ای. (۹۴۵)

۹۵۲. نافرمانی و حسرت

«إن معصية الناصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسرة، و تعقب الندامة»

نافرمانی از دستور، پند دهنده مهربان و دانشمند باتجربه، باعث حسرت می شود و پیشیمانی به دنبال دارد. (۹۴۶)

۹۵۳. نفع از تجارت

«من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشيء من العظة، و أتاه التقصير من أمامه حتى يعرف ما أنكر، و ينكر ما عرف»

کسی که خداوند به وسیله آزمایش و تجارب، نفعی به او نرساند، از هیچ اندرزی سود نمی برد و نتیجه تقصیر او از پیش رویش برآید تا بشناسد آنچه را که انکار کرده بود و انکار کند آنچه را که شناخته بود. (۹۴۷)

۹۵۴. نگرش مؤمن به دنیا

«إنما ينظر المؤمن الى الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها بطن الاضطرار، و يسمع فيها بأذن المقت و الابغاض»

مؤمن به دنیا تنها به دیده عبرت می نگر و از روی ناچاری از آن قوت خود را بر می گیرد و با گوش خشم و نفرت به آن گوش می دهد. (۹۴۸)

۹۵۵. تعلیم خردمند

فی وصيته لابنه الحسن عليه السلام: «لا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت في ايلامه، فان العاقل يتعظ بالاداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب.»

در وصیت به پسرش حسن بن علی علیه السلام می فرمایند: هرگز از آن مردم مباش که پند به او سودی نمی دهد، مگر این که او را شدیداً به درد بیارود؛ زیرا خردمند با تعلیم و تربیت های سازنده پند می گیرد، در صورتی که حیوانات با زدن پند می پذیرند. ^(۹۴۹)

۹۵۶. پند گوی پندناپذیر

«لا تکن ممن... یبالغ فی الموعظه و لا یتعظ؛ فهو بالقول مدل، و من العمل مقل، ینافس فیما یفنی، و یسامح فیما یبقی، یری الغنم مغرماً و الغرم مغنماً»

از مردمی مباش که در پند دادن به مردم زیاده روی می کند، ولی خود پندی را نمی پذیرد او در گفتار بسیار گو و در عمل اندک کردار است. درباره آنچه که فانی است به رقابت می پردازد و درباره آنچه پایدار است سهل انگار است، غنیمت را ضرر و ضرر را غنیمت حساب می کند. ^(۹۵۰)

۹۵۷. پرده غرور

«بینکم و بن الموعظة حجاب من الغرة»

میان شما و موعظه پرده ای است از غرور و غفلت. ^(۹۵۱)

۹۵۸. ناشنوای حقیقی

«دعیتم إلى الأمر الواضح. فلا یصم عن ذلك الا اصم، و لا یعمی عن ذلك الا أعمی»

شما به یک امر روشن دعوت شده اید، پس ناشنوای حقیقی کسی است که ان نصایح را نشنود و نابینای واقعی کسی است که خود را از بینایی به آن حقایق تجربه شده و نصایح محروم بسازد. ^(۹۵۲)

۹۵۹. زنده کننده قلب

فی وصیته علیه السلام لابنه و هو یعظه: «أحی قلبك بالموعظة»

در وصیت به فرزندش (حسن بن علی علیه السلام) او را موعظه می کند، قلبت را با موعظه زنده بدار! ^(۹۵۳)

۹۶۰. پند با مردم

«انتفعوا ببيان الله، و اتعضوا بمواعظ الله، و اقبلوا نصيحة الله»

از بیان خداوندی بهره بردارید و مواعظ الهی را قبول کنید و خیر خواهی مقام ربوبی را

بپذیرید. (۹۵۴)

۹۶۱. ناصح دلسوز

«الاعتبار منذر ناصح»

پند گرفتن، بیم دهنده ای دلسوز است. (۹۵۵)

۹۶۲. دیده عبرت

«إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثالات حجزته التقوى عن تقحم الشبهات»

کسی که از زبان حوادث و مصیبت ها خوب پند بگیرد، پرهیزگاری او را از فرو رفتن در

کارهای مبهم باز می دارد. (۹۵۶)

۹۶۳. موفقیت و تجربه

«من التوفيق حفظ التحربة»

نگهداری تجربه بخشی از موفقیت است. (۹۵۷)

۹۶۴. پند از تجربه ها

«من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشئ من العظة»

آن که از گرفتاری ها و تجربه هایش سود نبرد از هیچ پندی سود نخواهد برد. (۹۵۸)

۹۶۵. بهره مندی از تجربه

«فان الشقي من حرم نفع ما أوتي من العقل و التجربة»

بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده محروم ماند. (۹۵۹)

۹۶۶. زبان بسته بهتر که گویا به شر

«الكلام في وثاقتك ما لم تتكلم به؛ فاذا تكلمت به صرت وثاقه، فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك وورقك: فرب كلمة سلبت نعمة وجلبت نقمة.»

سخن در گرو (در بند) توست، مادامی که آن را نگفته باشی، وقتی که آن سخن را ابراز کردی، تو در گرو آن خواهی بود. پس زبانت را محفوظ بدار، همان گونه که طلا و نقره ات را؛ زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را سلب کند و نعمتی را جلب نماید.^(۹۶۰)

۹۶۷. خیر خواه واقعی

«ربما نصح غير الناصح، و غش المستنصح»

بسا نصیحت گری که ناصح نیست و خیانت کند کسی که خیر خواه تلقی شده است.^(۹۶۱)

۹۶۸. جایگاه تذکر و پندگیری

«إن الدنيا... دار موعظة لمن اتعظ بها... ذكرتهم الدنيا فتذكروا، و حدثتهم فصدقوا، و وعظتهم فاتعظوا»

همانا دنیا جایگاه پندگیری است، برای کسی که از آن نصیحت پذیرفت، دنیا تذکر داد، آنان نیز یزیرفتند و سخن گفت، تصدیقش کردند و پند داد، آنان قبول کردند.^(۹۶۲)

۹۶۹. نگاه مؤمن به دنیا

«ينظر المؤمن الى الدنيا بعين الاعتبار، و يقاتل منها ببطن الاضطرار»

انسان با ایمان به این دنیا به چشم عبرت و تجربه می نگرد و از توشه به اندازه سیر شدن شکم یک مضطر بهره مند می گردد.^(۹۶۳)

۹۷۰. بهترین تجربه ها

«العقل حفظ التجارب، و خير ما جربت ما وعظك»

عقل، نگهداری تجربه ها است. بهترین تجربه ها آن است که به تو پند دهد.^(۹۶۴)

۹۷۱. آینه عبرت

«من أبصر بها بصرته، و من أبصر إليها أعمته»

هر که به وسیله دنیا نگاه کند (و ان را آینه عبرت سازد) دنیا بینا بینش گرداند و هر که به دنیا بنگرد (و جز آن نبیند) دنیا کورش سازد (و ورای آن را نبیند).^(۹۶۵)

۹۷۲. صدق گفتار دنیا

«حقاً أقول: ما الدنيا غرتك، و لكن بها اغتررت، و لقد كاشفتك العظائم، و آذنتك علی سواء، و لهی بما تعدك من نزول البلاء بجسمك و انقص فی قوتك، أصدق و اءوفی من اءن تكذبك، أو تغرك»

به حق می گویم، دنیا تو را فریب نداد، بلکه تو فریفته آن شدی، دنیا (مایه های) پند و عبرت را بر تو آشکار ساخت و عادلانه و منصفانه تو را آگاه و در وعده هایی که به تو می دهد، از قبیل بلای جسمانی و کم شدن نیرو و توانایی تو راستگوتر است و با وفادارتر از آن که به تو دروغ بگوید یا فریبت دهد.^(۹۶۶)

۹۷۳. سفارش امام علی^(علیه السلام) به فرزندش

(قال فی وصیته لابنه الحسن ^(علیه السلام)): «و امحض أخاك النصیحة، حسنة كانت أو قبیحة» (در وصیت به فرزندش امام حسن ^(علیه السلام) فرمود): نصیحت نیکت را برای برادرت مهیا ساز، خواه پند تو (تشویق به کار) نیک باشد یا (پرهیز از کار) بد.^(۹۶۷)

۹۷۴. عوامل عبرت آموز

«إن الامور اذا اشتبهت، اعتبر آخرها بأولها»

به راستی، کارها، چون مشتبه گردد و انسان در سود و زیان و آثار و نتایج آن، دچار ابهام و سرگردانی شود انجام آن با آغازش، سنجیده می گردد.^(۹۶۸)

بخش چهارم: وصف فقر

۹۷۵. مرگی بزرگ تر از مرگ حقیقی

«الفقر الموت الاكبر»

فقر و بی چیزی مرگی است بزرگ تر از مرگ حقیقی! (۹۶۹)

۹۷۶. خوشا به حال فقیران!

و قال ﷺ في صفة الانبياء: «و إن شئت ثنيت بموسى كلیم الله ﷺ حيث يقول: ﴿رَبِّ

إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ والله ما سأله الا خبزاً يأكله!»

امام در صفت پیامبران ﷺ این گونه فرمودن: اگر بخواهی دومین مثل موسی کلیم الله

ﷺ را بیاورم، آنگاه که عرض کرد: خداوند! به آن خیری که برای من فرستادی محتاجم،

سوگند به خدا، او از خدا، جز نانی که بخورد چیزی سوال نکرده بود! (۹۷۰)

۹۷۷. غربت در وطن

«الفقر في الوطن غربة»

فقر و بی چیزی در وطن به منزله غربت است. (۹۷۱)

۹۷۸. معنای فقر

«لا فقر كالجهل»

هیچ نیازمندی و احتیاجی مانند جهل نیست. (۹۷۲)

۹۷۹. بزرگ ترین فقر

«أكبر القرحمق»

بزرگ ترین بینوایی ها و نیازمندی ها، حمق و نادانی است. (۹۷۳)

۹۸۰. نتیجه سلامت تن

«إلا وإن من البلاء الفاقة، وأشد من الفاقة مرض البدن، وأشد من مرض البدن مرض القلب. إلا وإن من النعم سعة المال. وإفضل من سعة المال سعة البدن، وأفضل من صحة البدن تقوى القلب»

آگاه باشید نداری از جمله بلاهاست و سخت تر از آن بیماری تن است و از آن سخت تر، بیماری دل است. بدانید که تقوای دل، از سلامتی بدن است. ^(۹۷۴)

۹۸۱. زیور فقر

«العفاف زينة الفقر.»

پاکدامین و عزت نفس، موجب زیبایی فقر است. ^(۹۷۵)

۹۸۲. باعث بی دینی

«عنه عليه السلام لابنه محمد بن الحنفية - يا بني! إني أخاف عليك الفقر فاستعد بالله منه، فان

الفقر منقصة للدين! مدهشة للعقل، داعية للمقت.»

به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: فرزند عزیزم! برای تو از فقر می ترسم، زیرا فقر عامل کاهش دین است و عقل را به دهشت می اندازد و باعث دشمنی می گردد. ^(۹۷۶)

۹۸۳. فقر زیرکان

«الفقر يخرس الفطن عن حجته، والمقل غريب في بلدته»

فقر، زیرک را از بیان دلیل خود باز می دارد و بیچاره در شهر خود غریب است. ^(۹۷۷)

۹۸۴. او فقیر نیست!

«لا يقع اسم الا ستضعاف على من الحجة فسمعتها أذنه ووعاها قلبه.»

عنوان استضعاف (قصور حجت شناسی) بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را

شنیده و قلبش آن را دریافته است صدق نمی کند. ^(۹۷۸)

۹۸۵. نیازمندی بلاست!

«إلا وإن من البلاء الفاقة، وأشد من الفاقة مرض البدن، وأشد من مرض آلبدن مرض

القلب»

آگاه باشید! نیازمندی بلاست و سخت تر از آن بیماری تن است و از آن بدتر بیماری

قلب است. (۹۷۹)

۹۸۶. توانگری و فقر حقیقی

«الغنی و الفقر بعد العرض علی الله»

توانگری و بینوایی بعد از عرضه (اعمال) بر خدا معلوم می شود. (۹۸۰)

بخش پنجم: وصف دنیا و دنیاطلبان

۹۸۷. شگفت از آباد کننده دنیا

«عجبت لمن أنكر النشاء الاخرى، و هو يرى اذشأة الاولى، و عجت لعامردار الفناء و

تارك دار البقاء»

در شگفتم از کسی که ورود به جهان دیگر را انکار می کند، در حالی که ورود به جهان نخست را می نگرد و در شگفتم از آباد کننده این جهان ناپایدار و رها کننده آن سرای جاویدان. (۹۸۱)

۹۸۸. علت هلاکت گذشتگان

«إنما هلك من كان قبلکم بطول آماهم و تغیب آجالهم»

پیشینیان شما، در حقیقت به سبب درازی آرزوها و از یاد بردن اجل هایشان به هلاکت افتادند. (۹۸۲)

۹۸۹. از علاقه دنیا بکاهید!

«و من کلام له عليه السلام کان کثیرا ما ینادی به أصحابه: تجهزوا، رحمکم الله، فقد نودی فیکم بالرحیل، و أقلوا العرجة علی الدنیا، و انقلبوا بصالح ما بحضر تکم من الزاد، فان أمامکم عقبه کوودا، و منازل مخوفة مهول لا بد من الورد علیها، و الوقوف عندها، و اعلموا إن ملاحظ المنیته نحوکم دانیة، و کانکم بمخالبها و قد نشبت فیکم، و قد دهمتکم فیها مفضعات الامور، و معضلات المحذور. فقطعوا علائق الدنیا و استظفروا بزاد التقوی»

کلامی است از امیرالمومنین علی عليه السلام که در بسیاری از اوقات به صدای بلند، با آن

سخن، به اصحاب خود خطاب می فرمود:

خدا شما را رحمت کند، آماده شوید؟ پس به تحقیق، ندای کوچ کردن (از این دنیا) به شما داده شده است. اعتماد و علاقه خویش را نسبت به ماندن در دنیا کم کنید و با توشه ای مناسب و پسندیده که در اختیار دارید، از دنیا به آخرت منتقل شوید! پس بی گمان در برابر

شما گردنه ای است که بالا رفتن از آن دشوار است و در راهتان منزل هایی است ترس آور و هولناک که انسان از وارد شدن و توقف در آن ها ناگزیر است.

پس بدانید که دیگانت مرگ (یا نگاه کردن آن از گوشه چشم به شما) به طرف شما نزدیک است، گویی شما در جنگال های آن هستید که به راستی آن جنگال ها به تانتان فرو رفته است و به تحقیق در مرگ، سختی های طاقت فرسا و دشواری هایی که از آن بیمناک و در حذر هستید، شما را فرا گرفته است. پس علاقه و وابستگی های خود را از دنیا قطع کنید و توشه تقوی را پشتیبان خود قرار دهید و از آن یاری جوید. (۹۸۳)

۹۹۰. برای آخرت آفریده شده ای نه دنیا

فی وصیته للحسن علیه السلام: و اعلم یا بنی! إنک إنما خلقت للآخرة لا للدنيا وللبقاء لا للموت لا للحياة، و إنک فی قلعة ودار بلغة و طریق إلى الآخرة و إنک طرید الموت الذی لا ینجو منه هاربه، ولا یفوته طالبه، و لا بد إنه مدرکه»

از سفارش امام علی علیه السلام به فرزندش حضرت حسن علیه السلام بدان پسر! تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا، برای مردن نه برای زیستن، تو در منزل کوچ هستی که رهگذری است به سوی آخرت. به راستی که مرگ در پی توست و فرار کننده از مرگ را رهایی نیست و از دست جوینده خود ره در نمی رود و سرانجام او را می گیرد. (۹۸۴)

۹۹۱. اندازه هر چیز

«جعل لك شیء قدرًا، و لكل قدر أجلا، و لك أجل کتابا»

(خداوند متعال) برای هر چیزی اندازه ای و برای اندازه ای پایانی و برای هر پایانی، حساب و کتابی قرار داده است. (۹۸۵)

۹۹۲. دنیا انسان را غافل می کند

«کأنکم من الموت فی غمرة، و من الذهول فی سكرة»

گویی در حال احتضار هستید و گویی در اثر غفلت، از خود بی خود می باشید. (۹۸۶)

۹۹۳. شخص آگاه تو را آگاه می کند

«الحذر الحذر أيها المستمع! والجد الجد أيها الغافل! ﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾»

هشدار هشدار! ای شنونده! بکوش! بکوش! ای بی خبر! (هیچ کس مانند شخص آگاه، تو

و خبردار نمی کند.) (۹۸۷)

۹۹۴. یکی بودن خداوند مرگ و زندگی

من وصایاه لا بنه الحسن عليه السلام: «واعلم إن ملك الموت هو مالك الحياة، وإن الخالق هو

الممیت، وإن المفی هو المعید»

امیرمؤمنان عليه السلام در سفارش به فرزند بزرگوارش حسن عليه السلام می فرماید: بدان که خداوند

مرگ، همان خداوند زندگی است و آن که می آفریند، هموست که می میراند و آن که نابود

می کند همو که باز می گرداند. (۹۸۸)

۹۹۵. کارهای بیهوده

«من الغناء إن المرء يجمع ما لا يأكل، ويبنى ما لا يسكن، ثم يخرج إلى الله تعالى لا مالا

حمل، ولا بنا نقل»

یکی از رنج ها این است که انسان چیزی را فراهم آورد که نمی خورد و بنایی بسازد که

در آن سکونت نمی کند و سپس به جانب خدای تعالی می رود در حالی که نه مالی با خود

می برد و نه ساختمانی منتقل می کند! (۹۸۹)

۹۹۶. خسر الدنيا و الاخرة

«فانظر يا شريح! لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالك، أو نقدت الثمن من غير

حلالك! فإذا اعنت قد خسرت دار الدنيا ودار الاخرة!»

امام علی عليه السلام خطاب به قاضی خود، شریح بن حارث فرمود: توجه کن ای شریح! مبادا

این خانه را جز از مال خودت خریده باشی یا بهای آن را جز از مال حلال داده باشی، در

غیر این صورت هم در دنیا و هم در سرای آخرت زیان کرده ای (۹۹۰)

۹۹۷. دنیا فانی است

«إن الدنيا منقطعه عنك، والآخره قریبة منك»

همانا دنیا از تو جدا شدنی و آخرت به تو نزدیک است. (۹۹۱)

۹۹۸. فریب دنیا را مخورید!

«أولى الابصار والاسماع، والعافية، والمتاع، هل من مناص او خلاص، إن معاذ أو ملاذ، أو

فرار أو محار، أم لا؟! (فانی تو فکون) أم أين تصرفون؟! أم بماذا تغترون!؟»

هان! ای صاحبان دیدگان بینا گوش های شنوا و ای برخورداران از تندرستی و مال و

متاع! آیا جای گریزی یا راه نجاتی یا پناهگاهی یا تکیه گاهی یا راه فراری و یا طریق

بازگشتی هست یا نیست؟ پس، به کجا باز می گردید؟ یا کجا می روید؟ یا فریب چه چیز را

می خورید؟ (۹۹۲)

۹۹۹. سرای گذر

«أيها الناس! انما الدنيا دار مجاز والآخره دار قرار، فخذوا من ممرکم لمقرکم»

ای مردم! دنیا سرای گذر است و آخرت جای ماندن، پس از گذرگاه خود برای جای

باش خود (توشه) بگیرید. (۹۹۳)

۱۰۰۰. ایام عمر خود را دریاب!

«فاستدرکوا بقية أيامکم، و اصبروا لها أنفسکم؛ فانها قليل في كثير الايام التي تكون

منکم فيها الغفلة و التشاغل عن الموعظة»

باقی مانده ایام عمر خود را دریابید و جان های خود را برای آن ها شکبیا سازید؛ زیرا

این چند روزه در مقابل روزهای بسیاری که در غفلت و روی گردانی از پند و اندرز

گذرانیده اید است. (۹۹۴)

۱۰۰۱. عزت ناپایدار دنیا

«أوصيكم بالرفض لهذه الدنيا التاركة لكم، وإن لم تحبوا تركها... فلا تنافسوا في عز الدنيا
وفخرها... فاعن عزها وفخرها إلى انقطاع»

شما ره به رها کردن این دنیا توصیه می کنم، دنیایی که شما را رها می کند هر چند رها
کردن آن را دوست نداشته باشید... پس، در عزت دنیا و افتخارات آن رقابت نکنید، زیرا
عزت و افتخارات دنیا از بین رفتنی است. (۹۹۵)

۱۰۰۲. مشمولین رحمت حق

«رحم الله امرا سمع حكما فوعى... اغتتم المهمل، وبادر الاجل، و تزود من العمل»
رحمت خدا بر آن کس (بنده ای) که سخن حکیمانه ای را شنید و پذیرا شد،... مهلت
عمر را غنیمت شمرد و بر مرگ پیشی گرفت و از عمل توشه بر گرفت. (۹۹۶)

۱۰۰۳. دنیا را برنگزین!

«ألستم في مساكن من كان قبلكم أطول أعمارا، و ابقى آثارا... ثم ظعنوا عنها بغير زاد
مبلغ و لا ظهر قاطع. فهل بلغكم إن الدنيا سخت لهم نفسا بقدية... و هل زودتهم الا السغب..
أفهدة توثرون»

آیا شما در جاهای همان کسانی نیستید که پیش از شما بودند و عمرشان درازتر و
آثارشان پاینده تر... بود و سپس بی هیچ توشه ای که آن ها را به مقصد رساند و بی هیچ
مرکبی که راه را درنورد کوچ کردند؟ آیا شنیده اید که دنیا خود را فدای آنان کند؟... و آیا
جز گرسنگی توشه ای به آنان داد؟... آیا چنین دنیایی را بر می گزینید؟ (۹۹۷)

۱۰۰۴. مذمت دنیا

«قال ﷺ في ذم الدنيا أقرب دار من سخط الله، و أبعدها من رضوان الله!»
(در مذمت دنیا فرمود): دنیا نزدیک ترین منزل به سخط خداوند و دورترین آن از
رضای اوست. (۹۹۸)

۱۰۰۵. تعجب از این گوش!

«كيف يراعى النبأ من اصمته الصيحة»

آن گوشی که فریاد را نشینده است، چگونه صدای آهسته را می شنود. (۹۹۹)

۱۰۰۶. آسایش آخرت

«إنما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیت، فاموا منزلا خصیبا و جنابا مریعا، فحتملوا و عثاء الطريق، و فراق الصدیق، و خشونة اسفر، و جشوبة المطعم، لیأثا سعة دراهم، و منزل قرار هم»

داستان آن کس که دنیا را آزموده همچون حکایت گروه مسافرانی است که فرود آمدن در منزلی خشک و بی آب و علف را خوش ندارند و برآند تا به جایی پر نعمت و سر سبز خرم فرود آیند. بنابراین دشورای راه و فراق یار و سختی سفر و ناگواری خوراک را تحمل می کنند تا به سرای دلباز و منزل آسوده خود درآیند. (۱۰۰۰)

۱۰۰۷. مذمت دنیا

«قال عليه السلام و قد سمع رجلا یذم الدنيا: أیها الذام للدنيا، المغتر بغرورها، المخدوع با باطيلها! أتغتر بالدنيا ثم تدمها؟»

امام عليه السلام به کسی که از دنیا نکوهش می کرد فرمود: ای که از دنیا مذمت می کنی در حالی که گرفتار غرور آن شده و فریفته باطل های آن گردیده ای! آیا تو خود مغرور دنیایی و بعد مذمت آن را می کنی! (۱۰۰۱)

۱۰۰۸. روزگار آرزو

«إلا و إنکم فی أيام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی أيام أمله قبل حضور أجله فقد نفعه عمله، و لم یضره أجله و من قصر فی أيام أمله قبل حضور أجله، فقد خسر. عمله، و ضره أجله»

آگاه باشید! که در روزگار هستید که مرگ در پی آن است، پس هر که در روزگار آرزو و پیش از سرآمدن مهلت، به کار نیک پردازد، کارهایش به او سود می بخشد و از فرا رسیدن مرگ زیان نخواهد دید و هر کس در روزگار آرزو قبل از سر آمدن مهلت در ان

جام کار نیک کوتاهی کند، کارهایش زیان بخش و از فرا رسیدن مرگ زیان خواهد دید.
(۱۰۰۲)

۱۰۰۹. آرزو در دنیا

«من جری فی عنان أمله عثر باجله»

هر که با آرزو هم عنان شود به مرگ و نابودی رسد. (۱۰۰۳)

۱۰۱۰. توصیف دنیا خواهان

«فی صفة أهل الدنيا: نعم معقلة، وأخرى مهملة، قد أضلت عقولها، وركبت مجهولها»

امام علی علیه السلام در توصیف دنیا خواهان می فرماید: چونان حیواناتی هستند برخی بسته و

برخی رها، که خردهایشان را از دست داده اند و بیراهه می روند. (۱۰۰۴)

۱۰۱۱. زاد و توشه اخروی

«إنما الدنيا منتهى بصر الأعمى، لا يبصر مما ورأها شيئاً، والبصير ينفذها بصره، ويعلم إن

الدار ورأها. فالبصير منها شاخص، والأعمى إليها شاخص، والبصير منها متزود، والأعمى لها

متزود»

دنیا نهایت دید کوردلان است، آنچه در پشت آن است نمی بیند (و توجه به آخرت

ندارد) اما فرد بینا، دیدش در آن نفوذ می کند و می داند که آخرت در ورای آن است. پس

کسی که چشم دلش باز است، در دنیا آماده کوچ است، اما کور دل، چشمش را به آن دوخته

است. با این بیان افراد بینا از دنیا برای خود زاد و توشه بر می گیرند و کوردلان برای دنیا

زاد و توشه می اندوزند. (۱۰۰۵)

۱۰۱۲. لذت سیری ناپذیر

«علموا! إنه ليس من شيء إلا ويكاد صاحبه يشبع منه ويمله إلا الحياة فإنه لا يجد في

الموت راحة. وإنما ذلك بمنزلة الحكمة التي هي حياة للقلب الميت، وبصر للعين العمياء. وسمع

للأذن الصماء، وری للظلمان، وفيها الغنى كله والسلامة»

بدانید که هیچ چیز نیست مگر این که دارنده اش از آن سیر و دلزده می شود، به جز زندگی، زیرا او (شخص دنیا پرست) در مرگ آسایشی برای خود نمی یابد و آن به منزله حکمت است، حکمتی که موجب حیات دل مرده و بینایی چشم کور و شنوایی گوش کر و سیرابی شخص تشنه می باشد و بی نیازی کامل و سلامت در آن است. (۱۰۰۶)

۱۰۱۳. فریبندگی دنیا

«مثل من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب فنبا بهم إلى منزل جدیب، فلیس شیء أكره اليهم ولا أفضع عندهم من مفارقة ما كانوا فيه إلى ما يهجمون عليه، و یصیرون إلیه»
حکایت کسی که فریفته این جهان شده، حکایت گروهی است که در منزلی پر نعمت و سرسبز باشند و نخواهند به منزلی خشک و قحطی زده روند. برای اینان چیزی ناخوش تر و سخت تر از این نیست که از جای خرم و پر نعمت خود جدا شوند و ناگهان به جایی آن چنان بی نعمت و خشک فرو آیند. (۱۰۰۷)

۱۰۱۴. زندگی مذموم دنیا

«دار بالبلاء محفوفة، و بالغدر معروفة.. أحوال مختلفة، و تارات متصرقة، العیش فیها مذموم، و الامان منها معدوم»
دنیا سرابی است پیچیده در بلاها و به بی وفایی و خیانت معروف.. احوالش مختلف و حالاتش گذرا، زندگی در آن مذموم و امنیت در آن وجود ندارد. (۱۰۰۸)

۱۰۱۵. تجارت بی سود

«لبئس المتجرءن تری الدنيا لنفسك ثمنا، و مما لك عند الله عوضا!..»
تجارت بدی است که انسان دنیا را بهای خویشتن ببیند و به جای نعمت ها و رضایت پروردگار در آخرت، زندگی این جهان را برگزیند. (۱۰۰۹)

۱۰۱۶. ناپایداری دنیا

«(یا بنی! اعلم) إن الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه من النعماء، والابتلاء و الجزاء في المعدد أو ما شاء مما لا تعلم، فان أشكل عليك شئ من ذلك فاحمله على جهالتك، فنك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت»

(ای فرزندم! بدان) دنیا پایدار نباشد جز بر پایه نعمت هایی که خداوند در آن مقرر داشته و یا بر بنیاد گرفتاری و پاداش در آخرت، و یا آن چه او بخواهد و تو نمی دانی، بنابراین اگر چیزی بر تو مشکل آید آن را بر نادانی خود حمل کن؛ زیرا تو در آن آغاز آفریدنت نادان بودی، سپس دانا شدی. (۱۰۱۰)

۱۰۱۷. شادمانی همراه اندوه

«(الدنيا) سرورها مشوب بالحزن.»

دنیا شادمانی اش، آمیخته با اندوه است. (۱۰۱۱)

۱۰۱۸. دگرگونی احوال دنیا

«في صفة الدنيا: حالها انتقال، و وطاتها زلزال، و عزها ذل، وجدها هزل، و علوها سفل»

در وصف دنیا می فرماید: دنیا کارش دگرگون شدن و جابه جایی است و جایگاهش لرزان و عزتش خواری و کارهای حدی اش شوخی و بلندی اش پستی. (۱۰۱۲)

۱۰۱۹. سیری ناپذیری آزمند

«إن الدنيا مشغلة عن غيرها، و لم يصب صاحبها منها شيئا الا فتحت له حرصا عليها، و

لهجا بها و لن يستغنى صاحبها بما نال فيها عما لم يبلغه منها.»

همانا دنیا آدمی را به کلی سرگرم خود می سازد و دنیاپرست به چیزی از آن نرسد، مگر آن که باب حرص و شیفتگی به آن بر رویش گشوده و به آن چه از این دنیا دست یافته بسنده نمی کند تا در پی چیزی که به دست نیامده است نرود. (۱۰۱۳)

۱۰۲۰. سرای رنج و فنا

«ما اصف من دار أولها عناء و آخرها فناء! في حلالها حساب، و في حرامها عقاب»

چه بگویم در وصف سرایی که آغازش رنج است و فرجامش نیستی! حلال آن حساب و کتاب دارد و حرامش کیفر. ^(۱۰۱۴)

۱۰۲۱. بر حذر باشید از تمایل به دنیا!

«یا أسرى الرغبة اقصروا فان المعرج على الدنيا لا يروعه منها إلا صريف أنياب الحدثان»

ای اسیران تمایل! باز ایستید، هر که بر دنیا چرخید جز طنین صوت نیش گزنده حوادث او را به خود نیاورد و به هراس نیفکند. ^(۱۰۱۵)

۱۰۲۲. سربلندی دنیوی

«لا تنافسوا في عز الدنيا و فخرها... فان عزها و فخرها إلى انقطاع»

برای سربلندی و افتخار دنیا، به رقابت برنخیزید؛ زیرا عزت و افتخارات آن در حال انقطاع و از بین رفتن است. ^(۱۰۱۶)

۱۰۲۳. احوال متغیر دنیا

«الدهر يومان: يوم لك عليك؛ فاذا كان لك فلا تبطروا اذا كان عليك فاصبر!»

روزگار برای تو دو روز است: روزی که به سود توست و روزی که به زیان تو، پس آن روز که به سود توست، خوشگذرانی را از حد مگذران، و زمانی که به زیان توست و تهیدست گشتی، صابر و شکیب باش. ^(۱۰۱۷)

۱۰۲۴. دولت مستضعفان

«لتعطفن الدنيا علينا بعد شما عطف الضروس على ولدها، و تلا عقيب ذلك: و نريد ان

نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين»

دنیا پس از تمرد و چموشی به سوی ما برمی گردد، همان گونه که ماده شتری به سوی فرزندش، و پس از جمله مزبور این آیه را تلاوت فرمود: و ما می خواهیم به آنان که در روی زمینی مستضعف شده اند، احسان نماییم....

۱۰۲۵. کلید رنج و بلا ^(۱۰۱۸)

«الرغبة مفتاح النصب و مطية التعب»

رغبت به دنیا، کلید رنج و بلا، و وسیله خستگی و ناراحتی است. (۱۰۱۹)

۱۰۲۶. خستگی و رنج روزگار

«الدهر یخلق الابدان، و یجدد الامل، و یقرب المنیة، و یباعد الامنیة؛ من ظفر به نصب، و

من فاته تعب»

روزگار، بدن ها را کهنه و آرزوها را نو و مرگ را نزدیک و خواسته ها را درو می سازد،

کسی که به آن دست یابد، خسته گردد و آن که به آن نرسد، رنج برد. (۱۰۲۰)

۱۰۲۷. عمل نادانان

«الركون الى الدنيا مع ما تعاین منها جهل»

تکیه بر دنیا زدن با آن چه که با چشم خود می نگری نانی است. (۱۰۲۱)

۱۰۲۸. از پستی دنیا

«من هوان الدنيا على الله، إنه لا يعصى الا فيها، ولا ينال ما عنده الا بتركها»

از پستی دنیا است که خداوند جز در آن نافرمانی نشود و بدانچه در مائده لطف اوست

نتوان رسید مگر بر ترک آن. (۱۰۲۲)

۱۰۲۹. آفت دلپستی به دنیا

«من لهج قلبه بحب الدنيا التاط قلبه منها بثلاث: هم لا یغبه، و حرص لا یترکه، و اعمل لا

یدرکه»

هر که دل به دنیا بندد به سه چیز دلپسته گردد: اندوهی دائم، حرصی که او را وا نهد و

آرزویی که به آن نخواهد رسید. (۱۰۲۳)

۱۰۳۰. رو آوردن دنیا به انسان

«إذا أقبلت الدنيا على أحد أعارته محاسن غيره، و إذا أدبرت عنه سلبته محاسن نفسه»

هرگاه دنیا به کسی رو کند، نیکی های دیگران را برایش عاریه آورد و هنگامی که پشت کند، نیکی های خودش را هم از او سلب می نماید. (۱۰۲۴)

۱۰۳۱. جرعه های سختی

«مع كل جرعه شرق، و في كل أكلة غصص!»

همراه هر جرعه آبی (از زندگی) گلوگیرشدنی است و با هر لقمه ای استخوانی. (۱۰۲۵)

۱۰۳۲. غفلت اهل دنیا

«أهل الدنيا كركب يساربهم وهم نيام»

اهل دنیا همچون سوارانی هستند که آن ها را می برند و آنان در خواب اند. (۱۰۲۶)

۱۰۳۳. دنیای زهر آلود

«مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها، و السم الناقع في جوفها، يهوى اليها الغر الجاهل، و

يحذرهما دواللب العاقل!»

دنیا همانند مار است: لمس کردن آن، نرم و ملایم است، اما درونش از زهر آکنده است،

لذا فریب خورده نادان به آن میل می کند و هوشیار عاقل از آن حذر می کند. (۱۰۲۷)

۱۰۳۴. دنیا در نظر دوستان و دشمنان خدا

«لم يصفها الله تعالى لاوليائه، ولم يرضن بها على أعدائه»

خداوند متعال این دنیا را برای اولیاء خود صاف (و بدون مشکلات) مقرر نفرموده و برای

دشمنانش امساک از آن ننموده است. (۱۰۲۸)

۱۰۳۵. پاداش برای اولیاء عذاب برای دشمنان

«لم يرضها ثوابا لاوليائه، و لا عقابا لأعدائه»

خداوند به این دنیا به عنوان پاداش برای اولیاء خود و عذابی برای دشمنان خود راضی

نشده است. (۱۰۲۹)

۱۰۳۶. دنیای نیرنگباز

«فاحذروا الدنيا فانها غدارَةٌ عرارةٌ خدوعٌ»

از رزق و برق دنیا بر حذر باشید که غدار و گول زننده و نیز نگباز است. (۱۰۳۰)

۱۰۳۷. سرای خشم خدا

«أقرب دار من سخط الله، و ابعدها من رضوان الله. فغضوا عنكم - عباد الله - غمومها

و اشغالها لما قد أيقنتم به من فراقها و تصرف حالاتها»

دنیا نزدیک ترین سرای است به خشم خدا و دورترین سرای از خشنودی خدا. پس ای بندگان خدا! از گرفتاری ها و اندوه های آن چشم فرو پوشید، چون از جدایی و دگرگونی های آن نیک آگاهید. (۱۰۳۱)

۱۰۳۸. تصاحب دنیا و آخرت با هم

«الناس في الدنيا عاملان: عامل عمل في الدنيا للدنيا؛ قد شغلته دنياه عن آخرته، يخشي - علي من يخلفه الفقر و ياءمنه علي نفسه فيفني عمره في منفعة غيره، و عامل عمل في الدنيا لما بعدها، فجاءه الذي به من الدينا بغير عمل، فاءحرز الحظين معا، و ملك الدارين جميعا، فاءصبح وجيها عند الله، لا يسأل الله حاجة فيمنعه»

مردم در دنیا دو گروه اند: گروهی تا آن جا برای دنیا عمل می کنند که دنیا آن ها را از آخرتشان باز می دارد که می ترسند بازماندگان شان فقیر گردند و خود را (از فقر معنوی اخروی) در امان می دانند، لذا عمر خود را برای سود دیگران تباه می کنند و گورهی دیگر در دنیا برای آخرت عمل می کنند، اما سهم آن ها از دنیا، بدون کار به آن ها می رسد، پس آن ها بهره دنیا و آخرت را با هم می برند و هر دو سرا را با هم تصاحب می کنند در درگاه خداوند آبرومند خواهند بود، در نتیجه هر حاجتی را از خدا بخواهند خداوند از آنها دریغ نیم دارد. (۱۰۳۲)

۱۰۳۹. کلید رنج و بلا

«من اقتصر علي بلغة الكفاف فقد انتظم الراحة، و تبوا خفض الدعة و الرغبة مفتاح

النصب، و مطية التعب»

هر کسی که به اندازه معاش اکتفا کند، به آسایش و راحتی دست یافته و وسعت و آرامش را به دست آورده است، دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب سختی است. (۱۰۳۳)

۱۰۴۰. توانگری و نیازمندی دنیا

«من استغنی فیها فتن، و من افتقر فیها حزن»

هر که در دنیا توانگر شد، به فتنه افتاد و هر کس نیازمند شد، به اندوه گرفتار آمد. (۱۰۳۴)

۱۰۴۱. اعراض از دنیا

«أوصیکم بالرفض لهذه الدنيا التارکة لکم، و إن لم تحبوا ترکها»

شما را به اعراض از این دنیا توصیه می‌کنم که شما را رها خواهد ساخت، اگر چه شما جدایی از آن را دوست ندارید. (۱۰۳۵)

۱۰۴۲. نفع دنیوی

«لا یترک الناس شیئا من أمر دینهم لاستصلاح دنیاهم الا فتح الله علیهم ما هو اضر منه»

مردم چیزی از امور دینشان را برای نفع دنیایشان ترک نمی‌کنند، مگر آن که خداوند زیانبارتر از آن را به رویشان خواهد گشود. (۱۰۳۶)

۱۰۴۳. جایگاه نزول وحی

«مهبط وحی الله، و متجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمة و رجوا فیها الجنة»

دنیا جایگاه نزول وحی خداوند و تجارتگاه اولیاء الله است. انسان‌های خردمند و عارف رحمت خداوندی را در این دنیا اندوختند و بهشت را از آنان سود بردند. (۱۰۳۷)

۱۰۴۴. پرهیز از دل بستگی به دنیا

«کان لی فیما مضی اخ فی الله و کان یعظمه فی عینی صغر الدنيا فی عینه»

در گذشته برادری دینی داشتم که ناچیزی دنیا در نگاهش، او را در نظرم بزرگ کرده بود. (۱۰۳۸)

۱۰۴۵. مهرورزی با دنیا

«إقبلوا على جيفة قد افتضحوا بأكلها، واصلحوا على حبها»

به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند و بر سر دوستی و عشق به آن با یکدیگر سازش کردند. (۱۰۳۹)

۱۰۴۶. وصف دنیا از دیدگاه امام علیه السلام

قال له علیه السلام رجل: صف لنا الدنيا!

فقال علیه السلام: «ما أصف من دار أولها عناء، وآخرها فناء! في حلالها حساب، و فحرامها

عقاب. من استغنى فيها فتن، و من افتقر فيها حزن.»

شخصی به امام علیه السلام گفت: دنیا را برایم وصف کن!

فرمود: چگونه برایت توصیف کنم منزلی را که آغازش سختی و پایانش فنا و نیستی

است، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است، سالمش در امان و بیمارش پشیمان

است، ثروتمندش فریب خورده و فقیر و تهیدستش غمگین گردد. (۱۰۴۰)

۱۰۴۷. لغزشگاه های دنیا

«من وطى دحضك زلق، و من ركب لججك غرق، و من ازور عن حباثك وفق»

هیئات! هر کس که به لغزشگاه تو (دنیا) قدم گذاشت لغزید و هر کس که به دریاهی تو

فرو رفت غرق گشت و هر کس که از تو رها شد، توفیق یافت. (۱۰۴۱)

۱۰۴۸. مهمانی موقت

«إنکم - و ما تأملون من هذه الدنيا - أثویاء موجلون»

همانا شما و آرزوهای شما در این دنیا، میهمانانی موقت هستید. (۱۰۴۲)

۱۰۴۹. مقاسه بهره دنیوی و اخروی

«ما المغرور الذى ظفر من الدنيا باعلى همته كالآخر الذى ظفر من الآخرة بادنئ سهمته»

شخص فریب خورده ای که با عالی ترین همتش بر دنیا پیروز شده است، مانند کسی

دیگری نیست که از آخرت به مقدران نصیب خود دست یافته است. (۱۰۴۳)

۱۰۵۰. دنیای بی وفا

«ألستم في مساكن من كان قبلكم أطول أعمارا، و أبقى أثارا... تعبدوا للدنيا أي تعبد، و آثروها أي ايثار. ثم ظعنوا عنها بغير زاد مبلغ و لا ظهر قاطع.»
آیا شما در جای گذشتگان خود به سر نمی برید؟ که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان بادوام تر بود؟ دنیا را چگونه پرستیدند و آن را چگونه بر خود گزیدند؟ سپس از آن رخت بر بستند و رفتند، بی توشه ای که آنان را برای رسیدن به منزلگاه کفایت کند و بی مرکبی که آن ها را به منزلشان (۱۰۴۴) برساند.

۱۰۵۱. دنیا اینگونه نیکوست!

«لنعم دار من لم يرض بها دارا، و محل من لم يوطنها محلا!»
دنیا چه سرای نیکویی است برای کسی که آن را خانه (همیشگی) خویش نداند و چه جایگاه خوبی است برای کسی که آن را وطن خود قرار ندهد. (۱۰۴۵)

۱۰۵۲. شادی و اندوهگینی

«ما بالكم تفرحون باليسير من الدنيا تدركونه، و لا يحزنكم الكثير من الاخزة
تحرمونه؟!»

چه شده به شما که از اندکی از دنیا که می یابید شادمان می شوید، ولی بسیاری از آخرت که از آن محروم می گردید شما را اندوهگین نمی سازد؟! (۱۰۴۶)

۱۰۵۳. خیر در دنیا برای دو کس

«لا خير في الدنيا الا لرجلين: رجل أذنب ذنوبا فهو يتداركها بالتوبة و رجل يسارع في
الخيرات»

در دنیا خیری نیست مگر برای دو نفر: کسی که گناه کرده و با تو به جبران می کند و کسی که با سرعت به سوی کارهای خیر می شتابد (۱۰۴۷)

۱۰۵۴. تلاش دنیا برای آخرت

«عليكم بالجد والاجتهاد والتأهب والاستعداد، والتزود في منزل الزاد. ولا تعرنكم الحياة الدنيا كما غرت من كان قبلكم من الامم الماضية، والقرون الخالية»
بر شما باد به تلاش و سخت کوشی و مهیا شدن و آماده گشتن و توشه برداشتن از سرای توشه (دنیا مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، چنان که ملت های گذشته و اقوام پیشین را فریفت. (۱۰۴۸)

۱۰۵۵. سرای جنگ و هلاکت

«دار حرب و سلب و نهب و عطب اءهلها علی ساق و سیاق، ولحاق و فراق. قد تحیرت مذاهبها»
دنیا سریا جنگ و تاراج و خرابی و هلاکت است. مردمش آماده رفتن و یا رفتنی اند و در حال پیوستن (به گذشتگان) و جدا شدن (از ماندگان) راه هایش گیج کننده و حیرت زا است. (۱۰۴۹)

۱۰۵۶. فریبکاری دنیا

«تغرو تضر و تمر، اءن الله تعالى لم یرضها ثوابا لا ولیائه، ولا عقابا لا عدائه»
دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خدای تعالی راضی نشده است که دنیا را پاداش دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد. (۱۰۵۰)

۱۰۵۷. برق گول زننده دنیا

«لا ترفعوا من رفعتہ الدنيا. ولا تشیموا بارقها ولا تسمعوا ناطقها... فان برقها خالب، و نطقها کاذب»

کسی را که دنیا او را بالا برده بالا نبرید و برق درخشنده دنیا شما را خیره نکند و سخن ستاینده دنیا را نشنوید؛ زیرا برق دنیای حرام بی فروغ است و سخنش دورغ (۱۰۵۱)

۱۰۵۸. نعمت های دنیا می فریبد!

«لا یغرنکم. أصبح فیہ أهل الغرور فانما هو ظل ممدود، الی أجل معدود.»

مبادا آن چه فریفتگان را می فریبید، شما را بفریبید؛ زیرا نعمت های فریبند۰ (دنیا) چون سایه ای است که تا زمان معینی پهن است. (۱۰۵۲)

۱۰۵۹. نباید فریب دنیا را خورد!

«احذر کم الدنيا، فانها دار شخوص و محلة تنغیص، ساکنها ظاعن، و قاطنھا بائن»
شما را از دنیا بر حذر می دارم؛ زیرا دینا سرای کوچیدن و جایگاه کدورت و سختی است. ساکن در آن بار سفر بر می بندد و مقیمش از آن جدا می شود. (۱۰۵۳)

۱۰۶۰. چون مهر فرزند به مادر

«الناس أبناء الدنيا، و لا یلام الرجل علی حب أمه»

مردم فرزندان دنیایند و هیچ کس برای دوست داشتن مادرش سرزنش نمی شود. (۱۰۵۴)

۱۰۶۱. هدف خلقت دنیا

«الدنیا خلقت لغيرھا، و لم تخلق لنفسھا»

دنیا نه برای خودش که برای جز خود آفریده شده است. (۱۰۵۵)

۱۰۶۲. دنیا مزرعه آخرت

«إلا أن الدنیادار لا یسلم منها الا فیھا و لا ینجی بشیء کان لها: ابتلی الناس بها فتنة. فما اخذوه منها لها اخرجوا منه و حوسبوا علیه. و ما اخذوه منها لغيرھا، قدموا علیه و أقاموا فیھ»
بدانید که دنیا سرایی است که هیچ کس از آن و هیچ کس به واسطه کاری که برای دنیا کند نجات نمی یابد. مردم برای آزمایش گرفتار دنیا شده اند.

آن چه را از دنیا به خاطر دنیا بر گرفتند، از کفشان برود و باید حساب پس دهند و آن چه را از دنیا برای غیر آن (آخرت) به دست آوردند به آن برسند و همیشه با آن ها است.

(۱۰۵۶)

۱۰۶۳. حکایت مردم دنیا

«إنما مثلکم و مثلھا کسفر سلکوا سبیلا فکانهم قد قطعوه، و أموا علما فکانهم قد بلغوه»

همانا حکایت شما و دینا همچون حکایت مسافرانی است که در راهی می روند و گویی راه را به آخر رسانده اند و آهنگ رسیدن به علامت و نشانه ای می کنند و گویی به آن رسیده اند. (۱۰۵۷)

۱۰۶۴. دنیا در پی تو می آید اگر...

«من ساعاها فاتته، و من قعد عنها واتته»

هر که در طلب دنیا بکوشد به آن نرسد و هر که دست بکشد دنیا خود نزد او آید. (۱۰۵۸)

۱۰۶۵. نظر بصیرت به دنیا

«إنما الدنيا منتهى بصر الاعمى، لا يبصر مما ورأها شيئا، والبصير ينفذها بصره، ويعلم أن الدار ورأها. فالبصير منها شاخص، والاعمى اليها شاخص. والبصير منها متزود، والاعمى لها متزود»

همانا دنیا آخرین دیدرس کور است و فراتر از آن را نمی بیند؛ اما شخص بینا و با بصیرت نگاهش را از دنیا فراتر می برد و می داند که سرای حقیقی در ورای این دنیا است. پس بینا از آن دل برمی کند و کور به آن روی می کند. شخص با بصیرت آن توشه بر می دارد، کور برای آن توشه فراهم می آورد. (۱۰۵۹)

۱۰۶۶. حقارت دنیا

«فلتكن الدنيا في اعينكم اعصر من حثاله القرظ، وقراضة الجلم»

دنیا باید در دیده شما حقیرتر از پرکاه خشکیده و خرده های دم قیچی (۱۰۶۰) باشد.

۱۰۶۷. بهای جان آدمی

«إلا حريدع هذه اللماظة لاهلها؟ إنه ليس لا نفسكم ثمن الا الجنة، فلا تبيعوها الا بها»

آیا آزاده ای نیست که این خرده ریزه های لای دندان ها (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ بدانید که جان های شما را بهایی جز بهشت نیست، پس آن ها را جز به این بها مفروشید. (۱۰۶۱)

۱۰۶۸. بی اهمیتی دنیا دارها

«هانت علی ربها، فخط حلالها مجرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها. لم یصفها الله تعالی لا ولیائه، و لم یضن بها علی أعدائه»

سرای دنیا نزد پروردگارش خوار و بی ارزش است و از این رو حلال آن را با حرامش آمیخت و خوبی اش را با بدی و زندگی اش را با مرگ و شیرینی آن با تلخی. خداوند بزرگ دنیا را برای دوستان خود صاف و گوارا نفرمود و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید. (۱۰۶۲)

۱۰۶۹. پستی دنیا

«احذروا الدنيا فانها غدارة غرارة خدوع، معطية منوع، ملبسة نزوع.»
از دنیا حذر کنید که دنیا بیوفا و پر مکر و فریب است، عطا کننده ای است خسیس و پوشاننده ای است که برهنه می سازد (چیزی را که بدهد پس می گیرد). (۱۰۶۳)

۱۰۷۰. خانه مشکلات

«أعلم! إن الدنيادار بلیة یفرغ صاحبها فیها قط ساعة الا كانت فرغته علیه حسرة یوم القيامة»

توجه داشته باش که دنیا خانه مشکلات است و اگر انسان یک ساعت در مشکلات نباشد، روز قیامت افسوس می خورد که چرا لحظه ای در آسایش بودم. (۱۰۶۴)

۱۰۷۱. پرهیز از دنیا

«أحذرکم الدنیا فانها منزل قلعة. و لیست بدار نجعة»

شما را از دنیا پرهیز می دهم؛ زیرا دنیا منزلی است که باید از آن کوچ کرد و سرای ماندن نیست. (۱۰۶۵)

۱۰۷۲. دنیا جاودانه نیست!

«أوصیکم بالرفص لهذه الدنیا التارکة لکم، و إن لم تحبوا ترکها... فلا تنافسوا فی عز الدنیا و فخرها، و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها، و لا تجزعوا من ضرائها و بوسها، فان عزها و فخرها الی انقطاع، و إن زینتها و نعیمها الی زوال، و ضرائها و بوسها الی نفاذ»

شما را به دور افکندن این دنیا سفارش می کنم، دنیایی که اگر هم نخواهید ترکش کنید او شما را ترک می کند... پس، در کسب عزت و افتخارات دنیوی با یکدیگر رقابت نکنید و زرق و برق و نعمت های آن شما را پسند نیفتد و از سختی و زنج آن بی تابی مکنید، زیرا که عزت ها و افتخارات آن به پایان می رسد و زرق و برق و نعمت های آن به سر می آید و سختی و رنج آن تمام می شود. (۱۰۶۶)

۱۰۷۳. آن چه جای شگفتی دارد!؟

«عجبت لعامردار الفناء، و تارك دار البقاء»

تعجب می کنم از آباد کنندگان سرای فانی و فروگذارندگان سرای باقی. (۱۰۶۷)

۱۰۷۴. موارد عبرت آموز

«إن الدنيا دار فناء و عناء و غیر و غیر... و من غیرها إنك تری المرحوم مغبوطا، و المغبوط مرحوما؛ لیس ذلك الا نعیمًا زل، و بوسا نزل. و من عبرها إن المرء یشرف علی اءمله فیقتطعه حضور أجله»

دنیا سرای نیستی و رنج و دگرگونی ها و عبرت هاست... نمونه دگرگونی هایش این است که شخصی را می بینی که (تا دیروز) قابل ترحم بود و (امروز) بر او رشک برده می شود و دیگری را می بینی که (تا دیروز) بر او رشک برده می شد و امروز قابل ترحم است و این نیست مگر بدان سبب که نعمتی از چنگش بیرون رفته و بینوایی و مسکنتی بدو رسیده است. نمونه عبرت های آن این است که آدمی به آرزوی خود نزدیک می شود، اما فرا رسیدن مرگ مانع رسیدن او به آرزویش می گردد. (۱۰۶۸)

۱۰۷۵. زایل کننده عقول

«قد خرقت الشهوات عقله، و أماتت الدنيا قلبه»

شهوته ها عقل (دنیا پرست) را از میان می برند و دنیا دل او را می میراند. (۱۰۶۹)

۱۰۷۶. حذر از دنیا

«أحذر کم الدنيا، فانها حلوة خصرة، حفت بالشهوات»

شما را از دنیا برحذر می دارم؛ زیرا آن شیرین و با طروات است و پوشیده در خواهش های نفسانی است. (۱۰۷۰)

۱۰۷۷. دنیا فانی است!

«غرارة غرور ما فيها، فانية، فان من عليها لا خير في شيء من أزوادها الا التقوى»

دنیا بس فریبنده است و هر آنچه در آن است فریب باشد، نابود شدنی است و هر که در آن می زید فانی می شود، در هیچ یک از توشه های آن خیر و خوبی نیست مگر در توشه تقوا (۱۰۷۱)

۱۰۷۸. سخن علی عليه السلام در وصف دنیا

«حكم على مكثر منها بالفاقة، وأعين من غنى عنها بالراحة»

فزونخواه دنیا، محکوم به نیازمندی و درویشی است و کسی که از آن بی نیازی جوید، آسایش یارش باشد. (۱۰۷۲)

۱۰۷۹. زیانکاری در دنیا و آخرت

«معاشر الناس! اتقوا الله فكم من مؤمل ما لا يبلغه، و بان ما لا يسكنه، و جامع ما سوف يتركه، و لعله من باطل جمعه، و من حق منعة: اءصابه حراما، و احتمل به آثاما، فباء بوزره، و قدم على ربه أسفا لا هفا، قد خسر الدنيا و الاخرة، ذلك هو الخسران المبين»

ای مردم! از خدا بترسید؛ چه بسیار آرزومندی که به آرزوی خود نرسد و سازنده عمارتی که در آن ساکن نشود و مال اندوزی که همه را واگذارد و شاید که آن مال را از راه ناروا گرد آورده و یا با پرداختن حقی، یا از راه رسیدن به حرامی که به خاطر آن زیر بار گناه رفته است؛ پس گناه آن را به دوش کشد و با دریغ و اندوه نزد پروردگارش رود. چنین کسی (در دنیا و آخرت زیانکار باشد و این همان زیان آشکار است). (۱۰۷۳)

۱۰۸۰. پرهیز از دنیاپرستی

«أوصيكمما بتقوى الله، و إلا تبغيا الدنيا و أن تبغتكما»

شما را به پرهیزگاری و ترس از خداوند سفارش می‌کنم، در پی دنیاپرستی مباشید اگر چه او شما را طلب کند. (۱۰۷۴)

۱۰۸۱. سرای گذر

«الدنیادار ممر، لادار مقر، و الناس فیها رجلان: رجل باع فیها نفسه فابقها، ورجل ابتاع نفسه فأعتقها»

دنیا سرای گذر است نه خانه قرار؛ و مردم در آن دو گونه اند: قسمتی خود را به آن بفروشد و هلاک شوند؛ و قسمتی دیگر خود را بخرند و آزاد سازند. (۱۰۷۵)

۱۰۸۲. سرای درد دار

«بالبلاء محفوفة، و بالغدر معروفة لا تدوم احوالها، ولا یسلم نزالها.»

این جهان سرایی است پر از درد و رنج، به مکر و خیانت و نادرستی معروف که همیشه بر یک حال باقی نمی‌ماند و ساکنانش جان سالم به در نمی‌برند. (۱۰۷۶)

فصل چهارم: عبادت

بخش اول: اطاعت از خدا و غیر خدا

۱. اطاعت از خدا

۱۰۸۳. فرمان خدا نیکوست

«فی وصیته لابنه: إنه (یعنی الله سبحانه) لم یأمرک الا بحسن، و لم ینهک إلا عن قبیح»
در سفارش به فرزند خود، می فرماید: خدای سبحان تو را جز به آنچه نیکوست فرمان
نداده و جز از آنچه زشت است، باز نداشته است. (۱۰۷۷)

۱۰۸۴. یکی از انگیزه های شکر گزاری

«من کتابه له ألی الحارث الهمدانی :- أكثر أن تنظر إلی من فضلت علیه؛ فان ذلك من أبواب
الشکر»

در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: به کسی که بر او برتری داده شده ای بسیار
بنگر؛ زیرا این کار یکی از انگیزه های شکر گزاری است. (۱۰۷۸)

۱۰۸۵. طاعت تنها از خدا

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»

طاعت مخلوق در نافرمانی خالق نشاید. (۱۰۷۹)

۱۰۸۶. سفارش علی علیه السلام به فرزندش

«(لا بنه الحسن علیه السلام) لا تخلفن و رأك شیئا من الدنيا، فانك تخلفه لاحد رجلین: أما رجل
عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقیت به، و اما رجل عمل فيه بمعصية الله فشقی بما جمعت له؛
فكنت عوناً له علی معصيته، و لیس أحد هذین حقیقاً اعن توثره علی نفسک»
به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: از متاع دنیا چیزی برای خود باقی مگذار؛ چرا که آن
را بریا یکی از این دو شخص می گذاری: یا کسی که آن را در اطاعت خدا صرف می کند و
با آنچه تو به خاطرش بدبخت شدی، خوشبخت می شود.

و یا کسی که آن را در معصیت خدا به کار گیرد و با آن بدبخت می گردد، پس تو یا اور او شدی در گناهی که کرده، پس هیچ کدام از این؛ سزاوار نیستند که آن ها را بر خود مقدم داری و برای آن ها ارث گذاری. (۱۰۸۰)

۱۰۸۷. اطاعت بدون عذر

«علیکم بطاعة من لا تعذرون بجهالته»

بر شما باد به فرمانبرداری و اطاعت از کسی که در شناختنش عذری ندارد. (۱۰۸۱)

۱۰۸۸. فرمانبرداری از خدا

«استتموا نعم الله علیکم بالصبر علی طاعته، و المجانبة لمعصيته.»

با صبر و شکیبایی بر فرمانبرداری از خداوند، نعمت هایش را بر خود تمام کنید و از معصیت و نافرمانی اش کناره گیرید. (۱۰۸۲)

۱۰۸۹. بزرگ ترین حسرت در قیامت

«إن أعظم الحسرات يوم القيامة حسرة رجل كسب مالا في غير طاعة الله، فورثه رجل

فأنفقه في طاعة الله سبحانه، فدخل به الجنة، ودخل الاول به النار»

بزرگ ترین حسرت در روز قیامت، حسرت کسی است که ثروتی را از راه نامشروع به دست آورده و مردی آن را به ارث برده و در راه اطاعت خدا صرف کرده و به بهشت رفته و آن اولی به خاطر همان مال به دوزخ رفته. (۱۰۸۳)

۱۰۹۰. شناساندن پروردگار

«بعث الله محمدا ﷺ، بالحق ليخرج عبادة من عبادة الاوثان إلى عبادته، و من طاعة

الشیطان إلى طاعته»

خداوند حضرت محمد ﷺ را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بت ها

باز داشته و به عبادت او سوق دهد و آن ها را از اطاعت شیطان به فرمانبرداری از حق وادارد. (۱۰۸۴)

۱۰۹۱. موجبات خشنودی خدا

«هیئات! لا یخضع الله عن جنته، ولا تنال مرضاته إلا بطاعته»

هیئات! بخشش خدا را با فریب نمی توان از او گرفت و خشنودی او جز با طاعتش به

دست نیاید. (۱۰۸۵)

۱۰۹۲. نهایت خشنودی خدا

«أوصاکم بالتقوی و جعلها منتهی رضاه و حاجته من خلقه»

خداوند شما را به پرهیزگاری سفارش کرد و آن را منتهای خشنودی خود و خواسته اش

از بندگان خویش قرار داد. (۱۰۸۶)

۱۰۹۳. ستون حق

«إن الله سبحانه قد جعل للخیر أهلاً، وللحق دعائم، وللطاعة عصما»

همانان خدای سبحان برای خیر و خوبی اهلی و برای حق ستون هایی و برای اطاعت و

بندگی نگاهدارانی قرار داده است. (۱۰۸۷)

۱۰۹۴. پاس بزرگی خدا

«لو لم يتوعد الله علی معصيته لكان يجب اءن لا يعصى شکر النعمة.»

اگر خداوند برای نافرمانی از خود بیم (آتش) هم نمی داد، باز واجب بود که به پاس

نعمت هایش نافرمانی نشود. (۱۰۸۸)

۱۰۹۵. شایسته فرمانبری

«فطوبی لذی قلب سلیم، أطاع من یهدیه، و تجنب من یردیه، و أصاب سبیل السلامة ببصر-

من بصره، و طاعة هاد أمره»

خوشا به حال کسی که دلی سالم و پاک از آلودگی دارد، اطاعت می کند هدایت کننده

اش را، اجتناب می کند از هلاک کننده اش و راه سلامت را پیش می گیرد با بینایی کسی که

او را بینا می سازد و با اطاعت هدایت کننده ای که او را دستور دهد. (۱۰۸۹)

۱۰۹۶. پرهیز از کوتاهی در کار

«إن الله سبحانه جعل الطاعة غنيمۃ الاكياس عند تفريط العجزة»

خداوند سبحان اطاعت را غنیمت هوشیاران خردمند قرار داده در آن هنگام که مردم

ناتوان قصور نمایند. (۱۰۹۰)

۱۰۹۷. بهترین ذکر

«أفیضوا فی ذکر الله فإنه أحسن الذکر وارغبوا فیما وعد المتقین فان وعده أصدق الوعد»

در ذکر خداوندی حرکت کنید که بهترین ذکر است و علاقه پیدا کنید به آنچه که خداوند

متقیان را وعده فرموده است؛ زیرا وعده خداوندی راست ترین و عده ها است. (۱۰۹۱)

۱۰۹۸. جایگاه فرمانبرداران حق

«أهل الطاعة فأثابهم بجواره، و خلدهم فی داره، حیث لا یظعن النزال، و لا تتغیر بهم الحال، و

لا تنوبهم الافزاع، و لا تنالهم الاسقام»

خدا به فرمانبرداران با قرار دادنشان در کنار رحمت و پناه خود پاداش می دهد و آنان را

در سرای خود، (سرای که برای اهل طاعت آماده ساخت یعنی بهشت) جاودانه ساکن می

سازد، سرایی که فرود آیندگان در آن به جای دیگری کوچ نمی کنند و حالشان دگرگون

نمی گردد. هیچ گونه بیماری به آنان راه نمی یابد و هیچ نوع بیماری به ایشان نمی رسد. (۱۰۹۲)

۱۰۹۹. خیر خواه ترین و خیانتکارترین مردم

«إن انصح الناس لنفسه أطوعهم لربه؛ و إن أغشهم لنفسه أعصاهم لربه»

خیر خواه ترین مردم نسبت به خویش، کس است که در برابر پروردگارش از همه

فرمانبردارتر باشد و خیانتکارترین آن ها به خود، نافرمان ترین آن ها از پروردگار خویش

است. (۱۰۹۳)

۱۱۰۰. ستایش حق

«نحمده علی ما وفق له من الطاعة و زاد عنه من المعصية»

ستایش می کنیم خدا را برای توفیق اطاعت که به ما عنایت فرمود و ما را از معصیت برکنار فرمود. (۱۰۹۴)

۱۱۰۱. اطاعت و معصیت خداوند

«اعلموا! أنه ما من طاعة الله شيء إلا يأتي في كرهه وما من معصية الله شيء إلا يأتي في

شهوة»

بدانید خداوند را در هیچ چیز نمی توان اطاعت کرد مگر با زحمت، و در هیچ چیز نمی

توان خدا را معصیت کرد مگر با میل و رغبت. (۱۰۹۵)

۱۱۰۲. جاده های مستقیم برای طاعت خدا

«إن للطاعة أعلاما واضحة، وسبلا نيرة، ومحجة نهجة، وغاية مطبقة، يرد بها الأكياس، و

يخالفها الإنكاس»

به راستی برای اطاعت از خداوند نشانه های آشکار و راه هایی روشنی بخش و جاده

ای مستقیم و واضح و عاقبتی مطلوب است که هوشمندان به آن نشانه ها و راه ها وارد می

شوند (و از آن ها هدایت می جویند) و فرومایگان با آن ها به مخالفت بر می خیزند و به

راه خلاف می روند. (۱۰۹۶)

۱۱۰۳. بهترین اطاعت

«من كتابه إلى الحارث الهمداني؛ أطع الله في جميع أمورك؛ فان طاعة الله فاضلة على

ماسواها»

در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: در تمام کارهای خود از خدا اطاعت کن؛ زیرا

فرمانبرداری از خدا بهترین اطاعت هاست. (۱۰۹۷)

۱۱۰۴. حفظ خداوند از مردم

«إنما الناس مع الملوك و الدنيا، إلا من عصم الله»

مردم از پادشاهان (و قدرتمندان) و دنیا تبعیت می کنند، مگر کسی که خدا او را حفظ فرماید. (۱۰۹۸)

۱۱۰۵. عاقبت خروج

«إن للطاعة أعلاماً واضحة... من نكب عنها جار عن الحق، و خبط في التيه، و غير الله نعمته، و أحل به نقمته»

برای اطاعت نشانه های روشنی است... هر کس از آن راه های روشن منحرف شد تجاوز از حق نمود و در بیابان گمراهی سر در گم گشت و خداوند نعمت او را دگرگون ساخت و عذاب خود را بر او فرود آورد. (۱۰۹۹)

۱۱۰۶. فرمانبری از خدا

«لم تخلق الخلق لوحشة، و لا استعملتهم لمنفعة، و لا يسبقك من طلبت، و لا يفلتك من أخذت، و لا ينقص سلطانك من عصاك، و لا يزيد في ملكك من اطاعك»
مخلوقات را برای دفع وحشت نیافریدی و آن ها را برای سود بردن به کار نیانداختی، قدرت فرار از تو را دارا نیست کسی که تو را معصیت کند از سلطه تو نگاهد و کسی که اطاعتت کند بر ملک تو نیفزاید. (۱۱۰۰)

۱۱۰۷. آثار اطاعت از خدا

«خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم، أما من معصيتهم، لانه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفعه طاعة من أطاعة»

هنگامی که مخلوقات را آفرید از اطاعت آنان بی نیاز بود و از معصیت آنان در امان؛ زیرا گناه هر کس که او را گناه کرد ضرری به او نرساند و اطاعت کسی که او را اطاعت می کند نفعی برای او ندارد. (۱۱۰۱)

۱۱۰۸. لطف دایم خدا

«لم تخل من لطفه مطرف عين في نعمة يحدثها لك، أو سيئة يسترها عليك، أو بلية يصرفها عنك! فما ظنك به لو أطعته!»

هرگز از لطف و عنایت او خالی نیستی، حتی یک چشم برهم زدن، چه با بخشیدن نعمتی که بای تو به وجود می آورد، یا زشتی که بر تو می پوشاند یا بلایی که از تو بر می گرداند، با این حال چه گمان می کنی درباره این خداوند اگر اطاعتش کنی. ^(۱۱۰۲)

۱۱۰۹. آثار اطاعت از خدا

«لو قد عاینتم ما قد عیان، ما مات منکم لجز عتم و وهلتم و سمعتم و أطعتم»
اگر آنچه را که مردگان درک کرده اند و دیده اند شما هم بودید، می ترسیدید وحشت می کردید گوش به دستور خدا می دادید و فرمان می بردید. ^(۱۱۰۳)

۱۱۱۰. نتیجه پناه بردن به خدا

«لو إن الناس حين تنزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا إلى ربهم بصدق من نیاتم و وله من قلوبهم، لرد عليهم كل شارد، و أصلح لهم كل فاسد»
اگر مردم در آن هنگام که سختی ها بر آنان فرود می آید و نعمت ها از آنان زایل می گردد، به پروردگارشان با نیت راستین و اشتیاق شدیدی از دل هایشان بنالند و التماس کنند، خداوند متعال هر آن چه را که از آنان گریزان شده است، به آنان بر می گرداند و هر فاسدی را که به آنان روی آورده است اصلاح می نماید. ^(۱۱۰۴)

۱۱۱۱. عید واقعی

«كل يوم لا يعصى الله فيه فهو عيد»

هر روزی که در آن خدای را نافرمانی نکنند عید است. ^(۱۱۰۵)

۱۱۱۲. فرمانبری از خدا

«إن ولی محمد من أطاع الله و إن بعدت لحمته، و إن عدو محمد من عصی الله و إن قربت

قرايته!»

همان دوستدار محمد ﷺ و نزدیک به او کسی است که از خدا فرمان ببرد، اگر چه نسبش از آن حضرت دور باشد، و دشمن محمد ﷺ کسی است که از انجام فرمان خدا سرپیچی کند، اگر چه خویشاوندی او نسبت به حضرت ﷺ نزدیک باشد. (۱۱۰۶)

۱۱۱۳. اطاعت از خدا

«أطعوا الله ولا تعصوه، وإذا رأيتم الخير فخذوا به، وإذا رأيتم الشر فأعرضوا عنه.»
اطاعت خدا کنید و معصیت او را نکنید، اگر چیز خوبی دیدید آن را عمل کنید و اگر شری دیدید آن را رد کنید (۱۱۰۷)

۱۱۱۴. فرمان بردن از خدا

«احذر إن يراك الله عند معصيته ويفقدك عند طاعته، فتكون من الخاسرين، وإذا قويت فاقو على طاعة الله، وإذا ضعفت فاضعف عن معصية الله.»

بترس از این که خداوند بزرگ تو را در حال گناه و نافرمانی ببیند و فرمانبرداری از تو نبیند، و گرنه از زیانکاران باشی. پس اگر توانایی، در فرمانبرداری حق توانا باش. اگر ناتوانی، از نافرمانی حق ناتوان شو. (۱۱۰۸)

۱۱۱۵. بیناترین دیدگان و شنواترین گوش ها

«الا ان ابصر الابصار ما نفذ في الخير طرفه! الا ان اسمع الاسماع ما وعى التذكير و قبله!»
بدانید که بیناترین دیدگان دیده ای است که نگاهش به خیر و صلاح باشد، بدانید که شنواترین گوش های گوش است که پند و اندرز را بشنود و پذیرا شود. (۱۱۰۹)

۱۱۱۶. ترس ملاقات با خدا

«اتق الله الذي الا بد لك من لقاءه، ولا منتهى لك دونه.»

از خدایی که بی گمان او راملاقات خواهی کرد بترس که تو را غیر از او نهایتی نیست و سرانجام به سوی او باز خواهی گشت. (۱۱۱۰)

۱۱۱۷. هدایت امام

«اخرجوا الى الله بما افترض عليكم من حقه، و بين لكم من وظائفه، إنا شاهد لكم، و

حجيج يوم القيامة عنكم.»

به سوی خدا روی آورید و حق آنچه را که به شما واجب نموده است و آن ها را نیز بیان کرده است به خوبی ادا کنید، من روز قیامت برای شما گواه و از طرف شما حجت و دلیل خواهم آورد. ^(۱۱۱)

۲. اطاعت از غیر خدا

۱۱۱۸. همه مردم آزادند

«لا تكن عبد غيرك وقد جعلك الله حراً، وما خير خير لا ينال الا

بعسر.»

بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید. چه خوبی است آن خوبی که جز با بدی به دست نیاید و چه آسانی است آن آسانی که جز با سختی به چنگ نیاید؟^(۱۱۱۲)

۱۱۱۹. به غیر از خدا روی نیاورید

«أيها الناس! غير المغفول عنهم، والتاركون الما خود منهم. مالی أراکم عن الله ذاهبین، و

الی غیره راغبین!.»

ای مردمی که از کار شما غافل نیستند و ای مردمی که (خدا و اوامر او را) رها کرده اید و (هر چه دارید از جان، مال و فرزند) از شما گرفته می شود، چه شده است که می بینم از خدا روی گردان شده اید و به غیر او روی^(۱۱۱۳) آورده اید!؟

۱۱۲۰. خیر خواه ترین مردم

«إن أنصح الناس لنفسه أطوعهم لربه، وإن أغشهم لنفسه أعصاهم لربه.»

خیر خواه ترین مردم نسبت به خویش، اطاعت کننده ترین آن ها از پروردگار است و

فریبنده ترین مردم نسبت به خود نافرمان ترین آنها از پروردگار خویش می باشد.^(۱۱۱۴)

۱۱۲۱. نافرمانی از خدا

«من كلامه لاهل الكوفة: أيها الشاهدة ابدانهم، الغائبه عنهم عقولهم، المختلفه اهواوهم،

المبتلى بهم امرؤهم، صاحبکم يطیع الله و اءنتم تعصونه، و صاحب اءهل الشام يعصى- الله و

هم يطيعونه!.»

در سخنان به کوفیان می فرماید: ای مردمی که پیکرهایشان پیداست و خردهایشان از

وجود آنها رخت بر بسته است! خواهش ها و اهدافشان گونه گونه است، و امرایشان به آنها

گرفتار شده اند. زمامدار شما خدا را فرمان می برد و شما او را نافرمانی می کنید و زمامدار شامیان خدا را نافرمانی می کند و آنها از او فرمان می برند! (۱۱۱۵)

۱۱۲۲. خیر از دیدگاه امام علیه السلام

«سئل عن الخیر ما هو! فقال علیه السلام: لیس الخیر إن یكثر مالک و ولدک، ولكن الخیر ان

یکثر علمک، و إن یعظم حلمک، و إن تباهی الناس بعبادة ربک.»

از امام علیه السلام سؤال شده: خیر چیست؟

فرمود: خیر آن نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر و خوبی آن است که

دانشت افزون شود و حلم و بردباری ات بزرگ و ثابت گردد و بتوانی با پرستش

پروردگارت در میان مردم فخر و مباهات کنی. (۱۱۱۶)

۱۱۲۳. عاقبت مطیعان تنبلی

«من أطاع التواني ضیع الحقوق، و من اطاع الواشی ضیع الصدیق.»

هر کس مطیع سستی و سهل انگاری باشد (سهل انگاری بر او چیره گردد) حقوق و منافع

خود را ضایع و تباه می سازد و کسی که از سخن چین اطاعت کند (و سخن او را بپذیرد)

دوست خود را از دست می دهد. (۱۱۱۷)

۱۱۲۴. نیرومندی در اطاعت خداوند

«احذر أن یرالك الله عند معصيته، و یفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين، و اذا قویت

فاقو علی طاعة الله؛ و اذا ضعف فاضعف عن معصید الله.»

بترس از آن که خداوند تو را در حال عصیان ببیند و در فرمانبرداری اش نبیند که در

شمار زیانکاران خواهی بود و هرگاه نیرومند شدی در طاعت خدا باش و چون ضعیفی از

معصیت و نافرمانی اش ناتوانی کن. (۱۱۱۸)

۱۱۲۵. ترک خیر خداوندی

«عباد الله! إنه لیس لما وعد الله من الخیر مترك، و لا فیما نهی عنه من الشر مرغب.»

ای بندگان خدا! آن خیری که خدا وعده داد است ترک کردنش شایسته نیست و رغبت به آن شری که از آن نهی فرموده است جایز نیست. ^(۱۱۱۹)

۱۱۲۶. بندگی غیر خدا

«تدبروا احوال الماضین من المؤمنین قبلکم، کیف کانوا فی حال التمحیص و البلاء...»

اتخذتهم الفراعنة عبیدا فساموهم سوء العذاب و جرعوهم المرار.»

در حالات مردمان با ایمان که پیش از شما از این دنیا گذشته اند که چگونه زندگی را در حال ضعف و بلا سپری کردند... فراعنه و طاغوت ها آنان را بردگی خود گرفتند و عذاب بدی به آنان دادند و تلخی ها را جرعه جرعه به آنان نوشاندند. ^(۱۱۲۰)

۱۱۲۷. پرهیز از نافرمانی خالق

«اتقوا معاصی الله فی الخلوات؛ فان الشاهد هو الحاکم.»

از نافرمانی خدا پرهیزید و در خلوت گناه نکنید که گواه (بر گناه شما) خود حاکم بر آن است. ^(۱۱۲۱)

بخش دوم: انجام فریضه و عبادت خداوندی

۱۱۲۸. واجبات خالصانه

«ولیکن فی خاصة ما تخلص به لله دینک: اقامة فرائضه التي هي له خاصة.»

به مالک اشتر: از جمله کارهایی که باید خالصانه انجام دهی به پا داشتن فرایض و واجبات است که مخصوص ذات پاک خداوند است. (۱۱۲۲)

۱۱۲۹. ادای امانت الهی

«من لم یختلف سره و علانیته، و فعله و مقالته، فقد أدى الامانة، و أخلص العبادة.»

آن که پنهان و آشکارش، عمل و حرفش با یکدیگر فرق نکند، امانت الهی را ادا کرده و در بندگی و عبادت به درجه خلوص رسیده است. (۱۱۲۳)

۱۱۳۰. تقسیم ساعات و اوقات

«من کتاب کتبه للاشتر: و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله أفضل تلك المواقيت، و أجزل

تلك الاقسام، و إن كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية، و سلمت منها الرعية.»

در نامه خود به مالک اشتر می فرماید: بهترین اوقات هرروز و بیشترین بخش از آن را برای رابطه میان خود قرار ده، هر چند که اگر در همه اوقات نیت پاک و درست باشد و مردم در امنیت، اوقات همه از آن خدا است. (۱۱۲۴)

۱۱۳۱. عبادت بازرگان

«إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار.»

گروهی خدا را زاروی میل و رغبت (به بهشت) عبادت کردند، این عبادت بازرگانان و

تجار است. (۱۱۲۵)

۱۱۳۲. احتجاج با اعضای بدن

«لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل كل ما تعلم، فان الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتاج

بها عليك يوم القيامة.»

آن چه را که نمی دانی مگو، بلکه هر آن چه را هم که می دانی همه را مگو، زیرا خداوند بر اعضای و جوارح تو فرایضی مقدر داشته که در روز قیامت به آن ها با تو احتیاج خواهد کرد. (۱۱۲۶)

۱۱۳۳. تجارت و سود

«لا تجارة، كالعمل الصالح، ولا ربح كالثواب.»

هیچ تجارتی مانند عمل نیک و هیچ سودی مانند ثواب و پاداش الهی نیست. (۱۱۲۷)

۱۱۳۴. خوشا به حال این نفس!

«طوبى لنفس أدت إلى ربها فرضها، وعركت بجنبها بوسها.»

خوشا به حال آن نفسی که وظیفه واجبش را نسبت به پروردگارش ادا کرده، سختی و

مشکلات را تحمل نموده است. (۱۱۲۸)

۱۱۳۵. عبادت آزادگان

«إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة الاحرار.»

همانا گروهی خدا را به خاطر سپاس از نعمت هایش عبادت می کنند، این عبادت

آزادگان است. (۱۱۲۹)

۱۱۳۶. عبادت آزادگان

«حمل كل امری منكم مجهودة، وخفف عن الجهلة. رب رحيم، ودين قويم، وامم عليم.»

هر کس به اندازه توانش تکلیف شده و به نادانان تخفیف داده شده است. پروردگارتان

مهربان است و دینتان استوار و پیشوایتان دانا. (۱۱۳۰)

۱۱۳۷. خوشا به حال حزب خدا

«طوبى لىفس أدت إلى ربها فرضها... فى معشر أسهر عيونهم خوف معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذكر ربهم شفاهم، و تقشعت بطول استغفار هم ذنوبهم، ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.»

خوشا نفسى كه وظیفه خود را به پروردگارش ادا كرد... آنان كه خوف روز رستخیز شب هنگام چشمانشان را بیدا نگه داشته و پهلوهایشان را از بستر نرم دور ساخته و لب هایشان را به ذكر خداوند مى جنبند، از بسیاری استغفار گناهانشان زدوده شده است. آنان حزب و گروه خداوندند و بدانید كه حزب خدا پیروزند! (۱۱۳۱)

۱۱۳۸. روزى تضمین شده

«قد تكفل لكم بالرزق، و امرتم بالعمل فلا يكونن المضمون لكم طلبه أولى بكم من المفروض عليكم عمله، مع انه و الله لقد اعترض الشك و دخل اليقين، حتى كان الذى ضمن لكم قد فرض عليكم، و كان الذى قد فرض عليكم قد وضع عنكم.»
خداوند روزى شما را تضمین کرد و به کار (انجام واجبات) فرمان داده شده اید.

پس، طلب روى تضمین شده نباید برای شما مقدم بر اعمال واجب باشد، لیکن به خدا سوگند كه شك بر شما عارض شده و اوهام نادرست با یقین در آمیخته است؛ چندان كه آن چه برای شما تضمین شده گویى به صورت امرى واجب در آمده و گویى آن چه واجب شده، از دوش شما برداشته شده است. (۱۱۳۲)

۱۱۳۹. تقسیم ساعات و اوقات

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة یناجى فیها ربه، و ساعة یرم معاشه، و ساعد یجلى بین نفسه و بین لذتها فیما یجل و یجمل.»

مومن اوقات خود را به سه قسمت بخش مى کند: زمانى كه در ان با پروردگار خود به راز و نیاز مى پردازد و زمانى كه به تحصیل معاش دست مى یازد و زمانى كه به لذت های حلال و خوشایند مى گذراند. (۱۱۳۳)

۱۱۴۰. تشویق به در نظر داشتن خدا

«رحم الله امرأ سمع حكماً فوعى، ودعى الى رشاد فدنا، واخذ بحجزه هاد فنجا، راقب ربه،
و خاف ذنبه.»

خدا رحمت کند مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای بشنود و پذیرایش شود و به
راه راست فراخوانده شود، پس به آن نزدیک گردد و کمربند راهنمایی را بگیرد و نجات
یابد. پروردگارش را در نظر داشته باشد و از گناه خویش بترسد. ^(۱۱۴۴)

۱۱۴۱. امید ثواب و عقاب

«من كتاب له الى الاسود بن قطبة صاحب جند حلوان: وابتذل نفسك فيما افترض الله
عليك راجياً ثوابه و متخوفاً عقابه.»

امام علی در نامه ای به اسود بن قطبه فرمانده لشکر حلوان چنین می نویسد: و خود را
در راه انجام کارهای واجب به امید ثواب خدا و ترس از کیفرش فدا کن! ^(۱۱۴۵)

۱۱۴۲. نقش یقین در عبادت

«قد سمع رجلاً من الحرورية يتهدد و يقرا فقال: نوم على يقين، خير من صلاة في شك!.»
چون شنید که مردی از خوارج حروراء شب را به عبادت و قرائت قرآن به سر می برد،
فرمود: خوابی که همراه با یقین (به حق باشد، بهتر از نمازی است که همراه با شک و تردید
(در حق) بوده باشد. ^(۱۱۴۶)

۱۱۴۳. اینگونه نزد خدا برو!

«اخرجوا الى الله بما افترض عليكم من حقه، و بين لكم من وظائفه.»
به ادی حقوقی که خداوند برای شما مقرر داشته است و با عمل به وظایفی که برای شما
تعیین فرموده است به درگاه خدا بروید. ^(۱۱۴۷)

۱۱۴۴. سکوت معنی دار

«إن الله افترض عليكم الفرائض، فلا تضيعوها... و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها
نسياناً، فلا تتكفوها.»

قطعی است که خداوند بر شما واجباتی مقرر فرموده است، پس آن ها را ضایع مسازید و در مورد اشیایی برای شما سکوت کرده و سخنی نفرموده است، این سکوت از فراموشی نبوده است، لذا خود را برای شناخت آن ها به مشقت نیاندازید. ^(۱۱۳۸)

۱۱۴۵. بر پایی حدود

«فرض الله... إقامة الحدود اعظاما للمحارم.»

بر پا داشتن حدود برای اهمیت دادن به حرام های خداست. ^(۱۱۳۹)

۱۱۴۶. تعیین ساعت عبادت خدا

«من كتبه للاشتر لما ولاه مصر: وليكن في خاصة ما تخلص به لله دينك: اقامه فرائضه التي هي له خاصة، فاعط الله من بدنك في ليلك و نهارك، ووف ما تقربت به إلى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لا منقوص بالغا من بدنك ما بلغ.»

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید: باید در کارهایی که برای خدا خالصانه انجام می دهی برپای داشتن واجباتی که مخصوص اوست در راس کارها باشد، بنابراین در شب و روزت بخشی از نیروی جسمی ات را برای عبادت خدا در نظر بگیر و آن چه را باعث نزدیک شدن به خدای عزیز می گردد بدون کم و کاست اجرا کن، هر چند تلاش تو موجب رنج بدنت گردد. ^(۱۱۴۰)

۱۱۴۷. ترغیب به انجام فرایض

«الفرائض الفرائض! ادوها الى الله تود كم الى الجنة.»

واجبات را مراعات کنید واجبات را. آن ها را برای خدا ادا کنید، تا شما را رهسپار بهشت نماید. ^(۱۱۴۱)

۱۱۴۸. والاترین عبادت

«لا عبادة كداء الفرائض.»

هیچ عبادتی مانند، انجام فریضه ها و واجبات دینی نیست. ^(۱۱۴۲)

۱۱۴۹. یاری خواستن از خدا

«أكثر الاستعانة بالله يكفك ما أهمك، ويعنك على ما ينزل بك، إن شاء الله.»
همیشه از خدای بزرگ بسیار یاری بخواه تا تو را بی نیاز گرداند و در مشکلاتی که به
تو رسیده است یاری ات کند، إن شاء الله. (۱۱۴۳)

۱۱۵۰. فلسفه ایمان

«فرض الله الايمان تطهيراً من الشرك.»

خداوند ایمان را برای پاک کردن و زدودن شرک فریضه و واجب ساخت. (۱۱۴۴)

۱۱۵۱. فلسفه عبادت

فی بیان فلسفة العبادات: «لما فی ذلك من تعفیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعاً، والتصاق
كرائم الجوارح بالارض تصاغراً، و لحوق البطون بالمتون من الصيام تذلاً.»
در بیان فلسفه عبادت فرمودند: به جهت مالیدن چهره های نازنین به خاک از روی
تواضع و چسباندن اعضای شریف بر زمین برای احساس حقارت در بارگاه الهی و چسبیدن
شکم ها به پشت ها به جهت روزه داری برای دریافت ذلت. (۱۱۴۵)

۱۱۵۲. عبادت به وقت

من كتابه الى الحارث الهمداني: «خادع نفسك في العبادة، و ارفق بها و لا تقهرها، و خذ
عفوها و نشاطها، الا ما كان مكتوباً عليك من الفريضة، فانه لا بد من قضائها و تعاهدها عند
محلها.»

امام علی عليه السلام در نامه خود ره حارث همدانی می فرماید: به خودت برای عبادت حیل
بزن و با خودت مدارا کن. روح خود را تحت فشار قرار مده و به هنگام آزادی و نشاط او
را (برای کارهای مستحب) دریاب. فقط در کارهای واجب نگاه به نشاط خود مکن، زیرا
باید آن را به موقع انجام دهی (خواه نشاط داشته باشی یا نه). (۱۱۴۶)

۱۱۵۳. زمان کنار گذاشتن مستحبات

«إذا اضررت النوافل بالفرائض فارضوها.»

در آن هنگام که مستحبات به واجبات ضرر وارد کند آن مستحبات را رها کنید. (۱۱۴۷)

۱۱۵۴. مستحبات مضر

«لا قربة بالنوافل اذا ضرت بالفرائض.»

با آن عبادات مستحب که به واجبات ضرر می زند، نمی توان به خدا نزدیک شد. (۱۱۴۸)

۱۱۵۵. تنها قدردان خوبی

«لا یزهدنک فی المعرف من لا یشکره لک، فقد یشکرک عیله من لا یستمع بشیء منه، و

قد تدرك من شکر الشاکر اکثر مما اضاع الکافر، و اله یحب المحسنین.»

تشکر نکردن دیگران از تو، نییاد تو را به خوبی کردن بی رغبت سازد؛ زیرا کسی که از ان نیکی کم ترین بهره ای نمی برد (یعنی خداوند) از تو قدردانی می کند و از سپاسگزاری این سپاسگزار به بیش از آن چیزی می رسی که فرد ناسپاس فرو گذاشته است و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (۱۱۴۹)

بخش سوم: قرآن

۱۱۵۶. اخبار موجود در قرآن

«إلا أن فيه علم ما يأتي، والحديث عن الماضي، ودواء دوائكم، ونظم ما بينكم.»
آگاه باشید! در این کتاب الهی است علم هر آنچه که خواهد آمد و حدیث هر آنچه که گذشته است و دوی درد شما و نظم آنچه که در میان شما باید باشد. (۱۱۵۰)

۱۱۵۷. شفاعت قرآن

«من شفع له القران يوم القيامة شفع فيه، ومن محل به القران يوم القيامة صدق عليه.»
کسی را که قرآن در قیامت شفاعت کند، شفاعتش قبول شود و کسی که قرآن از او شکایت نماید، شکایتش پذیرفته می شود. (۱۱۵۱)

۱۱۵۸. نوری تابناک

«أنزل عليه الكتاب نورا لا تظفأ مصابيحها و سراجا لا يخبو توقده، و بجرا لا يدرك قعره، و منهاجا لا يضل نهجه، و شعاعا لا يظلم ضؤة، و فرقانا لا يخذم برهانه، و تبياناً لا تهدم أركانه، و شفاء لا تخشى أسقامه، و عزا لا تهزم أنصاره، و حقا لا تخذل أعوانه.»

خداوند قرآن را ر پیامبر اکرم ﷺ فرو فرستاد، در حالی که نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود و چراغی است که افروختن آن فرو نمی نشیند و دریایی است که ژرفای آن پیدا نمی شود و راهی است که رفتن در آن گمراهی ندارد و شعاعی تابان است که روشنی آن پایان ندارد و جدا کننده حق و باطل است که دلیل و برهانش سست نمی گردد و بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود و شفابخشی است که با وجود آن بیماری ها موجب ترس و بیم نمی شود و ارجمندی است که یارانش شکست نمی خورند و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شود. (۱۱۵۲)

۱۱۵۹. هدایت به طریقه ای محکم

«أيهما الناس! إنه من استنصح الله وفق، و من اتخذ قوله دليلاً هدى (اللتى هي أقوم).»
ای مردم! کسی که از خدا پند و خیر خویش را مسألت نماید، موفق گردد و هر کس که
کلام خدا را برای خود راهنما اتخاذ کند به آن طریقه ای که محکم تر و راست تر است
هدایت شود. (۱۱۵۳)

۱۱۶۰. تکامل دین در قرآن

«أنزل عليك الكتاب تبياناً لك شىء و عمر فيكم نبيةً ازماناً، حتى أكمل له و لكم - فيما
أنزل من كتابه - دینه الذى رضى لنفسه.»
کتاب قرآن را که در آن هر چیزی توضیح داده شده است برای شما فرو فرستاده و
پیامبرش را مدتی در میان شما زنده نگه داشت تا دین خویش را که در کتابش آورده است
و مورد پسند و خشنودی اوست برای او و شما کامل کرد. (۱۱۵۴)

۱۱۶۱. بر طرف کننده تاریکی

«لا تكشف الظلمات إلا به.»

تاریکی های نادانی و جهل جز به وسیله آن (قرآن) رفع نشود. (۱۱۵۵)

۱۱۶۲. شفیعی مقبول

«اعلموا! انه (القرآن) شافع مشفع، و قائل مصدق.»

آگاه باشید! قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته و گوینده ای است که

سخنش تصدیق شد. (۱۱۵۶)

۱۱۶۳. وسیله راه یابی

«إن لكم علماً فاهتدوا بعلمكم.»

حتمی است که برای شما نشانه ای است با آن نشانه هدایت شوید! (۱۱۵۷)

۱۱۶۴. بهار دل

«إن الله سبحانه لم يعظ أحدا بمثل هذا القرآن فانه حبل الله المتين، وسببه الامين، وفيه ربيع القلب، وينايع العلم، وما للقلب جلاء غيره.»

خدای سبحان هیچ کس را به چیزی چون قرآن اندرز نداده است، زیرا آن ریسمان استوار خداست و واسطه امین و درستکار اوست. در قرآن بهار دل است و چشمه های دانش و برای دل جز آن صیقلی وجود ندارد. (۱۱۵۸)

۱۱۶۵. ریسمان محکم الهی

«عليكم بكتاب الله، فانه الحبل المتين، والنور المبين، والشفاء النافع، والرى الناقع، والعصمة للمتمسك، والنجاة للمتعلق.»

تمسک کنید به کتاب خداوندی؛ زیرا این کتاب طنابی است محکم و نوری است آشکار و شفایی است سودمند و سیراب کننده ای است برطرف کننده تشنگی و نجات برای کسی است که به آن در آویزد. (۱۱۵۹)

۱۱۶۶. همنشینی با قرآن

«ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزيادة او نقصان: زيادة في هدى، أو نقصان من عمى.»

هیچ کس با این قرآن همنشین نشد مگر این که زیادت یا نقصانی نصیب او ساخت افزایش در هدایت کاهش از نابینایی (۱۱۶۰)

۱۱۶۷. چنگ به ریسمان خداوندی

«كتب ﷺ الى الحارث الهمداني: تمسك بحبل القرآن واستنصحة، واجل حلاله، و حرم حرامه.»

امام ﷺ در نامه ای به حارث همدانی نوشته است: به ریسمان قرآن چنگ بزن و از آن پند بگیر، حلالش را حلال شمر و حرامش را حرام (۱۱۶۱)

۱۱۶۸. عمل به قرآن

«اللّٰه الله في القرآن، لا يسبقكم بالعمل به غيركم.»

قسم به خدا، درباره قرآن مبدا دیگران در عمل به آن بر شما پیش گیرند. ^(۱۱۶۲)

۱۱۶۹. حکم زندگانی

«في القرآن نباء ما قبلکم، و خبر ما بعد کم، و حکم ما بینکم.»

در قرآن است آنچه سرگذشت پیشینان بوده و اخبار و حوادث آیندگان خواهد بود و

بیان حکم میان شما در زندگانی است. ^(۱۱۶۳)

۱۱۷۰. در خواست از خدا

«فاسألوا الله به، و توجهوا الیه بحبه، و لا تسألوا به خلقه.»

از خدا به وسیله قرآن مسألت نمایند و متوجه باشید با محبت قرآن به خدا، و به وسیله

قرآن از مردم چیزی نخواهید. ^(۱۱۶۴)

۱۱۷۱. بهترین گفته ها

«تعلموا القرآن فانه احسن الحديث، و تفقهوا فيه فانه ربيع القلوب، و استشفوا بنوره فانه

شفاء الصدور و أحسنوا تلاوته فانه انفع القصص، و إن العالم العامل بغير علمه كالجاهلی

الحائر الذی لا یستفیک من جهله، بل الحجة علیه أعظم، و الحسرة له الزم، و هو عند الله الوم.»

قرآن را بیاموزید که بهترین گفته هاست و در آن تفقه کنید که آن بهار (و نشاط بخش)

قلب هاست، از روشنایی آن شفا بجوید که شفابخش بیماری سینه هاست، آن را به خوبی

تلاوت کنید که سود بخش ترین داستان هاست، و دانشمندی که به غیر علمش عمل کند،

چون نادان سرگردانی است که از جهالت به هوش نمی آید؛ بلکه حجت و دلیل بر او عظیم

تر و حسرت و افسوس بر او ثابت تر و سرزنش او در پیشگاه خداوند بیشتر است. ^(۱۱۶۵)

۱۱۷۲. وجوه قرآن

«لعبد الله بن العباس لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج :- لا تخاصمهم بالقرآن، فان القرآن

حمال ذو وجوه، تقول و یقولون، و لكن حاججهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصا.»

امام علیه السلام در سفارش خود به عبدالله بن عباس هنگامی که وی را برای صحبت با خوارج می فرستاد چنین می فرمود: از روی قرآن با آنان صحبت مکن؛ زیرا قرآن دارای معنای مختلفی است، تو یک معنی را می گویی و آن ها معنایی دیگر را، تو با روایت با آن ها بحث کن که راه فراری نخواهند یافت. ^(۱۱۶۶)

۱۱۷۳. کتاب هدایت

«القرآن امر زاجر، و صامت ناطق، حجة الله على خلقه. أخذ عليه ميثاقه، و ارتهن عليهم انفسهم. أتم نوره، و أكمل به دینه.»

قرآن امر کننده به کار نیک و باز دارنده از زشتی ها است، خاموشی گویاست، حجت خدا بر خلق اوست، از آنان نسبت به قرآن پیمان گرفت و وجود باطنی آنان را در گرو این قرآن نهاد، نور آن را تمام و دین خویش را به وسیله آن کامل فرمود. ^(۱۱۶۷)

۱۱۷۴. ای کاش غافلان بیدار می شدند!

«قد دارستکم الكتاب، و فاتحتکم الحجاج، و عرفتکم ما انکرتم، و سوغتکم ما محجتم، لوکان الاعمی یلحظ، اءو النائم یتقیظ!.»

من قرآن را به شما آموختم و باب دلایل و براهین را به روی شما گشودم و آنچه را نمی شناختید، به شما شناساندم و آنچه را که از دهان به بیرون پرت می کردید، به مذاق شما گوارا ساختم. ای کاش که نابینا، بینا می گشت، یا خفته بیدار می شد. ^(۱۱۶۸)

۱۱۷۵. هادی بدون گمراهی

«واعلموا إن هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش، و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب.»

بدانید که این قرآن خیر خواهی است که خیانت نمی کند، هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد، و محدثی است که دروغ نمی گوید. ^(۱۱۶۹)

۱۱۷۶. دوی دردها

«استشفوه من أدوائكم، واستعينوا به على لاوائكم فان فيه شفاء من أكبر الداء وهو الكفر والنفاق، والغي والضلال.»

برای دردهایتان از قرآن شفا طلب کنید و برای مشکلاتتان از آن کمک بگیرید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگ ترین دردهاست، درد کفر، نفاق و گمراهی. (۱۱۷۰)

۱۱۷۷. شافع پذیرفته شده

«اعلموا! إنه شافع مشفع وقائل مصدق، وإنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه، و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه.»

بدانید! قرآن شفاعت کننده ای است پذیرفته شده، گوینده ای است تصدیق شده، کسی را که قرآن در قیامت شفاعت کند، پذیرفته است و هر کس را که قرآن از او بدگویی کند، گواهی اش بر ضد او قبول است. (۱۱۷۱)

۱۱۷۸. ثروت در پناه قرآن

«اعلموا انه ليس بر احدى بعد از قرآن حاجت و نیازی، و نه احدی را پیش از قرآن از دولتی.» (۱۱۷۲)

۱۱۷۹. قرآن در قیامت

«ینادی مناد قوم القيامة: (الا إن كل حارث مبتلى في حرثه و عاقبة عمله، غير حرثة القرآن) فكونوا من حرثته و إتباعه و استدلوه على ربكم و استنصحوه على انفسكم، و اتهموا عليه اعراءكم، و استغشوا فيه إهواكم.»

در روز قیامت فریادگری ندا دهد. آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده، مگر کسی که بذر قرآن و پیروان آن باشید. با قرآن خدا را بشناسد و خود را با آن نصیحت کنید و هرگاه نظر شما با قرآن مخالف شد، رأی خود را متهم کنید و خواسته های خویش را در برابر قرآن نادرست بشمارید. (۱۱۷۳)

۱۱۸۰. قرآن را گرامی بدار!

«يأتي على الناس زمان لا يبقى فيهم من القرآن الا رسمه، و من الاسلام الا اسمه.»

روزگاری برسد بر سر مردم که از قرآن جز رسمی نماند و از اسلام جز اسمی^(۱۱۷۴)

۱۱۸۱. همراهی علی عليه السلام با قرآن

«إن الكتاب لمعي، ما فارقتة مذ صحبتته.»

همیشه کتاب خدا با من است، از زمانی که همراه آن بوده ام، هیچگاه جدانشده ام.^(۱۱۷۵)

۱۱۸۲. عقاب استهزاء قرآن

«من قراء القرآن فمات، فدخل النار فهو ممن كان يتخذ آيات الله هزوا.»

کسی که قرآن خوانده سپس از دنیا رفته، وارد جهنم شود، او از کسانی است که آیات

خدا را به تمسخر و استهزاء گرفته است.^(۱۱۷۶)

۱۱۸۳. ظاهری شگفت، باطنی عمیق

«إن القرآن ظاهرة أنيق، و باطنه عميق، لا تفنى عجائبه، و لا تنقضى غرائبه، و لا تكشف

الظلمات الا به.»

قرآن دارای ظاهری شگفت انگیز و باطنی عمیق است. مطالب شگفت انگیز آن پایان

ناپذیر و عجایب آن کهنه ناشدنی است و تاریکی های جهالت جز با آن بر طرف نخواهد

شد.^(۱۱۷۷)

۱۱۸۴. قرآن نور جاویدان

«أنزل عليه (ای علی النبی صلى الله عليه وآله وسلم) الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحہ... فهو معدن الايمان و

بجوحته، و ينابيع العلم و بحوره، و رياض العدل و غدرانه، و اءثاق الاسلام و بنيانه.»

خداوند بر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم قرآن را نازل فرمود نوری است که چراغ های آن خاموش نمی

شود... که آن ایمان و کانون آن است، بستان های عدالت و آبگیرهای آن است، سنگ بنای

اسلام و بنیان آن است.^(۱۱۷۸)

۱۱۸۵. حق تلاوت

«إنه سيأتي عليكم من بعدى زمان ليس فيه شىء اخفى من الحق، ولا أظهر من الباطل... و ليس عند أهل ذلك الزمان سلعة ابور من الكتاب اذا تلى حق تلاوته، ولا أنفق منه اذا حرف عن مواضعه، ولا فى البلاد شىء أنكر من المعروف، ولا أعرف من المنكر! فقد نبذ الكتاب حملته، و تناساه حفظته، فالكتاب يومئذ و اءهله طريدان منفيان... و من قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله.»

و قطعى است که پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل نمی باشد... و در نزد اهل آن زمان، کالایی کسادتر از قرآن وجود نخواهد داشت، اگر حق خواندن آن ادا شود و متاعی با رونق تر از کتاب الهی نخواهد بود، اگر از معانی و حقایق خود منحرف شود و در آن روزگار هیچ چیزی ناشناخته تر از معروف (یا زشت تر از نیکو) و شناخته تر از ناشناخته (یا نیکوتر از زشتی) ها وجود نخواهد داشت. در آن زمان، آنان که به کتاب الهی معتقد بودند و آن را با خود داشتند، آن را دور خواهند انداخت و حافظانش آن را فراموش خواهند کرد (یا خود را به فراموشکاری خواهند زد) در آن موقع، کتاب و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه می گردند. (۱۱۷۹)

۱۱۸۶. جلوه گاه رخ الهی

«تجلی لهم سبحانه فى كتابه من غير اءن يكونوا راوه، بما أراهم من قدرته.»
خداوند سبحان در کتاب خود برای آنان تجلی کرد بدون این که او را ببینند، به وسیله
ارایه قدرتش و بیمناک ساختن از قدرت خود. (۱۱۸۰)

۱۱۸۷. قرآن در همه شئون زندگی

«كتاب الله تبصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به، و ينطق بعضه ببعض، و يشهد بعضه على بعض، و لا يختلف فى الله، و لا يخالف بصاحبه عن الله.»

کتاب خداوندی است که با آن می بینید، و با آن سخن می گوید و با آن می شنوید و بعضی از آیات قرآنی بعضی دیگر را توضیح می دهد و بعضی از آن (به تفسیر و تأویل) بعضی دیگر شهادت می دهد. در بیان الهیات هیچ اختلافی در میان آیاتش نیست و کسی که با قرآن همدم باشد، از خدا منحرف نمی شود. (۱۱۸۱)

۱۱۸۸. حق تلاوت

«أین القوم الذین دعوا الی الاسلام فقبلوه، وقرأوا القرآن فاحکموه.»

کجا رفتند آن قومی که دعوت به اسلام شدند آن را پذیرفتند. قرآن را خواندند و با کمال قدرت و استقامت عمل کردند. (۱۱۸۲)

۱۱۸۹. نزول قرآن و فغان شیطان

«أری نور الوحی و الرسالة، و أشم ریح النبوة، و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی

علیه ﷺ.»

من نور وحی و رسالت را می بینم و شمیم نبوت را می بویم، من آن گاه که وحی بر

رسول خدا ﷺ نازل شد، فغان شیطان را شنیدم. (۱۱۸۳)

۱۱۹۰. عدم اختلاف در قرآن

الله سبحانه یقول: «ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان لكل شیء و ذکر اءن الكتاب

یصدق بعضه بعضا و إنه لا اختلاف فیه فقال سبحانه: ﴿ولو کان من عند الله لوجدوا فیه

اختلافا کثیرا﴾.»

خدای سبحان می فرماید: ما در این کتاب هیچ چیز را فرونگذاشتیم و در آن بیان همه

چیز آمده است و یادآور شده که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند و اختلاف و

ناهمخوانی در آن وجود ندارد. خدای سبحان فرموده است: اگر از ناحیه غیر خدا بود، هر

آینه در آن اختلاف زیادی می یافتند. (۱۱۸۴)

۱۱۹۱. حق مردم بر اهل بیت و پیامبر

«لکم علینا العمل بکتاب اللہ تعالیٰ و سیرة رسول اللہ ﷺ و القیم بحقه و النعش
لسنته.»

حق شما بر ما این است که به کتاب خدا و روش پیامبر ﷺ عمل کنیم و به حق او
قیام کرده و احکام او را چون درفشی بر پا نگهداریم. (۱۱۸۵)

۱۱۹۲. علی علیه السلام قرآن شناس

«ذلك القرآن فاستنطقوه، ولن ينطق، ولكن إخباركم عنه.»

آن است قرآن، و او را به سخن گفتن وادار کنید و هرگز (با شما) سخن نخواهد گفت،
ولی من برای شما از قرآن خبر می دهم. (۱۱۸۶)

۱۱۹۳. حق تلاوت

«أوه على أخواني الذين تلوا القرآن فاءحكموه، و تدبروا الفرض فأقاموه، أحيوا السنة و أماتوا
البدعة. دعوا للجهاد فاءجابوا، و وثقوا بالقائد فاتبعوه.»

آه! افسوس بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و در عمل به آن استقامت ورزیدند و
در تکالیف اندیشیدند و آن ها را انجام دادند، سنت را احیا کردند و بدعت را نابود ساختند.
دعوت به جهاد شدند، آن را اجابت کردند و به فرماندهشان اطمینان پیدا کردند و از او
پیروی نمودند. (۱۱۸۷)

۱۱۹۴. پرهیز از تفسیر به رأی

من کتاب له إلى معاوية: «فعدوت على الدنيا بتأويل القرآن.»

امام علیه السلام در نامه خود به معاویه چنین نوشت: تو با تغییر و تفسیر قرآن (مطابق میل
خود) در جستجوی دنیا هستی. (۱۱۸۸)

۱۱۹۵. نیاز به مفسر

«هذا القرآن إنما هو خط مستور بين الدفتين، لا ينطق بلسان، ولا بد له من ترجمان.»

این قرآن خطی است نوشته شده میان دو جمله که به زبان سخن نمی گوید و ترجمان و مفسری می خواهد. ^(۱۱۸۹)

۱۱۹۶. ترتیل

«أما الليل فصافون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن يرتلون لها ترتيلا. يحزنون به انفسهم و يستثيرون به دواء دائهم.»

متقین کسانی اند که شب هنگام راست بر پا می ایستند و اجزای قرآن را به بهترین وجه تلاوت می نمایند. نفوس خود را با آیات قرآنی اندوهگین می سازند و دوی درد خود را با آن کتاب الهی تحصیل می نمایند. ^(۱۱۹۰)

۱۱۹۷. قرآن سیر آبی تشنگان

«جعل الله ريا لعطش العلماء و ربيعا لقلوب الفقهاء، و محاج لطرق الصلحاء، و دواء ليس بعده داء، و نور اليس معه ظلمة.»

خداوند متعال قرآن را سیراب کننده تشنگی دانشمندان قرار داده است و بهاری بر دل های فقهاء و راه هایی واضح برای طرق صالحان، و دوی که با داشتن آن دردی نمی ماند و نوری که با وجود آن ظلمتی به حیات انسان ها راه ندارد. ^(۱۱۹۱)

۱۱۹۸. ثروتی که بی آن توانگری نباشد!

«اعلموا! إنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة. و لا لاحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من أدوائكم، و استعينوا به على لاوائكم.»

بدانید! برای هیچ کس پس از فراگیری قرآن و عمل به آن نیازی نباشد و برای هیچ احدی بدون قرآن، بی نیازی امکان ندارد، برای دردهای خود از قرآن شفا بطبیید و در مشقت ها از آن یاری بخواهید. ^(۱۱۹۲)

۱۱۹۹. زینت دل

«طوبى للزاهدين فى الدنيا، الراغبين فى الآخرة اءولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، و القران شعارا، و الدعاء دثارا ثم قرضوا الدنيا على منهاج المسيح.»
خوشا به حال زاهدین در دنیا و متوجهین و راغبین به آخرت، آن ها گروهی هستند که زمین را بساط و خاک را فرش و آب را شربت گوارا و قران را جامه زیرین (روش خویش و زینت دل) و دعا را جامه رو (مانع حوادث) قرار داده اند. پس به طریقه و روش حضرت مسیح عليه السلام دنیا را از خود جدا کردند. ^(۱۱۹۳)

۱۲۰۰. دژ استوار

«الهی کتاب الله بین اظهرکم، ناطق لا یعیا لسانه، و بیت لا تهدم أركانہ، و عزلا تهزم أعاونہ.»

کتاب خدا در میان شما سخنگویی است که هرگز زبانش (از گفتن حق) خسته نمی شود و خانه ای است که هیچ گاه پایه های آن درهم نمی ریزد و نیرومندی است که یارانش شکست نمی خورند ^(۱۱۹۴)

۱۲۰۱. تمسک جوید به کتاب الهی!

«علیکم بکتاب الله (فانه الحبل المتین)، و النور المبین، و الشفاء النافع... من قال به صدق، و من عمل به سبق.»

تمسک جوید به کتاب خداوندی؛ زرا این کتاب، طنابی است محکم و نوری است آشکار، و شفایی است سودمند. هر کس به این کتاب الهی قایل شد، راست گفت و راست گرید و هر کس به آن عمل کرد بر دیگران سبقت جست. ^(۱۱۹۵)

۱۲۰۲. بی اهمیتی به قرآن

«إنه سیأتی علیکم من بعدی زمان لیس فیہ شیء أخفی من الحق، و لا اءظهر من الباطل فالکتاب و اءهله فى ذلك الزمان فى الناس و لیسا فیهم، و عهم و لیسا معهم! لان الضلالة لا توافق الهدی، و ان اجتماعا فاجتمع القوم على الفرقه، و افترقوا على الجماعة کانهم أئمة الکتاب و لیس الکتاب أمامهم، فه یبق عندهم منه الا اسمه، و لا یعرفون الا خطه و زبره.»

قطعی است که پس از من روزگاری بر شما روی خواهد آورد که چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل وجود ندارد. در آن موقع کتاب خدا و مدافعان و معتقدان و عمل کنندگان به آن مطرود و مهجور از جامعه گشته، در آن روزگار کتاب خداوند و معتقدان و عمل کنندگان به آن، در میان مردم خواهند بود، ولی از آن ان نخواهند بود و با آنان دیده خواهند شد؛ ولی با آنان نیستند، زیرا گمراهی با هدایت، توافق و هماهنگی ندارند! اگر چه درکنار یکدیگر دیده شوند. در آن هنگام مردم به پراکندگی و جدایی از یکدیگر، متفق می شوند و برای به دست آوردن اتفاق و اجتماع از یکدیگر جدا و پراکنده اند. گویی آنان هستند که پیشوایان قرآن اند نه این که قرآن پیشوای آنان باشد. نمانده است از قرآن در میان آنان مگر نامی از قرآن و نمی شناسند از آن کتاب الهی، مگر خط و حروف نوشته شده آن را. (۱۱۹۶)

۱۲۰۳. حق تلاوت

«أشکو من معشر يعيشون جهالا ويموتون ضلالا، ليس فيهم سلعة ابور من اكتاب اذا تلى حق تلاوته، ولا سلعة أنفق بيعا ولا أغلى ثمنا من الكتاب اذا حرف عن مواضعه!»

از ملتی که در میان نادانان قرار گرفته اند به ناله افتاه ام، اینان گمراه جان می دهند، قرآنی که خوب تلاوت شود در نظرشان بی ارزش ترین چیز است و چیزی در نظرشان با ارزش تر از قرآن، آن موقعی که تحریفش کنند، نیست. (۱۱۹۷)

۱۲۰۴. تازگی قرآن

«ولا تخلقة كثرة الرد، ولوج السمع.»

از حق و حقیقت نمی لغزند تا به سوی حق برگردانده شو. فراوانی ورود قرآن به گوش، آن را کهنه نمی گرداند. (۱۱۹۸)

۱۲۰۵. مجمل های قرآن

«... مفسرا مجمله، و مبينا غوامضه، بين ماخوذ ميثاق علمه، و موسع على العبد في جهله.»

مجمعل های قرآن تفسیر شده و مشکلاتش آشکار است و مطالب آن مشتمل است بر چیزهایی که دانستن و یادگرفتن آن ها واجب است و نیز چیزهایی که بندگان موظف به دانستن آن ها نیستند. (۱۱۹۹)

۱۲۰۶. راه حق

«فأین تذهبون! و إنی تؤفکون! و الا علام قائمة! و الا یات واضحة! و المنار منصوبه، فأین یتاه بکم! و کیف تعمهون! و بینکم عتره نیبکم! و هم أزمة الحق، و أعلام الدین و السنة الصدق، فأنزلهم بأحسن منازل القرآن، و ورود الهیم العطاش.»

کجا می روید و چگونه از راه حق منحرف می شوید؟ در حالی که درفش ها برپا و نشانه ها آشکار و چراغ هدایت در پیش است، پس چگونه حیران مانده و راه را گم کرده اید، در حالی که عترت پیامبر، در میان شمایند.

پس بدانید که آنان راهنمای شما به سوی حق و پیشوایان دین و راستگویان هستند. پس آن ها را در بهترین جایی که قرآن را جای می دهید جای دهید و همچون شتران تشنه که به سوی آب می شتابند، به سوی آن ها بشتابید. (۱۲۰۰)

۱۲۰۷. شناخت راه حق

«اعلموا! إنکم لن تعرفوا الرشذ حتی تعرفوا الذی ترکه، ولن تأخذوا بمیثاق الکتاب حتی تعرفوا الذی نقضه، و لمن تمسکوا به، حتی تعرفوا الذی نبذه.»

بدانید! شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت، مگر این که کسی را که آن را رها کرده است بشناسید و هرگز به پیمان قرآن وفا نخواهید کرد، مگر آن گاه که کسی که این پیمان را شکسته است بشناسید و هرگز به قرآن چنگ نخواهید زد، مگر این که کسی را که آن را کنار زده است بشناسید. (۱۲۰۱)

۱۲۰۸. حدود الهی در قرآن

«بین مثبت فی الکتاب فرضه، و معلوم فی السنة نسخه، و واجب فی السنة اخذه، و مرخصی- فی الکتاب ترکه، و بین واجب بوقته، و زائل فی مستقبله، و مباین بین محارمه، من کبیر اوعده علیه نیرانه، أو صغیر أرصد له غفرانه، و بین مقبلو فی أدناه، موسع فی أقصاه.»

قسمتی از احکام در این کتاب (برای مدتی معین) واجب شده و ناسخ آن در سنت پیامبر آمده و بعضی در سنت واجب شده، در حالی که قبلا در کتاب خدا (برای مدتی محدود) ترک آن مجاز بوده، و بعضی در اوقات معینی واجب است و بعضی واجب بودنش در آینده از بین رفته است.

در این کتاب بین محرمات نیز تفاوت است، بدین گونه که برای گناهان کبیره، وعده عذاب داده و برای گناهان صغیره، راه آمرزش را باز کرده است و در مورد کارهای نیک کم آنها را پذیرفته و بسیار آن ها را شایسته و پسندیده می داند که تحمیلی در مورد آن ها نیست. (۱۲۰۲)

۱۲۰۹. شروع فتنه

«إنما بدأ وقوع الفتن أهواء تتبع، و أحكام تبتدع، یخالف فیها کتاب الله، و یتولی علیها رجال رجالا، علی غیر دین الله.»

همانا سر آغاز فتنه ها، پیروی از هوای نفس و حکم خلاف شرع است که کتاب خدا با آن ها مخالفت می ورزد و گروهی نیز از کسانی که راهی جز راه دین خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پیروی می کنند. (۱۲۰۳)

۱۲۱۰. جامعیت قرآن

«... کتاب ربکم فیکم. مبینا حلاله و حرامه، و فرائضه و فضائله، و ناسخه و منسوخه، و رخصه و عزائمه، و خاصه و عامه و عبره و امثاله، و مرسله و محدوده، و محکمه و متشابهه.»

کتاب پروردگار شما در میان شماست، حلال و حرام آن آشکر، واجبات و مستحبات، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پند ها و مثل ها، مطلق و محدود ها و محکمت و متشابهات آن، همه معلوم است. (۱۲۰۴)

۱۲۱۱. تطبیق امور با قرآن

«کونوا من حرثته و أتباعه، و استدلوه علی ربکم، و استنصحوه علی أنفسکم، و اتهموا علیه آراکم، و استغشوا فیه أهواکم.»

شما از کشت کنندگان و پیروان آن بوده و آن را راهنمای خویش به سوی پروردگارتان قرار دهید و از آن پند گیرید و افکاری که برخلاف قرآن دارید متهم سازید و خواهش هایی را که مخالف آن است خائن بدانید. (۱۲۰۵)

۱۲۱۲. موجبات عصمت

«علیکم بکتاب الله، (فانه الحبل المتین)... و العصمة للمتمسک.»

بر شما باد به کتاب خدا؛ زیرا که آن ریسمان محکم است... و مایه حفظ کسی که بدان چنگ زند. (۱۲۰۶)

۱۲۱۳. نور معنوی

«جاء هم بتصدیق الذی بین یدیه، و النور المقتدی به. ذلك القرآن.»

پیامبر اکرم ﷺ به سوی مردم آمد با تصدیق و اعتراف آن چه در دست داشت و با نوری معنوی که باید از آن پیروی کنند و آن قرآن است. (۱۲۰۷)

۱۲۱۴. احیای قرآن

«إنما حکم الحکمان لیحیا ما أحیا القرآن، و یمیتا ما أمات القرآن، و أحياء الاجتماع علیه، و أماتته الا فتران عنه.»

اگر به آن دو نفر (ابوموسی الشعری و عمرو بن عاص) حکمیت داده شد، به خاطر این بود که آن چه را قرآن زنده دانسته، زنده سازند و آن چه را محکوم به مرگ نموده، از بین ببرند و احیای قرآن این است که با هم متحد شوند و به آن عمل کنند و از بین بردن قرآن این است که از آن جدا و پراکنده شوند. (۱۲۰۸)

۱۲۱۵. حال قرآن نزد یاوران مهدی علیهم السلام

«إلا وإن من ادركها منا يسرى فيها بسراج منير، و يحذو فيها على مثال الصالحين، ليحل فيها ربقا، و يعتق فيها رقا، و يصدع شعبا، و يشعب صدعا، في سترة عن الناس لا يبصر القائف أثره و لو تابع نظر». ثم ليشحذن فيها قوم شحذ القين النصل تجلى بالتنزيل أبصارهم، و يرمى بالتفسير في مسامعهم، و يغبقون كأس الحكمة بعد الصبح!».»

بدانید آن کس از ما (حضرت مهدی عليه السلام) که فتنه ها را دریابد، در تاریکی آن ها با چراغ روشنی سیر می کند. و به روش نیاکان رفتار می نماید تا گره فتنه ها را بگشاید و اسیران را آزاد سازد و جمعیت گمراهان را پراکنده، نیکان را گرد آورد. او پنهان از مردم است و هیچ جوینده ای هر چند در پی او باشد و چشمش به دنبال او بگردد او را نمی یابد. پس گروهی در آن فتنه ها صیقل می خورند و برای از بین بردن آن ها آماده می شوند، همان گونه که آهنگران شمشیر را صیقل می دهند و چشمان آن ها از نور قرآن روشنی می گیرد و معانی آیات آن در گوش هایشان فرو می ریزد و شامگاهان و صبحگاهان از جام حکمت و معارف الهی سیراب می گردند. (۱۲۰۹)

۱۲۱۶. نظر اولیاء الله به قرآن

«إن اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا باجلها اذا شغل الناس بعاجلها، فاموتوا منها ما خشوا إن یمیتهم، و ترکوا منها ما علموا إنه سیرترکهم، و رأوا استکثار غیرهم منها استقلالا، و در کهم لها فوتا، أعداء ما سالم الناس، و سلم ما عادی الناس!».»

همانا دوستان خدا کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند، هنگامی که مردم به ظاهر آن نگاه می کنند، و به پایان آن می پردازند (گرفتاری کیفر الهی) در حالی که مردم به امروز آن سرگرم اند (و دنیا را می جویند) پس آن چه را که انجام آن آنان را می میراند (و گرفتار کیفر الهی) از میان می برند، آن چه را دیگران بسیار می بینند اینان اندک می شمارند، و رسیدن به آن را از دست داده به شمار می آورند و با آن چه دنیا پرستان آشتی کرده اند، اینان دشمن اند و آن چه را که به دنیا شیفتگان دشمن دارند دوست می دارند. (۱۲۱۰)

۱۲۱۷. همه چیز در این کتاب

«أم انزل الله سبحانه دينا تاما فقصر الرسول ﷺ عن تبليغه و أدائه، و الله سبحانه يقول:

ما فرطنا في الكتاب من شيء و فيه تبيان لك شيء.»

خدای سبحان دینی کامل فرستاده است و پیامبر ﷺ در تبلیغ و ادای آن کوتاهی

نکرده است، در حالی که خدای سبحان می فرماید: ما از بیان هیچ چیز در این کتاب

کوتاهی نکرده ایم و همه چیز در این کتاب بیان شده است. (۱۲۱۱)

۱۲۱۸. خدا را خدا را در قرآن

«الله الله! أيها الناس! فيها استحضركم من كتابه، و استود عكم من حقوقه، فان الله

سبحانه لم يخلقكم عبثا.»

خدا را، خدا را، ای مردم! به خدا توجه کنید! در آن چه رعایت آن را در کتاب خودش از

شما خواسته است و در حقوقی که شما را امانتدار آن کرده است؛ زیرا خداوند سبحان شما

را بیهوده نیافریده است. (۱۲۱۲)

۱۲۱۹. عمل به قرآن

«إن الله تعالى أنزل كتابا هاديا بين فيه الخير و الشر. فخذوا نهج الخير تهتدوا، و اصدفوا عن

سنت الشر تقصدوا.»

همانا خداوند سبحان کتابی را فرو فرستاد که هدایت کننده است و نیکی و بدی را در آن

بیان فرموده است. پس راه خیر و نیکی را در پیش گیرید تا هدایت شوید و از راه شر و

بدی دوری کنید تا به سر منزل حق برسید. (۱۲۱۳)

بخش چهارم: توبه

۱۲۲۰. گریه بر گناهان

«طوبى لمن لزم بيته، و أكل قوته و اشتغل بطاعة ربه، و بكى على خطيئته، فكان من نفسه فى شغل، و الناس منه فى راحة!».»

خوشا به حال کسی که پایبند خانه خود شود و غذای خود را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول و بر گناهان خویش گریه کند، پس اوست که به کار خود مشغول، و مردم از او در آسایش اند. (۱۲۱۴)

۱۲۲۱. قبولی توبه در هر زمان

«فتح لك باب المتاب، و باب الاستعتاب، فاذا ناديته سمع نداك.»

خدای متعال در توبه و بازگشت و خشنودی خویش را برای تو گشوده است، پس هر وقت او را بخوانی ندایت را می شنود. (۱۲۱۵)

۱۲۲۲. آسان تر از توبه

«ترك الذنب اهوان من طلب التوبة.»

گناه نکردن، آسان تر است از طلب قبول توبه. (۱۲۱۶)

۱۲۲۳. باز بودن در توبه

«من وصايا لابنه الحسن عليه السلام: لم يشدد عليك فى قبول الانابة، و لم يناقشك بالجريمة، و لم يؤيسك من الرحمة. بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة، و حسب سئيتك و احدة، و حسب حسنتك عشرة، و فتح لك باب المتاب.»

از وصیت های حضرت علی عليه السلام به فرزندش حسن عليه السلام: در پذیرفتن توبه بر تو سخت نگرفته و به علت گناه تو را در تنگنا نیانداخته و از رحمت خویش نومیدت نکرده است،

بلکه خودداری تو از گناه را حسنه به شما آورده و گناهت را یک و حسنه ات را ده به شمار آورده و در توبه و بازگشت را برای تو گشوده است. (۱۲۱۷)

۱۲۲۴. سکوت بهتر از سخن نا به جا

«تلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراک مافات من منطقک، و حفظ ما فی الوعاء بشد

الوکاء.»

تدارک خطایی که از سکوت تو به وجود آمده است، آسان تر است از جبران آنچه که از سخنت فوت شده است و حفظ آنچه که در ظرف است با بستن بندهایش. (۱۲۱۸)

۱۲۲۵. شفیع نافع

«لا شفیع أنجح من التوبة.»

هیچ شفیی رهاننده تر از توبه نیست. (۱۲۱۹)

۱۲۲۶. حسن توبه

«لا خیر فی الدنيا لرجلین: رجل أذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبة، ورجل یسارع فی

الخیرات.»

در دنیا جز دو کس را خبری نبود: یکی آن که گناهی کند و با توبه جبران نماید و دیگر کسی که در کارهای خوب شتاب ورزد. (۱۲۲۰)

۱۲۲۷. تأخیر در توبه

«کل معاجل یسأل الانظار، و کل مؤجل یتعلل بالتسویف.»

هر کس که مهلتش به سرآید (برای جبران گذشته) مهلتی می طلبد و به هر کس که مهلتی داده شود و در انجام کار امروز و فردا می کند. (۱۲۲۱)

۱۲۲۸. امید توبه

«ما أهمني ذنب أمهلت بعده حتی أصلی رکعتین و أسأل الله العافیة.»

گاهی که بعد از آن مهلت دو رکعت نماز و درخواست عافیت از خدا داشته باشیم برایم
مهم نیست. (۱۲۲۲)

۱۲۲۹. بدون عمل امید

مدار به سعادت! قال عليه السلام لرجل سأله إن يعظه: «لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل، و
يرجى التوبة، بطول الأمل... ان عرضت له شهوة أسلف المعصية، وسوف التوبه.»

امام عليه السلام در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرد فرمود: از کسانی مباش که بدون عمل
امید به سعادت آخرت دارند، و به واسطه آرزوهای بلند امید قبول توبه را دارند... اگر
شهوة به او روی آورد نافرمانی پیش گرفته و توبه و بازگشت را پشت سر اندازد. (۱۲۲۳)

۱۲۳۰. استغفار چیست!؟

قال عليه السلام لقائل قال بحضرة: «أستغفرالله: شكلك أمك! أتدري ما الاستغفار؟ الاستغفار
درجة العليين، وهو اسم واقع على ستة معان: أولها الندم على ما مضى، والثاني العزم على ترك
العود اليه أبدا، والثالث إن تؤدى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله أملس ليس عليك
تبعه، والرابع إن تعمد الى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدى حقها، والخامس إن تعمد الى
اللحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالاحزان، حتى تلصق الجلد بالعظم وينشاء بينهما لحم
جديد، والسادس إن تذيب الجسم ألم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية، فعند ذلك تقول:
أستغفرالله.»

امام عليه السلام به کسی که در حضورش از خداوند طلب آمرزش می کرد، فرمود: مادرت به
عزایت بنشیند! آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار جایگاه والامقامان است و آن نامی
است که بر شش معنی نهاده شده است:

اول پشیمانی از (بدی های) گذشته.

دوم: تصمیم بر ترک بازگشت به آن (بدی ها) برای همیشه.

سوم: ادای حقوق آفریدگان خدا.

چهارم: توجه به هر واجبی که تباه کردی و آن را ادا کنی.

پنجم: آب کردن گوشت هایی که از خشم پروردگار روییده تا آن جا که پوست بر استخوان بپیوندد و میان آن دو، گوشت تازه برآید.

ششم: به تنت رج بندگانی را بچشانی آن گونه که شیرینی گناه را چشانده ای، پس در این هنگام بگویی استغفرالله. (۱۲۲۴)

۱۲۳۱. خیر واقعی در دنیا

«ليس الخیر إن یكثر مالک و ولدک، و لکن الخیر إن یكثر علمک و إن یعظم حلمک، و إن تباهی الناس بعبادة ربک، فان اءحسنت حمدت الله، و ان أسأت استغفرت الله، و لا خیر فی الدنیا الا لرجلین: رجل أذنب ذنوبا فهو یتدارکها بالتوبة، و رجل یسارع فی الخیرات.»

خوبی آن نیست که مالت فراوان و اولادت بسیار گردد، بلکه خیر آن است که عملت افزون و حلمت زیاد شود، و این که به عبادت پروردگارت در میان مردم مباحات کنی و اگر گناه کردی استغفار نمایی و خبری در دنیا نیست مگر برای دو کس: گناهکاری که گناهش را با توبه جبران کند و کسی که در انجام کارهای خیر شتاب کند. (۱۲۲۵)

۱۲۳۲. توبه به همراه آمرزش

«ما کان الله لیفتح علی عبد باب الشکر و یغلق عنه باب الزیادة... و لا لیفتح لعبد باب التوبة و یغلق عنه باب المغفرة.»

این طور نیست که خداوند در سپاسگزاری و شکر را بر بنده ای بگشاید؛ ولی در فزونی را بر او ببندد... و ممکن نیست که در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش مسدود نماید. (۱۲۲۶)

۱۲۳۳. آیا توبه کاری نیست!؟

«أفلا تأتب من خطیئته قبل منیته!»

آیا کسی نیست که قبل از فرا رسیدن مرگ از گناهش توبه نماید؟ (۱۲۲۷)

۱۲۳۴. رابطه گناه و باران

«قال ﷺ و قد خرج للاستسقاء: ان الله يبتلى عباده عند الاعمال السيئة بنقص الثمرات، و حبس البركات، و اغلاق خزائن الخيرات، ليتوب تائب، و يقلع مقلع، و يتذكر متذكر، و يزدجر مزدجر.»

امام علی عليه السلام در هنگام بیرون رفتن برای طلب باران: هرگاه بندگان خدا گناه و بدکرداری کنند، خداوند آنان را به کاهش محصولات و بازداشت برکات و بستن در گنجینه های خیر مبتلا می سازد تا توبه گر توبه کند و گنهکار دل از گناه برکند و پندگیرنده پند پذیرد و نهی شده (از گناه) باز ایستد. ^(۱۲۲۸)

۱۲۳۵. گناهان نابخشودنی

«ان من عزائم الله في الذكر الحكيم... إنه لا ينفع عبدا و ان أجهد نفسه و أخلص فعله إن يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها: إن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، أو يشفي غيظه بهلاك نفس، أو يعر بأمر فعله غيره، أو يستنجح حاجة الى الناس بإظهار بدعة في دينه، أو يلقي الناس بوجهين، أو يمشی فيهم بلسانين.»

از جمله حکم های قطعی خدا در قرآن حکیم... این است که بنده چنانچه با یکی از این اعمال خدایش را ملاقات کند و از آنها توبه نکرده باشد هر چند (در انجام اعمال نیک) خود را به زحمت انداخته و عملش را خالص کرده باشد سودی نمی برد، در عبارت و پرستش خدا که بر او واجب کرده است شرک ورزیده باشد، یا آتش خشم خویش را با کشتن کسی فرونشانده باشد، یا کاری را که خود کرده است به دیگری نسبت دهد (و او را بدان متهم سازد) یا برای رسیدن به نیاز و خواسته خود از مردم بدعتی در دین پدید آورد، یا با مردم دورو باشد و یا دو زبان باشد. ^(۱۲۲۹)

۱۲۳۶. شتاب در توبه

«بادرو المعاد و سابقوا الاجال، فان الناس يوشك أن ينقطع بهم الامل، و برهقهم الاجل، و يسد عنهم باب التوبة.»

به سوی قیامت (با اعمالتان) بشتابید و قبل از فرا رسیدن مرگ کار کنید؛ زیرا زود است که آرزوی مردم قطع گردد و مرگ آن ها را در کام خود فرو برد و در توبه به رویشان بسته شود. (۱۲۳۰)

۱۲۳۷. بخشش خداوند

«یصف خلقه آدم عليه السلام: ثم بسط الله سبحانه له في توبته، و لقاء كلمة رحمة.»
توصیف آفرینش آدم عليه السلام: آن گاه خدای سبحان در توبه خود را به روی او گشود و کلمه رحمت خود را به او آموخت. (۱۲۳۱)

۱۲۳۸. رحمت خدا بر توبه کار

«رحم الله امراء استقبال توبته، و استقبال خطيئته، و بادر منيته!»
رحمت خدا بر آن کس که به توبه رو کند و از خطاهای خود پوزش طلبد و پیش از مرگ کاری کند. (۱۲۳۲)

۱۲۳۹. امان آمرزش

«كان في الارض امانان من عذاب الله، و قد رفع اءحدهما، فدونكم الاخر فتمسكوا به:
اما الامان الذي رفع فهو رسول الله صلى الله عليه وسلم، و أما الامان الباقي فالاستغفار: قال الله تعالى:
﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾»

در زمین دو امان از کیفر الهی بود که یکی برداشته شد و دیگری با شماست پس چنگ زنید. اما امانی که برداشته شد پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم بود و آن که مانده آمرزش است که خداوند فرمود: و خداوند ایشان را کیفر نکرد در حالی که تو در میانشان بودی و ایشان را کیفر نفرماید در حالی که آمرزش می خواهند. (۱۲۳۳)

۱۲۴۰. باز بودن در توبه

«من أعطى التوبة لم يحرم القبول، و من أعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة.»

هر آن کس که توبه کند از پذیرفته شدن آن ناامید نشود و آن کس که از خدای آمرزش
طلبد از بخشایش حق نومید نگردد.

۱۲۴۱. از رحمت خدا نومید مباش! ^(۱۲۳۴)

«عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار»

در شگفتم از آن که از (رحمت خدا) نومید است، در حالی که استغفار به همراه دارد. ^(۱۲۳۵)

بخش پنجم: ذکر

۱۲۴۲. کلید یاد خدا

«الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره، وسببا للمزيد من فضله، وذليلا على آلائه و

عظمته.»

ستایش از آن خداست. ستایش از آن خدایی است که ستایش را کلید یاد خود و مایه

فزونی فضل و نعمتش و رهنمای نعمت ها و عظمت خویش قرار داد. (۱۲۳۶)

۱۲۴۳. ذاکران حق

«ان للذكر لأهلا أخذوه من الدنيا بدلا، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه، يقطعون به أيام

الحياة»

به یاد خدا بودن اهلی دارد که آن را به جای این دنیا گرفته اند و لذا بازرگانی و خرید و

فروش آنان را از آن (ذکر خدا) باز نمی دارد. (۱۲۳۷)

۱۲۴۴. ترنم حزب الله به ذکر الهی

«طوبى لى نفس أدت الى ربها فرضها، و عركت بجنبها بؤسها، و هجرت فى اليل غمضاها، حتى

إذا غلب الكرى عليها افترشت اءرضها، و توسدت كفها، فى معشر- أسهر عيونهم خوف

معادهم، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذكر ربهم شفاههم، و تقشعت بطول

استغفارهم ذنوبهم، ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾»

خوشا به حال آن کس که فریضه پروردگارش را به جای آورد و بر سختی ها و

ناملايمات صبر کرد و خواب را از دیدگانش دور ساخت و اگر خواب بر او چیره آمد، زمین

را بستر خود کرد و دستش را بالش، آنان که خوف روز رستاخیز چشمانشان را بیدار نگه

داشت و پهلویشان را از بسترهای راحتشان دور کردند و لب هایشان به ذکر پروردگارشان

زمزمه کرد و از بسیاری آمرزش خواهی، گناهانسان زدوده شد.

اینان حزب خدایند و بدانید که حزب خدا پیروز است. (۱۲۳۸)

۱۲۴۵. مونس تنهایی ها

«اللَّهُمَّ انك انس الانسين لأوليائك... ان أوحشتهم الغربة انهم ذكرك، وان صبت عليهم المصائب لجااء و الى الاستجاره بك.»

خدایا! تو با دوستان خود انیس ترینی... اگر غربت و تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یاد تو همدم آنان باشد و اگر مصیبت ها بر آنان فرو ریزد، به زنهارخواهی از تو، پناه می برند. (۱۲۳۹)

۱۲۴۶. آرامش دل ها

«كل لله مطيعا، و بذكره انسا، و تمثل في حال توليك عنه اقباله عليك.»

فرمانبردار خدا باش و همدم ذکر او باش و در آن وقت که از او روی می گردانی، روی آوردن او را به خود در تصور آر. (۱۲۴۰)

۱۲۴۷. جلا بخش قلوب

«ان الله سبحانه و تعالى جعل الذكر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، و تبصر- به بعد العشوة، و تنقاد به بعد المعاندة.»

خدای سبحان یاد خویش را صیقل دهنده دل ها قرار داده است، گوش های سنگین شده دل ها با یاد خدا شنوا می شوند و چشم های ضعیف شده دل ها به وسیله آن تیز و بینا می گردند و دل های معاند و ستیزه گر با آن رام می شود. (۱۲۴۱)

بخش ششم: دعا

۱۲۴۸. گشایش در دعا

«ما كان الله ليفتح على عبد باب الشكر ويغلق عنه باب الزيادة، ولا ليفتح على عبد باب الدعاء ويغلق عنه باب الاجابة.»

چنین نیست که خداوند، باب شکر را بر بنده ای بگشاید و در فراوانی را بر او ببندد و چنین هم نیست که باب دعا را بر کسی بگشاید، اما در اجابت را به رویش ببندد. (۱۲۴۲)

۱۲۴۹. نیازمندتر به دعا

«المبتلى الذى قد اشد به البلاء، بأحوج الى الدع من العافى الذى لا يأمن البلاء!»
کسی که از بلا رسته است چون از بلا ایمن نیست از بلا رسیده ای که گرفتار درد و رنج است به دعا نیازمندتر است.

۱۲۵۰. دفع بلا با دعا (۱۲۴۳)

«ادفعوا أمواج البلاء بالدعاء»

امواج بلا را با دعا بازیس رانید. (۱۲۴۴)

۱۲۵۱. اخلاص در سؤال

(قال لابنه الحسن عليه السلام): «وأخلص في المسألة لربك: فان بيده العطاء والحرمان.»
(به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود): در سؤال (حاجت) از پروردگارت اخلاص داشته باش؛ زیرا بخشش و محروم ساختن در دست اوست. (۱۲۴۵)

۱۲۵۲. نومید نشدن از کندی اجابت

«فى وصيته لابنه الحسن عليه السلام: اعلم إن الذى بيده خزائن السموات والارض قد أذن لك فى الدعاء، وتكفل لك بالاجابة... فلا يقنطنك ابطاء اجابته فان العطية على قدر النية.»

امام عليه السلام در وصیت خویش به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمودند: بدان آن خداوندی که گنجینه های آسمان ها و زمین به دست او است به تو اجازه دعا داد و اجابت آن را به عهده گرفته است.

پس تأخیر اجابت دعایی که به بارگاه خداوند نموده ای، نا امیدت نسازد؛ زیرا عطای الهی به قدر نیت است.

۱۲۵۳. محروم نبودن از اجابت ^(۱۲۴۶)

«من أعطى أربعاً لم يحرم أربعاً، من أعطى الدعاء لم يحرم الاجابة»

هر که را چهار چیز دهند، از چهار چیز محروم نماند، آن را که دعا دهند از اجابت محروم نکنند. ^(۱۲۴۷)

۱۲۵۴. همانند تیرانداز بدون کمان

«الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر»

دعاکننده بدون عمل، مانند تیرانداز بدون وتر (زه کمان) است. ^(۱۲۴۸)

۱۲۵۵. طریقه دعا کردن

«إذا كانت لك إلى الله سبحانه حاجة فابدأ بمسألة الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم سل

حاجتك: فان الله اكرم من إن يسأل حاجتين فيقضى احدهما ويمنع الاخرى.»

هرگاه به درگاه خدای سبحان حاجتی داری، قبل از این که از خدا بخواهی، بر پیامبر

اکرم صلى الله عليه وآله وسلم صلوات فرست، سپس نیازت را بخواه؛ زیرا خداوند کریم تر از آن است که در

دو حاجت، یکی را قبول و دیگری را رد کند.

بخش هفتم: دعا‌های امام علی علیه السلام (۱۲۴۹)

۱۲۵۶. پناه بر خدا از انحراف

«اللَّهُمَّ انا نعوذ بك إن نذهب عن قولك، أو إن نفتتن عن دينك»

بارخدایا! به تو پناه می بریم که از گفتارت روی گردانیم، یا از دینت منحرف شویم. (۱۲۵۰)

۱۲۵۷. نیایش حضرت علی علیه السلام

«اللَّهُمَّ انی اعوذ بك أن أفترق في غناك، أو أضل في هداك، أو أضام في سلطانك، اءو أضطهد و

الامر لك!»

بارخدایا! به تو پناه می برم از این که با وجود توانگری تو، من تهی دست باشم، یا با وجود هدایتگری، در گمراهی به سر برم، یا با آن که قدرت و پادشاهی از آن توست، به من ستم شود، یا با آن که زمام اختیار امور در دست توست، من مقهور و خوار گردم. (۱۲۵۱)

۱۲۵۸. پناه به خدا

«اللَّهُمَّ انی اعوذ بك من اءن تحسن في لامعة العيون علانیتی، و تقبح فیما اءبطن لك سریرتی، محافظا علی رباء الناس من نفسی بجميع ما أنت مطلع علیه منی، فاءبدی للناس حسن ظاهری، و اءفضی الیک بسوء عملی، تقربا الی عبادك و تباعدا من مرضاتك.»

خداوندا! به تو پناه می برم از این که ظاهرم را در چشم های مردم نیکو جلوه دهی و باطنم را در پیشگاهت زشت سازی، و به وسیله اعمالی که تو از آنها خوب آگاهی داری، خوش بینی و احترامات مردم را برای خود محافظت کنم و ظاهر خوبم را برای مردم آشکار نموده و اعمال بدم را فقط تو بدانی، تا به بندگانت نزدیک و از رضای تو دور گردم. (۱۲۵۲)

۱۲۵۹. نهی از ناسزاگویی

«لما سمع قوما من أصحابه یسبون اهل الشام: انی اکره لکم ان تکونوا سبابین، و لکنکم لو وصفتم أعمالهم، و ذکرتم حالهم، کان اءصوب فی القول، و اءبلغ فی العذر، و قلت مکان سبکم ایاهم: اللَّهُمَّ احقن دمانا و دماهم.»

شنید که گروهی از یارانش به شامیان ناسزا می گویند، فرمود: من خوش ندارم که شما ناسزاگو باشید، بلکه اعمال او رفتار و موقعیت (باطل) آن ها را خاطرنشان کنید، مؤثر و در بیان و جهت رساتر و قانع کننده تر باشد. به جای ناسزاگفتن به آن ها بگویید: خدایا! خون های ما و آنان را حفظ کن! (۱۲۵۳)

۱۲۶۰. رضا و توفیق خداوندی

«فی ختام کتابه الی قثم بن العباس: وفقنا الله وایاکم لمحابه»

در پایان نامه خود به قثم بن عباس: خداوند ما و شما را به آنچه مورد رضای اوست توفیق دهد. (۱۲۵۴)

۱۲۶۱. درد دل امیرالمؤمنین علیه السلام با خدا

«اللَّهُمَّ انا نشکو الیک غیبة نبینا، و کثرة عدونا، و تشتت أهوائنا»

خداوند! به تو از غیبت پیامبرمان و فراوانی دشمنان و پراکندگی خواسته هایمان شکایت می کنیم. (۱۲۵۵)

۱۲۶۲. طلب بخشش

«اللَّهُمَّ اغفرلی ما تقربت به الیک بلسانی، ثم خالفه قلبی»

بارالها! بر من ببخشا آن چه را که به وسیله زبانم بر تو تقرب جستم، سپس قلبم یا کاری که بر زبانم کرده بود مخالفت نمود. (۱۲۵۶)

۱۲۶۳. راهنمایی خواستن علی علیه السلام از خداوند

«اللَّهُمَّ ان فهت عن مسألتي، أو عمیت عن طلبتی، فدلنی علی مصالحی، و خذ بقلبی الی

مراشدی، فلیس ذلك بنکر من هداياتك، و لا بیدع من کفایاتك.»

خداوند! اگر از سؤال کردن خود ناتوان باشم یا راه پرسیدن را ندانم، مرا به مصالح خویشتم راهنمایی و دلم را به سوی موارد رشدم بگردان، این الطاف از هدایت های تو ناشناخته نیست و از کفایت هایی که برای مخلوقات می نمایی شگفت انگیز نمی باشد. (۱۲۵۷)

۱۲۶۴. نیایش علی علیه السلام

«أصبحت عبدا مملوكا ظلما لِنَفْسِي، لك الحجة علي ولا حجة لي. ولا أستطيع إن أخذ الا ما أعطيتني، ولا إتقى الا ما وقيتني.»

آن حضرت به طور فراوان نیایش با خدای می نمود: شب را به بامداد رساندم در حالی که بنده ای ستمکار به خویشتم. پروردگارا! من حجتی بر تو ندارم و من نمی توانم چیزی جز آنچه که تو به من عطا کرده ای بگیرم و نمی توانم خود را نگهداری و صیانت کنم جز آنچه تو مرا صیانت کنی. (۱۲۵۸)

۱۲۶۵. مانوس ترین انس گیرندگان

«اللَّهُمَّ انك آنس الانسين لأوليائك، وأحضرهم بالكفاية للمتوكلين عليك. تشاهدهم في سرائرهم، وتطلع عليهم في ضمائرهم، وتعلم مبلغ بصائرهم. فأسرارهم لك المكشوفة، وقلوبهم اليك ملهوفة. ان أوحشتهم الغربة آنسهم ذكرك، وان صبت عليهم المصائب لجأوا الى الاستجارة بك، علما بأن أزمة الامور بيدك، ومصادرها عن قضائك.»

بارالها! تویی مانوس ترین انس گیرندگان بر دوستان و حاضرترین آنان برای کفایت به کسانی که توکل بر تو می نمایند، آنان را در درونشان شاهدهی و بر آنان در وجدان های باطنیشان مطلعی و تویی که به مقدار بینایی های آنان دانایی.

پس رازهای نهانی آنان برای تو آشکار و دل هایشان رابه سوی تو شیفته و بی قرار است. اگر غربت آنان را به وحشت بیاندازد، ذکر تو انیشتان گردد و اگر مصیبت های روزگار بر سرشان تاختن آورد، پناهندگی به تو جویند؛ زیرا می دانند که زمام همه امور به دست تو است و صدور آن ها از مقام قضای تو. (۱۲۵۹)

۱۲۶۶. حمد و سپاس خدا را سزاست!

«الحمد لله المعروف من غير رؤية، والخالق من غير منصبه. خلق الخلائق بقدرته، واستعبد الارباب بعزته، و ساد العظماء بجوده.»

حمد و سپاس خدا را که بی آن که دیده شود، شناخته شده و بدون رنج و زحمت
آفریننده است، موجودات را به قدرت خویش بیافرید و خداوندگاران را با عزت و اقتدار
خویش به بندگی گرفت و با جود و بخشندگی خود بر بزرگان سروری یافت. (۱۲۶۰)

بخش هشتم: شرافت کار کردن

۱۲۶۷. آهسته و پیوسته

«قلیل تدوم علیه، أرجی من کثیر مملول منه»

کار کمی که پیوسته باشد، بهتر از کار زیادی است که خسته کننده باشد. (۱۲۶۱)

۱۲۶۸. دوگونگی کار مردم دنیا

«الناس فی الدنيا عاملان: عامل عمل فی الدنيا، قد شغلته دنياه عن آخرته، یخشی- علی من یخلفه الفقر، و یأمنه علی نفسه، فیفنی عمره فی منفعة غیره. و عامل عمل فی الدنيا لما بعدها، فجأه الذی له من الدنيا بغير عمل فأحرز الحظین معاً، و ملک الدارین جمیعاً، فأصبح وجیها عند الله، لا یسأل الله حاجة فیمنعه.»

مردم در کارهای این دنیا بر دو نوع اند: یکی آن که عمل در دنیا برای دنیا انجام می دهد. دنیا او را از آخرت مشغول می سازد و او از فقر کسانی که پس از وی به جا می مانند (مثل اولاد) می ترسد. در عین حال بیمی از فقر برای خود ندارد. او عمر خود را در راه منفعت دیگری سپری می کند.

دیگری آن که در این دنیا عمل برای پس از این دنیا (ابدیت) انجام می دهد، پس آنچه نصیب او از دنیا بود نیاز به کوشش به سراغ او می آید، در نتیجه هم نصیب دنیا را می برد و هم نصیب آخرت را و هر دو سرای (فانی و باقی) را با هم به دست می آورد و در نتیجه در نزد خدا شریف و صاحب امتیاز می گردد و حاجتی را از خدا مسألت نمی کند که خداوند آن را به وی عطا نفرماید. (۱۲۶۲)

۱۲۶۹. کار با سرعت

«إلا فاعملوا فی الرعبه كما تعلمون فی الرهبه»

هان! در حال رغبت، همان گونه کار کنید که در حال ترس کار می کنید. (۱۲۶۳)

۱۲۷۰. ارزش کار

«العمل العمل، ثم النهاية النهاية، والاستقامة الاستقامة، ثم الصبر الصبر، والورع والورع! ان لكم نهاية فانتهوا الى نهايتكم.»

کار کنید و کار کنید و آن را به پایانش رسانید و در آن پایداری کنید، آن گاه شکیبایی ورزید و پارسا باشید. همانا شما را پایانی است، پس خود را به آن پایان (بهشت) رسانید. (۱۲۶۴)

۱۲۷۱. رابطه بین کار و نسب

«من أبطاء به عمله، لم يسرع به نسبه»

هر کس کارش او را کند برد، نسبش (حسبش) او را شتابان نبرد. (۱۲۶۵)

۱۲۷۲. راهی به سرای آرامش

«اعلموا! رحمكم الله، على أعلام بينة. فالطريق نهج يدعو الى دار السلام، واءنتم في دار مستعتب على مهل و فراغ؛ والصحف منشورة، و الاءقلام جارية، و الابدان صحيحة و الالسن مطلقة، و التوبة مسموعة، و الاءعمال مقبولة»

کار کنید! رحمت خدا بر شما باد، با توجه به نشانه های آشکار حق کار کنید؛ زیرا که این راه روشن شما را به سرای آرامش (بهشت) می کشاند و شما در سرایی هستید که از روی فرصت و فراغت می توانید خشنودی پروردگار را به دست آورید، در جایی هستید که نامه های اعمال باز است و قلم ها در کار و بدن ها سالم و زبان ها رها و توبه شنیده می شود و کارها پذیرفته می گردد. (۱۲۶۶)

۱۲۷۳. سستی در امور

«من أطاع التواني ضيع الحقوق، و من أطاع الواشى ضيع الصديق»

هر که در کارش سستی کند، حقوق دیگران را ضایع خواهد کرد و کسی که از گفته سخن چین پیروی نماید، دوست خود را از دست می دهد. (۱۲۶۷)

۱۲۷۴. تفاوت بسیار میان دو کار

«شتان ما بين عملين: عمل تذهب لذته و تبقى تبعته، و عمل تذهب مؤونته و يبقى أجره»

چه بسیار تفاوت است میان دو کار: کاری که لذتش از بین می رود و رنجش باقی می ماند و کاری که رنج و زحمتش می رود و پاداش آن می ماند. ^(۱۲۶۸)

۱۲۷۵. انجام خیر و بزرگ بودن

«آن افعلو الخیر و لا تحقروا منه شیئا؛ فان صغیره کبیر، و قلیله کثیر، و لا یقولن أحدکم: ان أحدا أولى بفعل الخیر منی؛ فیکون و الله كذلك. ان للخیر و الشر أهلا، فمهما ترکتموه منهما کفاکموه أهله»

کار خیر انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کوچک نشمارید؛ زیرا کوچک آن بزرگ و کمش زیاد است و هیچ کدام از شما نگوید فلان کس در انجام خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند، چنین خواهد شد (و او انجام خواهد داد) و خوب و بد را اهلی است که هرگاه آن را ترک کردید دیگری آن را به جای شما انجام خواهد داد. ^(۱۲۶۹)

۱۲۷۶. بشارت به کار سودمند

«من حذرک کمن بشرک»

آن که تو را (از کار زیان آور) بیم دهد، مانند کسی است که تو را (به کار سودآور) بشارت دهد. ^(۱۲۷۰)

۱۲۷۷. ارزش انسان

«قیمة کل امری ما یحسنه»

ارزش هر کس به اندازه کار نیک او است. ^(۱۲۷۱)

۱۲۷۸. کوتاهی کردن در کار نیک

«التقصیر فی حسن العمل اذا وثقت بالثواب علیه غبن»

کوتاهی کردن در کار نیک هرگاه به پاداش آن اطمینان داشته باشی، یک غبن است. ^(۱۲۷۲)

۱۲۷۹. نیرومند در نیکوکاری باش!

«لا تکون علی الاسأة اقوی منك علی الاحسان.»

هیچ گاه نباید بر زشتکاری نیرومندتر از نیکوکاری باشی. ^(۱۲۷۳)

۱۲۸۰. گیاه کردار

«اعلم إن لكل عمل نباتا، وکل نبات لا غنی بن عن الماء، والمیاه مختلفة؛ فما طاب سقیه،

طاب غرسه و حلت ثمرته. و ما خبث سقیه، خبث غرسه و أمرت ثمرته»

بدان که هر کرداری را گیاهی است و هیچ گیاهی از آب بی نیاز نیست و آب ها

گوناگون اند. پس، هر گیاهی که با آب پاک و نیکو آبیاری شود، درختش نیکو و میوه اش

شیرین می شود. (۱۲۷۴)

بخش نهم: صدقه

۱۲۸۱. فضیلت صدقه آشکار

«ان أفضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه وتعالى، الايمان به و برسوله... و صدقة

العلانية فانها تدفع ميتة السوء»

بهترین وسیله ای که توسل کنندگان به خداوند سبحانه و تعالی انتخاب نموده اند، ایمان به او و به فرستاده او و صدقه پنهانی که کفاره گناهان است و صدقه آشکار به مرگ زشت و سخت را دفع می نماید. (۱۲۷۵)

۱۲۸۲. داروی آخرت

«الصدقة دواء منجح، و أعمال العباد في عاجلهم، نصب أعينهم في اجلهم»

صدقه دارویی است مؤثر و اعمال بندگان، برابر چشمشان در آخرت خواهد بود. (۱۲۷۶)

۱۲۸۳. آفات صدقه

«من كتابه للاشتر اياك و المن على رعيتهك باحسانك، أو التزید فيما كان فعلك، اءو إن

تعدهم فتتبع موعدهك بخلفك، فان المن يبطل الاحسان، و التزید يذهب بنور الحق.»

در فرمان خود به مالک اشتر: ای مالک! مواظب باش که نیکی به زیردستانت را به رخ آنان نکشی و یا بیش از آن چه برای آن ها کار کرده ای سخن بگویی و یا این که به ایشان وعده دهی، اما به وعده ات عمل نکنی. جای تردید نیست که منت گذاشتن نیکی را باطل می سازد و پرگویی نسبت به کارهای انجام شده نور حق را باطل می گرداند. (۱۲۷۷)

۱۲۸۴. رفع تنگدستی

«إذا أملقتم فتاجروا الله بالصدقة»

هرگاه بسیار تنگدست شدید، با دادن صدقه با خدا معامله کنید. (تا از فقر برهید). (۱۲۷۸)

۱۲۸۵. هر روز با صدقه

«استنزلوا الرزق بالصدقة»

روزی را با دادن صدقه، فرود آورید. (۱۲۷۹)

۱۲۸۶. حفظ ایمان

«سوسوا ایمانکم بالصدقة»

ایمانتان را با دادن صدقه حفظ کنید. (۱۲۸۰)

فصل پنجم: فضایل اخلاقی

بخش اول: صله رحم

۱۲۸۷. حق همسایه

قال عليه السلام عند وفاته: «الله الله في جيرانكم، فانهم وصية نبيكم. ما زال يوصي بهم، حتى ظننا إنه سيورثهم.»

در هنگام وفات خویش فرمود: خدارا خدارا! درباره همسایگان آن سفارش شده پیامبر شماست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته درباره همسایگان سفارش می کرد چندان که گمان بردیم آن ها را ارث بر قرار خواهد داد.

۱۲۸۸. نیاز خویشاوندی به دوستی ^(۱۲۸۱)

«القربة الى المودة، أحوج من المودة الى القربة»

خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی. ^(۱۲۸۲)

۱۲۸۹. محبت به خویشاوندان

«أيها الناس! انه لا يستغنى الرجل و ان كان ذا مال عن عترته، و دفاعهم عنه بأيديهم و ألسنتهم، و هم أعطى الناس حيلة من ورائه، و ألمهم لشعثه، و أعطفهم عليه عند نازلة اذا نزلت به. و لسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس، خير له من المال يرثه غيره و منها: إلا لا يعدلن أحدكم عن القربة يرى بها الخصاصه ان يسدها بالذی لا یزیده ان أمسكه، و لا ينقصه ان أهلكه. و من يقبض يده عن عشيرته فانما تقبض منه عنهم يد واحدة و تقبض منهم عنه أيد كثيرة؛ و من تلن حاشيته، يستدم من قومه المودة»

ای مردم! هیچ کس هر اندازه هم ثروتمند باشد، از خویشان (ایل و عشیره) خود و حمایت عملی و زبانی آن ها از خویش بی نیاز نیست. آنان بزرگ ترین گروهی هستند که از انسان پشتیبانی می کنند و پراکندگی و پریشانی او را از بین می برند و در مصیبت ها و حوادثی که برایش پیش می آید بیش از همه به او مهربان و دلسوزند. نام نیکی که خداوند

برای انسان در میان مردم پدید می آورد بهتر است از مال و ثروتی که وی برای دیگران باقی می گذارد.

هان! مبادا از خویشاوند نیازمند خود روی برتایید و از دادن اندک مال به او، که اگر ندهید چیزی بر ثروت شما نمی افزاید و اگر بدهید چیزی کم نمی شود، دریغ نکنید. هر که از خویشان خود دست کشد، یک دست از آنان بازگرفته، اما دست های فراوانی از خود کنار زده است و آن کس که با قوم و خویشان خود نرم خو و مهربان باشد، دوستی و محبت همیشگی آنان را به دست آورد. ^(۱۲۸۳)

۱۲۹۰. وجوب صله رحم

«فرض الله) صلة الرحم منماة للعدد»

خداوند صله رحم را برای کثرت نفرات واجب گردانید. ^(۱۲۸۴)

۱۲۹۱. فلسفه خانه بزرگ

«لعلاء بن زیاد، لما رأى سعة داره: ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا، وأنت اليها في الآخرة كنت أحوج؟ و بلى ان شئت بلغت بها الآخرة. تقرى فيها الضيف، وتصل فيها الرحم، و تطلع منها الحقوق مطالعها، فاذا اءنت قد بلغت بها الآخرة»

امام علی علیه السلام وقتی خانه وسیع علاء بن زیاد را دید به او فرمود: چه کاری به بزرگی و فراخی این خانه در دنیا داری، در حالی که تو در آخرت به آن نیازمندتر خواهی بود.

آری! اگر بخواهی با این خانه بزرگ توشه برای آخرت ذخیره کنی در این خانه مهمان را بنوازی و پیوند با خویشان را محکم تر کنی. و حقوق آن را به مصارف خود ادا کنی، با این شرایط است که برای آخرت خود زاد و توشه تحصیل نموده ای. ^(۱۲۸۵)

۱۲۹۲. ره آورد جوانمردی

«الکرم أعطف من الرحم»

بزرگواری و جوانمردی بیشتر از علقه خویشاوندی موجب مهربانی و توجه مردم نسبت به انسان می گردد. ^(۱۲۸۶)

۱۲۹۳. زکات مال

«من آتاه الله مالا، فليصل به القرابة، وليحسن منه الضيافة»

هر کسی که خدا به او مالی داد به نزدیکان خود بپردازد و مهمان نوازی کند. ^(۱۲۸۷)

۱۲۹۴. غریب حقیقی

«رب بعيد أقرب من قريب، وقريب ابعده من بعيد. والغريب من لم يكن له حبيب.»

بسا دوری که از هر نزدیکی نزدیک تر است و بسا نزدیکی که از هر دوری از آدمی

دورتر است، غریب کسی است که دوستی نداشته باشد. ^(۱۲۸۸)

بخش دوم: عیب پوشی

۱۲۹۵. نظر در عیب خود

«من نظر فی عیب نفسه، اشتغل عن عیب غیره.»

هر که در عیب خود بنگرد، عیب دیگران را از یاد ببرد. (۱۲۸۹)

۱۲۹۶. رابطه عیب و بخت

«عیبک مستور ما أسعدك جدك.»

عیب پنهان است تا بخت (و اقبال دنیا) به سوی تو است. (۱۲۹۰)

۱۲۹۷. بزرگ ترین عیب

«أكبر العیب إن تعیب ما فیک مثله.»

بزرگ ترین عیب آن است که آن چه را که خود داری، بر دیگر عیب شماری. (۱۲۹۱)

۱۲۹۸. راز جامه حیا

«من كساه الحیاة ثوبه، لم یر الناس عیبه.»

هر که را جامه حیا بپوشاند، عیب او از مردم نهان ماند. (۱۲۹۲)

۱۲۹۹. پوشاندن عیوب دیگران

«من أشرف أعمال الكریم، غفلته عما یعلم.»

از کارهای شرافتمندانه مرد کریم آن است که از آن چه که می داند خود را به غفلت می

زند (و عیب دیگران را نادیده می پندارد). (۱۲۹۳)

۱۳۰۰. عیب آدمی

«لا یعاب المرء بتأخیر حقه، انما یعاب من أخذ ما لیس له.»

آدمی را عیب نیست که حقش به تأخیر افتد، همانا عیب آن است که دست به ناحق

برآرد. (۱۲۹۴)

بخش سوم: صبر و بردباری

۱۳۰۱. صبر وسیله نجات

«رحم الله امرا سمع حکما فوعى، ودعى الى رشاد فدنا... و كذب مناه. جعل الصبر مطية نجاته.»

خداوند پیامرزد کسی را که سخن حکیمانه بشنود و آن را فرا گیرد و به جانب حق هدایت شود و آن را بپذیرد... و آرزوهای نا به جا را تکذیب کند و صبر را وسیله نجات خویش قرار دهد. (۱۲۹۵)

۱۳۰۲. دعا در مورد صبر

«أخذ الله بقلوبنا و قلوبكم الى الحق، و ألهمنا و اياكم الصبر»

خداوند دل های ما و دل های شما را به سوی حق متوجه سازد و به ما و شما صبر الهام فرماید. (۱۲۹۶)

۱۳۰۳. دور کردن اندوه

«أطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين»

اندوه ها را با صبری استوار و یقینی نیکو از خود دور کن. (۱۲۹۷)

۱۳۰۴. کمک از خدا در اندوهناکی

«استعن بالله على ما أهمك.»

بر آن چه تو را اندوهگین می کند از خدا کمک بخواه. (۱۲۹۸)

۱۳۰۵. نیکوترین خصلت

«فى وصيته لابنه الحسن عليه السلام: عود نفسك التصبر على المكروه، و نعم الخلق التصبر فى الحق!»

در سفارش به فرزند بزرگوار خود امام حسن علیه السلام می فرماید: خویشتن را به صبوری در برابر ناخوشایندها عادت ده، و نیکو خصلتی است صبوری کردن در راه حق. ^(۱۲۹۹)

۱۳۰۶. شکیبا در ناراحتی

«ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبة للمتقين»

اگر (به رنج و ناراحتی) مبتلا شدید، شکیبا باشید که عاقبت (پیروزی) با پرهیزگاران است. ^(۱۳۰۰)

۱۳۰۷. پیشه شکیبایی

«استعشروا الصبر فانه أدعی الی النصر.»

شکیبایی را شعار خود سازید که به نصرت و پیروزی فراخواننده تر است. ^(۱۳۰۱)

۱۳۰۸. مایه شادی و شکر

«... فقلت علیه السلام یا رسول الله! أولیس قد قلت لی یوم أحد حیث استشهد من المسلمین، و حیزت عنی الشهادة فشق ذلك علی، فقلت لی: أبشر فان الشهادة من ورائک؟ فقال لی: ان ذلك كذلك، فکیف صبرک اذن؟ فقلت: یا رسول الله! لیس هذا من مواطن الصبر، و لکن من مواطن البشری و الشکر.»

عرض کردم: یا رسول خدا! مگر در روز احد که تعدادی از مسلمانان شهید شدند من از شهادت محروم ماندم و این امر بر من گران آمد به من فرمودی: مژده باد تو را که در آینده به شهادت خواهی رسید؟ رسول خدا به من فرمود: همین طور است.

در آن صورت صبر تو چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: ای رسول خدا! این جا جای صبر نیست، بلکه جای شادی و شکر است! ^(۱۳۰۲)

۱۳۰۹. دستاوردهای بردباری

«بالحلم عن السفیه تكثر الانصار علیه.»

بردباری کردن در برابر نادان یاران انسان را بر ضد او زیاد می کند. ^(۱۳۰۳)

۱۳۱۰. امتحان الهی

«من آتاه الله مالا فليصل به القرابة... وليصبر نفسه على الحقوق والنوائب.»

هر که خداوند به او ثروتی دهد، باید به خویشاوندان خود رسیدگی کند... و در راه ادای حقوق (مالی خود) و مصایب و گرفتاری ها، خود را به صبر وادارد. (۱۳۰۴)

۱۳۱۱. صبر علی عليه السلام

«عند مسير أصحاب الجمل الى البصرة: ان هؤلاء قد تما لاوا على سخطة امارتي، و سأصبر ما

لم أخف على جماعتكم.»

در زمانی که اصحاب جمل به سوی بصره حرکت کردند فرمود: اینان به خاطر ناخشنودی از خلافت من گرد هم آمده اند. اما من تا زمانی که برای اجتماع شما خطری حس نکنم، از خود صبر نشان می دهم. (۱۳۰۵)

۱۳۱۲. ارزش ایمان

«عليكم بالصبر؛ فان من الايمان كالراس من الجسد، ولا خير في جسد لا راس معه، ولا

في ايمان لا صبر معه.»

بر شما باد که صبر و بردباری پیشه کنید؛ زیرا همان گونه که سر، نشانه حیات بدن است، صبر نیز دلیل ایمان است، و بدنی که سر در آن نباشد خیر و حیات در آن نیست و ایمانی که تواءم با صبر نباشد ارزشی ندارد. (۱۳۰۶)

۱۳۱۳. صبر در هنگام مصیبت

«و قال عليه السلام للاشعث بن قيس لما عراه بابل له: يا أشعث! ان تحزن على ابنك فقد استحقت منك ذلك الرحم، و ان تصبر ففي الله من كل مصيبة خلف. يا أشعث! ان صبرت جرى عليك القدر و أنت مأجور، و ان جزعت جرى عليك القدر و أنت مأزور؛ يا أشعث! ابنك سرک و هو بلاء و فتنة، و حزنك و هو ثواب و رحمة.»

امام علی عليه السلام در دلداری به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش فرمود: ای اشعث! اگر برای از دست دادن فرزندت اندوهگین باشی، البته حق پدری را به جا آورده ای و اگر صبر کنی خدا هر مصیبتی را عوض می دهد، ای اشعث! اگر صبر کنی قضا و قدر الهی بر تو

جاری شده و تو گناهکاری. ای اشعث! آمدن فرزندت که مایه آزمایش و گرفتاری است تو را شاد کرد و رفتنش که مایه ثواب و رحمت (برای توست) اندوهگینت ساخت. (۱۳۰۷)

۱۳۱۴. بی صبری در تدفین پیامبر ﷺ

و قال ﷺ هو یدفن النبی ﷺ: «ان الصبر لجمیل الا عنک، وان الجزع لقبیح الا علیک. وان المصاب بک للیل، وانه قبلك وبعدهک لجلل.»

امام علی در هنگام خاکسپاری پیامبر ﷺ فرمود:

شکیبایی زیباست، جز در برابر فقدان تو و بی تابی کردن زشت است، مگر بر غم از دست دادن تو، مصیبت رحلت تو بس بزرگ است و هر مصیبت دیگری، پیش از تو و پس از تو، خرد و ناچیز باشد. (۱۳۰۸)

۱۳۱۵. صاحب صبری عظیم

«من خطبته الشقشقیة: طفقت أرتئی بین إن أصول بید جذاء أو أصبر علی طخیة عمیاء... فرأیت إن الصبر علی هاتا ءحجی، فصبرت و فی العین قذی، و فی الحلق شجا... فصبرت علی طول المدة، و شدة المحنة.»

در خطبه شقشقیه، می فرماید: با خود اندیشیدم که آیا با دست تنها حمله کنم یا آن که بر سر این تیرگی شکیبا باشم... دیدم که صبر در این جا خردمندانه تر است. پس صبر کردم در حالی که گویا در چشمانم خاشاک و در گلویم استخوانی است... در این مدت دراز و در این شدت غم و محنت صبر کردم. (۱۳۰۹)

۱۳۱۶. آن چه بردباری می آورد

«الحلم و الاناة توأمان ینتجهما علو الهمة.»

بردباری و وقار دو همزادند که مولود بلندهمتی هستند. (۱۳۱۰)

۱۳۱۷. تمرین بردباری

«ان لم تکن حلیمًا فتحلم؛ فانه قل من تشبه بقوم، الا أوشک إن یكون منهم.»

اگر بردبار نیستی خویشتن را بردبار جلو ده؛ زیرا کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و به زودی یکی از آنان نشود. ^(۱۳۱۱)

۱۳۱۸. تباه شدن اجر

«صبر ينزل الصبر على قدر المصيبة. و من ضرب يده على فخذة عند مصيبتة، حبط عمله.»
صبر و شکیبایی به اندازه مصیبت نازل شود و کسی که دستش را به هنگام مصیبت (از روی ناشکری) بر زانو زند، اجرش تباه گردد. ^(۱۳۱۲)

۱۳۱۹. صبر آزادگان

«من صبر صبر الاحرار، و الا سلا سلو الاغمار.»
هر که (در حوادث) شکیبایی می کند چون آزادگان صبر کند (اجر برد) و گرنه چون جاهلان مصیبت را فراموش کند و (اجری ندارد). ^(۱۳۱۳)

۱۳۲۰. خطر بی تابی

«من لم ينجح الصبر أهلکه الجزع.»

هر کس که شکیبایی نجاتش ندهد، بی تابی اش نابودش کند. ^(۱۳۱۴)

۱۳۲۱. دو گونه صبر

«الصبر صبران: صبر على ما تكره، و صبر عما تحب.»

صبر بر دو گونه است: صبر بر پیشامدی که کراهت داری و صبر بر ترک چیزی که دوست داری. ^(۱۳۱۵)

۱۳۲۲. حلم و عقل

«الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقك بحلمك، و قاتل هواك بعقلك.»
حلم پرده ای پوشنده و عقل شمشیری برنده است، پس عیب های اخلاقی ات را با حلم بیوشان و هوس های سرکشت را با عقل از بین ببر. ^(۱۳۱۶)

۱۳۲۳. مبارزه با حوادث

«الصبر يناضل الحدثان، والجزع من أعوان الزمان.»

صبر مبارزه با حوادث است، و بی تابى خود به (کجروى) زمان کمک می کند. ^(۱۳۱۷)

۱۳۲۴. صبر و ظفر

«لا يعدم الصبور الظفر وان طال به الزمان.»

فرد صبوری پیروزی را از دست ندهد گرچه به دستش رسد. ^(۱۳۱۸)

۱۳۲۵. نتیجه حلم

«أول عوض الحليم من حلمه، إن الناس أنصاره على الجاهل.»

اولین نتیجه ای که آدم حلیم از بردباری خود به دست می آورد، این است که مردم یاوران اویند در برابر نادان.

۱۳۲۶. از پایه های ایمان ^(۱۳۱۹)

«الصبر منها على أربع شعب: على الشوق والشفق، والزهد، والترقب: فمن اشتاق الى الجنة

سلا عن الشهوات؛ ومن أشفق من النار اجتنب المحرمات؛ ومن زهد في الدنيا استهان بالمصيبات؛ ومن ارتقب الموت سارع الى الخيرات»

صبر از پایه های ایمان است و بر چهار شعبه است: اشتیاق، ترس، زهد و انتظار، هر کس مشتاق بهشت است، از شهوات و خواهش های نفسانی به دور است و هر کس از آتش دوزخ بهراسد از محرمات دوری کند، هر کس در دنیا زهد ورزد مصیبت ها را سبک شمرد، هر کس که منتظر مرگ باشد به سوی نیکی ها بشتابد. ^(۱۳۲۰)

۱۳۲۷. ایمان و صبر

«عليكم بالصبر! فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد، ولا خير في جسد لا راس

معه، ولا في ايمان لا صبر معه.»

بر شما باد به صبر و شکیبایی؛ زیرا صبر برای ایمان چون سر است برای تن، تنی که سر

ندارد هیچ خیری ندارد، ایمان بی صبر هم هیچ فایده ای ندارد. ^(۱۳۲۱)

۱۳۲۸. دهان بند بی خرد

«الحلم فدام السفیه.»

بردباری، دهان بند بی خرد است. (۱۳۲۲)

۱۳۲۹. صبر و دلیری

«الصبر شجاعة.»

صبر، شجاعت و دلیری است. (۱۳۲۳)

۱۳۳۰. فضیلت حلم

«الحلم عشيرة.»

حلم و بردباری، قوم و عشیره است. (۱۳۲۴)

۱۳۳۱. حلم و عزت

«لا عز كالحلم.»

هیچ عزتی، همچون حلم نیست. (۱۳۲۵)

۱۳۳۲. ابزار ریاست

«آلة الرياسة سعة الصدر.»

گشادگی سینه (سعه صدر) ابزار ریاست است. (۱۳۲۶)

۱۳۳۳. گور عیب ها

«الاحتمال قبر العيوب.»

تحمل، گور عیب ها است. (۱۳۲۷)

۱۳۳۴. خرسندی

«اذا لم یکن ما ترید فلا تبیل ما کنت»

هرگاه به آن چه خواستی دست نیافتی، پس آن چه در آن هستی (یعنی دست نیافتن به

آن چه می خواستی) باک نداشته باش و اندوه به خود راه مده. (۱۳۲۸)

۱۳۳۵. حلم و زندگی با مردم

«من حلم لم يفرط في امره، وعاش في الناس حميدا»

کسی که بردبار باشد در کار خود کوتاهی نکند، و در میان مردم خوش نام زندگی خواهد کند. (۱۳۲۹)

۱۳۳۶. مصیبت و شکایت به خلق

«من أصبح يشكو مصيبة نزلت به، فقد أصبح يشكوره.»

هر کس از مصیبتی که به او وارد شده به خلق شکایت برد، محققا از پروردگار خود شاکی است. (۱۳۳۰)

۱۳۳۷. صبر بزرگان

«ان صبرت صبرا لاكارم، و الا سلوت سلو البهائم.»

اگر همچون بزرگواران صبر کنی (چه بهتر) وگرنه همچون ستوران (رنج را) فراموش خواهی کرد. (۱۳۳۱)

۱۳۳۸. توصیه به صبر

«ان ابتليتيم فاصبروا؛ فان العاقبة للمتقين.»

اگر گرفتار شدید صبر کنید که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است. (۱۳۳۲)

۱۳۳۹. بردبار حقیقی

«حلما قد ذهب اصغانهم.»

(مردگان) بردباران اند و کینه های آنان از میان رفته است. (۱۳۳۳)

۱۳۴۰. صبر و رضا

«أغض على القذى والالم ترض أبدا.»

ناملایمات و رنج ها را تحمل کن تا همواره خرسند باشی. (۱۳۳۴)

۱۳۴۱. زکات ظفر

«العفو زكاة الظفر، و السلو عوضك ممن غدر.»

گذشت زکات پیروزی، و بردباری کیفر خیانتکار است. (۱۳۳۵)

۱۳۴۲. صبر بر طاعت

«استتموا نعم الله عليكم بالصبر على طاعته، و المجانبه لمعصيته»

با صبر بر طاعت، نعمت های خدا را بر خود تمام کرده و از نافرمانی او دوری کنید. (۱۳۳۶)

۱۳۴۳. شکیبا باش!

«عود نفسك التصبر على المكروه، و نعم الخلق التصبر في الحق!»

خویشتن را بر آن چه زشت و ناپسند است عادت ده و شکیبا بودن در راه حق چه خوبی

نیکویی است! (۱۳۳۷)

۱۳۴۴. قضا و قدر

«... الذي عظم حلمه فعفا، و عدل في كل ما قضى.»

خداوندی که حلم او بزرگ است و با این حلم است که بندگان را عفو می نماید و در

هر چه که حکم کند عدالت فرماید. (۱۳۳۸)

بخش چهارم: امانت داری و رازپوشی

۱۳۴۵. ادای امانت الهی

«من لم یختلف سره و علانیته، و فعله و مقالته، فقد أدى الامانة، و أخلص العبادة.»
آن که پنهان و آشکارش، کردار و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهی را ادا کرده و
بندگی خدا را خالصانه انجام داده است. (۱۳۳۹)

۱۳۴۶. اولین امانت

«اللَّهُمَّ اجعل نفسی أول کریمۃ تنزعها من کرائمی، و أول ودیعة ترتجعها من ودائع نعمک
عندی»

پروردگارا! جان من نخستین حقیقت شریفی باشد که از من خواهی گرفت و اولین امانت
تو باشد که در نزد من است و تو آن را برمی گردانی. (۱۳۴۰)

۱۳۴۷. توصیه امام علی علیه السلام به مالک اشتر

«من کتابه للاشتر لما ولاه مصر: فلا تغدرن بدمتک و لا تخینسن بعهدک و لا تختلن عدوک...
فان صبرک علی ضیق أمر ترجو انفراجه و فضل عاقبته، خیر من غدر تخاف تبعته.»
در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید: به امان و زندهار خویش خیانت مکن
و پیمانت را مشکن و دشمنت را مفریب...؛ زیرا شکیبایی تو در برابر دشواری کاری که به
گشایش و نیک فرجامی اش امید داری، بهتر از آن است که دست به پیمان شکنی و خیانتی
بزنی که از پیامد ناگوار آن می ترسی. (۱۳۴۱)

۱۳۴۸. وفای به عهد

«فی عهده للاشتر: و ان عقدت بینک و بین عدوک عقدة أو ألبسته منک ذمة، فحط عهدک
بالوفاء، و اراع ذمتک بالامانة، و اجعل نفسک جنة دون ما أعطیت؛ فانه لیس من فرائض الله
شیء الناس أشد علیه اجتماعا، مع تفرق أهوائهم و تشتت آرائهم، من تعظیم الوفاء بالعهود.»

در عهدنامه اش به اشتر می فرماید: اگر با دشمن خود پیمانی بستی یا به او جامه زنهار و امان پوشاندی به پیمان خویش وفا کن و با امانت پیمانت را رعایت نما و خود را سپر زنهاری که داده ای گردان؛ زیرا مردم، با همه خواسته های گوناگون و آرای پراکنده ای که دارند، نسبت به هیچ فریضه ای از فرایض الهی همچون بزرگ شمردن وفای به پیمان ها چنان سخت همداستان نیستند. (۱۳۴۲)

۱۳۴۹. حفظ امانت زمامداران

«و تحفظ من الاعوان؛ فان أحد منهم بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك أخبار عيونك اکتفیت بذلك شاهدا، فبسطت عليه العقوبة في بدنه، و أخذته بما أصاب من علمه. ثم نصبته بمقام المذلة، و سمته بالخيانة، و قلدته عار التهمة.»

و معاونان خود را با دقت کامل زیر نظر بگیر، در آن هنگام که کسی از آنان دست به خیانت گشود و این خیانت را اخبار بازرسان مخفی تأیید کرد، از جنبه شهادت به آن اخبار اکتفا نموده و کیفر بدنی را برای او اجرا کن، و آن چه را که به دست آورده است از او بگیر و او را به موقعیت ذلت و خواری بکشان و با نشان خیانت او را مشخص نما و ننگ تهمت را بر گردنش بیاویز. (۱۳۴۳)

۱۳۵۰. لغزش ها و علت ها

«لكل ضلة علة، و لكل ناکث شبهة»

برای هر لغزشی علت و برای هر عهدشکنی بهانه ای است. (۱۳۴۴)

۱۳۵۱. وفا به پیمان الهی

«الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله، و الغدر بأهل الغدر وفاء عند الله.»

وفا با پیمان شکنان، پیمان شکنی است در نزد خدا و پیمان شکنی با پیمان شکنان،

وفاداری است در نزد خدا.

۱۳۵۲. امین مشمار! (۱۳۴۵)

«لا تأمنن ملولا.»

شخص به ستوه آمده و رنجیده را امین مشمار. (۱۳۴۶)

۱۳۵۳. معاویه خیانتکار

«والله ما معاوية بأدهي مني، ولكنه يغدر ويفجر. ولولا كراهية الغدر لكنت من ادهي الناس، ولكن كل غدره فجرة، وكل فجرة كفر. وكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة. والله ما أستغفل بالميكدة، ولا أستغمر بالشديدة.»

به خدا سوگند، که معاویه از من زیرک تر نیست، اما او دست به پیمان شکنی و معصیت می آید و اگر نبود که خیانت و عهدشکنی زشت و نارواست، بی گمان من زیرک ترین مردمان بودم. اما هر خیانتی گناه است و هر گناهی نوعی کفر و در روز رستاخیز هر پیمان شکنی را پرچمی است که با آن شناخته می شود. به خدا سوگند، من غافلگیر نیرنگ (معاویه و امثال او) نمی شوم و در برابر ناتوان نمی گردم. (۱۳۴۷)

۱۳۵۴. راز پوشی

«من كتم سره، كانت الخيرة بيده.»

آن کسی که راز خود را پنهان دارد، اختیار به دست خود او خواهد بود (که پنهان دارد یا فاش سازد). (۱۳۴۸)

۱۳۵۵. بندگی مخلصانه برای خدا

«من لم يختلف سره و علانيته، و فعله و مقالته، فقد أدى الامانة، وأخلص العبادة.»

هر کس که نهان و آشکار و گفتارش و کردارش یکی باشد، امانت خدای بزرگ را ادا کرده و بندگی او را مخلصانه به جای آورده است. (۱۳۴۹)

۱۳۵۶. رسوای دنیا و آخرت

«من استهان بالامانة، و رتع في الخيانة و لم ينزه نفسه و دينه عنها، فقد أحل بنفسه الذل و الخزي في الدنيا، و هو في الاخرة أذل و أخزى.»

کسی که امانت را خوار شمرد و در خیانت گام بردارد و خود و دین اش را از آن منزّه نسازد، درهای ذلت و رسوایی را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود. (۱۳۵۰)

۱۳۵۷. سرزنش علی عليه السلام به اصحابش

«و هو يلووم أصحابه: قد ترون عهدالله منقوضة فلا تغضبون، و أنتم لنقض ذمم آبائكم تأنفون.»

در سرزنش اصحاب خود می فرماید: پیمان های خدا را شکسته می بینید و به خشم نمی آید، در حالی که شکسته شدن پیمان های پدرانتان را عار می دانید و ناراحت می شوید. (۱۳۵۱)

۱۳۵۸. استحکام میخ به عهد

«اعتصموا بالذمم في اءوتادها.»

میخ های عهد و پیمان را محکم کنید. (۱۳۵۲)

۱۳۵۹. حد آزادی مسئول

«المسؤول حر حتى يعد.»

مسئول تا وقتی وعده نداده است آزاد است. (و پس از وعده در گرو آن است.) (۱۳۵۳)

۱۳۶۰. رازپوشی

«الظفر بالحزم، و الحزم باجالة الرأي، و الرأي بتحصيل الاشرار.»

پیروزی به وسیله دوراندیشی و دوراندیشی با به کار انداختن فکر و به کار انداختن فکر با محکم نگه داشتن راز، به دست می آید. (۱۳۵۴)

بخش پنجم: قناعت

۱۳۶۱. ثروت بی پایان

«القناعة مال لا ينفذ.»

قناعت ثروتی است بی پایان. (۱۳۵۵)

۱۳۶۲. رحمت خدا بر قناعت پیشگان

«فی ذکر خباب بن الارت: یرحم الله خباب بن الارت فلقد أسلم راغباً وهاجر طائعاً؛ وقنع

بالكفاف، ورضی عن الله، وعاش مجاهداً.»

امام علیه السلام در یادی که از خباب کرد، فرمود: خدا خباب بن ارت را رحمت کند که هر
آینه و به تحقیق، با میل و رغبت اسلام آورد و با فرمانبری و علاقه هجرت کرد، به آنچه
کفایت زندگی او را می کرد قانع بود، از خدا (و آن چه برای او خواسته بود) خشنودی
داشت و همواره مجاهد زیست. (۱۳۵۶)

۱۳۶۳. خرسندی به آن چه مقدر شده

«لا كنز أغنى من القناعة، ولا مال أذهب للفاقة من الرضا بالقوت. ومن اقتصر - على بلغة

الكفاف، فقد انتظم الراحة، وتبوا خفض الدعة.»

گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست و هیچ مالی از رضامندی به قوت مقدر حاجت
برآورتر نیست و کسی که به مقدار نیاز اکتفا کند، به راحتی دست یابد و در آسایش
جایگزین است. (۱۳۵۷)

۱۳۶۴. عاقبت قانع بودن

«كل مقتصر عليه كاف.»

هر که قناعت کند (و به هر چه دارد بسازد) برای او بس است. (۱۳۵۸)

۱۳۶۵. گنج قناعت

«لا كنز أغنى من القناعة.»

هیچ گنجی غنی تر از قناعت نیست. (۱۳۵۹)

۱۳۶۶. طلب به اندازه

«معیشت لا تسألوا فیها (فی دنیا) فوق الكفاف، و لا تطلبوا منها أكثر من البلاغ.»

بیش از اندازه معیشت (در دنیا) نخواهید و زیاده‌تر از آن چه به مقدار قوت می‌رسد،

درخواست نکنید. (۱۳۶۰)

۱۳۶۷. گنج قناعت

«ولكن الله سبحانه جعل رسله اءولى قوة في عزائمهم، و ضعفه فيماترى الاعين من

حالاتهم، مع قناعة، تملأ القلوب و العيون غنى، و خصاصة تملأ الابصار و الاسماع أذى.»

خداوند سبحان رسولان خود را در تصمیم‌هایی که برای ابلاغ دین خداوندی می‌گرفتند

نیرومند ساخته و در پدیده‌های ظاهری که با چشمان حسی دیده می‌شوند ناتوان نموده

بود با قناعتی که دل‌ها را پر می‌کرد و چشم‌ها را بی‌نیاز می‌ساخت و با فقر و نیازمندی

که آزار آن چشم‌ها و گوش‌ها را پر می‌ساخت. (۱۳۶۱)

۱۳۶۸. دولت مند حقیقی

«كفى بالقناعة ملكا، و بحسن الخلق نعيمان.»

آدمی را قناعت برای دولتمند و خوش خلقی برای فراوانی نعمت‌ها کافی است. (۱۳۶۲)

۱۳۶۹. خوشا به حال این فرد

«طوبى لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب، و قنع بالكفاف، و رضى عن الله.»

خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد و برای روز حساب کار کند و به آن چه برای

گذراندن زندگی او کافی است قناعت نماید و از خدا آن چه برای او خواسته راضی باشد.

(۱۳۶۳)

۱۳۷۰. همراه نیک

«نعم القرین الرضا.»

خشنودی به آن چه خدا خواسته، همنشین و همراه خوبی است. (۱۳۶۴)

۱۳۷۱. از دست دادن عزت

«قناعت اشتری هذا المغتر بالامل، من هذا المزعج بالاجل، هذه الدار بالخروج من عز القناعة، و الدخول في ذل الطلب و الضراعة.»

این مغرور به آرزو و از کسی که در آستانه مرگ است این خانه را خریداری کرده است، در برابر دریافت خانه، عزت قناعت را از دست داده است و ذلت و خواری درخواست را پذیرفته است. (۱۳۶۵)

۱۳۷۲. این گونه باش!

«لا تكن ممن يرجو الاخرة بغير العمل... يقول في الدنيا بقول الزاهدین، و يعمل فيها بعمل الراغبین، ان أعطى منها لم يشبع، و ان منع منها لم يقنع.»

مباش از کسانی که بدون عمل چشم امید به آخرت دوخته اند، درباره دنیا سخن پارسایان را به زبان می آورند، در حالی که کردار او عمل مشتاقان به دنیا را نشان می دهد، اگر از دنیا به او داده شود سیر نمی گردد و اگر از دنیا بی نصیب باشد قناعت نمی کند. (۱۳۶۶)

۱۳۷۳. معنای زندگی پاک

«لما سئل عن قوله تعالى: ﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؟ فقال: هي القناعة.»

از کلام خدای تعالی سؤال شد که: (فلنحيينه... در پاسخ فرمود: آن (زندگانی پاکیزه) قناعت است. (۱۳۶۷)

۱۳۷۴. قناعت مولای متقیان

«و أيم الله يمينا أستثنى فيها بمشيئة الله لاروض نفسي رياضة تهش معها الى القرص اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح مأدوما.»

به خدا سوگند، صرف نظر از خواست خدا آن چنان خودم را به ریاضت کشیدن عادت می دهم که با یک قرص نان وقتی به چنگ آوردم خود را حفظ کنم و به نمک برای خورش قناعت نمایم. (۱۳۶۸)

۱۳۷۵. قناعت به روزی

«من اقتصر علی بلغة الکفاف، فقد انتظم الراحة، و تبوء خفض الدعة.»

آن کس که به اندازه کفاف بسنده کرد، به آسایش دست یافت و از زندگی آسان و خوشی برخوردار شد. (۱۳۶۹)

بخش ششم: زهد و زاهد

۱۳۷۶. عوامل ریاضت

«وان ظنت الرعية بك حيفا فأصحر لهم بعدرك، واعدل عنك ظنونهم باصحا ركت فان في ذلك رياضة منك لنفسك ورفقا برعيتك.»

در نامه خود به مالک اشتر می فرماید: اگر مردم گمان بردند که در مورد ستمی مرتکب شده ای، دلیل کاری را که کرده ای برایشان توضیح بده و با توضیحات خود گمان آنان را از خود دور کن؛ زیرا که این کار هم مایه ریاضت و پرورش نفس خودت می باشد و هم نرمی با مردم است. (۱۳۷۰)

۱۳۷۷. کلید رنج

«الرغبة مفتاح النصب.»

دنیاخواهی کلید رنج است. (۱۳۷۱)

۱۳۷۸. راه شناسایی نیکوکاران

«انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على ألسن عباده، فليكن أحب الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح.»

مردمان نیکوکار را از سخنانی می توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگان خویش جاری می سازد، بنابراین، باید دوست داشتنی ترین اندوخته برای تو اندوخته کار نیک باشد. (۱۳۷۲)

۱۳۷۹. اوصاف اولیای خداوند

«... متمسكون بجبل القرآن، يحيون سنن الله و سنن رسوله. لا يستكبرون و لا يعلون، و لا يغلون و لا يفسدون. قلوبهم في الجنان، و أجسادهم في العمل!»

(اوصاف اولیای خدا این است که:) به ریسمان قرآن تمسک بسته اند و سنت های خدا و رسولش را زنده می کنند، نه تکبر می کنند و نه علو و بزرگی دارند، نه غلو و نه خیانت می کنند و نه فساد می نمایند، قلب هایشان در بهشت و بدن هایشان در انجام وظیفه و عمل است. (۱۳۷۳)

۱۳۸۰. زهد در دنیا

«من زهد فی الدنيا، استهان بالمصیبات.»

هر که در دنیا زهد پیشه کند، مصیبت ها را سبک شمارد. (۱۳۷۴)

۱۳۸۱. مومنان واقعی

«ان المؤمنین مستکینون. ان المؤمنین مشفقون. ان المؤمنین خائفون.»

به راستی مؤمنان، افرادی فروتن و مهربان و پند دهنده اند، و نسبت به مسئولیتشان

ترسناک اند. (۱۳۷۵)

۱۳۸۲. امید به خدا

«ان استطعتم ان یشتد خوفکم من الله، و ان یحسن ظنکم به، فاجمعوا بینهما، فان العبد

انما یكون حسن ظنه بربه علی قدر خوفه من ربه، و ان أحسن الناس ظنا بالله أشدهم خوفا

الله.»

اگر می توانید میان ترس از خدا و حسن ظن و امیدتان به او جمع کنید؛ زیرا خوش

گمانی و امیدواری بنده به خدا به اندازه بیم و هراس او از پروردگارش می باشد. آن کس که

حسن ظن و امیدواری او به خدا بیشتر باشد، ترسش از خدا بیشتر است. (۱۳۷۶)

۱۳۸۳. مؤمن از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

«اعلموا عبادالله ان المؤمن لا یصبح ولا یمسی الا و نفسه ظنون عنده، فلا یزال زاریا

علیها، و مستزیدا لها.»

بدانید ای بندگان خدا! که مؤ من شب را به روز و روز را به شب نمی رساند مگر آن که به نفس خود بدگمان است. از این رو، پیوسته بر آن خرده می گیرد و عمل بیشتر از او می طلبد. (۱۳۷۷)

۱۳۸۴. پاداش در ازای کار خوب

«اسهروا عیونکم، و أضمرُوا بطونکم، و استعملوا أقدامکم، و أنفقوا أموالکم، و خذوا من أجسادکم فجودوا بها علی أنفسکم، و لا تبخلوا بها عنها، فقد قال الله سبحانه: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ و قال تعالی: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾ فلم یستنصرکم من ذل، و لم یستقرضکم من قل.»

چشمان خود را در شب بیدار نگاه دارید و شکم های خود را لاغر سازید و گام هایتان را به کار گیرید و دارایی های خویش را انفاق کنید و از تن هایتان بگیریید و آن ها را نثار جان هایتان کنید و در این بخل نورزید؛ زیرا خداوند سبحان فرموده است: اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گام های شما را استوار می دارد. و فرموده است: کیست که به خدا وام نیکو دهد که خدا آن را برایش چندین برابر گرداند و برای او پاداشی ارجمند است. پس، او از سر خواری و ناتوانی از شما یاری نخواست و به علت نداری از شما وام نطلبیده است. (۱۳۷۸)

۱۳۸۵. مومن و افزایش کار نیک

«اعلموا عباد الله إن المؤمن لا یصبح و لا یمسی الا و نفسه ظنون عنده.»

ای بندگان خدا! بدانید که مومن صبح و شام نسبت به خویشتن خود بدگمان است. همواره از خود عیب می گیرد و دنبال تکمیل کردن و افزایش کار نیک برای خویش است. (۱۳۷۹)

۱۳۸۶. گروهان فضل خداوند

«وان للذكر لاهلا أخذوه من الدنيا بدلا، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه، يقطعون به أيام الحياة... قد حفت بهم الملائكة، وتنزلت عليهم السكينة، وفتحت لهم أبواب السماء... يتنسمون بدعائه روح التجاوز، رهائن فاقه الى فضله، وأسارى ذلة لعظمته.»

همانا یاد خدا را اهلی است که آن را به جای دنیا گرفته اند و از این رو هیچ بازرگانی و هیچ داد و ستدی آنان را از یاد خدا باز نمی دارد، روزهای زندگی را با یاد خدا می گذرانند... فرشتگان گرد آنان را گرفته اند و آرامش بر آنان فرود آمده و درهای آسمان به رویشان گشوده است... با دعای خود وزیدن نسیم عفو و گذشت را از خداوند می طلبند، گروگان نیاز به فضل و رحمت خدایند و اسیر خواری و فروتنی در برابر عظمت او هستند.

(۱۳۸۰)

۱۳۸۷. وصف راهیان راه خدا

«فی وصف السالك الطريق الى الله سبحانه: قد أحيا عقله، و أمات نفسه، حتى دق جليله، و لطف غليظه، و برق له لامع كثير البرق، فاعبان له الطريق، و سلك به السبيل.»

در وصف رهرو راه خدای سبحان می فرماید: خرد و اندیشه خویش را زنده کرده و نفسش را میرانده است، به گونه ای که پیکرش نحیف و دلش نرم گشسته است. در دلش برقی پرنور درخشیده و راه را برایش روشن ساخته و در پرتو آن راه (حق) را پیموده است.

(۱۳۸۱)

۱۳۸۸. یاری در زهد

«الی عثمان بن حنیف إلا و ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه، إلا و انکم لا تقدرون علی ذلك، و لكن أعیونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.»

به عثمان به حنیف: همانا پیشوایتان از تمام دنیا به همین دو جامه کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است، آگاه باشید! شما نمی توانید چنین باشید! (مانند من) ولیکن مرا در پارسایی و تلاش و پاکدامنی و پیمودن راه صحیح یاری کنید.

(۱۳۸۲)

۱۳۸۹. سخن و اندیشه

«مؤمن المؤمن اذا اراد ان يتكلم بكلام تدبره في نفسه، فان كان خيرا أبداه، وان كان شرا واراها.»

مومن هرگاه بخواهد سخن بگوید نخست در خود اندیشه می کند، پس اگر نیک بود اظهار می دارد و اگر بد باشد پنهانش می کند. (۱۳۸۳)

۱۳۹۰. حال زاهدان در دنیا

«ان الزاهدين في الدنيا تبكي قلوبهم وان ضحكوا، ويشتمون حزنهم وان فرحوا.»
زاهدان در دنیا، قلبشان می گرید گرچه بخندند، اندوهشان شدید است، گرچه مسرورند. (۱۳۸۴)

۱۳۹۱. ثمرات زهد

«ازهد في الدنيا يبصر الله عوراتها، ولا تغفل فلسنت بمغفول عنك!»
دل از دنیا برکن، تا خداوند تو را به عیب ها و زشتی های آن بینا کند و غافل مباش؛ زیرا که خداوند از تو غافل نیست.

۱۳۹۲. برترین زهد (۱۳۸۵)

«أفضل الزهد اخفاء الزهد.»

برترین زهد، مخفی نگاه داشتن آن است. (۱۳۸۶)

۱۳۹۳. زهد و شناخت فی وصف

«المأخوذین علی العزة فی حال الاحتضار: هو یعض یده ندامة علی ما أصحله عند الموت من أمره، ویزهد فیما کان یرغب فیہ أيام عمره، ویتمنی إن الذی کان یغبطه بها ویحشده علیها قد حازها دونه!»

در وصف کسانی که به ناگاه در چنگال مرگ گرفتار می شوند، می فرماید: او، بر اثر آن چه در هنگام مرگ برایش آشکار شده است، دست خود را از پشیمانی می گزد و بر آن چه در ایام زندگانی اش بدان مایل بوده بی رغبت می شود و آرزو می کند که ای کاش آن کسی که حسرت او را می خورد و بر وی حسادت می ورزید، این اموال را گرد آورده بود نه او!

۱۳۹۴. موجبات آسایش (۱۳۸۷)

«فی وصف السالك الى الله: تدافعته الابواب الى باب السلامة، و دار الاقامة، و ثبتت رجلاه بطمانينة بدنه في قرار الامن و الراحة، بما استعمل قلبه، و أرضى ربه.»

در توصیف رهرو راه خدا، می فرماید: دروازه های (و منازل) را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت تا آن که به دروازه (و منزل) سلامت و سرای ماندگاری همیشگی رسید و در جایگاه امنیت و آسایش گام هایش آرام گرفت؛ زیرا که دلش را به کار واداشت و پروردگارش را خشنود ساخت. (۱۳۸۸)

۱۳۹۵. حالات اهل ذکر

«فی صفة أهل الذكر: لو مثلتهم لعقلك في مقاومهم المحمودة، و مجالسهم المشهودة، و قد نشروا دواوين أعمالهم، و فرغوا لمحاسبه أنفسهم على كل صغيرة و كبيرة أمرؤا بها فقصرؤا عنها، أو نهؤا عنها ففرطؤا فيها!»

در توصیف اهل ذکر فرمود: اگر آنان را در مقامات پسندیده و مجالسی که دور هم جمع اند در عالم تعقل مجسم کنی، در حالی که دفترهای اعمال خود را باز کرده و برای محاسبه خویشتن نشستند (خواهی دید) آنان به محاسبه خویشتن پرداخته، برای هر عمل کوچک و بزرگی که دستور به آن داده شده و در انجام آن تقصیر نموده اند یا هر عملی که از آن نهی شده اند، ولی درباره آن تفریط نموده و مسامحه کرده اید. (۱۳۸۹)

۱۳۹۶. زاهد در دنیا و راغب به آخرت

«طوبى للزاهدین فی الدنيا، الراغبین فی الآخرة، أولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و مأها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنيا على منهاج المسيح.»

خوشا به حال زاهدان در دنیا و علاقه مندان به آخرت، آن ها کسانی اند که زمین را فرش خود و خاکش را بستر و آبش را شربت گوارا، و قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را مانند جامه رویین برای خود قرار داده اند و بعد طبق روش حضرت مسیح عليه السلام دنیا را به عاریه گرفتند (و نسبت به آن!) بی اعتنا هستند. (۱۳۹۰)

۱۳۹۷. بهترین بازدارنده

«لا معقل أحسن من الورع»

هیچ بازدارنده ای بهتر از پارسایی نیست. (۱۳۹۱)

۱۳۹۸. ساعات مومن

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعة يناجي فيها ربه، و ساعة يرم معاشه، و ساعة يخلى بين نفسه

و بين لذتها فيما يحل و يجمل.»

ساعات مؤمن به سه بخش تقسیم می شود: بخشی را به مناجات پروردگارش می

گذراند، و بخشی را در پی سامان بخشیدن به زندگی اش می گذراند، و در بخشی دیگر، از

لذت های حلال و دل پسند بهره می برد. (۱۳۹۲)

۱۳۹۹. مومن واقعی از دیدگاه علی عليه السلام

(فی صفة المؤمن من): «المؤمن بشره في وجهه، و حزنه في قلبه، أوسع شيء صدرًا، و اعدل شيء

ء نفسًا. يكره الرفعة، و ينشاء السمعة، طويل غمه، بعيد همه، كثير صمته، مشغول وقته.

شكور صبور، مغمور بفكرته، ضنين بخلته، سهل الخليفة، لين العريكة! نفسه اعصلب من

الصد، و هو أذل من العبد.»

در وصف مؤمن می فرماید: مؤمن کسی است که شادی اش در چهره و اندوهش در

دل، سینه اش از هر چیز گشادتر و نفسش از هر چیز خوارتر است، بلندپروازی را ناخوش

و خودنمایی (ریاکاری) را دشمن می شمرد، اندوهش طولانی و همتش بلند، سکوتش بسیار

و وقتش به تمام مشغول (کار خدایی) است. او بسیار شاکر و شکیبا و همواره در اندیشه و

تفکر است و به درخواست خدا از دیگری بخل می ورزد و اظهار حاجت نمی نماید. (با هر

کسی زود طرح دوستی نمی ریزد) اخلاقش ملایم، برخوردش توأم با نرمش است، دلش از

سنگ خارا محکم تر و در پیشگاه خدا از غلامی خوارتر است. (۱۳۹۳)

۱۴۰۰. فقرزدایی

«إلا وان البلاء الفاقة، وأشد من الفاقة مرض البدن، وأشد من مرض البدن مرض

القلب.»

آگاه باشید احتیاج و بینوایی بلا است و شدیدتر از بینوایی، بیماری است و شدیدتر از

بیماری بدن، بیماری قلب است. (۱۳۹۴)

۱۴۰۱. بالاترین زهد

«لا زهد كالزهد في الحرام.»

هیچ زهدی بهتر از دوری از حرام نیست. (۱۳۹۵)

۱۴۰۲. ریاضت

«وایم الله یمینا أستثنی فیها بمشیئة الله لاروضن نفسی ریاضة تهتش معها الى القرص اذا

قدرت علیه مطعوما، و تقنع بالملح مآدوما، و لادعن مقلتی کعین ماء نضب معینها، مستفرعه

دموتها. أتمتی ء السائمة من رعیها فتبرک؟ و تشبع الریضة من عشبها فتربض؟ و یأکل علی من

زاده فیهجع! قرت اذا عینه اذا اقتدی بعد السنین المتطاوله بالبهیمة الهاملة، و السائمة المرعیة!»

به خدا قسم یاد می کنم که جز در مواردی که خواست و اراده خدا تعلق گیرد هر آینه و

البته خود را با رنج و ناراحتی پرورش می دهم، به گونه ای که برای خوراک خود به گرده

ای نان که اگر به دست آید خشنود گردم و برای نان خورش خود به نمک قانع باشم و هر

آینه به تحقیق چشم را به حال خود می گذارم تا مانند چشمه آبی که جریان آن قطع گشته

چندان بگرید تا از اشک تهی گردد، آیا حیوانی می چرد و شکم خود را از علوفه پر می

سازد آن گاه به پهلوی می افتد؟

و یا گله ای از گوسفندان از گیاهان مخصوص به خود سیر می شوند و در محل

استراحت خود می خوابند؟ و آیا علی هم (مانند آن ها) توشه و غذای خویش را خورد،

سپس به استراحت پردازد؟ در این صورت چشم او روشن باد! که پس از سال های طولانی

از چاریای بی چوپان رها از تکلیف و گوسفندان چرنده پیروی کرده است. (۱۳۹۶)

۱۴۰۳. حالات زاهدین در دنیا

«ان الزاهدين في الدنيا، تبكي قلوبهم وضحكوا. ویشند حزنهم وان فرحوا.»
همانا دل های پارسایان در این دنیا می گرید، اگر چه بخندند، و اندوه آنان سخت می
شود اگر چه شادمان باشند.

۱۴۰۴. امنیت در ترس (۱۳۹۷)

«من خاف أمن.»

آن که ترسید در امان است. (۱۳۹۸)

۱۴۰۵. حقیقت زهد

«الزهد كله بين كلمتين من القرآن: قال الله سبحانه ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ و من لم یأس علی الماضي، و لم یفرح بالآتی، فقد أخذ الزهد بطرفیه.»
تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند می فرماید: نسبت به آن چه از دست
می دهید تأسف نخورید و بر آن چه به دست می آورید شادمان نباشید و کسی که غم
گذشته نخورد و از آینده خوشحال نشود، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است. (کنایه
از این که حقیقت زهد ترک تمام وابستگی های گذشته و آینده است.) (۱۳۹۹)

۱۴۰۶. مسابقه در خوبی ها

«ان الدنيا أدبرت، و آدنت بوداع، و ان الاخرة قد أقبلت و أشرفت باطلاع. إلا وان اليوم
المضمار و غدا السباق، و السبقة الجنة، و الغاية النار.»
همانا دنیا به تحقیق پشت کرده و اعلام خداحافظی نموده است و به راستی آخرت را به
تحقیق با نشان دادن خود (به وسیله علامت هایی که از آن دیده می شود) به سوی ما نظر
افکنده است. آگاه باشید که امروز به راستی زمان آمادگی برای مسابقه و فردا روز مسابقه
است و نقطه پایانی که برنده آن مسابقه باید به آن برسد (یعنی جایزه او) بهشت و انتهای کار
کسی که عقب بماند آتش است. (۱۴۰۰)

۱۴۰۷. دل های مشتاق

«و قلوبهم قرحة.»

دل های (مشتاقان خدا) زخم دار است. (۱۴۰۱)

۱۴۰۸. نظر اولیاء به باطن دنیا

«ان أولیاء الله هم الذین نظرو الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها، و اشتغلوا بآجلها

اذا اشتغل الناس بعاجلها.»

همانا دوستان خدا آنانی هستند که باطن دنیا را می بینند، هنگامی که مردم فقط به ظاهر

آن می نگرند و به آینده می پردازند، آن گاه که مردم به امور زودگذر دنیا مشغول اند. (۱۴۰۲)

۱۴۰۹. گروگان های گورها

«مخاطبا للدنیا: الیک عنی یا دنیا!... أین الامم الذین فتنتم بزخارفک! فهام رهائن القبور، و

مضامین اللحد! واللہ لو کنت شخصا مرثیا، و قالبا حسیا، لا قمت علیک حدود اللہ فی عباد

غررتهم بالامانی.»

ای دنیا! از من فاصله بگیر. کجا هستند امت هایی که با آرایش ها و زینت های ظاهر

فریب خود، آن ها را به فتنه انداختی؟ آگاه باش که ایشان گروگان گورها هستند (تا آن روز

که که آن ها برای حساب اعمالشان تحویل قیامت داده شوند) و لحدها آنان را در بر گرفته

است. به خدا قسم، ای دینا! اگر جسم بودی که دیده می شدی یا قالبی بودی که حس می

گردیدی، هر آینه حدود خداوند را بر تو جاری می کردم به این جرم که تو بندگانی را با

وعده رساندن آن ها را به آرزوهایشان فریب دادی. (۱۴۰۳)

۱۴۱۰. اوصاف حزب الله

«قال فی أوصاف حزب الله: فی معشر- أسهر عیونهم خوف معادهم، و تجافت عن

مضاجعهم جنوبهم، و همهمت بذکر ربهم شفاهم، و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم:

﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.»

(امام علی علیه السلام در اوصاف حزب الله فرمود): آن ها از خوف معاد چشم هایشان خواب

ندارد، پهلوهایشان برای استراحت در خوابگاهشان قرار ندارد، و همیشه اوقات لب هایشان

به یاد پروردگارشان در حرکت است و گناهانشان در اثر تداوم در استغفار ریخته است. آن
ها حزب الله اند، آگاه باشید که حزب الله پیروزند. (۱۴۰۴)

۱۴۱۱. حالات بندگی

«مشتاق خدا فی صفة الراغبین فی الله: وبقی رجال غض أبصارهم ذکر المرجع، وءراق
دموعهم خوف المحشر، فهم بین شرید ناد، و خائف مقموع، و ساکت مکعوم، و داع مخلص، و
ثکلان موجع.»

در صفت راغبین به خدا می فرماید: گروهی دیگر می ماند که یاد سرنوشت نهایی،
دیدگان آنان را از محرمات فرو بسته و بیم روز رستاخیز اشک های آنان را سرازیر می
نماید. برخی از آنان (از میان جاهلان) رمیده و مطرودند. برخی دیگر در حال ترس و کنده
شدن (از میان مردم هواپرست) و دسته ای از آنان خاموش و ساکت هستند، گروهی دیگر از
آنان با خدای خود دعا مخلصانه دارند و بعضی دیگر ماتم زده زجر کشیده اند. (۱۴۰۵)

۱۴۱۲. محبوب ترین بندگان

«ان من احب عبادالله الیه، عبداءعانه الله علی نفسه... قد أبصر طریقہ و سلك سبیلہ، و
عرف منارہ، و قطع غمارہ، و استمسك من العری بأوثقها، و من الحبال بأمثنها.»
از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند سبحان او را در
شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. بینایی به راهش پیدا کرد و در مسیر خود به
حرکت پرداخت و نشان رستگاری خود را بر براهین روشن ساخت. و از فرو رفتن در
شهوات برگسیخت و از وسایل نجات به استوارترین آن ها و از طناب های نگهدارنده به
محکم ترین آن ها چنگ زد. (۱۴۰۶)

۱۴۱۳. خودپسندی

«لا وحدة أوحش من العجب.»

هیچ گوشه گیری و زهدی، همچون گوشه گیری و بی رغبتی نسبت به ارتکاب کار حرام
نیست. (۱۴۰۷)

۱۴۱۴. نتیجه اتکای به خدا

«... من توکل علیه کفاه، و من ساءله اعطاه، و من اعرضه قضاہ، و من شکره جزاه.»
هر کس که توکل به او کند کفایتش نماید و هر کس که از او مسألت کند عطایش فرماید و هر کس که به او قرض داد، ادایش فرماید و هر کس که سپاسش را به جای آورد، پاداشش می دهد. (۱۴۰۸)

۱۴۱۵. چراغ های هدایت

«فی التزھید فی الدنیا: و ذلك زمان لا ینجوفیه الاکل مومن نومة، ان شھد لم یعرف، و ان غاب لم یفتقد اولئک مصابیح الھدی.»
و آن (آخرالزمان) زمانی است که نجات پیدا نمی کند در آن مگر هر مؤمنی که گمنام زندگی می کند و اگر در میان جمع حاضر باشد، شناخته نشود و اگر غایب شود جستجویش نکند. آنان هستند چراغ های هدایت و علامت راهنما برای حرکت در شب (به سوی هدف های الهی). (۱۴۰۹)

۱۴۱۶. ترس پیامبر برای امت

«و لقد قال لی رسول الله ﷺ: انی لا أخاف علی امتی مؤمنا و لا مشرکا؛ اءما المؤمن فیمنعه الله بایمانہ، و اءما المشرك فیمعه الله بشركه، و لکنی أخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان، یقول ما تعرفون، و یفعل ما تنكرون.»

پیامبر خدا به من (علی علیه السلام) فرمود: من برای امت خود از مومن و نه از مشرک هراسی ندارم؛ زیرا خداوند مومن را به وسیله ایمان از خطاها و انحرافات بازمی دارد و مشرک را به جهت شرکش ریشه کن می سازد. ولی من درباره شما از کسی می ترسم که در دل منافق و در زبان عالم باشد، آن چه را که شما می دانید و به آن عمل می کنید به زبان می آورد و آن چه را که شما منکرید (و نمی پذیرید) انجام می دهد. (۱۴۱۰)

۱۴۱۷. بی اعتنایی علی علیه السلام به دنیا

«الی عثمان بن حنیف): إلا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ، و من طعمہ

بقرصیہ، إلا و انکم لا تقدرون علی ذلك، و لکن أعیونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.»

(به عثمان بن حنیف): آگاه باش که امام شما از دنیایش به دو جامه کهنه و از خوردنی

هایش به دو قرص نان اکتفا کرده، بدانید که شما چنین نتوانید کرد، اما با پارسایی و کوشش

و پاکدامنی و درستی مرا یاری کنید. ^(۱۴۱۱)

۱۴۱۸. احوال انسان بی اعتنا به دنیا

«ان الزاهد فی الدنیا تبکی قلوبهم و ان ضحکوا، و یشتد حزنهم و ان فرحوا، و یكثر مقتهم

أنفسهم و ان اعتبطوا بما رزقوا.»

همانا بی اعتنایان به دنیا، دل هایشان گریان است، هر چند در ظاهر بخندند و اندوهشان

سخت است، هر چند اظهار شادی کنند و از نفس های خویش بسیار در خشم اند، هر چند

از آن چه روزیشان شده شادند. ^(۱۴۱۲)

۱۴۱۹. ناچیزی دنیا

«و لالفیتم دنیاکم هذه اعزهد عندی من عفة عنز!»

این دنیای شما نزد من از آب بینی یک بز هم ناچیزتر است. ^(۱۴۱۳)

بخش هفتم: تقوا

۱۴۲۰. تقوا در هر زمان

«اتق الله في كل صباح و مساء.»

در هر صبح و شام رعایت تقوا کن! (۱۴۱۴)

۱۴۲۱. وصیت به تقوی

«فی وصیته للحسن و الحسین عليهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله: أوصيكما و جميع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی، بتقوی الله، و نظم أمرکم.»

وصیتی است به حسن و حسین عليهما السلام پس از آن که ابن ملجم لعنت الله علیه، او را ضربت زد: شما و همه فرزندان و دودمانم و هر کسی را که نامه من به او برسد توصیه می کنم به تقوای الهی و نظم امور خویش. (۱۴۱۵)

۱۴۲۲. تقوی داروست

«ان تقوی الله دواء قلوبکم، و بصر عمی أفئدتکم، و شفاء مرض اءجسادکم، و صلاح فساد صدورکم، و طهور دنس أنفسکم، و جلاء عشا أبصارکم.»

همانا تقوای خداوند برای شما دوی درد دل ها است و چشم برای کوری دل ها و شفای بیماری جسدها و اصلاح فساد سینه ها و پاکی آلودگی نفوس و روشنایی پرده های چشمان. (۱۴۱۶)

۱۴۲۳. پیش گرفتن تقوا

«أوصیکم بتقوی الله... داووا بها الاسقام، و بادروا بها الحمام، و اعتبروا بمن أضاعها، و لا

يعتبرن بکم من أطاعها.»

شما را به تقوای خداوندی توصیه می‌کنم و اینکه بیماری هایتان را با این دوا درمان کنید، و با همین صفت به پیشواز مرگ بروید و از وخامت عاقبت کسانی که تقوا را ضایع کردند عبرت بگیرید و مبادا که پیروان مطیع تقوا از شما پند و عبرت بگیرند. ^(۱۴۱۷)

۱۴۲۴. تقوا بالاترین عمل

«لا یقل عمل مع التقوی، و کیف یقل ما یتقبل؟»

عملی که همراه با تقوا باشد کم نیست، چگونه کم خواهد بود عملی که مورد قبول درگاه خدا باشد؟ ^(۱۴۱۸)

۱۴۲۵. آنچه دل را می‌میراند

«من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

هر کس ورعش کم شود قلبش می‌میرد و آنکه قلبش بمیرد داخل آتش می‌گردد. ^(۱۴۱۹)

۱۴۲۶. تقوا پیشه کن

«اتق الله بعضی التقی و ان قل، و اجعل بینک و بین الله سترا و ان رق.»

تقوا پیشه کن گرچه کم باشد، میان خود و خدا پرده ای قرار ده گرچه نازک باشد. ^(۱۴۲۰)

۱۴۲۷. بهترین بزرگواری

«لا کرم کالتقوی.»

هیچ بزرگواری، مثل تقوا نیست. ^(۱۴۲۱)

۱۴۲۸. تقوی بورزید!

«اتق الله الذی نفعکم بموعظته، و وعظکم برسالته، و امتن علیکم بنعمته. فعبدوا

أنفسکم لعبادته، و اخرجوا الیه من حق طاعته.»

تقوا بورزید برای خدا، که شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پیامبرش شما را

نصیحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود، نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و

مطیع بسازید و حرکت کنید به سوی خداوند با اطاعتی که شایسته او است. ^(۱۴۲۲)

۱۴۲۹. تقوای الهی در تمام موارد

«اتقوا الله في عباده و بلاده، فانكم مسؤولون حتى عن البقاع و البهائم.»

تقوای الهی را درباره بندگان خدا و شهرها رعایت کنید؛ زیرا حتی درباره ساختمان ها و حیوانات از شما سؤال خواهد شد. (۱۴۲۳)

۱۴۳۰. سفارش به تقوای الهی

«أوصيكم، أيها الناس! بتقوى الله و كثرة حمده على آلائه اليكم، و نعمائه عليكم، و بلائه لديكم. فكم خصكم بنعمة، و تداركم برحمة!»

ای مردم! من شما را نسبت به احسان ها و نعمت هایی که خدا به شما ارزانی داشته و آزمایشی که متوجه تان نموده، به تقوا و حمد بسیار خداوند سفارش می کنم. چه بسیار نعمت هایی که مخصوص شما نبوده و به رحمت خود شما را مورد عنایت قرار داده است. (۱۴۲۴)

۱۴۳۱. نتیجه ترس از خدا

«اتقوا الله عبادالله! تقية ذى لب شغل التفكير قلبه، و أنصب الخوف بدنه، و أسهر التهجد غرار نومه.»

ای بندگان خدا! از خدا بترسید، همچون ترسیدن خردمندی که اندیشه (مبدأ و معاد) دل او را به خود مشغول ساخته و ترس (از خدا و رستاخیز) پیکرش را رنجور کرده و عبادت شبانه همان اندک خوابش را هم از او گرفته است. (۱۴۲۵)

۱۴۳۲. بهترین سفارش

«أوصيكم عبادالله بتقوى الله فانها خير ما توأصى العباد به، و خير عواقب الامور عندالله.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای خدا سفارش می کنم؛ زیرا این بهترین سفارشی است که بندگان به یکدیگر می کنند و در پیشگاه خداوند بهترین پایان امور است. (۱۴۲۶)

۱۴۳۳. تقوا کلید هر در بسته

«ان تقوى الله مفتاح سداد، و ذخيرة معاد، و عتق من كل ملكة، و نجاة من كل هلكة.»
همانا تقوای الهی، کلید هر در بسته و ذخیره آخرت و سبب آزادی از هر بردگی و نجات
از هر هلاکتی است. (۱۴۲۷)

۱۴۳۴. تعالی بخشیدن به روح

«أسهروا عیونکم، و أضمر و بطونکم، و استعملوا أقدامکم، و أنفقوا أموالکم، و خذوا
من أجسادکم فجودوا بها علی أنفسکم، و لا تبخلوا بها عنها.»
چشمانتان را شب ها بیدار دارید و شکم هایتان را گرسنه و لاغر و پاهایتان را به کار
گیرید و امواتان را انفاق کنید و از جسم هایتان بگیریید و به جان هایتان ببخشید و از این
کار بخل و دریغ نورزید. (۱۴۲۸)

۱۴۳۵. تقوای اولیاً الله

«ان تقوای حمت أولیاءالله محارمه و ألزمت قلوبهم مخافته، حتی أسهت لیالیهم، و أظمأت
هواجرهم.»

همانا تقوای الهی اولیای خدا را از حرام های او بازداشته و ترس از او در دلهایشان جای
داده، چندان که آنان در شب ها بیدار (برای عبادت) و در روزهای داغ تشنه (به روزه) نگه
داشته است. (۱۴۲۹)

۱۴۳۶. تنها مونس

«ان تقوى الله دواء دأ قلوبکم، و بصر- عمی أفئدتکم، و شفاء مرض أجسادکم، و
صلاح فساد صدورکم، و ظهور دنس أنفسکم، و جلاء عشا أبصارکم.»
همانا تقوای خدا داروی بیماری قلب های شماست و بینایی کوری دل های شما و شفای
بیماری جسم هایتان و باعث اصلاح تباهی سینه های شما و پاک کنندهی آلودگی جان های
شما و جلادهنده تاریکی چشم های شما می باشد.

۱۴۳۷. عدم غفلت از دنیا (۱۴۳۰)

«ازهد في الدنيا يبصرک الله عوراتها، ولا تغفل؛ فلست بمغفول عنک!»

در دنیا پرهیزگار باش تا خدای بزرگ تو را بر عیب های آن بینا گرداند و بی خبر مباش؛ زیرا که از تو غافل نیستند.

۱۴۳۸. سرانجام تقوای پیشگان^(۱۴۳۱)

«اعلموا عبادالله! إن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الآخرة.»

ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران هم از دنیا بهره مندند و هم از آخرت.^(۱۴۳۲)

۱۴۳۹. امر به تقوای الهی

«من کتابه للاشتر حين و لاه مصر: أمره بتقوى الله، و ايثار طاعته، و اتباع ما امر به في كتابه: من فرائضه و سننه، التي لا يسعد أحد الا باتباعها، و لا يشقى الا مع جحودها و اضاعتها.»

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید: امر می کند او (مالک) را به تقوای الهی و برگزیدگان فرمان خدا و پیروی از واجبات و مستحبات او که در کتابش (قرآن کریم) به آن ها فرمان داده است و هیچ کس جز با انکار و فرو گذاشتن آن ها بدبخت نمی شود.^(۱۴۳۳)

۱۴۴۰. وصف پرهیزگاران

«... ان كان في الغافلین كتب في الذاكرين، و ان كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلین.»

در وصف پرهیزگاران می فرماید: اگر در میان غافلان باشد از شما یادکنندگان خدا قلمداد می شود و اگر در میان یادکنندگان خدا باشد، در زمره غافلان نوشته نمی شود.

(که به زبان ذکر گویند و به دل از خدا غافل باشند).^(۱۴۳۴)

۱۴۴۱. پرهیزکاران چگونه اند؟

«المتقون فيها (في الدنيا) هم أهل الفضائل. منطقتهم الصواب، و ملبسهم الاقتصاد، و مشيهم

التواضع.»

پرهیزگاران در دنیا اهل فضایل اند، گفتارشان راست و لباسشان متوسط و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است.

۱۴۴۲. تقوای الهی را پیشه کن ^(۱۴۳۵)

«أوصيكم بتقوى الله... أيقضوا بها نومكم، واقطعوا بها يومكم.»

شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم... باتقوا خواب خود را به بیداری بدل کنید و روز خود را با آن به پایان رسانید.

۱۴۴۳. ترس از خدا ^(۱۴۳۶)

«كل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول... ان هو خاف عبدا من عبیده؛ أعطاه من خوفه ما لا يعطى ربه، فجعل خوفه من العباد نقدا، و خوفه من خالقه ضمارا و وعدا.»

هر ترسی حقیقی است جز ترس از خدا که بیمار و آفت زده است... اگر کسی از بنده ای از بندگان خدا بترسد، آثار ترس در رفتار او آشکار می‌شود، اما در برابر پروردگار خود چنین نیست، پس او ترس از بندگان را نقد می‌شمارد و ترس از آفریدگار را نسیه و وعده. ^(۱۴۳۷)

۱۴۴۴. رفتار صحیح در دنیا

«اعلموا عبادالله إن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا وأجل الآخرة، فشاركوا أهل الدنيا في دنياهم، و لم يشاركوا أهل الدنيا في آخرتهم؛ سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت، و أكلوها بأفضل ما أكلت، فحظوا من الدنيا بما حظى به المترفون، و أخذوا منها ما أخذه الجبارة المتكبرون. ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلغ؛ والمتجر الرابع. أصابوا لذة زهد الدنيا في دنياهم، و تيقنوا انهم جيران الله غدا في آخرتهم. لا ترد لهم دعوة، و لا ينقص لهم نصيب من لذة.»

ای بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران، دنیای زودگذر و آخرت دیرپا را به دست آوردند. با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و اهل دنیا را در آخرت خود شریک نکردند.

در دنیا به بهترین گونه سکونت کردند و از بهترین خوردنی‌های آن خوردند و از دنیا همان بهره ای را بردند که توانگران خوشگذران می‌برند و همان کامی را برگرفتند که

گردنکشان متکبر بر می گیرند، آن گاه با توشه ای که به مقصد می رساندشان و با تجارتی پرسود از دنیا رفتند.

در دنیای خود به لذت زهد و بی اعتنایی به دنیا دست یافتند و یقین داشتند که فردای قیامت در جوار خداوند هستند، دعایشان هرگز بی اجابت نمی ماند و بهره آنان از خوشی و آسایش هیچ کم نمی گردد. (۱۴۳۸)

۱۴۴۵. رفتار پرهیزگار

«المتقی) دنوه من دنا منه لین ورحمة.»

(پرهیزگار) رفتارش با کسی که با او معاشرت دارد، توأم با نرمش و رحمت است. (۱۴۳۹)

۱۴۴۶. نوری در تاریکی ها

«اعلموا! إنه من يتق الله يجعل له مخرجا من الفتن، و نورا من الظلم.»

بدانید که هر کس تقوای الهی در پیش گیرد، خداوند برای او راه خروجی از فتنه ها قرار دهد و نوری در تاریکی ها.

۱۴۴۷. پرهیزگار از دیدگاه امیر عليه السلام (۱۴۴۰)

«... يعفو عن ظلمه، و يعطى من حرمه، و يصل من قطعه، بعيدا فحشه، لينا قوله، غائبا

منكره، حاضرا معروفه.»

(پرهیزگار) از کسی که به او ستم کرده، می گذرد و به آن که محرومش ساخته عطا می کند و با کسی که پیوندش را قطع کرده می پیوندند، او از دشنام به دور است، سخنش نرم و بدی هایش پنهان و نیکی هایش آشکار است. (۱۴۴۱)

۱۴۴۸. توصیف پرهیزگاران

«یسی و همه الشکر، و یصبح و همه الذکر. بییت حذرا و یصبح فرحا؛ حذرا لما من الغفلة،

و فرحا بما أصاب من الفضل و الرحمة.»

در توصیف پرهیزگاران می فرماید: شب را آغاز می کند در حالی که هم او شکرگزاری حق است و روز را آغاز می کند در حالی که هم و غمش یاد خداست. شب را با ترس می گذراند و روز را با شادمانی، ترس از غفلت خویش که از آن برحذر داشته شده است و شادمانی به سبب فضل و رحمت خدا که شامل حال او شده است. (۱۴۴۲)

۱۴۴۹. صفت پرهیزگاران

«فی صفة المتقین: صبروا آیاما قصيرة أعقبتهم راحة طویلة.»

در وصف پرهیزگاران می فرماید: چند صباحی صبر کردند و در پی آن به آسایش طولانی دست یافتند. (۱۴۴۳)

۱۴۵۰. همت های والا

«لا تعدو علی عزيمة جدهم بلادة الغفلات، ولا تنتصل فی همهم خدائع الشهوات.»

(در وصف پرهیزگاران): نادانی غفلت ها بر تصمیم آن ها چیره نگردد و تیرهای خدعه آلود شهوت ها، در اراده ها و همت های آنان کارگر نمی افتد. (۱۴۴۴)

۱۴۵۱. بالاترین عزت

«لا عزأعز من التقوی.»

هیچ عزتی، عزیزتر و گرامی تر از پرهیزگاری نیست. (۱۴۴۵)

۱۴۵۲. ویژگی پرهیزگاران

«فی صفة المتقین: فهم لانفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون.»

در وصف پرهیزگاران می فرماید: خود را متهم می سازند و از کرده های خویش هراسان اند. (۱۴۴۶)

۱۴۵۳. خنده و سکوت پرهیزگار.

«... ان صمت لم یغمه صمته، و ان ضحك لم یعل صوته.»

(انسان پرهیزگار) اگر سکوت کند سکوتش وی را اندوهگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود. (۱۴۴۷)

۱۴۵۴. خلوص پرهیزگاران

«قد أخلص لله فاستخلصه.»

(از صفات پرهیزگاران): عمل را برای رضای خدا به جا آورند، پس خداوند هم

خلوصشان را بپذیرد. (۱۴۴۸)

۱۴۵۵. نیاز پرهیزگاران

«فی صفة المتقين: حاجاتهم خفيفة، وأنفسهم عفيفة.»

در توصیف پرهیزگاران می فرماید: نیازهایشان سبک است و جان هایشان عیف و

بامناعت. (۱۴۴۹)

۱۴۵۶. عظمت تقوای الهی

«اعتصموا بتقوى الله، فان لها حبلا وثيقا عروته، و معقلا منيعا ذروته.»

به تقوای الهی چنگ زنید؛ زیرا که تقوا را ریسمانی است دستگیره اش استوار و

پناهگاهی است بلندایش تسخیرناپذیر.

۱۴۵۷. نشانه های پرهیزگاران (۱۴۵۰)

«فمن علامة أحدهم إنك ترى له قوة في دين... و حرصا في علم، و علما في حلم.»

از نشانه های (پرهیزگاران) این که می بینی آن ها را در دین نیرومند... و در کسب دانش

حریص و دارای علم توأم با حلم اند. (۱۴۵۱)

۱۴۵۸. معنای معصوم

«أوصيكم، عبادالله، بتقوى الله، فانها الزمام والقوام، فتمسكوا بوثائقها، واعتصموا

بحقائقها، تؤل بكم الى أكنان الداعة وأوطان السعة.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم؛ زیرا که تقوا زمام و قوام است، پس به رشته‌های آن بیاویزید و به حقایقش چنگ زنید تا شما را به سرمنزل آسایش و جایگاه‌های رفاه برساند. (۱۴۵۲)

۱۴۵۹. پناهگاه محکم بشر

«اعلموا عبادالله! إن التقوی دار حصن عزیز، و الفجور دار حصن ذلیل... إلا و بالتقوی تقطع حمة الخطایا.»

ای بندگان خدا! بدانید که تقوا پناهگاهی محکم و استوار است و بدکاری و گناه حصارى ذلت آور است... آگاه باشید که با پرهیزگاری می‌توان زهر گناهان را از بین برد. (۱۴۵۳)

۱۴۶۰. پرهیزگاری و سلامتی بدن

«إلا أفضل من صحة البدن تقوی القلب.»

آگاه باشید که پرهیزگاری دل، از صحت بدن بالاتر است. (۱۴۵۴)

۱۴۶۱. زایل کننده پرهیزگاری

«من کثر کلامه کثر خطؤه، و من کثر خطؤه قل حیاءه، و من قل حیاءه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

آن که زیاد حرف بزند اشتباهش زیاد خواهد بود و آن که اشتباهش زیاد گردد حیا و شرمش کم شود و کسی که شرمش کم شود، پرهیزگاری اش کم شود و آن که پرهیزگاری اش کم گردد قلبش بمیرد و آن که قلبش بمیرد داخل جهنم شود.

۱۴۶۲. جلوگیری از سقوط در مهلکه (۱۴۵۵)

«الزهد ثروة، و الورع جنة.»

زهد ثروت، و پرهیزگاری سپر (از سقوط در مهلکه‌ها) است. (۱۴۵۶)

۱۴۶۳. انسان پارسا

قال عليه السلام لهمام في وصف المتقين: «أرادتهم الدنيا فلم يريدها.»

به همام در توصیف پرهیزگاران می فرماید: دنیا آنان را خواست، اما آنان دنیا را
نخواستند. (۱۴۵۷)

۱۴۶۴. سرور اخلاق

«التقی رئیس الاخلاق.»

پرهیزگاری، سرور و رئیس اخلاق است. (۱۴۵۸)

۱۴۶۵. بزرگی و پرهیزکاری

«لا کرم کالتقوی.»

هیچ بزرگی و ارجمندی به پای پرهیزگاری نرسد. (۱۴۵۹)

۱۴۶۶. نشانه ایمان

«الایمان إن توثر الصدق حیث یضرك، علی الكذب حیث ینفعك، و الا یكون فی حدیثك

فضل عن عملك، و إن تتقی الله فی حدیث غیرك.»

نشانه ایمان آن است که راستگویی را در آن جا که به زیان توست به دروغ گویی که به

سود توست برگزینی، بیش از آن چه عمل می کنی نگویی و در نقل حدیث از دیگران

تقوای الهی را منظور داری. (۱۴۶۰)

۱۴۶۷. عمل در درگاه خداوند

«لا یقل عمل مع التقوی، و کیف یقل ما یتقبل؟»

هیچ کاری که باتقوا همراه است کم محسوب نشود، چگونه می توان کم شمرد آن عملی

که قبول درگاه حق شده است؟

۱۴۶۸. حالات پرهیزگاران (۱۴۶۱)

«فی صفة المتقین: غضوا أبصارهم عما حرم الله علیهم، و وقفوا أسمعهم علی العالم النافع

لهم.»

در صفت مردم باتقوا فرمود:

چشمان خود را از آن چه که به آنان تحریم فرموده است پوشیدند و گوش های خود را به آن علم که برای آنان سودمند است فرا دادند. (۱۴۶۲)

۱۴۶۹. تقوا، دوی درد جان ها

«ان تقوی الله دواً دأ قلوبکم، و بصر عمی أفئدتکم، و شفاء مرض أجسادکم.»
همانا تقوای خداوندی برای شما دوی درد دل ها است و چشمی برای کوری دل ها و شفای بیماری جسدها. (۱۴۶۳)

۱۴۷۰. توصیه به تقوای الهی

«أوصیکم عبادالله بتقوی الله التي هی الزاد و بها المعاذ: زاد مبلغ، و معاذ منجج.»
ای بندگان خدا! من شما را به تقوا و پرهیز از خشم خدا سفارش می کنم. تقوایی که توشه آخرت است و به وسیله آن پناه یافتن از عذاب الهی حاصل می گردد، توشه ای رساننده انسان به سعادت و پناهگاهی رستگاری آور. (۱۴۶۴)

۱۴۷۱. اثرات پرهیزگاری

«من أخذ بالتقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوها... و هطلت علیه الکرامة بعد قحوظها، و تحدبت علیه الرحمة بعد نفورها، و تفرجت علیه النعم بعد نضوبها، و بليت علیه البركة بعد ارذاذها.»

هر کس تقوا را پیشه ساخت، سختی ها از وی دور و ناپدید شد. کرامت بر او باریدن گرفت، پس از آن که از وی بریده بود و رحمت خداوندی با لطف و محبت به او روی آورد پس از فرار و نفرت از وی و چشمه سارهای نعمت ها برای او شکافت و روان گشت، بعد از فروکش کردن و نایاب شدن آن ها و باران برکت پس از کم شدن آن بر او باریدن گرفت.

۱۴۷۲. نکوهش دنیا (۱۴۶۵)

«لا خیر فی شیء من أزوادها الا التقوی.»

خیر و خوبی در هیچ یک از توشه های دنیا نیست مگر در تقوا و پرهیزگاری. (۱۴۶۶)

۱۴۷۳. نگرستن به نشانه های تقوا

«أين العقول المستصبة بمصابيح الهدى، و الابصار اللامحة الى النار التقوى!»

کجا هستند (و یا چه شدند) آن عقولی که از انوار هدایت روشنی ها کسب کرده اند؟ و کجا هستند آن دیده های دیده ور که به نشانه های تقوا می نگرند؟^(۱۴۶۷)

۱۴۷۴. رابطه تقوا و خصومت

«لا يستطيع إن يتقى الله من خاصم.»

هر کس که در خصومت مبالغه کند نمی تواند تقوا برای خدا داشته باشد.^(۱۴۶۸)

۱۴۷۵. پند تقوا

«وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا قد امن العذاب، وانقطع العتاب. وزحروا عن النار. واطمأنت بهم الدار، ورضوا المثوى و القرار. الذين كانت اعمالهم في الدنيا زاكية. و أعينهم باكية. و كان ليلهم في دنياهم نهارا، تحشعا و استغفارا؛ و كان نهارهم ليلا، توحشا و انقطاعا. فجعل الله لهم الجنة مآبا، و الجزاء ثوابا، و كانوا أحق بها و أهلها في ملك دائم، و نعيم قائم.»

و آنان که تقوا ورزیدند، گروه گروه رهسپار بهشت شدند در امنیت از عذاب و انقطاع از ملامت. آنان از آتش برکنار گشتند و در جایگاه امن و آرامش قرار یافتند و به آن منزلگاه ابدی و قرارگاه جاودانی خشنود گشتند.

اینان کسانی بودند که اعمالشان پاکیزه و چشمانشان (از ترس خطاها) گریان بود.

شب تاریک به جهت بیداری های با خشوع و استغفار در زندگی دنیوی بریا آنان روز بود و روزشان به جهت وحشت از ارتکاب زشتی ها و انقطاع از پیشگاه خداوندی شب ظلمانی. خداوند بهشت را برای آنان منزلگاه نهایی و ثواب را پاداش قرار داد که سزاوارش بودند و شایسته همنشینی با بهشتیان، در ملکی ابدی و نعمت هایی پایدار.^(۱۴۶۹)

۱۴۷۶. نکوهش طمع

فی صفة المتقين: «فمن علامة أحدهم انك ترى له قوة في دين... و صبرا في شدة، و طلبا في

حلال. و نشاطا في هدى. و تخرجا عن طمع.»

در توصیف پرهیزگاران می فرماید:

از علامت های هر یک از این مردم تزکیه شده این است که در او قوت در دین می بینی و صبر در سختی و طلب روزی حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع. (۱۴۷۰)

۱۴۷۷. تقوای خاشعانه

«اتقوا الله تقيّة من سمع فخشع، واقترب فاعترف، ووجل فعمل، وحاذر فبادر، وأيقن فأحسن، وعبر فاعتبر.»

به خدا تقوا بورزید، تقوای کسی که شنید و خشوع کرد، گناه اندوخت و اعتراف کرد، ترسید و عمل نمود، حذر کرد و به انجام اعمال نیکو مبادرت ورزید، به مقام یقین رسید و به نیکوکاری پرداخت، وسیله عبرت بر او عرضه شد و عبرت گرفت. (۱۴۷۱)

۱۴۷۸. راه روشنی به سوی بهشت

«ان التقوى في اليوم الحرز و الجنة، وفي غد الطريق الجنة مسلکها واضح، و سالکها رابح.»
تقوا امروز نگه دارنده و سپری در برابر آلودگی ها است و فردا راهی است به سوی بهشت. مسیر تقوا روشن است و رونده آن راه، برنده سود. (۱۴۷۲)

۱۴۷۹. تواضع متقین

«في صفة المتقين: اذا زكى أحد منهم خاف مما يقال له، فيقول: إنا أعلم بنفسي من غيري، و ربّي أعلم بي مني بنفسي! اللهم لا تؤاخذني بما يقولون، واجعلني أفضل مما يظنون، واغفر لي ما لا يعلمون!»

در اوصاف متقین فرمود: در آن هنگام که از یکی از این دلباختگان کمال تعریف و تمجید شود، از آن چه که درباره اش گفته می شود، می ترسد؛ لذا در برابر تعظیم کننده می گوید: من به نفس خود از دیگران داناترم و پروردگار من به نفس من داناتر از من است. بارخدا یا! مرا درباره آن چه که به من می گویند مؤاخذه مفرما و مرا از آن که می گویند برتر فرما و آن چه را که درباره من نمی دانند برای من ببخش و عفو فرما. (۱۴۷۳)

۱۴۸۰. رابطه تقوا و حفظ زبان

«والله ما أرى عبدا يتقى تقوى تنفعه حتى يخزن لسانه.»

سوگند به خدا، من بنده ای را نمی بینم که تقواورزیدن سودی به حال او داشته باشد، مگر این که زبان خود را حفظ کند. (۱۴۷۴)

۱۴۸۱. دو توصیه مهم

«أوصيكم، أيها الناس! بتقوى الله و كثرة حمده على آلائه اليكم.»

ای مردم! شما را توصیه می کنم به تقوای الهی و کثرت ستایش خداوند برای عطایابی که به شما نازل نموده. (۱۴۷۵)

۱۴۸۲. بندگان شکرگزار خداوند

«أوصيكم بتقوى الله فانها حق الله عليكم... لم تبرح عارضه نفسها على الامم الماضين منكم، والغابرين لحاجتهم اليها غدا، اذا أعاد الله ما أبدى، وأخذ ما أعطى، وساءل عما أسدى. فما أقل من قبلها و حملها حق حملها؛ أولئك الاقلون عددا.»

شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم؛ زیرا تقوا حق خداوندی بر ذمه شما است. همواره تقوای خود را بر اقوام و ملل گذشته و پوسیده در زیر خاک ها عرضه نموده است؛ زیرا فردا همه آنان به نتایج آن صفت سازنده نیازمند خواهند بود و در آن هنگام که خداوند آن چه را که ایجاد کرده بود برگرداند و آن چه را که داده بود باز گیرد و از احسانی که فرموده بود سؤال کند، پس چه اندک اند کسانی که تقوا را قبول کنند و آن چنان که شایسته تقوا است به آن عمل کنند. آنان در شمارش در اقلیت اند و آنان هستند که خداوند سبحان در کتاب عزیزش توصیف نموده است. آن جا که می فرماید: و اندک اند بندگان شکرگزار من. (۱۴۷۶)

۱۴۸۳. شستشوی گناهان با تقوا

«أوصيكم بتقوى الله... وأشعروها قلوبكم، و ارحضوا بها ذنوبكم... إلا فصونوها و تصونوا بها.»

شما را به تقوای خداوندی توصیه می‌کنم؛ و آن را به دل‌هایتان قابل‌پذیرش و اشعار
بدارید و گناهانتان را به وسیله تقوا بشویند. تقوا را از آلودگی‌ها حفظ کنید تا به وسیله آن
محفوظ و مصون از انحرافات شوید. (۱۴۷۷)

۱۴۸۴. وصیت به تقوا

«أوصيكم بتقوى الله اءعذر بما اءندر، و اءتج بما نهج.»

من شما را به تقوای خداوندی توصیه می‌کنم که (به ابلاغ نتایج ناگوار اعمال زشت به
وسیله پیامبران و براهین وجدانی) جای‌عذری نگذاشته است و با طرق روشنی که پیش
پای شما گسترده احتجاج نموده است. (۱۴۷۸)

۱۴۸۵. حق تقوا

«اتقوا الله تقية من شمر تجريدا و جدا تشميرا، و كمش في مهل، و بادر عن وجل، و نظر في

كرة الموءل و عاقبة المصدر و مغبة المرجع.»

تقوی بورزید به خداوند، مانند تقوی کسی که برای قطع علاقه از تمایلاتی نفسانی دامن
همت به کمر زده و در آمادگی نهایت کوشش را به کار بسته و با حفظ متانت روح مرکب
حرکت را سخت رانده و با احساس بیم و هراس پیش‌دستی نموده و به مقصد نهایی و پایان
کار و عاقبتی که به آن خواهد رسید نگریسته است. (۱۴۷۹)

۱۴۸۶. وصیت به پرهیزگاری

«أوصيكم عبادالله بتقوى الله الذى ألبسكم الرياش و أسبغ عليكم المعاش.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوی‌خدایی که لباس بر شما پوشاند و معیشت را برای شما
فراهم فرمود توصیه می‌کنم.

۱۴۸۷. در سایه پیشگاه خداوندی (۱۴۸۰)

«اعلموا! إنه من يتق الله يجعل مخرجاً من الفتن، و نورا من الظلم، و يخلده فيما اشتتهت
نفسه، و ينزله منزل الكرامة عنده. في دار اصطنعها لنفسه. ظلها عرشه. و نورها بهجته. و
زوارها ملائكته. و رفقاًؤها رسله.»

بدانید که هر کس برای خداوند تقوا بورزید، خداوند برای او راه نجات از فتنه ها را قرار می دهد و نوری رها سازنده از تاریکی ها را. و خداوند انسان با تقوا را در آن موقعیت که نفسش آن را می خواهد جاودان می دارد و او را در جایگاه کرامت در نزد خود در مقامی که برای پیشگاه خود ساخته است فرود می آورد، سایه آن پیشگاه عظمت عرش اوست و نور آن جلوه ای از جمالش. زائران آن فرشتگان خداوندی و دوستانش رسولان او. (۱۴۸۱)

۱۴۸۸. تقوای اولیاء خدا

«ان تقوی الله حمت اولیاء الله محارمه، و اءلذمت قلوبهم مخافته، حتی أسهرت لیالیهم، و أظماء هواجرهم. فأخذوا الراحة بالنصب، و الری بالظما. و استقربوا الاجل فبادروا العمل.»
قطعی است که تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محرماتش بازداشت و خوف الهی را به دل های آنان ملازم نمود تا آنان را به بیداری در شب وادار کرد و به تشنگی در روزهای گرم آنان آسایش در آخرت را با قبول مشقت در دنیا به دست آوردند و سیرابی (از چشمه سارهای ابدیت را) با قبول تشنگی (در این دنیای گذران) هم آنان مدت عمر را نزدیک تلقی نمودند و در نتیجه پیشدستی به عمل نمودند. (۱۴۸۲)

۱۴۸۹. کلید هدایت

«ذمتی بما أقول رهینة، و انا به زعیم. ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات حجزته التقوی عن تفحم الشبهات... الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها أهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار. الا و ان التقوی مطایا ذلل، حمل علیها أهلها، و اءعطوا أزمتهما، فأوردتهم الجنة.»

تعهد خود را در گرو سخنی که می گویم قرار می دهم و ضمانت آن را بر عهده می گیرم، کسی که اندرزها و وسایل تجربه کیفرهای پیش رویش را بر وی آشکار بسازد خویشتن داری و تقوا او را از تجاوز و ارتکاب اشتباهات باز می دارد.

به شما هشدار می دهم! خطاهایی که مردم مرتکب می شوند، چونان اسب ها چموش اند که خطاکاران سوار بر آن ها گشته با افسارهایی از دست رفته در بیراهه ها و سنگلاخ ها

می تازند. پایان این تاخت و تاز طغیانگرانه آتش است. آگاه باشید! اوصاف تقوا چونان مرکب هایی رامند، که انسان متقی بر آن ها سوار گشته زمام به دست، راهی بهشت الهی اند.

۱۴۹۰. تقوا بورزید از این پروردگار (۱۴۸۳)

«أوصيكم بتقوى الله الذي ابتداء خلقكم، واليه يكون معادكم، و به نجاح طلبتكم، و اليه منتهى رغبتكم، و نحوه قصد سيلكم.»

من توصیه می کنم شما را به تقوای خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و به سوی او است برگشت شما. و از او است توفیق برای وصول به مطلوبتان، و به سوی است نهایت رغبت شما و پیشگاه او است راه صحیح. (۱۴۸۴)

۱۴۹۱. کلید رستگاری

«ان تقوى الله مفتاح سداد، و ذخيرة معاد، و عتق من كل ملكة، و نجاة من كل هلكة. بها ينجح الطالب، و ينجو الهارب، و تنال الرغائب.»

قطعی است که تقوای الهی کلید رستگاری است و ذخیره برای قیامت، و آزادی از هر عادت ثابت، و نجات از هر گونه هلاکت به وسیله تقوا است که هر جوینده به مقصود خود رسد و هر گریزان نجات پیدا کند و با این صفت شریف است که برای هر آرمان توفیق وصول حاصل آید. (۱۴۸۵)

۱۴۹۲. دو سفارش عظیم

«أوصيكم عبادالله بتقوى الله، و أحذرکم أهل النفاق»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و از اهل نفاق برحذر می دارم. (۱۴۸۶)

۱۴۹۳. برحذر از دنیا و پیشه گرفتن تقوا

«أوصيكم عبادالله، بتقوى الله، و أحذرکم الدنيا.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیه می کنم و از دنیا برحذر می دارم. (۱۴۸۷)

۱۴۹۴. نیرومندی بوسیله پرهیزگاری

«قطعوا علائق الدنيا، واستظهروا بزاد التقوى»

پیوندهای دنیا را از خویشتن ببرید و با توشه پرهیزگاری خود را نیرومند گردانید. (۱۴۸۸)

۱۴۹۵. شفای بیماری ها با تقوا

«أوصيكم بتقوى الله... أيقضوا بها نومكم، واقطعوا بها يومكم، وأشعروها قلوبكم، و

ارحضوا بها ذنوبكم، وداووا بها الاسقام، وبادروا بها الحمام.»

شما را به تقوای خداوندی توصیه می کنم. به وسیله تقوا خودتان را از خواب بیدار سازید و روز خود را به پایان برسانید و آن را به دل هایتان قابل پذیرش و اشعار بدانید و گناهانتان را به وسیله تقوا بشوئید و درون را از لوث معاصی پاک بسازید و بیماری هایتان را با این دوا درمان کنید و با همین صفت به پیشواز مرگ بروید. (۱۴۸۹)

۱۴۹۶. زنده بودن مثل ها

«أوصيكم عبادالله بتقوى الله الذى ضرب الامثال، و وقت لكم الاجال.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیف می کنم که مثل ها برای شما زده است و

مدت زندگی شما را تعیین فرموده است. (۱۴۹۰)

۱۴۹۷. صفات پرهیزگار

«فى صفة المتقى: فى الزلازل وقور، وفى المكاره صبور، وفى الرخاء شكور.»

(پرهیزگار) در مقابل حوادث اضطراب انگیز و لرزاننده باوقار و پابرجاست و در

ناگواری ها شکيبا و در موقع آسایش سپاسگزار. (۱۴۹۱)

۱۴۹۸. بهترین وصیت

«أوصيكم عبادالله بتقوى الله؛ فانها خير ما تواصى العباد به، و خير عواقب الامور

عندالله.»

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم؛ زیرا وصیت به تقوای بهترین وصیتی است که مردم درباره یکدیگر انجام می‌دهند و شایسته ترین عواقب امور (پایان همه امور زندگی) است در نزد خدا. (۱۴۹۲)

۱۴۹۹. نفس مطیع

«اتقوا الله الذي نفعكم بموعظته، و وعظكم برسالته، و امتن عليكم بنعمته. فعبدوا أنفسكم لعبادته، و اخرجوا اليه من حق طاعته.»

تقوا بورزید برای خدا که شما را با پند خود منفعت داد و با رسالت پیامبرش شما را نصیحت نمود و با نعمتش به شما احسان فرمود. نفس خود را برای عبادت خداوندی رام و مطیع بسازید و حرکت کنید به سوی خداوندی با اطاعتی که شایسته او است. (۱۴۹۳)

۱۵۰۰. تقوا بورز هر چند اندک!

«اتق الله بعض التقى و ان قل، و اجعل بينك و بين الله سترًا و ان رق.»

تقوا به خدا بورز، اگرچه اندک باشد و مابین خود و خدا پرده ای قرار بده اگرچه نازک باشد. (۱۴۹۴)

۱۵۰۱. علائم صفات متقین

«من علامة أحدهم إنك ترى له قوة في دين، و حزمًا في لين، و إيمانًا في يقين، و حرصًا في علم، و علما في حلم.»

از علائم صفات متقین این است که می بینی در آن ها قوت و قدرت نیروی دین را و جدیت در عین نرمی و ایمان تواءم با یقین و حریص بودن در کسب علم و حلیم بودن در عین عالم بودن. (۱۴۹۵)

۱۵۰۲. کیفیت تقوای الهی

«اتقوا الله عبادالله؛ تقية ذى لب شغل التفكير قلبه... و ظلف الزهد شهواته.»

ای بندگان خدا! به خدا تقوا بورزید تقوای خردمند که تفکر قلبش را به خود مشغول داشته و زهد و پارسایی از شهوات او جلوگیری کرده است. (۱۴۹۶)

۱۵۰۳. تحریک برای عمل

«العمل العمل، ثم النهاية النهاية، والاستقامة الاستقامة، ثم الصبر الصبر، والورع والورع!»

اهتمام بورزید به کار، برخیزید برای کار، سپس کار را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید و در تصمیمی که گرفتید استقامت بورزید، استقامت. شکبیا باشید شکبیا. پرهیزگاری پیشه کنید پرهیزگاری. (۱۴۹۷)

۱۵۰۴. پسندیده ترین وصایا

«أوصيك بتقوى الله أي بنى و لزوم أمره، و عماره قلبك بذكره، و الاعتصام بحبله، و أي سبب أوثق من سبب بينك و بين الله ان أنت أخذت به! أخی قلبك بالموعظة، و أمته بالزهادة، و قوة باليقين، و نوره بالحكمة، و ذلله بذكر الموت، و قرره بالفناء، و بصره فجائع الدنيا... و اعلم يا بنى إن أحب ما أنت اخذ به الى من وصيتى تقوى الله و الاقتصار على ما فرضه الله عليك، و الاخذ بما مضى عليه الاولون من ابائك، و الصالحون من أهل بيتك.»

فرزندم! من تو را توصیه می کنم به تقوای الهی و الزام به امر و آبادساختن قلب خود با ذکر او و چنگ زدن به طناب او و کدامین رشته، اطمینان بخش تر است از رشته میان تو و خدا اگر آن را بگیری.

قلبت را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنیا مهار کن و با یقین تقویت نما و با حکومت منور ساز و با ذکر مرگ خوارش کن و به اقرار به زوال و فنا وادارش کن و آن را به ناگواری های دنیا بینا ساز، و بدان ای پسر! پسندیده ترین چیزی که از وصیت من می توانی بگیری تقوای الهی و بسنده کردن به آن چه خدا برای تو مقرر فرموده و پذیرش آن عقاید و اعمالی است که نیاکان گذشته و صلحای خاندان تو آن ها را پذیرفته بودند. (۱۴۹۸)

۱۵۰۵. بهتر از تندرستی

«ألا أفضل من صحة البدن، تقوى القلب.»

بدانید که پرهیزگاری دل، بهتر از تندرستی است. (۱۴۹۹)

۱۵۰۶. انسان پرهیزگار

«لو إن السموات والارضین كانتا علی عبد رتقا ثم اتقى الله لجعل الله له منهما مخرجا!»

اگر آسمان ها و زمین ها بر روی بنده ای بسته باشد، آنگاه او در راه خدا پرهیزگار

باشد، سرانجام خداوند برای او گریزگاهی پدید آورد. (۱۵۰۰)

۱۵۰۷. ضرورت تقوا

«أيها الناس! اتقوا الله فما خلق امرؤ عبثا فيلهو، ولا ترك سدى فيلغوا!»

ای مردم! به خدا تقوی بورزید و هیچ کس بیهوده آفریده نشده است تا بازی کند و بی

اصل و تکلیف هم رها نشده است. (۱۵۰۱)

۱۵۰۸. بهترین توشه سفر آخرت

«عند رجوعه من صفین و اشرافه علی القبور بظاهر الكوفة: يا أهل الديار الموحشة! و المحال

المقفرة! و القبور المظلمة! يا أهل التربة! يا أهل الغربة! يا أهل الوحدة! يا أهل الوحشة! أنتم لنا

فرط سابق، و نحن لكم تبع لاحق. أما الدور فقد سكنت، و أما الأزواج فقد نكحت، و أما

الاموال فقد قسمت. هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم؟»

«ثم التفت الى أصحابه فقال: أما لو أذن لهم في الكلام لاخبروكم إن خير الزاد التقوى.»

در حالی که از جنگ صفین برگشته و بر گورهای بیرون کوفه مشرف و متوجه شده بود

فرمود: ای ساکنان سراهای وحشتناک! و محل های بی آب و گیاه و خفتگان در گورهای

تاریک! ای در خاک رفتگان! ای دور از وطنان! ای تنها ماندگان! ای وحشت زدگان! شما

برای ما پیش افتادگانید و ما به دنبال شما آیندگانیم و به شما ملحق شونددگانیم، اما (بدانید

که) در سراهای شما، دیگران ساکن شدند، زنانتان با مردان دیگری ازدواج کردند و اما

اموالتان پس به تحقیق قسمت شد، این خبری بود که ما از آن آگاه بودیم و شما برای ما چه خبری دارید؟

(آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام رو به اصحاب خود کرد و فرمود): اما اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده می شد، هر آینه به شما خبر می دادند که بهترین توشه برای سفر آخرت، تقوای الهی است. ^(۱۵۰۲)

۱۵۰۹. اصالت تقوا

«لا يهلك على التقوى سنخ أصل، ولا يظماء عليها زرع قوم.»

اصل ریشه ای که بر تقوا روئیده هلاک نمی شود و زراعت قومی که در زمین تقوا کاشته شده از تشنگی نخواهد خشکید.

۱۵۱۰. عاقبت بی تقوایی ^(۱۵۰۳)

«من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

هر کسی که پارسایی اش کاستی گیرد، دلش بمیرد و آن کس که دلش بمیرد، داخل دوزخ شود. ^(۱۵۰۴)

۱۵۱۱. ره توشه تقوا

«... و مصابيح لبطن قبوركم، و سكنا لطول وحشتكم، و نفسا لكرب مواطنكم.»

(تقوای را) چراغی در دل قبر و آرامشی برای وحشت بی پایان و راه فراخی برای مواضع غم و اندوه خویش قرار دهید.

۱۵۱۲. دوستی و دشمنی پرهیزگار ^(۱۵۰۵)

«فی صفة المتقين: بعده عن تباعد عنه زهد و نزاهه، دنوه ممن دنا منه لين و رحمة، ليس

تباعده بکبر و عظمة، ولا دنوه بمکر و خديعة.»

(متقین) اگر از کسی که از وی کناره گیری کرده است دوری گزیند بر مبنای پارسایی و پاکی از آلودگی ها است و نزدیکی وی با کسی که به او نزدیک است از روی نرمش و

رحمت است. نه دوری از کسی مبتنی بر کبر و خودبزرگ بینی او است و نه نزدیکی او به کسی از راه حيله پردازى و فریب کارى است. (۱۵۰۶)

۱۵۱۳. طالب دنیا بودن

«أوصيكمما بتقوى الله، وإن لا تبغيا الدنيا وإن بغتكما، ولا تأسفا على شئ منهنها زوى عنكما، وقولا بالحق، واعملا للاجر، وكونا للظالم خصما، وللمظلوم عوناً. أوصيكمما، وجميع ولدى وأهلى ومن بلغه كتابى، بتقوى الله، ونظم أمركم.»

شما را به تقواى الهى توصيه مى كنم و دنيا را نخواهيد اگرچه دنيا شما را طلب كند و به هر آن چه از دست شما برود تاءسف نخوريد و سخن بر حق بگوئيد و عمل براى پاداش آخرت كنيد و دشمن ظالم و يار و ياور مظلوم باشيد. شما و همه فرزندان و دودمانم و هر كسى را كه نامه من به او برسد توصيه مى كنم به تقواى الهى و نظم در امور خویش.

۱۵۱۴. روح و بدن متقین (۱۵۰۷)

«صحابوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقه بالمحل الاعلى.»

(متقین) با بدن هايى در اين جهان زندگى مى كنند اما روح آن ها به جاىگاهى بس اعلى

وابسته است. (۱۵۰۸)

بخش هشتم: شک و یقین

۱۵۱۵. مظلوم شدن عیب نیست مادامی که...

«ما علی المسلم من غضاضة من اءن یكون مظلما ما لم یکن شاکا فی دینه، و لامرتابا

بیقینه!»

برای یک مسلمان، مظلوم واقع شدن عیب و نقص نیست، مادامی که در دین خود شک

نیاورد و به یقین خود تردید نکند. (۱۵۰۹)

۱۵۱۶. بازدارنده شبهات

«من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات، حجزته التقوی عن تقحم الشبهات.»

هر کس از کفرهایی که بر سر پیشینیانش آمده است عبرت گیرد، تقوا و پرهیزگاری او

را از فروافتادن در ورطه شبهات باز دارد. (۱۵۱۰)

۱۵۱۷. شک در حق بعد قتل

«طلحة و الزبیر: الیوم أنطق لكم العجماء ذات البیان. عزب رأی امری تخلف عنی! ما

شککت فی الحق مذأریته.»

بعد از کشته شدن طلحه و زبیر فرمود: امروز آشکار و رسا با شما سخن می گویم: دور

باد اندیشه کسی که از من سرپیچید! از زمانی که حق به من نمایانده شده در آن شک نکرده

ام. (۱۵۱۱)

۱۵۱۸. حال اولیای خدا هنگام شک

«انما سمیت الشبهة شبهة لانها تشبه الحق، فأما أولیاء الله فصیأؤهم فیها الیقین، و دلیلهم

سمت الهدی، و أما أعدأ الله فدعأؤهم فیها الضلال، و دلیلهم العمی.»

شبهه به این دلیل شبهه نامیده شده که شبیه حق است، اما اولیای خدا در هنگام شبهه روشنایی راهشان یقین است و راهنماییشان راه راست، ولی دشمنان خدا به گاه شبهه دعوتشان گمراهی است و راهنماییشان کوری. (۱۵۱۲)

۱۵۱۹. خطر بدعت های شبهه ناک

«ان المبتدعات المشتبهات هن المهلكات الا ما حفظ الله منها.»

همانا بدعت های شبهه ناک نابودکننده اند، مگر این که خداوند (انسان را) از آن ها حفظ کند. (۱۵۱۳)

۱۵۲۰. نتیجه شک

«والله لقد اعترض الشك و دخل اليقين، حتى كأن الذي ضمن لكم قد فرض عليكم، و

كأن الذي قد فرض عليكم قد وضع عنكم.»

به خدا سوگند، که شک عارض گشته و یقین تباه شده است، به طوری که آن چه برای شما تضمین گشته (یعنی روزی) گویا (تلاش در راه کسب آن) بر شما واجب است و آن چه بر شما واجب گشته، گویی از دوش شما برداشته شده است.

۱۵۲۱. آثار مخرب شبهه (۱۵۱۴)

«احذر الشبهة و اشتغالها على لبستها؛ فان الفتنة طالما أغدفت جلايبها، و أغشت الابصار

ظلمتها.»

در نامه خود به معاویه می فرماید: از شبهه و اشتباه افکنی های آن پرهیز؛ زیرا دیرزمانی است که فتنه پرده های سیاه خود را گسترده و تاریکی آن دیدگان را فرو پوشانده است.

(۱۵۱۵)

۱۵۲۲. اقدام به گاه یقین

«لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا. اذا عملتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فأقدموا.»

دانش خود را به نادانی و یقین خود را به دودلی تبدیل نکنید، هرگاه دانستید، به کار

بندید و هرگاه به کاری یقین پیدا کردید، اقدام کنید. (۱۵۱۶)

۱۵۲۳. عاملین به شبّهات

«أهل الضلال» «يعملون في الشبهات، ويسیرون في الشهوات.»

(گمراهان) به شبّه ها عمل می کنند و در گرداب شهوت ها غوطه ورنند. (۱۵۱۷)

۱۵۲۴. همراه با جماعتی و شبیه به آنان

«ان لم تكن حليما فتحلم؛ فانه قل من تشبه بقوم، الا أوشك إن يكون منهم.»

اگر خویشان دار نیستی، پس خود را به صورت آن درآور؛ زیرا کم است که کسی خود را شبیه جمعیتی بکند و از آنان به شمار نیاید. (۱۵۱۸)

۱۵۲۵. شک به خداوند

«عجبت لمن شك في الله، وهو يرى خلق الله.»

در شگفتم از کسی که درباره خدا شک کند، در حالی که آفریده های خدا را می بیند.

(۱۵۱۹)

۱۵۲۶. تقویت قلب

«أحى قلبك بالموعظة، وأمته بالزهادة، وقوة باليقين.»

قلب را با موعظه زنده بدار و نفست را با اعراض از مزخرفات دنیا و با یقین تقویت نما.

(۱۵۲۰)

۱۵۲۷. یقین و مقصود

«باليقين تدرك الغاية القصوى.»

با یقین به بالاترین درجه مقصود می توان رسید. (۱۵۲۱)

۱۵۲۸. بخش های شک

«الشك على أربع شعب: على التمارى والهول والتردد والاستسلام: فمن جعل المرء دیدنا لم

یصبح ليله؛ و من هاله ما بین یدیه نکص على عقبيه؛ و من تردد في الريب وطئته سنابك

الشیاطین، و من استسلم لهلكة الدنيا و الاخرة هلك فیهما.»

شک بر چهار چیز است: جدال و ستیزگی، ترس، تردید و خودباختگی، کسی که جدال را شیوه خود ساخت، هرگز از تاریکی جهل به روشنایی یقین نرسد و هر کس از آینده بترسد به قهقرا برگردد و از پیشروی بازماند و کسی که در تردید باشد نتواند تصمیم بگیرد، زیر سم شیطان ها پایمال خواهد شد و کسی که در برابر وسائل هلاکت دنیا و آخرت خودباخته شود، در هر دو جهان هلاک خواهد شد. (۱۵۲۲)

۱۵۲۹. انتظار خصلت های پسندیده

«اذا كان في رجل خلة رائقة، فانتظروا أخواتها.»

اگر در وجود کسی خصلتی پسندیده باشد، انتظار خصلت های پسندیده دیگری را نیز در او داشته باشید. (۱۵۲۳)

۱۵۳۰. شناخت حوادث و پندآموزی از آن

«اليقين منها (من دعائم الايمان) على اربع شعب: على بصره الفطنة، وتناول الحكمة، و موعظة العبرة؛ و سنة الاولين: فمن تبصر في القطنة تبينت له الحكمة؛ و من تبينت له الحكمة عرف العبرة؛ و من عرف العبرة فكأنما كان في الاولين.»

یقین (که از پایه های ایمان است) بر چهار شعبه است: بر بینایی هوش، درک حقایق، پندآموزی از حوادث عبرت آور و توجه به روش پیشینیان. کسی که هوش بینا دارد، دقایق امور برایش روشن می شود که دقایق امور برایش روشن شد، حوادث پندآور را بشناسد و کسی که حوادث پندآور را شناخت، گویا تجربه آموخته است. (۱۵۲۴)

۱۵۳۱. حق یقین

«هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة، و باشرؤا روح اليقين، و استلانوا ما استعوره المترفون، و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الاعلى. أولئك خلفاً لله في أرضه، و الدعاة الى دينه. آه آه شوقا الى رؤيتهم!»

علم با حقیقت بینایی به آنان روی آورد و آنان با روح یقین با آن ارتباط برقرار نمودند و آن چه که خودکامگان مشکل دیده اند برای آنان آسان بوده و با آن چه نادانان از آن

وحشت کرده اند انس و الفت گرفتند و با این دنیا با بدن هایشان ارتباط برقرار کردند، در حالی که ارواح آنان از محل اعلا آویزان است. آنان هستند جانشینان خداوندی در روی زمین و دعوت کنندگان به دینش. آه آه چه اشتیاقی به دیدار آنان دارم! (۱۵۲۵)

۱۵۳۲. راسخ در دین

«انی لعلی یقین من ربی، و غیر شبهة من دینی.»

من به پروردگارم یقین دارم و در دین و آیین خود گرفتار شبهه نیستم. (۱۵۲۶)

۱۵۳۳. بالاترین پارسایی

«لا ورع کالوقوف عند الشبهة.»

هیچ گونه پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست. (۱۵۲۷)

۱۵۳۴. گمان خوب

«من ظن بك خيرا فصدق ظنه.»

هرکه به تو به خوش گمان است گمانش را درست درآور. (۱۵۲۸)

۱۵۳۵. محبوب ترین بندگان خدا

«عبادالله! ان من اءحب عبادالله اليه عبدا أعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فرهر مصباح الهدى فى قلبه... قد أبصر طريقه، و سلك سبيله، و عرف مناره، و قطع غماره، و استمسك من العرى باءوثقها، و من الحبال باءمتنها، فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس.»

ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید. (این انسان مورد عنایت خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم خود پوشید بینایی را به براهین روشن شناخت و از فرورفتن در شهوات برجست و از وسایل نجات به استوارترین آن ها و از طناب های نهادارنده به محکم ترین آن ها چنگ زد. درجه یقین او همانند نور خورشید پرفروغ گشت. (۱۵۲۹)

بخش نهم: حلال و حرام خداوندی

۱۵۳۶. اهمیت حلال و حرام

«أما بعد يا ابن حنيفة! فقد بلغني اءن رجلا من فتيه أهل البصرة دعاك الى ماءدبة فأسرعت اليها تستطاب لك الالوان، وتنقل اليك الجفان. و ما ظنك إنك تجيب الى طعام قوم، عائلهم مجفو. و غنيهم مدعو. فانظر الى ما تقضمه من هذا المقضم، فما اشبه عليك علمه فالفظه، و ما أيقنت بطيب وجوهه فنل منه.»

در نامه ای به عثمان بن حنیف، کارگزار خود را در بصره، می فرماید: ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به ولیمه ای دعوت کرده و تو به آن شتافته ای... پس، بنگر که بر سر این سفره بر چه غذایی دندان می نهی، آن چه را که حلال و حرامش بر تو آشکار نیست، از دهان بیرون افکن و آن چه را به پاکی راه های فراهم آوردنش یقین داری بخور. (۱۵۳۰)

۱۵۳۷. خوشا به آن که

«... طوبى لمن ذل نفسه، و طاب كسبه، و صلحت سربرته، و حسنت خلیقته، و اءنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من لسانه.»

خوشا به حال کسی که در پیش خود فروتن باشد و کسب و کارش را پاک و درونش را صالح و خرج و اخلاقش را شایسته نمود، از مازاد بر مصرف زندگی انفاق کند و زبانش را از باده گویی حفظ کرد. (۱۵۳۱)

۱۵۳۸. اخلاق و فداکاری یا کمیل!

«مرأهلك إن يروحوأ في كسب المكارم، و يدلجوا في حاجة من هونائم.»

ای کمیل! به خانواده خود فرمان ده که دو روز به دنبال کسب مکارم اخلاق روند و در شب نیاز کسی را که خفته است برآورند. (۱۵۳۲)

۱۵۳۹. امیدهای بر باد رفته

«معاشر الناس (المسلمين)! اتقوا الله. فكم من مؤمل ما لا يبلغه، و بان ما لا يسكنه، و جامع ما سوف يتركه.»

ای مردم (مسلمان)! از خدا بترسید؛ زیرا بسا کسی که امید و آرزویی دارد و به آن نمی رسد و بنایی می سازد و در آن سکونت نمی کند و مالی گرد می آورد و به زودی آن را رها می کند (و می رود). (۱۵۳۳)

۱۵۴۰. ضامن ویرانی خانه

«الحجر الغصیب فی الدار رهن علی خرابها.»

وجود سنگ غصبی در خانه، ضامن ویرانی آن خانه است. (۱۵۳۴)

۱۵۴۱. دوری از محرمات

«من أشفق من النار اجتنب المحرمات.»

کسی که از آتش جهنم بیمناک باشد از محرمات دوری جوید. (۱۵۳۵)

۱۵۴۲. تعریف زهد

«أيها الناس! الزهادة قصر الامل، و الشکر عند النعم، و التورع عند المحارم.»

ای مردم! زهد، کوتاهی آرزو، شکر و سپاس در برابر نعمت ها و پارسایی در برابر

محرمات الهی است. (۱۵۳۶)

بخش دهم: حیثیت و آبرو

۱۵۴۳. تشبیه آبرو

«ماء وجهك جامد یقطره السؤال، فانظر عند من تقطره.»

آبروی تو یخ بسته است که سؤال و خواهش آنرا قطره قطره می چکاند. پس، بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می چکانی؟! (۱۵۳۷)

۱۵۴۴. نیازخواهی از نااهل

«فوت الحاجة، أهون من طلبها الی غیر أهلها.»

با نیازمندی به سربردن آسان تر است تا دست نیاز به سوی نااهل درازکردن. (۱۵۳۸)

۱۵۴۵. پرهیز از جدال

«من ضن بعرضه فلیدع المراء.»

کسی که به آبروی خود علاقه مند است باید مجادله را رها کند. (۱۵۳۹)

۱۵۴۶. خودداری از لطمه زدن

«به حیثیت من استطاع منكم إن یلقى الله تعالی و هو نقی الراحة من دماء المسلمین و

أموالهم، سلیم اللسان من أعراضهم، فلیفعل.»

هر کس از شما، بتواند خدای تعالی را با دستی نیالوده به خون و اموال مسلمانان و زبانی

سالم از لطمه زدن به آبروی آنان دیدار کند، چنین کند. (۱۵۴۰)

۱۵۴۷. حافظ آبروی انسان

«الجود حارش الاعراض.»

سخاوت حافظ و نگهدارنده آبروها است. (۱۵۴۱)

۱۵۴۸. قدر حیثیت انسان

«قدر الرجل علی قدر همته.»

حيثيت انسان به قدر همت او است. (۱۵۴۲)

۱۵۴۹. حفظ آبرو

«من كتابه الى الحارث الهمداني: ولا تجعل عرضك غرضا لنبال القول.»

در نامه خود به حارث همدانی می فرماید: آبروی خود را آماج تیرهای سخن (مردم)

قرار مده! (۱۵۴۳)

بحش یازدهم: عزت

۱۵۵۰. دنیا از نگاه مومن

«انما ينظر المؤمن الى الدنيا بعين الاعتبار، و يقات منها ببطن الاضطرار، و يسمع فيها بأذن المقت و الابغاض.»

همانا مؤ من دنیا را به دیده عبرت می نگرد، شکم را به مقدار رفع نیاز سیر می کند و آهنگ دلربای آن را با گوش خشم و کینه می شنود. ^(۱۵۴۴)

۱۵۵۱. فضیلت برتر

«اذا حییت بتحیة فحی بأحسن منها، و اذا أسدیت الیک ید فکافئها بما یربى علیها، و الفضل مع ذلك للبادی.»

چون تو را ستودند، بهتر از آنان ستایش کن و چون به تو احسان کردند، بیشتر از آن ببخش. به هر حال پاداش بیشتر از آن آغازکننده است. ^(۱۵۴۵)

۱۵۵۲. رشد عزت در آدمی

«حرس الله عبادة المؤمنین بالصلوات و الزکوات، و مجاهدة الصیام فی الایام المفروضات، تسکینا لاطرافهم، و تخشيعا لا بصارهم، و تدلیلا لنفوسهم، و تخفیصا لقلوبهم، و اذهابا للخیلاء عنهم... انظروا الى ما فی هذه الافعال من قمع نواجم الفخر، و قدع طوابع الکبر!»

خداوند متعال بندگان باایمان خود را از فریب کاری های شیطان به وسیله نماز و زکات دادن ها و مشقت به وسیله روزه گرفتن در روزهای مقرر (رمضان مبارک) و برای ایجاد آرامش در اعضای آنان و برای خاشع نمودن چشمان و رام کردن نفس ها و تواضع دل ها و از بین بردن تکبر در وجود آنان مصون می دارد.

بنگرید در این کارها (که به عنوان دستورات خداوندی انجام می دهید) که چگونه شاخ
ها و دیگر جوانه های فخر را که در درون آدمی سر می کشند ریشه می کند و از سر
برآوردن نمودهای خودپسندی جلوگیری می نماید. ^(۱۵۴۶)

۱۵۵۳. عزت راستین

«لا عز كالحلم.»

عزتی چون بردباری نیست. ^(۱۵۴۷)

۱۵۵۴. بالاترین عزت ها

«لا عز أعمز من التقوى.»

هیچ عزتی بالاتر از تقوی نیست. ^(۱۵۴۸)

۱۵۵۵. حد گفتن و نگفتن

«لا تقل ما لا تعلم، بل لا تقل كل ما تعلم؛ فان الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتج

بها عليك يوم القيامة.»

آن چه را که نمی دانی مگو، بلکه هر آن چه را هم که می دانی مگو، زیرا خداوند سبحان
برای اعضای تو تکالیفی را مقرر فرموده و در روز قیامت به وسیله آن ها بر تو احتجاج می
کند. ^(۱۵۴۹)

۱۵۵۶. عزت در اسلام

«العرب اليوم، و ان كانوا قليلا، فهم كثيرون بالاسلام، عزيزون بالاجتماع!»

امروز عرب ها، گر چه اندک شمارند به سبب اسلام فراوان اند و به خاطر همبستگی

عزیز و نیرومندند. ^(۱۵۵۰)

۱۵۵۷. بی نیازی از پوزش

«الاستغناء عن العذر، أعمز من الصدق به.»

بی نیاز از پوزش، عزیزتر از پذیرش آن است. ^(۱۵۵۱)

۱۵۵۸. بالاترین نژاد

«أكرم الحسب، حسن الخلق.»

بالاترین حسب و نژاد، اخلاق پسندیده است. (۱۵۵۲)

بخش دوازدهم: عفت

۱۵۵۹. ارزش عفت

«الحرفة مع العفة، خير من الغنى مع الفجور.»

تنگدستی همراه با عفت، بهتر از توانگری توأم با زشتکاری است. (۱۵۵۳)

۱۵۶۰. حد پاکدامنی

«قدر الرجل على قدر همته... و عفته على قدر غيرته.»

ارزش و اندازه مرد به اندازه همت او است و پاکدامنی او به اندازه غیرت اش. (۱۵۵۴)

۱۵۶۱. زینت فقر

«العفاف زينة الفقر.»

عفاف زینت فقر است. (۱۵۵۵)

۱۵۶۲. مایه پاکدامنی

«من العصمة تعذر المعاصي.»

ناتوانی بر گناه مایه پاکدامنی است. (۱۵۵۶)

۱۵۶۳. فرشته ای از فرشتگان حق

«ما المجاهد الشهيد في سبيل الله بأعظم أجرا ممن قدر فعف: لكاد العفيف إن يكون ملكا

من الملائكة.»

پاداش مجاهد شهید در راه خدا بیشتر نیست از پاداش کسی که با تمام توش و توانش

پاکدامن باشد؛ گویی که شخص پاکدامن فرشته ای از فرشتگان خدا است. (۱۵۵۷)

۱۵۶۴. تشویق به عفت

«الا وان لكل مأموم اماما، يقتدى به ويستضيء بنور علمه؛ إلا وان امامكم قد اکتفی من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه، إلا وانکم لا تقدرون علی ذلك، و لكن اءعیونی بورع و اجتهاد، و عفة و سداد.»

هان! هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور دانش اش پرتو می گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و فرسوده و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است. البته شما از عهده چنین کاری بر نمی آید، اما با پارسایی و سختکوشی در عبادت و عفت و درستکاری مرا یاری کنید. ^(۱۵۵۸)

بخش سیزدهم: زبان و گفتار

۱۵۶۵. زبان خیرخواه بهتر از مال

«ان اللسان الصالح يجعله الله تعالى للمرء في الناس، خير له من المال يورثه من لا يحمده.»
آگاه باشید زبان خیرخواهی که خدای تعالی برای انسان در میان مردم قرار می دهد، بهتر است از مالی که او به عنان ارث برای کسی بگذارد که سپاسش نمی کند. (۱۵۵۹)

۱۵۶۶. آمادگی گفتار

«الا وان اللسان بضعة من الانسان، فلا يسعده القول اذا امتنع، ولا يمهلُه النطق اذا اتسع.»

هان! بدانید که زبان پاره گوشتی از تن آدمی است، هرگاه آمادگی در انسان نباشد زبان هم یارای سخن گفتن ندارد و در هنگام آمادگی، گفتار مهلتش نمی دهد. (۱۵۶۰)

۱۵۶۷. اهمیت زبان مرد

«المرء محبوب تحت لسانه.»

مرد در زیر زبان خود نهان است. (۱۵۶۱)

۱۵۶۸. درندگی زبان

«اللسان سبع، ان خلی عنه عقر.»

زبان، درنده ای است که اگر رها شود زخم زند. (۱۵۶۲)

۱۵۶۹. مهار زبان

«لا تجعلن ذرب لسانك علی من اعنطقك، و بلاغة قولك علی من سددك.»

تیزی زبانت را بر ضد کسی که تو را گویا کرده به کار مگیر و شیوایی گفتارت را بر ضد کسی که سخنورت نموده صرف مکن. (۱۵۶۳)

۱۵۷۰. حفظ زبان

«الكلام في وثاقتك ما لم تتكلم به؛ فاذا تكلمت به صرت في وثاقتك، فاحزن لسانك كما تحزن ذهبك و ورقك. فرب كلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة.»

تا نگفته ای سخن را در بند خود داری و چون گفتی خود را در بند سخن انداختی، بنابراین زیانت در خزینه حفظ کن، چون زر و سیمت. چه بسا یک کلمه نعمتی را برآید و نعمت و بلایی را بیاورد. (۱۵۶۴)

۱۵۷۱. گفتار و کردار

«من علم إن كلامه من عمله، قل كلامه الا فيما يعينه.»

هر که بداند که گفتارش از کردار او است (و بازخواست خواهد شد) کم گوید مگر در آن چه به کارش آید. (۱۵۶۵)

۱۵۷۲. نهی از زخم زبان

«لا تجعلن درب لسانك على من أنقطك، و بلاغة قولك على من سدك.»

بر آن کس که تو سخن آموخت زخم زبان مزین، به آن کس که تو را بلاغت آموخت رسایی گفتار خویش منما. (۱۵۶۶)

۱۵۷۳. وقت در کلام

«لا تظنن بكلمة خرجت من أحد سوء، و أنت تجدها في الخير محتملا.»

هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود تا احتمال درستی و نیکی در آن است آن را حمل بر فساد مکن. (۱۵۶۷)

۱۵۷۴. خاموشی از گفتار

«لا خير في الصمت عن الحكم؛ كما إنه لا خير في القول بالجهل.»

در خاموشی گزیدن از گفتار حکمت آمیز خیر و خوبی نیست، همانگونه که در گفتار نابخردانه. (۱۵۶۸)

۱۵۷۵. ثواب گفتار

«انما الاجر في القول باللسان، والعمل بالأيدي و الاقدام.»

همانا اجر و ثواب در گفتار با زبان و کردار با دست ها و پاهاست. (۱۵۶۹)

۱۵۷۶. مؤثرتر از یورش

«رب قول أنفذ من صول.»

بسا گفتاری که مؤثرتر از یورش است. (۱۵۷۰)

۱۵۷۷. پرهیز از سخن ناپسند

«من أسرع الى الناس بما يكرهون، قالوا فيه بما لا يعلمون.»

آن کس که در گفتن سخنان ناپسند به مردم که باعث رنجش آن ها است پروا نکند، در

مورد او چیزهایی گویند که نمی دانند. (۱۵۷۱)

۱۵۷۸. حذر از نقل سخن بی محتوا

«يا بني! اياك إن تذكر من الكلام ما يكون مضحكا، و ان حكيت ذلك عن غيرك.»

(فرزندم!) از گفتن سخن (بی محتوایی که) خنده می آورد بر حذر باش، گرچه آن را از

دیگری نقل کنی. (۱۵۷۲)

۱۵۷۹. جایگاه زبان خردمند و نادان

«لسان العاقل ورأ قلبه، و قلب الاحمق ورأ لسانه.»

قلب احمق در دهان او، زبان عاقل در قلب او قرار دارد. (۱۵۷۳)

۱۵۸۰. اهانت به شخصیت

«هانت عليه نفسه، من أمر عليها لسانه.»

کسی که زبانش را امیر خود کند، به شخصیت خود اهانت کرده است. (۱۵۷۴)

۱۵۸۱. رابطه عقل و گفتار

«من أكثر أهجر، و من تكفر أبصر.»

هر که پر گوید هذیان گوید و هر که اندیشه کند بینا گردد. (۱۵۷۵)

۱۵۸۲. تفاوت راستگو و دروغگو

«الصادق علی شفا منجاة و کرامة، و الکاذب علی شرف مهواة و مهانة.»

راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری. (۱۵۷۶)

۱۵۸۳. ثمرات خاموشی

«بکثرة الصمت تكون الهیبة.»

با خاموشی بسیار، هیبت و شکوه در آدمی پدید می آید. (۱۵۷۷)

بخش چهاردهم: گذشت

۱۵۸۴. گذشت

من کتابه عليه السلام للاشتر لما ولاه مصر: «ولا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتتم أكلهم فانهم صنفان: اما أخ في الدين، اعو نظير لك في الخلق، يفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، ويؤتى على أيديهم في العمد و الخطا، فأعطهم من عفوك و صفحك مثل الذي تحب و ترضى إن يعطيك الله من عفوه و صفحه... ولا تندمن على عفوه، ولا تبجنن بعقوبة.»

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می فرماید: نسبت به آنان حیوان درنده ای مباش که خوردنشان را غنیمت شماری؛ زیرا مردم دو گروه اند: یا برادر دینی تواند، یا همنوع تو، که از ایشان لغزش سر می زند و در معرض درد و گرفتاری قرار دارند و دانسته و ندانسته مخالفت می کنند.

بنابراین، همان گونه که خود دوست داری خداوند تو را ببخشد و از خطاهایت درگذرد، تو نیز آنان را ببخش و از خطاهایشان درگذر... از بخشش و گذشت هرگز پشیمان مباش و از کیفردادن خوشحالی مکن. ^(۱۵۷۸)

۱۵۸۵. جایگاه گذشت

«متی أشقی اذا غضبت؟ حين أعجز عن الانتقام فيقال لي: لو صبرت؟ ام حين أقدر عليه فيقال لي: لو عفوت.»

آن گاه که در خشم می آیم، که آتش خشم خود را فرو نشانم؟ آیا آن گاه که قدرت برگرفتن انتقام ندارم و به من گفته می شود: بهتر است صبر کنی، یا بدان هنگام که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت کنی؟

۱۵۸۶. زکات پیروزی ^(۱۵۷۹)

«العفو زكاة الظفر.»

گذشت زکات پیروز است. ^(۱۵۸۰)

۱۵۸۷. گذشت

«من کلامه قبل شهادته: ان فأننا ولی دمی، وان فالفناء میعادی. وان أعف فالعفو لی قربة، و هو لکم حسنة، فاعفوا: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.»

پیش از شهادتش فرمود: اگر زنده ماندم که صاحب اختیار خون خودم هستم و اگر رفتم مرگ وعده گاه من است؛ اگر من زنده بمانم و قاتلم را ببخشم این گذشت برای من مایه تقرب است و اگر من رفتم و شما او را ببخشید، این بخشش برای شما ثواب و نیکی است! پس گذشت کنید. آیا دوست ندارید که خدا شما را ببخشد؟ (۱۵۸۱)

۱۵۸۸. دست خدا با جوانمردان است!

«أَقْبِلُوا ذَوِي الْمَرْوَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَاثِرًا إِلَّا وَيَدَالِلُهُ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ.»

از لغزش های مردمان بامروت و جوانمرد صرف نظر بکنید که هیچ یک از آن ها دچار لغزشی نمی گردد جز این که دست خدا همراه دست او دست که او را بلند می کند و لغزش وی را از میان می برد. (۱۵۸۲)

۱۵۸۹. شایسته ترین مردم به گذشت

«أُولَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.»

شایسته ترین مردم به گذشت، تواناترین آن ها بر عقوبت است. (۱۵۸۳)

۱۵۹۰. شکرانه

«ظَفَرَ إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنهُ شُكْرًا لِلْقَدْرَةِ عَلَيْهِ.»

هرگاه بر دشمنت قدرت یافتی، گذشت از وی را شکرانه قدرت یافتنت بر او قرار بده.

(۱۵۸۴)

بخش پانزدهم: غیرت

۱۵۹۱. دوری از غیرتمندی

«بی جا ایاک و التغایر فی غیر موضع غیرة، فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم، و البریئة الى الريب.»

بر تو باد به دوری از غیرتمندی کردن در جایی که محل اظهار غیرت نیست؛ زیرا این کار زنان درستکار را به انحراف و بی گناهان را به شک و اتهام می خواند. (۱۵۸۵)

۱۵۹۲. هدف تعصب

«فتعصبوا لخالل الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعة للبر و المعصية للكبر...»

تعصب های شما برای تحقق صفات ارزشمند، حفظ حقوق همسایگان، وفای به پیمان ها، اطاعت از نیکی ها، سرپیچی از تکبر و... باشد. (۱۵۸۶)

۱۵۹۳. تفاوت غیرتمندی زن و مرد

«غیرة المرأة كفر، و غیرة الرجل ایمان.»

غیرت زن کفر آور و غیرت مرد نشانه ایمان اوست. (۱۵۸۷)

۱۵۹۴. اندازه غیرت مرد

«قدر الرجل علی قدر همته، و صدقة علی مروءته، و شجاعته علی قدر انفتته، و عفته علی قدر غیرته.»

ارزش هر مردی به اندازه همت اوست و راستگویی اش به اندازه مروت و مردانگی او و شجاعت و دلاوری اش به اندازه غیرت منشی و عفت و پاکدامنی اش به اندازه غیرتمندی او است. (۱۵۸۸)

۱۵۹۵. خصلت های خوب زنان

«خيار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهو، والجبن، والبخل؛ فاذا كانت المرأة مزهوة لم تمكن من نفسها، واذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال بعلها، واذا كانت جبانة فرقت من كل شيء يعرض لها.»

خصلت های خوب زنان، خصلت های بد مردان است، مانند: تکبر، ترس و بخل؛ زیرا هرگاه زنی متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی دهد و اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را حفظ می کند و اگر ترسو باشد از هر چیز که به آبرویش صدمه بزند فاصله می گیرد.

(۱۵۸۹)

۱۵۹۶. تشبیه زن

«المرأة عقرب حلوة اللبسة.»

زن کژدمی است که گزیدنی شیرین دارد. (۱۵۹۰)

۱۵۹۷. پرهیز از زنان بد

«اتقوا شرار النساء.»

از زنان بد پرهیزید. (۱۵۹۱)

۱۵۹۸. مخفی گاه مردان

«تکلموا تعرفوا، فان المرء محبوبه تحت لسانه.»

سخن بگویند تا شناخته بشوید؛ زیرا مرد زیر زبان خود مخفی است. (۱۵۹۲)

۱۵۹۹. چگونگی رفتار با زن

«ولا تملك المرأة من أمرها ما جاوز نفسها، فان المرأة ريحانة وليست بقهرمانة. ولا تعد

بكرامتها نفسها، ولا تطمعا في إن تشفع لغيرها.»

زن را بیش از آن چه نفس (ذات) خود او مقتضی است تملیک مکن؛ زیرا زن ریحان است نه قهرمان و در بزرگداشت او به بیش از حد نفس او تجاوز مکن و او را به طمع میانداز که برای دیگری شفاعت و میانجی گری نماید. (۱۵۹۳)

۱۶۰۰. آزمون شخصیت

«فی تقلب الاحوال، علم جواهر الرجال.»

گوهر مردان در کشاکش دهر شناخته شود. در میان انقلاب ها و حوادث شخصیت افراد

معلوم گردد. (۱۵۹۴)

۱۶۰۱. نابودی بشر

«هلك امرؤ لم يعرف قدره.»

انسانی که قدر و اندازه خود را نشناسد نابود شود. (۱۵۹۵)

بخش شانزدهم: اعتدال و میانه روی

۱۶۰۲. ثمره اعتدال در امور

«ما عال من اقتصد»

ناتوان نگردد، آن کس که میانه روی کند. (۱۵۹۶)

۱۶۰۳. میانه روی در بخشندگی کن

«سمحا ولا تکن مبذرا، و کن مقدر و لا تکن مقترا.»

بخشنده باش، اما زیاده روی مکن، در زندگی حسابگر باش، اما سختگیر مباش. (۱۵۹۷)

بخش هفدهم: اراده و پایداری

۱۶۰۴. ترس را کنار نه!

«اذا هبت أمرا فقع فيه؛ فان شدة توقيه، أعظم مما تخاف منه.»

هرگاه از کاری ترسیدی، خود را به کام آن ببانداز، زیرا ترس شدید از آن کار دشوارتر و زیانبارتر از اقدام به آن کار است.

۱۶۰۵. عزم و اراده ^(۱۵۹۸)

«لا تجتمع عزيمة و وليمة. ما أنقض النوم لعزائم اليوم، و أمحي الظلم لتذاكير الهمم!»

عزم و اراده برای رسیدن به کمالات و مقالات عالیه با سورچرانی و راحت طلبی سازگار نیست. چه بسیار خواب های شبانگاهی که تصمیمات روز را بر هم زده و چه بسیار تاریکی هایی که یاد همت های بلند را از خاطره ها زدوده است.

۱۶۰۶. درجه مشمول رحمت خداوند ^(۱۵۹۹)

«رحم الله امرأ سمع حكما فوعى، ودعى الى رشاد فدنا، و أخذ بحجرة هاد فنجا.»

خدا رحمت کند مردی (بنده ای) را که سخن حکیمانه ای شنید و آن را پذیرفت و به راه خوانده شد و بدان نزدیک گشت و دامان راهنما را گرفت و نجات یافت. ^(۱۶۰۰)

۱۶۰۷. اندیشه های مصمم

«يا لها أمثالا صائبة، و مواعظ شافية، لو صادقت قلوبا زاكية، و أسماعا واعية، و آراء

عازمة، و ألبابا حازمة!»

چه مثل های درست و اندرزهای شفا بخشی! البته اگر با دل های پاک و گوش های

شنوا و اندیشه های مصمم و خردهای استوار و دوراندیش برخورد کنند. ^(۱۶۰۱)

۱۶۰۸. ایستادگی

«العمل العمل، ثم النهاية النهاية والاستقامة... إلا وان القدر السابق قد وقع، والقضاء قد
تورد. و انى متكلم بعدة الله و حجته، قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...﴾ و قد قلت: ربنا الله فاستقيموا على كتابه، و على منهاج أمره، و على
الطريقة الصالحة من عبادته، ثم لا تمرقوا منها، و لا تبدعوا فيها، و لا تخالفوا عنها.»

اهتمام بوزید به کارها، برخیزید برای کار، سپس کار را ناتمام نگذارید و به پایان برسانید
و در تصمیمی که گرفتید استقامت بوزید استقامت!

آگاه باشید! قدر پیشین واقع شده و قضای گذشته در جریان تحقق است و تحقیقا من از
وعده خداوندی و حجت او سخن می گویم. خداوند متعال فرموده است: کسانی که گفتند:
پروردگار ما الله است و سپس در تحقق بخشیدن به این اعتقاد (توحید ناب) استقامت
ورزیدند، فرشتگان بر آنان وارد می شود (و به آنان می گویند) که مترسید و اندوهگین
مباشید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده آن به شما داده شد.

شما که گفتید بزرگ ترین اعتقاد الهی را پذیرفته اید، حال بر عمل به کتابش و به راه
روشن و طریق شایسته عبادت او استقامت بوزید، سپس از این طریق منحرف نشوید و به
بدعت در آن مگزارید و با آن مخالفت نکنید. (۱۶۰۲)

۱۶۰۹. اراده و پایداری

«الحمد لله الذي شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده، و أعز أركانه على من غالبه، فجعله
أمنًا لمن علقه... و آية لمن توسم، و تبصرة لمن عزم.»

ستایش خدایی را که شریعت اسلام را پدید آورد و دسترسی به آبشخورهای آن را برای
واردشوندگان آسان گردانید و پایه های آن را در برابر چیره جویان بر آن استوار ساخت و
آن را برای کسی که بدان ببیوندد، جایگاهی امن قرار داد... و برای جویای نشان راه حق و
رستگاری نشانه و برای افراد مصمم مایه بینش. (۱۶۰۳)

بخش هجدهم: خوف و رجاء

۱۶۱۰. اعتماد به الطاف کارساز

«لا تَيْأَسَنَّ لَشْرِهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾»

مأیوس نشوید از رحمت خداوندی بر تبهکاران این امت؛ زیرا خدا فرموده است قطعی است که از رحمت خداوندی ناامید نمی شوند مگر مردم کافر.

۱۶۱۱. از هیچ چیز نا امید نباشید!

«ان المدبر عسی ان تزل به احدی قائمتیه، و تثبت الاخری، فترجعا حتی تثبتا جمیعا.»
همانا نا امید از کسی که پشت گردانیده است نیز نباشید؛ زیرا چه بسا که یکی از دو پای شخصی که پشت گردانیده است بلغزد و پای دیگرش ثابت بماند. (۱۶۰۴)

۱۶۱۲. هم نومید باش هم امیدوار!

«لا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ و لا تَيْأَسَنَّ لَشْرِهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾»

بر بهترین فرد این امت از عذاب خدا ایمن مباش؛ زیرا خدای بزرگ می فرماید: از مکر خدا زیانکاران ایمن نشوند. و برای بدترین فرد این امت از رحمت و مهربانی حق نومید مباش؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: تنها گروه کافران اند که رحمت حق ناامید می شوند. (۱۶۰۵)

۱۶۱۳. نومیدی از رحمت خدا

«الحمد لله غير مقنوط من رحمته، ولا مخلو من نعمته، ولا مأیوس من مغفرته.»

ستایش مخصوص خدایی است که نه از رحمتش کسی مأیوس می شود و نه از رحمتش کسی محروم و نه از بخشش او کسی مأیوس. (۱۶۰۶)

۱۶۱۴. پرهیز از بدگمانی

«ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی بجمعها سوء الظن بالله.»

همانا بخل و ترس و حرص، طبیعت های پراکنده ای هستند که بدگمانی به خدا آن ها را گرد در می آورد. (۱۶۰۷)

۱۶۱۵. امیدوار به لقای پروردگار

«انی الی لقاء الله لمشتاق، و حسن ثوابه لمنظر راج.»

همانا من به ملاقات خدا و پاداش نیکو او، منتظر و به آن امیدوارم. (۱۶۰۸)

۱۶۱۶. نومیدی از رحمت خدا

«اللَّهُمَّ! قد انصاحت جبالنا... ندعوك حين قنط الانام، و منع الغمام، فانك تنزل الغيث من

بعد ما قنطوا، و تنشر رحمتك و أنت الولی الحمید.»

خداوندا! نباتات کوه های ما از خشکسالی افسردند، (آفریدگارا!) تو را می خوانیم در موقعی که نومیدی مردم را در خود فرو برده و ابرها از باریدن ممنوع گشته؛ زیرا تویی که باران را پس از آن که مردم در نومیدی فرو رفته نازل نموده و رحمتت را بر آنان می گسترانی و تویی ولی نعمت ها و ستوده در همه صفات و احوال. (۱۶۰۹)

۱۶۱۷. نومیدی از رحمت خدا

«اعلم إن الذی بیده خزائن السموات و الارض قد أذن لك فی الدعاء، و تكفل لك

بالاجابة... فلا يقنطنك ابطاء اجابته، فان العطية علی قدر النية.»

توجه داشته باش که آن کس که گنجینه های آسمان ها و زمین را در دست دارد به تو سفارش کرد حاجت های خود را از او بخواهی و خودش هم متعهد شده که حاجت را

برآورد. پس اگر خدا حاجتت را به تأخیر انداخت مایوس نباش؛ زیرا اعطای خدا به مقدار نیت است. (۱۶۱۰)

۱۶۱۸. خوش گمانی نسبت به خدا

«ان استطعتم إن يثتد خوفكم من الله، و إن يحسن ظنكم به، فاجمعوا بينهما، فان العبد انما يكون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه، و ان اعحسن الناس ظنا بالله أشدهم خوفا لله.»

اگر نتوانستید که ترس خودتان را از خدا افزایش دهید و حسن ظن خود را نسبت به خدا حفظ کنید، باید ترس از خدا و حسن ظن نسبت به او را با هم نگهداری کنید؛ زیرا حسن ظن بندگان خدا باید به اندازه ترس آنان نسبت به خدا باشد، بهترین گمان نسبت به خدا، شدیدترین ترس از خدا را همراه دارد. (۱۶۱۱)

۱۶۱۹. فقیه واجد شرایط

«الفقيه كل فقيه من لم يقنط الناس من رحمة الله، و لم يؤيسهم من روح الله، و لم يؤ منهم من مكر الله.»

فقیه واجد شرایط کسی است که مردم را از رحمت حق نومید نگرداند و از لطف و مهر خدا و از آسایشی که برای آن ها قرار داده است مایوسشان نسازد و نیز آن ها را از عذاب ناگهانی خدا ایمن نکند. (۱۶۱۲)

۱۶۲۰. بزرگ ترین توانگری

«الغنى الاكبر، اليأس عما في أيدي الناس.»

بزرگ ترین توانگری، ناامیدی از آن چه در دست مردم است می باشد. (۱۶۱۳)

۱۶۲۱. تلخی ناامیدی

«حفظ ما في يديك، أحب الى من طلب ما في يدي غيرك. و مرارة اليأس، خير من الطلب

الى الناس.»

نگه داری آن چه در دست داری بهتر از طلب کردن چیزی است که در دست دیگری
است و تلخی ناامیدی، بهتر از مسألت از مردم است. (۱۶۱۴)

۱۶۲۲. امیدواری امام علی علیه السلام

«اللَّهُمَّ! و لكل من علي من أثني عليه مثوبة من جزاء، أو عارفة من عطاء؛ و قد رجوتك
دليلا على ذخائر الرحمة و كنوز المغفرة.»

خدایا! برای هر ستایشگری بر ستایش کننده اش ثوابی از جزا یا عطایی نیکو است، من
به تو امیدوارم تا مرا به سوی ذخایر رحمت و گنجینه های آمرزشت آشنا کنی. (۱۶۱۵)

۱۶۲۳. نومید مشوید تا آمرزش هست!

«عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار!»

در شگفتم از کسی که نومید گشته و توان آمرزش خواهی با او است! (۱۶۱۶)

۱۶۲۴. عیب و کاستی

«الجبين منقصة.»

بزدلی عیب و کاستی است. (۱۶۱۷)

بخش نوزدهم: فضیلت مشورت

۱۶۲۵. مشورت در امور

«لا مظاهره أوثق من المشاورة.»

هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نیست. (۱۶۱۸)

۱۶۲۶. پند پیر از رأی جوان به رأی الشیخ

«أحب الی من جلد الغلام، و روی من مشهد الغلام.»

رأی پیران را از دلاوری جوانان (و به روایتی از اجتماع جوانان) بیشتر دوست دارم. (۱۶۱۹)

۱۶۲۷. رابطه رأی و بخت

«صواب الرأی بالدول: یقبل باقبالها، و یذهب بذهابها.»

درستی به رأی بسته به دولت بخت است: اگر دولت رو کند درستی رأی نیز رو می کند و

اگر آن پشت کند این نیز می رود. (۱۶۲۰)

۱۶۲۸. دور باد رأی کج اندیش!

«عزب رأی امری تخلف عنی، ما شککت فی الحق مذأریته.»

دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند، من از زمانی که حق به من نمایانده شد در آن

تردید نکرده ام. (۱۶۲۱)

۱۶۲۹. شریک عقل بزرگان

«من استبد برأیه هلك، و من شاور الرجال شارکها فی عقولها.»

هر که استبداد ورزد نابود شود و هر که با بزرگان مشورت کند، در عقلشان شریک گردد.

(۱۶۲۲)

۱۶۳۰. شنیدن آرای گوناگون

«لعبدالله بن العباس وقد أشار عليه في شيء لم يوافق رأيه: لك إن تشير علي وأرى، فان عصيتك فأطعني.»

به عبدالله بن عباس که آن حضرت را به چیزی راهنمایی کرد که با نظر ایشان سازگاری نداشت، فرمود: تو حق داری نظرت را به من بگویی و من هم نظر خاص خود را دارم. بنابراین اگر برخلاف تو عمل کردم از من پیروی کن! (۱۶۲۳)

۱۶۳۱. سودمند نبودن رأی

«لا تستعموا الرأي فيما لا يدرك قعره البصر، ولا تتغلغل اليه الفكر.»

در مسائل و موضوعاتی که بینش به زرفایشان راه نمی برد و اندیشه به آن ها دسترسی ندارد، رأی خود را به کار نگیرید.

۱۶۳۲. بخیل را در مشورت داخل مگردان! (۱۶۲۴)

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: لا تدخلن في مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل ويعدك

الفقر، ولا جباناً يضعفك عن الامور، ولا حريصاً يزين لك الشره بالجور.»

در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر می نویسد: در مشورت خود بخیل را داخل مگردان؛ زیرا او تو را از نیکی و بخشش کردن بازمی دارد و از تنگدستی می ترساند؛ و نه ترسو را، چه او تو را در اقدام به کارها سست می کند و نه آزمند را، چون آزمند ستمگری را در نظرت زیبا جلوه می دهد. (۱۶۲۵)

۱۶۳۳. راه صحیح اندیشی

«من استقبال وجوه الارأء، عرف مواقع الخطأ.»

هر که آراء مختلف را بررسی کند، جاهای خطا را بشناسد. (۱۶۲۶)

۱۶۳۴. بزرگ ترین پشتیبان

«لا ظهير كالمشاوره.»

هیچ پشتیبانی، چون مشاوره نیست. (۱۶۲۷)

۱۶۳۵. مشورت و مقصود

«الاستشارة عين الهداية، وقد خاطر من استغنى برأيه.»

مشورت عین به مقصود راه یافتن است و هر که خودسرانه کار کند دچار خطر شود. (۱۶۲۸)

بخش بیستم: آداب معاشرت

۱۶۳۶. آداب معاشرت با خانواده

«لا تجعل أكثر شغلك بآهلك و ولدك؛ فان يكن أهلك و ولدك أولياء الله، فان الله لا يصيب أولياءه، و ان يكونوا أعداء الله، فما همك و شغلك بأعداء الله؟!»

بیشترین وقت خود را صرف زن و فرزندت مکن؛ زیرا اگر زن و فرزند تو دوستان خدا باشند، خداوند دوستان خود را وانمی گذارد و اگر دشمنان خدا باشند، چرا باید هم و غمت متوجه دشمنان خدا باشد. (۱۶۲۹)

۱۶۳۷. برتر از خویشاندی

«الكرم أعطف من الرحم.»

کرامت و جوانمردی (در جلب عاطفه ها) از خویشاوندی برتر است. (۱۶۳۰)

۱۶۳۸. بهترین همنشینان

«من كتاب له للاشتر لما و لاه مصر: ثم الصدق بذوى المروآت و الاحساب، و أهل البيوتات الصالحة، و السوابق الحسنة؛ ثم أهل النجدة والشجاعة، و السخاء و السماحة، فانهم جماع من الكرم.»

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می نویسد: دیگر آن که با ارباب مروت و آنان که از خانواده های شریف و شایسته هستند و پیشینه های نیکو دارند و سپس با کسانی که دلاور و شجاع و بخشنده و گشاده دست اند، همنشین باش که آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده اند. (۱۶۳۱)

۱۶۳۹. آداب معاشرت با مردم

«زهديك في راغب فيك، نقصان حظ. و رغبتك في زاهد فيك، ذل نفس.»

بی اعتنائی تو به کسی که به تو راغب است کم سعادتت است و تمایل تو به کسی که به تو راغب است، خواری نفس است. (۱۶۳۲)

۱۶۴۰. جایگاه نرمی

«من کتاب له الی بعض عماله: اخلط الشدة بضغث من اللین، و ارفق ما کان الرفق أرفق.»
سختی و شدت را با نرمی و ملایمت بیامیز، در جایی که نرمی مناسب تر و به مصلحت نزدیک تر است نرمی کن.

۱۶۴۱. اینگونه معاشرت نما (۱۶۳۳)

«خالطوا الناس مخالصة ان متم معها بكوا علیكم، و ان عثتم حنوا الیکم.»
با مردم چنان معاشرت کنید که اگر بمیرید بر شما بگریند و اگر زنده باشید (غایب شوید) مشتاق دیدن شما باشند.

۱۶۴۲. کفایت ادب (۱۶۳۴)

«كفاك أدبا لنفسك اجتناب ما تكرهه من غیرك.»

برای ادب خود همین بس که از آن چه که بر دیگری نمی پسندی، دوری کنی. (۱۶۳۵)

۱۶۴۳. زیورهای تازه

«الاداب حلل مجددة.»

آداب، زیورهای همیشه تازه اند. (۱۶۳۶)

۱۶۴۴. موجب فضیلت و برتری

«اذا حییت بتحیة فحی بأحسن منها، و اذا أسدیت الیک ید فكافئها بما یرب علیها، والفضل

مع ذلك للبادی.»

هنگامی که درودی به تو گفته شد با درودی بهتر آن را پاداش بده و هنگامی که دستی به تو عطایی کند تو بیش از آن عطا مقابله بکن و با این حال برتری از آن کسی است که آغاز کرده است. (۱۶۳۷)

۱۶۴۵. میراث بزرگ

«لا میراث کالادب.»

هیچ میراثی همانند ادب نیست. (۱۶۳۸)

۱۶۴۶. پاداش نیکان

«ازجر المسیء بثواب المحسن.»

بدکاری را پاداش نیکان ده تا او را از بدی باز داری. (۱۶۳۹)

۱۶۴۷. دوری از سخن چین

«من أطاع التوانی ضیع الحقوق، و من أطاع الواشی ضیع الصدیق.»

هر آن کس که از سستی اطاعت کند، حقوق افراد را تباه سازد و کسی که از گفته سخن

چین پیروی کند دوست صمیمی خویش را از دست بدهد. (۱۶۴۰)

۱۶۴۸. نهی از بلندکردن صدا

«لاصحابه عند الحرب: أمیتوا الاصوات، فانه أطرده للفشل.»

به یاران خود در هنگام جنگ می فرمود: آهسته سخن بگویید، زیرا ترس و اختلاف را

بهبتر ریشه کن می سازد. (۱۶۴۱)

بخش بیست و یکم: خوشبختی و سعادت

۱۶۴۹. توشه آخرت خوشبخت

«اتقوا الله عبادالله! تقية ذى لب شغل التفكير قلبه... وقد عبر معبر العاجلة حميدا، و قدم

زاد الاجلة سعيدا.»

از خدا بترسید ای بندگان خدا! همچون خداترسی خردمندی که تفکر دل او را به خود مشغول کرده است... از گذرگاه دنیا با سرافرازی گذشته و توشه آخرت را با خوش بختی پیش فرستاده است. (۱۶۴۲)

۱۶۵۰. سعادت‌مند و بدبخت

«السعيد من وعظ بغيره، و الشقى من انخدع لهواه و غروره.»

سعادت‌مند کسی است که از دیگران پند بیاموزد و بدبخت کسی است که هوای نفسش او را بفریبید و مغرور آن شود.

۱۶۵۱. سرنوشت نهایی (۱۶۴۳)

«ان قادما يقدم بالفوز أو الشقوة، مستحق لافضل العدة.»

همانا آن سرنوشت نهایی که یا رستگاری را با خود خواهد آورد و یا تباهی و شقاوت را، سزاوار آماده کردن بهترین وسایل برای سعادت است. (۱۶۴۴)

۱۶۵۲. گشایش بعد از سختی

«عند تناهى الشدة تكون الفرجة، و عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء.»

هنگامی که سختی به نهایت برسد فرج و گشایش خواهد بود و چون حلقه های بلا و

رنج تنگ شود آسودگی فرا می رسد. (۱۶۴۵)

۱۶۵۳. موجبات آسایش

«أفلح من نهض بجناح، أو استسلم فأراح.»

کسی رستگار شد که با پر و بال (یعنی یاران خود، اگر داشته باشد) به پا خاست و به مقصود رسید (و اگر پر و بالی نداشت) تسلیم شد و مردم را راحت کرد. (۱۶۴۶)

۱۶۵۴. سعادت از آن چه کسی است؟

«طوبى لمن... وسعته السنة، ولم ينسب الى البدعة.»

خوشا به حال کسی که... سنت بر او تنگ نیاید و به بدعت (و بدعت گزاری) نسبت داده

شود. (۱۶۴۷)

۱۶۵۵. درخواست همنشینی با انسان های خوشبخت

«نَسألُ اللهَ منازلَ الشهداء، و معاشةَ السعداء، و مرافقةَ الانبياء.»

از خدا، مقام و منزلت شهیدان و زندگی کردن با نیک بختان و دوستی و همنشینی با

پیامبران را درخواست می کنیم.

۱۶۵۶. خوشبختی از دیدگاه امام علی (ع) (۱۶۴۸)

«ليس الخير إن يكثر مالك و ولدك، و لكن الخير أن يكثر علمك و إن يعظم حلمك.»

خوشبختی آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شود، بلکه خوشبختی آن است که

علمت زیاد و حلمت فزون گردد. (۱۶۴۹)

۱۶۵۷. خوشبختی ها و بدبختی ها

«في تفسير علم الغيب: يعلم الله سبحانه ما في الارحام من ذكر أو أنثى، و قبيح اء و جميل، و

سخي أو مجيل، و شقى أو سعيد، و من يكون في النار حطبا، أو في الجنان للنبيين مرافقا.»

در تفسیر علم غیب می فرماید: خدای سبحان می داند که جنین داخل زهدان ها نر است

یا ماده، زشت است یا زیبا، بخشنده است یا خسیس، بدبخت است یا خوش بخت، کدام یک

همیشه آتش دوزخ است و کدام یک همنشین پیامبران در بهشت. (۱۶۵۰)

۱۶۵۸. گستاخ بر خدا

«لا يجترى على الله الا جاهل شقى.»

بر خدا گستاخی نکند، مگر نادان بدبخت. (۱۶۵۱)

۱۶۵۹. آفریننده خوشبختی ها

«اللَّهُمَّ! داحی المدحوات، و داعم المسموکات، و جابل القلوب علی فطرتها: شقیها و سعیدها.»
بارخدایا! ای گستراننده زمین ها و بریای دارنده آسمان ها و آفریننده دل ها بر سرشت

بدبختی و خوش بختی. (۱۶۵۲)

۱۶۶۰. آن چه خوشی می آورد

«من کتابه للاشتر لما و لاه مصر: اعلم انه لیس شیء بأدعی الی حسن ظن راع برعیته من احسانه الیه، و تخفیفه المؤ و منات علیهم، و ترک استکراهه ایاهم علی ما لیس له قبلهم. فلیکن منک فی ذلك اءمر یجتمع لک به حسن الظن برعیتک، فان حسن الظن یقطع عنک نصبا طویلا. و ان اءحق من حسن ظنک به لمن بلاؤک عنده، و ان اءحق من ساء ظنک به لمن ساء بلاؤک عنده.»

در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر می فرماید:

توجه داشته باش که بهترین وسیله ای که استاندار را نسبت به زیردستان خود علاقه مند می سازد این کارهاست: نیکی به مردم، از زحمت های آنان کاستن و از کارهایی که قدرت انجام آن را ندارند به آنان دستور ندادن.

بنابراین وظیفه تو این است که در راه به دست آوردن حسن ظن به زیردستانت بکوشی؛ زیرا حسن ظن کسی است که با او خوش رفتاری کرده ای و نتیجه آزمایش وی خوب بوده است و شایسته ترین فرد به سوءظن کسی است که با او بدرفتاری کرده ای و او را کمتر آزموده ای. (۱۶۵۳)

بخش بیست و دوم: بخشش و سخاوت

۱۶۶۱. شرط سخاوت

«السخاء ما كان ابتداء فأما ما كان عن مسألة فحياء و تدمم.»

سخاوت آن است که ابتدا خود ببخشی، پس آن که در پی خواهش باشد یا از روی شرم یا از روی ترس بدگویی است. (۱۶۵۴)

۱۶۶۲. پایداری دین و دنیا

«یا جابر! قوام الدین و الدنيا بأربعة: عالم مستعمل علمه، و جاهل لا يستنكف أن يتعلم، و جواد لا يبخل بمعرفة، و فقير لا يبيع اخرته بدنياه؛ فاذا ضيع العالم علمه، استنكف الجاهل اعن يتعلم. و اذا بخل الغني بمعرفه، باع الفقير اخرته بدنياه.»

ای جابر! پایداری دین و دنیا بر چهار پایه استوار است: دانشمندی که علم خود را به کار بندد، نادانی که از آموختن سرباز نزند، بخشنده ای که از دادن مال خود بخل نوزد و تهیدستی که آخرتش را به دنیا نفروشد.

پس هرگاه دانشمند علم خود را ضایع کند (و بدان عمل نکرد) و جاهل از آموختن خودداری نماید و هرگاه توانگر از بخشیدن مال، دریغ کرد و فقیر هم آخرت خود را به دنیا بفروشد (اقوام جهان به هم خواهد خورد). (۱۶۵۵)

۱۶۶۳. ببخش هر چند کم باشد!

«لا تستح من اعطا القليل فان الحرمان اقل منه.»

از بخشش کم شرم مکن؛ زیرا که محروم ساختن (و هیچ چیز جز ندادن) از آن هم کمتر است. (۱۶۵۶)

۱۶۶۴. نتیجه یقین

«من أيقن بالخلف، جاد بالعطية.»

هر کس به نتیجه گیری و پاداش یقین داشته باشد، دست برای بخشش می گشاید (یعنی هیچ گاه بخل نمی کند).

۱۶۶۵. بالارفتن ارزش انسان ^(۱۶۵۷)

«بالأفضال تعظم الأقدار.»

با بذل و بخشش، ارزش های انسانی بالا می رود. ^(۱۶۵۸)

۱۶۶۶. انفاق مال

«أنفق الفضل من ماله.»

خوشا به حال آن کس که زیادی مال خود را در راه خدا انفاق کند. ^(۱۶۵۹)

۱۶۶۷. نیکی به دیگران

«أحسن كما تحب إن يحسن اليك.»

نیکی کن آن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. ^(۱۶۶۰)

بخش بیست و سوم: تواضع

۱۶۶۸. تواضع بزرگان

«لیتأس صغیرکم بکبیرکم، ولیرأف کبیرکم بصغیرکم، ولا تكونوا کجفأة الجاهلیة: لا فی الدین یتفقهون، ولا عن الله یعقلون.»

باید خردسالان از بزرگسالان پیروی کنند و بزرگسالان به خردسالان محبت بورزد و مباشید مانند جفاکاران خشن جاهلیت که نه تفقهی در دین داشتند و نه درباره خدا تعقلی. (۱۶۶۱)

۱۶۶۹. از دست دادن دو سوم دین

«من أتى غنیا فتواضع له لغناه، ذهب ثلثا دینه.»

هر کس نزد توانگر وارد شود و به جهت توانگری او فروتنی کند، دو سوم دین خود را از دست داده است. (۱۶۶۲)

۱۶۷۰. حسن خوار کردن

«نفس طوبی لمن ذل فی نفسه، و طاب کسبه، و صلحت سریره، و حسنت خلیقه، و اءنفق الفضل من ماله، و اءمسک الفضل من لسانه.»

خوشا به حال کسی که نفس خویش را خوار داند و آن چه به دست می آورد پاکیزه و بدون آلودگی و نیت او پاک و خالص و خلق و خوی او نیکو بوده باشد، از دارایی خود آن چه را که که افزون از احتیاجش می باشد در راه خدا انفاق کند، از پرگویی زبانش خودداری نماید. (۱۶۶۳)

۱۶۷۱. تکیه بر خداوند

«ما أحسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عندالله! و أحسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله.»

چه نیکو است فروتنی توانگران به فقرا برای طلب پاداش الهی، و نیکوتر از آن متانت و بی‌اعتنایی فقرا برای توانگران است به جهت تکیه بر خدا! (۱۶۶۴)

۱۶۷۲. سنگر فروتنی

«اتخذوا التواضع مسلحة بینکم و بین عدوکم ابلیس و جنوده؛ فان له من کل ائمة جنودا و أعوانا.»

فروتنی را مابین خود و دشمنان شیطان و لشکریان او سنگری قرار بدهید؛ زیرا برای او از هر امتی سپاهیان و یاران و پیادگان و سوارانی است. (۱۶۶۵)

۱۶۷۳. نتیجه تواضع

«من لان عوده، کثفت أغصانه»

آن که چوب درختش نرم باشد شاخه‌هایش بسیار شود. (۱۶۶۶)

۱۶۷۴. بهترین شرافت

«لا حسب کالتواضع.»

هیچ شرافتی مانند تواضع و فروتنی نیست. (۱۶۶۷)

۱۶۷۵. فروتنی در برابر خلق

«باحتمال المؤمن یجب لاسؤدد.»

به دوش کشیدن بار زحمت‌ها و هزینه‌ها (ی مردم) موجب سروری می‌شود. (۱۶۶۸)

۱۶۷۶. تکمیل نعمت

«بالتواضع تتم النعمة.»

با فروتنی است که نعمت تکمیل می‌شود. (۱۶۶۹)

بخش بیست و چهارم: تجلی دل

۱۶۷۷. قلب نورانی

«أحی قلبك بالموعظة و أمته بالزهادة، و قوة بالیقین، و نوره بالحكمة.»

قلبت را با موعظه زنده کن، هوای نفست را با زهد بمیران، دلت را با یقین نیرومند و با حکمت و دانش نورانی نما. (۱۶۷۰)

۱۶۷۸. اقبال و ادبار قلوب

«ان للقلوب اقبالا و ادبارا؛ فاذا أقبلت فاحملوها علی النوافل، و اذا ادبرت فاقصروا بها علی الفرائض.»

همانا دل ها را در کار خیر و عبادت، اقبال و ادباری است، هرگاه اقبال بدان دارند به کارهای مستحب وادارید و هرگاه خسته و بدان پشت کرده اند به فرایض اکتفا کنید. (۱۶۷۱)

۱۶۷۹. برتری دل پرهیزگار

«أفضل من صحة البدن، تقوی القلب.»

پرهیزگاری دل از سلامتی بدن برتر است. (۱۶۷۲)

۱۶۸۰. عاقبت دل مرده

«من قل ورعة مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.»

هر که پارسایی اش کم شد، دلش مرده شود و دل مرده به دوزخ رود. (۱۶۷۳)

۱۶۸۱. دل بی نور

«ان للقلوب شهوة و اقبالا و ادبارا، فأتوها من قبل شهوتها و اقبالها، فان القلب اذا اءكراه

عمی.»

به راستی که برای دل ها خواهش و پیش آمدن و پس رفتنی است، از همان جایی که درخواست و اقبال آن ها است با آن ها درآید؛ زیرا اگر بر دل فشار آورده شود و با اکراه از او چیزی خواسته شود کور و بی نور شود و از کار می ماند.

۱۶۸۲. ره سپران بادل (۱۶۷۴)

«جعلنا الله و اياكم ممن يسعی بقلبه الى منازل الابرار برحمته.»

خداوند ما و شما را به رحمت و اسعه خود از جمله کسانی قرار بدهد که از دل برای منازل نیکوکاران می کوشند.

۱۶۸۳. هر که دلی را شاد کند (۱۶۷۵)

«والذی وسع سمعه الاصوات، ما من احد اودع قلبا سرورا الا و خلق الله له من ذلك السرور لطفًا. فاذا نزلت به نائبة جرى اليها كالماء في انحداره حتى يطردها عنه كما تطرد غريبة الابل.»

سوگند به آن که همه آواها را می شنود هیچ کس دلی را شادمان نسازد مگر آن که خداوند از آن شادمانی لطفی بیافریند و بدان گاه که گرفتاری و مصیبتی بدو رسد آن لطف، همچون آبی که در نشیب روان گردد، به سوی آن مصیبت و گرفتاری سرازیر شود و آن را از او دور گرداند. همچنان که شتر غریبه (از میان رمه شتران) رانده می شود. (۱۶۷۶)

۱۶۸۴. لوح دیدگان

«القلب مصحف البصر.»

قلب، لوح چشم است. (هر چه را چشم ببیند، دل آن را ثبت می کند). (۱۶۷۷)

۱۶۸۵. پرده دل

«من كتاب له الى معاوية: انك والله ما علمت الاغلف القلب المقارب العقل.»

در نامه ای به معاویه می فرماید: به خدا سوگند، من تو را این طور شناخته ام که قلبت از درک بازمانده و فکرت ضعیف است. (۱۶۷۸)

۱۶۸۶. روشنی بخش قلوب

«... من أنكره بالسيف لتكون كلمة الله هي العليا و كلمة الظالمين هي السفلى، فذلك الذي

أصاب سبيل الهدى، وقام على الطريق و نور في قلبه اليقين.»

هر کس با شمشیر، تجاویزی را انکار کند، تا مشیت و سخن خداوندی بالاتر از همه چیز قرار بگیرد و کلمه (مشیت و سخن) ستمکاران در پست ترین درجات، این شخصی است که راه هدایت را پیش گرفته و بر طریق حق قائم است و یقین قلبش را منور ساخته است. ^(۱۶۷۹)

۱۶۸۷. بیمار کننده قلوب

«من كتابه للاشتر لما ولاه على مصر: لا تقولن انى مؤمر، أمر فأطاع: فان ذلك ادغال في

القلب، و منكهة للدين.»

امام علیه السلام در نامه به مالک اشتر هنگامی که وی را والی مصر ساخته بود فرمودند: نباید بگویی من نیرومندم امر می کنم و دستوراتم اجرا می شود؛ زیرا این روش موجب فساد فکر، ضعف دین و به انحراف نزدیک شدن است.

۱۶۸۸. بهترین دل ها ^(۱۶۸۰)

«ان هذه القلوب أوعية، فخيرها أوعاها.»

این دل ها ظرف هایی هستند و بهترین آن ها با گنجایش ترین آن هاست. ^(۱۶۸۱)

۱۶۸۹. سخت دلی

«انما قلب الحدث كالارض الخالية، ما ألقى فيها من شىء قلبته. فبادرتك بالادب قبل إن

يقسو قلبك، و يشتغل لبك.»

قلب جوان مثل زمین بکر است، هر بذری در آن انداختی قبولش می کند به همین جهت قبل از این که قلبت سیاه شود عقلت اشتغال گردد به اندرزگفتن برای تو عجله کردم تا با کوشش کامل آن را بپذیری. ^(۱۶۸۲)

۱۶۹۰. نرم کننده قلوب

«رئی علیه ازار خلق مرقوع فقیل له فی ذلک، فقال علیه السلام: یخسع له القلب، وتذل به النفس، ویقتدی به المؤمنون.»

بر تن امیرالمؤمنین علیه السلام جامه ای کهنه و وصله دار دیده شد، در این باره از آن حضرت سؤال کردند، در پاسخ فرمودند: این جامه ای است که دل در برابر آن خشوع و فروتنی می کند، نفس در برابر آن خوار می گردد، مومنان (در پوشیدن چنین جامه ای) از آن پیروی می نمایند و فروتن می گردند. ^(۱۶۸۳)

۱۶۹۱. صیقل دهنده دل ها

«ان الله سبحانه وتعالى، جعل الذكر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرة.»
قطعی است که خداوند سبحان ذکر را عامل صیقل کردن دل ها قرار داده است که به وسیله آن پس از سنگینی گوش بشنود. ^(۱۶۸۴)

۱۶۹۲. دوی دل خسته

«ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان؛ فابتغوا لها طرائف الحكم.»
همانا این دل ها خسته و افسرده می شود، به همان گونه که بدن ها خسته و افسرده می گردند. پس برای آن ها، حکمت و دانش های تازه و دل نواز طلب کنید. (تا خستگی و افسردگی آن ها، برطرف شود). ^(۱۶۸۵)

۱۶۹۳. دلیل دل مردگی

«من عشق شیئا أعشى بصره، و أمرض قلبه، فهو ينظر بعین غیر صحیحة، و یسمع بإذن غیر سمیعة، قد خرقت الشهوات عقله و أماتت الدنيا قلبه.»

هر کس که به چیزی عشق بورزد، بینایی اش را مختل و قلبش بیمار می شود. (این عاشق که بینایی و دل را از دست داده است) با چشمی مختل می نگرد و با گوشی ناشنوا می شود، شهوات، عقل این عاشق خودباخته را ضایع و دنیا قلبش را میرانده است. ^(۱۶۸۶)

۱۶۹۴. انحراف دل

«يأتي بعد ذلك طالع الفتنة الرجوف، والقاصمة الزحوف، فتزيع قلوب بعد استقامة، وتضل رجال بعد سلامة!»

طلایه فتنه اضطراب انگیز و شکننده و خزنده (از راه) می رسد، پس دل هایی که پیش از آن با استقامت بودند می لغزند و مردانی پس از سلامت نفس گمراه می گردند. (۱۶۸۷)

۱۶۹۵. طیب عالمیان

«طیب دوار بطبه، قد أحکم مراهمه، و اءحمی مواسمه؛ يضع ذلك حيث الحاجة اليه؛ من قلوب عمى، و آذان صم، و ألسنة بكم؛ متتبع بدوائه مواضع الغفلة، و مواطن الخيرة.»
(پیامبر) طبیبی است با طب خود سخت به دنبال نیازمندان به طبابت روحی می گردد. مرهم های شفابخش خود را محکم نموده و وسایل داغ کردن را گرم کرده. این طیب مداوای حاذقانه خود را در هر مورد که نیاز باشد، از دل های کور و گوش های کر و زبان های لال، با دواى تعبیه شده ای (برای بیمار) دارد. در جستجوی موارد غفلت و جایگاه های حیرت است. (۱۶۸۸)

۱۶۹۶. نادانی دل

«ما كل ذى قلب بلبیب، و لا كل ذى سمع بسمیع؛ و لا كل ذى ناظر ببصیر.»
(بدانید که) هر صاحب قلبی از خرد برخوردار نیست، (چنان چه) هر دارنده گوشى شنوا نبوده و هر ناظرى بینا نیست.

۱۶۹۷. خوی وحشی در دل مردان (۱۶۸۹)

«قلوب الرجال وحشية، فمن تألفها أقبلت عليه.»

دل های مردان همچون حیوانات وحشی است، هر کس از در مهر درآید با او الفت گیرند. (۱۶۹۰)

۱۶۹۸. آماده ساختن گوش دل

«انما مثلى بينكم كمثل السراج فى الظلمة، يستضىء به من ولجها. فاسمعوا أيها الناس! وعوا و أحضروا آذان قلوبكم تفهموا.»

جز این نیست که مثل من میان شما مانند چراغ در تاریکی است، آن کسی که به حیطة روشنایی آن داخل شود، از نور آن برخوردار گردد. بشنوید ای مردم! و پذیرید و گوش های دل را نزدیک کنید و بفهمید! (۱۶۹۱)

۱۶۹۹. شگفتی دل آدمی

«لقد علق بنیاط هذا الانسان بضعة هی اءعجب ما فیہ و ذلك القلب.»

همانا به رگی از رگ های تن آدمی پاره گوشتی آویخته است که عجیب ترین اعضاء اوست و آن دل اوست. (۱۶۹۲)

۱۷۰۰. نتیجه قلب آگاه

«الناظر بالقلب، العامل بالبصر، یكون مبتدأ عمله إن یعلم: أعمله علیه أم له؟! فان كان له مضى فیہ، و ان كان علیه وقف عنه.»

کسی که با بینایی دلش می نگرد و با بصیرت عمل می کند، آغاز کارش این است که باید بداند آیا عمل او به ضرر اوست یا به نفع او. اگر به سود اوست حرکت خود را انجام بدهد و اگر به زیان اوست از حرکت در مسیری که به زیان او می انجامد باز ایستد. (۱۶۹۳)

۱۷۰۱. زنده دلی

«اعلموا! انه لیس من شیء الا و یکاد صاحبه یشبع منه و یملء الا الحیة فانه لا یجد فی الموت راحة. و انما ذلك بمنزلة الحکمة التى هی حیاة للقلب المیت، و بصر- للعبین العمیاء، و سمع للاذن الصماء.»

بدانید! که هیچ چیزی در این دنیا وجود ندارد مگر این که صاحبش از آن سیر می شود (و با تکرار و استمرارش) به ملالت خاطر دچار می گردد، مگر از زندگی؛ زیرا شخص زنده را راحتی را در مرگ نمی بیند و جز این نیست که بیم از مرگ به منزله حکمت است که حیات قلب مرده است و بینایی است برای چشم نابینا و شنوایی است برای گوش کر.

۱۷۰۲. بیماری دل (۱۶۹۴)

«لو فكروا في عظيم القدرة و جسيم النعمة، لرجعوا الى الطريق، و خافوا عذاب الحريق،
ولكن القلوب عليلة، والبصائر مدخولة.»

اگر انسان ها در عظمت خداوند و بزرگی نعمت او می اندیشیدند، قطعاً به راه راست (که
از آن منحرف شده اند) برمی گشتند، ولی دل ها بیمار است و دیده ها مختل. (۱۶۹۵)

۱۷۰۳. نتیجه سنگ

«دلی القلوب قاسية عن حظها، لاهية عن رشدها، سالكة في غير مضمارها! كائن المعنى
سواها، و كان الرشد في احراز دنياها.»

دل های شما را قساوت گرفته و آن ها را از برخورداری از حظ و نصیبی که (در این
زندگانی باید به دست بیاورند) محروم ساخته و از رشدی که شایسته آن دل ها بوده است
برگردانده و به لهو و لعب مشغولشان نموده اید، دل های شما راهی را پیش گرفته اند که
میدان حرکت اصلی آن ها نیست، گویی رشد و کمال برای آن دل ها در این زندگانی هدف
گیری شده است و گویی رشد این دل ها در به دست آوردن خواسته های دنیوی آن ها
است. (۱۶۹۶)

۱۷۰۴. پرده دل

«من ليج و تمادی فهو الراكس الذی ران الله علی قلبه، و صارت دائرة السوء علی رأسه.»
آن کس که در لجاجت خود پا فشرده، خدا پرده ناآگاهی بر جان او کشید و بلای تیره
روزی گرد سرش گردانید. (۱۶۹۷)

فصل ششم: رذایل اخلاقی

بخش اول: حسد

۱۷۰۵. عامل فرورفتن در گناه

«الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقحم في الذنوب.»

حرص و کبر و حسد، سبب های فرورفتن در گناهان است. (۱۶۹۸)

۱۷۰۶. ستایش کم و زیاد

«الثناء بأكثر من الاستحقاق ملق، و التقصير عن الاستحقاق عی أو حسد.»

ستایش، بیش از استحقاق تملق است و کم تر از آن درماندگی یا حسادت است. (۱۶۹۹)

۱۷۰۷. عجب از حسود!

«العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد!»

شگفتا از حسودان، که از سلامتی جسمشان غافل اند! (۱۷۰۰)

۱۷۰۸. نقصان دوستی

«حسد الصديق من سقم المودة.»

حسد بردن بر دوست، از بیماری (و نادرستی) در مهر و دوستی است. (۱۷۰۱)

۱۷۰۹. حسود خرد

«عجب المرء بنفسه أحد حساد عقله.»

راضی بودن مرد از خویشتن، یکی از حسودان خرد اوست. (۱۷۰۲)

۱۷۱۰. نتیجه حسادت

«کم صحة الجسد، من قلة الحسد.»

سلامت جسم، از کمی حسادت است. (۱۷۰۳)

بخش دوم: طمع

۱۷۱۱. زبونی در طمع

«فی وصف عیسیٰ علیه السلام: ولم تکن له زوجة تفتنه، ولا ولد یحزنه، ولا مال یلفته ولا طمع

یذله.»

در توصیف عیسیٰ علیه السلام می فرماید: برای او همسری نبود که وسیله تشویش خاطر او شود و فرزندی نبود که اندوهگینش سازد و مالی نبود که او را به خود مشغول بدارد، طمعی در چیزی نداشت که او را پست و خوار گرداند.

۱۷۱۲. مطیعان فرمان الهی ^(۱۷۰۴)

«لا یقیم أمر الله سبحانه الا من یصانع ولا یضارع، ولا یتبع المطامع.»

فرمان خدا را برپا ندارد مگر کسی که سازشکار (در دین خدا) نباشد و به تقلید عمل

نکند و به دنبال طمع ها نرود. ^(۱۷۰۵)

۱۷۱۳. نکوهش طمع

«فی صفة المنافقین: یتوصلون الی الطمع بالیأس لیقیموا أسواقهم، وینفقوا به أعلاقهم.»

منافقین برای وصول به آن چه که طمع در آن دارند اظهار نومیدی و استغناء از آن نمایند

تا بازارهای خود را برپای دارند و کالاهای خود را به فروش برسانند. ^(۱۷۰۶)

۱۷۱۴. بنده ذلت

«الطامع فی وثاق الذل.»

طمع کار، در بند ذلت و خواری گرفتار است. ^(۱۷۰۷)

۱۷۱۵. طمع بی بازگشت

«ان الطمع مورد غير مصدر، و ضامن غير و في، و ربما شرب الماء قبل ربه؛ و كلما عظم قدر الشيء المتناقس فيه، عظمت الرزية لفقده، و الاماني تعمى أعين البصائر، و الحظ ياءتي من لا يأتيه.»

همانا طمع واردکننده ای است که بازگشت ندارد و ضامنی است که (به پیمانش) وفا ندارد. چه بسا نوشنده آبی که پیش از سیراب شدن، گلوگیر و خفه شده و هر اندازه که برای به دست آوردن چیزی بیشتر مبارزه و رقابت شود، به همان اندازه مصیبت از دست دادنش زیادتر باشد (آرزوها چشم دل را کور می کند و نصیب و بهره پیش کسی آید که به دنبالش نرود). (۱۷۰۸)

۱۷۱۶. مقصد مرکب طمع

«ایاک إن توجف بك مطايا الطمع، فتوردك مناهل الهلکة.»

مبادا که مرکب های طمع تو را به شتاب برانند و در آبشخورهای هلاکت فرود آورند. (۱۷۰۹)

۱۷۱۷. پرتگاه خرد

«أكثر مصارع العقول، تحت بروق المطامع.»

بیشترین پرتگاه خردها، در پرتو زرق و برق طمع ها است. (۱۷۱۰)

۱۷۱۸. باخت ابدی

«الطمع رق موبد.»

طمع ورزیدن، خودباختن ابدی است. (۱۷۱۱)

۱۷۱۹. حقارت طمعکار

«أزرى بنفسه من استشعر الطمع، و رضی بالذل من كشف عن ضره.»

کسی که در دل طمع آرد، نفس خود را به حقارت و پستی وادارد و هرکه یرده از سختی خویش بردارد به ذلت خویشتن تن سپارد. (۱۷۱۲)

۱۷۲۰. طمع و هلاکت

«قد يكون اليأس ادراكاً، اذ كان الطمع هلاكاً.»

گاهی ناامیدی از چیزی، دریافت آن است، هنگامی که طمع مایه هلاکت است. (۱۷۱۳)

بخش سوم: نفس و خواهش نفسانی

۱۷۲۱. تربیت قبل از شکل گیری شخصیت

«انما قلب الحدث كالارض الخالية، ما ألقى فيها من شيء قبلته. فبادرتك بالادب قبل إن

يقسو قلبك، ويشتغل لبك.»

همانا دل نوجوان مانند زمین خالی است که هر چه در آن افکنده شود، آن را می پذیرد. از این رو، من پیش از آن که دلت سخت گردد و خردت مشغول شود، به تأدیب و تربیت تو شتافتم. ^(۱۷۱۴)

۱۷۲۲. بازنده و نکو حال

«المغبون من غبن نفسه، والمغبوط من سلم له دینه.»

بازنده کسی است که نفس خود را ببازد و نکو حال کسی است که دینش سالم باشد. ^(۱۷۱۵)

۱۷۲۳. شریک کوری دل

«الهوى شريك العمى.»

هوا و هوس، شریک کوری دل و بصر است. ^(۱۷۱۶)

۱۷۲۴. زیانکار حقیقی

«من حاسب نفسه ربح، و من غفل عنها خسر.»

کسی که از نفس خود حساب بکشد، سود برد و هر که از آن غافل ماند، زیان کند. ^(۱۷۱۷)

۱۷۲۵. تربیت نفس

«أيها الناس! تولوا من أنفسكم تأديبها، واعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.»

ای مردم! تربیت نفس های خود را به عهده گیرید و آن ها را از آزمندی و ولع عادت

هایشان بازدارید. ^(۱۷۱۸)

۱۷۲۶. ریاضت نفس

«وایم الله یمینا أستثنی فیها بمشیئة الله لا روضن نفسی ریاضة تهش معها الی القرص اذا قدرت علیه مطعوما، و تقنع بالملح مآدوما.»

سوگند به خدا سوگندی که در آن مشیت خدا را مستثنی می کنم نفس خود را چنان ریاضت دهم که اگر برای خوراک خود به قرص نانی دست یابد، شاد گردد و از نان خورش به نمک قناعت کند. (۱۷۱۹)

۱۷۲۷. بر پروردگارت دلیر مشو!

«ما جرأك علی ذنبك؟ و ما غرك بربك؟ و ما أنسك بهلكة نفسك؟ اءما من دائك بلول، أم لیس من نومتك یقظة.»

هان ای انسان؟ چه چیز و را بر گناهت دلیر کرد و چه چیز تو را به پروردگارت دلیر ساخت و چه چیز تو را با نابودی خودت مأنوس و دمخور کرد؟ مگر درد تو دوایی ندارد؟ یا خواب تو را بیداری نیست؟ (۱۷۲۰)

۱۷۲۸. همرهان نفس

«کل نفس معها سائق و شهید: سائق یسوقها الی محشرها؛ و شاهد یشهد علیها بعملها.»
با هر نفسی، راننده ای است و گواهی؛ راننده او را به سوی محشرش می راند و گواه به کارهایی که کرده است، گواهی می دهد. (۱۷۲۱)

۱۷۲۹. گماشتگان بر انسان

«اعلموا، عبادالله! إن علیکم رصدا من أنفسکم، و عیونا من جوارحکم، و حفاظ صدق یحفظون أعمالکم، و عدد أنفاسکم!»

بدانید ای بندگان خدا! دیده بانانی از خود شما و جاسوسانی از اعضای بدن شما و نگهدارندگان راستگویی که کردارهای شما و شمار نفس هایتان را حفظ می کنند، بر شما گماشته شده اند. (۱۷۲۲)

۱۷۳۰. تبهکاران عمر به هوس

«عبادالله! أين الذين عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، و أنظروا فلهو.»

ای بندگان خدا! کجا هستند کسانی که به آنان عمر داده شد از نعمت ها برخوردار شدند. به آنان تعلیم داده شد و آنان فهمیدند و کسانی که مهلت داده شدند و آن فرصت را در غفلت و لهو و لعب سپری کردند. (۱۷۲۳)

۱۷۳۱. خدایا تو ببخش!

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَاوَيْتَ مِنْ نَفْسِي، و لَمْ تَجِدْ لَهُ وِفَاءَ عِنْدِي.»

خداوند! بر ما ببخشا آن چه را که از نفس خود وعده کردم و تو درباره آن وعده از من وفا ندیدی. (۱۷۲۴)

۱۷۳۲. تشویق به محاسبه نفس

«حاسب نفسك لنفسك، فان غيرها من الانفس لها حسيب غيرك.»

تو به حساب نفس خودت رسیدگی کن؛ زیرا دیگران را حسابرسی جز تو نیست. (۱۷۲۵)

۱۷۳۳. سرزنش نفس

«لا يحمد حامد الا ربه، و لا يلم لائم الا نفسه.»

هیچ ستایشگری جز پروردگار خود را نستاید و هیچ سرزنش کننده ای جز نفس خود را توبیخ ننماید. (۱۷۲۶)

۱۷۳۴. طلب بخشش از هوای نفس

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رِمَازَاتِ الْاِلْحَازِ، و سَقَطَاتِ الْاِلْفَازِ، و شَهَوَاتِ الْجِنَانِ، و هَفَوَاتِ اللِّسَانِ.»

ای خدا من! بر من ببخشا اشاراتی را که با چشمانم نموده ام و الفاظ بی معنی و باطل را که گفته ام و امیال و تمنیاتی را که در دلم سرزده اند و لغزش هایی را که با زبانم مرتکب شده ام. (۱۷۲۷)

۱۷۳۵. ضرر هوای نفس

«فی وصیته لشریح بن هانی لما جعله علی مقدمته الی الشام اعلم انک ان لم تردع نفسک عن کثیر مما تحب، مخافة مکروه؛ سمت بک الالهواء الی کثیر من الضرر. فکن لنفسک مانعا رادعا.»
در وصیت به شریح بن هانیهنگامی که او را سالار اعزامی خود به سوی شام کرد، فرمود:
بدان که اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چیزهایی که دوست می داری به جهت ترس از یک ناگواری بازنداری، هوا و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می کشاند. پس همواره مانع جلوگیری نفس خویشتن باش. (۱۷۲۸)

۱۷۳۶. اشتیاق بهشت

«من اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات.»

هر کس که اشتیاق به بهشت دارد شهوات را از دل بزداید. (۱۷۲۹)

۱۷۳۷. کرامت نفس

«من کرامت علیه نفسه هانت علیه شهواته.»

هر کس که نفسش برایش دارای کرامت و حیثیت باشد، شهوات و تمایلات برای او پست می شود. (۱۷۳۰)

۱۷۳۸. رابطه قدرت و شهوت

«اذا کثرت المقدره قلت الشهوة.»

در آن هنگام که توانایی بیشتر شود، اشتها (شهوت) کم شود. (۱۷۳۱)

۱۷۳۹. غلبه بر هوای نفس

«هیئات! إن یغلبنی هوای، ویقودنی جشی الی تخیر الاطعمة.»

هیئات! اگر هوای نفس، بر من پیروز شود و حرص و آز من به گزینش خوراک ها وادارم سازد. (۱۷۳۲)

۱۷۴۰. ناجی از هوای نفس

«بعثه والناس ضلال فی حیره، وخابطون فی فتنه، قد استهوتهم الالهوا.»

خداوند سبحان (پیامبر ﷺ) را در حالی که فرستاد که مردم در وادی حیرت گمراه در آشوب مشوش و منحرف بودند و هوای نفسانی آنان را در خود غوطه ور ساخته بود. (۱۷۳۳)

۱۷۴۱. برحذر از نفس باشید!

«احذروا عبادالله! حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله.»

ای بندگان خدا! برحذر باشید، مانند برحذر بودن کسی که بر نفسش پیروز است و مانع شهوترانی و ناظر به وسیله عقلش. (۱۷۳۴)

۱۷۴۲. جنگیدن با هوای نفس

«رحم الله امراء... كابر هواه، و كذب مناه.»

خدا رحمت کند انسانی را که... با هوایش به مبارزه برخاست و آرزویش را تکذیب کرد. (۱۷۳۵)

۱۷۴۳. آغاز فتنه

«انما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع، و أحكام تبتدع.»

جز این نیست که ابتدای بروز آشوب ها و فتنه ها، هواهایی است که مورد تبعیت قرار می گیرند و احکامی است که بدعت گذاشته می شوند. (۱۷۳۶)

۱۷۴۴. پرهیز از بدگمانی

«لا تكن... تغلبه نفسه على ما يظن، ولا يغلبها على ما يستيقن.»

از کسانی مباش که نفس او درباره آنچه که گمان دارد و بر او غالب می شود، ولی او نمی تواند درباره آن چه یقین دارد بر نفس خویشتن پیروز گردد. (۱۷۳۷)

۱۷۴۵. مخالفت با هوای نفس

«في صفة أخ له في الله... و كان اذا بدهه أمران ينظر أيهما أقرب الى الهوى فيخالفه.»

امام در صفت برادر در راه خدایش این گونه فرمود:... وقتی که دو کار برای وی پیش می آمد، می دید که کدام یکی از آن دو به هوی و هوس نزدیک تر بود و با آن مخالفت می کرد. (۱۷۳۸)

۱۷۴۶. ریشه کنی هوای نفس

«رحم الله امراء نزع عن شهوته، و قمع هوى نفسه، فان هذه النفس أبعد شىء من زعاجا. و انها لا تزال تنزع الى معصية فى هوى.»

خدا رحمت کند کسی که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد؛ زیرا هوای این نفس را کندن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هواطلبی خود میل به معصیتی دارد. (۱۷۴۹)

۱۷۴۷. بهترین حمایتگر در برابر نفس

«أقول ما تسمعون، واللّٰه المستعان على نفسى و أنفسكم، و هو حسبنا و نعم الوكيل!»
می گویم آن چه را که می شنوید و خدا است که از او برای نفس خود و نفوس شما یاری می طلبم و او است کفایت کننده موجودیت من و بهترین تکیه گاه هستی ما. (۱۷۴۰)

۱۷۴۸. تربیت قبل از رشد هوای نفس

فى وصيته لابنه الحسن عليه السلام: «و أجمعت عليه من أدبك إن يكون ذلك و أنت مقبل العمر و مقتبل الدهر، ذونية سليمة و نفس صافية.»

امام عليه السلام در وصیت به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمودند: تصمیم به تاءدیب تو گرفتم که ادب را در حالی از من بپذیری که در بهار زندگی هستی و رو به سپری کردن عمر و آینده روزگار می روی و دارای نیتی سالم و نفسی صاف و پاک هستی. (۱۷۴۱)

۱۷۴۹. عاقبت رهایی نفس

«لا ترخصوا لانفسكم؛ فتذهب بكم الرخص مذاهب الظلمة، و لا تداهنوا فيهم بكم الادهان على المعصية.»

نفس خود را (به آن چه می خواهید) رها نکنید؛ زیرا رهایی نفس (به آن چه که می خواهد) شما را به راه های ستمکاران رهنمون می گردد. تملق و چرب زبانی نکنید که شما را به ارتکاب معصیت می کشاند. (۱۷۴۲)

۱۷۵۰. رحم به نفس خود

«اعلموا! انه ليس بهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم، فانكم قد جربتموها في مصائب الدنيا.»

آگاه باشید! این پوست نازک بدن شما طاقت آتش جهنم را ندارد، پس به نفس خویش رحم کنید، که این حقیقت را در مصایب و ناگواری های دنیا آزموده اید. (۱۷۴۳)

۱۷۵۱. فراخوانده شده به هوس و گمراهی

«من كتابه الى معاوية: أما بعد أتتني منك موعظة موصلة... و كتاب امرى ليس له بصر- يهديه، ولا قائد يرشده، قد دعاه الهوى فاءجابه وقاده الضلال فاتبعه.»

در نامه ای به معاویه: پس از حمد و ثنای خداوندی و درود بر پیامبر و دودمان او، پندی از تو به دستم رسیده که از جملاتی به هم چسبیده، این نامه از مردی است که برای او نه بینایی هدایت کننده ای وجود دارد و نه راهنمایی که او را به رشد و کمالش برساند (نویسنده نامه) مردی است که هوی او را خوانده و او اجابتش کرده است و گمراهی او را رهبری نموده است، او هم از آن پیروی نموده است. (۱۷۴۴)

۱۸۵۲. سفارشات علی عليه السلام به مالک اشتر

«من كتاب للاشتر: و شح بنفسك عما لا يحل لك؛ فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما أحببت أو كرهت... أنصف الله و أنصف الناس من نفسك و من خاصة أهلک و من لك فيه هوى من رعيتك، فانك الا تفعل تظلم!... و تفقد أمور من لا يصل اليك منهم ممن تفتحهم العيون، و تحقره الرجال. ففرغ لاولئك ثقتك من أهل الخشية و التواضع، فليرفع اليك امورهم، ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هؤلاء من بين الرعية اءحوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاءعذر الى الله في تأدية حقه اليه.»

نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدار؛ زیرا انصاف و عدالت درباره نفس جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد. ما بین خدا و مردم از یک طرف و نفس و دودمان و هر کسی از رعیت که هوایی از او بر سر

داری، از طرف دیگر انصاف برقرار کن، اگر انصاف برقرار نکنی ستم ورزیده ای و امور کسانی از این طبقه را که نمی توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقیر می نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می شمارند، تحت نظر بگیر و برای رسیدگی به امور آنان مردمی را معین کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می باشند تا نیازها و مسائل آنان را به تو اطلاع دهند.

سپس درباره این طبقه مستمند چنان رفتار کن که روز دیدار با خداوند سبحان معذور و سربلند باشی. (۱۷۴۵)

۱۷۵۳. هوای نفس خوارج

قد مر بقتلی الخوارج يوم النهروان فقال عليه السلام: «بؤ ساكم، لقد ضرکم من غرکم، فقیل له: من غرهم یا امیر المؤمنین؟ فقال: الشیطان المضل، و الانفس بالسوء، غرهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.»

در حالی که بر کشتگان خوارج در روز نهروان می گذشت فرمود: بدا به حال شما! ضرر بر شما زد آن که شما را فریب داد.

به آن حضرت گفته شد: چه کسی آنان را فریب داد؟

فرمود: شیطان گمراه کننده و نفس هایی که فرمان به بدی ها می دهند. این دو عامل آنان را با ارائه آرزوها فریب داد و راه های گناهان را بر آنان هموار نمود و به یاری و پیروز ساختن آنان وعده داد. در نتیجه آنان را به آتش دوزخ انداخت.

۱۷۵۴. محبوب ترین بنده در نزد خدا (۱۷۴۶)

«عبادالله! ان من أحب عبادالله اليه، عبدا أعانه الله علی نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب

الخوف؛ فزهر مصباح الهدی فی قلبه.»

ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، (این انسان مورد عنایت

خداوندی) لباسی از اندوه بر تن نمود و پوشاکی از بیم بر خود پوشید، نیتجه چنین شد که چراغ هدایت در دلش برافروخت. (۱۷۴۷)

۱۷۵۵. معاویه فریب خورده

«هوی من کتابه الی معاویه: ان نفسک قد أولجتک شرا، و أقحمتک غیا، و اوردتک المهالك، و أوعرت عليك المسالك.»

نامه ای است از آن حضرت به معاویه: همانا نفس تو، تو را به شر و فساد وارد کرد و به گمراهی کشاند و در مهلکه ها غوطه ور ساخت و همه راه ها را برای تو سنگلاخ نمود. (۱۷۴۸)

۱۷۵۶. نفس خوارشده

«مؤ من (المؤ من) اعوسع شیء صدرا، و أذل شیء نفسا.»

(مؤ من) سینه اش از هر چیزی گشاده تر و هوس های نفسانی اش از هر چیزی نزد او خوارتر است. (۱۷۴۹)

۱۷۵۷. تحذیر مالک از هوای نفس

«من کتابه للاشتر لما و لاه مصر: أمری بتقوی الله، و ایشار طاعته... و امره ان یکسر- نفسه من الشهوات و یزعها عند الجمحات، فان النفس أمارة بالسوء، الا ما رحم الله... فاملک هواک، و شح بنفسک عما لا یجل لک، فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما اءحبت أو کرهت.»

فرمان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نخعی، وقتی که او را از والی مصر و اطراف آن ساخت:

دستور می دهد او را به تقوای الهی و تقدیم اطاعت خداوندی بر همه چیز و (دستور می دهد) که نفس خود را از شهوت بکشد و از طغیان ها بازدارد؛ زیرا نفس آدمی سخت به بدی وادار می کند، مگر آن که خدا رحم کند.

پس هوایت را مالک باش و نفست را از اقدام به آن چه برای تو حلال نیست سخت بازدارد؛ زیرا انصاف و عدالت درباره نفس، جلوگیری جدی از اقدام نفس است در هر چه که بخواهد یا نخواهد. (۱۷۵۰)

۱۷۵۸. ثمره دیدن با چشم دل

«لو رمیت ببصر قلبك نحو ما یوصف لك منها، لعزفت نفسك عن بدائع ما أخرج الی الدنيا من شهواتها ولذاتها، وزخارف مناظرها.»

اگر با دیده دل به آن چه که از بهشت توصیف می گردد بنگری، نفس تو از آن چه در این جهان از زیبایی ها و خوشی ها و زینت های ظاهری آن وجود دارد، دوری می کند. (۱۷۵۱)

۱۷۵۹. سفارش های به شریخ بن هانی

من وصیته لشریخ بن هانی لما جعله علی مقدمته الی الشام: «اعلم انك ان لم تردع نفسك عن كثير مما تحب، مخافة مكروه؛ سمت بك الالهوا الی كثير من الضرر. فكن لنفسك مانعا رادعا، ولنزوتك عند الحفیظة واقما قامعا.»

وصیتی است از آن حضرت به شریخ بن هانیموقعی که او را در مقدمه لشکر خود به سوی شام قرار داده بود:

بدان که اگر نفس خود را از مقداری فراوان از چیزهایی که دوست می داری به جهت ترس از یک ناگواری بازنداری، هوی و هوس های نفسانی تو را به مقداری فراوان از ضررها می کشاند، پس همواره مانع و جلوگیری نفس خویشتن باش و در هنگام خشم، آن گاه که هیجان و جهش شدید وجودت را فرا گیرد آن را بکوب و ریشه کن کن! (۱۷۵۲)

۱۷۶۰. خیرخواهی برای نفس

«لا تدخروا أنفسكم نصیحة.»

از خیر خواهی نفس خویش خودداری نکنید! (۱۷۵۳)

۱۷۶۱. ثمره ارجمندی نفس

«من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهواته.»

کسی که نفس خویش را ارجمند دارد شهواتش را خوار شمارد. (۱۷۵۴)

۱۷۶۲. هوای نفس و معصیت خداوند

«ما من طاعة شیء الا یأتی فی کره. و ما من معصية الله شیء الا یأتی فی شهوة. فرحم الله امرأ نزع عن شهوته، و قمع هوی نفسه؛ فان هذه النفس أبعد شیء منزعاً. و انها لا تزال تنزع الی معصية فی هوی.»

در هیچ چیز نمی توان خدا را معصیت کرد مگر با میل و رغبت. پس خداوند رحمت کند کسی را که شهوت خود را مهار کند و هوای نفس را ریشه کن سازد؛ زیرا هوای این نفس را کندن، بسیار دشوار است و این نفس همواره به مقتضای هواطلبی خود، میل به معصیتی دارد. (۱۷۵۵)

۱۷۶۳. فرار از هر چیز و رسیدن به آن

«أیها الناس! کل امری لاق ما یفر منه فی فراره. (و) الاجل مساق النفس؛ و الهرب منه موافاته.»

ای مردم! هر فردی از آنچه فرار می کند در حال فرار آن را ملاقات خواهد کرد و اجل سرآمد نفس و فرار از آن رسیدن به آن است. (۱۷۵۶)

۱۷۶۴. دعوت به اصلاح نفس

«أیها الناس! تولوا من أنفسکم تأدیبها، و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها.»

ای مردم! به تأدیب نفس خویش و اصلاح خود بپردازید و نفس را از دلیری و گستاخی بر خوی ها و عادات زشت بازدارید. (۱۷۵۷)

۱۷۶۵. واعظ نفس

«من کان له من نفسه واعظ، کان علیه من الله حافظ.»

هر که از درون خود واعظی داشته باشد، از جانب خداوند نگهدارنده ای دارد. (۱۷۵۸)

۱۷۶۶. یاری جستن علی عليه السلام از خدا

«الحمد لله الواصل الحمد بالنعمة بالشكر. نحمده على آلائه، كما نحمده على بلائه على بلائه. و نستعينه على هذه النفوس البطاء عما أمرت به، السراع الى ما نهيت عنه.»

حمد خدای راست که حمد را به نعمت ها و نعمت ها را به سپاس پیوسته است. به نعمت های خداوند همان گونه حمد می نماییم که به بلایش و کمک از او می خواهیم برای (اصلاح) این نفس های کندرو در جایی که دستور به سرعت داده شده است و شتابنده به سوی آن چه که از آن نهی شده است. (۱۷۵۹)

۱۷۶۷. ریشه کنی هوای نفس

«رحم الله رجلا نزع عن شهوته، و قمع هوى نفسه، فان هذه النفس أبعد شىء منزعاً، و انها لا تزال تنزع الى معصية فى هوى.»

خداوند رحمت کند کسی را که از شهوت هایش خودداری کند و هوای نفس را ریشه کن سازد؛ زیرا هوای نفس خیلی دیر ریشه کن می شود و همواره میل به گناه و معصیت دارد. (۱۷۶۰)

۱۷۶۸. حسابرسی از نفس

«حاسب نفسك لنفسك، فاعن غيرها من الانفس لها حسيب غيرك.»

به خاطر خود از خویشتن حساب بکش؛ زیرا دیگران، حسابرسی غیر از تو دارند. (۱۷۶۱)

۱۷۶۹. بقای آثار زشت

«لذت ها اذكروا انقطاع اللذات، و بقاء التبعات.»

به یاد داشته باشید که لذت ها پایان می پذیرد؛ ولی آثار زشت آن بر جای می ماند. (۱۷۶۲)

۱۷۷۰. مغبون

المغبون من غبن نفسه المغبون من غبن نفسه.

مغبون کسی است که به نفس خود ضرر رساند. (۱۷۶۳)

۱۷۷۱. هوای نفس و آرزوی طولانی

«أيها الناس! ان أخوف ما أخاف عليكم اثنان: اتباع الهوى، و طول الامل؛ فأما اتباع

الهوى فيصد عن الحق، و أما طول الامل فينسى الآخرة.»

ای مردم! ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی؛ اما پیروی از هوای نفس انسان را از حق باز می دارد و آرزوی طولانی آخرت را به دست فراموشی می سپارد. (۱۷۶۴)

۱۷۷۲. تأدیب نفس

«طوبى لمن ذل في نفسه، و طاب كسبه، و صلحت سريره، و حسنت خليفته، و اءنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من لسانه، و عزل عن الناس شره، و وسعته السنة، و لم ينسب الى البدعة.»

خوشا به حال کسی که نفس خود را خوار کرد و کار و کسبش را پاکیزه نمود و باطنش را آراسته و خوی خود را نیکو ساخت، زیادی مالش را بخشید و زبان را از زیاده گویی فرو بست، و شر خود را به مردم نرساند و سنت برایش کافی بود، و خود را به نوآوری و بدعت منسوب نساخت. (۱۷۶۵)

۱۷۷۳. نفس را بکش!

«قاتل هواك بعقلك.»

با خرد و عقلت هوای نفس را بکش. (۱۷۶۶)

۱۷۷۴. هوای نفس و رحمت الهی

أمره ﷻ: «أن يكسر نفسه من الشهوات و يزعمها عند الجمحات، فإنّ النفس أماره بالسوء، إلا ما رحم الله.»

به او (یعنی مالک اشتر) دستور می دهد که: هوای نفس را در هم بشکند و به هنگام وسوسه های نفس، خویشتن داری کند؛ زیرا که نفس، همواره انسان را به بدی وادار می کند مگر آن که رحمت الهی شامل او می شود.

۱۷۷۵. سرآغاز فتنه ها (۱۷۶۷)

«انما بدأ وقوع الفتن أهواء تتبع، واءحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، ويتولى عليها رجال رجالا، علي غير دين الله.»

همانا سرآغاز فتنه ها پیروی از هوای نفس و حکم های خلاف شرع است که کتاب خدا با آنها مخالفت می ورزد و گروهی نیز از کسانی که راهی جز راه دین خدا می روند، (از آن فتنه ها و هوای نفس) پیروی می کنند. ^(۱۷۶۸)

۱۷۷۶. نفس را گرامی دار!

«أكرم نفسك عن كل دنية وان ساقتك الى الرغائب، فانك لن تعترض بما تبذل من نفسك عوضا.»

نفس خود را بزرگ بشمار و از هر پستی، هر چند تو را به مقصود می رساند دوری کن؛ زیرا هرگز نمی توانی در عوض آنچه از آبرو و شخصیت در این راه می دهی بهایی به دست آوری. ^(۱۷۶۹)

۱۷۷۷. مخالفت با نفس

(الی محمد بن ابی بکر): «فأنت محقوق إن تخالف علي نفسك، وإن تنافح عن دينك، ولولم يكن لك الا ساعة من الدهر.»

(به محمد بن ابی بکر): بر تو لازم است که با خواسته های نفست مخالفت کنی و از دینت دفاع نمایی، گرچه یک ساعت از عمرت باقی باشد. ^(۱۷۷۰)

بخش چهارم: بخل

۱۷۷۸. زندگی فقیران، حساب توانگران!

«عجبت للبخیل يستعجل الفقر، الذی منه هرب، و يفوته الغنی الذی اياه طلب، فیعیش فی الدنيا عیش الفقراء؛ و یحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء.»

من در شگفتم از بخیل که به سوی فقر می شتابد، فقری که از آن گریخته است و بی نیازی و ثروتی که جویای آن است به دست نمی آورد. بنابراین در دنیا همچون فقیران زیست می کند و در آخرت همانند توانگران به حساب او رسیدگی می شود. ^(۱۷۷۱)

۱۷۷۹. عیب حقیقی

«البخل عار.»

بخل عیب و ننگ است. ^(۱۷۷۲)

۱۷۸۰. پرهیز از مشورت با بخیل

«لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر.»

در مشورت بخیل را بر خویش راه مده که تو را از احسان و بخشش بازدارد و فقر و تهیدستی را برایت وعده می دهد. ^(۱۷۷۳)

۱۷۸۱. دوری از بخل

«البخل جامع لمساوی العیوب، و هو زمام یقاد به الی کل سوء.»

بخل در بردارنده بدی های هر عیبی است و افساری است که (بخیل) به وسیله آن به سوی هر بدی کشانده می شود.

۱۷۸۲. بخیل و شایسته ولایت نیست! ^(۱۷۷۴)

«قد علمتم إنه لا ینبغی إن یكون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام، و امامة

المسلمین، البخیل.»

شما می دانید که مسئول و زمامدار ناموس و جان و غنایم (و اموال) و احکام و پیشوایی مسلمانان، نباید شخصی بخیل باشد. (۱۷۷۵)

۱۷۸۳. توصیه به احسان

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعْضُ الْمَوْسِرَ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ

سُبْحَانَهُ: ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾.»

زمانی سخت بر مردم فرا می رسد که آن که توانمند است بر آن چه در دست دارد سخت امساک می کند، در حالی که او به این بخل دستور داده نشده است. خداوند سبحان فرموده است: و فضل و احسان را در میان خود فراموش مکنید. (۱۷۷۶)

۱۷۸۴. نهی از رقابت با بخیلان

«يا بني!... اياك و مصادقة البخيل؛ فانه يقعد عنك أحوج ما تكون اليه.»

(ای مردم!) از دوستی با افراد بخیل پرهیز؛ چرا که در هنگام شدت نیاز و حاجت به او

رهايت می سازد. (۱۷۷۷)

بخش پنجم: ستم و ستمگری

۱۷۸۵. زشت ترین نوع ستم

«ظلم الضعیف أفحش الظلم.»

ستم کردن به ناتوان، زشت ترین نوع ستم است. (۱۷۷۸)

۱۷۸۶. صلاح روزگار

«إذا استولى الصلاح على الزمان وأهله، ثم أساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبة فقد

ظلم! وإذا استولى الفساد على الزمان وأهله، فأحسن رجل الظن برجل فقد غرر!»

هرگاه صلاح و شایستگی بر روزگار و اهلش حاکم شد، اگر شخصی به دیگری گمان بد

ستم کرده است و هنگامی که فساد و تباهی بر زمان و اهلش مستولی شده باشد، اگر کسی

به دیگری خوش گمان باشد خود را فریب داده است.

۱۷۸۷. میزان بین خود و دیگران (۱۷۷۹)

«يا بني! اجعل نفسك ميزانا فيما بينك وبين غيرك، فاعجب لغيرك ما تحب لنفسك، و اكره

له ما تكره لها، ولا تظلم كما لا تحب اءن تظلم، و اعحسن كما تحب إن يحسن اليك، و

استقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك.»

فرزندم! خویشتن را معیار و میزان بین خود و دیگران قرار بده، پس آن چه برای خود

دوست می داری برای دیگران هم دوست بدار و آن چه برای خود نمی پسندی برای

دیگران هم نپسند و همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود ستم نکن و همان طور که

دوست داری به تو نیکی شود به دیگران نیکی کن و آن چه برای خود زشت می داری،

برای دیگران هم زشت بشمار و بالاخره به همان چیزی برای مردم راضی باش که برای

خود راضی هستی. (۱۷۸۰)

۱۷۸۸. بدترین توشه در قیامت

«بئس الزاد الى المعاد، العدوان على العباد.»

بد توشه ای است برای روز جزا، ستم کردن بر بندگان خدا. (۱۷۸۱)

۱۷۸۹. حال آغازگر ستم در قیامت

«للظالم البادی غدا بكفه عضة.»

آن که آغازگر ستم است فردای قیامت دستش را (از پشیمانی) به دندان بگذرد. (۱۷۸۲)

۱۷۹۰. امر به معروف و نهی از منکر

«رحم الله رجلا رأى حقاً فأعان عليه، أو رأى جوراً فرده، و كان عوناً بالحق على صاحبه.»

رحمت خدا بر کسی که چون حقی را دید، یاری اش کرد و چون ستمی را دید از آن

جلوگیری کرد و حق را در برابر ستمگر یاری رساند. (۱۷۸۳)

۱۷۹۱. نحوه قسم ستمکار

«أحفلوا الظالم اذا أردتم يمینه بائنه برى ء من حول الله وقوته؛ فانه اذا حلف بها كاذبا

عوجل العقوبة، و اذا حلف بالله الذى لا اله الا هو لم يعاجل، لانه؛ لانه قد وحده الله تعالى.»

ستمکار را اگر خواستید قسم دهید به این عبارت سوگند دهید: از حول و قوه خداوند

ببیزار هستم اگر چنین کنم؛ زیرا اگر به این عبارت به دروغ سوگند بخورد، در مجازاتش

شتاب شود، اما اگر سوگند بخورد به: خدایی که الهی جز او نیستدر عقوبتش شتاب نشود؛

زیرا خداوند تعالی را به یگانگی یاد کرده است. (۱۷۸۴)

۱۷۹۲. سرانجام شوم ستم

«الله الله فى عاجل البغى، و آجل و خامه الظلم.»

خدا را، خدا را، از شتاب (کیفر) سرکشی مراقب باشید، و از سرانجام وخیم ستم بهراسید.

(۱۷۸۵)

۱۷۹۳. دو عامل تباهی دین و دنیا

«ان البغى و الزور يذيعان المرء فى دينه و دنياه، و يبدیان خلله عند من يعينه.»

همانا ستمگری و دروغگویی دین و دنیای آدمی را تباه می کنند و معایب او را در نظر عیب جویانش آشکار می سازند.

۱۷۹۴. شکست حتمی ستمکار ^(۱۷۸۶)

«لا تدعون الی مبارزة، وان دعیت الیها فاءجب، فان الداعی باغ، و الباغی مصروع.»

امام علی^{علیه السلام} به فرزندش حضرت حسن علی^{علیه السلام} فرمود: کسی را به مبارزه دعوت نکن، اما اگر تو را به مبارزه طلبیدند، اجابت کن؛ زیرا دعوت کننده به مبارزه ستمکار است و ستمکار در هر حال شکست خورده است. ^(۱۷۸۷)

۱۷۹۵. انتقام گرفتن از ستمگر

«أیها الناس! أعیونی علی أنفسکم، و ایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه، و لاقودن الظالم

بجزامته حتی أوردة منهل الحق و ان کان کارها.»

ای مردم! مرا برای اصلاح نفوس خودتان یاری کنید و سوگند به خدا داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ستمکاران را می گیرم و او را تا چشمه سار حق می کشانم اگرچه او نخواهد. ^(۱۷۸۸)

۱۷۹۶. در این روزگار خوش بین مباش!

«اذا استولى الفساد علی الزمان و أهله، فأحسن رجل الظن برجل، فقد غرر!»

هرگاه نادرستی بر روزگار و مردم آن چیره گردد و با چنین وضعی انسانی به انسان دیگر خوش بین باشد، بی گمان فریب خورده است. ^(۱۷۸۹)

۱۷۹۷. مغلوب حقیقی

«ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب.»

کسی که به ارتکاب گناه پیروز شود (در حقیقت) پیروز نباشد و کسی که با ستم غلبه کند (در واقع) مغلوب است.

۱۷۹۸. مقتول تیغ ستم ^(۱۷۹۰)

«من سل سيف البغي قتل به.»

آن کس که تیغ ستم برکشد، خود با آن کشته شود. ^(۱۷۹۱)

۱۷۹۹. گناهکار بودن ستمگر

«من بالغ في الخصومة ائثم، و من قصر فيها ظلم.»

هر کس در دشمنی شدت به خرج بدهد، مرتکب گناه شده و کسی که کوتاهی کند ستم

ورزیده است. ^(۱۷۹۲)

۱۸۰۰. انواع ستم

«إلا وان الظلم ثلاثة: فظلم لا يغفر، و ظلم لا يترك، و ظلم مغفور لا يطلب. فاعما الظلم الذي لا يغفر فالشرك بالله، قال الله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾. و أما الظلم الذي يغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات، و اعما الظلم الذي لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا.»

آگاه باشید! ستم بر سه نوع است: ستمی که هرگز بخشیده نمی شود، ستمی که بدون مجازات نمی ماند و ستمی که بخشیده می شود و بازخواست ندارد، اما ستمی که بخشیده نمی شود شرک به خداست که می فرماید: همانا خداوند شرک به خود را نمی آمرزد اما ستمی که بخشیده می شود، ستمی است که انسان با لغزش ها (و ارتکاب گناهان صغیره) به خود روا می دارد و اما ستمی که بدون مجازات نمی ماند، ستمگری بعضی از بندگان بر بعضی دیگر است. ^(۱۷۹۳)

۱۸۰۱. اتمام حجت بر امام علی عليه السلام

«لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر، و ما أخذ الله على العلماء الا يقاروا على

كظة ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقيت حبلها على غاربها.»

اگر نبود همایش آن جمعیت انبوه و این که با وجود یار و یاور حجت تمام است و اگر نبود که خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که در برابر سیری ستمگر و گرسنگی

ستمدیده آرام نشینند و بدان رضایت ندهند، هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم. (۱۷۹۴)

۱۸۰۲. پرهیز از ستمگری

«لزیاد بن اعبیه و قد استخلفه لعبد الله بن العباس علی فارس و أعمالها، فی کلام طویل کان بینهما، نهاه فیہ عن تقدم الخراج: استعمل العدل، واحذر العسف والحيف، فان العسقف يعود بالجلاء، والحيف يدعو الى السيف.»

وقتی زیاد بن اعبیه را به جای عبدالله بن عباس کارگزار فارس کرد، در ضمن سخنرانی مفصل او را از گرفتن خراج اضافی منع کرد و فرمود: عدل و داد را به کار بند و از سختگیری و بیداد پرهیز؛ زیرا سختگیری ناروا مردم را آواره می کند و ستمگری مایه شورش و خونریزی می شود. (۱۷۹۵)

۱۸۰۳. ستمگران دنیا طلب

«لما نهضت بالامر نکثت طائفة، و مرقت اءخری، و قسط آخرون: کاءنهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ بلی! والله لقد سمعوها و عوها، و لكنهم حلیت الدنيا فی اءینهم وراقهم زبرجها.»

چون خلافت را به دست گرفتم، گروهی بیمان شکستند و گروهی از دین خارج شدند و دسته ای دیگر ستم پیشه کردند؛ گویی این سخن خدای سبحان را نشنیدند که: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان سرکشی و فساد در زمین نباشند و آینده از آن پرهیزگاران است. آری! سوگند به خدا که آن را شنیدند و فهمیدند؛ اما دنیا در چشم آن ها زیبا شد و زیب و زیورهای آن خوشایندشان گردید. (۱۷۹۶)

۱۸۰۴. پرهیز از ستمگری

«الله الله فی عاجل البغی، و آجل و خامة الظلم، و سوء عاقبة الکبر.»

بر حذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و

بدی عاقبت کبر. (۱۷۹۷)

۱۸۰۵. زودی بازخواست ستمکار

«سینتقم الله ممن ظلم، ماء کلا بما کمل، و مشربا بمشرب، من مطاعم العلقم و مشارب الصبر

والمقر.»

زود باشد که خداوند از کسی که ظلم کرده است انتقام بکشد، درباره خوراک و آشامیدنی که با ستم به خود اختصاص داده است، به وسیله خوراک های تلخ و شرنگبار و آشامیدنی های چون صبر تلخ زهر آگین. (۱۷۹۸)

۱۸۰۶. بیزاری از ستم

«أعجب من ذلك طارق طرقتنا بملفوفة في وعائها، و معجونة شنتتها، كأنما عجت بریق حية أوقيتها، فقلت: أصله، أم زكاة، أم صدقة؟ فذلك محرم علينا أهل البيت، فقال: لا ذا ولا ذاك، ولكنها هدية. فقلت: هبلك الهبول! أعن دين الله أتيتني لتخدعني؟ أمختبط أنت أم ذو جنة، أم تهجر؟ والله لو أعطيت الاقاليم السبعة بما تحت أفلاكها، على إن أعصى- الله في نملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلته.»

(آن جا که از ستم بیزاری می جوید، می فرماید:) شگفت تر از این، قصه آن شخصی است که شبانگاهی در خانه ما را کوید و در دستش ظرف سرپوشیده (پیر از حلوایی لذیذ) بود، چنانش ناخوش نفرت داشتیم که گویی با آب دهان یا استفراغ ماری در آمیخته است؟ به او گفتم: آیا این صله است یا زکات یا صدقه؟ زیرا که این ها بر ما خاندان حرام است! گفت: نه این است و نه آن. بلکه هدیه ای است.

گفتم: زن فرزند مرده (مادرت) بر تو بگرید! آیا از طریق دین خدا وارد شده ای تا مرا بفریبی؟ ابله شده ای یا دیوانه، یا هذیان می گویی؟ سوگند به خدا، که اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر افلاک آن هاست به من دهند تا با بیرون کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای خدا را نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد. (۱۷۹۹)

۱۸۰۷. مهلت دادن به ستمگر

«لئن أمهل الظالم فلن يفوت اءخذه، و هو له بالمرصاد على مجاز طريقه، و بموضع الشجى من
مساغ ريقه.»

اگر هم خداوند به ستمکار مهلت بدهد، گرفتن و کیفر خداوندی از او فوت نمی گردد و
خداوند در گذرگاه ستمکار در کمین است و گلوی آنها را در دست گرفته تا از فرورفتن
آب دریغ دارد هشیار باشید. (۱۸۰۰)

۱۸۰۸. انتقام گرفتن از ستمگر

فی وصيته للحسنين عليهما السلام: «كونا للظالم خصما، و للمظلوم عوناً.»
دشمن ستمگر و یاور مظلوم باشید. (۱۸۰۱)

۱۸۰۹. پرهیز از ستمگری

«واقدموا على الله مظلومين، و لا تقدموا عليه ظالمين.»

به بارگاه خدا، ستمدیده وارد شوید و ستمکار وارد نشوید. (۱۸۰۲)

۱۸۱۰. پشیمانی ستمگر

«يوم العدل على الظالم اشد من يوم الجور على المظلوم!»

روز عدالت بر ظالم سخت تر است از روز ظلم بر مظلوم. (۱۸۰۳)

۱۸۱۱. پرهیز از ستمگری

«و الله لان ابیت علی حسك السعدان مسهدا، او اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان
القی الله و رسوله یوم القیامه ظلما لبعض العباد، و غاصبا لشیء من الحطام، و کیف اظلم احدا
لنفس یسرع الی البلی قفولها، و یطول فی الثری حلولها؟!»

سوگند به خدا، اگر شب را در حال بیداری روی خار سعدان به صبح برسانم، یا بسته در
زنجیرهای آهنین و سنگین بار کشیده شوم، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را
در روز قیامت ملاقات کنم، در حالی که بر بعضی از بندگان ظلم روا داشته ام و چیز بی
ارزشی از پس مانده های گاه و علف دنیا را غصب نموده باشم.

چگونه ظلم روا بدارم به کسی، به خاطر نفسی که برگشت آن به سرعت برای پوسیدن است و قرار گرفتنش در خاک طولانی. (۱۸۰۴)

۱۸۱۲. ستم، خانمان برانداز است!

«لیس شیء ادعی الی تغییر نعمه الله و تعجیل نعمته من اقامه علی ظلم؛ فان الله سمیع دعوه المضطهدین و هو للظالمین بالمرصاد.»

(آگاه باش که) هیچ چیزی بیش از حرکت بر مبنای ظلم موجب دگرگونی نعمت خداوندی و سرعت انتقام او نیست؛ زیرا خداوند شنونده دعای ستمدیدگان است، و در کمین ستمکاران. (۱۸۰۵)

۱۸۱۳. بدترین توشه قیامت

«بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد.»

بدترین توشه ها برای روز قیامت، ظلم و ستم بر بندگان خداست. (۱۸۰۶)

۱۸۱۴. فرجام صبر بر ستم

«فیما یشیر فیه الی ظلم بنی امیه: حتی یكون اعظمکم فیها عناء احسنکم بالله ظنا، فان اتاکم الله بعافیة فاقبلوا، و ان ابتلیتم فاصبروا، فان العاقبه للمتقین.»

امام علی علیه السلام در خطبه ای که به آن اشاره به ظلم بنی امیه می کند می فرماید. در حکومت بنی امیه هر کس به خدا امیدوارتر باشد، بیش از همه رنج و مصیبت بیند. پس اگر خداوند عاقبت و سلامتی بخشید، قدرشناس باشید و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا گشتید، شکبیا باشید که سرانجام پیروزی با پرهیزگاران است. (۱۸۰۷)

۱۸۱۵. نزدیکتر به انتقام خداوندی

«من کتابه للاشتر حین و لاه مصر: ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفک الدماء بغیر حقها.»

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر: بپرهیز از خون ها و ریختن خون های مردم بدون مجوز قانونی؛ زیرا هیچ چیزی به انتقام خداوندی نزدیک تر و از نظر نتایج وخیم تر و برای نابود کردن نعمت خداوندی موثرتر و برای منقرض ساختن روزگار دولت، قاطع تر از خونریزی به ناحق وجود ندارد. (۱۸۰۸)

۱۸۱۶. زورگویی و ستم

«اللّٰه الله في عاجل البغي، و اجل وخامه الظلم، و سوء عاقبه الكبر، فانها مصيده ابليس العظمى، و مكيدته الكبرى؛ التي تساور قلوب الرجال مساورة السموم القاتله. فما تكدي ابداء، و لا تشوى احدا، لا عالما لعلمه، و لا مقلدا في طمره.»

برحذر باشید از خدا، بترسید از خدا، درباره نتایج دنیوی ظلم و وخامت اخروی آن و بدی عاقبت کبیر؛ زیرا کبر دام بزرگ و گسترده شیطان و ابزار بزرگ حیله های او است که همانند زهرهای کشنده که در بدن انسان ها نفوذ می کند در دل های مردان وارد می گردد. شیطان در کارهای خود علیه فرزندان آدم هرگز ناتوان نشود و کسی را از روی خطا رها نکند، نه عالمی را به جهت علمش و نه بینوایی را که لباس فقر پوشیده است. (۱۸۰۹)

۱۸۱۷. زمامداران ستمگر

«من كتابه الى اهل مصر: اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین حزبا.»

در نامه خود به مردم مصر می فرماید: می ترسم حکومت این امت را نابخردان و خطاکاران به دست بگیرند، پس مال خداوندی را برای خود و در میان خود به جریان بیاندازند و بندگان خدا را برده های خود بدانند و با شایستگان جامعه تخاصم و پیکار به راه اندازند و مردمان منحرف را حزب خود تلقی نمایند. (۱۸۱۰)

۱۸۱۸. شرکت در امور

«ایها الناس! انما یجمع الناس الرضا، و السخط و انما عقر ناقة ثمود رجل واحد، فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا.»

ای مردم! راضی بودن و ناراضی بودن به کاری، مردم را در آن کار شریک می گرداند،
ناقه ثمود را تنها یک مرد پی کرد؛ اما خداوند همه قوم ثمود را عذاب داد؛ زیرا همه به کار
آن مرد راضی بودند. ^(۱۸۱۱)

۱۸۱۹. رسیدگی به ستمدیدگان

«من كفارات الذنوب العظام اغاثة الملهوف، و التنفيس عن المكروب.»

رسیدن به فریاد ستمدیده و زدودن غم اندوهناک، از کفاره های گناهان بزرگ است. ^(۱۸۱۲)

بخش ششم: خودبینی و تکبر

۱۸۲۰. گناه برتر از نیکی

«سئئه تسؤك، خير عندالله من حسنه تعجبك.»

گناهی که تو را ناراحت (پشیمان) سازد، نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور سازد. (۱۸۱۳)

۱۸۲۱. دوری از کبر

«الله الله في كبر الحميه و فخر الجاهليه، فانه ملاقح الشنان، و منافخ الشيطان، التي خدع بها الامم الماضيه، و القرون الخاليه.»

خدا را! خدا را! از کبر تعصب آمیز و تفاخر جاهلی، که آن مرکز پرورش کینه و جایگاه وسوسه های شیطان است که ملت های پیشین و امت های قرون گذشته را فریفته است. (۱۸۱۴)

۱۸۲۲. ذلت جباران

«ان الله يذل كل جبار، و يهين كل مختال.»

خداوند هر جباری را ذلیل و هر خودپسندی را خوار می سازد. (۱۸۱۵)

۱۸۲۳. آفت عقل

«اعلم ان الاعجاب ضد الصواب، و افه الالباب.»

بدان که خودبینی ضد حق و راستی است و آفت عقل و خرد است. (۱۸۱۶)

۱۸۲۴. از اعمال ناپسند بر حذر باش!

«احذر كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه، و يكره لعامه المسلمين.»

از انجام هر عملی که صاحبش آن را پسند خود داند و در نزد مسلمانان ناپسند باشد، برحذر باش. (۱۸۱۷)

۱۸۲۵. هر چه بر خود پسندی بر دیگران هم!

«من نظر فی عیوب الناس، فانكرها، ثم رضىها لنفسه، فذلك الاحق بعينه.»

هر که عیب های مردم را دید و بر آن ها نپسندید، پس همان را بر خود پسندید بعینه

احمق است. (۱۸۱۸)

۱۸۲۶. مانع افزودن

«الاعجاب يمنع الازدياد.»

عجب و خودبینی مانع زیاد کردن و افزودن است. (۱۸۱۹)

۱۸۲۷. ترسناک ترین وحشت

«ان... اوحش الوحشه العجب.»

یکی از ترسناک ترین وحشت ها، عجب و خودپسندی است. (۱۸۲۰)

۱۸۲۸. تعجب از کبر متکبر

«عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نطفه، و یكون غدا جيفه.»

در شگفتم از متکبر، که دیروز نطفه (بی ارزشی) بود و فردا مردار گندیده ای است. (پس

تکبر چرا؟) (۱۸۲۱)

۱۸۲۹. غرور طاووس

«یمشی مشی المرح المختال، و يتصفح ذنبه و جناحیه، فیهقه ضاحکا لجمال سرباله.»

طاووس همچو موجودی متکبر که به حسن خود می نازد گام برمی دارد و در زیبایی دم

و دو بال خود، اندکی می نگرد، سپس با قهقهه می خندد و این قهقهه برای زیبایی جامه و

رنگ آمیزی بال های وی است. (۱۸۲۲)

۱۸۳۰. حسودان خرد

«عجب المرء بنفسه، احد حساد عقله.»

عجب و خودپسندی مرد، یکی از حسودان خرد اوست. (۱۸۲۳)

۱۸۳۱. تنهایی هراس انگیز

«لا وحده اوحش من العجب.»

هیچ تنهایی هراس آورتر از خودبینی نیست. (۱۸۲۴)

۱۸۳۲. فرو رفتن در گناهان

«الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقحم في الذنوب.»

حرص، کبر و حسد، انسان را به فرورفتن در گناهان فرا می خواند. (۱۸۲۵)

۱۸۳۳. قوم پاک علی عليه السلام

«انی لمن قوم لا تاخذهم فی الله لومه لائم... لا یتکبرون و لا یعلون، و لا یغلون و لا

یفسدون.»

همانا من از قومی هستم که سرزنش هیچ سرزنش کننده ای آنان را در راه خدا از کار باز

نمی دارد، نه تکبر می ورزند و نه بلندگرایان اند و نه مردم را به زنجیر می کشند و نه فساد

در روی زمین به راه می اندازند. (۱۸۲۶)

۱۸۳۴. آثار تکبر

«استعینوا بالله من لواقع الکبر، كما تستعینونه من طوارق الدهر. فلو رخص الله فی الکبر

لاحد من عباده لرخص فیہ لخاصه انبیائنه و اولیائنه. و لکنه سبحانه کره الیهم التکابر، و رضی

لهم التواضع.»

از آثار بدی که تکبر در دل ها می گذارد به خدا پناه ببرید، همان گونه که از حوادث

روزگار به او پناه می برید و اگر قرار بود خداوند به یکی از بندگانش اجازه دهد کبر ورزد،

به پیامبران و اولیای مخصوصش اجازه می داد، ولی تکبر را برای همه منفور شمرده و

تواضع و فروتنی را برای آنان پسندیده است. (۱۸۲۷)

۱۸۳۵. انسان گستاخ

«ما جراك علی ذنبك، و ما غرك بربك، و ما انك بهلكه نفسك؟»

ای انسان! چه چیز تو را به گناه کردن گستاخ کرده و چه چیز تو را در مقابل پروردگارت به غرور واداشته و چه چیز تو را به تباه کردن خویش خو داده است؟ (۱۸۲۸)

۱۸۳۶. خطای گناهکار

«یا ایها الانسان، ما جراك على ذنبك... اما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك؟»

هان! ای انسان! چه چیز تو را در گناه ورزی گستاخ کرده است...؟! چرا همچنان که به

دیگران رحم می کنی به خودت رحم نمی کنی؟ (۱۸۲۹)

۱۸۳۷. نخستین آدم متکبر

«لا تكونوا كالتكبر على ابن امه من غير ما فضل جعله الله فيه سوى ما الحققت العظمه بنفسه من عداوه الحسد، و قدحت الحميه في قلبه من نار الغضب، و نفخ الشيطان في انفه من ريح الكبر الذي اعقبه الله به الندامه.»

مانند قابیل مباشید که به فرزند مادرش (برادرش هابیل) تکبر ورزید، بدون فضیلتی که خدا به او داده باشد، جز این که او خود را بزرگ پنداشت؛ زیرا حسد او را به عداوت با برادرش واداشت و تعصب در دل او آتش غضب را شعله ور ساخت و شیطان در بینی او از باد کبر دمید که پشیمانی را به دنبال داشت. (۱۸۳۰)

۱۸۳۸. سرپوش

«عیوب المساله خباء العیوب، و من رضی عن نفسه کثر الساخط علیه.»

سوال کردن سرپوش عیب ها است و آن کس که از خود راضی باشد، دشمنانش زیاد خواهند شد. (۱۸۳۱)

۱۸۳۹. خودپسند مباش!

«لا تكن ممن... يعجب بنفسه اذا عوفى، و يقنط اذا ابتلى.»

مباش از کسانی که خود را می پسندد و از خویشتن خوشش می آید، وقتی که در عافیت

به سر می برد و مایوس می گردد در موقعی که مبتلا شود. (۱۸۳۲)

۱۸۴۰. آفت خود پسندی

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: اياك و الاعجاب بنفسك، و الثقه بما يعجبك منها، و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين.»

امام علی علیه السلام در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید: از خودپسندی و اعتماد به چیزی که تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به ستایش دیگران از تو پرهیز کن؛ زیرا این کارها بهترین فرصت ها را به شیطان می دهد تا کارهای خوب نیکوکاران از نظر تو نابود گردد. ^(۱۸۳۳)

۱۸۴۱. مبارزه با شیطان

«اطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه؛ فانما تلك الحمیه تكون فی المسلم من خطرات الشيطان و نخواته، و نزغاته و نفثاته. و اعتمدوا وضع التذلل علی رووسکم، و القاء التعزز تحت اقدامکم، و خلع التكبر من اعناقکم. و اتخذوا التواضع مسلحه بینکم و بین عدوکم ابلیس.»

خاموش کنید آن آتش های عصبیت و کینه های جاهلیت را که در دل هایتان مخفی است؛ زیرا آن عصبیت در شخص مسلمان از وسوسه های شیطان و نخوت و افسارها و دمیدن ها و تلقینات او است.

تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و نخوت را زیر پا محو و نابود بسازید. خودپرستی و خودستایی را از گردن هایتان در آورید. فروتنی را ما بین خود و دشمنان شیطان و لشکریانش قرار دهید. ^(۱۸۳۴)

۱۸۴۲. جزای متکرین نزد خدا

«اترجو ان يعطیک الله اجر المتواضعین و انت عنده من المتکرین؟!»

آیا تو امید داری که خداوند، پاداش مردمان فروتن را به تو عطا کند، در حالی که تو در نزد او از مردمان متکبر و گردنکش بوده باشی؟ ^(۱۸۳۵)

۱۸۴۳. پرده ای از غرور

«بینکم و بین الموعظه، حجاب من الغره.»

میان شما و نصیحت، پرده ای از غرور است. (۱۸۳۶)

۱۸۴۴. غرور و تکبر

«اعتبروا بما كان من فعل الله بابلوس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد... عن كبر

ساعه واحده. فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته؟!»

عبرت بگیریید از کاری که خداوند درباره شیطان انجام داد؛ زیرا عمل طولانی و کوشش

جدی او را به جهت تکبر در یک ساعت (زمانی اندک) پوچ ساخت. کیست که بعد از

شیطان مانند معصیت شیطان را مرتکب شود و در پیشگاه خداوند سالم بماند؟ (۱۸۳۷)

۱۸۴۵. خودبینی را کنار بگذار!

«ضع فخرک، واحطط کبرک، و اذکر قبرک.»

تفاخر را کنار بگذار و تکبر را فرو ریز و به یاد قبرت باش. (۱۸۳۸)

بخش هفتم: زنا

۱۸۴۶. حکمت تحریم زنا فرض الله

«... ترك الزنا تحصينا للنسب، و ترك اللواط تكثيرا للنسل.»

خداوند واجب فرمود ترک زنا را برای حفظ اصل و نسب و ترک لواط را برای زیاد

شدن نسل. (۱۸۳۹)

۱۸۴۷. نهی از زنا

«ما زنی غیور قط.»

غیرتمند، هرگز زنا نمی کند. (۱۸۴۰)

بخش هشتم: نفی فخر فروشی

۱۸۴۸. مردگان مایه عبرت نه فخر

«بعد تلاوته الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر: اقبمصارع آبائهم یفخرون! ام بعدید الهلکی یتکاثرون! یرتجعون منهم اجسادا خوت، و حرکات سکنت. و لان یکنونوا عبرا، احق من ان یکنونوا مفتخرا!»

بعد از تلاوت آیه تفاخر به بیشتر داشتن شما را به غفلت انداخت تا جایی که به دیدن گورها رفتید. فرمود: آیا به گورهای پدرانشان افتخار می کنند؟ یا به فزونی شمار هلاک شدگان (خود) به هم می نازند؟ از پیکرهایی که بی جان و متلاشی شده اند و از حرکت هایی که آرام گرفته اند، بازگشت به این جهان را چشم دارند، حال آن که آن مردگان مایه عبرت باشد سزاوارتر است تا باعث فخر فروشی. (۱۸۴۱)

۱۸۴۹. تکبر را دور بریز!

«ضع فخرک، و احطط کبرک، و اذکر قبرک.»

فخر فروشی را کنار بگذار و تکبر را فرو نه و به یاد قبرت باش. (۱۸۴۲)

۱۸۵۰. آدمیزاد را چه به فخر فروشی؟!

«ما لابن آدم و الفخر: اوله نطفه، و آخره جیفه، و لا یرزق نفسه، و لا یدفع حتفه.»
آدمیزاد را چه به فخر فروشی! (آدمیزادی که) آغازش نطفه ای است و فرجامش مرداری. نه می تواند خود را روزی دهد و نه می تواند جلو مرگ خود را بگیرد. (۱۸۴۳)

۱۸۵۱. مرز ستودن و چاپلوسی

«الثناء با کثر من الاستحقاق ملق.»

ستودن کسی بیش از آن چه او شایسته است چاپلوسی است. (۱۸۴۴)

بخش نهم: تعصب

۱۸۵۲. غیرت نابجا

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام: «ایک و التغایر فی غیر موضع غیره، فان ذلك يدعو الصحیحه الی السقم.»

در سفارش به فرزند خود حسن علیه السلام می فرماید: از غیرت نا به جا (نسبت به زنان) بپرهیز که آن زن سالم را به بیماری می کشاند و پاکدامن را به بدگمانی (و اندیشه گناهکاری). (۱۸۴۵)

۱۸۵۳. پشیمانی به دنبال عصبانیت

«الجده ضرب من الجنون، لان صاحبها یندم، فان لم یندم فجنونه مستحکم.»
تندخویی بی مورد نوعی دیوانگی است؛ زیرا که تندخو پشیمان می شود و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار است. (۱۸۴۶)

۱۸۵۴. پیشوای متعصبان

«فی ذم ابلیس: فافتخر علی آدم بخلقه، و تعصب علیه لاصله. فعدو الله امام المتعصبین، و سلف المستکبرین، الذی وضع اساس العصبیه، و نازع الله رداء الجبریه. و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذل.»

امام علی علیه السلام در نکوهش ابلیس می فرماید: به سبب آفرینش خود از آتش بر آدم فخر فروخت و به خاطر اصل و گوهرش علیه او عصبیت ورزید. پس، این دشمن خدا، پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران و خود بزرگ بینان است و همو عصبیت را پایه گزاری کرد و بر سر ردای جبروتی و کبریا با خدا به کشمکش برخاست و جامه عزت و نخوت که خاص خداوند است پوشید و نقاب فروتنی را به دور افکند. (۱۸۴۷)

۱۸۵۵. آیا غیرت ندارید؟

«ما تنتظرون بنصرکم ربکم؟ اما دین یجمعکم، ولا حمیه تمشکم؟!»

امام علی علیه السلام در خطبه ای که طی آن مردم را به یاری خویش فراخواند، می فرماید: برای یاری دادن پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دینی نیست که شما را گرد هم آورد و غیرت و تعصبی نیست که شما را تکان دهد؟

۱۸۵۶. دافع اندیشه صحیح ^(۱۸۴۸)

«اللجاجة تسل الراي.»

ستیزه جویی و پافشاری تعصب آمیز و بدون دلیل اندیشه صحیح را از میان می برد. ^(۱۸۴۹)

۱۸۵۷. تعصب پسندیده

وقال علیه السلام فی الخطبه القاصعه: «ولقد نظرت فما وجدت احدا من العالمین یتعصب لشیء من الاشیاء الا عن عله تحتل تمویه حجه تلیط بعقول السفهاء غیرکم. فانکم تتعصبون لامر ما یعرف له سبب ولا عله. اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله. و طعن علیه فی خلقته، فقال: انا ناری و انت طیبی. و اما الاغنیاء من مترفه الامم فتعصبوا لاثار مواقع النعم. فقالوا: نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین فان کان لابد من العصبیه فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال، و محامد الافعال، و محاسن الامور التي تفاضلت فیها المجداء و النجداء من بیوتات العرب و یعاسیب القبائل؛ بالاخلاق الرغیبه، و الاحلام العظیمه، و الاخطار الجلیله، و الاثار المحموده.

فتعصبوا لخالل الحمد من الحفظ للجوار، و الوفاء بالذمام، و الطاعه للبر، و المعصیه للكبر، و الاخذ بالفضل، و الکف عن البغی، و الاعظام للقتل، و الانصاف للخلق، و الکظم للغیظ، و اجتناب الفساد فی الارض.»

امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید: من نگریم، اما احدی از جهانیان را نیافتم که درباره چیزی تعصب ورزد، مگر این که تعصب او علتی داشت که نادانان را به اشتباه می افکند، یا دلیلی که به اندیشه نابخردان می چسبد؛ جز شما که برای چیزی تعصب به خرج

می دهید، که هیچ سبب و علتی برایش شناخته نمی شود. اما ابلیس به خاطر اصل و گوهر خویش در برابر آدم عصبیت نشان داد و بر او به دلیل خلقتش از گل خرده گرفت و گفت: من از آتشم و تو از گلی، و اما توانگران و امت های مرفه و عیاش، به خاطر فراوانی نعمت (اموال و اولاد) تعصب ورزیدند و گفتند که: ما دارایی ها و فرزندان بیشتری داریم و هرگز به عذاب گرفتار نخواهیم شد.

پس، اگر چاره ای از داشتن تعصب نیست، باید تعصبتان به خاطر خصلت های والای انسانی و کردارهای پسندیده و امور نیکویی باشد که خاندان های شرافتمند و بزرگوار و دلیر عرب و بزرگان و مهتران قبایل در آن ها بر یکدیگر برتری می جستند؛ یعنی خلق های پسندیده بردباری به هنگام خشم فراوان و کردار و رفتار زیبا و درست و خصلت های نیکو تعصب به خرج دهید، خصلت هایی چون: نگاهداشت حق و حرمت همسایگی و پابندی به عهد و پیمان ها و فرمان بردن از نیکی ها و مخالفت با تکبر و گردن فرازی و اقدام به احسان و نیکوکاری و خویشنداری از زورگویی و تجاوز و بزرگ شمردن قتل نفس و انصاف داشتن با مردم و فرو خوردن خشم و دوری از ایجاد تباهی در جامعه. (۱۸۵۰)

۱۸۵۸. تعصب پسندیده

«اما دین یجمعکم؟! و لا حمیه تشحدکم! اولیس عجا ان معاویه بدعو الجفاه الطغام فیتبعونه علی غیر معونه و لا عطاء.»

آیا دینی نیست که شما را گردهم آورد و غیرت و تعصبی وجود ندارد که شما را برانگیزد؟ آیا شگفت نیست که معاویه آن مردمان خشن فرومایه را فراخواند و بی آنکه به آن ها کمک و بخششی کند، از او پیروی می کنند. (۱۸۵۱)

بخش دهم: خشم

۱۸۵۹. خشم برای خدا

من کتاب له عليه السلام الى اهل مصر لما ولي عليهم الاشر: «من عبدالله على امير المؤمنين الى القوم الذين غضبو الله حين عصى في ارضه، وذهب بحقه..»

در نامه ای به مصریان آن گاه که مالک اشر را بر آن ها گماشت، فرمود: از بنده خدا امیر مومنان، به مردمی که چون خداوند در زمینش نافرمانی شد و حقش پایمال گشت، برای او خشم آمدند... (۱۸۵۲)

۱۸۶۰. سبک مغزی شیطان

«اياك و الغضب فانه طيره من الشيطان.»

از غضب به دور باش؛ زیرا خشم از سبک مغزی های شیطان است. (۱۸۵۳)

۱۸۶۱. بردباری هنگام خشم

«من کتاب له الى الحارث الهمدانی: واکظم الغیظ، و تجاوز عند المقدره، و احلم عند الغضب، و اصفح مع الدوله، تکن لك العاقبه.»

در نامه ای به حارث همدانی می فرماید: خشم را فرو خور و به هنگام توانایی، گذشت کن و در هنگام عصبانیت، بردبار باش و در وقت چیرگی، ببخشای تا سرانجامت نیکو باشد. (۱۸۵۴)

۱۸۶۲. دنیا سرای جاودان نیست!

«الا و ان هذه الدنيا التي اصبحتم تتمنونها و ترغبون فيها، و اصبحت تغضبكم و

ترضیکم، لیست بدارکم.»

بدانید این دنیایی که آرزومند آن شده اید و بدان رغبت می ورزید و او شما را گاه به خشم می آورد و گاه خشنود می سازد، سرای (همیشگی) شما نیست. (۱۸۵۵)

۱۸۶۳. مکان صحیح خشم

و قال ﷺ لأصحابه: «قد ترون عهود الله منقوضه فلا تغضبون، و انتم لنقض ذمم آبائكم تانفون!»

به یاران خود فرمود: شما پیمان های خدا را شکسته می بینید، اما به خشم نمی آیید، در حالی که از شکسته شدن پیمان های پدرانتان به غیرت می آیید و ناراحت می شوید. (۱۸۵۶)

۱۸۶۴. تحذیر از خشم

«احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس.»

از خشم برحذر باش؛ زیرا از لشکریان بزرگ شیطان است. (۱۸۵۷)

۱۸۶۵. نزدیکی غضب الهی

«فی الخطبه القاصعه: و ان عندكم الامثال من باس الله و قوارعه، و ایامه و وقائعه، فلا تستبطئوا وعیده جهلا باخذه، و تهاونا ببطشه، و یاسا من باسه.»

شما درگذشتگان نمونه هایی را از غضب خداوند و کیفرهای کوبنده و حوادث نابود کننده و روزگارها و وقایع شدید و مهلک می دانید. پس تهدید خداوندی را از روی نادانی به گرفتاری خود در دست قدرت او و ناچیز انگاشتن کیفر او و احتمال ندادن غضب او دیر تلقی نکنید. (۱۸۵۸)

۱۸۶۶. زمان فرو نشاندن خشم

«متی اشقی غیظی اذ غضبت؟ احین اعجز عن الانتقام فیقال لی: لو صبرت؟ ام حین اقدر علیه فیقال لی لو عفت.»

به هنگامی که خشمگین شوم کی خشمم را فرو بنشانم؟ آیا هنگامی که از انتقام گرفتن ناتوانم و به من گفته می شود: بهتر است صبر کنی؟ یا هنگامی که توانایی انتقام دارم و به من گفته می شود: بهتر است گذشت کنی؟ (۱۸۵۹)

۱۸۶۷. نشانه خشونت

«من الخرق المعالجه قبل الامكان، و الاناه بعد الفرصه.»

از نشانه های خشونت، شتاب پیش از فراهم آمدن وسایل و بی حالی بعد از آمدن فرصت است. (۱۸۶۰)

۱۸۶۸. از انواع جنون

«الحده ضرب من الجنون، لان صاحبها يندم، فان لم يندم فجنونه مستحکم.»

غضب (تندخویی) نوعی از جنون است؛ چرا که گرفتار بدان از کرده خود پشیمان می شود و اگر پشیمان نشود جنونش مسلم است. (۱۸۶۱)

۱۸۶۹. نابخشودنی بودن گناه خشم

«ان من عزائم الله في الذكر الحكيم، التي عليها يثيب و يعاقب، و لها يرضى و يسخط، انه لا ينفع عبدا و ان اجهد نفسه و اخلص فعله ان يخرج من الدنيا، لاقيا ربه بخصله من هذه الخصال لم يتب منها: ان يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته، او يشفي غيظه بهلاك نفس.»

همانا از جمله احکام مهم خداوند در قرآن کریم که به واسطه آن ها پاداش و کیفر می دهد و به سبب آن ها خشنود و ناخشنود می شود، این است که چنان چه بنده با یکی از این خصلت ها از دنیا به دیدار پروردگارش برود و از آن ها توبه نکرده باشد، هرچند در عبادت خود را به زحمت انداخته و عملش را (برای خدا) خالص گردانیده باشد، هیچ سودی نبرد در عبادتی که خدا بر او واجب کرده است برایش شریک قرار دهد، یا با کشتن کسی، خشم خود را فرو بنشاند.

۱۸۷۰. بر نابکاران خشم گیر! (۱۸۶۲)

«من شنى الفاسقين و غضب لله، غضب الله له و ارضاه يوم القيامة.»

هر که با نابکاران دشمنی ورزد و برای خدا خشم گیرد، خداوند به خاطر او خشم گیرد و روز قیامت خشنودش گرداند.

بخش یازدهم: بدعت (۱۸۶۳)

۱۸۷۱. دنبال بدعت نباشید!

«فلا تكونوا انصاب الفتن، و اعلام البدع؛ و الزموا ما عقد عليه جبل الجماعه، و بنيت عليه ارکان الطاعه.»

از نشانه (یاور) فتنه ها و پرچم ها بدعت ها نباشید و آن چه را که پیوند اجتماع به آن گره خورده و ارکان اطاعت بر آن بنا شده، بر خود لازم شمارید. (۱۸۶۴)

۱۸۷۲. خلاف برهان سنت

«انما الناس رجلان: متبع شرعه شریعه و مبتدع بدعه، لیس معه من الله سبحانه برهان و سنه، و لا ضیاء حجه.»

مردم دو دسته اند: پیرو شریعت و پدید آورنده بدعت که او را نه برهانی از سنت است و نه چراغی روشن از دلیل و حجت. (۱۸۶۵)

۱۸۷۳. بدترین کارها

«ما احدثت بدعه الا ترك بها سنه. فاتقوا البدع و الزموا المهيع. ان عوازم الامور افضلها، و ان محدثاتها شرارها.»

هیچ بدعتی ایجاد نشود مگر آن که با سنتی متروک گردد، بنابراین از بدعت گزاری بپرهیزید. پای بند راه مستقیم باشید، و کارهای اصیل پیشین (و آیین پاک حق) که صحت و درستی آن مورد تردید نیست برترین کارهاست و بدعت ها بدترین کارهاست. (۱۸۶۶)

بخش دوازدهم: گمراهی و گمراه کنندگان

۱۸۷۴. زندگی با نادانی، مرگ با گمراهی

«الی الله اشکو من معشر یعیشون جهالا و یموتون ضلالا.»

از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می کنند و در گمراهی جان می دهند به خدا

شکایت می برم. (۱۸۶۷)

۱۸۷۵. نفس گمراه

«لا ترخصوا لا نفسکم؛ فتذهب بکم الرخص مذاهب الظلمه و لا تداهنوا فیهجم بکم

الادهان علی المعصیه.»

به نفس های خود رخصت (و امان) ندهید که این رخصت ها شما را به گمراهی می

کشاند و سهل انگاری و مسامحه نکنید که مسامحه کردن شما را به سوی معصیت می برد.

(۱۸۶۸)

۱۸۷۶. پیروان شیطان

قال عليه السلام و قد مر بقتلی الخوارج یوم النهروان: «یوسا لکم! لقد ضرکم من غرکم، فقیل له:

من غرهم یا امیر المومنین؟ فقال: الشیطان المضل، و الانفس الاماره بالسوء، غرنهم بالامانی، و

فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.»

در هنگام گذر بر کشتگان خوارج در روز نهروان فرمود: ای تیره بختان! آن کس که

فریبتان داد به شما زیان رساند.

عرض شد: ای امیر المومنین! چه کسی فریبتان داد؟

فرمود: شیطان گمراه کننده و نفس های فرمان دهنده به بدی آنان را به آرزوهای خام

فریب داد و میدان نافرمانی و گناه را برای آنان گسترد و نوید پیرویشان داد و سپس در

آتش فروفکندشان. (۱۸۶۹)

۱۸۷۷. موجبات گمراهی

«من لا يستقيم به الهدى، يجربه الضلال الى الردى.»

کسی که هدایت او را از انحراف باز ندارد، گمراهی او را به رذالت می اندازد. (۱۸۷۰)

۱۸۷۸. زارعین زیانکار

«زرعوا الفجور، و سقوه الغرور، و حصدوا الثبور.»

تخم گناه کاشتند و با آب غفلت و فریب آبیاری اش کردند و هلاکت درویدند. (۱۸۷۱)

۱۸۷۹. شور بخت واقعی

«يا لها حسره على كل ذى غفله ان يكون عمره عليه حجه، و ان توديه ايامه الى الشقوه!»

ای دریغا بر هر غافلی که عمرش بر ضد او حجت باشد و روزهای عمرش، او را به

سوی شوربختی کشاند. (۱۸۷۲)

۱۸۸۰. ترس موسی عليه السلام

«لم يوجس موسى عليه السلام خيفه على نفسه، بل اشفق من غلبه الجهال و دول الضلال.»

موسی عليه السلام هرگز بر خود نترسید؛ بلکه از چیره گشتن نادانان و پیروز شدن گمراهان

ترسید. (۱۸۷۳)

۱۸۸۱. قوی ترین شاعران

و قال عليه السلام لما سئل عن اشعر الشعراء: «ان القوم لم يخرجوا في حلبه تعرف الغايه عند

قصبته، فان كان ولا بد فالملك الضليل.»

امام علی عليه السلام، در پاسخ به این پرسش که قوی ترین شاعران کیست، فرمود: این

جماعت در میدان مسابقه ای که خط پایانش معلوم باشد نتاخته اند، اما اگر ناچار بخواهیم

قوی ترین شاعران را معلوم سازیم، او آن پادشاه بسیار گمراه (امروالقیس) است. (۱۸۷۴)

۱۸۸۲. یاران گمراهان

«هو في مهله من الله يهوى مع الغافلين، و يغدو مع المذنبين، بلا سبيل قاسد و لا امام قائد،

حتى اذا كشف لهم عن جزأ معصيتهم، و استخرجهم من جلايب غفلتهم، استقبلوا مدبرا، و

استدبروا مقبلا، فلم ينتفعوا بما ادركوا من طلبتهم، و لا بما قضا من وطهم.»

(در وصف شخص غافل می فرماید): او در این چند صباحی که خداوند مهلتش داده است، با غافلان سرگرم و روز خود را با گناهکاران سپری می کند، بی آنکه راه راستی را ببیند و پیشوایی راهنما داشته باشد...

تا آن که خداوند کیفر گناهانشان را به آنان نشان داد و از پس پرده های غفلت بیرونشان آورد، به آن چه بدان پشت کرده بودند (مرگ و آخرت) روی نهادند و به آن چه بدان روی آورده بودند (دنیا) پشت کردند و نه از آن چه طلبیدند و بدان رسیدند سودی بردند و نه از خواسته های خود که به آن ها دست یافتند بهره ای یافتند. (۱۸۷۵)

۱۸۸۳. نشانگر راه راست

«اقتل لكم على سنن الحق، في جواد المضله، حيث تلتقون ولا دليل، و تحتفرون ولا تميهون.»

در آن وقت که در جاده های گوناگون گمراهی گام برمی داشتید، من نشانه های راه راست و واضح حق را برای شما به یاد داشتم و این در حالی بود که همه سرگردان به یکدیگر برخورد می کردید و از این سوی به آن سوی می رفتید، اما راهنمایی نمی یافتید. زمین را می کندید، اما آبی پیدا نمی کردید. (۱۸۷۶)

۱۸۸۴. معاویه، پیشوای گمراهان

«من كتابه الى معاوية: اردت جيلا من الناس كثيرا؛ خدعتهم بغيك، والقيتهم في موج بحرك، تغشاهم الظلمات، و تتلاطم بهم الشبهات، فجازوا عن وجهتهم، و نكصوا على اعقابهم، و تولوا على ادبارهم.»

در نامه خود به معاویه می فرماید: گروهی از مردم را (مقصود مردم شام است) فراوان هلاک ساختی و با گمراه ساختن ایشان فریشان دادی و آن ها را در امواج دریای فساد و نفاق خویش افکندی که تاریکی های فریبکاری تو چشم بصیرت آن ها را فرو می گیرد و موج های شبهه به آنان یهلو می زند. پس (در اثر شبهه هایی که به ایشان القا کردی) از راه راست و درست حق برکنار گردیدند و به عقب برگشتند. (۱۸۷۷)

۱۸۸۵. وظیفه عقل

«كفأك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك.»

برای تو از عقلت همین بس است که راه های گمراهی ات را از راه درست و حق، روشن

سازد. (۱۸۷۸)

۱۸۸۶. گمراه کنندگان و گمراهان

«احذرکم اهل النفاق، فانهم الضالون المضلون، و الزالون المزلون.»

از اهل نفاق برحذر می دارم؛ زیرا آنان هستند گمراهان و گمراه کنندگان و لغزندگان و

عوامل لغزش. (۱۸۷۹)

۱۸۸۷. عالم گمراه کننده و آخر

«قد تسمى عالما و لیس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضالیل من ضلال و نصب للناس

اشراکا من خبائل غرور، و قول زور.»

انسانی دیگر نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست، (این نابخرد) نادانی

هایی را از نادانان و گمراهی هایی از گمراهان کسب کرده، دام هایی از طناب های فریب و

گفتار بی اساس پیش پای مردم گسترده است. (۱۸۸۰)

۱۸۸۸. ویران کننده پایه های گمراهی

«المعلن الحق بالحق، و الدافع جیشات الا باطیل، و الدامع صولات الاضالیل.»

پیامبر، حق را بر مبنای حق اعلان نمود و جوشش ها و غلیان باطل ها را دفع و

خاموش و هیبت شدید و حملات گمراهی ها را محو و نابود ساخت. (۱۸۸۱)

۱۸۸۹. امام گمراه کننده

«ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه، و احیا بدعه

متروکه.»

بدترین مردم در نزد خدا، امامی است ستمکار که گمراه است و مردم به وسیله او گمراه می شوند که سنت گرفته شده از منبعش را بکشد و زنده کند بدعت کنار گذاشته شده را. (۱۸۸۲)

۱۸۹۰. صراط مستقیم

«اليمين والشمال مضله، والطريق الوسطی هی الجاده، علیها باقی الکتاب و آثار النبوه، و منها منفذ السنه، و الیها مصیر العاقبه.»

چپ و راست گمراهی است و راه وسط، طریق اصلی قرآن و روایات خاندان رسالت و علامت های آنان موجود است و سرانجام آنان می باشند. (۱۸۸۳)

۱۸۹۱. سبقت موجب گمراهی است!

«انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم... و لا تسبقوهم فتضلوا، و لا تتاخروا عنهم فتهلكوا.»

بنگرید به دودمان پیامبرتان، و به جهتی که در حیات انتخاب کرده اند ملتزم باشید و از اثر آنان پیروی کنید. از آنان سبقت مگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمائید که به هلاکت می افتید. (۱۸۸۴)

۱۸۹۲. وصف گمراهان

«قد خاضوا بحار الفتن، و اخذوا بالبدع دون السنن. و ارز المومنون، و نطق الضالون المکذبون.»

آنان در دریا های فتنه ها و آشوب ها غوطه ور گشته و به بدعت ها گراییده و اصول و قوانین را رها کردند. مردم با ایمان افسردند و پژمردند و خاموش گشتند و گمراهان و تکذیب کنندگان دهان باز کردند (و به حرکت درآمدند). (۱۸۸۵)

۱۸۹۳. گمراهی در کجروی است!

«من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.»

هر کس راه های دین را پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد به حقیقت و حمایت گران آن ملحق گردد و به غنیمت برسد و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد، گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود. (۱۸۸۶)

۱۸۹۴. علل گمراهی

«لکل ضله عله، و لکل ناکث شبهه.»

برای هر گمراهی علتی است و برای هر پیمان شکنی شبهه ای است. (۱۸۸۷)

۱۸۹۵. رنگ گمراهی

«فی صفة اهل الضلال: آثروا عاجلا و اخروا آجلا، و ترکوا صافیا و شربوا آجنا؛ کانی انظر الی فاسقهم و قد صحب المنکر فالفه، و بسی به و وافقه، حتی شابت علیه مفارقه، و صبغت به خلائقه.»

گمراهان دنیای گذران را مقدم داشتند و آخرت باقی را رها کردند. شربت زلال حیات با ایمان را کنار گذاشتند و آب ناگوار و مخلوط با کثافت را نوشیدند. گویی به تبهکاری از آنان می نگریم که همدم کار زشت گردیده و با آن الفتی پیدا کرده است و با آن کار زشت انس گرفته و با آن هماهنگ گشته است تا موهای سرش با آن ناشایستی ها سفید شده و اخلاقتش رنگ آن منکر را گرفته است. (۱۸۸۸)

۱۸۹۶. توصیف گمراهان

«فی صفة اهل الضلال: دعاهم ربهم فنفروا و ولوا، و دعاهم الشیطان فاستجابوا و اقبلوا!»
در توصیف گمراهان می فرماید: پروردگارشان دعوت کرد، از آن دعوت رمیدند و پشت گرداندند و شیطان آنان را خواند، اجابتش کردند و به آن روی آوردند. (۱۸۸۹)

۱۸۹۷. ارتداد و واپس گرایی

«حقی اذا قبض الله رسوله ﷺ، رجع قوم علی الاعقاب، و غالتهم السبل، و اتكلوا علی الولا ئج.»

پس از آن که رسول خدا ﷺ رحلت کرد، گروهی به عقب برگشتند و راه های ناهموار، آنان را به هلاکت افکند و بر افکار نادرست خویش تکیه کردند. (۱۸۹۰)

۱۸۹۸. گمراهی آراسته

«من کتابه الی معاویه: اما بعد فقد اتنی منك موعظه موصله، و رساله محیره، نمقتها بضلالت، و امضيتها بسوء رایك، و کتاب امری لیس له بصریه، و لا قائد یرشده، قد دعاه الهوی فاجابه، وقاده الضلال فاتبعه، فهجر لاغطا، و ضل خابطا.»

در نامه خود به معاویه می فرماید: بعد از حمد الهی، اندرزی که از اینجا و آن جا به هم ردیف کرده بودی و نامه ای که آن را با الفاظ زینت داده بودی به دستم رسید. با گمراهی خود آن را آراسته، و به خاطر بد بودن فکرت آن را فرستاده بودی، نامه را کسی فرستاده که نه بینایی دارد که وی را هدایت کند و نه رهبری دارد که او را به راه راست بکشاند. هوای نفس او را تحریک کرده، وی هم پذیرفته است. گمراهی جلودارش شده او هم پیروی نموده است و نتیجه این شده که هذیان گفته، غلط اندازی کرده گمراه شده و اشتباه نموده است. (۱۸۹۱)

۱۸۹۹. دعای دوری از گمراهی

فی ذکر النبی ﷺ: «اللَّهُمَّ! اعل علی بناء البانین بنأه!... و احشرنا فی زمرة غیر خزایا، و لا نادمین، و ال ناکبین، و لا ناکثین، و لا ضالین، و لا مضلین، و لا مفتونین!»

امام علی علیه السلام در یادکرد از پیامبر ﷺ می فرماید: خداوندا! بنای او را بالاتر از بنای همه بنا کنندگان قرار بده و ما را در گروه او محشور فرما، بدون ابتلاء به رسوایی و بدون گرفتاری به ندامت و انحراف و عهدشکنی و گمراهی و گمراه کنندگی و غوطه وری در فتنه ها. (۱۸۹۲)

۱۹۰۰. درمان بزرگ ترین دردها

«استعینوا به علی لاوائکم، فان فیہ شفاء من اکبر الداء: و هو الکفر و النفاق، و الغی و

الضلال.»

در مشقت ها از آن (قرآن) یاری بخواهید؛ زیرا درمان بزرگ ترین دردها که کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است، در آن است. (۱۸۹۳)

۱۹۰۱. مست گمراهی

«من کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ ساءت عنده الحسنه؛ و حسنت عنده السيئه، و سکر سکر الضلاله.»

کسی که بر اثر نادانی زیاد نزاع کند، در بی اطلاعی از حق دوام می آورد و کسی که دست از حق کشید، کارهای خوب در نظرش ناپسند آید و کارهای بد برای او جلوه کند و به مستی گمراهی مست شود. (۱۸۹۴)

۱۹۰۲. ویران کننده پایه های گمراهی

«ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه... و هدم ارکان الضلاله برکنه.»
این اسلام آن دین خداوندی است که برای خود برگزید... و ارکان گمراهی را ویران نمود. (۱۸۹۵)

۱۹۰۳. گمراهی آشکار

«من كتابه الى معاويه: فقد سلكت مدارج اسلافك بادعائك الا باطيل... فرارا من الحق، و جحودا لما هو الزم لك من لحمك و دمك؛ مما قد وعاه سمعك، و ملي به صدرك، فماذا بعد الحق الا الضلال المبين، و بعد البيان الا اللبس؟»

امام علی عليه السلام در نامه خود به معاویه می فرماید: به دروغ طالب چیزی (خلافت) هستی که شایسته آن نیستی.

می خواهی از این راه از حق فرار کنی و منکر چیزی بشوی (ریاست امام علی عليه السلام) که از گوشت و خون تو برای تو ثابت تر است؛ زیرا گوش تو مطالب (خلافت علی عليه السلام) را شنیده، مغز تو از آن مطالب پر است. پس از درک حق و ترک آن، چیزی غیر از گمراهی نیست و بعد از واضح بودن مطلب و راه کج را پیش گرفتن موضوع غیر از انحراف نخواهد بود. (۱۸۹۶)

۱۹۰۴. گمراهی از صراط مستقیم

«اخذوا یمینا و شمالا ظعنا طعنا فی مسالك الغی، و ترکا لمذاهب الرشد.»

گمراهان برای حرکت در مسیرهای گمراهی و رها کردن طرق رشد و کمال به راست و

چپ زدند. (۱۸۹۷)

۱۹۰۵. بزرگ ترین خیانت

«ان اعظم الخیانه خیانه الامه، و افظع الغش غش الائمه.»

به راستی که بزرگ ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین غش و فریب، فریب به

رهبر و پیشوای مسلمانان است.

۱۹۰۶. پناه از گمراهی در هدایت (۱۸۹۸)

«اللَّهُمَّ انی اعوذبک ان افتقر فی غناک، او اضل فی هداک.»

پروردگارا! به تو پناه می برم از آن که در بی نیازی مطلق تو، نیازمند گردم یا با هدایت

تو گمراه شوم. (۱۸۹۹)

غیبت کردن، کار شخص ناتوان است. (۱۹۰۱)

بخش چهاردهم: شتاب

۱۹۰۹. عدم شتاب در بدی

فی وصیته لابنه الحسن علیه السلام: «آخر الشر؛ فانك اذا شئت تعجلته.»

امام علی علیه السلام در سفارش به فرزند خود امام حسن علیه السلام می فرماید: بدی را به تاخیر افکن؛ زیرا هر زمان بخواهی می توانی آن را جلو اندازی. ^(۱۹۰۲)

۱۹۱۰. پرهیز از شتاب

«من کتابه للاشتر لما ولاه مصر: لا تعجلن الی تصدیق ساع: فان الساعی غاش، وان تشبه بالناصحین.»

امام علی علیه السلام در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر می فرماید: در قبول کردن حرف بدگو عجله نکن؛ زیرا سخن چین، حيله گر است، هر چند در قیافه اندرزگویان درآید! ^(۱۹۰۳)

۱۹۱۱. نشانه نادانی

«من الخرق المعاجله قبل الامکان، و الاناه بعد الفرصه.»

از حماقت و خشونت است شتاب کردن پیش از امکان یک چیز و صبر و تحمل بعد از فرصت. ^(۱۹۰۴)

۱۹۱۲. پرهیز از شتاب

«من خطبه له یومی فیها الی الملاحم: فلا تستعجلوا ما هو کائن مرصد، و لا تستبطنوا ما یجی ء به الغد. فکم من مستعجل بما ان ادرکه و دانه لم یدرکه.»

در خطبه ای که طی آن به حوادث اشاره می کند، می فرماید: شتاب مکنید برای رسیدن به چیزی که آماده و در صدد وصول به شما است و دیر تلقی نکنید آن چه را که فردا از راه می رسد. پس چه بسا شتابزده برای به دست آوردن چیزی می شتابد که اگر آن را دریابد آرزو خواهد کرد که ای کاش آن را در نمی یافت! ^(۱۹۰۵)

بخش پانزدهم: اسراف و تبذیر

۱۹۱۳. اسراف، کار منافقین

«فی صفة المنافقین: ان عدلوا کشفوا، و ان حکموا اسرفوا.»

در توصیف منافقان می فرماید: هرگاه سرزنش کنند پرده در می کنند و هرگاه حکم رانند از حد می گذرانند. (۱۹۰۶)

۱۹۱۴. بخشش مال و ثروت

«الا ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الآخرة، و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله.»

همانا بخشیدن مال در غیر محلش تبذیر و اسراف است. این کار، شخص را در دنیا سربلند، ولی در آخرت سرافکنده می سازد، در میان مردم او را اکرام و در نزد خداوند پست می گرداند. (۱۹۰۷)

۱۹۱۵. بهترین مردم

«خیر الناس فی حالا، النمط الاوسط فالزموه.»

بهترین مردم درباره من (علی علیه السلام) گروه میانه رو هستند (نه دشمنی دارند و نه غلو کنند) بنابراین از آن ها جدا نشوید. (۱۹۰۸)

۱۹۱۶. احوال جاهلان

«لا تری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.»

جاهل را نمی بینی مگر آن که یا زیاده روی (افراط) می کند و یا کوتاهی (تفریط) می کند. (۱۹۰۹)

۱۹۱۷. اعتدال در زندگی کن

«سمحا و لا تکن مبذرا، و کن مقدر و لا تکن مقترا.»

بخشنده باش و ولخرج مباش (در زندگی) حسابگر باش و سخت گیر و تنگ نظر مباش.

(۱۹۱۰)

۱۹۱۸. تکیه گاه اعتدال

«نحن النمرقه الوسطی، بها يلحق التالی، و اليها يرجع الغالی.»

ما تکیه گاه اعتدالیم که باید عقب ماندگان، خود را بدان برسانند و تندروان بدان

بازگردند. (۱۹۱۱)

۱۹۱۹. تعادل در امور زندگی

«لا تسالوا فیها فوق الکفاف، و لا تطلبوا منها اکثر من البلاغ.»

در دنیا بیش از احتیاج نخواهید و بیش از کفاف از آن طلب نکنید. (۱۹۱۲)

۱۹۲۰. دوری از حرص و آز

«من اقل منها استکثر مما یومنه. و من استکثر منها استکثر مما یوبقه.»

کسی که دنیا کم (و به اندازه نیاز) برگیرد، مایه ایمنی بسیار به دست آورده است و هر که

از آن مقدار زیادی به دست آورد، مایه هلاک خود را افزون ساخته است. (۱۹۱۳)

۱۹۲۱. میانه روی در اموال

«دع الاسراف مقتصدا، و اذکر فی الیوم غدا، و امسک من المال بقدر ضرورتك، و قدم

الفضل لیوم حاجتك.»

اسراف را کنار بگذار و میانه روی پیشه کن، از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به

مقدار ضرورت برای خویش نگهدار و زیادی را برای زیارت (قیامت) از پیش بفرست. (۱۹۱۴)

۱۹۲۲. بسنده به اندک نمودن

«المنیه و لا الدنیه! و التقلل و لا التوسل.»

مرگ آری! اما پستی و خواری هرگز، و به اندک بسنده کردن آری! اما دست سوی این و

آن دراز کردن هرگز. (۱۹۱۵)

۱۹۲۳. راه مستقیم و میانه

«اليمين والشمال مضله، والطريق الوسطى هي الجاده، عليها باقى الكتاب و آثار النبوه.»
انحراف به راست و چپ گمراهی است و راه مستقیم و میانه، جاده حق است و بر همین
راه قرآن و آثار نبوت (خاندان پیامبر) سفارش می کنند. (۱۹۱۶)

۱۹۲۴. افراط و تفریط

«لقد علق بنيات هذا الانسان بضعه هي اعجب مافيه. و ذلك القلب، و ذلك ان له مواد من
الحكمه و اضدادا من خلافها؛ فان سنج له الرجاء اذله الطمع، و ان هاج به الطمع اهلكه
الحرص، و ان ملكه الياس قتله الاسف... و ان افراط به الشبع كظته البطنه. فكل تقصير به
مضر، و كل افراط له مفسد.»

هر آینه و به تحقیق پاره گوشتی که به رگ های بدن انسان، آویخته، آن پاره گوشت،
عجیب ترین چیزی است که در او (یعنی انسان) یافته می شود و آن قلب، است که ریشه
هایی از حکمت و فضایل اخلاقی و نیز چیزهایی که مخالف حکمت و فضایل اخلاقی است؛
یعنی اخلاق رذیله، در آن وجود دارد.

پس اگر امید در قلب آشکار گردد، طمع انسان را خوار می سازد و اگر طمع آن را به
هیجان و جنبش درآورد، حرص، او را هلاک می کند و اگر ناامیدی بر آن چیره گردد،
اندوه، آن را می کشد. و اگر در سیری زیاده روی کند، پری معده او را رنج می دهد.
بنابراین هر کوتاهی و سهل انگاری برای انسان زیانبار و هر زیاده روی در هر کاری برای
او فساد آور است. (۱۹۱۷)

۱۹۲۵. تباه شدن اسراف کار

«من الفساد اضاعه الزاد، و مفسده المعاد.»

از تباهی است ضایع کردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. (۱۹۱۸)

۱۹۲۶. بخشش فقط در راه خدا

«ليس لواضع المعروف في غير حقه، و عند غير اهله، من الحظ فيما اتى الا محمد اللئام، و

ثناء الاشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما عليهم. ما اجود يده! و هو عن ذات الله بخيل!»

کسی که کار نیک خود را در غیر راه صحیح و نزد ناهلان قرار دهد، بهره ای جز ستایش ناپاکان و ثناگویی اشرار و گفتار نادانان ندارد و این ها هم تا هنگامی است که به آن ها بخشش می کند و می گویند: چه دست سخاوتمندی دارد؛ و حال آن که از بخشش در راه خدا بخیل است. (۱۹۱۹)

۱۹۲۷. میوه تفریط

«ثمره التفریط الندامه، و ثمره الحزم السلامه.»

پشیمانی میوه تفریط است و سلامت محصول احتیاط. (۱۹۲۰)

بخش شانزدهم: عیب و عیب جویی

۱۹۲۸. مانع عیب گویی

«ما يمنع احدکم ان يستقبل اخاه بما يخاف من عيبه، الا مخافه ان يستقبله بمثله. قد تصافيتم علی رفض الاجل و حب العاجل.»

آن چه مانع هر یک از شما می شود که عیب برادرش را پیش روی او بگوید، این است که می ترسد او نیز عیبش را رو به رویش بگوید. شما در راه دور افکندن آخرت و دوستی دنیا با هم رفیق شده اید. (۱۹۲۱)

۱۹۲۹. دیده فرو بر به گمان خویش!

«طوبی لمن شغله عيبه عن عيوب الناس.»

خوشا به حال آن کس که عیب خودش، او را از پرداختن به عیب های مردم بازدارد. (۱۹۲۲)

۱۹۳۰. دوری از عیب جویان

«من کتابه للاشتر لما و لاه مصر: وليكن ابعـد رعيتك منك و اشناهم عندك اطلبهم لمعائب الناس؛ فان في الناس عيوباً. الوالی احق من سترها، فلا تكشفن عما غاب عنك منها، فانما عليك تطهير ما ظهر لك، والله يحكم علی ما غاب عنك. فاستر العوره ما استطعت، يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك.»

در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر می فرماید: باید دورترین افراد ملت از تو و دشمن ترین آن ها نزد تو، عیبجوترین آن ها از مردم باشد؛ زیرا مردم (خواه ناخواه) عیب هایی دارند و زمامدار سزاوارترین کس به پوشاندن آن هاست.

بنابراین، درباره آن دسته از عیب هایی مردم که بر تو پوشیده است، پی جویی و کنجکاوی مکن؛ زیرا آن چه بر عهده توست پاک کردن عیب ها و زشتی هایی است که بر تو آشکار می باشد و قضاوت درباره عیب ها و گناهیانی که بر تو پوشیده می باشد، به عهده

خداست. پس تا می توانی جرم پوش باش تا خداوند نیز عیب و جرم های تو را که دوست داری از ملت پوشیده بماند، بپوشاند. (۱۹۲۳)

۱۹۳۱. احمق واقعی

«من نظر فی عیوب الناس، فانكرها، ثم رضیها لنفسه، فذلك الاحمق بعینه.»

کسی که عیب های مردم را بنگرد و بد شمرد، سپس آن ها را برای خود بپسندد چنین کسی احمق واقعی است.

۱۹۳۲. از خرده گرفتن بر دیگران پرهیز (۱۹۲۴)

«یا عبدالله! لا تعجل فی عیب احد بذنبه، فلعله مغفورله، ولا تامن علی نفسك صغیر معصیه، فلعلك معذب علیه. فلیكفف من علم منكم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه، ولیکن الشكر شاغلا له علی معافاته مما ابتلی به غیره.»

ای بنده خدا! در خرده گیری از گناه کسی شتاب مکن؛ زیرا چه بسا که او آمرزیده شده باشد و در مورد خویش به گناه کوچکی که کرده ای ایمن مباش؛ زیرا شاید که به سبب آن عذاب شوی. پس هر یک از شما از دیگری عیبی بدانند، نباید به خرده گیری از او پردازد؛ زیرا می داند که خود نیز عیبی دارد و باید شکر این موهبت که عیب هایی که در دیگران هست در او نیست، وی را به خود مشغول دارد. (و از عیبجویی دیگران باز ایستد). (۱۹۲۵)

۱۹۳۳. رابطه بین بخت و عیب

«عیبك مستور ما اسعدك جدك.»

تا بخت یار توست، عیب پوشیده است. (۱۹۲۶)

۱۹۳۴. مانع عیب جویی

«من كساه الحياء ثوبه، لم یر الناس عیبه.»

هر کس که شرم و حیا جامه خود را بر قامت او بپوشاند، مردم عیبش را نبینند. (۱۹۲۷)

۱۹۳۵. عیب جویی از مردم و مسامحه با خود

«لا تكن ممن یرجو الاخره بغیر العمل، فهو علی الناس طاعن، و لنفسه مداهن.»

چونان کسی مباح که بدون عمل، به آخرت امید می بندد، پس او مردم را سرزنش و عیبجویی می کند، اما با خویش مسامحه می نماید. (۱۹۲۸)

۱۹۳۶. ابتدا به عیب خود بنگر

«من نظری فی عیب نفسہ اشتغل عن عیب غیره.»

هر که عیب خود را ببیند، از پرداختن به عیب دیگران باز ایستد. (۱۹۲۹)

۱۹۳۷. بزرگترین عیب

«اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.»

بزرگ ترین (بیشترین) عیب این است که از چیزی خرده گیری، که مانند آن در خودت

وجود دارد. (۱۹۳۰)

بخش هفدهم: انسان دروغگو و فاسق

۱۹۳۸. جایگاه راستگو و دروغگو

«جانبوا الكذب؛ فانه بجانب للايمان، الصادق على شفا منجاه و كرامه، و الكاذب على شرف

مهواه و مهانه.»

از دروغگویی برکنار باشید که از ایمان فاصله دارد، راستگو در ساحل نجات و

بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه هلاکت و پستی است. (۱۹۳۱)

۱۹۳۹. تشبیه دروغگو به سراب

«يا بني! اياك و مصادقه الكذاب، فانه كالسراب: يقرب عليك البعيد، و يبعد عليك

القريب.»

(پسر جانم!) از دوستی با دروغ پرداز دوری کن که او چون سراب است، دور را در نظر

تو نزدیک و نزدیک را دور نشان می دهد. (۱۹۳۲)

۱۹۴۰. پیوستن به اهل صدق

«يا مالك! و الصق باهل الورع و الصدق»

(ای مالک!) به اهل ورع و صدق و راستی بپیوندد. (۱۹۳۳)

۱۹۴۱. بدترین گفتار

«شر القول الكذب.»

بدترین گفتار دروغگویی است. (۱۹۳۴)

۱۹۴۲. عاقبت مخالفت با شخص خیرخواه

«ان معصيه الناصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسره، و تعقب الندامه.»

همانا نافرمانی و سرپیچی از نصیحت ناصح مهربان و عالم تجربه دیده موجب حسرت

گردد و پشیمانی به دنبال می آورد. (۱۹۳۵)

۱۹۴۳. آلوده شدن به دروغ‌گویی

«لا تحدث الناس بكل ما سمعت به، فكفى بذلك كذبا.»

هر چه را شنیدی برای مردم حکایت مکن، که همین برای آلودگی به دروغ‌گویی کافی است. (۱۹۳۶)

۱۹۴۴. راست‌گویی امام علیه السلام

«والله ما كتمت و شمه، ولا كذبت كذبه.»

به خدا سوگند، کلمه ای را نهان نداشتم دروغی هم بر زبان نراندم. (۱۹۳۷)

۱۹۴۵. چون مرده در بین زندگان

«و آخر فد تسمى عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال... فالصورة

صورة انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى فيتبعه، و لا باب العمى فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.»

انسانی دیگر نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و عالم نیست (این نابخرد) نادانی هایی را از نادانان و گمراهی هایی را از گمراهان کسب کرده است. صورتش صورت انسانی است، ولی قلبی چون قلب حیوانی در درونش است. این نابکار در ورودی رشد و هدایت را نمی شناسد، (که از آن وارد شود) و از رشد و هدایت پیروی نماید.

نیز (این انسان ها) در ورودی نابینایی را نمی داند تا از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در میان زندگان. (۱۹۳۸)

۱۹۴۶. فریب دروغ‌گویی ها

«این تذهب بكم المذاهب، و تتيه بكم الغياهب، و تخدعكم الكواذب؟»

(ای مردم!) این راه های مختلف شما را به کجا می برد؟ و تاریکی ها در کدامین بیابان

ها سرگردانتان می سازد؟ و دروغ ها چگونه شما را می فریبد؟ (۱۹۳۹)

بخش هجدهم: نکوهش و خودرایی

۱۹۴۷. خطر تکیه کردن به رای

«قد خاطر من استغنی برایه.»

کسی که به رای خود اکتفا کند خویشتن را به خطر افکند. (۱۹۴۰)

۱۹۴۸. نابودی رای

«اللجاجة تسل الرای.»

لجاجت رای را از بین می برد. (۱۹۴۱)

۱۹۴۹. از بین رفتن رای

«الخلافا یهدم الرای.»

مخالفت کردن رای را ویران می کند. (۱۹۴۲)

۱۹۵۰. بی همانندی خدا

«ایک و مساماه الله فی عظمته، و التشبه به فی جبروته، فان الله یذل کل جبار، و یهین کل

مختال.»

امام علی علیه السلام در نامه ای به مالک اشتر فرمود: مبادا در بزرگی و عظمت خداوند با او همچشمی کنی و در جبروت و شکوه او به وی همانندی جویی که خداوند هر جباری را خوار می سازد و هر خودبینی را بی مقدار.

۱۹۵۱. نشان نادانی (۱۹۴۳)

«لا ترد علی الناس کل ما حدثوک به: فکفی بذلك جهلا.»

هر چه را مردم به تو گویند به نادرستی نسبت مده که این نشان نادانی است. (۱۹۴۴)

بخش نوزدهم: اختلاف و تفرقه

۱۹۵۲. سفارش به وحدت

«وصی بها جیشه حین بعثه الی العدو: ایاکم و التفرق! فاذا نزلتم فانزلوا جمیعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جمیعا.»

امام علیه السلام به سپاهی که به جانب دشمن فرستاد، سفارش کرد: از تفرقه و اختلاف برحذر باشید و هرگاه خواستید جایی فرود آید، باهم فرود آید و هرگاه خواستید کوچ کنید باهم کوچ کنید. ^(۱۹۴۵)

۱۹۵۳. علت تفرقه

«انما انتم اخوان علی دین الله، ما فرق بینکم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر.»
همانا شما به خاطر دین خدا برادر هم هستید، شما را جز پلیدی باطن ها و بدی درون ها از هم جدا نکرده است.

۱۹۵۴. سرنوشت انسان تنها ^(۱۹۴۶)

«الزموا السواد الاعظم؛ فان ید الله مع الجماعه. و ایاکم و الفرقة! فان الشاد من الناس للشیطان، کما ان الشاد من الغنم للذئب.»

همواره با جمعیت های (طرفدار حق) باشید که دست خداوند با جمعیت است، از پراکندگی و متفرق شدن دوری کنید که (انسان تنها) طعمه شیطان است چنان که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است. ^(۱۹۴۷)

۱۹۵۵. اهمیت دل های متفق

«انه لا غناء فی کثره عددکم مع قله اجتماع قلوبکم.»

به راستی که بسیاری تعداد شما با کمی اجتماع دل های تان سودی نمی بخشد. ^(۱۹۴۸)

۱۹۵۶. نعمت در سایه اتحاد

«ایاکم و التلون فی دین الله؛ فان جماعه فیما تکرهون من الحق، خیر من فرقه فیما تحبون من الباطل. وان الله سبحانه لم یعط احدا بفرقه خیرا من مضی، ولا من بقی.»

مبادا در دین دورویی ورزید که همبستگی و وحدت در راه حق گرچه کراهت داشته باشید از پراکندگی در راه باطل گرچه مورد علاقه شما باشد بهتر است؛ زیرا خداوند سبحان نه به گذشتگان و نه به آیندگان چیزی را با تفرقه عطا فرموده است. (۱۹۴۹)

۱۹۵۷. پیامد اختلاف

«احذروا ما نزل بالامم قبلکم من المثالات بسوء الافعال، و ذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر و الشر احوالهم، و احذروا ان تکونوا امثالهم.

فاذا تفکرتم فی تفاوت حالیهم، فالزموا کل امر لزمتم العزه به شانهم، و زاحت الاعداء له عنهم، و مدت العافیه به علیهم، و انقادت النعمه له معهم، و وصلت الکرامه علیه حبلمهم، من الاجتناب للفرقه، و اللزوم للالفه، و التحاض علیها، و التواصی بها، و اجتنبوا کل امر کسر- فقرتهم، و اوهن منتهم، من تضاعن القلوب، و تشاحن الصدور، و تدابر النفوس، و تخاذل الایدی.

و تدبروا احوال الماضین من المومنین قبلکم... فانظروا کیف کانوا حیث کانت الاملاء مجتمعه، و الاهواء موتلفه، و القلوب معتدله، و الایدی مترادفه، و السیوف متنصره، و البصائر نافذه، و العزائم واحده. الم یكونوا اربابا فی اقطار الارضین، و ملوکا علی رقاب العالمین. فانظروا الی ما صاروا الیه فی آخر امورهم، حین وقعت الفرقه، و تشتتت الالفه و اختلفت الكلمه و الافئده، و تشعبوا مختلفین، و تفرقوا متحاربین، قد خلع الله عنهم لباس کرامته، و سلبهم غضاره نعمته. و بقی قصص اخبارهم فیکم عبرا للمعتبرین.»

از بلاهایی که به سبب اعمال زشت و نکوهیده بر سر ملت های پیش از شما آمد بپرهیزید و احوال خوب و بد آنان را به یاد آورید و از این که چون آنان باشید دوری کنید. اگر در احوال نیک و بد آنان بیاندیشید، همان کاری را عهده دار می شوید که عزیزشان گرداند و دشمنانشان را از آن ها دور ساخت و تندرست نگاهشان داشت و نعمت و فراوانی به سراغشان آمد و نیکوکاری و بزرگواری باعث پیوند آنان گردید و آن از تفرقه و

پراکندگی اجتناب ورزیدن و به یکدیگر مهربانی کردن و همدیگر را به این کار تشویق نمودن است و از کارهایی که پشت آنان را شکست و قدرت آنان را از بین برد دوری کنید، کارهایی چون کینه ورزی دل ها و دشمنی سینه ها و پشت کردن جان ها به یکدیگر و دست شستن از یاری هم و در احوال مومنان پیش از خود نیز بیاندیشید...

و بنگرید که آنان چگونه بودند، آن گاه که جمعیت ها فراهم بودند و خواسته ها یکی بود و دل ها یکسان بود و چگونه دست ها یار هم بودند و شمشیرها به کمک یکدیگر می آمدند و بینش ها ژرف و اراده ها یکی. آیا مهتران سراسر زمین نبودند و بر گرد جهانیان شهریاری نمی کردند؟ نیز به فرجام کار آن ها بنگرید!

آن گاه که در میانشان جدایی افتاد و رشته الفت از هم گسست و سخن ها و دل هایشان از هم جدا گشت و به دسته های گوناگون تقسیم شدند و دسته دسته شده به جان هم افتادند. در این هنگام خداوند جامه کرامت را از تن آنان برکند و نعمت های فراوانش را از ایشان گرفت و داستان سرگذشت آن ها در میان شما ماند تا درسی عبرتی برای عبرت آموزان باشد. (۱۹۵۰)

۱۹۵۸. پیروزی با جمع است

«ولو باطل! والله لا ظن ان هولاً القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم، و تفرقكم عن حقم.»

به خدا سوگند، گمان می کنم که این قوم به زودی بر شما چیره شوند؛ زیرا آنان در باطن خود یکپارچه و متحدند و شما در حق خود دچار تفرقه و پراکندگی هستید. (۱۹۵۱)

۱۹۵۹. اختلاف و نابودی

«ان لبني اميه مرودا يجرن فيه، ولو قد اختلفوا فيما بينهم ثم لو كادتهم الضباع لغلبتهم.»
همانا بنی امیه را میدان مهلتی است که در آن می تازند و آن گاه که در میانشان اختلاف افتد، کفتارها بر آنان چیره گردند.

۱۹۶۰. دلیل اختلاف دعوت ها (۱۹۵۲)

«ما اختلفت دعوتان الا كانت احدهما ضلاله.»

هیچ گاه دو دعوت بر خلاف یکدیگر نشد، مگر این که یکی از آن دو گمراهی بود. (۱۹۵۳)

۱۹۶۱. اختلاف کیفری الهی است

لما قال له بعض اليهود: مادفتم نبیکم حتی اختلفتم فیه! فقال ﷺ: «انما اختلفنا عنه لا فیه، و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلت لنبیکم، اجعل لنا الها کما لهم الهه فقال انکم قوم تجهلون.»

یک نفر یهودی به علی ﷺ گفت: هنوز پیامبر خود را دفن نکرده، درباره او دچار اختلاف شدید!

حضرت فرمود: ما در جانشینی او اختلاف کردیم نه درباره خود او. اما شما هنوز پاهایتان از آب دریا نخشکیده بود که به پیامبرتان گفتید: همچنین که آنان را خدایان است برای ما نیز خدایی در نظر بگیر، پس او گفت شما مردمی نادانید. (۱۹۵۴)

۱۹۶۲. پایه های کفر

«الکفر علی اربع دعائم: علی التعمق، و التنازع، و الزیغ و الشقاق. فمن تعمق لم ینب الی الحق؛ و من کثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ و من زاغ سأت عنده الحسنه؛ و حسنت عنده السيئه، و سکر سکر الضلاله؛ و من شاق و عرت علیه طرقة، و اعضل علیه امره، و ضاق علیه مخرجه.»

کفر بر چهار پایه استوار است: کنجکاوی، تنازع، کج دلی و تفرقه اندازی، پس کسی که راه کنجکاوی از اسرار دیگران را در پیش گیرد، به راه حق باز نگردد و کسی که از روی نادانی به نزاع و ستیزه برخیزد، همواره از دیدن حق نابینا مانده و کسی که کج دلی دارد، نیکی را بد شمارد و کار بد را نیک پندارد و در مستی گمراهی به سر برد و کسی که در میان مردم تفرقه اندازد و تک روی کند، به راه های سخت و هراسناک افتد و کارها بر او غیر قابل حل گردد و در تنگنایی افتد که نتواند از آن بیرون آید. (۱۹۵۵)

۱۹۶۳. هم داستانی بر تفرقه

«اجتمع القوم علی الفرقه، و افترقوا علی الجماعه، کانهم ائمه الکتاب و لیس الکتاب

امامهم.»

مردم بر جدایی هم داستان شدند و از جماعت گشتند، گویی آنان پیشوای قرآن اند نه

قرآن پیشوای آنان. (۱۹۵۶)

بخش بیستم: اندوه و غم

۱۹۶۴. نیمی از شکست

«الهم نصف الهرم.»

اندوهگینی نیمی از شکست و پیری است. (۱۹۵۷)

۱۹۶۵. گرفتاران اندوه

«من قصر فی العمل، ابتلی بالهم.»

هر که در کردار خود کوتاهی کند گرفتار اندوه شود. (۱۹۵۸)

بخش بیست و یکم: سایر رذایل اخلاقی

۱۹۶۶. یاران سرکشی

«من شغل نفسه بغير نفسه، تحير في الظلمات، و ارتبك في الهلكات، و مدت به شياطينه في

طغيانه.»

هر کس که خود را برای غیر خویشتن مشغول بدارد، در تاریکی ها متحیر ماند و در مهلکه ها آشفته و مشوش گردد و شیاطین مسلط بر او، او را در طغیانگری ها بکشند (یاری

نمایند). (۱۹۵۹)

۱۹۶۷. دوری از مواضع تهمت

«من وضع نفسه مواضع التهمه، فلا يلومن من اساء به الظن.»

هر کس خود را جایی قرار دهد که باعث تهمت وارد آمدن به او می شود، پس البته نباید

آن کس را که به او بدگمان شود سرزنش و ملامت کند. (۱۹۶۰)

۱۹۶۸. همنشینی با هوسرانان

«مجالسه اهل الهوى منسأه للايمان و محضره للشيطان.»

همنشینی با هوسرانان باعث از یاد رفتن ایمان و حاضر شدن شیطان است. (۱۹۶۱)

۱۹۶۹. تکامل انسان ها

«العجز افه، و الصبر شجاعه.»

به ستوه آمدن، آفت است و نستوهی، شجاعت. (۱۹۶۲)

۱۹۷۱. از کینه ورزی پرهیز!

«قد اصطلحتم على الغل فيما بينكم، و نبت المرعى على دمنكم. و تصافيتم على حب

الامال، و تعاديتم في كسب الاموال.»

شما بر کینه ورزی به یکدیگر، هم داستان شده اید و گیاهان و سبزه ها بر روی سر کین گاه ها (یا کینه های دیرینه) شما روییده است و در دوستی و دلبستگی به آرزوها با یکدیگر متفق شده اید و در به دست آوردن مال و ثروت، با یکدیگر دشمنی می کنید. ^(۱۹۶۳)

۱۹۷۲. رفع بدی با بدی

«ردوا الحجر من حيث جاء؛ فان الشر لا يدفعه الا الشر.»

سنگ را از همان جا که آمده بازگردانید، زیرا بدی را جز با بدی نتوان دفع کرد. ^(۱۹۶۴)

۱۹۷۳. پرهیز از بدگمانی

«ليس من العدل القضاء على الثقة بالظن.»

با تکیه به گمان به زیان کسی که مورد اعتماد می باشد، داوری کردن، از عدل و داد به دور است. ^(۱۹۶۵)

۱۹۷۴. آمیختن با شاهان

«من ملك استاثر.»

هر که به فرمانروایی برسد مستبد و خودکامه می گردد. ^(۱۹۶۶)

۱۹۷۵. پرهیز از منت گذاشتن

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: اياك و المن على رعيتك باحسانك او التزید فيما كان من فعلك، او ان تعدهم فتتبع موعدك بخلفك، فان المن يبطل الاحسان، و التزید يذهب بنور الحق، و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس. قال الله تعالى: كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون.»

فرمان مبارک امیر المومنین عليه السلام به مالک اشتر وقتی او را والی مصر و اطراف آن ساخت:

پرهیز از منت گزاردن بر مردم جامعه خود به خاطر احسانی که به آنان کرده ای، و از زیاد شمردن کاری که در حق آنان انجام داده ای و پرهیز از تخلف از وعده ای که داده ای؛ زیرا منت گزاردن احسان را باطل می کند و زیاد شمردن کاری که به سود جامعه انجام

گرفته است نور حق را از بین می برد و تخلف از وعده موجب عداوت در نزد خدا و مردم می گردد. خداوند متعال فرموده است: عداوتی است بزرگ در نزد خداوند این که بگویید چیزی را که به آن عمل نمی کنید. ^(۱۹۶۷)

۱۹۷۶. تحذیر از سبک سری

«من کتاب له الی اهل البصره: فان خطت بکم الامور المردیه، و سفه الاراء الجائره، الی منابذتی و خلافی، فها انذا قد قربت جیادی، و رحلت رکابی.»

در نامه ای به اهل بصره می نویسد: بعد از این هرگاه اموری هلاک کننده و اندیشه های منحرف از حق باز هم شما را به مخالفت و ستیزه جویی با من براند و برانگیزد، پس بدانید که من، همانا و به تحقیق اسبان عربی خود را نزدیک ساخته و جهاز شتران خویش را بر روی کمر آن ها بسته ام. ^(۱۹۶۸)

۱۹۷۷. زایل شدن نظر

«الخلاف یهدم الرای.»

ناسازگاری، رای و نظر را از بین می برد. ^(۱۹۶۹)

۱۹۷۸. پرهیز از عجله در امور

«ایک و العجله بالامور قبل اوانها، او التسقط فیها عند امکانها، او اللجاجه فیها اذ تنکرت، او الوهن عنها اذا استوضحت. فضع کل امر موضعه.»

پرهیز از شتابزدگی در امور، پیش از رسیدن موقع آن ها و از سستی و درماندگی در موقعیت مقتضی آن امور، و پرهیز از لجاجت، در موقعی که مشکل و ابهام انگیز باشند و از مسامحه درباره آن امور، وقتی که آشکار شده اند، پس هر امری را در موضع خود قرار بده. ^(۱۹۷۰)

۱۹۷۹. فرو رفتن در منجلاب ربا

«من اتجر بغير فقه، فقد ارتطم فی الربا.»

کسی که بدون آگاهی از احکام اسلام تجارت کند، در منجلاب ربا فرو رود. ^(۱۹۷۱)

۱۹۸۰. یاران روزگار

«الجزع من اعوان الزمان.»

بی تابی، از یاران روزگار است. (و به ضرر او تمام خواهد شد). (۱۹۷۲)

۱۹۸۱. فراهم کننده زشتی ها

«الشر جامع مساوی العیوب.»

سیری ناپذیری، فراهم آورنده عیب های زشت است. (۱۹۷۳)

۱۹۸۲. توصیه به همنشینی پاکان

«من کتابه للاشتر: و الصق باهل الورع و الصدق، ثم رضهم علی الا یطروك و لا یبجحوك

بباطل لم تفعله؛ فان كثرة الاطراء تحدث الزهو و تدنی من الغره.»

در نامه به مالک اشتر فرمودند: به پاکدامنان و راستگویان بسیار نزدیک شو! آن گاه

ایشان را عادت ده که در صدد چاپلوسی تو بر نیایند و تو را با بیان کارهایی که نکرده ای

به دروغ خشنود نسازند که به راستی چاپلوسی زیاد و بی در پی، تکبر و خودخواهی در

انسان پدیدار می کند و حمیت و غرور را به او نزدیک می سازد. (۱۹۷۴)

۱۹۸۳. دور کردن بدی

«احصد الشر من صدر غیرك، بقلعه من صدرك.»

بدی را از سینه دیگران با ریشه کنی آن از سینه خودت، دور کن. (۱۹۷۵)

۱۹۸۴. توصیه علی علیه السلام به مالک اشتر

من کتابه للاشتر: «لا تعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحین.»

نامه ای است از آن حضرت علیه السلام به مالک اشتر: هرگز برای تصدیق سخن چین شتاب

مکن؛ زیرا سخن چین خیانت پیشه است، اگر چه خود را به خیرخواهان تشبیه کند. (۱۹۷۶)

۱۹۸۵. فضایل بی حد علی علیه السلام

من کتاب له لی معاویه: «ولولا ما نهى الله عنه من تزكیه المرء نفسه، لذكر ذاکر فضائل جمه، تعرفها قلوب المومنین، ولا تمجها اذان السامعین.»

نامه ای است از امیر المومنین علیه السلام به معاویه: اگر این امر نبود که خداوند از خودستایی انسان، نهی فرموده، هر آینه (مقصود خود امیر المومنین است) فضایل فراوانی را ذکر می کرد که دل های مومنان آن فضایل را می شناسد و گوش های شنوندگان آن ها را به دور نمی افکند. (۱۹۷۷)

۱۹۸۶. حذر از طاعت فاسقین

«الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم... فانهم قواعد اساس العصبیه. و دعائم ارکان الفتنه... و هم اساس الفسوق، و احلاس العقوق.»

آگاه شوید! بر حذر و بیمناک باشید از اطاعت آقایان و بزرگان خود، کسانی که از ارزش های واقعی حیثیت خود را بالاتر تلقی کردند و بالاتر از نسب خود سربلند نمودند، این خودخواهان خودکامه، برپا دارنده پایه عصبیت اند و به ستون های فتنه و همداستان های منکرین حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام بر حق. (۱۹۷۸)

۱۹۸۷. معادن همه خطایا

«اهل الضلال معادن کل خطیئه، و ابواب کل ضارب فی غمره.»

اهل ضلال، معدن همه خطایا و درهای ورودی همه گمراهان و عقیده مندان باطلند. (۱۹۷۹)

فصل هفتم: فصول دیگری از نهج البلاغه

بخش اول: دین اسلام

۱۹۸۸. جلوگیری کننده از ضلالت

«من یبتغ غیر الاسلام دینا تتحقق شقوته، و تنفصم عروته، و تعظم کبوته، و یکن مابه الی

الحزن الطویل و العذاب الویل.»

هر که دینی جز اسلام بجوید به بدبختی گرفتار آید و دستاویزش از هم گسیخته شود و به رو درافتادن و سقوطش (در عذاب آتش) سخت باشد و به اندوه دراز و عذاب دردناک

مبتلا گردد. (۱۹۸۰)

۱۹۸۹. واژگونی اسلام

«سیاتی علیکم زمان یکفا فیہ الاسلام، کما یکفا الاناء بما فیہ.»

به زودی زمانی بر شما فرا می رسد که در آن زمان اسلام واژگون می شود، همچنان که ظرف واژگون می شود و آنچه در آن است می ریزد.

۱۹۹۰. بالاترین شرف

«لا شرف اعلی من الاسلام.»

هیچ شرافتی بالاتر از اسلام نیست. (۱۹۸۱)

۱۹۹۱. تفسیر اسلام

«لا نسن الاسلام نسبه لم ینسبها احد قبل. الاسلام هو التسلیم، و التسلیم هو الیقین، و

الیقین هو التصدیق، و التصدیق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء، و الاداء هو العمل.»

اسلام را چنان تفسیر کنم که هیچ کس قبل از من چنین تفسیر نکرده است: اسلام، تسلیم

(در برابر خدا) است و تسلیم باور کردن است و باور کردن تصدیق است و تصدیق همان

اقرار است و اقرار انجام وظیفه است و انجام وظیفه همان عمل شایسته است. (۱۹۸۲)

۱۹۹۲. اسلام؛ کلید در نیکی

«فس صفة الاسلام: فيه مرابيع النعم، و مصابيح الظلم. لا تفتح الخيرات الا بمفاتيحه، و لا تكشف الظلمات الا بمصابيحه.»

در وصف اسلام فرمودند: در آن نعمت ها همانند باران بهاری و چراغ های روشن کننده تاریکی فراوان است، در نیکی ها را جز با کلیدهای آن نتوان گشود و تاریکی ها را جز با چراغ های آن فروغ نتوان بخشید. (۱۹۸۳)

۱۹۹۳. مسابقه در خوبی ها

«فی وصف الاسلام: متنافس السبقه، شریف الفرسان. التصدیق منهاجه، و الصالحات مناره، و الموت غایته، و الدنيا مضماره، و القيامة حلبته، و الجنة سبقته.»

در توصیف اسلام می فرماید: جایزه مسابقه اش ارزشمند و لایق رقابت است، سوارکارانش شریف و بزرگوارند، مسیر و جاده اش تصدیق است و نشانه اش کارهای شایسته و خط پایانش مرگ است. دنیا میزان تمرین و کسب آمادگی آن است و قیامت محل گرد آمدن مسابقه دهندگان و بهشت جایزه آن. (۱۹۸۴)

۱۹۹۴. روشن ترین راه

«فهو ابلج المناهج، و اوضح الولايج؛ مشرف المنار، مشرق الجواد، مضىء المصابيح.»

اسلام روشن ترین راه ها و آشکارترین گذرگاه ها است. نشانه های راهیابی آن بلند و مرتفع است و شاهراه هایش درخشان و چراغ هایش فروزان و روشنایی بخش. (۱۹۸۵)

۱۹۹۵. دین برگزیده خدا

«ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه، و اصطنعه على عينه.»

این اسلام دین خداست که برای خودش برگزیده و آن را از زیر نظر خویش پرورده است. (۱۹۸۶)

۱۹۹۶. انجام دین و رضایت پروردگار

«صار دين احدكم لعقه على لسانه. صنيع من قد فرغ من عمله و احرز رضا سيده.»

دین شما لقلقه زبانتان شده است؛ مانند کسی که کارش را انجام داده و رضایت سرورش را فراهم آورده باشد.

۱۹۹۷. اسمی از سلامت (۱۹۸۷)

«ان الله تعالى خصكم بالاسلام واستخلصكم له، وذلك لانه اسم سلامه، و جماع كرامه.»

قطعا خداوند متعال شما را به اسلام مخصوص فرمود و شما را برای خود برگزید؛ زیرا اسلام اسمی از سلامت و مجمع کرامت است. (۱۹۸۸)

۱۹۹۸. اسلام معاویه

«لاصحابه عند الحرب: فوالذي فلق الحبه، و برا النسمه ما اسلموا، ولكن استسلموا و اسروا الكفر، فلما وجدوا اعوانا عليه اظهروه.»

در هنگام جنگ به اصحاب خود فرمود: پس قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان را (یا جانداران را) آفرید، آن‌ها (یعنی معاویه و یارانش) با قلب و اعتقاد خود، اسلام نیاوردند، لیکن از ترس اظهار اسلام کردند و کفر خویش را نهان داشتند و چون یارانی بر کفر خود یافتند آن را آشکار ساختند (۱۹۸۹)

۱۹۹۹. غایت اسلام

«ان لكم علما فاهتدوا بعلمكم. و ان للاسلام غايه فانتهوا الي غايته.»

همانا برای شما نشانه ای است، پس با نشانه خود راه را بیابید و اسلام را غایت و هدفی است، پس به آن غایت برسید.

۲۰۰۰. سهل الوصول بودن اسلام (۱۹۹۰)

«الحمد لله الذي شرع الاسلام فسهل شرائعه لمن ورده»

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که اسلام را آشکار نموده و برای کسانی که به این دین درمی آیند، دسترسی به سرچشمه های آن را آسان گردانید. (۱۹۹۱)

۲۰۰۱. مسلمانان دروغین

«من کتاب له الی معاویه: ما اسلم مسلمکم الا کرها.»

در نامه ای به معاویه می نویسد: مسلمان شما جز از روی کراهت و ناچاری اسلام
نیارود. (۱۹۹۲)

۲۰۰۲. اسلام ظاهری

«واعلموا انکم صرتم بعد الهجره اعرابا، و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الاسلام الا
باسمه. ولا تعرفون من الايمان الا رسمه. تقولون النار ولا العار! کانکم تریدون ان تکفئوا
الاسلام علی وجهه انتهاکا لحریمه، و نقضا لميثاقه...»

بدانید شما بعد از هجرت (به سوی کمال) به شیوه اعراب بدوی پیوستید و پس از برادری
و هم پیمانی، به احزاب مختلف مبدل گشتید. از اسلام جز به اسم آن، تعلقی ندارید، و از
ایمان نمی شناسید مگر صورتی از آن را. می گوئید: آتش را می پذیریم ولی ننگ را بر
خود نمی گیریم. گویا شما می خواهید اسلام را به رویش واژگون کنید تا حرمت آن بشکند
و پیمان آن را که خداوند برای شما است نقض کنید. (۱۹۹۳)

۲۰۰۳. اثرات اعتقاد به خدا و اسلام

«اظهر به الشرائع المجهوله، و قمع به البدع المدخوله، و بین به الاحکام المفصولة.»

خدای بزرگ احکام مجهول شرع را به وسیله (پیامبر اکرم ﷺ) آشکار ساخت و
بدعت هایی را که در دین خدا شده بود، به وسیله او از بین برد و احکامی را که به تفصیل
در کتاب سنت آورده است به وسیله او بیان فرمود.

۲۰۰۴. راه های شرایع دین (۱۹۹۴)

«الا و ان شرائع الدین واحده، و سبله قاصده. من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها

ضل و ندم.»

بدانید که طرق دین یکی و راه های آن در مجرای اعتدال است، هر کس راه های دین را
پیش بگیرد و در آن مسیر گام بردارد به حقیقت و حمایتگران آن ملحق گردد و به عنیمت

برسد و هر کس که توقف کند و از حرکت در آن راه ها امتناع بورزد گمراه گردد و عاقبت کار پشیمان شود. (۱۹۹۵)

۲۰۰۵. مهاجر واقعی اسلام

«الهجرة قائمه على حدها الاول. ما كان لله في اهل الارض حاجه من مستسر الامه و معلنها. لا يقع اسم الهجرة على احد الا بمعرفه الحجه في الارض. فمن عرفها و اقر بها فهو مهاجر. و لا يقع اسم الاستضعاف على من بلغته الحجه فسمعتها اذنه و وعاهها قلبه.»

هجرت به همان هویت و مطلوبیت اول که داشت باقی است، برای خداوند سبحان هیچ نیازی به مردم روی زمین وجود ندارد، خواه آنان که هجرت خود را مخفی بدارند یا آنان که آن را آشکار بسازند، عنوان هجرت بر هیچ کس تطبیق نشود جز بر کسی که حجت در روی زمین را بشناسد.

پس اگر کسی حجت را شناخت و به او اقرار نمود مهاجر است. عنوان استضعاف (قصور حجت شناسی) بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را دریافته است صدق نمی کند. (۱۹۹۶)

۲۰۰۶. فضیلت اسلام

«تبصره لمن عزم، و عبره لمن اتعظ.»

بینایی برای انسانی است که دارای عزم و تصمیم (برای خیرات) است و عبرت برای کسی است که پند بپذیرد.

بخش دوم: ایمان (۱۹۹۷)

۲۰۰۷. از نشانه های ایمان

«الایمان ان توثر الصدق حیث یضرك، علی الکذب حیث ینفعک، و ان لا یكون فی

حدیثک فضل عن عملک، و ان تتقی الله فی حدیث غیرک.»

ایمان آن است که راست گفتن را بر دروغگویی ترجیح دهی، اگر چه آن راست به زیان تو باشد و آن دروغ به سودت و دیگر آن که گفتار تو بیشتر از کردارت نباشد و در سخن گفتن در مورد دیگری از خدا بترسی. (۱۹۹۸)

۲۰۸۸. چون نقطه ای سفید در دل

«ان الایمان یبدو لمظه فی القلب، کما ازداد الایمان ازدادت المظه.»

ایمان در دل آدمی چون نقطه ای سفید پدید می شود و هر چه بر ایمان افزوده می شود آن نقطه هم فزونی گیرد.

۲۰۰۹. شناخت با دل (۱۹۹۹)

«الایمان معرفه بالقلب.»

ایمان، شناخت با دل است.

۲۰۱۰. اصلاحگر قلوب

قال رسول الله ﷺ: «لا یستقیم ایمان عبد حتی یتقیم قلبه، و لا یتقیم قلبه حتی

یتقیم لسانه»

پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر این که قلب او در مسیر حق، استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد.

۲۰۱۱. برترین ایمان

«لا ايمان كالحياء والصبر.»

هیچ ایمانی همانند حیا و صبر نیست.

۲۰۱۲. سه مرحله ایمان

«الایمان معرفه بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالارکان.»

ایمان، شناخت و معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل کردن به اعضا و جوارح

است.

۲۰۱۳. فلسفه ایمان

«فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك.»

خداوند ایمان را برای پاک شدن دل از شرک واجب گردانید.

۲۰۱۴. اعتماد بر الطاف خدایی

«لا يصدق ايمان عبد، حتى يكون بما في يد الله اوثق منه بما في يده.»

ایمان بنده ای تصدیق و تایید نمی شود مگر به آنچه در دست خداست اعتماد بیشتری

داشته باشد از آنچه در دست خود اوست.

۲۰۱۵. حفظ ایمان با صدقه

«سوسوا ايمانكم بالصدقه.»

ایمانتان را با دادن صدقه، پاس دارید.

۲۰۱۶. ایمان ملایک

«لم ترم الشكوك بنوازعها عزيمة ايمانهم، ولم تعترك الظنون على معاقد يقينهم.»

در وصف فرشتگان می فرماید: ایمان استوار آنان، (فرشتگان) آماج تیرهای شک و

تردید قرار نمی گیرد و گمان ها بر گرهگاه های یقینشان هجوم نمی برند.

۲۰۱۷. ایمان پایدار

«ما يكون ثابتا مستقرا في القلوب. و منه ما يكون عواری بین القلوب و فمن الايمان الصدور الى اجل معلوم. فاذا كانت لكم برأه من احد فقفوه حتى يحضره الموت، فعند ذلك يفع حد البرأه.»

قسمی از ایمان در دل ها استوار و پابرجاست و قسمتی دیگر میان دل ها و سینه ها عاریه است و ناپایدار، تا زمانی معلوم (هنگام مرگ)، پس اگر از کسی بیزارید او را واگذارید تا مرگش فرا رسد (درباره کفر و ایمان او حکم نکنید شاید در لحظه آخر ایمان استوار و حقیقی پیدا کرد) در آن وقت سزاوار بیزاری می گردد.

۲۰۱۸. چهار تکیه گاه ایمان

«الایمان علی اربع دعائم: علی الصبر، و الیقین، و العدل، و الجهاد... و الیقین منها علی اربع شعب: علی تبصره الفطنه، و تاول الحکمه، و موعظه العبره، و سنه الاولین. فمن تبصر فی الفطنه تبینت له الحکمه؛ و من تبینت له الحکمه عرف العبره؛ و من عرف العبره فکانما کان فی الاولین.»

ایمان بر چهار تکیه گاه استوار است: بر صبر و یقین و عدل و جهاد...

یقین خود چهار شعبه دارد: بینش هوشیارانه، رسیدن به حقایق، عبرت گرفتن از دیگران و سنت پیشینیان؛ زیرا، هر که بینش هوشیارانه یافت، حکمت بر او آشکار گشت و هر که حکمت بر او آشکار شد، پند و عبرت گرفتن را شناخت و هر که پند و عبرت آموزی را شناخت، چنان است که در میان پیشینیان بوده باشد.

۲۰۱۹. چراغ نورانی ایمان

«الایمان سبیل ابلج المنهاج، انور السراج. فبالایمان یستدل علی الصالحات، و بالصالحات یستدل علی الایمان، و بالایمان یعمر العلم.»

ایمان، روشن ترین راه و نورانی ترین چراغ است، پس انسان در پرتو ایمان به سوی اعمال شایسته راهنمایی می شود و با اعمال شایسته به ایمان استدلال می شود، و با ایمان، کاخ علم و دانش آباد می گردد.

۲۰۲۰. برترین وسیله توسل

«ان افضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى، الايمان به و برسوله... وصله الرحم فانها مثراه في المال، منسأه في الاجل.»

برترین وسیله ای که متوسلین به خدا به آن چنگ می زنند ایمان به خدا و پیامبر اوست و پیوند با خویشان مال را زیاد و مرگ را به تاخیر می اندازد.

۲۰۲۱. رشته اصلی ایمان

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، شهادة ممتحنه اخلاصها... فانها عزيمة الايمان، و فاتحه الاحسان، و مرضاه الرحمن، و مدحره الشيطان.»

گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه است و بی شریک، گواهی که خلوص آن آزموده شده است... این گواهی رشته اصلی ایمان است و آغاز احسان و مایه خشنودی خدای رحمان و دوری از مهلکه شیطان است.

۲۰۲۲. زبان استوار و ایمان استوار

قال رسول الله ﷺ: «لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه. و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه فمن استطاع منكم ان يلقي الله تعالى و هو نقي الراحه من دماء المسلمين و امواهم، سليم اللسان من اعراضهم، فليفعل.»

رسول خدا ﷺ فرمود: ایمان هیچ بنده ای تکمیل نمی شود مگر این که قلب او در مسیر حق استقامت داشته باشد و قلب او از استقامت محروم است تا زبانش در مسیر حق استوار گردد. هر کس از شما بتواند به دیدار خداوند متعال نایل گردد با دستی پاک از خون های مسلمانان و اموال آنان و با زبانی سالم از اهانت به نوامیس آنان، به سوی چنین دیدار حرکت نماید.

بخش سوم: حزب شیطان

۲۰۲۳. عزت جستن از غیر خدا

«فی صفة الشیطان: اعترته الحمیه، و غلبت علیه الشقوه، و تعزز بخلقہ النار، و استهون

خلق الصلصال.»

در وصف شیطان می فرماید: تعصب او را فرا گرفت و بدبختی بر وی چیره گشت و به این که از آتش آفریده شده است مغرور شد و تکبر ورزید و آدم را برای این که از پاره ای گل خشکیده آفریده شده بود، خوار شمرد.

۲۰۲۴. آراسته کردن گناه

«الشیطان موکل به، یزین له المعصیه لیرکبها، و یمنیه التوبه لیسوفها.»

شیطان گماشته و همراه اوست، گناه را در نظرش می آراید تا آن را مرتکب شود و او را به توبه امیدوار می کند، تا در آن تعلق و تاخیر ورزد.

۲۰۲۵. یاری از خدا در دوری از شیطان

«احمد الله و استعینه علی مداحر الشیطان و مزاجره، و الاعتصام من حبائله و مخاتله.»

خدا را می ستایم و در اموری که باعث راندن و دور کردن شیطان و محفوظ ماندن از دام ها و نیرنگ هایش می شود، از او یاری می طلبیم.

۲۰۲۶. تنهایی و نفوذ شیطان

«ان الشاد من الناس للشیطان، کما ان الشاذ من الغنم للذئب.»

هر آن کس که از مردم به یکسو شود گرفتار (دام) شیطان گردد، همچنان که گوسفند تنها مانده طعمه گرگ باشد.

۲۰۲۷. عامل دوری شیطان

«اسکن سبحانه ادم دارا ارغد فیها عیشه، و امن فیها محلته، و حذره ابلیس و عداوته، فاغتره عدوه نفاسه علیه بدار المقام و مرافقه الابرار، فباع الیقین بشکه.»

خدای سبحان، آدم را در سرایی پر نعمت و امن سکونت داد و او را از ابلیس و دشمنی وی بر حذر داشت. پس، دشمن آدم، چون او را در سرای جاودانی و همدم نیکوکاران می دید، بر وی حسد برد و او را فریفت و آدم یقین را به شکش فروخت.

۲۰۲۸. تسلط شیطان بر گمراهان

«انما بدأ وقوع الفتن اهواء تتبع... فهناك يستولى الشيطان على اوليائه، و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی.»

در حقیقت نقطه آغاز فتنه ها و گمراهی ها، پیروی از هواهای نفس است... در این جاست که شیطان بر دوستان خود استیلاء می یابد، اما کسانی که بیشتر لطف خدا شامل حالشان گشته است (از سلطه شیطان) می رهند.

۲۰۲۹. یکی از سپاهیان بزرگ ابلیس

«من کتاب له الی الحارث الهمدانی: و احذر الغضب فانه جند عظیم من جنود ابلیس.»

۲۰۳۰. پشیمانی یاران ابلیس

«من کتاب له الی معاویه: فاحذر یوما یغتبط فیه من احمد عاقبه عمله، و یندم من امکن الشیطان من قباده فلم یجاذبه.»

از روزی بترس که مسرور و شادمان شود کسی که عاقبت کار خود را پسندیده کند و پشیمان گردد کسی که زمام خود را به دست شیطان سپرده و برای گرفتن زمامش را دست شیطان تلاشی ننموده است.

۲۰۳۱. گرفتاران در دام ابلیس

«الا فالحذر الحذر من طاعه ساداتکم و کبرائکم... و لا تطیعوا الادعیاء... اتخذهم ابلیس مطایا ضلال، و جندا بهم یصول علی الناس، و تراجمه ینطق علی السنتم.»

هلا! از پیروی مهتران و بزرگان خود را حذر کنید، حذر... و از بی بته های مدعی شرافت و بزرگی فرمان نبرید... ابلیس آنان را مرکب گمراهی کرده و سپاهی که با آن بر مردم می تازد و مقهورشان می سازد و سخنگویانی که از زبانشان سخن می گویند.

۲۰۳۲. شیون شیطان

«لقد سمعت رنه الشيطان حين نزل الوحي عليه ﷺ فقلت: يا رسول الله! ما هذه الرنه؟

فقال: هذا الشيطان قد ايس من عبادته.»

زمانی که وحی بر رسول خدا ﷺ نازل شد، من شیون شیطان را شنیدم؛ پرسیدم: ای

رسول خدا! این چه شیونی است؟

فرمود: شیطان بود که از عبادت خود (توسط مردم) نومید شد.

۲۰۳۳. طمع شیطان

«وقد اصبحتم في زمن لا يزداد فيه الشيطان في هلاك الناس الا طمعا.»

شما در زمانی هستید که شیطان در هلاکت و نابودی مردم طمع بسته است.

۲۰۳۴. اسلحه ای در برابر ابلیس

«اتخذوا التواضع مسلحة بينكم وبين عدوكم ابليس و جنوده؛ فان له من كل امه جنودا و

اعوانا، و رجلا و فرسانا.»

فروتنی را انبار اسلحه میان خود و دشمنان، ابلیس و سپاهیانش کنید؛ زیرا او در هر امتی

لشکریان و یاران، و نیروهای پیاده و سواره دارد.

۲۰۳۵. عاقبت حزب شیطان

«افرايتم جزع احدكم من الشوكه تصيبه، و العثره تدميه، و الرمضاء تحرقه؟ فكيف اذا

كان بين طابقين من نار، ضجيع حجر، و قرين شيطان؟.»

آیا دیده اید که چون به بدن یکی از شما خاری فرو رود و با لغزشی تنش را خونین

سازد و یا ریگ گرم (بیابان) بدنش را بسوزاند، چگونه فریاد و فغان می کند؟ پس هنگامی

که میان دو طبقه آتش فرو افتد و همبستر سنگ های داغ و همنشین شیطان گردد، چه کار می کند؟ و چه حالتی به او دست دهد؟

۲۰۳۶. دوری از وسوسه های شیطان

«اصدقوا عن نزغاته و نفثاته، و اقبلوا النصیحه ممن اهداها الیکم، و اعقلوها علی

انفسکم.»

از وسوسه های (شیطان) روی گردان شوید، و سخن کسی که همه شما را پند و اندرز می دهد بپذیرد و آن را برای خویش نگه دارید.

۲۰۳۷. ترس از خدا

«اتق الله فی نفسک، و نازع الشیطان قیادک.»

از خدا بترس، و با شیطان که در رام کردن تو می کوشد، بستیز!

۲۰۳۸. بسیج حزب شیطان

«من خطبه له حین بلغه خیر الناکثین بیعتة: الا و ان الشیطان قد ذمر جزبه، و استجلب جلبه، ليعود الجور الی اوطانه، و يرجع الباطل الی نصابه. و الله ما انکروا علی منکرا، و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا.»

قسمتی از خطبه آن حضرت که با شنیدن خبر بیعت شکنان ایراد فرمود: هان! شیطان دار و دسته خود را برانگیخته و سپاهش را بسیج کرده است تا ستم در جای خود برقرار ماند و باطل به جایگاه خود بازگردد، به خدا سوگند، ناروایی نبود که به من نسبت ندهند و میان من و خودشان به انصاف رفتار نکردند.

۲۰۳۹. پیامدهای اختلاف

«ان الشیطان یسئ لکم طرقه، و یرید ان یحل دینکم عقده عقده، و یعطیکم بالجماعه الفرقه، و بالفرقه الفتنه. فاصدقوا عن نزغانه و نفثاته.»

همانا شیطان راه های خود را برای شما آسان و هموار می کند و می خواهد بندبند دین شما را بگسلاند و به جای یکپارچگی پراکندگی نصیبتان کند و بر اثر پراکندگی فتنه و فساد پدید آورد. پس از وسوسه ها و افسون هایش روی گردان شوید.

۲۰۴۰. میدان عمل شیطان

«اصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیه الا ادبارا، ولا الشرفیه الا اقبالا، ولا الشیطان فی هلاک الناس الا طمعا. فهذا اوان قویت عدته، و عمت مکیدته، و امکنت فریسته.»

شما در روزگاری به سر می برید که خبر هر چه بیشتر پشت می کند، و شر هر چه بیشتر روی می آورد و شیطان، هر چه بیشتر به تباه کردن مردم چشم طمع می بندد؛ پس، اکنون زمانی است که اسباب کار او قوت گرفته و نیرنگش فراگیر شده و شکارش در دسترس او قرار گرفته است.

۲۰۴۱. وعده شیطان

«الشیطان المضل، و الانفس الاماره بالسوء، غرتهم بالامانی، و فسحت لهم بالمعاصی، و وعدتهم الاظهار، فاقتحمت بهم النار.»

شیطان گمراه کننده است و نفس اماره آن ها (خوارج نهروان) را با آرزوهای نابه جا فریب داد و میدان گناه را بر ایشان گشود و به آنها وعده پیروزی داد، پس آن ها را به جهنم فرستاد.

۲۰۴۲. شیطان را بفریب!

«لا تجعلن للشیطان فیک نصیبا، و لا علی نفسک سیلا.»

شیطان را از خود بهره مند مساز و راه او را در نفس خود باز مگذار.

۲۰۴۳. حزب شیطان

«اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها، فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و

الصالحین حربا، و الفاسقین جزبا.»

اندوه و تاسف من از این است که بی خردان و نابکاران این امت را به دست گیرند و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی خود گیرند و با صالحان بستیزند و تبهکاران را دار و دسته خود کنند.

۲۰۴۴. منافقان حزب شیطان اند

«من خطبه له یصف فیها المنافقین: هم لمة الشیطان، و حمه النیران: اولئک حزب الشیطان، الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون.»

قسمتی از خطبه آن حضرت در توصیف منافقان: آنان گروه شیطان و شعله آتش جهنم هستند. آنان دار و دسته شیطان اند و بدانید که پیروان شیطان بازنده و زیانکارند.

۲۰۴۵. بزرگ ترین فریب

«ابلیس الله الله فی عاجل البغی، و اجل و خامه الظلم، و سوء عاقبه الکبر، فانها مصیده ابلیس العظمی، و مکیده الکبری.»

از خدا بترسید! از (کیفر) سرکشی در این جهان و از زیان ستمگری در آن جهان و از فرجام بد کبر؛ زیرا این ها (سرکشی و ستمگری و کبر) عظیم ترین دام و بزرگ ترین فریب ابلیس است.

۲۰۴۶. صفات پیروان شیطان

و قال ﷺ فی ذم اتباع الشیطان: «اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم، و دب و درج فی حجورهم، فنظر باعینهم، و نطق بالسنتهم، فرکب بهم الزلل، و زین لهم الخطل، فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه، و نطق بالباطل علی لسانه.» امام علی ﷺ در نکوهش پیروان شیطان فرمود: آنان در کارشان به شیطان تکیه کردند و شیطان هم آن ها را دام خود قرار داد. پس در سینه های آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج در خردهای آنان نفوذ کرد و با چشم هایشان نگریست و با زبانشان سخن گفت؛ پس آن ها را گرفتار خطاها و لغزش ها کرد و نادرستی را در نظرشان آراست؛ کارهای آنان

مانند کار کسی است که شیطان در قدرتش شریک شده و زبان او را به باطل گویا کرده است!

۲۰۴۷. بسیج نیرو علیه شیطان

«اجعلوا علیه حدکم، و له جدکم... و اجلب بخیله علیکم، و قصد برجله سیلکم یقتنصونکم بكل مکان، و یضربون منکم کل بنان. لا تمتنعون بخیله، و لا تدفعون بعزیمه فی حومه ذل.»

خشم و جدیت خود را علیه شیطان به کار گیرید... سواران خود را بر ضد شما بسیج کرد و با پیادگانش قصد راه شما را نمود تا از راه راست منحرفتان سازد، در هر نقطه ای شما را شکار می کنند و سرانگشتانتان را قطع می کنند، با هیچ حيله و با هیچ عزمی نمی توانید ضربات و گزندهای آنان را از خود دفع سازید؛ این همه در حالی است که شما در محاصره انبوهی از عوامل ذلت آور هستید.

۲۰۴۸. وسوسه های شیطان

«اطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیه و احقاد الجاهلیه، فانما تلك الحمیه تکن فی المسلم من خطرات الشیطان و نحواته، و نزغاته و نفثاته.»

شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در قلب دارید خاموش کنید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از تلقین ها و نخوت ها و فساد و وسوسه های شیطان است.

۲۰۴۹. دوری از خودپسندی

«یا مالک! ایاک و الاعجاب بنفسک، و الثقه بما یعجبک منها، و حب الاطراء، فان ذلك من اوثق فرص الشیطان فی نفسه لیمحق ما یكون من احسان المحسنین.»

ای مالک! خویشتن را از خودپسندی، و اعتماد به چیزی که تو را به خودپسندی می اندازد و علاقه به تملق گویی دیگران بر حذر دار؛ زیرا این کارها مطمئن ترین فرصت برای شیطان است تا کارهای خوب نیکوکاران را محو و نابود سازد.

۲۰۵۰. عبرت گیری از ابلیس

«اعتبروا بما كان من فعل الله بابلوس اذ احبط عمله الطويل وجهده الجهيد، و كان قد عبد الله ستة الاف سنه، لا يدري امن سنى الدنيا ام من سنى الاخره.»

از كاری كه خدا با ابليس كرد درس بگیری؛ چه، كار دراز مدت و كوشش های توانفرسای او را، به سبب لحظه ای تكبر، باطل ساخت. او امام جواد هزار سال خدا را پرستش كرده بود كه معلوم نیست آیا از سال های دنیاست یا از سال های آخرت.

۲۰۵۱. برآوردگان دعوی شیطان

«احذروا عباد الله عدو الله! ان يعديكم بدائه، و ان يستفزكم بندائه، و ان يجلب عليكم بخيله و رجله. فلعمري لقد فوق لكم سهم الوعيد، و اغرق اليكم بالزع الشديد، و رماكم مكان قريب، فقال: رب بما اغويتني لآزینن لهم فی الارض و لا غوینهم اجمعین، قذفا بغیب بعید، و رجما بظن غیر مصیب، صدقه به ابناء الحمیه، و اخوان العصبیه، و فرسان الکبر و الجاهلیه.»

ای بندگان خدا! مبدا دشمن خدا (شیطان) شما را به درد خود گرفتار کند و با فریاد خویش شما را از جا بیراند و نگرانتان سازد و سواران و پیادگان خود را علیه شما فراهم آورد. به جان خودم سوگند، كه تیر و عید را بر چله كمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت كشیده است و از نزدیک به شما تیراندازی كرده و گفته است: پروردگارا! به سبب آن كه مرا گمراه كردی در روی زمین بدی ها را در نظرشان بیاریم و همگان را گمراه كنم. او از آینده ای دور سخن گفت و گمان نادرستی را اظهار داشت، اما فرزندان نخوت و برادران عصبیت و سواران گردنكشی و جاهلیت دعوی او را راست از كار درآوردند.

بخش چهارم: بدترین و برترین مردم

۲۰۵۲. مقرب ترین مردم

«هم اعلم خلقك بك، و اخوفهم لك، و اقربهم منك.»

فرشتگان داناترین مخلوقات به مقام ربوبی تو هستند و بیمناک ترین موجودات از تو و نزدیک ترین مخلوقات به بارگاه قدس و کبریایی ات.

۲۰۵۳. فاضل ترین بندگان

«ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه و ان نقصه و كرثه من الباطل و

ان جر اليه فائده و زاده.»

همانا با فضیلت ترین مردم نزد خداوند کسی است که برای او عمل به حق، اگر چه موجب کاهش (ظاهری) و سختی باشد، محبوب تر از باطل بوده است، اگر چه آن باطل برای او فایده را جلب کند و موجب افزایش وی گردد.

۲۰۵۴. محبوب ترین بندگان نزد خدا

«عباد الله! ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه... قد خلع سراييل

الشهوات، و تحلى من الهموم، الا هما واحدا انفرد به، فخرج من صفه العمى، و مشاركه اهل الهوى.»

ای بندگان خدا! از محبوب ترین بندگان خدا در پیشگاه ربوبی بنده ای است که خداوند (سبحان) او را در شناخت نفس خود و ساختن آن یاری فرماید، پیراهن های شهوات را از خود برکند و جز یک غم، از تمام غم ها خود را می رهند و از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد.

۲۰۵۵. خیرخواه ترین مردم

«ان انصح الناس لنفسه اطوعهم لربه؛ و ان اغشهم لنفسه اعصاهم لربه.»

همانا خیرخواه ترین مردم درباره خویشتن مطیع ترین مردم بر پروردگارش و خائن ترین مردم درباره خویشتن معصیت کارترین آنان به خدایش می باشد.

۲۰۵۶. دودستگی مردم

«انما الناس رجالان: متبع شرعه، و مبتدع بدعه، لیس معه من الله سبحانه برهان سنه، و لا ضیاء حجه.»

مردم بر دو صفت اند: پیرو قانون شرع، یا بدعت گزار و پیرو بدعت که با او هیچ قانونی و روشنایی دلیل از خداوند وجود ندارد.

۲۰۵۷. بدترین خلق نزد خالق

«ان ابغض الخلائق الی الله رجلاان: رجل و کله الله الی نفسه؛ فهو جائر عن قصد السبیل، مشغوف بکلام بدعه، و دعاء ضلاله، فهو فتنه لمن افتتن به، ضال عن هدی من کان قبله، مضل لمن اقتدی به فی حیاته و بعد وفاته، حمال خطایا غیره، رهن بخطیئته.»

بدترین مردم در نظر خدا دو دسته اند:

فردی که خدا او را به خودش واگذار کرده (و به او کمک فکری نمی کند) چنین فردی از راه راست منحرف می گردد، به بدعت و مطالب انحرافی علاقه مند و آلوده می شود. چنین فردی به وسیله آشوبگری گمراه گردیده، موجب انحراف کسانی است که در زمان زندگی و مرگ او، از وی پیروی کنند، اشتباهات دیگران را به دوش می گیرد و گرو گناهان خویش است.

۲۰۵۸. برترین مؤمنان

«من کتاب له الی الحارث الهمدانی: اعلم ان افضل المومنین افضلهم تقدمه من نفسه و اهله و ماله، فانك ما تقدم من خير يبق لك ذخره، و ما توخره یکن لغیرك خیره.»

در نامه خود به حارث همدانی چنین نوشت: توجه داشته باش که بهترین مومنین کسانی هستند که بیشتر از دیگران از شخص خود، بستگان و مال خویش را در راه خدا پیشکش

کنند و هر چه پیش از خود برای قیامت از کارهای خیر بفرستی برای ذخیره می گردد و هر چه از مال و ثروت برای وارث بگذاری سودش برای دیگران است.

۲۰۵۹. مبعوض ترین بندگان نزد خدا

«ان من ابغض الرجال الى الله تعالى لعبدا و كله الله الى نفسه، جائرا عن قصد السبيل،

سائرا بغير دليل؛ ان دعى الى حرث الدنيا عمل، و ان دعى الى حرث الاخره كسل!»

همانا قعطا از مبعوض ترین مردان در نزد خدا، آن بنده ای است که خدا او را به خود او واگذاشته است، این بنده (رها شده به حال خود) از راه حق متجاوز و بدون رهبری که دلیل راه است در حرکت است. اگر این بنده (رها شده به حال خود) به کشت و کار دنیوی خوانده شود به کار می افتد و اگر به کشت و کار اخروی خوانده شود کسل و افسرده می گردد.

۲۰۶۰. برترین بنده

«اعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل، هدی و هدی.»

بدان برترین بندگان در نزد خداوند سبحان، امامی است عادل، که هدایت شده و مردم به وسیله او هدایت شوند.

۲۰۶۱. شایسته ترین خلق

«اولی الناس بالکرم من عرفت به الکرام.»

شایسته ترین مردم به کرامت کسی است که مردمان با کرامت به وسیله او شناخته می شوند.

۲۰۶۲. بهترین بندگان خدا

«عباد الله! ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه على نفسه... مصباح ظلمات، كشاف

عشوات، مفتاح مبهمات، دفاع معضلات، دليل فلوات، يقول فيفهم، ويسكت فيسلم... و اخر قد تسمى عالما و ليس به، فاقتبس جهائل من جهال، و اضاليل من ضلال، و نصب للناس اشراكا من حبال غرور، و قول زور... يقول: اقف عند الشبهات، و فيها وقع؛ و يقول: اعتزل

البدع، و بينها اضطجع، فالصورة صورة انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب الهدى
فيتبعه، و لا باب العمى فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.»

همانا از محبوب ترین بندگان خدا، نزد او بنده ای است که خداوند او را در برابر نفسش
یاری رسانده است... چراغ تاریکی هاست، برطرف کننده کوری ها، کلید مبهمات، زداینده
مشکلات و راهنمای بیابان ها. می گوید و می فهماند و به موقع خاموش می شود و سالم
می ماند...

و دیگری که خود را دانشمند می نامد، ولی دانشمند نیست، او از نادان ها و گمراهان،
نادانی ها و گمراهی ها را فرا گرفته و دام هایی از ریسمان های فریب و گفتار دروغ برای
مردم گسترده است...

می گوید: به گاه شبها درنگ می کنم در حالی که در آن ها فرو افتاده است، می گوید
از بدعت ها کناره می گیرم، در حالی که میان آن ها خفته است، چهره اش نه چهره انسان را
می شناسد تا به دنبال آن برود و نه باب کوری دل را تا از آن جلوگیری کند. او مرده ای
است در میان زندگان.

۲۰۶۳. هر که بر اساس آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند

«ان ابغض الخلائق الى الله رجلان: و رجل جلس بين الناس قاضيا ضامنا لتخليص ما
التبس على غيره، فان نزلت به احدى المبهمات هيا لها حشوا رثا من رايه، ثم قطع به، فهو من
لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت. لا يدري اصاب ام اخطا... تصرخ من جور قضائه
الدماء، و تعج منه المواريث.»

بدترین مردم در نظر خدا دو دسته اند:

مردی که در میان مردم به قضاوت و حل مشکلات که ضامن آن گردیده می نشیند، اگر
مطلب مبهمی پیش آمد، رای ضعیف و نظر بی ارزشی می دهد و از روی قطع هم نظر خود
را صادر می کند، چنین فردی در مسائل مبهم مثل تنیدن عنكبوت است، نمی داند عملش
صحیح است یا غلط!...

خون های ریخته شده از ظلم قضاوتش به فریاد آمده و فریاد میراث بر باد رفتگان (که به ناحق تقسیم شده) بلند است.

۲۰۶۴. حال محبوب ترین بندگان

«ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن، و تجلبب الخوف؛ فزهر مصباح الهدى في قلبه.»

همانا از محبوب ترین بندگان خدا نزد او، بنده ای است که خداوند او را در پیکار با نفسش یاری کرده است، پس جامه رویشش ترس (از خدا) و چراغ هدایت در دلش فروزان است.

۲۰۶۵. بدترین مردم از دیدگاه علی عليه السلام

«ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به، فامات سنه ماخوذه، و احيا بدعه متروكه.»

همانا بدترین مردم نزد پروردگار، پیشوای ستمگری است که خود را گمراه و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند و سنت های برگرفته از دین را نابود کند و نوآوری های ترک شده خلاف دین را زنده سازد.

۲۰۶۶. بدبخت حقیقی

«ان الشقى من حرم نفع ما اوتى من العقل، و التجربة.»

همانا بدبخت کسی است که از عقل و تجربه خود بهره نگیرد.

بخش پنجم: حق و باطل

۲۰۶۷. جایگاه حق و باطل

«من كتابه الى معاويه: الا و من اكله الحق فالى الجنة، و من اكله الباطل فالى النار.»
امام عليه السلام به معاویه نوشت: آگاه باش! آن کس که بر حق بوده جایگاهش بهشت است و آن کس که بر باطل باشد در آتش است.

۲۰۶۸. نتیجه ظلم و ستم

«ان البغى و الزور يوتغان المرء فى دينه و دنياه، و يبدیان خلله عند من يعيبه.»
همانا ظلم و ستم و کارهای خلاف حق، انسان را در دین و دنیا به هلاکت می اندازد، و نقایص و عیوبش را نزد عیب جویان آشکار و نمایان می سازد.

۲۰۶۹. سنگینی مسئولیت زمامدار

«من كتابه للاشتر لما و لاه مصر: ليس يخرج الوالى من حقيقه ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانه، و توطین نفسه على لزوم الحق، و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل.»
در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر: زمامدار نمی تواند از حقیقت آن چه که از حق آنان بر عهده دارد برآید، مگر با کوشش و استمداد از خداوند متعال و آماده کردن نفس خود برای التزام به حق چه تحمل آن همه موارد سبک باشد یا سنگین.

۲۰۷۰. سستی نکردن در امر حق

«لعمرى ما على من قتال من خالف الحق و خابط الغى من ادهان و لا ايهان.»
به جان خودم سوگند که در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرو رود هرگز مسامحه و سستی روا نمی دارم.

۲۰۷۱. روشنی راه حق

«ان الله قد اوضح لكم سبيل الحق، و انار طريقه. فشقوه لازمه، او سعاده دائمه!»

همانا خداوند راه حق را برای شما آشکار کرد و راه های آن را روشن ساخت. پس (از آن به بعد) یا بدبختی همیشگی است و یا سعادت پایدار.

۲۰۷۲. سرنوشت خوارج

«لا تقاتلوا الخوارج بعدی؛ فلیس من طلب الحق فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه.»

امام علیه السلام فرمود: پس از من با خوارج نبرد نکنید؛ زیرا کسی که در جستجوی حق باشد و خطا کرد، مانند کسی نیست که دنبال باطل برود و آن را یافته باشد.

۲۰۷۳. حق پذیری

«لا تنفروا من الحق نفار الصحيح من الاجرب، و الباری من ذی السقم.»

از حق مگریزید، آن گونه که انسان سالم از شخص گر و یا تندرست از بیمار می گریزد.

۲۰۷۴. صفات حزب باطل

«من کتاب له الی قثم بن عباس و هو عامله علی مکه: اما بعد، فان عینی بالمغرب کتب الی یعلمنی انه وجه الی الموسم اناس من اهل الشام العمی القلوب، الصم الاسماع، الکمه الابصار، الذین یلبسون الحق بالباطل، و یطیعون المخلوق فی معصیه الخالق.»

در نامه ای به قثم بن عباس، کارگزار خود در مکه، می نویسد: اما بعد، جاسوس من در مغرب به من نوشته و اطلاع داده است که عده ای از شامیان کوردل که گوش هایشان (از دیدن حق) به کلی کور، همانان که به وسیله باطل حق را می جویند و از مخلوق به بهای نافرمانی از خالق فرمان می برند، به سوی حج گسیل شده اند.

۲۰۷۵. علت نابودی گذشتگان

«انما اهلك من كان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه، و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.»

گذشتگان شما را در حقیقت کسانی نابود کردند که مردم را از حق (خودشان) بازداشتند و آنان هم به ناچار آن را (با رشوه) خریدند و مردم را به باطل واداشتند و آنان لاجرم از آن پیروی کردند.

۲۰۷۶. بهترین کارها

«الی عبدالله بن عباس: لا یکن ما نلت فی نفسک من دنیاک، بلوغ لذه او شفاء غیظ، و لکن اطفاء باطل او احیاء حق.»

به عبدالله بن عباس: مواظب باش که برترین چیز نزد تو رسیدن به لذت های دنیا و یا انتقام گرفتن از دشمن نباشد، بلکه بهترین کارها نزد تو خاموش کردن آتش باطل و یا زنده کردن حق باشد.

۲۰۷۷. حقوق خدای

«تعالی سبحانه جعل حقه علی العباد ان یطیعوه، و جعل جزاءهم علیه مضاعفه الثواب تفضلا منه.»

خدای سبحان حق خود را بر بندگان این قرار داد که او را فرمان برند و در مقابل، برای آنان این حق را قائل شد، که از روی تفضل خویش چند برابر پاداششان دهد.

۲۰۷۸. به جا آوردن حق و عدالت

«اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه، و حق الرعیه علی الوالی... فاذا ادت الرعیه الوالی حقه، و ادى الوالی الیها حقهها عز الحق بینهم، و قامت مناهج الدین، و اعتدلت معالم العدل، و جرت علی اذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، و طمع فی بقاء الدوله، و یئست مطامع الاعداء.»

مهم ترین حقوق که خداوند واجب گردانیده، حق زمامدار بر ملت و حق ملت بر زمامدار است... اگر ملت حق زمامدار را گزارد و زمامدار حق ملت را، حق در میان آنان عزت و قدرت یابد و راه های روشن دین هموار گردد و نشانه های عدالت و دادگری برپا شود و راه و رسم ها در مجرای صحیح خود قرار گیرند، بدین ترتیب، اوضاع زمانه درست می شود و به پایداری دولت امیدواری می رود و دشمنان در رسیدن به مطامع خود مایوس می گردند.

۲۰۷۹. همواره سخن حق گو!

«لا تكفوا عن مقاله بحق، او مشوره بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی، ولا امن ذلك من فعلی، الا ان یکفی الله من نفسی ما هو املك به منی.»

از گفتن سخن حق، یا راهنمایی عادلانه، خودداری نکنید؛ زیرا من خود را بالاتر از این که خطا کنم نمی دانم و از اشتباه کاری ایمن نیستم، مگر این که خدای بزرگ مرا حفظ کند که اختیار دار هموست.

۲۰۸۰. حقوق خدا بر بندگان

«من واجب حقوق الله علی عبادہ النصیحه بمبلغ جهدهم، والتعاون علی اقامه الحق بینهم.»

از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانایی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگان خدا کوشش کنند و در راه برقراری حق در میان خود همکاری و کمک نمایند.

۲۰۸۱. مقررات دین

«الا وان شرائع الدین واحده، و سبله قاصده. من اخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضل و ندم.»

آگاه باشید که مقررات دین یکی است، راه های آن سهل و بی زحمت است. هر که از راه ها را برگزیند، به حق رسد و غنیمت برد و هر که از عمل به آن ها باز ایستد گمراه و پشیمان گردد.

۲۰۸۲. گناه کار باطل

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیہ معهم. و علی کل داخل فی باطل اثمان: اثم العمل به، و اثم الرضا به.»

کسی که به کار گروهی راضی باشد، مانند همراه آن ها در آن کار است، و بر کسی که در کار باطل دخالت کند دو گناه است: گناه انجام کار، گناه رضایت به آن.

۲۰۸۳. علت فساد مردم

«لاصحابه فيما يخبر عن غلبه جيش معاويه: انى والله لاظن ان هولاء القوم سيدالون منكم باجتماعهم على باطلهم، و تفرقكم عن حقكم، و بمعصيتكم امامكم فى الحق، و طاعتهم امامهم فى الباطل، و بادائهم الامانه الى صاحبهم و خيانتكم، و بصلاحهم فى بلادهم و فسادكم.»

امام علی علیه السلام آن جا که از چیره شدن سپاه معاویه به یاران خود خبر می دهد، می فرماید: به خدا سوگند، من گمان می کنم که پیروان معاویه بر اثر داشتن این امتیازها بر شما حکومت کنند: آن ها روی باطل و شکاف شما در حق، نافرمانی شما از امام خودتان در طریق حق و اطاعت آنان از زمامدارشان در راه باطل.

تحویل امانت از طرف آن ها به صاحبانش و خیانت شما در امانت و خدمت آن ها به مردم در سرزمین خودشان و فساد شما در میان مردم.

۲۰۸۴. فاصله بین حق و باطل

«اما انه ليس بين الحق والباطل الا اربع اصابع.»

«فستل علیه السلام عن معنى قوله هذا، فجمع اصابعه و وضعها بين اذنه و عينه ثم قال: الباطل ان تقول: سمعت، و الحق ان تقول: رايت!»

آگاه باشید که میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است!

از امام علی علیه السلام معنی این گفته سوال شد، حضرت علیه السلام انگشتانش را کنار هم گذاشت و بین گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.

۲۰۸۵. حقوق مردم نسبت به یکدیگر

«المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده الا بالحق، و لا یحل اذی المسلم الا بما یمجب.»

مسلمان کسی است که مسلمان ها از دست و زبان او آسوده باشند، مگر که پای حق در میان آید و آزار رساندن مسلمان روا نیست، مگر آن جا که خداوند واجب فرموده است.

۲۰۸۶. یاران اندک

«حق اعلّموا رحمکم الله! انکم فی زمان القائل فیہ بالحق قليل، واللسان عن الصدق کلیل، واللازم للحق ذلیل. اهلہ معتکفون علی العصیان، مصطلحون علی الادهان.»
رحمت، خدا بر شما، بدانید که شما در روزگاری به سر می برید که حق گویان اندک اند و زبان از راستگویی کند است و پیرو حق خوار و بی مقدار، مردمان این زمانه به نافرمانی خو گرفته اند و بر مسامحه (در حق) با یکدیگر هم داستان شده اند.

۲۰۸۷. عیب مرد

«لا يعاب المرء بتاخير حقه، انما يعاب من اخذ ما ليس له.»
بر مرد عیب نیست که حقش تاخیر افتد، عیب آن است که چیزی را که حقش نیست بگیرد.

۲۰۸۸. حق خدا بر انسان

«انظر ايها السائل! فما ذلك القران عليه من صفة فائتم به، واستضى- بنور هدايته، وما كلفك الشيطان علمه مما ليس في الكتاب عليك فرضه، ولا في سنة النبي ﷺ وائمة الهدى اثره، فكل علمه الى الله سبحانه، فان ذلك منتهى حق الله عليك.»
ای پرسشگر! بنگر، هر یک از صفات خدا را که قرآن به آن راهنمای ات کرده است، پیروی کن و از پرتو هدایت قرآن روشنایی برگیر و آن صفاتی را که شیطان تو را به آموختن آن واداشته و دانستن آن در کتاب (قرآن) بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر ﷺ و پیشوایان هدایت نیز اثری از آن ها نیست، علم به آن صفات را به خدای سبحان واگذار؛ زیرا این منت های خدا بر تو است.

۲۰۸۹. ادعای دروغ

«هلك من ادعى و خاب من افترى.»

نابود شده کسی که (به ناحق) مدعی شد و ناکام شد کسی که دروغ بست.

۲۰۹۰. کم ترین حق خداوند

«اقل ما يلزمكم لله الا تستعينوا بنعمه على معاصيه.»

کم ترین حقی که لازم است برای خداوند متعال رعایت کنید این است که از نعمت هایش در عصیان و نافرمانی اش کمک و بهره نگیرید.

۲۰۹۱. حذر از مقابله برابر حق

«من ابدی صفحته للحق هلك.»

هر که در برابر حق سینه سپر کند نابود شود.

۲۰۹۲. سخن علی عليه السلام به ابوذر هنگام تبعیدش

«لابی ذر لما اخرج الی الربذه: ما احوجهم الی ما منعتهم، و ما اغناك عما منعوک! و ستعلم

من الرابع غدا.»

امام عليه السلام به ابوذر در هنگام تبعیدش به ریزه فرمود: چه نیازمندند آنان به چیزی که تو از آن منعشان کردی و چه بی نیازی تو از آن چه تو را از آن منع کردند! و به زودی خواهی دانست که فردا برنده کیست!

۲۰۹۳. حق دو جانبه است!

«الحق اوسع الاشياء فی التواصف، و اضيقها فی التناصف، لا یجری لاحد الا جری علیه، و لا یجری علیه الا جری له. و لو کان لاحد ان یجری له و لا یجری علیه، لکان ذلك خالصا لله سبحانه.»

دایره حق در توصیف و گفتار گسترده ترین چیزهاست، اما در عمل تنگ ترین دایره ها است. کسی را حقی نیست جز آن که بر او نیز حقی است بر او حقی نیست جز آن که او نیز (بر دیگری) حقی است. اگر بنا بود کسی را حقی باشد، اما بر او حقی نه، آن کس فقط خدای سبحان بود.

۲۰۹۴. معیار شناخت حق و باطل

لما اتاه الحارث بن حوط فقال: «اتراني اظن اصحاب الجمل كانوا على ضلاله؟! فقال
عليه السلام: يا حارث، انك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك فجرت! انك لم تعرف الحق فتعرف من اتاه،
و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه.»

حارث بن حوط نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا فکر می کنی که من اصحاب
جمل را گمراه می کنم. حضرت فرمود: ای حارث! تو زیر پایت را نگریسته ای و بالای
پیرامونت را نگاه نکرده ای و از این رو در حیرت و سرگردانی به سر میبری. تو حق را
نشناختی تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناختی تا باطل گرایان را بشناسی.

۲۰۹۵. حب عدالت

قال عبدالله بن عباس: رضی الله عنه: دخلت علی امیر المومنین علیه السلام بدی قار و هو
یخصف نعله فقال لی: ما قیمه هذا النعل؟
فقلت: لا قیمه لها!

فقال علیه السلام: «والله لاهی احب الی من امرتکم، الا ان اقیم حقا، او ادفع باطلا.»
عبدالله بن عباس رضی الله می گوید: در ذی قار خدمت امیر المومنین علیه السلام رسیدم. آن
حضرت علیه السلام مشغول تعمیر کفش خود بود.
به من فرمود: ارزش این کفش چه قدر است؟

عرض کردم: ارزشی ندارد!

حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، این کفش را بیش از فرمانروایی بر شما دوست
دارم. مگر آن که به وسیله آن حکومت حقی را برپا دارم یا باطلی را براندازم.

۲۰۹۶. لزوم حق گویی

«ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب الیه: وان نقصه و کرثه من الباطل و
ان جر الیه فائده و زاده.»

برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل به حق را از عمل به باطل بیشتر دوست داشته باشد، اگر چه برای او زیانمند و غمبار باشد و باطل برایش سودمند و فزاینده.

۲۰۹۷. عدالت امام

«اللَّهُمَّ انك تعلم انه لم يكن الذي كان منا منافسه في سلطان، ولا التماس شىء من فضول الحطام، ولكن لنزد النرد المعالم من دينك.»

خداوند! تو می دانی که آن چه از ما سرزده است (و زمام تو را به دست گرفته ایم) نه به خاطر تسلط بر مردم بوده است و نه برای به دست آوردن مال و دنیا، بلکه برای بازگرداندن نشانه های حقیقی دین تو بوده است.

۲۰۹۸. انواع مست کننده ها

«من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق؛ ومن زاغ ساءت عنده الحسنه، و حسنت عنده السيئه، و سكر سكر الضلاله.»

آن کس که به ستیزه جویی و نزاع پرداخت از دیدن حق نایبنا شد و آن کس که از راه حق منحرف گردید، نیکویی را زشت و زشت را نیکویی پنداشت و سرمست گمراهی ها گشت.

۲۰۹۹. سنگینی حق

«ان الحق ثقيل مریء و ان الباطل خفيف و بیء.»

همانا حق سنگین است، اما گوارا و باطل سبک و آسان است، اما کشنده.

۲۱۰۰. حقوق متقابل پدر و فرزند

«ان للولد على الوالد حقا، و ان للوالد على الولد حقا. فحق الوالد على الولد ان يطيعه في كل شىء، الا في معصية الله سبحانه؛ و حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه، و يحسن ادبه، و يعلمه القرآن.»

فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی است، حق پدر بر فرزند آن است که در همه چیز جز در معصیت خدا اطاعتش کند و حق فرزند بر پدر آن است که نام نیک برایش انتخاب کند و تربیتش را خوب نماید و قرآن به او بیاموزد.

۲۱۰۱. توجه به حقوق الهی

«اللّٰهُ اللّٰهُ! ايها الناس! فيما استحفظكم من كتابه، واستودعكم من حقوقه، فان اللّٰه سبحانه لم يخلقكم عبثا، ولم يترككم سدى.»

خدا را خدا در نظر بگیرید (بترسید از خدا) درباره آن چه که از شما در حفظ و عمل به قرآن خواسته است و در مراعات عمل به حقوقی که نزد شما به ودیعت نهاده است؛ زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و به حال خودتان وانگذاشته است.

۲۱۰۲. پیشگویی بر حق

«اتقوا ظنون المومنين؛ فان الله تعالى جعل الحق على السنتهم.»

از پیشگویی مومنان پرهیز کنید؛ چرا که خداوند حق را بر زبانشان قرار داده است.

۲۱۰۳. کوران راه حق

«من تعمق لم ينب الى الحق؛ و من كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق.»

آن که (در کار دیگران) کنجکاوی کند به حق نمی رسد، و آن که در اثر جهل به نزاع و ستیز زیاد برخیزد، همواره از دیدن حق کور خواهد بود.

۲۱۰۴. آفت پاسخ انبوه

«اذا ازدحم الجواب، خفي الصواب.»

هرگاه پاسخ ها درهم و انبوه شود، پاسخ درست پوشیده ماند.

۲۱۰۵. هر کس حق به او سود نرساند

«الا وانه من لا ينفعه الحق يضره الباطل، و من لا يستقيم به الهدى، يجربه الضلال الى

الردى.»

هشیار باشید! کسی را که حق سودش نبخشید، باطل ضررش خواهد زد و کسی را که هدایت راستش نسازد، گمراهی به هلاکتش خواهد کشید.

۲۱۰۶. نتیجه معرفت

«من مات منكم على فراشه و هو على معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا، و وقع اجره على الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قامت النبيه مقام اصلانه لسيفه.»

کسی از شما که با معرفت حق خدا و حق رسول خدا ﷺ و اهل بیتش  در رختخوابش چشم از این دنیا بیوشد، از این دنیا شهید رفته و یادش او بر خدا است و چنین شخصی مستحق ثواب نیتی است که برای انجام عمل صالح نموده و همان نیت جانشین کشیدن شمشیر (در میدان جهاد) است.

۲۱۰۷. یاوران حق

«في الصالحين من اصحابه: انتم الانصار على الحق، و الاخوان في الدين... فاعينوني بمناصحه خليه من الغش.»

درباره یاران صالحش فرمود: شما باید یاران حق و برادران یکدیگر در دین. پس مرا در خیرخواهی خالی از خیانت کمک کنید.

۲۱۰۸. تلاش در راه حق

«خض الغمرات للحق حيث كان، و تفقه في الدين.»

برای نیل به حق و حقیقت هر جا که باشد در حوادث شدید غوطه ور شو و حقایق دین را فراگیر!

۲۱۰۹. روشنی راه حق

«نفسك نفسك! فقد بين الله لك سبيلك، و حيث تنهت بك امورك.»

بر خود بترس، بر خود بترس، که همانا خدا راه سعادت را برای تو بیان فرموده، همان جا که کارت به آن منتهی گردیده، برایت کافی است در همان جا درنگ بنما.

۲۱۱۰. حق مردم بر علی و حق علی بر مردم

«ایها الناس! ان لی علیکم حقا، و لکم علی حق: فاما حقکم علی فالنصیحه لکم... و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه، و النصیحه فی المشهد و المغیب.»

ای مردم! حقی من بر شما دارم و حقی شما بر من دارید. خیرخواهی درباره شما و تنظیم و فراوان نمودن بیت المال برای تهیه معیشت سالم برای شما و تصدی بر تعلیم شما که از جهل نجات پیدا کنید. و اما حق من بر شما: وفا به بیعتی است که با من کرده اید و خیرخواهی در حضور و غیاب.

۲۱۱۱. عبادت غیر خدا

«من قضی حق من لا یقضی حقه فقد عبده.»

آن که حق کسی را که او حق وی را نمی پردازد ادا نماید، پس به تحقیق بندگی او را نموده است (زیرا تواضع و تسلیم در برابر کسی که حق انسان را ادا نمی کند، نوعی بردگی است).

۲۱۱۲. نورانیت مسیر خداوندی

«عباد الله! الله الله فی اعز الانفس علیکم، و احبها الیکم: فان الله قد اوضح لکم سبیل الحق، و انار طرقه. فشقوه لازمه، او سعاده دائمه!»

ای بندگان خدا! خدا را در نظر بگیرید، خدا را درباره عزیزترین نفوس و محبوب ترین آن ها برای شما؛ زیرا خداوند متعال راه حق را برای شما آشکار و طرق آن را نورانی فرموده است، (مسیر این راه) یا به شقاوت لازمه اعمال زشت منتهی می گردد و یا به سعادت دائمی.

۲۱۱۳. شادی به ناحق

«ان المرء لیفرح بالشیء الذی لم یکن لیفوته، و یحزن علی الشیء الذی لم یکن لیصیبه، فلا یکن افضل ما نلت فی نفسک من دنیاک بلوغ لذه او شفاء غیظ، و لکن اطفاء باطل او احیاء حق. ولیکن سرورک بما قدمت، و اسفک علی ما خلفت، و همک فیما بعد الموت.»

بنده خدا وقتی به چیزی که به او خواهد رسید (رزق) دست می یابد خوشحال می شود و نسبت به چیزی که مقدر نشده به او برسد ناراحت می گردد، بنابراین (که مقدرات تغییر نمی کند) نباید بهترین چیزها که در دنیا به آن دست می یابی، رسیدن به اوج لذت و یا انتقام گرفتن باشد، بلکه بهترین کارها ریشه کن کردن باطل و زنده نمودن حق است. باید با اعمال شایسته ای که پیش از مرگ می فرستی، خوشحال باشی و نسبت به آن چه در دنیا باقی می گذاری، تاسف بخوری و همیشه در غم بعد از مرگ باشی.

۲۱۱۴. طلب یاری در ادای حق

«اجعلوا ما افترض الله علیکم من طلبکم، و اسالوه من اداء حقه ما سالکم.»
آن چه را که خداوند بر شما مقرر فرموده است مطلب و مطلوب خود تلقی کنید و از ادای حق خداوندی آن چه را که از شما خواسته است یاری طلبید.

۲۱۱۵. ذلت و عزت حقیقی

«الذلیل عندی عزیز حتی اخذ الحق له، والقوی عندی ضعیف حتی اخذ الحق منه.»
هر ذلیلی نزد من عزیز است تا آن جا که حق او را از ستمگران بستانم و هر نیرومندی نزد من ناتوان است تا آن جا که از او حق دیگران را بگیرم.

۲۱۱۶. علل قدرت زمامدار نابکار

«و الذی نفسی بیده؛ لیظهرن هولاء القوم علیکم، لیس لانهم اولی بالحق منکم، ولکن لاسراعهم الی باطل صاحبهم، و ابطائکم عن حقی.»

سوگند به آن خداوندی که جانم به دست قدرت او است، آن مردم بر شما پیروز خواهند گشت. نه از آن جهت که آنان به حق شایسته تر از شما هستند، بلکه به جهت سرعتی که آنان در تایید و حمایت از باطل امیرشان دارند و بی اعتنایی و کندی که شما در حق من (که امیر شما هستم) دارید.

۲۱۱۷. بهترین امور

«من كتابه للاشتر لما ولاه مصر: وليكن احب الامور اليك اوسطها في الحق، و اعمها في العدل، و اجمعها لرضا الرعيه، فان سخط العامه يجحف برضا الخاصه، و ان سخط الخاصه يغتفر مع رضا العامه.

و ليس احد من الرعيه اثقل على الوالى موونه في الرخاء، و اقل معونه له في البلاء، و اكره للانصاف، و اسال بالالحاف، و اقل شكرا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبورا عند ملمات الدهر من اهل الخاصه. و انما عماد الدين، و جماع المسلمين، و العده للاعداء العامه من الامه؛ فليكن صغوك لهم، و ميلك معهم.»

نامه آن حضرت به مالک اشتر: باید بهترین امور در نزد تو، متوسطترین آن ها در حق، و فراگیرترین آن ها در عدالت، و جامع ترین آن ها به رضایت مردم باشد؛ زیرا غضب عموم رضایت خواص را از بین می برد و غضب خواص در صورت وجود رضایت عموم مردم بخشوده می شود.

خواص در دوران آسودگی بیش تر از همه افراد رعیت موجب تکلف و مشقت زمامدار هستند و در موقع آزمایش یاری آنان از همه کمتر می باشد، (و همچنین) هیچ احدی مانند خواص از عدل و انصاف احساس ناراحتی نمی کند، این خواص بیش از همه در سوال اصرار می ورزند و در موقع عطا کم تر از همه شکر می گزارند و در صورت امتناع زمامدار از عطا، دیرتر عذر می پذیرند و هیچ فرد و گروهی در حوادث بزرگ روزگار، مانند خواص کم صبر و بی تحمل نیستند و جز این نیست که ستون برپا دارنده دین، تشکل جمعی مسلمانان و وسیله دفاع دشمنان، عموم مردم و امت اسلامی هستند. پس گوش شنوای سخنان این مردم و تمایلت به سوی آنان باشد.

۲۱۱۸. گذاشتن وقت برای نیازمندان

«اجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك، و تقعد عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتى

يَكَلِّمُكَ مَتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَاِنِّي سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ ﷺ يَقُوْلُ فِيْ غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تَقْدَسَ اَمَةٌ لَا يُوْخَذُ لِلضَّعِيْفِ فِيْهَا حَقُّهُ مِنْ الْقَوِيْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ.»

برای نیازمندان که مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده که با شخص تو به طور مستقیم ارتباط برقرار کنند و برای آنان مجلس عمومی قرار بده که در آن جا به خدایی تواضع کنی که تو را آفریده است و در این ارتباط لشکریان و معاونان مانند نگهبانان و پاسبانان را از آنان دور بساز که کسی که از آن نیازمندان با تو سخن می گوید بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) سخنش را بگوید؛ زیرا من در مواردی متعدد از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: هیچ امتی به پاکی و قداست نخواهد رسید مگر آنکه حق ضعیف آن امت از قدرتمندش بدون گرفتگی زبان (و بدون نقص) گرفته شود.

۲۱۱۹. محبوب ترین کارها

«وَلِيَكُنْ أَحِبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ، وَاجْمَعَهَا لِرِضَا الرَّعِيَةِ.»

باید که میانه روی در حق، و گسترش عدالت، و عمل به آن چه که بیش از هر چیز مایه دلخوشی همه مردم است از نظر تو محبوب ترین کارها باشد.

۲۱۲۰. یاری خدا از حق جویان

«إِلَّا وَانِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا، وَ لِلْحَقِّ دَعَاءُ، وَ لِلطَّاعَةِ عَصْمًا، وَ انْ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَقُوْلُ عَلَيَّ الْإِلْسَنَةُ، وَ يَثْبُتُ الْإِفْئِدَةُ فِيهِ كِفَاءً لِمَكْتَفٍ، وَ شِفَاءً لِمَشْتَفٍ.»

آگاه باشید! خداوند برای خوبی ها مردمی و برای حق ستون های استواری و برای اطاعت نگهدارنده ای قرار داد و هر گامی که در اطاعت برمی دارید، یآوری از طرف خدای سبحان وجود دارد که زبان ها به نیروی آن ها سخن می گویند و دل ها با کمک آنها استوارند، و برای یاری طلبان یاور و برای شفا خواهان شفا دهنده اند.

۲۱۲۱. یاور حق

«رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا فَاعَانَ عَلَيْهِ، أَوْ رَأَى جَوْرًا فَردَهُ، وَ كَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَيَّ صَاحِبِهِ.»

خدای بزرگ رحمت کند بر مردی که حق را ببیند و یاور آن باشد، یا ستمی را مشاهده کند و آن را باز دارد و یار و مددکار صاحب حق باشد.

۲۱۲۲. معرفت به باطل

«لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل، ولا تبطلون الباطل كابطالكم الحق!»

آن چنانکه با باطل آشنایی حق را نمی شناسید و آن سان که حق را باطل می کنید در صدد از بین بودن باطل نیستید.

۲۱۲۳. نتیجه سستی

«من اطاع التواني ضيع الحقوق.»

کسی که پیرو سستی و کاهلی باشد، حقوق افراد را ضایع خواهد کرد.

۲۱۲۴. تفریق حق از باطل

«الباطل ان تقول: سمعت، و الحق ان تقول: رایت!»

باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن که بگویی دیدم.

۲۱۲۵. پیروان حق و باطل

«حق و باطل، و لكل اهل، فلئن امر الباطل لقدیما فعل، و لئن قل الحق فلربما و لعل، و

لقلما ادبر شیء فاقبل!»

در دنیا حق و باطل وجود دارد و هر کدام را پیروانی است. اگر می بینید که باطل بیش از حق است شگفت مدارید؛ زیرا از دیرباز چنین بوده است، و اگر می بینید که حق اندک است و قلیل، بر باطل چیره خواهد شد، و آنکه هر چه از میان برود دیگر باز نگردد و زنده نشود!

۲۱۲۶. حق گویاست!

«لا خیر فی الصمت عن الحكم؛ كما انه لا خیر فی القول بالجهل.»

خاموشی گزیدن از بیان حق خوب نیست و سخن گفتن از روی نادانی روا نباشد.

۲۱۲۷. اثرات خونریزی ناروا

«من کتابه لالشتر حی و لاه مصر: ایاک و الدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شیء ادنی لنقمه، و لا اعظم لتبعه، و لا احرى بزوال نعمه و انقطاع مده، من سفک الدماء بغیر حقها.»

فرمان امیر المومنین علیه السلام به مالک اشتر نخعی وقتی که او را والی مصر و اطراف آن ساخت؛ پرهیز از خون ها و ریختن خون های مردم بدون مجوز قانونی؛ زیرا هیچ چیزی همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی کند و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشند و زوال حکومت را نزدیک نمی گرداند.

۲۱۲۸. خونریزی ناحق

«اللّٰهُ سبْحَانَهُ مَبْتَدَىٰ بِالْحَكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فَيَمَّا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

خدای سبحان در روز رستاخیز پیش از هر چیز درباره خونریزی ناحق آغاز داوری می کند.

بخش ششم: عمل به علم

۲۱۲۹. رابطه دانش و عمل

«العمل مقرون بالعمل؛ فمن علم عمل؛ والعلم يهتف بالعمل؛ فان اجابه و الا ارتحل عنه.»
دانش در کنار عمل است، پس هر کس بداند عمل کند و علم فریاد به عمل بر می آورد،
پس اگر اجابت کرد (علم) بماند و گرنه کوچ کند و برود.

۲۱۳۰. پست ترین و والاترین دانش

«اوضع العلم ما وقف على اللسان، و ارفعه ما ظهر في الجوارح و الاركان.»
پست ترین دانش، آن است که تنها بر سر زبان است و والاترین دانش آن است که در
اعضای بدن دانشمند آشکار گردد.

۲۱۳۱. عمل نیک و بد

«اعلم ان لله نیاتا، و كل نبات لا غنى به عن الماء، و المياہ مختلفه؛ فما طاب سقيه، طاب
غرسه و حلت ثمرته، و ما خبث سقيه، خبث غرسه و امرت ثمرته.»
بدان هر عملی نبات و رویشی است و هر نبات و رویشی بی نیاز از آب نیست، و آب ها
مختلف اند، آنچه آبیاری اش خوب باشد، درختش نیکو و میوه اش شیرین است و آنچه
آبیاری اش بد و ناپاک باشد، درختش پلید و میوه اش تلخ خواهد بود.

۲۱۳۲. عمل برای روز حساب

«اعملوا لیوم تذخر له الذخائر و تبلى فيه السرائر.»
برای آن روزی که اندوخته ها را پس انداز می کنند و اسرار فاش می گردد، عمل کنید.

۲۱۳۳. پند امام علی

قال علی لرجل سألہ ان یعظه: «لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل، و یرجى التوبه بطول
الامل، یقول فی الدنيا یقول الزاهدین، و یعمل فیها بعمل الراغبین.»

امام علیه السلام در جواب کسی که پندی خواست، فرمود: آن کس مباش که عمل ناکرده، امید ثواب آخرت دارد و به آرزوی دراز، توبه را به تاخیر اندازد، و مباش مثل آنکه گفتار زاهدان دارد و کردار دنیا پرستان.

۲۱۳۴. تدارک و عمل برای آخرت

«فلیعمل العامل منکم فی ایام مهله قبل ارهاق اجله، و فی فراغه قبل اوان شغله، و فی متنفسه قبل ان یوخذ بکظمه، ولیمهد لنفسه و قدمه، و لیتزود من دار ظعنه لدار اقامته.»
آنان که اهل علم اند، پیش از آن که اجلشان فرا رسد در ایام مهلت باید به عمل پردازند و در ایام فراغت پیش از آن که گرفتار شوند تلاش کنند و قبل از آن که راه گلو بسته شود نفس بکشند! و برای خود و جایی که می روند آماده کنند و از این سرا که سرانجام باید کوچ کرد برای منزلگاه ابدی تدارک ببینند.

۲۱۳۵. حرکت با علم

«العامل بالعلم کالسائر علی الطريق الواضح، فلینظر ناظر. اسائر هوام راجع.»
آن که از روی آگاهی و علم عمل می کند، مانند رهروی است که در جاده روشن قدم برمی دارد، پس باید بنگرد که به پیش می رود یا به عقب برمی گردد.

۲۱۳۶. جهل، قاتل عالمان!

«رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ینفعه.»
بسا عالمی که جهلش او را کشت و با این که علمش با او بود، ولی سودی به حالش نکرد.

۲۱۳۷. عمل به مقررات پیمان ها

«اعتصموا بالذمم فی اوتادها.»

پیمان ها را با عمل به مقرراتش، محکم نگه دارید.

۲۱۳۸. عمل با یقین

«لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا، اذا علمتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فاقدموا.»
دانش خود را نادانی و یقینتان را شک قرار ندهید، هرگاه دانستید به دنبال عمل باشید و چون یقین پیدا کردید، اقدام نمایید.

۲۱۳۹. عالم بی عمل به چه ماند؟

«الداعی بلا عمل، كالرأی بلا وتر.»

خواننده بی کردار، چون تیرانداز بی زه است.

۲۱۴۰. فاصله بین دو کردار

«شتان ما بین عملین! عمل تذهب لذته و تبقی تبعته، و عمل تذهب موونته و یبقی اجره.»
چه بسیار دور است فاصله میان دو کردار: کرداری که لذتش می رود و گناهِش می ماند و کرداری که رنجش می گذرد و پاداشش می ماند.

۲۱۴۱. کوتاهی در کردار

«من قصر فی العمل، ابتلی بالهم.»

کسی که در کردار خود کوتاهی کند، گرفتار غم و اندوه شود.

۲۱۴۲. سفارش علی عليه السلام به حارث

«الی حارث الهمدانی و احذر کل عمل یرضاه صاحبه لنفسه و یرکبه لعامه المسلمین. و احذر کل عمل یعمل به فی السر، و یستحی منه فی العلانیه، و احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انکره او اعتذر منه.»

ای حارث همدانی از هر عملی که تو را خشنود و مسلمانان را ناپسند می آید برحذر باش، از کاری که در پنهانی انجام می شود و در آشکار از آن شرم داری پرهیز کن، از هر کاری که اگر از انجام دهنده اش پرسش شود آن را انکار می کند یا پوزش می طلبد اجتناب بنما.

بخش هفتم: علم و عالم

۲۱۴۳. نام نیک بهتر از مال و ثروت

«ایها الناس! انه لا يستغنى الرجل وان كان ذا مال عن عترته، و دفاعهم عنه بایدیم و السنتم... و لسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خيرا له من المال يرثه غيره.»

ای مردم! هیچ کس، هر اندازه هم مال و ثروت داشته باشد، از خاندان خود و دفاع جانی و زبانی آن ها بی نیاز نیست... و نام نیکی که خداوند در میان مردمان برای کسی باقی می گذارد از مال و ثروتی که برای دیگران به ارث می نهد، برای او بهتر است.

۲۱۴۴. علمی را که نمی دانی مگو!

«لا تقل ما لا تعلم، وان قل ما تعلم.»

آنچه را که نمی دانی مگو، گرچه آنچه را که می دانی اندک باشد.

۲۱۴۵. زینت علم ها

فی وصيته لابنه الحسن عليه السلام: «و رایت... ان ابنتك بتعليم كتاب الله عزوجل و تاويله، و شرائع الاسلام و احكامه، و حلاله و حرامه، لا اجاوز ذلك بك الى غيره.»

امام علی عليه السلام در وصیت به فرزند خود حسن عليه السلام می فرماید: خواستم تا قبل از هر چیز کتاب خدای عزوجل و تاویل و تفسیر آن را و شرایع و احکام اسلام و حلال و حرام آن را به تو تعلیم دهم و جز این چیزی به تو نیاموزم.

۲۱۴۶. دانش مضر

«اعلم انه لا خير في علم لا ينفع، ولا ينتفع بعلم لا يحق تعلمه.»

بدان که در دانش ناسودمند خیری نیست و آموختن دانشی که سزاوار آموختن نیست، سودی ندهد.

۲۱۴۷. دانش به از مال

«یا کمیل! العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقه، و العلم یزکو علی الانفاق، و صنیع المال یزول بزواله.»

ای کمیل! دانش بهتر از مال است؛ زیرا دانش تو را حفظ می کند، در حالی که تو باید مال را حفظ کنی، مال به خرج کردن، کاهش می یابد، ولی دانش با صرف کردن افزوده می شود، آن که ساخته مال است با زوال مال از بین می رود.

۲۱۴۸. آباد کردن سرزمین

مماکتبه للاشتر حین و لاه مصر: «و اکثر مدارس العلماء، و منافثه مناقشه الحكماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادک، و اقامه ما استقام به الناس قبلك.»
در عهدنامه خود به مالک اشتر می فرماید: برای تقویت عواملی که اوضاع سرزمین تو (مصر) را به سامان می آورد و پیش از تو کار مردم به وسیله آن عوامل درستی و سامان می گرفت، با دانشمندان و فرزندگان بسیار به گفتگو و تبادل نظر بپرداز.

۲۱۴۹. مردم بر سه دسته اند

قال عليه السلام لکمیل بن زیاد: «الناس ثلاثه: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه، و همج رعاع اتباع کل ناعق، یمیلون مع کل ریح، لم یتضیئوا بنور العلم و لم یلجاوا الی رکن وثیق.»
امام عليه السلام به کمیل بن زیاد فرمود: مردم به سه دسته اند: عالم ربانی، آموزنده در راه نجات حق، و مردم عوام و بی سرویایی که دنبال هر صدایی می دوند و با هر یادی حرکت می کنند که نه از نور علم، بهره مندند و نه به پناهگاه محکمی تکیه زدند.

۲۱۵۰. نادانی دشمن

«آدمی الناس اعداء ما جهلوا.»

مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند.

۲۱۵۱. دانش شنیدنی همراه دانش فطری

«العلم علمان: مطبوع و مسموع، و لا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع.»

دانش بر دو قسم است: دانش فطری (که در نهاد انسان است) و دانش شنیدنی، دانش شنیدنی هرگاه با دانش فطری نباشد سودی نمی دهد.

۲۱۵۲. تعهد آموزش

«ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا.»

خداوند از نادانان تعهد به آموختن دانش نگرفته، مگر آن که قبلا از دانشمندان تعهد آموزش آنها را گرفته است.

۲۱۵۳. بالاترین شرافت

«لا شرف كالعلم.»

شرافتی چون دانش نباشد.

۲۱۵۴. بسته شدن تحصیل

«ادا ارذل الله عبدا، حظر عليه العلم.»

هرگاه خداوند بنده ای را (به خاطر گناهانش) پست شمرد، تحصیل دانش را بر او ببندد.

۲۱۵۵. میراث ارجمند

«العلم وراثه کریمه.»

دانش میراثی است ارجمند.

۲۱۵۶. خوب نگریستن

«فهم حق من ابصر فهم، و من فهم علم.»

هر که خوب بنگرد، حق را فهمید، و هر که حق را فهمید، دانشمند گردید.

۲۱۵۷. ندانستن عیب نیست

«من و صایاه عاشیا لا یستحین احد منکم اذا سئل عما لا یعلم، ان یقول لا اعلم ولا

یستحین احد اذا لم یعلم الشیء ان یتعلمه.»

از سفارشات امام علیه السلام نباید، هیچ یک از شما در برابر پرسش از چیزی که نمی داند شرم کند که بگوید من نمی دانم و نباید کسی که چیزی را نمی داند شرم کند، از این که آن را بیاموزد.

۲۱۵۸. خیر در سکوت و گفتار

«لا خیر فی الصمت عن الحکم، كما انه لا خیر فی القول بالجهل.»

در سکوت از حکمت و دانش خیری نیست، چنانچه در گفتار از روی نادانی خیری نیست.

۲۱۵۹. دو گرسنه ای که سیر نمی شوند

«منهومان لا یشبعان: طالب علم و طالب دنیا.»

دو گرسنه اند که سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا.

۲۱۶۰. ظرف علم

«کل و عاء یضیق بما جعل فیه، الا و عاء العلم، فانه یتسع.»

هر ظرفی به آنچه در او گذاشته می شود تنگ می گردد، جز ظرف علم که هر چه به آن اضافه گردد پهناور می شود.

۲۱۶۱. تنها کیش بشر

«یا کمیل! معرفه العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعه فی حیاته، و جمیل

الاحدوته بعد وفاته، و العلم حاکم و المال محکوم علیه.»

ای کمیل! دانش تنها کیش بشر است و باید بدان پایبند بود، به وسیله دانش هر انسانی در دوران حیاتش شیوه طاعت و بندگی خدا را به دست می آورد، و پس از مرگش ذکر خیری به جا گذارد و دانش حکم فرماست، ولی مال فرمان بر.

۲۱۶۲. بستن راه هرگونه عذر

«قطع العلم عذر المتعلین.»

علم، عذر بهانه آوران و آنها که از مسئولیت شانه خالی می کنند را قطع کرده است.

۲۱۶۳. عالم بی عمل

«ان العالم العامل بغير علمه، كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق من جهله، بل الحجه عليه

اعظم، و الحسره له الزم، و هو عند الله الموم.»

عالمی که به دانش خود عمل نکند، مانند جاهل سرگردانی است که از نادانی اش بیدار نمی شود؛ بلکه حجت و برهان علیه او بزرگ تر و حسرت و اندوه او پیوسته تر است و اوست که نزد خدا از همه بیشتر سرزنش می شود

۲۱۶۴. ترس از مرگ

«بالعلم يرهب الموت.»

با دانش است که از مرگ ترسیده می شود.

۲۱۶۵. عمل کردن به علم

«يا جابر! قوام الدين و الدنيا بربعه: عالم مستعمل علمه، و جاهل لا يستنكف ان يتعلم، و

جواد لا يبخل بمعروفه، و فقير لا يبيع آخرته بدنياه؛ فاذا ضيع العالم علمه، استنكف الجاهل

ان يتعلم.»

ای جابر! دین و دنیا به چهار کس پایدار است: عالمی که به علم خویش عمل کند، نادانی که از آموختن ننگ ندارد، بخشنده ای که از بخشش به جا دریغ نکند و فقیری که آخرت خویش را به دنیا سودا نکند، پس اگر عالم به علم خویش عمل نکند، نادانان هم از آموختن سرباز زنند.

۲۱۶۶. خیر واقعی

«ليس الخیر ان یكثر مالک و ولدك، ولكن الخیر ان یكثر علمك و ان یعظم حلمك، و

ان تباهی الناس بعباده ربك.»

خیر آن نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود؛ بلکه خیر آن است که علمت افزون و حلم

و بردباری ات بزرگ گردد و بتوانی در میان مردم به پرستش پروردگارت مباحث کنی.

۲۱۶۷. مخزن راز خردمند

«صدر العاقل صندوق سره.»

سینه خردمند، مخزن راز اوست.

۲۱۶۸. سینه مملو از دانش

«یا کمیل! ها، ها ان هاهنا لعلما جما و اشار بیده الی صدره لو اصبت له حمله! بلی اصبت لقنا غیر مامون علیه، مستعملا الہ الدین للدنیا، و مستظہرا بنعم اللہ علی عبادہ، و بحججه علی اولیائہ؛ او منقادا لحملة الحق، لا بصیره له فی احنائہ، ینقدح الشک فی قلبه لاول عارض من شبهه.

الا! لاذا و لا ذاک! او منهوما باللذہ، سلس القیاد للشہوہ، او مغرما بالجمع و الادخار، لیسا من رعاہ الدین فی شیء اقرب شیء شبہا بہما الانعام السائمہ! كذلك يموت العلم بموت حاملیه.»

ای کمیل! بدان در این جا (با دست اشاره به سینه مبارکش کرد) دانش فراوانی است، ای کاش افراد شایسته ای می یافتم و از این دانش به آنها تعلیم می دادم. آری! شاگردانی برای آموختن دارم، اما افرادی زود آموزند و غیر مطمئن؛ زیرا دین را ابزار دنیا قرار می دهند و از نعمت قدرت دانش بر ضد بندگان خدا کمک می گیرند و از آن شمشیری علیه اولیای خدا می سازند و یا افرادی تسلیم و مطیع پیشوایان حق اند؛ اما بصیرتی ندارند و آغازی که شبه آنها را می لرزاند و به شک می اندازد.

آگاه باش نه این طایفه به درد می خورد و نه آن. و نه طایفه سوم که حریص بر لذت‌های دنیا و مهارشان به دست شهوت است و نه طایفه چهارم که پول پرست و شیفته اندوختن زر و سیم و دنبال پس انداز مال اند، پس این دو طایفه هم به هیچ وجه دین نگهدار نیستند و شبیه ترین موجودات به آنها چارپایان هستند که برای چرا رها شده اند. آری! چنین علمی با مرگ حاملشان می میرد.

۲۱۶۹. سخن حکیمان

«ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء، و اذا كان خطا كان داء.»

همانا سخن حکیمان در صورتی که درست باشد داروی شفابخش و اگر نادرست و خطا باشد درد و بیماری است.

۲۱۷۰. ارزش انسان

«قیمه کل امری ما یحسنة.»

ارزش هر انسان، به آن چیزی است که می داند.

۲۱۷۱. دانش و کردار

«العلم مقرون بالعمل. فمن علم عمل؛ والعلم يهتف بالعمل، فان اجابه و الا ارتحل عنه.»

دانش، جفت کردار است، هر کس بداند عمل کند و دانش فریاد به عمل برآورد، پس اگر به پاسخ رسد بماند و گرنه کوچ کند.

۲۱۷۳. سخن حکیمانه را بپذیر!

«هذا الحكمه انى كانت، فان الحكمه تكون فى صدر المنافق فتلجلج فى صدره حتى تخرج

فتسكن الى صواحبها فى صدر المومن.»

و قال عليه السلام: «الحكمه ضاله المومن.»

سخن حکیمانه هر جا بود دریافت کن؛ زیرا حکمت در سینه منافق است و بدین سو و آن سو می چرخد تا از آن به درآید و خود را به یارانش در سینه مؤمن برساند. و فرمود که: حکمت گمشده مؤمن است.

۲۱۷۳. استوار در علم و عمل

«لا تجعلوا علمكم جهلا، و يقينكم شكا. اذا علمتم فاعملوا، و اذا تيقنتم فاقدموا.»

آگاهی خود را جهل، و یقینتان را شک قرار ندهید، بنابراین هرگاه دانستید عمل کنید، و هر وقت یقین کردند، اقدام نمایید.

۲۱۷۴. پرهیز از آموختن اخترشناسی

لما قال له رجل يستخدم علم النجوم: ان سرت في هذا الوقت خشيت ان لا تظفر بمرادك، قال عليه السلام: اترعم انك تهدي الى الساعه التي من سار فيها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعه التي من سار فيها حاق به الضر؟

فمن صدقك بهذا، فقد كذب القرآن، و استغنى عن الاستعانه بالله في نيل المحبوب و دفع المكروه. ثم اقبل عليه السلام على الناس فقال: «ايها الناس! اياكم و تعلم النجوم، الا ما يهتدى به في بر او بحر، فانها تدعو الى الكهانه، و المنجم كالكاهن، و الكاهن كالساجر، و الساحر كالكافر! و الكافر في النار، سيروا على اسم الله.»

يکی از یاران آن حضرت با نظر به اخترشناسی گفت: اگر در این موقع حرکت فرمایی می ترسم در مقصودت پیروز نگردی.

آن حضرت فرمودند: آیا گمان می بری تو آن ساعتی را که هر کس در آن ساعت حرکت کند ناگواری از او برطرف می شود می دانی؟ و از حرکت در ساعتی که موجب احاطه ضرر بر انسان متحرک می شود می ترسانی؟

هر کس که تو را در این نظر تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده و از طلب کمک از خدا در رسیدن به محبوب و دفع ناخوشایند احساس بی نیازی نموده است.

سپس رو به مردم نمود و فرمود: ای مردم! بیرهزید از آموزش نجوم (برای حکم در سرنوشت مردم) مگر به عنوان وسیله ای برای سمت یابی در خشکی و یا در دریا؛ زیرا علم نجوم انسان را به کهانت می کشاند و منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر و کافر در آتش است، به نام خداوند حرکت کنید!

۲۱۷۵. فضیلت دانش با بینش فتح

«باب الحرب بینکم و بین اهل القبله، و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر و العلم

بمواضع الحق.»

در جنگ میان شما و اهل قبله باز شده است و این پرچم را بر دوش نکشد، مگر کسی که از بینش و شکیبایی و آگاهی به جایگاه های حق برخوردار باشد.

۲۱۷۶. دانش آموزی حتی از منافق

«الحکمه ضاله المومن، فخذ الحکمه ولو من اهل النفاق.»

حکمت، گمشده مؤمن است، پس آن را به دست آور، هر چند از اهل نفاق باشد.

۲۱۷۷. عالم زنده است گرچه بمیرد

«هلك خزان الاموال و هم احياء، و العلماء باقون ما بقى الدهر. اعيانهم مفقوده، و امثالهم

فی القلوب موجوده.»

مال اندوزان با آن که زنده اند مرده اند و اهل علم تا دنیا هست زنده اند، پیکره‌ایشان از

میان می رود، اما یادشان در دل هاست.

۲۱۷۸. با ارزش ترین ثروت

«لا غنى كالعقل.»

هیچ ثروتی چون خرد نیست.

۲۱۷۹. مردم کم خردند!

«الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله: سائلهم متعنت، و مجيبهم متكلف.»

مردم کوته اندیش و کم خردند، مگر کسی که خدایش نگهدارد، پرسش کننده آنها به قصد

خطا گرفتن می پرسد و پاسخ دهنده شان تکلف به خرج می دهد.

۲۱۸۰. عالم حیوان نما و آخر

«قد تسمى عالما و ليس به... فالصورة صورة انسان، و القلب قلب حيوان، لا يعرف باب

الهدى فيتبعه، و لا باب العمى فيصد عنه. و ذلك ميت الاحياء.»

در مقابل بنده ای از بندگان خدا، بنده دیگری است که عالم نامیده می شود، اما عالم

نیست، پس چهره چنین کسی چهره انسان، اما قلب او، قلب حیوان است. نه راه رسیدن به

هدایت را می شناسد تا به دنبال او برود و نه راه رسیدن به گمراهی را می داند تا از آن

روی برگرداند، پس انسانی با این صفات، مرده ای است در میان زندگان.

۲۱۸۱. دانشمند حقیقی

«کل عالم غیره متعلم.»

هر دانشمندی جز او یادگیرنده است.

۲۱۸۲. نیت سوال

قال عنه لسائل سألته عن معضله: «سل تفقها، ولا تسال تعنتا، فان الجاهل المتعلم شبيه

بالعالم، وان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت.»

امام عنه به شخصی که از مساله مشکلی سوال کرد فرمود: برای فهمیدن پرسش کن، نه

برای آزار دادن؛ زیرا نادان متعلم، مانند عالم است و عالم خلافگو، مانند نادان زورگو است.

۲۱۸۳. پیرسید پیش از آن که نیابید!

«ایها الناس! سلونی قبل ان تفقدونی، فلانا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض.»

ای مردم! از من پیرسید پیش از آن که از دستم دهید؛ زیرا من به راه های آسمان داناترم

از راه های زمین.

۲۱۸۴. راسخین در علم

«اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغیوب،

الاقرار بجمله ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب، فمدح الله تعالی اعترافهم بالعجز عن

تناول ما لم یحیطوا به علما، و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عن کنهه رسوخا.»

بدان که انسان های راسخ در علم کسانی هستند که اقرار به همه غیب های پوشیده، آنان

را از تجاوز از سدها و حدودی که میان آنان و حقایق غیبی زده شده بی نیاز ساخته است،

پس خداوند تعالی آنان را به جهت اعتراف به نادانی خود از وصول به آنچه احاطه علمی

ندارند مدح فرموده و چشم پوشیدن و رها ساختن تعمق در آنچه را که خداوند آنان را به

بحث از حقیقت آنان تکلیف نفرموده است رسوخ نامیده است.

۲۱۸۵. علم با عمل

«اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعایه لا عقل روايه، فان رواه العلم کثیر، و رعایه قلیل.»

هرگاه خبری را شنیدید پیرامون آن تفکر کنید، تفکر برای عمل نه برای نقل کردن؛ زیرا روایت کنندگان دانش بسیارند، اما عمل کنندگان به آن اندک اند.

۲۱۸۶. آبادی با علم

«بالایمان یعمل العلم، وبالعلم یرهب الموت.»

به وسیله ایمان علم آباد می شود و به وسیله علم خوف از مرگ صورت می پذیرد.

۲۱۸۷. مایه زندگانی و باعث مرگ

«فانهم عیش العلم، وموت الجهل.»

مایه زندگانی علم و باعث مرگ جهل و نادانی است.

۲۱۸۸. جاهل دانا، دانشمند جاهل

«ان الجاهل المتعلم شبیه بالعالم، و ان العالم المتعسف شبیه بالجاهل المتعنت.»

همانا نادان آموزنده، همانند دانشمند دانا است، و دانشمندی که بیراهه می رود مانند جاهل ذلیل است.

۲۱۸۹. دانشمندان منافق

«علمهم منافق، وقارنهم مماذق.»

زمانی بر مردم فرا می رسد که دانشمندان منافق؛ و سخنگویان، چاپلوس شوند.

۲۱۹۰. موجب هراس از مرگ

«بالعلم یرهب الموت، و بالموت تختم الدنيا.»

علم سبب ترس از مرگ است و با مرگ دنیا به پایان می رسد.

۲۱۹۱. پست ترین و ارجمندترین دانش

«اوضع العلم ما وقف علی اللسان و ارفعه ما ظهر فی الجوارح و الارکان.»

پست ترین دانش، آن دانشی است که از زبان فراتر نرود، و ارجمندترین دانش، آن دانشی است که در اعضا و جوارح نمودار شود.

۲۱۹۲. گمشده مؤمن

«الحکمه ضاله المؤمن، فخذ الحکمه ولو من اهل النفاق.»

حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را گرچه از منافقان فرا گیرید.

۲۱۹۳. دانش نهانی

و قال عليه السلام فيما ينصح اصحابه: «لو تعلمون ما اعلم مما طوى عنكم غيبه، اذا لخرجتم الى الصعدات تبكون على اعمالكم، و تلتدمون على انفسكم، و لترکتتم اموالکم لا حارس لها و لا خالف عليها، و لهمت كل امری منکم نفسه، لا يلتفت الی غیرها.»

امام علی علیه السلام در اندرز به یاران خود فرمود: اگر آنچه را که نهانش از دید شما پنهان است و من می دانم، شما بدانید، سر به بیابان ها می نهید و بر کردارهای خویش می گریید و چونان مادران داغ دیده بر سر و سینه خود می زنید و اموال خود را بی نگهبان و سرپرست رها می کنید و هر یک از شما چنان به خود گرفتار می شود که به دیگری نمی پردازد.

۲۱۹۴. عالم جاهل

«رب عالم قد قتله جهله، و علمه معه لا ینفعه.»

چه بسا دانشمندی که جهلش او را کشته، در حالی که علم به همراه اوست؛ اما به حالش

سودی نمی بخشد.

۲۱۹۵. عالم حقیقی

«العالم من عرف قدره، و کفی بالمرء جهلا الا يعرف قدره.»

عالم کسی است که قدر و منزلت خود را بشناسد و آدمی را همین نادانی بس که منزلتش

را نشناسد.

۲۱۹۶. علم برتر از ثروت

و قال عليه السلام «لکمیل لما اخذ بیده و اخرجہ الی الجبان، فلما اصحر تتنفس الصعداء و قال: یا

کمیل! العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقه، و العلم یزکو

علی الانفاق، و صنیع المال یزول بزواله.»

امام علی علیه السلام دست کمیل بن زیاد را گرفت و او را به سوی گورستان برد و چون به صحرا رسید، آهی از نهاد برکشید و آن گاه فرمود: ای کمیل! دانش بهتر از دارایی است؛ زیرا دانش از تو نگهداری می کند، اما از دارایی، تو باید نگهداری کنی، دارایی با خرج کم می شود، اما دانش با انفاق زیاد می گردد و دست پرورده مال و ثروت با از بین رفتن آن از بین می رود (احترام و موقعیت اجتماعی خود را از دست می دهد).

۲۱۹۷. نمی دانی لب مگشا!

«دع القول فیما لا تعرف، و الخطاب فیما لم تکلف.»

سخن را درباره آنچه که نمی دانی و خطاب را در مورد آنچه که وظیفه نداری ترک کن.

۲۱۹۸. خاموشی ستوده

«لا خیر فی الصمت عن الحکم؛ کما انه لا خیر فی القول بالجهل.»

در خاموش بودن از اظهار حکمت و دانش، خیری نیست به همان گونه که در گفتن

سخنان جاهلانه و بی ارزش خیری یافت نمی شود.

۲۱۹۹. حکمت را بگیر!

«خذ الحکمه انی کانت، فان الحکمه تکون فی صدر المنافق فتلجج فی صدره حتی تخرج

فتسکن الی صواحبها فی صدر المومن.»

حکمت را هر کجا باشد یاد بگیرید؛ زیرا که حکمت اگر در سینه منافق باشد پیوسته

ناآرام است تا از آن جا خارج شده در سینه مؤمن در کنار صاحب خود آرام گیرد.

بخش هشتم: ناتوان و ناتوانی

۲۲۰۰. اول امتحان بعد اعتماد

«الطمانينه الى كل احد قبل الاختبار عجز.»

اطمینان به هر کسی پیش از آزمایش او ناتوانی است.

۲۲۰۱. ناتوانی آشکار

«ان تضییع المرء ما ولی، و تکلفه ما کفی، لعجز حاضر، و رای متبر.»

به راستی تباه ساختن وظیفه ای که به عهده انسان است و خود را به رنج افکندن در امری که به عهده او نیست، هر آینه ناتوانی آشکار و اندیشه ای است هلاک کننده.

۲۲۰۲. کم شدن شهوت

«اذا کثرت المقدره، قلت الشهوه.»

چون توانایی دست یافتن به چیزی بسیار باشد، شهوت به آن چیز کم می شود.

۲۲۰۳. ناتوانی و ناتوان

فی صفه الله سبحانه: «اول قبل الاشیاء بلا اولیه، و آخر بعد الاشیاء بلا نهاییه. عظم عن ان تثبت ربوبیته باحاطه قلب او بصر. فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغي لمثلک ان یفعله فی صغر خطر، و قلله مقدرته و کثره عجزه، و عظیم حاجته الی ربه، فی طلب طاعته.»

امام علی علیه السلام ضمن وصیت به فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام در توصیف خدای سبحان می فرماید: پیش از همه چیز است و او را، خود، آغازی نیست و آخر همه چیز است و او را، خود، آخر و نهایی نیست، بزرگ تر از آن است که ربوبیت او با احاطه دل یا دیده ثابت شود. اکنون که اینها را دانستی، آن گونه که از چون تویی ناچیز و کم توان و پرعجز و بسیار نیازمند به پروردگار سزاوار است در پی طاعت او برآی!

۲۲۰۴. پیشی گرفتن در کار نیک

«لا يكون اخوك اقوى على قطيعتك منك على صلته، ولا تكون على الاساءه اقوى منك

على الاحسان.»

نباید توانایی برادرت در قطع رابطه با تو بیشتر از توانایی تو در پیوند با او باشد و نباید

توانایی او بر بدی کردن بیشتر از توانایی تو بر نیکی کردن باشد.

۲۲۰۵. ناتوانی و ناتوان

«العجز افه.»

واماندگی بلاست.

بخش نهم: بیماری

۲۲۰۶. تندرستی و حسادت

«صحة الجسد، من قله الحسد.»

تندرستی بدن، از کاستی حسادت است.

۲۲۰۷. ریزش گناهان

قال عليه السلام لبعض اصحابه في عله اعتلها: «جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك، فان

المرض لا اجر فيه، ولكنه يحط السيئات، ويحتها حت الاوراق.»

امام عليه السلام به یکی از یارانش که دچار دردی شده بود فرمود: خداوند آن چه را که از آن

گله داری جبران گناهت سازد، راستی که بیماری پاداشی ندارد، ولی گناهان را محو می کند

و به مانند برگ های خزانی آن ها را فرو می ریزد.

بخش دهم: آرزو

۲۲۰۸. سرمایه احمقان

«ایک و الاتکال علی المنی؛ فانها بضائع النوکی، و العقل حفظ التجارب، و خیر ما جربت ما وعظک.»

از تکیه بر آرزوها بر حذر باش که سرمایه احمقان است، کار عاقلانه نگه داری تجربه هاست و بهترین تجربه آن است که تو را پند دهد.

۲۲۰۹. فریب آرزو

«اعلموا ان الامل یسهی العقل، و ینسی الذکر. فاکذبوا الامل فانه غرور و صاحبه مغرور.»
بدانید که آرزو، عقل را گمراه می کند و یاد خدا را به فراموشی می سپارد، پس از آن را دروغ پندارید؛ چرا که آرزو، فریب است و آرزومند فریب خورده.

۲۲۱۰. مهلت زندگی

«اعلم یقینا انک لن تبلغ املک، و لن تعدو اجلک.»
یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت نخواهی رسید و از مهلت زندگی ات تجاوز نخواهی کرد.

۲۲۱۱. رها کردن لجام آرزو

«من جری فی عنان امله، عثر باجله.»

آن کس که لجام آرزوهایش را رها کرد، با مرگ به زمین خواهد خورد.

۲۲۱۲. تو چنین مباش!

«لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل، و یرجى التوبه بطول الامل، یقول فی الدنيا بقول الزاهدین، و یعمل فیها بعمل الراغبین.»

از آنانی مباش که بدون کار نیک، امید سعادت آخرت را دارند و با درازی آرزو امیدوار به توبه هستند، در دنیا همچون زاهدان سخن گویند، ولی مانند دنیا پرستان عمل می کنند.

۲۲۱۳. برترین بی نیازی

«اشرف الغنی ترك المنی.»

برترین بی نیازی، ترک آرزوهاست.

۲۲۱۴. عامل کوری دل

«الامانی تعمی اعین البصائر، والحظ یاتی من لا یتیه.»

آرزوها، چشم دل ها را کور می کند و بهره به جانب کسی می آید که به سراغش نمی

رود.

۲۲۱۵. عاقبت آرزوی طولانی

«من اطال الامل، اساء العمل.»

آن که رشته آرزو را دراز کند به کار بد آغاز کند.

۲۲۱۶. فرا رسیدن مرگ و سر آمدن آرزو

«انما هلك من كان قبلکم بطول امالهم و تغیب اجالهم، حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنه

المعذره، و ترفع عنه التوبه، و تحل معه القارعه و النقمه.»

به راستی که پیشینیان و گذشتگان شما به خاطر آرزوهای طولانی و پنهان بودن پایان

زندگیشان، هلاک شدند تا آن که مرگشان فرا رسید، مرگی که عذرها را رد می کند و توبه

را در آن راهی نیست و کوبندگی و درد را به همراه دارد.

بخش یازدهم: متفرقات

۲۲۱۷. متوسل به خدا شوید!

«الجبى نفسك فى امورك كلها الى الهك، فانك تلجثها الى كهف حريز، و مانع عزيز.»

نفس خود را در همه امور زندگی به خدایت پناهنده کن؛ زیرا با این پناهندگی، نفس را به جایگاهی محکم و امن و مانعی بزرگ وارد می سازی.

۲۲۱۸. خداوند دانای همه امور

«اتقوا الله الذى انتم بعينه، و نواصيكم بيده، و تقلبكم فى قبضته. ان اسررتم علمه. و ان

اعلنتم كتبه. قد و كل بذلك حفظه كراما، لا يسقطون حقا، و لا يثبتون باطلا.»

بترسید از خدایی که زیر نظر او هستید و موهای جلو سر شما در دست اوست و دگرگونی احوال و حرکات و سکناات شما در کف اوست. اگر چیزی را پنهان کنید، آن را می داند و اگر آشکار کنید، آن را می نویسد. نگهبانانی بزرگوار را بر این کار گماشته است که حقى را از قلم نمى اندازند و چیزی را به ناحق ثبت نمى کنند.

پاورقی ها

- ۱- نامه ۲۳.
- ۲- خطبه ۹۱
- ۳- خطبه ۱۸۲.
- ۴- خطبه ۱۸۶.
- ۵- خطبه ۶۵.
- ۶- خطبه ۱۷۶.
- ۷- خطبه ۱۶۷.
- ۸- خطبه ۱۸۶.
- ۹- خطبه ۱.
- ۱۰- خطبه ۱۸۵.
- ۱۱- خطبه ۱۵۵.
- ۱۲- خطبه ۸۵.
- ۱۳- حکمت ۴۷۰.
- ۱۴- خطبه ۱۸۶.
- ۱۵- حکمت ۱۶۵.
- ۱۶- خطبه ۸۶.
- ۱۷- خطبه ۱۸۲.
- ۱۸- خطبه ۹۴.
- ۱۹- نامه ۳۱.
- ۲۰- خطبه ۱۸۵.
- ۲۱- نامه ۳۱.
- ۲۲- نامه ۳۱.
- ۲۳- خطبه ۱۵۲.
- ۲۴- خطبه ۱۶۰.
- ۲۵- خطبه ۹۴.

- ۲۶- خطبه ۹۴.
۲۷- حکمت ۲۵۰.
۲۸- حکمت ۳۱۰.
۲۹- خطبه ۹۰.
۳۰- خطبه ۱۴۷.
۳۱- خطبه ۱۶۵.
۳۲- نامه ۳۱.
۳۳- خطبه ۹۱.
۳۴- نامه ۵۳.
۳۵- نامه ۵۳.
۳۶- حکمت ۴۰۴.
۳۷- خطبه ۹۶.
۳۸- خطبه ۱۹۹.
۳۹- خطبه ۱۰۹.
۴۰- خطبه ۱۷۹.
۴۱- خطبه ۲۲۳.
۴۲- خطبه ۳.
۴۳- خطبه ۱۰۹.
۴۴- خطبه ۸۶.
۴۵- خطبه ۶۵.
۴۶- خطبه ۱۹۵.
۴۷- خطبه ۱۵۲.
۴۸- خطبه ۱۰۹.
۴۹- خطبه ۹۱.
۵۰- خطبه ۹۱.
۵۱- خطبه ۶۵.
۵۲- خطبه ۴۹.
۵۳- خطبه ۱۷۹.

- ۵۴- خطبه ۶۵.
- ۵۵- خطبه ۶۵.
- ۵۶- خطبه ۹۱.
- ۵۷- خطبه ۱.
- ۵۸- خطبه ۱۷۹.
- ۵۹- خطبه ۲۲۷.
- ۶۰- خطبه ۴۹.
- ۶۱- خطبه ۲۲۳.
- ۶۲- خطبه ۱۹۱.
- ۶۳- خطبه ۶۵.
- ۶۴- نامه ۲۷.
- ۶۵- خطبه ۱۹۵.
- ۶۶- خطبه ۱۶۰.
- ۶۷- خطبه ۱۰۸.
- ۶۸- خطبه ۱.
- ۶۹- خطبه ۱۸۲.
- ۷۰- خطبه ۱۵۲.
- ۷۱- خطبه ۱۰۱.
- ۷۲- خطبه ۹۴.
- ۷۳- خطبه ۱۶۳.
- ۷۴- خطبه ۹۶.
- ۷۵- خطبه ۶۵.
- ۷۶- خطبه ۱۸۳.
- ۷۷- خطبه ۱۹۸.
- ۷۸- خطبه ۱۰۸.
- ۷۹- خطبه ۱۷۸.
- ۸۰- خطبه ۱۰۸.
- ۸۱- خطبه ۱۸۲.

- ۸۲- خطبه ۱۶۳.
۸۳- خطبه ۶۵.
۸۴- خطبه ۱۵۲.
۸۵- خطبه ۲۱۳.
۸۶- خطبه ۸۵.
۸۷- خطبه ۱.
۸۸- خطبه ۲۱۳.
۸۹- خطبه ۱۵۲.
۹۰- خطبه ۱۸۲.
۹۱- خطبه ۱۱۲.
۹۲- خطبه ۴۹.
۹۳- خطبه ۱۹۵.
۹۴- خطبه ۱۰۹.
۹۵- خطبه ۶۵.
۹۶- خطبه ۱۵۶.
۹۷- خطبه ۸۳.
۹۸- خطبه ۱۵۲.
۹۹- خطبه ۱۸۲.
۱۰۰- خطبه ۱۸۵.
۱۰۱- خطبه ۲۲۲.
۱۰۲- خطبه ۱۸۶.
۱۰۳- حکمت ۱۰۰.
۱۰۴- خطبه ۱۰۹.
۱۰۵- خطبه ۱۶۰.
۱۰۶- خطبه ۱۸۶.
۱۰۷- خطبه ۱۹۸.
۱۰۸- خطبه ۱۸۳.
۱۰۹- خطبه ۲۰۳.

- ۱۱۰- حکمت ۲۰۳.
۱۱۱- خطبه ۹۱.
۱۱۲- نامه ۵۳.
۱۱۳- نامه ۵۳.
۱۱۴- حکمت ۴۰۴.
۱۱۵- خطبه ۱۶۰.
۱۱۶- خطبه ۱.
۱۱۷- خطبه ۱۸۳.
۱۱۸- حکمت ۳۲۴.
۱۱۹- نامه ۳۱.
۱۲۰- خطبه ۱۹۲.
۱۲۱- خطبه ۱۸۶.
۱۲۲- خطبه ۱۰۹.
۱۲۳- خطبه ۱۸۶.
۱۲۴- خطبه ۱۵۵.
۱۲۵- خطبه ۱۶۵.
۱۲۶- خطبه ۷۲.
۱۲۷- نامه ۵۳.
۱۲۸- خطبه ۹۱.
۱۲۹- خطبه ۱۸۶.
۱۳۰- خطبه ۱۸۶.
۱۳۱- خطبه ۱۰۹.
۱۳۲- خطبه ۱.
۱۳۳- حکمت ۲۵۳.
۱۳۴- خطبه ۱۸۶.
۱۳۵- خطبه ۱۵۲.
۱۳۶- خطبه ۹۰.
۱۳۷- خطبه ۱۶۳.

- ۱۳۸- خطبه ۱۸۶.
۱۳۹- خطبه ۹۰.
۱۴۰- خطبه ۶۵.
۱۴۱- خطبه ۱۶۳.
۱۴۲- خطبه ۱۸۶.
۱۴۳- خطبه ۱۵۲.
۱۴۴- خطبه ۶۵.
۱۴۵- خطبه ۲۱۴.
۱۴۶- خطبه ۱۰۹.
۱۴۷- خطبه ۶۵.
۱۴۸- خطبه ۱۸۳.
۱۴۹- حکمت ۲۹۱.
۱۵۰- حکمت ۲۸۶.
۱۵۱- خطبه ۵۶.
۱۵۲- خطبه ۱۵۰.
۱۵۳- حکمت ۲۲۸.
۱۵۴- خطبه ۲۱۶.
۱۵۵- خطبه ۱۸۰.
۱۵۶- حکمت ۴۵۹.
۱۵۷- خطبه ۲۲۷.
۱۵۸- خطبه ۱۹۲.
۱۵۹- حکمت ۳۷۹.
۱۶۰- خطبه ۱۸۳.
۱۶۱- خطبه ۱۸۳.
۱۶۲- حکمت ۲۸۷.
۱۶۳- حکمت ۱۶.
۱۶۴- خطبه ۱۶۰.
۱۶۵- خطبه ۲۱۳.

- ۱۶۶- حکمت ۳۸۰.
- ۱۶۷- نامه ۳۱.
- ۱۶۸- خطبه ۶۵.
- ۱۶۹- خطبه ۶۵.
- ۱۷۰- خطبه ۹۱.
- ۱۷۱- خطبه ۱۷۱.
- ۱۷۲- خطبه ۹۱.
- ۱۷۳- خطبه ۹۱.
- ۱۷۴- خطبه ۹۱.
- ۱۷۵- خطبه ۱۰۹.
- ۱۷۶- خطبه ۹۱.
- ۱۷۷- خطبه ۹۱.
- ۱۷۸- خطبه ۹۱.
- ۱۷۹- خطبه ۹۱.
- ۱۸۰- خطبه ۱۵۷.
- ۱۸۱- خطبه ۹۱.
- ۱۸۲- خطبه ۹۱.
- ۱۸۳- حکمت ۱۳۲۳.
- ۱۸۴- خطبه ۱۰۹.
- ۱۸۵- خطبه ۱.
- ۱۸۶- حکمت ۴۵۴.
- ۱۸۷- خطبه ۱۵۵.
- ۱۸۸- خطبه ۱۶۰.
- ۱۸۹- حکمت ۱۰۸.
- ۱۹۰- خطبه ۱۰۹.
- ۱۹۱- خطبه ۱۸۶.
- ۱۹۲- خطبه ۱۸۲.
- ۱۹۳- خطبه ۲۱.

- ۱۹۴- خطبه ۹۱.
۱۹۵- خطبه ۹۱.
۱۹۶- خطبه ۱۶۳.
۱۹۷- خطبه ۱.
۱۹۸- خطبه ۹۱.
۱۹۹- خطبه ۱۶۳.
۲۰۰- خطبه ۱۸۶.
۲۰۱- خطبه ۸۳.
۲۰۲- خطبه ۱.
۲۰۳- خطبه ۱۹۲.
۲۰۴- خطبه ۱.
۲۰۵- خطبه ۹۱.
۲۰۶- خطبه ۱۸۶.
۲۰۷- خطبه ۸۳.
۲۰۸- حکمت ۱۲۶.
۲۰۹- خطبه ۴۷۰.
۲۱۰- خطبه ۱۸۵.
۲۱۱- خطبه ۱۷۸.
۲۱۲- خطبه ۱۹۱.
۲۱۳- حکمت ۲۲۴.
۲۱۴- حکمت ۲۲۰.
۲۱۵- حکمت ۴۳۷.
۲۱۶- حکمت ۲۳۱.
۲۱۷- حکمت ۲۲۴.
۲۱۸- نامه ۵۱.
۲۱۹- حکمت ۴۷۶.
۲۲۰- نامه ۴۶.
۲۲۱- نامه ۵۳.

- ۲۲۲- خطبه ۲۱۶
۲۲۳- حکمت ۳۱
۲۲۴- خطبه ۲۲۴
۲۲۵- خطبه ۸۷
۲۲۶- خطبه ۱۸
۲۲۷- خطبه ۱۵
۲۲۸- خطبه ۲۰۹
۲۲۹- خطبه ۹۱
۲۳۰- خطبه ۱۶۰
۲۳۱- خطبه ۱۶۰
۲۳۲- خطبه ۲
۲۳۳- خطبه ۱۰۸
۲۳۴- خطبه ۱۶۰
۲۳۵- خطبه ۸۹
۲۳۶- خطبه ۱۹۸
۲۳۷- خطبه ۱
۲۳۸- خطبه ۹۴
۲۳۹- خطبه ۷۲
۲۴۰- خطبه ۱۱۰
۲۴۱- خطبه ۱۲۷
۲۴۲- خطبه ۱۹۵
۲۴۳- خطبه ۱۶۰
۲۴۴- حکمت ۲۸۹
۲۴۵- خطبه ۱۱۶
۲۴۶- حکمت ۸۸
۲۴۷- خطبه ۷۲
۲۴۸- خطبه ۱۶۰
۲۴۹- خطبه ۱۴۴

- ۲۵۰- خطبه ۱۴۴.
- ۲۵۱- خطبه ۱۶۱.
- ۲۵۲- خطبه ۹۴.
- ۲۵۳- خطبه ۱۶۰.
- ۲۵۴- نامه ۳۸.
- ۲۵۵- خطبه ۱۳۳.
- ۲۵۶- خطبه ۱۶.
- ۲۵۷- خطبه ۱۹۱.
- ۲۵۸- خطبه ۹۴.
- ۲۵۹- خطبه ۹۴.
- ۲۶۰- خطبه ۲۶.
- ۲۶۱- خطبه ۹۴.
- ۲۶۲- خطبه ۱۹۶.
- ۲۶۳- خطبه ۱۹۶.
- ۲۶۴- خطبه ۱۹۶.
- ۲۶۵- خطبه ۱۵۸.
- ۲۶۶- خطبه ۱۹۲.
- ۲۶۷- خطبه ۱۵۱.
- ۲۶۸- خطبه ۱۵۱.
- ۲۶۹- خطبه ۱۰۵.
- ۲۷۰- خطبه ۱۰۸.
- ۲۷۱- خطبه ۱۰۶.
- ۲۷۲- خطبه ۲۰.
- ۲۷۳- خطبه ۱۶۰.
- ۲۷۴- خطبه ۷۲.
- ۲۷۵- نامه ۵۳.
- ۲۷۶- خطبه ۹۵.
- ۲۷۷- خطبه ۱۶۱.

- ۲۷۸- خطبه ۲۱۳.
۲۷۹- خطبه ۱۹۲.
۲۸۰- خطبه ۱۹۲.
۲۸۱- خطبه ۲۱۴.
۲۸۲- خطبه ۹۴.
۲۸۳- خطبه ۱۹۲.
۲۸۴- نامه ۹.
۲۸۵- خطبه ۱۸۳.
۲۸۶- خطبه ۲۲۲.
۲۸۷- خطبه ۱.
۲۸۸- خطبه ۱۶۶.
۲۸۹- خطبه ۱۹۲.
۲۹۰- خطبه ۸۳.
۲۹۱- خطبه ۱۹۲.
۲۹۲- خطبه ۱۰۹.
۲۹۳- حکمت ۹۶.
۲۹۴- خطبه ۱۹۲.
۲۹۵- خطبه ۷۲.
۲۹۶- خطبه ۱۶۰.
۲۹۷- خطبه ۱.
۲۹۸- خطبه ۹۱.
۲۹۹- حکم ۲۵۲.
۳۰۰- خطبه ۱۵۴.
۳۰۱- خطبه ۹۷.
۳۰۲- خطبه ۲.
۳۰۳- خطبه ۲.
۳۰۴- خطبه ۲۳۹.
۳۰۵- خطبه ۱۵۴.

- ۳۰۶- خطبه ۲۳۹.
- ۳۰۷- خطبه ۱۶۲.
- ۳۰۸- حکمت ۱۲۰.
- ۳۰۹- خطبه ۲۳۹.
- ۳۱۰- خطبه ۱۹۲.
- ۳۱۱- خطبه ۲۳۹.
- ۳۱۲- خطبه ۱۴۷ و.
- ۳۱۳- خطبه ۱۸۷.
- ۳۱۴- خطبه ۱۸۹.
- ۳۱۵- خطبه ۲۳.
- ۳۱۶- حکمت ۴۳۲.
- ۳۱۷- خطبه ۱۹۷.
- ۳۱۸- خطبه ۱۰۰.
- ۳۱۹- خطبه ۸۷.
- ۳۲۰- خطبه ۱۵۴.
- ۳۲۱- خطبه ۱۹۲.
- ۳۲۲- حکمت ۱۰۶.
- ۳۲۳- نامه ۳۵.
- ۳۲۴- حکمت ۳۱۶.
- ۳۲۵- خطبه ۲۱۶.
- ۳۲۶- خطبه ۱۹۲.
- ۳۲۷- خطبه ۲۱۶.
- ۳۲۸- حکمت ۴۶۸.
- ۳۲۹- خطبه ۱۲۱.
- ۳۳۰- نامه ۴۵.
- ۳۳۱- خطبه ۱۰۸.
- ۳۳۲- خطبه ۳.
- ۳۳۳- خطبه ۲۱۵.

- ۳۳۴- خطبه ۲۱۵.
۳۳۵- خطبه ۳۲.
۳۳۶- خطبه ۱۴۷.
۳۳۷- حکمت ۱۱۱.
۳۳۸- خطبه ۵۴.
۳۳۹- خطبه ۱۲۸.
۳۴۰- خطبه ۱۰۳.
۳۴۱- خطبه ۲۷.
۳۴۲- خطبه ۸۴.
۳۴۳- خطبه ۲۰۸.
۳۴۴- نامه ۴۵.
۳۴۵- حکمت ۱۱۵.
۳۴۶- حکمت ۱۵۶.
۳۴۷- نامه ۲۸.
۳۴۸- نامه ۴۵.
۳۴۹- نامه ۴۵.
۳۵۰- حکمت ۷۷.
۳۵۱- حکمت ۲۳۶.
۳۵۲- خطبه ۳۴.
۳۵۳- خطبه ۳۶.
۳۵۴- خطبه ۹۳.
۳۵۵- خطبه ۹۳.
۳۵۶- خطبه ۱۷۲.
۳۵۷- خطبه ۱۷۷.
۳۵۸- خطبه ۶۱.
۳۵۹- خطبه ۳.
۳۶۰- خطبه ۱۲۱.
۳۶۱- خطبه ۱۲۲.

- ۳۶۲- خطبه ۵۸.
۳۶۳- خطبه ۹۳.
۳۶۴- نام ۵۳.
۳۶۵- خطبه ۱۲۸.
۳۶۶- خطبه ۱۹۲.
۳۶۷- خطبه ۶۹.
۳۶۸- خطبه ۱۴.
۳۶۹- خطبه ۱۳.
۳۷۰- حکمت ۴۲۰.
۳۷۱- نامه ۷۰.
۳۷۲- نامه ۷۰.
۳۷۳- نامه ۲۹.
۳۷۴- نامه ۵۳.
۳۷۵- خطبه ۱۶۴.
۳۷۶- نامه ۵۳.
۳۷۷- نامه ۵۳.
۳۷۸- نامه ۵۳.
۳۷۹- حکمت ۲۶۳.
۳۸۰- نامه ۵۳.
۳۸۱- حکمت ۴۴۱.
۳۸۲- حکمت ۴۴۱.
۳۸۳- نامه ۶۷.
۳۸۴- خطبه ۲۱۶.
۳۸۵- حکمت ۳۳۲.
۳۸۶- خطبه ۱۴۷.
۳۸۷- خطبه ۱۶۹.
۳۸۸- حکمت ۷۳.
۳۸۹- خطبه ۲۱۶.

- ۳۹۰- خطبه ۱۰۵.
۳۹۱- خطبه ۱۷.
۳۹۲- نامه ۵۳.
۳۹۳- نامه ۵۳.
۳۹۴- نامه ۵۳.
۳۹۵- نامه ۳۱.
۳۹۶- حکمت ۳۲۲.
۳۹۷- نامه ۵۳.
۳۹۸- نامه ۵۳.
۳۹۹- خطبه ۱۰۸.
۴۰۰- نامه ۴۳.
۴۰۱- خطبه ۲۱۰.
۴۰۲- حکمت ۳۴۵.
۴۰۳- خطبه ۱۴۰.
۴۰۴- حکمت ۳۴۳.
۴۰۵- خطبه ۱۶۹.
۴۰۶- خطبه ۹۱.
۴۰۷- حکمت ۳۰۶.
۴۰۸- خطبه ۲۳۰.
۴۰۹- خطبه ۱۶۵.
۴۱۰- حکمت ۴۱۹.
۴۱۱- حکمت ۲۰۱.
۴۱۲- خطبه ۱۸۲.
۴۱۳- خطبه ۶۴.
۴۱۴- خطبه ۶۲.
۴۱۵- نامه ۷۲.
۴۱۶- نامه ۷۲.
۴۱۷- خطبه ۳۸.

- ۴۱۸- خطبه ۱۵۶.
۴۱۹- حکمت ۱۳۲.
۴۲۰- خطبه ۶۴.
۴۲۱- خطبه ۱۹۳.
۴۲۲- خطبه ۲۸.
۴۲۳- خطبه ۱۹۰.
۴۲۴- حکمت ۲۰۳.
۴۲۵- نامه ۲۳.
۴۲۶- خطبه ۱۹۰.
۴۲۷- خطبه ۶۴.
۴۲۸- خطبه ۱۶۷.
۴۲۹- خطبه ۱۱۴.
۴۳۰- خطبه ۲۲۳ پ.
۴۳۱- خطبه ۱۲۳.
۴۳۲- حکمت ۴۳۰.
۴۳۳- نامه ۳۱.
۴۳۴- حکمت ۳۴۹.
۴۳۵- حکمت ۲۸۰.
۴۳۶- حکمت ۴۴.
۴۳۷- حکمت ۳۱.
۴۳۸- نامه ۶۹.
۴۳۹- خطبه ۱۱۴.
۴۴۰- خطبه ۱۱۳.
۴۴۱- خطبه ۸۹.
۴۴۲- خطبه ۱۴۵.
۴۴۳- خطبه ۸۴.
۴۴۴- نامه ۳۱.
۴۴۵- نامه ۳۱.

- ۴۴۶- خطبه ۱۸۸.
۴۴۷- نامه ۳۱.
۴۴۸- خطبه ۱۷۳.
۴۴۹- خطبه ۱۹۰.
۴۵۰- خطبه ۱۳۲.
۴۵۱- خطبه ۱۰۹.
۴۵۲- خطبه ۱۳۲.
۴۵۳- خطب ۶۴.
۴۵۴- حکمت ۳۳۴.
۴۵۵- خطبه ۱۳۲.
۴۵۶- حکمت ۷۲.
۴۵۷- حکمت ۲۹.
۴۵۸- حکمت ۷۴.
۴۵۹- حکمت ۱۹.
۴۶۰- خطبه ۱۲۳.
۴۶۱- حکمت ۱۷۸.
۴۶۲- خطبه ۱۸۳.
۴۶۳- نامه ۲۷.
۴۶۴- خطبه ۱۳۲.
۴۶۵- حکمت ۱۶۸.
۴۶۶- خطبه ۱۲۴.
۴۶۷- خطبه ۴.
۴۶۸- خطبه ۲۰.
۴۶۹- حکمت ۱۲۲.
۴۷۰- خطبه ۸۳.
۴۷۱- حکمت ۱۳۰.
۴۷۲- حکمت ۱۲۶.
۴۷۳- نامه ۳۱.

- ۴۷۴- خطبه ۱۰۹.
۴۷۵- نامه ۳۳.
۴۷۶- خطبه ۲۱۴.
۴۷۷- نامه ۳.
۴۷۸- خطبه ۱۵۳.
۴۷۹- خطبه ۸۳.
۴۸۰- حکمت ۳۲۲.
۴۸۱- خطبه ۲۲۶.
۴۸۲- خطبه ۱۷۶.
۴۸۳- خطبه ۱۸۸.
۴۸۴- خطبه ۲۲۱.
۴۸۵- حکمت ۴۳۱.
۴۸۶- نامه ۹.
۴۸۷- حکمت ۱۰۴.
۴۸۸- حکمت ۳۷۰.
۴۸۹- خطبه ۸۳.
۴۹۰- خطبه ۱۱۴.
۴۹۱- حکمت ۷۷.
۴۹۲- نامه ۳۱.
۴۹۳- حکمت ۱۵۰.
۴۹۴- نامه ۳۱.
۴۹۵- نامه ۲۲.
۴۹۶- نامه ۶۶.
۴۹۷- خطبه ۲۳۰.
۴۹۸- خطبه ۱۵۷.
۴۹۹- خطبه ۲۳.
۵۰۰- خطبه ۱۵۶.
۵۰۱- خطبه ۲۰۳.

- ۵۰۲- خطبه ۱۳۲.
۵۰۳- حکمت ۸۹.
۵۰۴- حکمت ۲۵۱.
۵۰۵- خطبه ۱۳۳.
۵۰۶- خطبه ۷۶.
۵۰۷- خطبه ۲۸.
۵۰۸- حکمت ۴۳۱.
۵۰۹- حکمت ۴۲۳.
۵۱۰- حکمت ۱۳۱.
۵۱۱- خطبه ۱۹۵.
۵۱۲- خطبه ۱۵۷.
۵۱۳- خطبه ۱۰۶.
۵۱۴- خطبه ۸۳.
۵۱۵- خطبه ۱۵۷.
۵۱۶- خطبه ۱۵۷.
۵۱۷- خطبه ۲۱.
۵۱۸- خطبه ۱۹۰.
۵۱۹- خطبه ۴۲.
۵۲۰- خطبه ۴۲.
۵۲۱- حکمت ۷.
۵۲۲- نامه ۳۱.
۵۲۳- خطبه ۱۵۷.
۵۲۴- خطبه ۱۴۴.
۵۲۵- حکمت ۴۵۲.
۵۲۶- حکمت ۳۴۳.
۵۲۷- نامه ۳۰.
۵۲۸- حکمت ۷.
۵۲۹- خطبه ۱۰۲.

- ۵۳۰- حکمت ۴۲۹.
- ۵۳۱- خطبه ۱۲۰.
- ۵۳۲- خطبه ۱۲۰.
- ۵۳۳- حکمت ۱۲۱.
- ۵۳۴- خطبه ۱۱۹.
- ۵۳۵- حکمت ۳۶۸.
- ۵۳۶- حکمت ۱۵۱.
- ۵۳۷- خطبه ۱۵۳.
- ۵۳۸- خطبه ۱۱۴.
- ۵۳۹- حکمت ۳۱.
- ۵۴۰- نامه ۲۷.
- ۵۴۱- خطبه ۱۲۴.
- ۵۴۲- خطبه ۱۳۲.
- ۵۴۳- حکمت ۲۵۶.
- ۵۴۴- حکمت ۴۲.
- ۵۴۵- خطبه ۱۶۵.
- ۵۴۶- حکمت ۴۶.
- ۵۴۷- خطبه ۸۵.
- ۵۴۸- نامه ۱۷.
- ۵۴۹- حکمت ۳۷۸.
- ۵۵۰- خطبه ۱۵۷.
- ۵۵۱- حکمت ۳۸۷.
- ۵۵۲- خطبه ۱۷۶.
- ۵۵۳- خطبه ۱۲۴.
- ۵۵۴- خطبه ۱۲۹.
- ۵۵۵- خطبه ۸۳.
- ۵۵۶- حکمت ۳۷۸.
- ۵۵۷- نامه ۲۷.

- ۵۵۸- حکمت ۳۷۷.
- ۵۵۹- خطبه ۲۲۴.
- ۵۶۰- حکمت ۳۷.
- ۵۶۱- خطبه ۵۲.
- ۵۶۲- خطبه ۲۸.
- ۵۶۳- خطبه ۱۹۵.
- ۵۶۴- حکمت ۳۸۷.
- ۵۶۵- خطبه ۱۸۳.
- ۵۶۶- خطبه ۱۰۹.
- ۵۶۷- حکمت ۳۴۹.
- ۵۶۸- خطبه ۱۱۰.
- ۵۶۹- حکمت ۲۳۷.
- ۵۷۰- حکمت ۱۳۶.
- ۵۷۱- خطبه ۱۹۹.
- ۵۷۲- حکمت ۲۹۹.
- ۵۷۳- حکمت ۲۵۲.
- ۵۷۴- خطبه ۲۳۴.
- ۵۷۵- نامه ۲۷.
- ۵۷۶- خطبه ۱۹۲.
- ۵۷۷- خطبه ۱۹۰.
- ۵۷۸- خطبه ۱۳۱.
- ۵۷۹- خطبه ۱۶۷.
- ۵۸۰- خطبه ۱۹۰.
- ۵۸۱- خطبه ۱۹.
- ۵۸۲- خطبه ۱۹۰.
- ۵۸۳- خطبه ۱۹۹.
- ۵۸۴- نامه ۵۲.
- ۵۸۵- حکمت ۳۹.

- ۵۸۶- حکمت ۳۹.
- ۵۸۷- حکمت ۲۷۹.
- ۵۸۸- نامه ۶۹.
- ۵۸۹- خطبه ۱۹۹.
- ۵۹۰- خطبه ۱۹۹.
- ۵۹۱- نامه ۴۷.
- ۵۹۲- حکمت ۱۴۵ و ۹۷.
- ۵۹۳- حکمت ۱۰۴.
- ۵۹۴- خطبه ۸۲.
- ۵۹۵- خطبه ۴۵.
- ۵۹۶- حکمت ۱۳۷.
- ۵۹۷- خطبه ۹۶.
- ۵۹۸- خطبه ۹۶.
- ۵۹۹- حکمت ۴۲۸.
- ۶۰۰- خطبه ۱۹۲.
- ۶۰۱- حکمت ۲۵۲.
- ۶۰۲- حکمت ۱۳۶.
- ۶۰۳- حکمت ۱۴۵.
- ۶۰۴- خطبه ۱۱۰.
- ۶۰۵- نامه ۵۲.
- ۶۰۶- حکمت ۶.
- ۶۰۷- حکمت ۱۴۶.
- ۶۰۸- حکمت ۱۴۶.
- ۶۰۹- حکمت ۲۵۲.
- ۶۱۰- نامه ۲۱.
- ۶۱۱- نامه ۲۵.
- ۶۱۲- نامه ۲۵.
- ۶۱۳- حکمت ۲۱۱.

- ۶۱۴- خطبه ۱۹۹.
- ۶۱۵- خطبه ۲۳۲.
- ۶۱۶- حکمت ۱۳۶.
- ۶۱۷- خطبه ۱۱۰.
- ۶۱۸- نامه ۴۷.
- ۶۱۹- خطبه ۱.
- ۶۲۰- حکمت ۲۵۲.
- ۶۲۱- حکمت ۱۳۶.
- ۶۲۲- حکمت ۱۳۶.
- ۶۲۳- خطبه ۱۲.
- ۶۲۴- خطبه ۱۹۰.
- ۶۲۵- خطبه ۲۷.
- ۶۲۶- حکمت ۱۳۶.
- ۶۲۷- حکمت ۲۵۲.
- ۶۲۸- نامه ۱۷.
- ۶۲۹- حکمت ۴۷۴.
- ۶۳۰- خطبه ۲۷.
- ۶۳۱- حکمت ۳۱.
- ۶۳۲- خطبه ها ۱۱۰.
- ۶۳۳- خطبه ۵۵.
- ۶۳۴- خطبه ۱۷۱.
- ۶۳۵- خطبه ۱۷۱.
- ۶۳۶- نامه ۶۲.
- ۶۳۷- نام ۱۶.
- ۶۳۸- خطبه ۱۸۰.
- ۶۳۹- نامه ۴۵.
- ۶۴۰- خطبه ۵۹.
- ۶۴۱- خطبه ۵۹.

- ۶۴۲- خطبه ۵۶
۶۴۳- حکم ۱۲۰
۶۴۴- خطبه ۲۴
۶۴۵- خطبه ۱۲۴
۶۴۶- خطبه ۵۱
۶۴۷- نامه ۵۰
۶۴۸- خطبه ۱۱۹
۶۴۹- حکمت ۲۳۳
۶۵۰- خطبه ۱۲۳
۶۵۱- خطبه ۱۱
۶۵۲- خطبه ۶۶
۶۵۳- حکمت ۳۷۵
۶۵۴- خطبه ۱۲۴
۶۵۵- نامه ۴۷
۶۵۶- حکمت ۱۷۴
۶۵۷- نامه ۵۳
۶۵۸- نامه ۱۴
۶۵۹- نامه ۵۳
۶۶۰- نامه ۱۴
۶۶۲- خطبه ۲۹
۶۶۳- خطبه ۶۹
۶۶۴- نامه ۲۸
۶۶۵- نامه ۳۵
۶۶۶- خطبه ۲۷
۶۶۷- خطبه ۲۷
۶۶۸- حکمت ۳۲۲
۶۶۹- خطبه ۱۵۶
۶۷۰- نامه ۳۱

- ۶۷۱- حکمت ۲۵۲.
۶۷۲- حکمت ۳۷۴.
۶۷۳- نامه ۴۷.
۶۷۴- خطبه ۱۲۹.
۶۷۵- حکمت ۴۲۰.
۶۷۶- حکمت ۳۷۵.
۶۷۷- حکمت ۳۱۴.
۶۷۸- حکمت ۳۱.
۶۷۹- حکمت ۳۷۴.
۶۸۰- خطبه ۱۵۳.
۶۸۱- نامه ۶۹.
۶۸۲- حکمت ۱۵۰.
۶۸۳- نامه ۶۹.
۶۸۴- خطبه ۱۱۴.
۶۸۵- خطبه ۱۱۴.
۶۸۶- حکمت ۳۷۳.
۶۸۷- خطبه ۱۰۵.
۶۸۸- خطبه ۱۲۹.
۶۸۹- نامه ۴۷.
۶۹۰- حکمت ۲۹۵.
۶۹۱- نامه ۱۴.
۶۹۲- نامه ۳۱.
۶۹۳- نامه ۳۱.
۶۹۴- نامه ۳۱.
۶۹۵- نامه ۳۱.
۶۹۶- حکمت ۹۶.
۶۹۷- نامه ۳۱.
۶۹۸- خطبه ۵۵.

- ۶۹۹- خطبه ۴۱.
۷۰۰- نامه ۵۳.
۷۰۱- خطبه ۲۳.
۷۰۲- نامه ۴۷.
۷۰۳- نامه ۲۶.
۷۰۴- حکمت ۳۱.
۷۰۵- حکمت ۳۱.
۷۰۶- حکمت ۳۸.
۷۰۷- حکمت ۱۲.
۷۰۸- حکمت ۲۱۱.
۷۰۹- حکمت ۱۱.
۷۱۰- حکمت ۳۰۸.
۷۱۱- حکمت ۱۵۸.
۷۱۲- حکمت ۴۵۱.
۷۱۳- حکمت ۴۵۱.
۷۱۴- خطبه ۱۸۳.
۷۱۵- حکمت ۳۸.
۷۱۶- حکمت ۲۱۴.
۷۱۷- خطبه ۷۵.
۷۱۸- حکمت ۲۰۴.
۷۱۹- حکمت ۶.
۷۲۰- حکمت ۱۱۷.
۷۲۱- حکمت ۲۱۸.
۷۲۲- خطبه ۱۹۴.
۷۲۳- خطبه ۱۷۶.
۷۲۴- خطبه ۱۸۳.
۷۲۵- حکمت ۱۱۳.
۷۲۶- حکمت ۱۳۴.

- ۷۲۷- حکمت ۳۵۲.
- ۷۲۸- حکمت ۳۵۲.
- ۷۲۹- حکمت ۱۷۲.
- ۷۳۰- حکمت ۱۷۲.
- ۷۳۱- حکمت ۴۷۹.
- ۷۳۲- حکمت ۴۵.
- ۷۳۳- خطبه ۱۲۷.
- ۷۳۴- خطبه ۳۴.
- ۷۳۵- نامه ۳۱.
- ۷۳۶- نامه ۶۲.
- ۷۳۷- نامه ۶۹.
- ۷۳۸- حکمت ۱۴.
- ۷۳۹- حکمت ۸.
- ۷۴۰- حکمت ۲۵۴.
- ۷۴۱- حکمت ۳۱۶.
- ۷۴۲- حکمت ۱۹۶.
- ۷۴۳- حکم ۳۳۵.
- ۷۴۴- خطبه ۱۲۰.
- ۷۴۵- خطبه ۱۱۷.
- ۷۴۶- حکمت ۵۴.
- ۷۴۷- حکمت ۳۴۲.
- ۷۴۸- حکمت ۱۱۳.
- ۷۴۹- حکمت ۳۷۱.
- ۷۵۰- خطبه ۲۳۳.
- ۷۵۱- نامه ۲۶.
- ۷۵۲- نامه ۲۶.
- ۷۵۳- نامه ۴۵.
- ۷۵۴- حکمت ۴۲۷.

- ۷۵۵- حکمت ۳۲۸.
- ۷۵۶- خطبه ۱۰۵.
- ۷۵۷- نامه ۵۳.
- ۷۵۸- نامه ۳۱.
- ۷۵۹- حکمت ۴۲۶.
- ۷۶۰- حکمت ۴۵۲.
- ۷۶۱- حکمت ۵۶.
- ۷۶۲- خطبه ۱۴۲.
- ۷۶۳- خطبه ۱۲۶.
- ۷۶۴- نامه ۳۱.
- ۷۶۵- حکمت ۴۳۰.
- ۷۶۶- حکمت ۱۴۷.
- ۷۶۷- حکمت ۳۷۲.
- ۷۶۸- خطبه ۲۰۹.
- ۷۶۹- حکمت ۳۲۷.
- ۷۷۰- خطبه ۵.
- ۷۷۱- خطبه ۷۶.
- ۷۷۲- حکمت ۳۴۲.
- ۷۷۳- حکمت ۳۹۶.
- ۷۷۴- حکمت ۴۸.
- ۷۷۵- خطبه ۱۸۸.
- ۷۷۶- حکمت ۲۱.
- ۷۷۷- خطبه ۱۸۸.
- ۷۷۸- خطبه ۱۴۵.
- ۷۷۹- حکمت ۱۱۸.
- ۷۸۰- حکمت ۳۲۶.
- ۷۸۱- خطبه ۸۳.
- ۷۸۲- خطبه ۱۹۰.

- ۷۸۳- خطبه ۶۴.
- ۷۸۴- نامه ۳۱.
- ۷۸۵- حکمت ۲۷.
- ۷۸۶- خطبه ۱۱۴.
- ۷۸۷- نامه ۵۳.
- ۷۸۸- خطبه ۱۱۴.
- ۷۸۹- خطبه ۹۹.
- ۷۹۰- حکمت ۴۲۶.
- ۷۹۱- حکمت ۴۲۶.
- ۷۹۲- خطبه ۹۸.
- ۷۹۳- حکمت ۴۲.
- ۷۹۴- حکمت ۱۱۳.
- ۷۹۵- حکمت ۱۱۳.
- ۷۹۶- حکمت ۳۶۵.
- ۷۹۷- حکمت ۴۲۴.
- ۷۹۸- حکمت ۳۸.
- ۷۹۹- خطبه ۱۵۳.
- ۸۰۰- حکمت ۱۱۳.
- ۸۰۱- حکمت ۳۰۱.
- ۸۰۲- حکمت ۲۵۲.
- ۸۰۳- خطبه ۲۲۴.
- ۸۰۴- حکمت ۲۱۲.
- ۸۰۵- حکمت ۲۱۹.
- ۸۰۶- خطبه ۸۶.
- ۸۰۷- حکمت ۱۴۳ - ۱۴۲.
- ۸۰۸- حکمت ۱۸۲.
- ۸۰۹- نامه ۳۱.
- ۸۱۰- حکمت ۷۱.

- ۱۱۱- خطبه ۱۵۳.
۱۱۲- حکمت ۳۱.
۱۱۳- خطبه ۱۰۳.
۱۱۴- حکمت ۲۳۵.
۱۱۵- حکمت ۳۹۰.
۱۱۶- حکمت ۹۸.
۱۱۷- خطبه ۱۴۲.
۱۱۸- نامه ۳۱.
۱۱۹- خطبه ۱۴۲.
۱۲۰- حکمت ۴۱.
۱۲۱- حکمت ۴۵۰.
۱۲۲- حکمت ۴۵۰.
۱۲۳- خطبه ۱۴.
۱۲۴- خطبه ۱۳۱.
۱۲۵- خطبه ۱۳۱.
۱۲۶- نامه ۷۸.
۱۲۷- حکمت ۳۶۳.
۱۲۸- خطبه ۱۰۹.
۱۲۹- خطبه ۱۵۴.
۱۳۰- نامه ۳۱.
۱۳۱- حکمت ۱۸۱.
۱۳۲- حکمت ۴۰۷.
۱۳۳- حکمت ۲۸۱.
۱۳۴- خطبه ۱۸۷.
۱۳۵- حکمت ۴۸.
۱۳۶- حکمت ۲۸۱.
۱۳۷- نامه ۳۱.
۱۳۸- حکمت ۴۲۱.

- ۸۳۹- نامه ۳۱.
- ۸۴۰- خطبه ۹۱.
- ۸۴۱- حکمت ۳۵۶.
- ۸۴۲- حکمت ۳۵۶.
- ۸۴۳- حکمت ۳۹۳.
- ۸۴۴- خطبه ۱۶۳.
- ۸۴۵- حکمت ۳۴۹.
- ۸۴۶- حکمت ۳۹۶.
- ۸۴۷- نامه ۳۱.
- ۸۴۸- خطبه ۱۸۵.
- ۸۴۹- خطبه ۹۰.
- ۸۵۰- خطبه ۱۸۵.
- ۸۵۱- حکمت ۲۶۷.
- ۸۵۲- خطبه ۲۳.
- ۸۵۳- حکمت ۴۳۱.
- ۸۵۴- خطبه ۱۴۵.
- ۸۵۵- خطبه ۱۷۶.
- ۸۵۶- حکمت ۳۰۰.
- ۸۵۷- حکمت ۲۳۰.
- ۸۵۸- حکمت ۳۷۹.
- ۸۵۹- نامه ۷۲.
- ۸۶۰- حکمت ۱۳۷.
- ۸۶۱- خطبه ۱۰۹.
- ۸۶۲- خطبه ۸۳.
- ۸۶۳- حکمت ۹۳.
- ۸۶۴- خطبه ۱۹۰.
- ۸۶۵- خطبه ۱۵۱.
- ۸۶۶- خطبه ۱۸۸.

- ۱۶۷- خطبه ۱۴۵.
۱۶۸- خطبه ۶۴.
۱۶۹- خطبه ۱۴۳.
۱۷۰- حکمت ۲۷۳.
۱۷۱- حکمت ۳۷۲.
۱۷۲- حکمت ۴۲۵.
۱۷۳- حکمت ۳۳۰.
۱۷۴- حکمت ۲۵.
۱۷۵- حکمت ۲۴۴.
۱۷۶- حکمت ۱۳۵.
۱۷۷- حکمت ۴۳۵.
۱۷۸- حکمت ۱۳۵.
۱۷۹- خطبه ۶۴.
۱۸۰- حکمت ۱۱۶.
۱۸۱- حکمت ۱۵۰.
۱۸۲- خطبه ۱۸۵.
۱۸۳- حکمت ۲۹۰.
۱۸۴- حکمت ۲۲۹.
۱۸۵- خطبه ۲.
۱۸۶- حکمت ۱۳.
۱۸۷- حکمت ۲۲۴.
۱۸۸- حکمت ۳۷۸.
۱۸۹- نامه ۶۹.
۱۹۰- حکمت ۳۸۱.
۱۹۱- نامه ۲۸.
۱۹۲- نامه ۵۳.
۱۹۳- حکمت ۲۴۶.
۱۹۴- خطبه ۱۷۸.

- ۱۹۵- نامه ۳۱.
- ۱۹۶- خطبه ۲۱۶.
- ۱۹۷- خطبه ۲۱۶.
- ۱۹۸- حکمت ۳۵۸.
- ۱۹۹- خطبه ۱.
- ۹۰۰- نامه ۵۳.
- ۹۰۱- حکمت ۲۵.
- ۹۰۲- خطبه ۵.
- ۹۰۳- خطبه ۱۷.
- ۹۰۴- خطبه ۱۷۶.
- ۹۰۵- نامه ۲۱.
- ۹۰۶- خطبه ۱۵۱.
- ۹۰۷- خطبه ۱۹۲.
- ۹۰۸- حکمت ۳۵۸.
- ۹۰۹- خطبه ۱۹۲.
- ۹۱۰- خطبه ۱۹۲.
- ۹۱۱- حکمت ۱.
- ۹۱۲- حکمت ۴۴۸.
- ۹۱۳- خطبه ۱۶.
- ۹۱۴- خطبه ۱۵۶.
- ۹۱۵- خطبه ۳۳.
- ۹۱۶- حکمت ۱۱۶.
- ۹۱۷- حکمت ۱۱۶.
- ۹۱۸- خطبه ۳۲.
- ۹۱۹- خطبه ۱۹۲.
- ۹۲۰- حکمت ۳۶۷.
- ۹۲۱- حکمت ۳۶۵.
- ۹۲۲- خطبه ۱۹۲.

- ۹۲۳- خطبه ۲۰.
۹۲۴- خطبه ۱۶.
۹۲۵- خطبه ۹۷.
۹۲۶- خطبه ۱۹۲.
۹۲۷- خطبه ۱۰۳.
۹۲۸- خطبه ۱۸۲.
۹۲۹- خطبه ۱۸۲.
۹۳۰- حکمت ۲۹۷.
۹۳۱- حکمت ۳۱.
۹۳۲- حکمت ۳۱.
۹۳۳- نامه ۴۹.
۹۳۴- خطبه ۸۵.
۹۳۵- نامه ۲۳.
۹۳۶- خطبه ۱۴۷.
۹۳۷- خطبه ۱۱۷.
۹۳۸- خطبه ۱۶.
۹۳۹- خطبه ۱۴۹.
۹۴۰- خطبه ۱۰۵.
۹۴۱- خطبه ۱۰۵.
۹۴۲- خطبه ۱۷۶.
۹۴۳- خطبه ۱۵۳.
۹۴۴- خطبه ۱۱۱.
۹۴۵- خطبه ۹۰.
۹۴۶- خطبه ۳۵.
۹۴۷- خطبه ۱۷۶.
۹۴۸- حکمت ۳۶۷.
۹۴۹- نامه ۳۱.
۹۵۰- حکمت ۱۵۰.

- ۹۵۱- حکمت ۲۸۲.
۹۵۲- خطبه ۱۷۶.
۹۵۳- نامه ۳۱.
۹۵۴- خطبه ۱۷۶.
۹۵۵- حکمت ۳۶۵.
۹۵۶- خطبه ۱۶.
۹۵۷- حکمت ۲۱۱.
۹۵۸- نامه ۷۸.
۹۵۹- نامه ۷۸.
۹۶۰- حکمت ۳۸۱.
۹۶۱- نامه ۳۱.
۹۶۲- حکمت ۱۳۱.
۹۶۳- حکمت ۳۶۷.
۹۶۴- نامه ۳۱.
۹۶۵- خطبه ۸۲.
۹۶۶- خطبه ۲۲۳.
۹۶۷- نامه ۳۱.
۹۶۸- حکمت ۷۶.
۹۶۹- حکمت ۱۶۳.
۹۷۰- خطبه ۱۶۰.
۹۷۱- حکمت ۵۶.
۹۷۲- حکمت ۵۴.
۹۷۳- حکمت ۳۸.
۹۷۴- حکمت ۳۸۸.
۹۷۵- حکمت ۶۸.
۹۷۶- حکمت ۳۱۹.
۹۷۷- حکمت ۳.
۹۷۸- خطبه ۱۸۹.

- ۹۷۹- حکمت ۳۸۸.
۹۸۰- حکمت ۴۵۲.
۹۸۱- حکمت ۱۲۶.
۹۸۲- خطبه ۱۴۷.
۹۸۳- خطبه ۲۰۴.
۹۸۴- خطبه ۱۸۳.
۹۸۵- خطبه ۱۸۳.
۹۸۶- خطبه ۳۴.
۹۸۷- خطبه ۱۵۳.
۹۸۸- خطبه ۱۱۴.
۹۸۹- خطبه ۱۱۴.
۹۹۰- نامه ۳.
۹۹۱- نامه ۳۲.
۹۹۲- خطبه ۸۳.
۹۹۳- خطبه ۸۶.
۹۹۴- خطبه ۸۶.
۹۹۵- خطبه (۹۹).
۹۹۶- خطبه ۷۶.
۹۹۷- خطبه ۱۱۱.
۹۹۸- خطبه ۱۶۱.
۹۹۹- خطبه ۴.
۱۰۰۰- نامه ۳۱.
۱۰۰۱- حکمت ۱۳۱.
۱۰۰۲- خطبه ۲۸.
۱۰۰۳- حکمت ۱۹.
۱۰۰۴- نامه ۳۱.
۱۰۰۵- خطبه ۱۳۳.
۱۰۰۶- خطبه ۱۳۳.

- ۱۰۰۷- نامه ۳۱.
- ۱۰۰۸- خطبه ۲۲۶.
- ۱۰۰۹- خطبه ۳۲.
- ۱۰۱۰- نامه ۳۱.
- ۱۰۱۱- خطبه ۱۰۳.
- ۱۰۱۲- خطبه ۱۹۱.
- ۱۰۱۳- نامه ۴۹.
- ۱۰۱۴- خطبه ۸۲.
- ۱۰۱۵- حکمت ۳۹۵.
- ۱۰۱۶- خطبه ۹۹.
- ۱۰۱۷- حکمت ۳۹۶.
- ۱۰۱۸- حکمت ۲۰۹.
- ۱۰۱۹- حکمت ۳۷۱.
- ۱۰۲۰- حکمت ۷۲.
- ۱۰۲۱- حکمت ۳۸۴.
- ۱۰۲۲- حکمت ۳۸۵.
- ۱۰۲۳- حکمت ۲۲۸.
- ۱۰۲۴- حکمت ۹.
- ۱۰۲۵- حکمت ۱۹۱.
- ۱۰۲۶- حکمت ۶۴.
- ۱۰۲۷- حکمت ۱۱۹.
- ۱۰۲۸- خطبه ۱۱۳.
- ۱۰۲۹- حکمت ۴۱۵.
- ۱۰۳۰- خطبه ۲۳۰.
- ۱۰۳۱- خطبه ۱۶۱.
- ۱۰۳۲- حکمت ۲۶۹.
- ۱۰۳۳- حکمت ۳۷۱.
- ۱۰۳۴- خطبه ۸۲.

- ۱۰۳۵- خطبه ۹۹
- ۱۰۳۶- حکمت ۱۰۶
- ۱۰۳۷- حکمت ۱۰۶
- ۱۰۳۸- حکمت ۲۸۹
- ۱۰۳۹- خطبه ۱۰۹
- ۱۰۴۰- خطبه ۸۲
- ۱۰۴۱- نامه ۴۵
- ۱۰۴۲- خطبه ۱۲۹
- ۱۰۴۳- حکمت ۳۷۰
- ۱۰۴۴- خطبه ۱۱۱
- ۱۰۴۵- خطبه ۲۲۳
- ۱۰۴۶- خطبه ۱۱۳
- ۱۰۴۷- حکمت ۹۴
- ۱۰۴۸- خطبه ۲۳۰
- ۱۰۴۹- خطبه ۱۹۱
- ۱۰۵۰- حکمت ۴۱۵
- ۱۰۵۱- خطبه ۱۹۱
- ۱۰۵۲- خطبه ۸۹
- ۱۰۵۳- خطبه ۱۹۶
- ۱۰۵۴- حکمت ۳۰۳
- ۱۰۵۵- حکمت ۴۳۶
- ۱۰۵۶- خطبه ۶۳
- ۱۰۵۷- خطبه ۹۹
- ۱۰۵۸- خطبه ۸۲
- ۱۰۵۹- خطبه ۱۳۳
- ۱۰۶۰- خطبه ۳۲
- ۱۰۶۱- حکمت ۴۵۶
- ۱۰۶۲- خطبه ۱۱۳

- ۱۰۶۳- خطبه ۲۳۰.
- ۱۰۶۴- نامه ۵۹.
- ۱۰۶۵- خطبه ۱۱۳.
- ۱۰۶۶- خطبه ۹۹.
- ۱۰۶۷- حکمت ۱۲۶.
- ۱۰۶۸- خطبه ۱۱۴.
- ۱۰۶۹- خطبه ۱۰۹.
- ۱۰۷۰- خطبه ۱۱۱.
- ۱۰۷۱- خطبه ۱۱۱.
- ۱۰۷۲- حکمت ۳۶۷.
- ۱۰۷۳- حکمت ۳۴۴.
- ۱۰۷۴- نامه ۴۸.
- ۱۰۷۵- حکمت ۱۳۳.
- ۱۰۷۶- خطبه ۲۲۶.
- ۱۰۷۷- نامه ۳۱.
- ۱۰۷۸- نامه ۶۹.
- ۱۰۷۹- حکمت ۱۶۵.
- ۱۰۸۰- حکمت ۴۱۶.
- ۱۰۸۱- حکمت ۱۵۶.
- ۱۰۸۲- خطبه ۱۸۸.
- ۱۰۸۳- حکمت ۴۲۹.
- ۱۰۸۴- خطبه ۱۴۷.
- ۱۰۸۵- خطبه ۱۲۹.
- ۱۰۸۶- خطبه ۱۸۳.
- ۱۰۸۷- خطبه ۲۱۴.
- ۱۰۸۸- حکمت ۲۹۰.
- ۱۰۸۹- خطبه ۱۱۰.
- ۱۰۹۰- حکمت ۳۳۱.

- ۱۰۹۱- خطبه ۱۱۰.
۱۰۹۲- خطبه ۱۰۹.
۱۰۹۳- خطبه ۸۶.
۱۰۹۴- خطبه ۱۹۴.
۱۰۹۵- خطبه ۱۷۶.
۱۰۹۶- نامه ۳۰.
۱۰۹۷- نامه ۶۹.
۱۰۹۸- خطبه ۲۱۰.
۱۰۹۹- نامه ۳۰.
۱۱۰۰- خطبه ۱۰۹.
۱۱۰۱- خطبه ۱۹۳.
۱۱۰۲- خطبه ۲۲۳.
۱۱۰۳- خطبه ۲۰.
۱۱۰۴- حکمت ۴۲۸.
۱۱۰۵- حکمت ۴۲۸.
۱۱۰۶- حکمت ۹۶.
۱۱۰۷- خطبه ۱۶۷.
۱۱۰۸- حکمت ۳۸۳.
۱۱۰۹- خطبه ۱۰۵.
۱۱۱۰- نامه ۱۲.
۱۱۱۱- خطبه ۱۷۵.
۱۱۱۲- نامه ۳۱.
۱۱۱۳- خطبه ۱۷۵.
۱۱۱۴- خطبه ۸۶.
۱۱۱۵- خطبه ۹۷.
۱۱۱۶- حکمت ۹۴.
۱۱۱۷- حکمت ۲۳۹.
۱۱۱۸- حکمت ۳۸۳.

- ۱۱۱۹- خطبه ۱۵۷.
۱۱۲۰- خطبه ۱۹۲.
۱۱۲۱- حکمت ۳۲۴.
۱۱۲۲- نامه ۵۳.
۱۱۲۳- نامه ۲۶.
۱۱۲۴- نامه ۵۳.
۱۱۲۵- حکمت ۲۳۷.
۱۱۲۶- حکمت ۳۸۲.
۱۱۲۷- حکمت ۱۱۳.
۱۱۲۸- نامه ۴۵.
۱۱۲۹- حکمت ۲۳۷.
۱۱۳۰- خطبه ۱۴۹.
۱۱۳۱- نامه ۴۵.
۱۱۳۲- خطبه ۱۱۴.
۱۱۳۳- حکمت ۳۹۰.
۱۱۳۴- خطبه ۷۶.
۱۱۳۵- نامه ۵۹.
۱۱۳۶- حکمت ۹۷.
۱۱۳۷- خطبه ۱۷۶.
۱۱۳۸- حکمت ۱۰۵.
۱۱۳۹- حکمت ۲۵۲.
۱۱۴۰- حکمت ۲۵۲.
۱۱۴۱- خطبه ۱۶۷.
۱۱۴۲- حکمت ۱۱۳.
۱۱۴۳- نامه ۳۴.
۱۱۴۴- حکمت ۲۵۲.
۱۱۴۵- خطبه ۱۹۲.
۱۱۴۶- نامه ۶۹.

- ۱۱۴۷- حکمت ۲۷۹.
- ۱۱۴۸- حکمت ۳۹.
- ۱۱۴۹- حکمت ۲۰۴.
- ۱۱۵۰- خطبه ۱۵۸.
- ۱۱۵۱- خطبه ۱۵۸.
- ۱۱۵۲- خطبه ۱۹۸.
- ۱۱۵۳- خطبه ۱۴۷.
- ۱۱۵۴- خطبه ۸۶.
- ۱۱۵۵- خطبه ۱۸.
- ۱۱۵۶- خطبه ۱۷۶.
- ۱۱۵۷- خطبه ۱۷۶.
- ۱۱۵۸- خطبه ۱۷۶.
- ۱۱۵۹- خطبه ۱۵۶.
- ۱۱۶۰- خطبه ۱۷۶.
- ۱۱۶۱- نامه ۶۹.
- ۱۱۶۲- نامه ۴۷.
- ۱۱۶۳- حکمت ۳۱۳.
- ۱۱۶۴- خطبه ۱۷۵.
- ۱۱۶۵- خطبه ۱۱۰.
- ۱۱۶۶- نامه ۷۷.
- ۱۱۶۷- خطبه ۱۸۳.
- ۱۱۶۸- خطبه ۱۸۰.
- ۱۱۶۹- خطبه ۱۷۶.
- ۱۱۷۰- خطبه ۱۷۵.
- ۱۱۷۱- خطبه ۱۷۵.
- ۱۱۷۲- خبه ۱۷۵.
- ۱۱۷۳- خطبه ۱۷۶.
- ۱۱۷۴- خطبه ۱۲۲.

- ۱۱۷۵- خطبه ۱۲۲.
۱۱۷۶- حکمت ۲۲۸.
۱۱۷۷- خطبه ۱۸.
۱۱۷۸- خطبه ۱۹۸.
۱۱۷۹- خطبه ۱۴۷.
۱۱۸۰- خطبه ۱۶۷.
۱۱۸۱- خطبه ۱۳۳.
۱۱۸۲- خطبه ۱۲۱.
۱۱۸۳- خطبه ۱۹۲.
۱۱۸۴- خطبه ۱۸.
۱۱۸۵- خطبه ۱۶۹.
۱۱۸۶- خطبه ۱۵۸.
۱۱۸۷- خطبه ۱۸۲.
۱۱۸۸- نامه ۵۵.
۱۱۸۹- خطبه ۱۲۵.
۱۱۹۰- خطبه ۱۹۳.
۱۱۹۱- خطبه ۱۹۸.
۱۱۹۲- خطبه ۱۷۶.
۱۱۹۳- حکمت ۱۰۴.
۱۱۹۴- خطبه ۱۳۳.
۱۱۹۵- خطبه ۱۵۶.
۱۱۹۶- خطبه ۱۴۷.
۱۱۹۷- خطبه ۱۷.
۱۱۹۸- خطبه ۱۵۶.
۱۱۹۹- خطبه ۱.
۱۲۰۰- خطبه ۸۷.

نهج البلاغه موضوعی ۱۲۰۱- خطبه ۱۴۷.

۱۲۰۲- خطبه ۱.

۱۲۰۳- خطبه ۵۰.

۱۲۰۴- خطبه ۱.

۱۲۰۵- خطبه ۱۵۵.

۱۲۰۶- خطبه ۱۵۶.

۱۲۰۷- خطبه ۱۵۸.

۱۲۰۸- خطبه ۱۲۷.

۱۲۰۹- خطبه ۶۴.

۱۲۱۰- خطبه ۶۴.

۱۲۱۱- خطبه ۱۸.

۱۲۱۲- خطبه ۸۶.

۱۲۱۳- خطبه ۱۶۷.

۱۲۱۴- خطبه ۱۷۶.

۱۲۱۵- نامه ۳۱.

۱۲۱۶- حکمت ۱۷۰.

۱۲۱۷- حکمت ۱۷۰.

۱۲۱۸- نامه ۳۱.

۱۲۱۹- حکمت ۳۷۱.

۱۲۲۰- حکمت ۹۴.

۱۲۲۱- حکمت ۲۸۵.

۱۲۲۲- حکمت ۲۹۹.

۱۲۲۳- حکمت ۱۵۰.

۱۲۲۴- حکمت ۴۱۷.

۱۲۲۵- حکمت ۹۴.

۱۲۲۶- حکمت ۴۳۵.

۱۲۲۷- خطبه ۲۸.

۱۲۲۸- خطبه ۱۴۳.

- ۱۲۲۹- خطبه ۱۵۳.
۱۲۳۰- خطبه ۱۸۳.
۱۲۳۱- خطبه ۱.
۱۲۳۲- حکمت ۱۴۳.
۱۲۳۳- حکمت ۸۸.
۱۲۳۴- حکمت ۱۳۵.
۱۲۳۵- حکمت ۸۷.
۱۲۳۶- خطبه ۱۵۷.
۱۲۳۷- خطبه ۲۲۳.
۱۲۳۸- نامه ۴۵.
۱۲۳۹- خطبه ۲۲۷.
۱۲۴۰- خطبه ۲۲۳.
۱۲۴۱- خطبه ۲۲۲.
۱۲۴۲- حکمت ۴۳۵.
۱۲۴۳- حکمت ۳۰۲.
۱۲۴۴- حکمت ۱۴۶.
۱۲۴۵- نامه ۳۱.
۱۲۴۶- نامه ۳۱.
۱۲۴۷- حکمت ۱۳۵.
۱۲۴۸- حکمت ۳۳۷.
۱۲۴۹- حکمت ۳۶۱.
۱۲۵۰- خطبه ۲۱۵.
۱۲۵۱- خطبه ۲۱۵.
۱۲۵۲- حکمت ۲۷۶.
۱۲۵۳- خطبه ۲۰۶.
۱۲۵۴- نامه ۶۷.
۱۲۵۵- نامه ۱۵.
۱۲۵۶- خطبه ۷۸.

- ۱۲۵۷- خطبه ۲۲۷.
۱۲۵۸- خطبه ۲۱۵.
۱۲۵۹- خطبه ۲۲۷.
۱۲۶۰- خطبه ۱۸۳.
۱۲۶۱- حکمت ۲۷۸.
۱۲۶۲- حکمت ۲۶۹.
۱۲۶۳- خطبه ۲۸.
۱۲۶۴- خطبه ۱۷۶.
۱۲۶۵- حکمت ۲۳.
۱۲۶۶- خطبه ۹۴.
۱۲۶۷- حکمت ۲۳۹.
۱۲۶۸- حکمت ۱۲۱.
۱۲۶۹- حکمت ۴۲۲.
۱۲۷۰- حکمت ۵۹.
۱۲۷۱- حکمت ۸۱.
۱۲۷۲- حکمت ۳۸۴.
۱۲۷۳- نامه ۳۱.
۱۲۷۴- خطبه ۱۵۴.
۱۲۷۵- خطبه ۱۱۰.
۱۲۷۶- حکمت ۷.
۱۲۷۷- نامه ۵۳.
۱۲۷۸- حکمت ۲۵۸.
۱۲۷۹- حکمت ۱۳۷.
۱۲۸۰- حکمت ۱۴۶.
۱۲۸۱- نامه ۴۷.
۱۲۸۲- حکمت ۳۰۸.
۱۲۸۳- خطبه ۲۳.
۱۲۸۴- حکمت ۲۵۲.

- ۱۲۸۵- خطبه ۲۰۹.
- ۱۲۸۶- حکمت ۲۴۷.
- ۱۲۸۷- خطبه ۱۴۲.
- ۱۲۸۸- نامه ۳۱.
- ۱۲۸۹- حکمت ۳۴۹.
- ۱۲۹۰- حکمت ۵۱.
- ۱۲۹۱- حکمت ۳۵۳.
- ۱۲۹۲- حکمت ۲۲۳.
- ۱۲۹۳- حکمت ۲۲۲.
- ۱۲۹۴- حکمت ۱۶۶.
- ۱۲۹۵- خطبه ۷۶.
- ۱۲۹۶- خطبه ۱۷۳.
- ۱۲۹۷- نامه ۳۱.
- ۱۲۹۸- نامه ۴۶.
- ۱۲۹۹- نامه ۳۱.
- ۱۳۰۰- خطبه ۹۸.
- ۱۳۰۱- خطبه ۲۶.
- ۱۳۰۲- خطبه ۱۵۶.
- ۱۳۰۳- حکمت ۲۲۴.
- ۱۳۰۴- خطبه ۱۴۲.
- ۱۳۰۵- خطبه ۱۶۹.
- ۱۳۰۶- حکمت ۸۲.
- ۱۳۰۷- حکمت ۲۹۱.
- ۱۳۰۸- حکمت ۲۹۲.
- ۱۳۰۹- خطبه ۳.
- ۱۳۱۰- حکمت ۴۶۰.
- ۱۳۱۱- حکمت ۲۰۷.
- ۱۳۱۲- حکمت ۱۴۴.

- ۱۳۱۳- حکمت ۴۱۳.
- ۱۳۱۴- حکمت ۱۸۹.
- ۱۳۱۵- حکمت ۵۵.
- ۱۳۱۶- حکمت ۴۲۴.
- ۱۳۱۷- حکمت ۲۱۱.
- ۱۳۱۸- حکمت ۱۵۳.
- ۱۳۱۹- حکمت ۲۰۶.
- ۱۳۲۰- حکمت ۳۱.
- ۱۳۲۱- حکمت ۸۲.
- ۱۳۲۲- حکمت ۲۱۱.
- ۱۳۲۳- حکمت ۴.
- ۱۳۲۴- حکمت ۴۱۸. پ
- ۱۳۲۵- حکمت ۱۱۳.
- ۱۳۲۶- حکمت ۱۷۶.
- ۱۳۲۷- حکمت ۶.
- ۱۳۲۸- حکمت ۶۹.
- ۱۳۲۹- حکمت ۳۱.
- ۱۳۳۰- حکمت ۲۲۸.
- ۱۳۳۱- حکمت ۴۱۴.
- ۱۳۳۲- خطبه ۹۷.
- ۱۳۳۳- خطبه ۱۱۱.
- ۱۳۳۴- حکمت ۲۱۳.
- ۱۳۳۵- حکمت ۲۱۱.
- ۱۳۳۶- خطبه ۱۸۸.
- ۱۳۳۷- نامه ۳۱.
- ۱۳۳۸- خطبه ۱۹۱.
- ۱۳۳۹- نامه ۲۶.
- ۱۳۴۰- خطبه ۲۱۵.

- ۱۳۴۱- نامه ۵۳
- ۱۳۴۲- نامه ۵۳
- ۱۳۴۳- نامه ۵۳
- ۱۳۴۴- خطبه ۱۴۸
- ۱۳۴۵- حکمت ۲۵۹
- ۱۳۴۶- حکمت ۲۱۱
- ۱۳۴۷- خطبه ۲۰۰
- ۱۳۴۸- حکمت ۱۶۲
- ۱۳۴۹- نامه ۲۶
- ۱۳۵۰- نامه ۲۶
- ۱۳۵۱- خطبه ۱۰۶
- ۱۳۵۲- حکمت ۱۵۵
- ۱۳۵۳- حکمت ۳۳۶
- ۱۳۵۴- حکمت ۴۸
- ۱۳۵۵- حکمت ۵۷
- ۱۳۵۶- حکمت ۴۳
- ۱۳۵۷- حکمت ۳۷۱
- ۱۳۵۸- حکمت ۳۹۵
- ۱۳۵۹- حکمت ۳۷۱
- ۱۳۶۰- خطبه ۴۵
- ۱۳۶۱- خطبه ۱۹۲
- ۱۳۶۲- حکمت ۲۲۹
- ۱۳۶۳- حکمت ۴۴
- ۱۳۶۴- حکمت ۴
- ۱۳۶۵- نامه ۳
- ۱۳۶۶- حکمت ۱۵۰
- ۱۳۶۷- حکمت ۲۲۹
- ۱۳۶۸- نامه ۴۵

- ۱۳۶۹- حکمت ۳۷۱.
- ۱۳۷۰- نامه ۵۳.
- ۱۳۷۱- حکمت ۳۷۱.
- ۱۳۷۲- نامه ۵۳.
- ۱۳۷۳- خطبه ۱۹۲.
- ۱۳۷۴- حکمت ۳۱.
- ۱۳۷۵- خطبه ۱۵۳.
- ۱۳۷۶- نامه ۲۷.
- ۱۳۷۷- خطبه ۱۷۶.
- ۱۳۷۸- خطبه ۱۸۳.
- ۱۳۷۹- خطبه ۱۷۶.
- ۱۳۸۰- خطبه ۲۲۲.
- ۱۳۸۱- خطبه ۲۲۰.
- ۱۳۸۲- نامه ۴۵.
- ۱۳۸۳- خطبه ۱۷۶.
- ۱۳۸۴- خطبه ۱۱۳.
- ۱۳۸۵- حکمت ۳۹۱.
- ۱۳۸۶- حکمت ۲۸.
- ۱۳۸۷- خطبه ۱۰۹.
- ۱۳۸۸- خطبه ۲۲۰.
- ۱۳۸۹- خطبه ۲۲۲.
- ۱۳۹۰- حکمت ۱۰۴.
- ۱۳۹۱- حکمت ۳۷۱.
- ۱۳۹۲- حکمت ۳۹۰.
- ۱۳۹۳- حکمت ۳۳۳.
- ۱۳۹۴- حکمت ۳۸۸.
- ۱۳۹۵- حکمت ۱۱۳.
- ۱۳۹۶- نامه ۴۵.

- ۱۳۹۷ - خطبه ۱۱۳ .
۱۳۹۸ - حکمت ۲۰۸ .
۱۳۹۹ - حکمت ۴۳۹ .
۱۴۰۰ - خطبه ۲۸ .
۱۴۰۱ - حکمت ۳۳ .
۱۴۰۲ - حکمت ۴۳۲ .
۱۴۰۳ - خطبه ۳۲ .
۱۴۰۴ - نامه ۴۵ .
۱۴۰۵ - خطبه ۳۲ .
۱۴۰۶ - خطبه ۸۷ .
۱۴۰۷ - حکمت ۱۱۳ .
۱۴۰۸ - خطبه ۹۰ .
۱۴۰۹ - خطبه ۱۰۳ .
۱۴۱۰ - نامه ۲۷ .
۱۴۱۱ - نامه ۴۵ .
۱۴۱۲ - خطبه ۱۱۳ .
۱۴۱۳ - خطبه ۳ .
۱۴۱۴ - نامه ۵۶ .
۱۴۱۵ - نامه ۴۷ .
۱۴۱۶ - خطبه ۱۹۸ .
۱۴۱۷ - حکمت ۹۵ .
۱۴۱۸ - حکمت ۹۵ .
۱۴۱۹ - حکمت ۳۴۹ .
۱۴۲۰ - حکمت ۲۴۲ .
۱۴۲۱ - حکمت ۱۱۳ .
۱۴۲۲ - خطبه ۱۹۸ .
۱۴۲۳ - خطبه ۱۶۷ .
۱۴۲۴ - خطبه ۱۸۸ .

- ۱۴۲۵ - خطبه ۸۳
- ۱۴۲۶ - خطبه ۱۷۳
- ۱۴۲۷ - خطبه ۲۳۰
- ۱۴۲۸ - خطبه ۱۸۳
- ۱۴۲۹ - خطبه ۱۱۴
- ۱۴۳۰ - خطبه ۱۹۸
- ۱۴۳۱ - حکمت ۳۹۱
- ۱۴۳۲ - نامه ۲۷
- ۱۴۳۳ - نامه ۵۳
- ۱۴۳۴ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۳۵ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۳۶ - خطبه ۱۹۱
- ۱۴۳۷ - خطبه ۱۶۰
- ۱۴۳۸ - نامه ۲۷
- ۱۴۳۹ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۰ - خطبه ۱۸۳
- ۱۴۴۱ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۲ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۳ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۴ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۵ - حکمت ۳۷۱
- ۱۴۴۶ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۷ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۴۸ - خطبه ۸۷
- ۱۴۴۹ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۵۰ - خطبه ۱۹۰
- ۱۴۵۱ - خطبه ۱۹۳
- ۱۴۵۲ - خطبه ۱۹۵

- ۱۴۵۳- خطبه ۱۵۷.
- ۱۴۵۴- حکمت ۳۸۸.
- ۱۴۵۵- حکمت ۳۴۹.
- ۱۴۵۶- حکمت ۴.
- ۱۴۵۷- خطبه ۱۹۳.
- ۱۴۵۸- حکمت ۴۱۰.
- ۱۴۵۹- حکمت ۱۱۳.
- ۱۴۶۰- حکمت ۴۵۸.
- ۱۴۶۱- حکمت ۹۵.
- ۱۴۶۲- خطبه ۱۹۳.
- ۱۴۶۳- خطبه ۱۹۸.
- ۱۴۶۴- خطبه ۱۱۴.
- ۱۴۶۵- خطبه ۱۹۸.
- ۱۴۶۶- خطبه ۱۱۱.
- ۱۴۶۷- خطبه ۱۴۴.
- ۱۴۶۸- حکمت ۲۹۸.
- ۱۴۶۹- خطبه ۱۹۰.
- ۱۴۷۰- خطبه ۱۹۳.
- ۱۴۷۱- خطبه ۸۳.
- ۱۴۷۲- خطبه ۱۹۱.
- ۱۴۷۳- خطبه ۱۹۳.
- ۱۴۷۴- خطبه ۱۷۶.
- ۱۴۷۵- خطبه ۱۸۸.
- ۱۴۷۶- خطبه ۱۹۱.
- ۱۴۷۷- خطبه ۱۹۱.
- ۱۴۷۸- خطبه ۸۳.
- ۱۴۷۹- حکمت ۲۱۰.
- ۱۴۸۰- خطبه ۱۸۲.

- ۱۴۸۱- خطبه ۱۱۳.
۱۴۸۲- خطبه ۱۱۴.
۱۴۸۳- خطبه ۱۶.
۱۴۸۴- خطبه ۱۹۸.
۱۴۸۵- خطبه ۲۳۰.
۱۴۸۶- خطبه ۱۹۴.
۱۴۸۷- خطبه ۱۹۶.
۱۴۸۸- خطبه ۲۰۴.
۱۴۸۹- خطبه ۱۹۱.
۱۴۹۰- خطبه ۱۸۳.
۱۴۹۱- خطبه ۱۹۳.
۱۴۹۲- خطبه ۱۷۳.
۱۴۹۳- خطبه ۱۹۸.
۱۴۹۴- حکمت ۲۴۲.
۱۴۹۵- خطبه ۱۹۳.
۱۴۹۶- خطبه ۸۳.
۱۴۹۷- خطبه ۱۷۶.
۱۴۹۸- نامه ۳۱.
۱۴۹۹- خطبه ۳۸۸.
۱۵۰۰- خطبه ۱۳۰.
۱۵۰۱- حکمت ۳۷۰.
۱۵۰۲- حکمت ۱۳۰.
۱۵۰۳- خطبه ۱۶.
۱۵۰۴- حکمت ۳۴۹.
۱۵۰۵- خطبه ۱۹۸.
۱۵۰۶- خطبه ۱۹۳.
۱۵۰۷- نامه ۴۷.
۱۵۰۸- حکمت ۱۴۷.

- ۱۵۰۹- نامه ۲۸.
۱۵۱۰- خطبه ۱۶.
۱۵۱۱- خطبه ۴.
۱۵۱۲- خطبه ۳۸.
۱۵۱۳- خطبه ۱۶۹.
۱۵۱۴- خطبه ۱۱۴.
۱۵۱۵- نامه ۶۵.
۱۵۱۶- حکمت ۲۷۴.
۱۵۱۷- خطبه ۸۸.
۱۵۱۸- حکمت ۲۰۷.
۱۵۱۹- ۱۲۶.
۱۵۲۰- نامه ۳۱.
۱۵۲۱- خطبه ۱۵۷.
۱۵۲۲- حکمت ۳۱.
۱۵۲۳- حکمت ۴۴۵.
۱۵۲۴- حکمت ۳۱.
۱۵۲۵- حکمت ۱۴۷.
۱۵۲۶- خطبه ۲۲.
۱۵۲۷- حکمت ۱۱۳.
۱۵۲۸- حکمت ۲۴۸.
۱۵۲۹- خطبه ۸۷.
۱۵۳۰- نامه ۴۵.
۱۵۳۱- حکمت ۱۲۳.
۱۵۳۲- حکمت ۲۵۷.
۱۵۳۳- حکمت ۳۴۴.
۱۵۳۴- حکمت ۲۴۰.
۱۵۳۵- حکمت ۳۱.
۱۵۳۶- خطبه ۸۱.

- ۱۵۳۷- حکمت ۳۴۶.
- ۱۵۳۸- حکمت ۶۶.
- ۱۵۳۹- حکمت ۳۶۲.
- ۱۵۴۰- خطبه ۱۷۶.
- ۱۵۴۱- حکمت ۲۱۱.
- ۱۵۴۲- حکمت ۴۷.
- ۱۵۴۳- نامه ۶۹.
- ۱۵۴۴- حکمت ۳۶۷.
- ۱۵۴۵- حکمت ۶۲.
- ۱۵۴۶- خطبه ۱۹۲.
- ۱۵۴۷- حکمت ۱۱۳.
- ۱۵۴۸- حکمت ۳۷۱.
- ۱۵۴۹- حکمت ۳۸۲.
- ۱۵۵۰- خطبه ۱۴۶.
- ۱۵۵۱- حکمت ۳۲۹.
- ۱۵۵۲- حکمت ۳۸.
- ۱۵۵۳- نامه ۳۱.
- ۱۵۵۴- حکمت ۴۷.
- ۱۵۵۵- حکمت ۶۸.
- ۱۵۵۶- حکمت ۳۴۵.
- ۱۵۵۷- حکمت ۴۷۶.
- ۱۵۵۸- نامه ۴۵.
- ۱۵۵۹- خطبه ۱۲۰.
- ۱۵۶۰- حکمت ۲۳۳.
- ۱۵۶۱- حکمت ۱۴۸.
- ۱۵۶۲- حکمت ۶۰.
- ۱۵۶۳- حکمت ۴۱۱.
- ۱۵۶۴- حکمت ۳۸۱.

- ۱۵۶۵- حکمت ۳۴۹.
- ۱۵۶۶- حکمت ۴۰۳.
- ۱۵۶۷- حکمت ۳۶۰.
- ۱۵۶۸- حکمت ۱۸۲.
- ۱۵۶۹- حکمت ۴۲.
- ۱۵۷۰- حکمت ۳۹۴.
- ۱۵۷۱- حکمت ۳۵.
- ۱۵۷۲- نامه ۳۱.
- ۱۵۷۳- حکمت ۴۰.
- ۱۵۷۴- حکمت ۲.
- ۱۵۷۵- نامه ۳۱.
- ۱۵۷۶- خطبه ۸۶.
- ۱۵۷۷- حکمت ۲۲۴.
- ۱۵۷۸- نامه ۵۳.
- ۱۵۷۹- حکمت ۱۹۴.
- ۱۵۸۰- حکمت ۲۱۱.
- ۱۵۸۱- نامه ۲۳.
- ۱۵۸۲- حکمت ۲۰.
- ۱۵۸۳- حکمت ۵۲.
- ۱۵۸۴- حکمت ۱۱.
- ۱۵۸۵- نامه ۳۱.
- ۱۵۸۶- خطبه ۱۹۲.
- ۱۵۸۷- حکمت ۱۲۴.
- ۱۵۸۸- حکمت ۴۷.
- ۱۵۸۹- حکمت ۲۳۴.
- ۱۵۹۰- حکمت ۶۱.
- ۱۵۹۱- خطبه ۸۰.
- ۱۵۹۲- حکمت ۳۹۲.

- ۱۵۹۳- نامه ۳۱.
- ۱۵۹۴- حکمت ۲۱۷.
- ۱۵۹۵- حکمت ۱۴۹.
- ۱۵۹۶- حکمت ۱۴۰.
- ۱۵۹۷- حکمت ۳۳.
- ۱۵۹۸- حکمت ۱۷۵.
- ۱۵۹۹- خطبه ۲۴۱.
- ۱۶۰۰- خطبه ۷۶.
- ۱۶۰۱- خطبه ۸۳.
- ۱۶۰۲- خطبه ۱۷۶.
- ۱۶۰۳- خطبه ۱۰۶.
- ۱۶۰۴- خطبه ۱۰۰.
- ۱۶۰۵- حکمت ۳۷۷.
- ۱۶۰۶- خطبه ۴۵.
- ۱۶۰۷- نامه ۵۳.
- ۱۶۰۸- نامه ۶۲.
- ۱۶۰۹- خطبه ۱۱۵.
- ۱۶۱۰- نامه ۳۱.
- ۱۶۱۱- نامه ۲۷.
- ۱۶۱۲- حکمت ۹۰.
- ۱۶۱۳- حکمت ۳۴۲.
- ۱۶۱۴- حکمت ۸۷.
- ۱۶۱۵- خطبه ۹۱.
- ۱۶۱۶- حکمت ۸۷.
- ۱۶۱۷- حکمت ۳.
- ۱۶۱۸- حکمت ۱۱۳.
- ۱۶۱۹- حکمت ۸۶.
- ۱۶۲۰- حکمت ۳۳۹.

- ۱۶۲۱- خطبه ۴.
۱۶۲۲- حکمت ۱۶۱.
۱۶۲۳- حکمت ۳۲۱.
۱۶۲۴- خطبه ۸۷.
۱۶۲۵- نامه ۵۳.
۱۶۲۶- حکمت ۱۷۳.
۱۶۲۷- حکمت ۵۴.
۱۶۲۸- حکمت ۲۱۱.
۱۶۲۹- حکمت ۳۵۲.
۱۶۳۰- حکمت ۲۴۷.
۱۶۳۱- نامه ۵۳.
۱۶۳۲- حکمت ۴۵۱.
۱۶۳۳- نامه ۴۶.
۱۶۳۴- حکمت ۱۰.
۱۶۳۵- حکمت ۴۱۲.
۱۶۳۶- حکمت ۵.
۱۶۳۷- حکمت ۶۲.
۱۶۳۸- حکمت ۱۱۳.
۱۶۳۹- حکمت ۱۷۷.
۱۶۴۰- حکمت ۲۳۹.
۱۶۴۱- نامه ۱۶.
۱۶۴۲- خطبه ۸۳.
۱۶۴۳- خطبه ۸۶.
۱۶۴۴- خطبه ۶۴.
۱۶۴۵- حکمت ۳۵۱.
۱۶۴۶- خطبه ۵.
۱۶۴۷- حکمت ۱۲۳.
۱۶۴۸- خطبه ۲۳.

- ۱۶۴۹- حکمت ۹۴.
۱۶۵۰- خطبه ۱۲۸.
۱۶۵۱- نامه ۵۳.
۱۶۵۲- خطبه ۷۲.
۱۶۵۳- نامه ۵۳.
۱۶۵۴- حکمت ۵۳.
۱۶۵۵- حکمت ۳۷۲.
۱۶۵۶- حکمت ۶۷.
۱۶۵۷- حکمت ۱۳۸.
۱۶۵۸- حکمت ۲۲۴.
۱۶۵۹- حکمت ۱۲۳.
۱۶۶۰- نامه ۳۱.
۱۶۶۱- خطبه ۱۶۶.
۱۶۶۲- حکمت ۲۲۸.
۱۶۶۳- حکمت ۱۲۳.
۱۶۶۴- حکمت ۴۰۶.
۱۶۶۵- خطبه ۱۹۲.
۱۶۶۶- حکمت ۲۱۴.
۱۶۶۷- حکمت ۱۱۳.
۱۶۶۸- حکمت ۲۲۴.
۱۶۶۹- حکمت ۲۲۴.
۱۶۷۰- نامه ۳۱.
۱۶۷۱- حکمت ۳۱۲.
۱۶۷۲- حکمت ۳۸۸.
۱۶۷۳- حکمت ۳۴۹.
۱۶۷۴- حکمت ۱۹۳.
۱۶۷۵- خطبه ۱۶۵.
۱۶۷۶- حکمت ۲۵۷.

- ۱۶۷۷- حکمت ۴۰۹.
- ۱۶۷۸- نامه ۶۴.
- ۱۶۷۹- حکمت ۳۷۳.
- ۱۶۸۰- نامه ۵۳.
- ۱۶۸۱- حکمت ۱۴۷.
- ۱۶۸۲- نامه ۳۱.
- ۱۶۸۳- حکمت ۱۰۳.
- ۱۶۸۴- خطبه ۲۲۲.
- ۱۶۸۵- حکمت ۹۱.
- ۱۶۸۶- خطبه ۱۰۹.
- ۱۶۸۷- خطبه ۱۵۱.
- ۱۶۸۸- خطبه ۱۰۸.
- ۱۶۸۹- خطبه ۸۸.
- ۱۶۹۰- حکمت ۵۰.
- ۱۶۹۱- خطبه ۱۸۷.
- ۱۶۹۲- خطبه ۱۰۸.
- ۱۶۹۳- خطبه ۱۵۴.
- ۱۶۹۴- خطبه ۱۳۳.
- ۱۶۹۵- خطبه ۱۸۵.
- ۱۶۹۶- خطبه ۸۳.
- ۱۶۹۷- نامه ۵۸.
- ۱۶۹۸- حکمت ۳۷۱.
- ۱۶۹۹- حکمت ۳۴۷.
- ۱۷۰۰- حکمت ۲۲۵.
- ۱۷۰۱- حکمت ۲۱۸.
- ۱۷۰۲- حکمت ۲۱۲.
- ۱۷۰۳- حکمت ۲۵۶.
- ۱۷۰۴- خطبه ۱۶۰.

- ۱۷۰۵- حکمت ۱۱۰.
۱۷۰۶- خطبه ۱۹۴.
۱۷۰۷- حکمت ۲۲۶.
۱۷۰۸- حکمت ۲۷۵.
۱۷۰۹- نامه ۳۱.
۱۷۱۰- حکمت ۲۱۹.
۱۷۱۱- حکمت ۱۸۰.
۱۷۱۲- حکمت ۲.
۱۷۱۳- نامه ۳۱.
۱۷۱۴- نامه ۳۱.
۱۷۱۵- خطبه ۸۶.
۱۷۱۶- نامه ۳۱.
۱۷۱۷- نامه ۴۵.
۱۷۱۸- حکمت ۳۵۹.
۱۷۱۹- نامه ۴۵.
۱۷۲۰- خطبه ۲۲۳.
۱۷۲۱- خطبه ۸۵.
۱۷۲۲- خطبه ۱۵۷.
۱۷۲۳- خطبه ۸۳.
۱۷۲۴- خطبه ۷۸.
۱۷۲۵- خطبه ۲۲۲.
۱۷۲۶- خطبه ۱۶.
۱۷۲۷- خطبه ۷۸.
۱۷۲۸- نامه ۵۶.
۱۷۲۹- حکمت ۳۱.
۱۷۳۰- حکمت ۴۴۹.
۱۷۳۱- حکمت ۲۴۵.
۱۷۳۲- نامه ۴۵.

- ۱۷۳۳ - خطبه ۹۵.
۱۷۳۴ - خطبه ۱۶۱.
۱۷۳۵ - خطبه ۷۶.
۱۷۳۶ - خطبه ۵۰.
۱۷۳۷ - حکمت ۱۵۰.
۱۷۳۸ - حکمت ۲۹۸.
۱۷۳۹ - خطبه ۱۷۶.
۱۷۴۰ - خطبه ۱۸۳.
۱۷۴۱ - نامه ۳۱.
۱۷۴۲ - خطبه ۸۶.
۱۷۴۳ - خطبه ۱۸۳.
۱۷۴۴ - نامه ۷.
۱۷۴۵ - نامه ۵۳.
۱۷۴۶ - حکمت ۳۲۳.
۱۷۴۷ - خطبه ۸۷.
۱۷۴۸ - نامه ۳۰.
۱۷۴۹ - حکمت ۳۳۳.
۱۷۵۰ - نامه ۵۳.
۱۷۵۱ - خطبه ۱۶۵.
۱۷۵۲ - نامه ۵۶.
۱۷۵۳ - نامه ۵۱.
۱۷۵۴ - حکمت ۴۴۹.
۱۷۵۵ - خطبه ۱۷۶.
۱۷۵۶ - خطبه ۱۴۹.
۱۷۵۷ - حکمت ۳۵۹.
۱۷۵۸ - حکمت ۸۹.
۱۷۵۹ - خطبه ۱۱۴.
۱۷۶۰ - ۱۷۶.

- ۱۷۶۱ - خطبه ۲۲۲.
- ۱۷۶۲ - حکمت ۴۳۳.
- ۱۷۶۳ - خطبه ۸۶.
- ۱۷۶۴ - خطبه ۴۲.
- ۱۷۶۵ - حکمت ۱۲۳.
- ۱۷۶۶ - حکمت ۴۲۴.
- ۱۷۶۷ - نامه ۵۳.
- ۱۷۶۸ - خطبه ۵۰.
- ۱۷۶۹ - نامه ۳۱.
- ۱۷۷۰ - نامه ۲۷.
- ۱۷۷۱ - حکمت ۱۲۶.
- ۱۷۷۲ - حکمت ۳.
- ۱۷۷۳ - نامه ۵۳.
- ۱۷۷۴ - حکمت ۳۷۸.
- ۱۷۷۵ - خطبه ۱۳۱.
- ۱۷۷۶ - حکمت ۴۶۸.
- ۱۷۷۷ - حکمت ۳۸.
- ۱۷۷۸ - نامه ۳۱.
- ۱۷۷۹ - حکمت ۱۱۴.
- ۱۷۸۰ - نامه ۳۱.
- ۱۷۸۱ - حکمت ۲۲۱.
- ۱۷۸۲ - حکمت ۱۸۶.
- ۱۷۸۳ - خطبه ۲۰۵.
- ۱۷۸۴ - حکمت ۲۵۳.
- ۱۷۸۵ - خطبه ۱۹۳.
- ۱۷۸۶ - نامه ۴۸.
- ۱۷۸۷ - حکمت ۲۳۳.
- ۱۷۸۸ - خطبه ۱۳۶.

- ۱۷۸۹- حکمت ۱۱۴.
- ۱۷۹۰- حکمت ۳۲۷.
- ۱۷۹۱- حکمت ۳۴۹.
- ۱۷۹۲- حکمت ۲۹۸.
- ۱۷۹۳- خطبه ۱۷۶.
- ۱۷۹۴- خطبه ۳.
- ۱۷۹۵- حکمت ۴۷۶.
- ۱۷۹۶- خطبه ۳.
- ۱۷۹۷- خطبه ۱۹۲.
- ۱۷۹۸- خطبه ۱۵۸.
- ۱۷۹۹- خطبه ۲۲۴.
- ۱۸۰۰- خطبه ۹۷.
- ۱۸۰۱- نامه ۴۷.
- ۱۸۰۲- خطبه ۱۵۱.
- ۱۸۰۳- حکمت ۳۴۱.
- ۱۸۰۴- خطبه ۲۲۴.
- ۱۸۰۵- نامه ۵۳.
- ۱۸۰۶- حکمت ۲۲۱.
- ۱۸۰۷- خطبه ۹۸.
- ۱۸۰۸- نامه ۵۳.
- ۱۸۰۹- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۱۰- نامه ۶۲.
- ۱۸۱۱- خطبه ۲۰۱.
- ۱۸۱۲- حکمت ۲۴.
- ۱۸۱۳- حکمت ۴۶.
- ۱۸۱۴- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۱۵- نامه ۵۳.
- ۱۸۱۶- نامه ۳۱.

- ۱۸۱۷- نامه ۶۹.
- ۱۸۱۸- حکمت ۳۴۹.
- ۱۸۱۹- حکمت ۱۶۷.
- ۱۸۲۰- حکمت ۳۸.
- ۱۸۲۱- حکمت ۱۲۶.
- ۱۸۲۲- خطبه ۱۶۵.
- ۱۸۲۳- حکمت ۳۱۲.
- ۱۸۲۴- حکمت ۱۱۳.
- ۱۸۲۵- حکمت ۳۷۱.
- ۱۸۲۶- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۲۷- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۲۸- خطبه ۲۲۳.
- ۱۸۲۹- خطبه ۲۲۳.
- ۱۸۳۰- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۳۱- حکمت ۶.
- ۱۸۳۲- حکمت ۱۵۰.
- ۱۸۳۳- نامه ۵۳.
- ۱۸۳۴- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۳۵- نامه ۲۱.
- ۱۸۳۶- حکمت ۲۸۲.
- ۱۸۳۷- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۳۸- حکمت ۳۹۸.
- ۱۸۳۹- حکمت ۲۵۲.
- ۱۸۴۰- حکمت ۳۰۵.
- ۱۸۴۱- خطبه ۲۲۱.
- ۱۸۴۲- حکمت ۳۹۸.
- ۱۸۴۳- حکمت ۴۵۴.
- ۱۸۴۴- حکمت ۳۴۷.

- ۱۸۴۵- نامه ۳۱.
- ۱۸۴۶- حکمت ۲۵۵.
- ۱۸۴۷- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۴۸- خطبه ۳۹.
- ۱۸۴۹- حکمت ۱۷۹.
- ۱۸۵۰- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۵۱- خطبه ۱۸۰.
- ۱۸۵۲- نامه ۳۸.
- ۱۸۵۳- نامه ۷۶.
- ۱۸۵۴- نامه ۶۹.
- ۱۸۵۵- خطبه ۱۷۳.
- ۱۸۵۶- خطبه ۱۰۶.
- ۱۸۵۷- نامه ۶۹.
- ۱۸۵۸- خطبه ۱۹۲.
- ۱۸۵۹- حکمت ۱۹۴.
- ۱۸۶۰- حکمت ۳۶۳.
- ۱۸۶۱- حکمت ۲۵۵.
- ۱۸۶۲- خطبه ۱۵۳.
- ۱۸۶۳- حکمت ۳۱.
- ۱۸۶۴- خطبه ۱۵۱.
- ۱۸۶۵- خطبه ۱۷۶.
- ۱۸۶۶- خطبه ۱۴۵.
- ۱۸۶۷- خطبه ۱۷.
- ۱۸۶۸- خطبه ۸۶.
- ۱۸۶۹- حکمت ۳۲۳.
- ۱۸۷۰- خطبه ۲۸.
- ۱۸۷۱- خطبه ۲۸.
- ۱۸۷۲- خطبه ۶۴.

- ۱۸۷۳ - خطبه ۴.
۱۸۷۴ - حکمت ۴۵۵.
۱۸۷۵ - خطبه ۱۵۳.
۱۸۷۶ - خطبه ۴.
۱۸۷۷ - نامه ۳۲.
۱۸۷۸ - حکمت ۴۲۱.
۱۸۷۹ - خطبه ۱۹۴.
۱۸۸۰ - خطبه ۸۷.
۱۸۸۱ - خطبه ۷۲.
۱۸۸۲ - خطبه ۱۶۴.
۱۸۸۳ - خطبه ۱۶.
۱۸۸۴ - خطبه ۹۷.
۱۸۸۵ - خطبه ۱۵۴.
۱۸۸۶ - خطبه ۱۲۰.
۱۸۸۷ - خطبه ۱۴۸.
۱۸۸۸ - خطبه ۱۴۴.
۱۸۸۹ - خطبه ۱۴۴.
۱۸۹۰ - خطبه ۱۵۰.
۱۸۹۱ - نامه ۷.
۱۸۹۲ - خطبه ۱۰۶.
۱۸۹۳ - خطبه ۱۷۶.
۱۸۹۴ - حکمت ۳۱.
۱۸۹۵ - خطبه ۱۹۸.
۱۸۹۶ - نامه ۶۵.
۱۸۹۷ - خطبه ۱۵۰.
۱۸۹۸ - نامه ۲۶.
۱۸۹۹ - خطبه ۲۱۵.
۱۹۰۰ - خطبه ۱۴۰.

- ۱۹۰۱- حکمت ۴۶۱.
- ۱۹۰۲- نامه ۳۱.
- ۱۹۰۳- نامه ۵۳.
- ۱۹۰۴- حکمت ۳۶۳.
- ۱۹۰۵- خطبه ۱۵۰.
- ۱۹۰۶- خطبه ۱۹۴.
- ۱۹۰۷- خطبه ۱۲۶.
- ۱۹۰۸- خطبه ۴۷.
- ۱۹۰۹- حکمت ۷۰.
- ۱۹۱۰- حکمت ۳۳.
- ۱۹۱۱- حکمت ۱۰۹.
- ۱۹۱۲- خطبه ۴۵.
- ۱۹۱۳- خطبه ۱۱۱.
- ۱۹۱۴- نامه ۳۱.
- ۱۹۱۵- حکمت ۳۹۶.
- ۱۹۱۶- خطبه ۱۶.
- ۱۹۱۷- حکمت ۱۰۸.
- ۱۹۱۸- نامه ۳۱.
- ۱۹۱۹- خطبه ۱۴۲.
- ۱۹۲۰- حکمت ۱۸۱.
- ۱۹۲۱- خطبه ۱۱۳.
- ۱۹۲۲- خطبه ۱۷۶.
- ۱۹۲۳- نامه ۵۳.
- ۱۹۲۴- حکمت ۳۴۹.
- ۱۹۲۵- خطبه ۱۴۰.
- ۱۹۲۶- حکمت ۵۱.
- ۱۹۲۷- حکمت ۲۲۳.
- ۱۹۲۸- حکمت ۱۵۰.

- ۱۹۲۹- حکمت ۳۴۹.
- ۱۹۳۰- حکمت ۳۵۳.
- ۱۹۳۱- خطبه ۸۶.
- ۱۹۳۲- حکمت ۳۸.
- ۱۹۳۳- نامه ۵۳.
- ۱۹۳۴- خطبه ۸۴.
- ۱۹۳۵- خطبه ۳۵.
- ۱۹۳۶- نامه ۶۹.
- ۱۹۳۷- خطبه ۱۶.
- ۱۹۳۸- خطبه ۸۷.
- ۱۹۳۹- خطبه ۱۰۸.
- ۱۹۴۰- حکمت ۲۱۱.
- ۱۹۴۱- حکمت ۱۷۹.
- ۱۹۴۲- حکمت ۲۱۵.
- ۱۹۴۳- نامه ۵۳.
- ۱۹۴۴- نامه ۶۹.
- ۱۹۴۵- نامه ۱۱.
- ۱۹۴۶- خطبه ۱۱۳.
- ۱۹۴۷- خطبه ۱۲۷.
- ۱۹۴۸- خطبه ۱۱۹.
- ۱۹۴۹- خطبه ۱۷۶.
- ۱۹۵۰- خطبه ۱۹۲.
- ۱۹۵۱- خطبه ۳۵.
- ۱۹۵۲- حکمت ۴۶۴.
- ۱۹۵۳- حکمت ۱۸۳.
- ۱۹۵۴- حکمت ۳۱۷.
- ۱۹۵۵- حکمت ۳۱.
- ۱۹۵۶- خطبه ۱۴۷.

- ۱۹۵۷- حکمت ۱۴۳.
۱۹۵۸- حکمت ۱۲۷.
۱۹۵۹- خطبه ۱۵۷.
۱۹۶۰- حکمت ۱۵۹.
۱۹۶۱- خطبه ۸۶.
۱۹۶۲- حکمت ۴.
۱۹۶۳- خطبه ۱۳۳.
۱۹۶۴- حکمت ۳۱۴.
۱۹۶۵- حکمت ۲۲۰.
۱۹۶۶- حکمت ۱۶۰.
۱۹۶۷- نامه ۵۳.
۱۹۶۸- نامه ۲۹.
۱۹۶۹- حکمت ۲۱۵.
۱۹۷۰- نامه ۵۳.
۱۹۷۱- حکمت ۴۴۷.
۱۹۷۲- حکمت ۲۱۱.
۱۹۷۳- حکمت ۳۷۱.
۱۹۷۴- نامه ۵۳.
۱۹۷۵- حکمت ۱۷۸.
۱۹۷۶- نامه ۵۳.
۱۹۷۷- نامه ۲۸.
۱۹۷۸- خطبه ۱۹۲.
۱۹۷۹- خطبه ۱۵۰.
۱۹۸۰- خطبه ۱۶۱.
۱۹۸۱- حکمت ۳۷۱.
۱۹۸۲- حکمت ۱۲۵.
۱۹۸۳- خطبه ۱۵۲.
۱۹۸۴- خطبه ۱۰۶.

- ۱۹۸۵ - خطبه ۱۰۶.
۱۹۸۶ - خطبه ۱۹۸.
۱۹۸۷ - خطبه ۱۱۳.
۱۹۸۸ - خطبه ۱۵۲.
۱۹۸۹ - نامه ۱۶.
۱۹۹۰ - خطبه ۱۷۶.
۱۹۹۱ - خطبه ۱۰۶.
۱۹۹۲ - نامه ۶۴.
۱۹۹۳ - خطبه ۱۹۲.
۱۹۹۴ - خطبه ۱۶۰.
۱۹۹۵ - خطبه ۱۲۰.
۱۹۹۶ - خطبه ۱۸۹.
۱۹۹۷ - خطبه ۱۰۶.
۱۹۹۸ - حکمت ۴۵۸.
۱۹۹۹ - حکمت ۵۲۲.

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۶	فصل اول: اصول دین
۷	بخش اول: توحید
۸	۱. توحید
۱۳	۲. شناخت خدا
۱۶	۳. توصیف صفات خداوندی
۴۵	۴. قضا و قدر
۵۰	۵. توصیف فرشتگان
۵۶	۶. خلقت و آفرینش خداوند
۶۵	بخش دوم: عدل و عدالت
۷۲	بخش سوم: نبوت
۱۰۲	بخش چهارم: امامت (۲۹۸)
۱۰۳	۱- امامت
۱۱۱	۲- توصیف علی و زمانش
۱۲۰	۳- فتنه خوارج
۱۲۴	۴- مذمت اهل بصره و پیشگویی حوادث
۱۲۹	۵- حکومت و فرمانروایان و صفات فرمانروا
۱۴۰	۶. عصمت
۱۴۲	بخش پنجم: معاد
۱۴۳	۱. مرگ
۱۶۴	۳. قیامت
۱۸۳	فصل دوم: فروع دین
۱۸۴	بخش اول: نماز

۱۸۵	۱. فلسفه نماز.....
۱۸۸	۲. اهتمام و توصیه به نماز.....
۱۹۰	۳. احکام نماز فرادی و جماعت.....
۱۹۲	۴. وقت نماز.....
۱۹۳	۵. نماز شب و شب زنده داری.....
۱۹۷	بخش دوم: روزه.....
۱۹۹	بخش سوم: زکات.....
۲۰۳	بخش چهارم: حج.....
۲۰۵	بخش پنجم: جهاد.....
۲۰۶	۱. فلسفه جهاد، فضیلت جهاد.....
۲۱۰	۲. دعاهایی قبل از شروع جنگ.....
۲۱۱	۳. اهتمام امیر مؤمنان علی <small>علیه السلام</small> در جهاد.....
۲۱۵	۴. آموزش نظامی.....
۲۲۱	۵. شکایت جنگی علی <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	بخش ششم: امر به معروف و نهی از منکر.....
۲۲۹	بخش هفتم: دوستی و دشمنی.....
۲۴۱	فصل سوم: توصیف دنیا.....
۲۴۲	بخش اول: نعمت خداوندی.....
۲۴۳	۱. ثروت.....
۲۵۲	۲. عمر.....
۲۵۴	۳. عاقبت.....
۲۵۷	۴. خرد و تفکر.....
۲۷۳	۶. شکر نعمت و کفر نعمت.....
۲۸۲	بخش دوم: فتنه و آزمایش الهی.....
۲۸۸	بخش سوم: پند و عبرت.....

۳۰۰	بخش چهارم: وصف فقر
۳۰۳	بخش پنجم: وصف دنیا و دنیاطلبان
۳۲۶	فصل چهارم: عبادت
۳۲۷	بخش اول: اطاعت از خدا و غیر خدا
۳۲۸	۱. اطاعت از خدا
۳۳۷	۲. اطاعت از غیر خدا
۳۴۰	بخش دوم: انجام فریضه و عبادت خداوندی
۳۴۷	بخش سوم: قرآن
۳۶۵	بخش چهارم: توبه
۳۷۲	بخش پنجم: ذکر
۳۷۴	بخش ششم: دعا
۳۷۶	بخش هفتم: دعاهای امام علی <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> (۱۲۴۹)
۳۸۰	بخش هشتم: شرافت کارکردن
۳۸۴	بخش نهم: صدقه
۳۸۶	فصل پنجم: فضایل اخلاقی
۳۸۷	بخش اول: صله رحم
۳۹۰	بخش دوم: عیب پوشی
۳۹۱	بخش سوم: صبر و بردباری
۴۰۰	بخش چهارم: امانت داری و رازپوشی
۴۰۴	بخش پنجم: قناعت
۴۰۸	بخش ششم: زهد و زاهد
۴۲۱	بخش هفتم: تقوا
۴۴۵	بخش هشتم: شک و یقین
۴۵۰	بخش نهم: حلال و حرام خداوندی

- ۴۵۲..... بخش دهم: حیثیت و آبرو
- ۴۵۴..... بخش یازدهم: عزت
- ۴۵۷..... بخش دوازدهم: عفت
- ۴۵۹..... بخش سیزدهم: زبان و گفتار
- ۴۶۳..... بخش چهاردهم: گذشت
- ۴۶۵..... بخش پانزدهم: غیرت
- ۴۶۸..... بخش شانزدهم: اعتدال و میانه روی
- ۴۶۹..... بخش هفدهم: اراده و پایداری
- ۴۷۱..... بخش هجدهم: خوف و رجاء
- ۴۷۵..... بخش نوزدهم: فضیلت مشورت
- ۴۷۸..... بخش بیستم: آداب معاشرت
- ۴۸۱..... بخش بیست و یکم: خوشبختی و سعادت
- ۴۸۴..... بخش بیست و دوم: بخشش و سخاوت
- ۴۸۶..... بخش بیست و سوم: تواضع
- ۴۸۸..... بخش بیست و چهارم: تجلی دل

۴۹۵فصل ششم: رذایل اخلاقی
۴۹۶بخش اول: حسد
۴۹۷بخش دوم: طمع
۵۰۰بخش سوم: نفس و خواهش نفسانی
۵۱۴بخش چهارم: بخل
۵۱۶بخش پنجم: ستم و ستمگری
۵۲۶بخش ششم: خودبینی و تکبر
۵۳۲بخش هفتم: زنا
۵۳۳بخش هشتم: نفی فخر فروشی
۵۳۴بخش نهم: تعصب
۵۳۷بخش دهم: خشم
۵۴۰بخش یازدهم: بدعت ^(۱۸۶۳)
۵۴۱بخش دوازدهم: گمراهی و گمراه کنندگان
۵۵۰بخش سیزدهم: غیبت
۵۵۲بخش چهاردهم: شتاب
۵۵۳بخش پانزدهم: اسراف و تبذیر
۵۵۷بخش شانزدهم: عیب و عیب جویی
۵۶۰بخش هفدهم: انسان دروغگو و فاسق
۵۶۲بخش هجدهم: نکوهش و خودرایی
۵۶۳بخش نوزدهم: اختلاف و تفرقه
۵۶۸بخش بیستم: اندوه و غم
۵۶۹بخش بیست و یکم: سایر رذایل اخلاقی

۵۷۴فصل هفتم: فصول دیگری از نهج البلاغه.....
۵۷۵بخش اول: دین اسلام.....
۵۸۰بخش دوم: ایمان ^(۱۹۹۷)
۵۸۴بخش سوم: حزب شیطان.....
۵۹۲بخش چهارم: بدترین و برترین مردم.....
۵۹۷بخش پنجم: حق و باطل.....
۶۱۴بخش ششم: عمل به علم.....
۶۱۷بخش هفتم: علم و عالم.....
۶۳۰بخش هشتم: ناتوان و ناتوانی.....
۶۳۲بخش نهم: بیماری.....
۶۳۳بخش دهم: آرزو.....
۶۳۵بخش یازدهم: متفرقات.....
۶۳۶پاورقی ها.....